

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد بیست و سوم

جمال صفری

مصنّف، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد بیست و سوم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

مرداد ۱۴۰۳

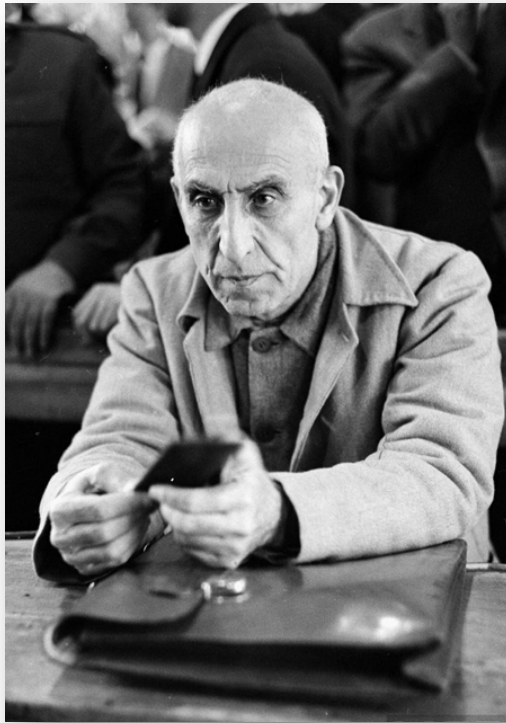
ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصنّف – فاطمی

پیشکش به انسان‌هایی که در همه قرون و اعصار با تمام توان
خود در راه مبارزه برای حقوق بشر کوشیدند و در این راه
سخت و دشوار از جان و مال خود گذشتند و محدودیت‌های یک
انسان را نپذیرفتند و با اعتماد به نفس فردی و جمعی، تعیین
زمان را در نوردیدند تا جهان را به انوار حقوق ذاتی بشر
بیارایند و جاودان شدند.

بمناسبت هفتاد و یکمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه حکومت ملی و دموکراتیک دکتر محمد مصدق



«آقای رئیس، آقایان قضات، بشری» در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند... به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند ولی من خودم می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجی‌ان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام... مردم این

مملکت می‌دانند که وضع من در بسیاری جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی‌شباهت نیست و من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده‌ام. من هم مثل او در اواخر عمر به روی کرسی اتهام نشست‌ام و شاید مثل او محکوم شوم ولی همه نمی‌دانند بین من و او یک تفاوت آشکار است. پتن به جرم همکاری با دشمن ملت فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ملیت ایران به دست عمل بیگانگان!»

«من، نه به مال عقیده دارم، نه به مقام. و هدف من در زندگی، یکی این است و آن، استقلال و عظمت کشور است که به‌خاطر همین هدف زنده‌ام، و کمال سربلندی است که در این راه، از بین بروم.»

«دکتر مصداق در محکمه نظامی»

«اگر موجب ارتقاء ملل حکومت استبدادپرست دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده‌اند و اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود چرا دول محور از بین می‌روند هیچ ملتی در سایه استبداد بجائی نرسید آنها که دوره بیست سال را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده‌ایم مقایسه می‌کنند و نتیجه منفی می‌گیرند در اشتباهند زیرا سالها لازم است که بعکس العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود. دیکتاتور شبیه به پدربست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچند و باید آنها را یکنفر اداره کند این همان سلطنت استبدادپرست که بود مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقررات آن شرکت نمایند در اینصورت منجی و پیشوا مورد ندارد. اگر ناخدا یکی است هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مرد کشتی بقعر دریا می‌رود ولی اگر ناخدا متعدد شد ناخوشی و مرگ یکنفر در سر کشتی مؤثر نیست آقا اگر غمخوار این ملتند به ترقی و تعالی وطن معتقدند و نمی‌خواهند بعنوانین هیچ و پوچ به آتش نفاق دامن بزنند باید خود را فوق دیگران بدانند و بگذارند که در سایه آزادی و جامعه خودش کشتی متلاطم را بساحل نجات رساند.»

«دکتر مصداق، شانزدهم اسفند ۱۳۲۲ - مجلس شورای ملی دوره چهاردهم»

فهرست

۵	فهرست
۱۰	پیشگفتار
۲۳	اوضاع ایران در سال ۱۹۴۱ سقوط رضاشاه
۳۲	توضیحات و مأخذ
۳۳	نکته ها
۳۳	وقتی انگلستان اموال «زدی» رضاخان را دزدید
۴۱	فصل اول
	مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۱۲، روز دوشنبه سوم شهریورماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۰۹)
۴۴	مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۰)
۴۵	* معرفی هیأت دولت و بیانات آقای فروغی نخست وزیر
۴۶	تقاضای رای اعتماد نسبت به هیئت دولت و اخذ اعتماد
۴۸	مشروح مذاکرات مجلس روزیکشنبه ۹ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۱)
۵۰	مشروح مذاکرات مجلس روزسه‌شنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۳)
۵۱	نامه به سفیر کبیر سفارت جماهیر شوروی و وزیر مختار انگلیس
۵۳	ترجمه یادداشت سفارت کبرای شوروی مورخه هشتم شهریور ۱۳۲۰
۶۴	* سفارت انگلیس ۹ شهریور ۱۳۲۰
۶۹	یادداشت سفارت شوروی- ۶ سپتامبر ۱۹۴۱
۷۸	پاسخ آقای وزیر امور خارجه به بیانات آقای دکتر طاهری
۷۸	اظهارات آقای نخست وزیر و تقاضای رای اعتماد و ابراز اعتماد به دولت
۸۰	فصل دوم
۸۰	مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۴)
۸۰	* معرفی آقای عباسقلی گلشائیان به سمت وزارت دارایی
۸۳	بیانات آقای مؤید احمدی در تعقیب سؤال آقای صفوی
۸۷	فصل سوم
۸۷	مشروح مذاکرات مجلس روزسه‌شنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۵)
	بیانات آقای نخست وزیر دایر به اعلام استعفای اعلیحضرت رضا شاه پهلوی و قرائت
۸۷	استعفانامه ایشان و اعلام سلطنت والا حضرت ولایتعهد
۹۰	بیانات آقای دشتی در باره «جواهرات سلطنتی»
۹۱	اظهارات آقای نخست وزیر در جواب بیانات آقای دشتی

۹۲	بیانات آقای " سید یعقوب " انوار « الخیر فیما وقع »
۹۳	بیانات " محمدعلی فروغی " نخست وزیر در قبال اظهارات آقای انوار
۹۵	فصل چهارم
۹۵	قرائت و امضا قسم نامه از طرف اعلیحضرت همایون محمدرضا شاهنشاهی پهلوی
۹۷	مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۷)
۱۰۲	اعلام اسامی منتخبه از شعب جهه معاینه و تطبیق جواهرات سلطنتی
۱۰۳	مشروح مذاکرات مجلس دوره سیزدهم قانونگذاری شورای ملی ۵ بهمن ۱۳۲۰
۱۱۹	مذاکرات مجلس شورای ملی ۶ بهمن ۱۳۲۰ دوره قانونگذاری سیزدهم
۱۱۹	بقیه شور دوم و تصویب لایحه پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان
	قانون اجازه مبادله پیمان اتحادمنعقدہ بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی
۱۴۴	وانگلستان
۱۴۴	*متن پیمان اتحاد
۱۵۲	توضیحات و مآخذ:
۱۵۳	فصل پنجم
۱۵۳	مخالفت عده ای از نمایندگان با سلطنت محمد رضا شاه
۱۵۴	خبر استعفای رضاشاه چون بمبی منفجر شد
۱۵۶	نطق علی دشتی پس از خروج رضاشاه از ایران
۱۶۲	مقاله ای را که ارسلان خلعتبری
۱۶۲	آیا این همان ایران است؟
۱۶۶	تاجداری دگر و سیم پرستی دگر است
۱۷۶	فصل ششم
۱۷۶	شورش در زندان قصر
۱۷۸	آخرین روزهای زندان
۱۸۸	فصل هفتم
۱۸۸	شاه پس از استعفا چگونه ایران را ترک کرد؟
۲۰۲	رضاشاه می گوید انگلیسها من را گول زدند!
۲۰۲	عبور رضاشاه از کرمان
۲۰۶	۲۴ ساعت از زندگانی رضاشاه
۲۰۸	رضا شاه مستعفی ایران را ترک کرد
۲۰۹	فصل هشتم
۲۰۹	اشرف پهلوی در «برگهائی از خاطرات»
۲۱۷	فصل نهم

۲۱۷ نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه
۲۲۱ * پیمان اتحاد سه گانه؛ استراتژی یا تحمیل؟
۲۳۴ محمد علی زندی «اتحاد سه گانه (ایران، شوروی، انگلیس)»
۲۳۶ *تصویب پیمان اتحاد سه گانه
۲۴۰ توضیحات و مآخذ
۲۴۰ نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه
۲۴۸ فصل دهم
۲۴۸ پیامدهای جنگ جهانی دوم و پیامدهای نازیسم
۲۵۲ اثرات تلفات و جنایات جنگی
۲۵۲ آمار تلفات جنگ جهانی دوم
۲۵۴ در ایران همچنین ببینید: کمبود مواد غذایی ۱۳۲۰-۱۳۲۰ ایران
۲۵۴ نسل‌کشی، اردوگاه‌ها و کار اجباری
۲۵۶ مقاله‌های اصلی: جنبش‌های مقاومت در جنگ جهانی دوم و غارتگری نازی
۲۵۸ جبهه خانگی و تولیدات
۲۵۸ ضریب تولید ناخالص داخلی متفقین به متحدین
۲۵۹ پیشرفت‌های فناوری و جنگاوری
۲۶۲ توضیحات و مآخذ
۲۷۲ فصل یازدهم
۲۷۲ غلات و زندگی اجتماعی مردم ایران در جنگ دوم جهانی
۲۷۳ ۱ - طلایه بحران
۲۷۵ ۲- بحران نان در دوره نخست وزیری علی سهیلی
۲۷۹ ۳- عوامل خارجی بحران نان
۲۸۲ ۴ - بحران نان در شهرهای ایران
۲۸۶ ۵- متفقین و بحران نان
۲۸۸ ۶ - وضعیت نان در پائیز ۱۳۲۱
۲۹۳ ۷ - بلوای هفده آذر
۲۹۷ کمبود نان در تهران
۲۹۹ گزارش وخامت بیشتر اوضاع
۳۰۲ توضیحات و مآخذ
۳۰۹ فصل دوازدهم
۳۰۹ کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی شد
۳۱۴ ۱

۳۱۴ انگلستان و بلوای نان آذر ۱۳۲۱ و پیامدهای اقتصادی اشغال ایران
۳۱۶ بازگویی بلوای نان آذر ۱۳۲۱ به نقل از منابع موجود
۳۲۱	حضور ارتش متفقین و از جمله انگلستان در ایران و تلاش‌های انگلستان برای تسلط بر
۳۲۱ منابع اقتصادی و کنترل صادرات و واردات
۳۳۹ آفت‌زدگی محصولات و بی‌آبی
۳۴۰ احتکار و قاچاق مواد غذایی
۳۴۹ توضیحات و مآخذ
۳۶۰ فصل سیزدهم
۳۶۰ آثار و پیامدهای اجتماعی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰
۳۷۰ پیامدها و آثار بلند مدت اشغال ایران
۳۷۸ توضیحات و مآخذ
۳۸۲ فصل چهاردهم
۳۸۲ انعکاس فجایع دوران پهلوی در مطبوعات
۳۸۲ آزادی عقیده
۳۸۳ نامم زبان ملت، آزادی عقیده
۳۸۸ فصل پانزدهم
۳۸۸ رسیدگی به قتل بسیاری از رجال و ازادیخواهان در دیوان عالی جنایی
۳۸۸ در دیوان عالی جنایی
۳۸۸ محاکمه پزشک احمدی، راسخ متهمین به قتل سردار اسعد
۳۹۳ مدارک و دلائل
۴۰۷ فصل شانزدهم
۴۰۷ بیانات آقای ارسلان خلعتبری وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد در دیوان عالی کشور
۴۱۸ تحقیقات از احمدی در شعبه یک استنطاق:
۴۳۷ فصل هفدهم
۴۳۷ دفاع از راسخ
۴۶۴ فصل هیجدهم
۴۶۴ این محاکمه در واقع محاکمه یک رژیم است
۴۶۵ ریاست اداره کل تشکیلات نظمیه
۴۷۲ جلال عبده
۴۷۴ مصاحبه با دکتر جلال عبده
۴۸۱ فصل نوزدهم
۴۸۱ جریان محاکمه سررتیب افشار طوس

- ۵۰۴ جریان محاکمه سر تیپ افشار طوس اقرار با شکنجه دلیل نیست
- ۵۱۹ جریان دادگاه و پرونده قتل افشار طوس
- ۵۳۳ دست مقتدر توی کار بوده که چنین حکم فرمایشی صادر کرده است
- ۵۳۸ دیدی آن دختر والا گهر کشور ما کز مسیحی پسری درس محبت آموخت
- ۵۴۰ قاضی ماشین نیست که چشم بسته مقررات اجرا کند
- ۵۴۳ جریان دادگاه و پرونده قتل افشار طوس
- ۵۴۳ نامی درخشان بر تارک دادگستری
- ۵۴۴ قانون هنگامی مجری که تقید به آن در میان باشد
- ۵۴۸ **فصل بیستم**
- ۵۴۸ محاکمه مختاری و روش پرچم
- ۵۵۰ محاکمه مختاریمتن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر
- ۵۵۷ دنباله متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر
- ۵۶۶ دنباله متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)
- ۵۷۲ [دنباله] متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)
- ۵۸۴ پاسخ روزنامه اطلاعات
- ۵۸۴ متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۲)
- ۶۱۲ دفاع آقای کسروی در دیوان جنایی
- ۶۲۲ راستی سردار اسعد را کشته اند؟
- ۶۲۵ توضیحات و مأخذ
- ۶۲۵ در باره شهادت زنده یادسید حسن مدرس
- ۶۳۰ ماجرای قتل «جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد دوم» توسط پزشک احمدی
- ۶۴۴ دکتر مهدی آنر: روایت یک قتل
- ۶۴۷ متن بازخوانی اسناد
- ۶۵۰ **فصل بیست و یکم**
- ۶۵۰ امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم
- ۶۶۵ انگلیس و سیاست اتکاء به امریکا برای حمله به ایران
- ۶۸۰ توضیحات و مأخذ

پیشگفتار

گزارش های دیپلماتیک آمریکا نشان می دهد که رضا شاه شخصاً در پی پناهندگی به سفارت بریتانیا در تهران برآمده بود ولی سفارت درخواست او را نپذیرفت. در نهایت او ابراز تمایل کرد که به همانجایی برود که از آن آمده بود. دریفوس گزارش می دهد که: «شاه ابراهیم قوام را که پدر دامادش هم بود نزد وزیر مختار بریتانیا فرستاد تا مراتب نگرانی او را از تأخیر [آتش بش] و ادامه خصومت ها ابراز کند. قوام همچنین سعی کرد مزه دهان وزیر مختار را درباره پناه بردن شاه به سفارت بریتانیا از ترس روس ها بفهمد، ولی گویا وزیر مختار چندان دلگرمش نکرده بود.» ترس رضا شاه از روس ها نبود؛ بلکه از مردم ایران بود، که اگر کوچکترین فرصتی دست می داد، تکه تکه اش می کردند.»

«رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا - صص ۴۷۵ - ۴۷۴»

پیشگفتار کتاب جلد بیست و سوم «مصدق، نهضت ملی و تاریخ معاصر ایران» در باره عواقب و پیامدهای جنگ نوم جهانی در ایران را با نوشته احمد سیف تحت عنوان «معمای مصدق و ذهنیت استبدادی ما» آغاز می کنم در باره دکتر محمد مصدق و هشدار او در ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس تقنینیه دوره پنجم شورای ملی به طرفداران و حامیان رضاخان اینگونه به قلم می آورد: در این که مصدق اشرافزاده بود تردیدی نیست. و از سوی دیگر می دانیم که از ده سال قبل از مشروطه که حسابداری ایالت خراسان را داشت تا مرداد ۱۳۳۲ که در زمان نخست وزیری برعلیه دولت او کودتا کردند به تناوب از بانفوذ ترین مردان سیاست ایران بود. در آبان ۱۳۰۴ وقتی که مقدمات تغییر سلطنت در ایران پیش می آید، با نطق استواری که در مجلس ایراد می کند با باورهای سیاسی او آشنا می شویم. باورهایی که تا پایان عمر به آن وفادار می ماند. مسئله این بود که اکثریت مجلس می خواست رییس الوزراء - رضاخان - شاه بشود و پاسخ مصدق روشن است و ابهامی ندارد. «بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهند زیر بار این حرفها نمی روم - بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید! آزادی خواه بودید! بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی

می‌کردید. حالا عقیده‌ی شما این است که يك کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رییس‌الوزرا هم حاکم! اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید! چرا مردم را به‌کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیايید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. آزادی نمی‌خواستیم. يك ملتى است جاهل و باید با چماق آدم شود» از نمایندگان تهران، که انتخاباتش آزاد برگزار شده بود به غیر از سلیمان‌میرزا که به نفع تغییر رأی داده بود بقیه‌ی نمایندگان تهران در جلسه‌ی رأی‌گیری شرکت نکردند و وکلای دیگر مناطق با اکثریت آرا ماده‌ی واحده را به تصویب رسانیدند. دنباله‌ی داستان دیگر بخشی از تاریخ ایران است و جریان این است که طولی نکشید که حتی اکثریت قریب به اتفاق مدافعان دو آتشه‌ی رضاشاه هم، در برخورد با واقعیات تلخ زمینی پذیرفتند که پیش‌بینی‌های پیر احمدآباد متأسفانه درست در آمد. ولی دیگر دیر شده بود.

برای دوسه سالی مصدق همچنان فعال باقی می‌ماند و بعد حکومت خودکامه‌ی رضاشاه برای بیش از يك دهه، نه فقط صدای مصدق که صدای بسیارکسان دیگر را نیز خاموش می‌کند. زنده‌یاد مدرس و بسیاری دیگر که در این راه، جان می‌بازند. البته، در ظاهر امر، ما و جامعه‌ی ما «متجدد» می‌شویم و اما از تمام پروژه‌ی مدرنیته، تنها به ظواهر چسبیده بودیم و آنچه در این دوره داریم، با همه‌ی ادعاهای مدافعان علنی و شرمسار آن حکومت خودکامه، به‌واقع مدرنیته‌ی قلبی و حرام‌زاده بود. پارلمان و مجلس را به تقلید از غربیان راه‌اندازی کرده بودیم ولی به روال استبداد شرقی خویش اجازه‌ی انتخاب آزاد به مردم ندادیم. دانشگاه ساخته شد ولی نه منابع کافی برای تحقیق و پژوهش تدارك دیدیم و نه اجازه‌ی تحقیق و پژوهش مستقل و آزاد دادیم. لباس و ظاهرمان نیز به تقلید از غربیان با چماق و سرکوب «متجدد» شد ولی نه ما و نه سیاستمداران ما احترام به قانون را از آن‌ها آموختیم و نه احترام به حق و حقوق فردی را. نه مطبوعات آزادی باقی ماند و نه تحزبی. البته که «امنیت» داریم ولی آنچه که امنیت نامیده می‌شود نه حاکمیت قانون و امنیت در پناه قانون، بلکه، ترس سراسری و ملی شده‌ی ناشی از سرکوب خشن است. ذهنیت سرکوب‌شده‌ی ما این ترس سراسری‌شده را اغلب، امنیت می‌نامد. کوشش‌هایی برای تدوین قانون می‌شود ولی، همچنان، «حرف مستبد اعظم» قانون است و آنچه که قانونمندی امور نامیده می‌شود، بر روی کاغذ می‌ماند. رضاشاه اموال هر کس را که بخواهد غصب می‌کند. به‌علاوه این هم عبارتی است از زبان یکی از مدافعان او،

«رضاشاه دستور داد تیمورتاش را بگیرند، سردار اسعد بختیاری را بگیرند و نصرت‌الدوله را بگیرند و بعد هم گفت آنها را بکشند. شخصاً دستور قتل آنان را داد». به تبعیت از مصدق، شما اگر شاه‌رگ مرا هم بزنید، در جامعه‌ای که چنین جنایاتی اتفاق می‌افتد، صحبت از تجدد خنده‌دار و مضحك است.» (۱)

از اینرو «که با شروع جنگ جهانی اول به وخامت بیشتر اوضاع سیاسی داخلی ایران انجامید از یک طرف روسها و انگلیسیها و از طرف دیگر آلمانیها و عثمانیها نبرد خود را بی توجه به اعلام بیطرفی ایران به این کشور کشاندند و جنبشهای گوناگون در ایالات علیه دولت ناتوان مرکزی سر برافراشتند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ موقتاً روسها را از صحنه سیاسی خارج ساخت و انگلیسیها که حال میدان را عملاً خالی از حریف می‌دیدند، کوشیدند تا به یاری قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ایران را به صورت یک کشور تقریباً تحت الحمایه در آورند. تلاش آنان در این زمینه از سوی مجلس عقیم ماند ولی عدم کارایی ذاتی مجلس و تزلزل گریز ناپذیر دولتهای قانونی، کودتای بدون خونریزی ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] را به سرکردگی سید ضیاء الدین طباطبائی، روزنامه نویس و سیاستمدار ماجراجو، و رضاخان، افسر قزاق جاه طلب، تشویق کرده سرانجام راه را برای خلع سلسله قاجار از سلطنت و پیدایش حکومت خود کامه رضا شاه پهلوی در ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] هموار ساخت.

رضاشاه چارچوب نمادی و تشریفاتی حکومت پارلمانی را از میان برداشت لیکن سبک حکومت وی با روش استبدادی دوران قبل از مشروطه زیاد متفاوت نبود. با آنهمه، طی دوره حکومت او پیش شرطهای ساختاری لازم برای سازماندهی حکومتی کارساز، رفته رفته پدیدار گردید. اگر روش مستبدانه طرح ریزی و اجرای اکثر اصلاحات نادیده گرفته شود، می توان گفت که در این دوره تجدد و نوگرایی در کشور تاحدی صورت تحقق به خود گرفت: تعداد مؤسسات آموزشی غیر مذهبی رو به افزایش نهاد، شهرنشینی بسرعت توسعه یافت و با ایجاد یک ارتش و نیروی پلیس مدرن، نظم و امنیت مستقر شد، و اقتدار رعب آلود دولت پذیرفته گردید. راهها، راه آهن، و سایر وسایل ارتباطی بنا گذارده شد، کارخانه های صنعتی به راه افتاد و بنیان اجتماعی - فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی تحکیم و تقویت گردید.

پی ریزی این دولت مدرن به بهای سرکوب تحول و پیشرفت سیاسی و تمامی مظاهر آرمانهای دموکراتیک انجام گرفت. چنین تصویری شد که نوسازی کشور تنها از راه خود کامگی و سرکوب نهادهای دموکراتیک دست یافتنی است. خود کامگی در اداره امور کشور و اعمال زور و فشار برای حصول اطاعت و پیروی زیردستان

همراه با کوتاهی دروسعت بخشیدن به پایگاه‌های اجتماعی- اقتصادی حکومت و غفلت در تشکیل و ترغیب احزاب معتبرسیاسی، ناگزیر نتایج ویرانگر ببار می‌آورد. رضا شاه نتوانست به ایجاد یک ساختار دولتی معتبر و غیر وابسته به شخص دست یازد. منش تحقیرآمیزوبی احساس حکومت شخصی وی، فکرآکنده از سوء ظن، و گرایشهای خشن سیاسی او کلیه سیاستمداران لایقی را که از نظر وی به حد کافی نوکرمآب نبودند، به گونه ای مؤثر از صحنه بیرون راند. حکومت او فرهنگ سیاسی را که با توسعه دموکراسی متجانس باشد، به ارمغان نیاورد و برعکس راه را برای ابراز وجود آن گروه از سیاستمداران قابل که از پاکدامنی کافی، روحیه خدمتگزاری به جامعه و آمادگی برای قبول مسئولیت و جوابگویی از بابت اعمال خود، برخوردار باشند، مسدود کرد.

ناسازگاری بین تحول نسبتاً سریع اجتماعی- اقتصادی و نوع ویژه نظام استبدادی موجود، بطور فزاینده ای آشکار می‌شد. این ناهنجاری می‌رفت که به دنبال از میان رفتن حاکم خود کامه، بحرانی بزرگ پدید آورد. همچنین با در نظر گرفتن شرایط متحول اجتماعی، چنین برمی آمد که حکومت مشروطه احیاء شده مسایل بیشماری را در تطبیق خود با آن شرایط تجربه خواهد کرد.

«حکومت خودکامه رضاشاه در نتیجه اشغال ایران به دست انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به پایان رسید». (۲)

اصغر شیرازی که در رابطه با « مدرن سازی » عصر رضاخان « مروری بر سیاست مدرن سازی این دوره » کرده است، از اینرو می نویسد « می توانیم به طرح چند نکته در پاسخ به سؤالی که پیش از این درباره نقش این سیاست در روند ملت سازی کردیم، بپردازیم.»

۱- مدرن سازی تا آن اندازه که با پیشرفت در زمینه زیرساخت های ارتباطاتی موجب تسهیل ارتباط میان ساکنان نقاط مختلف کشور می شد، می توانست آنها را به هم نزدیک تر و آشناتر سازد و احساس تعلق آنها به يك جامعه واحد را بیفزاید؛ ۲- مدرن سازی در این زمینه و زمینه های صنعت و آموزش می توانست به توسعه افق دید مردم و هدایت آن به سوی فضای مناسب با تقویت روند ملت سازی بینجامد؛ ۳- مدرن سازی می توانست پایه سازتکوین آن طبقات مدرن در جامعه شود که محمل اصلی ملت را تشکیل می دادند؛ ۴- مدرن سازی می توانست با تدریس علمی تاریخ، جغرافیا و مدنیات باعث تلقین هویت ایرانی در ذهن دانش آموزان و آشنایی آنها با

حقوق ملی خود شود با این عمل زمینه گسترش این هویت و این آگاهی را در نسل های نوآمده جامعه راهم سازد.

اما آنچه در عمل انجام شد، ناکافی و ناقص بود. علت ناکافی بودنش، البته، تا حدی از فرصت کوتاه و بودجه محدود آن اقدامات ناشی می شد. ولی نقص آن ریشه در خود برنامه و انگاره های آن داشت، در سیاست های معوج اقتصادی و مالی حکومت، در ایدئولوژی آریاگرایانه و شاه پرستانه آن و در نظام استبدادی خودکامه رضاشاه (۳) نویسندگان کتاب «گذشته چراغ را آینده است» در باره کارنامه رضاخان بر این نظر است: «ما نمی گوئیم که «رضا شاه» برای ایران هیچ کاری انجام نداد. او در سال های اول حکومت خود اقداماتی به عمل آورد، که به ظاهر تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را منظور داشت. اما در باطن جز رفورم ها و مانورهایی برای فریب و اغفال نیروهای ملی و مترقی ایران نبود. و با سیاست استعماری جدید انگلستان نیز هیچ گونه مابینتی نداشت.

از جمله این اقدامات: اخراج مستشاران انگلیسی از ارتش و ادارات دولتی، برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک با دولت شوروی، مبارزه با تمایلات تجزیه طلبی خوانین و سران عشایر، برقراری اصول جدید اداری و سیاست مرکزیت، تنظیم سیستم پولی و اقتصادی، ایجاد مدارس و دانشگاهها، تشکیل ارتش منظم، راهسازی و ایجاد صنایع کوچک ملی را می توان نام برد.

ولی به قول عمیدی نوری مدیر روزنامه داد: گرچه "وی زحمت زیاد کشید که ایران را به ظاهر کشوری مترقی جلوه دهد اما در برابر تباهیهای او خدمات او «خیلی ناچیز است و گفته زشتکاریهایش بهمرات می چرخد حکومت زور و ترور مردم را به روز سیاه نشانید. هرچه داشتند از دست دادند.

مردم روشنفکر و دانا یا کنارگیری نمودند یا در گوشه های زندان جان سپردند. فساد اخلاق عجیبی در کشور پدیدار شد و بنایی که بنیادش بر آب بود، رضاخان شب و روز رنگ و روغن می زد... این مسلم بود که عاقبت روزی این بنا فرو خواهد نشست و ناپایداری این دستگاه هویدا خواهد شد. "اینک با نقل قسمت هایی از سلسله

مقالات پرمغز ارسلان خلعتبری در روزنامه سناره تحت عنوان «رفع اشتباه با دفاع از آزادی» این فصل را به‌یابان می‌بریم:

« پس از خاتمه جنگ (اول جهانی) اوضاع دگرگون گردید و ... ایران روابط جدیدی با همسایگان خود و دولتهای دیگر شروع نمود . بهترین فرصت برای ترقی اصلاح و پیش آمد و مردم با حسن‌نیت دور شاه سابق جمع شدند زیرا طالب اصلاحات بودند . اما هزار افسوس که او نفع شخصی خود را بر نفع مردم ترجیح داد و برای همیشه به مردم این کشور فیماند که دیکتاتوری بلای جامعه است و باید حکومت به‌دست مردم باشد و فریب دیکتاتور را نباید خورد . مسلم است در این بیست‌سال کارهایی صورت گرفته که جای خود مهم است . آیا تصور می‌کنید اگر آن شاه سابق نبود این کارها صورت نمی‌گرفت .

اوضاع بین‌المللی بعد از جنگ نه فقط به کشور ما بلکه به همه کشورهای کوچک فرصت ترقی و پیشرفت داد . هرکشوری به‌تناسب موقعیت و توانایی خود ترقی کرده است .

اگر آن روز شاه سابق را به‌سلطنت بر نمی‌گزیدیم تصور می‌کنید خدمت نظام وظیفه در ایران مستقر نمی‌شد، راه‌های شوسه ساخته نمی‌شدند ، بانک ملی تاسیس نمی‌گردید، تلگراف بی‌سیم و رادیو به‌این کشور نمی‌آمد ، تکلیف ایالات بالا خزه معلوم نمی‌شد ، اختیار اسکناس به‌دست بانگ شاهنشاهی باقی می‌ماند، کاپیتولا سیون الغاء نمی‌گردید (آیا درالغای کاپیتولا سیون جز بودکه‌دولت‌ها این حسن‌نیت داشتند والا مگر ما قدرت فوق العاده داشتیم که به آنها عقیده خود را کارخانه تحمیل کنیم) کارخانه وارد نمی‌کردیم ؟ (کارخانه بیش از آنچه درکشور هست وارد می‌کردیم و کارخانه‌های نخ وچیت و چوب و پارچه و حریربافی و غیره دراتحصار شاه نمی‌شد).

آیا تصور می‌کنید که اگر شاه سابق اجازه می‌داد وگلای مجلس آزاد باشند، قوانینی باشند با شور حقیقی آنها می‌گذشت به‌مراتب بهتر از قوانین فعلی اگر نمی‌شد ؟ اگر

می‌گذاشت صاحب منصبان قشون نظر در اداره کردن قشون داشته باشند ، قشون به طرز بهتری اداره نمی‌گردد ؟

... آیا افراد کار آموزده و فکور ملت ما نمی‌فهمیدند که بانک کشاورزی مفید است، اولین فکرشان این نمی‌شد که بایستی در کشور دانشگاه بزرگی باشد ، به‌فکر نمی‌افتادند که راه‌ها باید امن باشد، نمی‌دانستند باید مدارس را زیاد نمود ؛ اروپا محصل به فرستاد ؟

اگر این اصلاحات در لوای حکومت ملی صورت می‌گرفت دارای اساسی هم می‌شد، زیرا فکر نفع شخصی دیگر در آن راه نمی‌یافت . برای برنج انحصار درست نمی‌کردند ، که اولاً کشت برنج در اصفهان و سایر جاها ممنوع شود و ثانیاً باستانشنای کسی که برنج کشور مقدار کمی بقیه مال اوست بتواند با قیمت‌های گزاف بی‌دردر برنج خود را یکجا بفروشد.

برای پنبه و خیلی چیزهای دیگر به‌همین جهت انحصار نمی‌ساختند ، به‌خاطر شرکت حریر بافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً "اجازه ورود داشته انبار در توقیف نمی‌کردند تثبیت غله، آن‌شخص را مجبور نمی‌کرد ، گندم را چند برابر قیمت بخرد و بعد برای جبران و خسارت و مافات نانوایان به‌خاک آره و جوو شن متوسل شوند و چهار پنج سال شن و نمک جو و خاک آره به‌مردم بیچاره بدهند . کامیونهای دولتی و شهرداری سنگ کشتی برای قصور شخصی نمی‌کرد مردم آن لباسهای بلند و مختلف را با میل از تنشان به‌در می‌کردند.

مگر لباس در روحیه و اخلاق و اصول اصلاحات مدخلیتی دارد . مگر همین ایرانیها نبودند که با قباهای سه‌چاک دراز و ریش و سبیل به فتح هندوستان هم نایل شدند و آن مصاف‌های بزرگ را دادند.

گمان می‌کنید اگر حکومت ملی می‌شد مردم دست از پاره‌ای خرافات بر نمی‌داشتند.

مثلاً "تعزیه‌خوانی آخوند و بازیهای بی‌جا ارتباطی که هیچ‌به‌اصول و اساس مذهب نداشتند حال باقی می‌ماند ؟

آن نسلی که تربیت شده حکومت مشروطه بود به این خرافات و موهومات عقیده نداشت، آن نسل سابق هم به مرور از بین می‌رفت .

در دوره * شاه سابق مقداری از کارها صورت گرفت ولی متأسفانه چون نفع شخصی همیشه غلبه داشت فقط از لحاظ ظاهر فرق کرد ، بناهای بزرگ عمارات و قشنگ ساخته شد .

... عمارت شهربانی بسیار مجلل و آبرومند بود ، اما آن عمارت در آن موقع برای سلب آسایش از مردم بود نه حفظ آن . گفتند که بهداری ترقی و عظمت یافته اما حقیقت جز آن بود که نمایش داده می‌شد... ارتش بزرگی ایجاد گردید البته همه می‌دانیم همان طوری که آنها بعضی از به فکر خود بودند، عده‌ای از صاحبمنصبان لایق و وطن پرست هم داشتیم ولی متأسفانه تشکیلات اساسی و صحیحی در بین نبود و ما به چشم خود شاهد این قضیه بودیم . یک نفر مخصوصاً "وقتی تمام اوقاتش متوجه خودش باشد ، چگونه می‌تواند ارتش و هم مالیه و هم صنایع و همه چیز کشور را اداره کند؟

وزارت صنعت و فلاحت ایجاد شد ، اما ببینید کارهایش برای که و برای چه بود؟ این راههای زیادی که برای شمال ساخته شد، دقت کنید ، برای چه منظوری بود؟ آیا گمان می‌کنید تأسس دانشگاه یا اداره ثبت اسناد و املاک و مؤسسات جدید از آن قبیل فکر خود آن شخص بود؟ کسی که نمی‌دانست که دانشگاه چیست و از اداره ثبت اسناد خبری نداشت چگونه چنین فکری را می‌داد ؟ این افکار از دیگران بود منتهی همه می‌خواستند همه چیز به نام یک نفر تمام شود و در مقابل آن یک نفر ، کسی اظهار وجود نکند .

کسی که تا دو سال قبل از تغییر کلاه به شاپو ، به معاون مدعی العموم که در مدرسه امنیه حین تدریس سر برهنه بود می‌گفت "مگر اینجا هتل دوفرانس است که سر برهنه هستید " او وزیر وقت مجبور می‌شد آن مستخدم بیچاره را بأموریت بوشهر بفرستد که یک نوع تبعیدی باشد چگونه دو سال بعد به فکر خودش دستور می‌داد که همه باید کلاه رسم و سابق را عوض کنند ؟ ... از آن وقتی که همه چیز در ایران مخصوص

یکنفر شد ، متصدیان امور دولت برجان و مال و حیثیت مردم چیره شدند . احترام حقوق فردی از میان رفت .

از مال یتیم و پیرزن صرف نظر نشد ، وجوه عمومی بی حساب و مواخذه صرف هوس های شخصی شد ، نصف مردم تهران از تشنگی سوختند که بادمجانهای فرح آباد ترو تازه بماند !

و در حقیقت ارزش افراد از بادمجان هم کمتر شد ، بارهای مردم در میدان های پایین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی بایستی به فروش برود ... حتی سیمان را که مورد احتیاج عموم بود همان جاها منحصر آ خریداری و بعدسه برابر قیمت خریداری به مردم می فروختند . حتی خرید و می بایستی فروش اتومبیل نیز می بایستی نفعی به یکی از آقازاده ها بدهد .

...وقتی وقایع اخیر بروز احساسات گرد مردم دیگر حاضر به قبول آن شاه نبود . آن شاه با آن رژیم دیکتاتوری دیگر نمی توانست با وجود آن وقایع در برابر احساسات مردم دوام داشته باشد .

.. در اثر حادثه (سوم شهریور) دوره خوشی و آسایش یک شخص و عده ای که از او استفاده به ضرر مردم می کرد ند ، خاتمه یافت .

«... اگر فعلا "در کشور وقایعی روی می دهد که موقتا "باعث نگرانی شده به واسطه سوء سیاست شاه سابق و تعدیات او و عمالش بر مردم و نبودن تشکیلات صحیح هنگام بروز حوادث اخیر بود .

نویسنده در مقایسه دوره رضاخان با دوران شانزده ساله انقلاب مشروطیت تا آغاز سلطنت پهلوی و در جواب کسانی که آزادی مطبوعات و اجتماعات و انتقاد کارهای از گذشته منافع پلید آنها را دچار مخاطره می ساخت می نویسد:

«... اگر راههای آن موقع (شانزده ساله" بعد انقلاب از مشروطیت) امن نبود می دانست که با یک دسته دزد طرف است و دزد به نام دزد ، رسماً "مال مردم را در راه ها می گرفت .

اما این در بیست‌سال به نام قانون ، به‌دست دفتر اسناد رسمی و مأمورین ثبت اسناد و شهرداریانی که هرکدام بنوبه خود ، حافظ حقوق و اموال مردم بودند مال و هستی مردم را می‌گرفتند و گرنه ممتنع را به‌زندان می‌انداختند و بسرش آن چه را می‌آوردند که یک ماه و نیم است در جرایم می‌خوانید.

در آن شانزده سال چه وقت شاهدگان برای تعقیب دختران و زنان حتی به‌خانه وارد می‌شدند؟ ... آیا هیچ وزیری یا متهم سیاسی بدون محاکمه و ثبوت تقصیر در زندان کشته شد؟ از طرف شاه کوچکترین تعدی بر جان یا مال مردم به عمل آمد؟ در آن شانزده سال ... مردم بدون رسیدگی به تقصیرشان سالها در زندان نمی‌خوابیدند. رئیس دیوان عالی تمیز را به‌جرم این‌که مستشاران تمیز حکم برائت وزیری تقصیری را داده‌اند از مقام خود برداشته بی‌کارش نمی‌کردند.

... در صحن حضرت رضا آن همه نفوس بی‌گناه را به شصت تیر نمی‌بستند و مرده و زنده را رویهم نمی‌ریختند.

همه‌چیز کشور در فرع امنیت (اجتماعی) است. اگر امنیت (اجتماعی) باشد، کوچه تنگ خاکی به خیابان از سنگی یا آسفالته است. قاطر لنگ به از اتومبیل لوکس سواری است. عمارت یک طبقه خشتی به از عمارت چهار طبقه سنگی است. لباس بلند بی‌قواره به از لباس تنگ آخرین مد است و چراغ نفتی به از چراغ برقی است.

... آزادی یک حق طبیعی است. این حق طبیعی از ما به‌وسیله دیکتاتوری گرفته شده، آزادی ما که نداشتیم و مثل یک فرد زنده دارای حقوق اجتماعی نبودیم این مملکت با یک قفس برای ما چه فرقی داشت.

... حکومت جابرانه دیکتاتوری در این بیست سال ما را خفه کرد و کشت و احساسات ما را از بین برد و فقط حکومت ملی است که ما را زنده خواهد کرد.

«... اکنون که آزادی دوباره به‌دست آمده به‌هیچ قیمت نباید از دست داده شود تنها حافظ این آزادی حکومت ملی است.» (۴)

به بیان دیگر، «جنگ دوم جهانی دو سالی پس از آغازش در اروپا به ایران رسید. ساختار سیاسی ایران در آن زمان، ساختاری یکسالار بود. هر چند که بر متن قانون اساسی مشروطه، قرار بود پادشاه سلطنت کند و نه حکومت، اما روال حکومتداری دیگر بود. تقریباً ده سالی می‌شد که رضاشاه با تکیه بر تجدد آمرانه، بخش‌هایی از قانون اساسی مشروطه را به کناری نهاده بود. در این دوره، اقتدار و تمرکز حکومت به استبداد آلوده شده بود. حکومت مقتدر و متمرکز و مستبد، جان مایه مشروطیت را که حکومت قانون بود و صیانت از حقوق فردی و اجتماعی و برابری آحاد ملت در برابر قانون، بر نمی‌تافت و چون بسیاری از حکومت‌های آن زمان در اروپا و آسیا، از شوروی استالینی گرفته تا آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی و ترکیه آتاتورکی، سرمست از اندیشه تجدد آمرانه، انسان و حقوق فردی و اجتماعی‌اش را به مسلخ نوسازی آمرانه می‌برد. در ده سال آخرین سلطنتش، رضاشاه حتی تحمل نیروهای خودی را نداشت. بسیاری از آنان که به تحکیم سلطنتش یاری رساندند، مغضوب او شدند و آرام آرام از صحنه سیاسی به کنار رفتند و یا به کنار گذاشته شدند؛ تتی به حصر خانگی محکوم شدند و تتی دیگر روانه تبعید و تتی چند هم بر دار. گرچه ایران در آستانه جنگ دوم جهانی، برابر با ایرانی برآمده از جنگ اول جهانی نیست و تمامیت سرزمینی ایران در قیاس با امپراتوری‌های فروریخته همسایه، روسیه تزاری و ترکیه عثمانی حفظ شده است و نوسازی در بسیاری عرصه‌ها جاری است، اما معمار و مهندس این نوسازی تنها به آمرانه بودن این نوسازی رای داده و استبداد را ضامن اجرای آن می‌داند.»

«پیامد مستقیم اشغال ایران و فروپاشی نظم پیشین، تورم فزاینده اقتصادی بود که نصیب ایران شد. تورمی ۱۰ برابر پیش از جنگ. تورم بالا همراه با قحطی گسترده و افزایش شاخص هزینه زندگی، بودباش اقسار تهیدست کشور را به شدت تهدید می‌کرد. سهم بالایی از مواد غذایی نصیب سربازان بیگانه‌ای می‌شد که شمال و جنوب کشور را در اشغال داشتند. نمونه‌ای به دست دهم: بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ عرضه فراورده‌های دامی برای مصرف داخلی به شدت کاهش یافت. تنها از اهواز روزانه ۱۰۰۰ راس گوسفند برای تامین خوراک سربازان بریتانیا روانه سلاخ‌خانه می‌شد. در شمال کشور که زیر اشغال سربازان شوروی بود، مصادره برنج برای تامین خوراک سربازان ارتش سرخ و نیز صادرات آن به شوروی، زندگی را برای مردم گیلان و مازندران توانفرسا کرده بود. در نتیجه شهرهای بزرگ کشور هر روزه شاهد اعتراضات گسترده مردمی برای تامین مواد ابتدایی

خوراکی شدند. گاه این اعتراضات به خشونت هم می‌کشید که در یک نمونه آن، تهران سال ۱۳۲۱ است که به بلوای نان شهره شد و به مرگ ۲۰ تن و زخمی شدن ۷۰۰ تن انجامید.» (۵)

براستی رضاخان دزدان و غارتگران و راهزنان در نقاط مختلف کشور را سرکوب کرد ولی امنیت را برای غارتگری خودش و دستیارانش هموار کرد و محمد قلی مجد در تاکید این مهم می‌نویسد: در جعبه‌هایی که در آن روز برای آوردن، چند گزارش درباره وضع ایران در اواخر حکومت رضاشاه وجود داشت. این گزارش‌ها سرزمینی را توصیف می‌کرد که بیست سال غارت شده، با وحشیگری سرکوب شده و به شدت آسیب دیده بود. فقر، ستم، قتل در زندان، سانسور و جالبتر از همه کمبود مواد غذایی در این کشور بیداد می‌کرد.

این وضع خیلی متفاوت بود با آنچه که ما در کتاب‌ها خوانده بودیم من به زودی متوجه بنیادگذار ایران مدرن درباره رضاشاه به عنوان شدم که اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱ ایران بسیار زیاد است؛ و فهمیدم که کشف مهمی کرده‌ام و تصمیم گرفتم که بر اساس این اسناد کتاب رضاشاه را بنویسم.

و در خاطرات پدرم خوانده بودم که پس از سقوط رضاشاه، بعضی از مردم، به ویژه دکتر محمد مصدق، گفته بودند که تمام درآمدهای نفتی ایران در دوره رضاشاه عملاً به بهانه خرید مهمات و اسلحه به حساب‌های بانکی شخصی شاه در لندن و آمریکا ریخته می‌شد، تصمیم گرفتم که این ادعا را نیز مورد بررسی قرار دهم.

تنها یک نگاه ساده به اسناد مربوط به نفت و مالیه ایران و اراقمی که در این اسناد ذکر شده بود کافی بود تا ثابت کند که ادعای مصدق کاملاً درست بوده است. بله، عملاً تمامی درآمدهای نفتی ایران در دوره رضاشاه، یعنی رقمی در حدود ۲۰۰ میلیون دلار، به حساب‌های شخصی او انتقال یافته بود. برای اینکه عظمت این رقم را دریابیم باید توجه کنیم که کل بودجه دولت ایران در سال ۱۹۲۵ میلادی حدود ۲۰ میلیون دلار بود. جالب‌تر از همه، اکنون فاش شده که صدام حسین و سرانش میلیاردها دلار در بانک‌های سوئیس ذخیره مالی دارند. منشأ این ثروت انتقال درآمدهای نفتی عراق به حساب‌های بانکی شخصی است. پیشگام این کار، در هشتاد سال پیش، رضاشاه بود. (۶)

«این سرباز ساده [رضاشاه] که از درجات پایین نظامی برآمده بود، در دوران حکومتش آن قدر ملک تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران- اگر نگوئیم خاورمیانه- تبدیل شد. بر اساس برآورد یکی از زندگینامه نویسان هوادار رضاشاه،

ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود ۵/۱ میلیون هکتار زمین بوده است. بیشتر این زمینها در منطقه اجدادیش مازنران قرار داشت. وی همچنین صاحب مزارع گندم در همدان، گرگان و ورامین بود. بخشی از این املاک با مصادره مستقیم، بخشی دیگر از طریق نقل و انتقال مشکوک اموال دولتی و بخشی دیگر از طریق آبیاری زمینهای بایر، و سرانجام بخشی نیز با مجبور کردن زمینداران بزرگ و کوچک برای فروش زمینهایشان به قیمت اسمی، به دست آمده بود» (۷)

«دکتر میلسپو پس از سقوط رضاشاه، در سال ۱۳۲۱ برای اداره امور مالی به ایران بازگشت، معتقد بود که میراث رضاشاه "حکومتی فاسد، محصول فساد و برای فساد" است: "سیاست مالیات بندی شاه به شدت واپس گرایانه بود طوری که موجب افزایش هزینه زندگی و فشار آن بر طبقات فقیر شد... به طور کلی او کشور را دوشید، دهقانان، ایلات و عشایر و کارگران را از پای در آورد و از زمین داران مالیات و عوارض سنگینی دریافت کرد. در شرایطی که فعالیتهایش طبقه جدیدی از سرمایه داران (...) را به ثروت رسانده بود، تورم، مالیات و مسائلی از این دست، سطح زندگی توده ها را پایین آورد." همچنین خانم آن لمپتون، ایرانشناس پرآوازه انگلیسی که در زمان جنگ وابسته مطبوعاتی کشورش در تهران بود، گزارش داد که " اکثریت قابل توجهی از مردم از (رضا) شاه بیزارند.» (۸)

«سفیر آمریکا در باره برخی از رفتار و کردار رضا خان اینگونه گزارش می کند: ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد؛ و اینکه با نوعی تیزهوشی حیوانی و نبوغ بدوی بر ارتش تسلط یافته و از همین طریق به مقام سلطنت رسیده است. او همه اینها را برای اهداف شخصی اش به کار گرفته است، که باید بگویم چندان هم به نفع ایران و یا مردمش نیست؛ بلکه فقط برای تقدس و عظمت بخشیدن به شخص خودش بوده است. دبدبه و کبکبه شاهنشاهی، و املاک تقریباً نامحدودی که خریداری یا مصادره کرده، تأییدی بر این ادعاست. این املاک در مناطقی واقع است که شاه انتظار دارد بر اثر کشیدن خط آهن به سرعت ترقی کند.

ذهنیت بدوی این مرد را می شود از مطالبی فهمید که همتای آلمانی ام چند روز پیش در سفارت به من گفت. وزیر مختار آلمان هفت سالی است که در اینجا به سر می برد. او درباره خلق و خوی عجیب و غریب شاه می گفت که اگر شاه با اتومبیل به جایی برود و در راه اتومبیلش پنجر شود، بعید نیست که برای شوهر هفت تیر بکشد.

ای. دبلیو. دوبوا، مدیر شرکت اولن و شرکا، می گوید که همین اواخر شاه در سرکشی فاجعه آمیزش به پروژه خط آهن جنوب، ناگهان به نظرش رسید که بعضی کارگرها خوب کار نمی کنند؛ آنها را نشان کرد و به سربازانش دستور داد که با شلاق به جانیشان بیفتند. وقتی تعداد زیادی از کارگران حسابی شلاق خوردند، خاطر مبارک آسوده شد. تا این ساعت که برداشت خوبی از ایران نداشته ام. زیرا قبلاً در آلبانی بودم، که می گفتند «زره ای از آسیاست که در اروپا تهنشین شده»، و حتی برخی ها آن را شرقی تر از ترکیه می دانستند، و انتظارم این بود که ایران خیلی بهتر باشد. باید اعتراف کنم که زوگ پادشاه آلبانی بیشتر از یک قرن از شاه ایران جلوتر است، و روستاییان آلبانی را در مقایسه با روستاییان بدبخت ایران باید اشرافزاده به حساب آورد. در آلبانی، روستایی ها لافل در خانه های واقعی زندگی می کنند؛ در حالی که روستاییان ایران عملاً ژندپوش هستند و در آلونک های کاهگی خالی از اسباب و اثاثیه زندگی می کنند. با وجود این، به اطرافم که نگاه می کنم می بینم که به همان اندازه که انتظارش را داشتم، جالب است، و از اینکه این پُست را به من داده اند بسیار قدردان هستم.» (۹)

اوضاع ایران در سال ۱۹۴۱ سقوط رضاشاه

«اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره اوضاع و احوال ایران در اواخر حکومت رضا شاه نشان می دهد که بعد از بیست سال غارت و وحشیگری انگلیسی ها و شریک شان رضا شاه، از ایران فقط برهوتی از فقر و قحطی باقی مانده بود. تهران در سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ شاهد ناآرامی های اجتماعی و شورش مردم برای نان بود. در سال ۱۹۳۹ برای همه ناظران خارجی مسلم بود که رضا شاه روزهای آخر حکومتش را می گذراند. خود شاه هم این مسئله را حس کرده بود، ولی تلاش های مذبوحانه ای که برای نجات رژیم منززلش انجام داد- و شرح برخی از آنها در گزارش های دیپلماتیک آمریکا آمده است- فقط موجب تضعیف بیشتر موقعیتش شد.

رضا شاه که می دید قدرت دارد از دستش خارج می شود و اوضاع به سرعت رو به وخامت گذاشته است، سانسور و سرکوب را شدت بخشید. سی. ون انگرت، کاردار آمریکا، اعلامیه وزارت داخله را که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۳۹ منتشر شد و

در همه روزنامه های تهران به چاپ رسیده ترجمه کرده است: «اشخاصی که به منظور تشویش اذهان مبادرت به نشر اکاذیب می کنند بدانند که نشر اکاذیب ممنوع بوده و پلیس این اشخاص را تحت تعقیب قانونی قرار داده و شدیداً مجازات خواهد کرد.» انگرت در این باره می نویسد:

مردم غالباً تصور می کنند که انتشار این اخبار عمدتاً به سبب شایعات کم و بیش نگران کننده ای است که درباره اهداف و مقاصد اتحاد شوروی بر سر زبان هاست. البته در حکومت های استبدادی نظیر حکومت شاه، که هیچوقت به مردم اجازه نمی دهد تصویر درستی از وضعیت داشته باشند، ناچار بیشتر از آن که حقایق انتشار یابد، شایعات هر روز دهان به دهان می گردد. با توجه به سانسور شدید مطبوعات- که از زمان شروع جنگ به مراتب شدیدتر هم شده است- مردم رنج کشیده ایران دیگر به فضای ابهام و رمز و راز عادت کرده اند. این مردم که سالهاست ذهنشان را با حرف های نیمه راست و نیمه دروغی که فقط به درد پنهان ساختن حقایق می خورد مشوش ساخته اند، چاره ای ندارند جز اینکه در مواقع بحرانی و خطر داستان هایی را باور کنند که در مواقع عادی آن را شایعاتی بیش نمیدانند و قبول نمی کنند. بنابراین شک دارم که تلاش کنونی برای حتیخفه کردن زمزمه های مردم با مجازات قانونی، اثری داشته باشد. (۱۰)

«در فاصله روزهای سوم تا ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ یعنی از روزی که قوای متفقین به ایران حمله کردند تا روزی که رضاشاه استعفا داد و از تهران خارج شد، دربار و پایتخت ایران روزهای پراکنده را می گذراند، از سویی خبر حرکت قشون روس از سمت قزوین به تهران دل شاه را می لرزاند و از آن سو نیز رادیو لندن دیگر رودر بایستی را کاملاً کنار گذاشته و علناً علیه رضاشاه برنامه و خبر پخش می کرد.» ... یکی از این خبرها خارج کردن جواهرات سلطنتی از کشور توسط رضاشاه بود که دربار را ناگزیز به پاسخ گویی به مجلس کرد و عباسقلی گلشایبان، کفیل وزارت دارایی، دو روز پیش از استعفا و خروج رضاشاه از تهران برای ادای توضیح در این باره و راحت کردن خیال نمایندگان از این جهت که جواهرات از ایران خارج نشده و در بانک ملی موجود است، به مجلس رفت.

با این حال شک و شبهه نمایندگان از بین نرفت. روز ۲۵ شهریور که محمدعلی فروغی، نخست وزیر وقت، با آن حال نزارش برای خواندن متن استعفای رضاشاه به مجلس رفت دشتی، یکی از نماینده مجلس شورای ملی، باز از او راجع به جواهرات

سلطنتی برسید: «در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آن جا و جواهرات را ببینند فایده ندارد بلکه باید یک هیات طرف اعتماد مجلس معین شود که آن ها تطبیق کنند با ثبت های آن؛ بنابراین می خواهم از آقای نخست وزیر استدعا کنم که آیا در این خصوص فکری کرده اند و می توانند از این بابت اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند.»

«از بهترین شاخص های تنفر مردم از رضا شاه و بی اعتمادی به او این نگرانی عمومی بود که مبادا او به هنگام خروج از ایران در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ مقداری از جواهرات سلطنتی ایران را نیز با خود برده باشد. گزارش دریفوس از هیاهویی که بر سر جواهرات سلطنتی بلند شده بود، بسیار روشنگر است:

مسئله جواهرات سلطنتی به بحث روز تبدیل شده است. وزیر مالیه [عباسقلی گلشائیان] در پاسخ به شایعات گسترده ای که درباره انتقال جواهرات سلطنتی از تهران بر سر زبان ها افتاده، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس گفت که تمام جواهرات سلطنتی، که قابل ذکر است بخشی از پشتوانه قانونی ریال را تشکیل می دهد، نزد بانک ملی محفوظ است و نمایندگان می توانند شخصاً از آنها بازدید کنند. این جواهرات، به استثنای تاج شاه، در تاریخ ۲۶ اوت به دلیل گرد و خاک ناشی از ساخت و ساز در نزدیکی موزه کاخ گلستان، از کاخ به بانک ملی منتقل شدند. البته هیچکس حرف وزیر را باور نمی کند، و همگان بر این باورند که تاج شاه را واقعاً از تهران بیرون برده بودند؛ ولی پرس و جوهای خجالت آور مردم، و رادیولندن و دهلی درباره آن و ادارشان کرد تا تاج را به تهران برگردانند. علاوه بر این، در اینجا همه می گویند که کفیل وزارت مالیه را چند ساعت قبل از اینکه اظهارات فوق را در مجلس ایراد کند، وزیر کردند تا پاداش این کارش را داده باشند. کمیسیونی به ریاست نصرالله اخوی، رئیس دیوان عالی کشور، و متشکل از علی هدایتی، رئیس دیوان محاسبات، حسین علاء، ابراهیم حکیمی و ۱۲ نماینده مجلس مأمور تحقیق درباره جواهرات سلطنتی و تهیه گزارشی درباره نگهداری آنها در بانک ملی و اصالت شان شده است.» (۱۱)

افزون بر آن دربخشی از کتاب کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی)، نوشته منصور رحمانی تهران آمده است:

«در سال ۱۹۶۲ که در انگلستان بانک صادرات واحد لندن را تاسیس می کردم، یکی از دوستانم که در سفارت کبرای ایران در لندن کار می کرد به من گفت وظیفه اصلی

سفیرکبیر وقت، اردشیر زاهدی، ترتیب انتقال پول‌های رضاشاه، به محمدرضا شاه در بانک‌های انگلستان است.

انگلیس‌ها شرط این انتقال را خرید معادل آن «اسلحه» و پاره‌ای اجناس دیگر از دولت انگلستان قرار دادند، که بهای آن رابابت ارزی که دولت ایران از لحاظ امتیاز نفت و غیره به حساب ریخته بود مستقیماً برداشت کنند، و به همین صورت هم توافق شد. اسلحه، ولو نوع جدید و خوب آن، اگر کاربرد معقولی نداشته باشد، وجود بی مصرفی است، زیرا در اثر مرور زمان و نیز در اثر تحولات ناشی از تکامل تکنولوژی، غیر قابل استفاده خواهد شد. کشور ایران، آن موقع در هیچ جنگ خارجی شرکت نداشت، و برای سرکوب شورشهای داخلی هم، تفنگهای برنو و فشنگ و مسلسل دستی کارخانجات داخلی در کمال خوبی قادر به پاسخگویی بودند.

جالب بود که سلاحهای تحویلی دولت انگلستان در آن معامله، سلاحهای جدید هم نبود. سلاحهایی بود مربوط به زمان جنگهای ۱۸۷۰، از نوع توپهای بدون عاید و دافع ۱ "اوخاسیوس" و "پوخف" که در تیراندازی تغییر مکان می‌دادند، با لوله‌های بدون خان و گلوله‌های گرد و سرپرکه تصور به کار بردن آنها در هیچ جنگی به مغز هیچ کس خطور نمی‌کرد. تفنگها از نوع تک تیر و به مراتب از تفنگ‌هایی که آن وقت در ایران ساخته می‌شد پست‌تر بود.

وقتی، این سلاحها به تهران رسید، از ترس اینکه مبدا افسران آنها را رویت کرده و به شورش پردازند، آنها را به فارس فرستادند، با سفارش اکید در محرمانه نگاه داشتن مطلب، "که عوامل خارجی از وجود آنها مطلع نشوند". و در آنجا آنها را در غاری پنهان کردند.

در آن موقع دولت به قشقایها مظنون بود و برای اینکه از هر جهت و برای همیشه چگونگی معامله و وضع سلاحها مکتوم بماند، «سرلشکر عطاپور» که از سرسپردگان دولت انگلستان بود مامور شد به فارس برود و مجموعه آنها را منفجر کند؛ که این عمل را به کاملترین وجهی به دستیاری سازمان جاسوسی بیگانگان به انجام رساند.

خیر انفجار انبار مهمات در فارس، جزو اخبار بی‌اهمیت در روزنامه‌ها درج شد، و مردم هم کوچکترین توجهی به آن نکردند. اما تاثیر آن در افسرانی که در طی حمل و نقل سلاحها از خرمشهر به تهران و از تهران به قزل قلعه و باز کردن پاره‌ای از صندوقها در تهران و بستن مجدد آنها و حمل آنها به فارس و گذاردن آنها در غار، ناچار به عمق جریانات وارد شده بودند، بسیار ناگوار بود. (۱۲)

رضا خان صندوقی از جواهرات سلطنتی در هنگام تبعید با خود به یغما می برد!
چنانکه علی دشتی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پس از استعفای رضا خان در مذاکرات مشروح مذاکرات مجلس روزسه شنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰) بیاناتی ایراد می کنند و اظهار می دارند « قسمت اخیر آقای نخست وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به این که تمام خرابکاری ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست وزیر برسانم در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیار دار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند مردم عجالتاً می خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد خلاصه و کلام میل دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا می شود که مواظب این کار باشند ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می کنند البته خود دولت تدابیر حقوقی اتخاذ می کنند و این را باید بدانیم که چه اقدامی می کنند.

مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد بلکه باید يك هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها نخست وزیر استدعا کنم که آیا در اینخصوص فکری کرده اند و می توانند از این بابت اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند. (۱۳)

در صورتیکه احمد مهید مشاور شاه سابق در امور نفتی در دهه ۵۰ میلادی در خاطراتش در باره دستبرد « جواهرات» توسط رضاخان در هنگام تبعید آورده است: چیزی طول نکشید که رضاشاه استعفا داد. چیزی طول نکشید فریاد دشتی تو مجلسی بلند شد که شنیدم رضاشاه جواهرات سلطنتی را با خودش برده، جواهرات را بگیرید، جلوی رضاشاه را بگیرید جواهرات را بگیرید. حقیقت داشت، این موضوع حقیقت داشت. شاه ناراحت شد. البته به او گفتند اگر یک همچین چیزی باشد کلک تو کنده است تو تمامی. علی قوام با من دوست بود.

س - شوهر والا حضرت میشد آن موقع؟

ج - شوهر والا حضرت اشرف آن موقع. رابطه خوبی نداشتند. این ازدواج [را] رضاشاه درست کرده بود بدون این که علاقه ای در میان باشد. جدم با جد قوام، پدرم با خود قوام و من هم با اولاد قوام دوست بودیم خیلی دوست نزدیک بودیم. دوستی بودیم

که هر هفته می‌رفتیم شکار روزهای جمعه و فقط موقعی که من وقت داشتم، قبل از این اوضاع با هم بودیم دوست بودیم. شاه فکر کرده بود که بهترین کسی که می‌تواند این کار را بکند قوام است و علی قوام است. قوام را فرستاد به اصفهان که اسناد انتقال املاک و پول را بگیرد به شاه، ابراهیم قوام اصفهان بود. سروصدای جواهر بلند شد، من و علی قوام را فرستاد شاه، که برویم هر جوری شده این جواهرات را بگیریم بیاورید. زنده بدون جواهر نیاشیم.

س- جواهر را کی برده بود؟

ج- رضاشاه برده بود.

س- کی شما را فرستاد؟

ج- این شاه، شاه اخیر.

س- صحیح.

ج- شاه جوان. علی قوام و بنده با اتومبیل رفتیم به اصفهان، تو راه همین‌طور این سربازهایی را که آزادشان کرده بودند آن بیچاره‌ها وسیله حمل و نقل نداشتند همین‌طور می‌دیدید پیاده دارند می‌روند، تمام راه، تمام راه این طرف و آن طرف. و نجابت ملت ایران را ببینید یکی از این‌ها جلوی ما را نگرفت و ما لباسی عادی پوشیده بودیم نه لباس افسری، یکی جلوی ما را نگرفت. شوهر بود و ما دوتا. البته اسلحه داشتیم، اسلحه کوچک داشتیم پنهان بود. رسیدیم آن‌جا هیچ فراموش نمی‌کنم من خواستم وارد بشوم لباس نظام تنم نبود. به عادت اینکه تا چند ساعت پیشش لباس نظام داشتم خواستم وارد بشوم گارد جلوی من را خواست.

س- منزل کی بود؟ منزل کازرونی بود آن‌جا یا منزل کی بود؟

ج- والله نمیدانم. یک ویلا بود آن‌جا نمی‌دانم منزل کی بود، بعضی از زن‌ها من جمله فوزیه و شهناز یادم هست گریه می‌کرد من گرفتارش نازش کشیدم این‌ها منزل عطاءالملک دهش بودند ولی خود رضاشاه و ملکه و شاه‌دخت‌ها این‌ها آن منزل بودند نمی‌دانم منزل کی بود، من خواستم وارد بشوم سرباز جلوی مرا خواست بگیرد من کوبیدم به سینه سرباز متوقع نبودم افسر بودم متوقع نبودم. این یک دفعه رفت عقب. این هم از عجایب روزگار است کسی که شهامت داشته باشد عمل سریع انجام بدهد اثر می‌گذارد به دیگران من آن‌جا فهمیدم که آه عجب کاری من کردم و این چطور وحشت کرد. پیش خودش فکر کرد که این کیست که به خودش اجازه می‌دهد این کار را بکند حتماً یک شخص مهمی باید باشد، آن‌جا رفتیم جواهرات را گرفتیم...

س- از کی؟

ج- از رضاشاه

س- همین جور به این سادگی؟

ج- به همین سادگی و به او توضیح دادیم سروصداست این طور است، خطرناک است نمی گذارند شما را توقیف می کنند الان.

س- جواهرات چی ها بود؟

ج- صندوق بسته، ما هیچ نمی دانیم.

س- آن چیزهایی که تو بانک ملی بوده در آورده بودند؟

ج- هیچ نمی دانم، هیچ هیچ نمی دانم. از بانک ملی بوده یا پیش آن ها بوده عاریه هیچ اطلاع ندارم.

س- شما پس صورت مجلس نکرید؟

ج- نخیر، نخیر. هیچی و مهر و موم شده صندوق ما گرفتیم مهر و موم شده دادیم به شاه، هیچی و هیچی. این حقیقت دارد، فوق العاده خطرناک بود برای هر دوی ما ولی خوشبختانه هیچ کس اطلاع نداشت اگر اطلاع داشت که ما را تکه تکه پاره می کردند و جواهرات را می بردند. این یکی از خدمات بزرگی بود که علی قوام و بنده به شاه کردیم. حالا... (۱۴)

صادق هدایت در کتاب حاجی آقا آورده به استعاره بخوبی به کارنامه رضا خان اشاره می کند که «این قائد عظیم الشان که همه هستی مملکت را بالا کشید، جواهرات سلطنتی را دزدید و عتیقه ها را با خودش برد، حالا یک مشت عکس رنگین خودش را توی دست مردم به یادگار گذاشته که به لعنت شیطان نمی ارزه... یکی نبود ازش بپرسه: مرتیکه پول ملت را کجا می بری؟... برای همه آنها بی که ماندند شریک دزد و رفیق قافله هستند. ص ۸۴

خودش هم آلت بود، هم مسخره. یک مرتیکه حمال بود که خودش را فروخته، بار خودش را تا آخرین دقیقه بست. شام سی شبش را هم کنار گذاشت. به ریش ملت خندید و با آن رسوائی دک شد.

حالا هر کدام از تخم و ترکه اش می توانند تا صد پشت دیگر، با پول این ملت گدا و گشنه، توی هفت اقلیم معلق وارو بزنند!

... شما گمان می کنید که هر اقدامی می شد برای رفاه حال مردم و یا آبادی مملکت بود؟ فقط راه دزدی تازه ای بنظر مقامات عالیه می رسید و اجرا می کردند. باقیش را هم از اربابش دستور می گرفت، خودش نمی دانست چه کار می کنه!...

بگذارید قشون متفقین پاش را از دروازه های تهران بیرون بگذاره، آنوقت هرکدام ازین نظامیهایی شوم شهریوری برای خودشان یک رضا خانند. فقط امثال سرتیپ وردی خان باید برای آن دوره زبان بگیرند.

صادق هدایت در قسمتی دیگر از کتابش نوشت: «این نابغه همه اش توی مرغانی شکار می کرد! ایلاتی را که خلع سلاح شده بودند، توی شکم شان مسلسل می بست! اما چرا آرات را مشعشعانه از دست داد؟! چرا در اختلاف سرحدی با افغانها به ریشش خندیدند و در باب کشتی رانی فرات تو دهنی خورد؟! چرا جزیره بحرین را نتوانست پس بگیرد؟! آنجا تو پوزی خورد، چون امر به خودش مشتبه شده بود.»
مهیداما برای تمديد قرارداد نفت که تا حالا یک ماده اش هم اجرا نشده، جشن گرفت و مردم را رقصاند.

رضا شاه؛ اطلاعیه من حکم می کنم!

ادامه کلام صادق هدایت

ما نظام نداشتیم، ادای قشون را درآورده بودیم، تازه با آنهمه آهن و توپ که مانور می دادند، افسرهای سه شب سه شب گشنگی می خوردند! آنوقت توی شلوغی جنگ می خواست آنوقت به افراد برسانند!؟

سوم شهریور خودم تانکچی دولت را بیرون دروازه شاه عبدالعظیم دیدم که از مخزن تانک به اتوموبیل فراری بنزین می فروخت!! آنوقت اینها می خواستند از جان و مال و حیثیت ما دفاع بکنند؟ نظامی ما تا سرباز هست، توسری می خوره، همین که درجه گرفت توسری می زنه و می دزده و دیگر شمر هم جلودارش نیست. این معنی قشونه یا آن وکلای پست خائن جاسوس نماینده بنده و شما بودند؟! (۱۵)

«... رضاخان پس از استعفا» شب به اصفهان می رسد و در خانه فرد متمولی به نام کازرونی سکنی می گیرد. همان شب نیز قوام الملك شیرازی به اتفاق دکتر سجادیشت سر او به اصفهان می آید.

آن شب ابراهیم قوام به رضاخان می گوید که شما که ایران را ترک می کنید، تکلیف مایملکتان چه می شود؟ لازم است که تکلیف آنها را روشن کنید! رضاخان با قوام الملك صحبت هایی می کند و می گوید که بنویسید. محضرداری را خیر می کنند و رضاخان دیکته می کند که آنچه دارم، اعم از منقول و غیر منقول، را به ولیعهد واگذار می کنم. قوام هم تصحیحاتی انجام میدهد و رضا امضاء می کند. سپس رضاخان به سمت کرمان حرکت می کند و قوام الملك به سوی تهران. قوام نامه را به فروغی داد و او هم در روزهای بعد در مجلس قرائت کرد.

رضاخان در طول سلطنتش تمام املاک مرغوب شمال را به زور سرنیزه به نام خود کرد. پس از سقوط او، تا مدت‌ها روزنامه‌ها و مجلات کشور پر بود از نمونه‌هایی از غصب اموال مردم توسط رضاخان. البته گاهی پول مختصری هم به عنوان بهای آن می‌داد. املاک را به منطقه‌های مختلف تقسیم کرد و در هر منطقه يك افسر گمارد و کل املاک او را سرلشکر کریم آقاخان بونجرمهری اداره می‌کرد. در سال ۱۳۱۹ (یکسال قبل از رفتن رضاخان از ایران صورتحساب عایدی خالص سالیانه املاک پهلوی ۶۲ میلیون تومان بود، که همه اینها را به محمدرضا منتقل کرد و سایر اولاد او بی نصیب ماندند. بعدها آنها به رضاخان شکایت کردند و او نیز به محمدرضا نوشت که کاخ‌های فرزندان را به آنها انتقال دهد و علاوه بر آن به هر کدام يك میلیون تومان بپردازد، که سریعا انجام شد.

اگر رضاخان خاطرات خود را می‌نوشت و در آن توضیح می‌داد که چرا هزاران هزار ملک را بی‌ملک کرد تا خود مالک شود، دانستن انگیزه او جالب بود. تصور می‌کنم اگر خاطراتش را می‌نوشت باید می‌گفت که از نظر ملک سیری نداشتیم! از شخصی که خود زمانی به رضاخان پیشنهاد فروش املاکش را داده بود پرسیدم، پاسخ داد: «اگر می‌خواستید رضاخان خوشحال شود، درجه بدهد، مقام بدهد و یا پیشنهادی را تصویب کند، بهتر بود قبل از شروع نام چند ملک را با مشخصات و قیمت آن مطرح می‌کردید و مطمئن بودید که کارتان انجام می‌شد!» همه و یا لااقل تعداد زیادی از کسانی که حق ملاقات با او را داشتند چنین پیشنهاداتی می‌دادند و این نقطه ضعف بزرگ رضاخان بود. در روزهای اشغال ایران توسط متفقین، که انگلیسی‌ها رضا را به عنوان يك مهره بی‌ارزش و مدفون می‌دانستند، رادیوی بی‌بی‌سی. سه روز متوالی در باره املاک رضاخان سخن گفت و می‌گفت که بزرگترین خدمتی که رضاخان به مملکتش کرده، غصب کلیه اموال مردم شمال است؟ (۱۶)

فرانکفورت – جمال صفری

۲۸ مرداد ۱۴۰۳

توضیحات و مآخذ

- ۱ - احمد سیف «معمای مصدق و ذهنیت استبدادی ما» توسط نقد اقتصاد سیاسی • ۲۰۲۲/۰۸/۱۷ - صص ۷-۸
- ۲ - فخرالدین عظیمی «بحران دموکراسی در ایران» (۱۳۲۰-۱۳۳۲) مترجمان: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، بیژن نودری - نشر البرز، ۱۳۷۲ - صص ۱۳ - ۱۲
- ۳ - اصغر شیرازی «ایرانیت، ملیت، قومیت» نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب، ۱۳۹۵، صص ۷۲۳ - ۷۱۱
- ۴- ن. جامی «گذشته چراغ راه آینده است»، انتشارات ققنوس - چاپ دوم ۱۳۶۲، صص ۶۸ - ۶۴
- ۵ - تورج اتابکی «اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و پیامدهای آن» پژوهشگر ارشد پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام، ۲۰ شهریور ۱۳۹۴
<http://tarikhirani.ir/fa/news/5173>
- ۶ - سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- ۷ - پرواند ابراهامیان «تاریخ ایران مدرن» ترجمه محمدابراهیم فتاحی، نشرنی، ۱۳۸۹ - ص ۱۳۹.
- ۸ - پیشین - صص ۱۶۹ و ۱۷۰
- ۹- رضاشاه و بریتانیا؛ دکتر محمدقلی مجد؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ صص ۶۱ - ۶۰
- ۱۰- پیشین، صص ۴۵۴ - ۴۵۳
- ۱۱- پیشین، صص ۳۹۲ - ۳۹۱
- ۱۲ - نشریه انتخاب ۱۵ - ۱۶ مهر ۱۳۹۸
- ۱۳ - - غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی)، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، صص ۵۳-۵۵.
- * غلامرضا منصور رحمانی در ۱۲۹۱ شمسی به دنیا آمده و پس از تحصیل در دوره ابتدایی به دانشکده افسری و نیروی هوایی می‌رود. او به آلمان رفته و در این کشور فن و دانش خود را گسترده می‌کند و گفته می‌شود یکی از بنیان‌گذاران نیروی هوایی

مدرن ایران بوده است. وی در دوران نهضت ملی رفتاری خارج از عرف افسران ارتش نشان می‌دهد و پس از کودتا به زندان می‌افتد. سرهنگ رحمانی پس از بازنشستگی اجباری به دانشگاه کلمبیا در آمریکا می‌رود و بانکداری می‌آموزد پس از بازگشت به کشور در سال ۱۳۳۵ به خدمت بانک صادرات در می‌آید.

۱۴- مشروح مذاکرات مجلس روز سه شنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰

۱۵- مصاحبه با آقای احمد مهید - ۲۸ آوریل ۱۹۸۵ - ژنو - پروژه تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش حبیب لاجوردی

۱۶- صادق هدایت «حاجی آقا» نشر سینا - چاپ دوم، ۱۳۳۰ (۱۹۵۲) - نگاه کنبد به صص ۸۷ - ۸۴

نکته ها

وقتی انگلستان اموال «دزدی» رضاخان را دزدید

دکتر حسین آبادیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران درباره غارتگری و غصب املاک مردم توسط رضاخان اینگونه به نوشته می‌آورد: «بنیاد خودکامگی در اغلب کشورهای شرقی مبتنی است بر زمین و به عبارت بهتر، ساختار دولت از طریق کلان مالکی قابل توصیف است. رضاخان برای فراهم آوردن بسترهای خودکامگی خویش و البته تداوم آن، نیازمند آن بود تا اراضی وسیع کشور را به تملک درآورد. اما مسئله این است که این زمین‌ها در دست کسانی بود که نسل اندر نسل مالکیت خویش را بر آنها اعمال نموده بودند.

رضاخان کوشید این زمینداران را از میان بردارد. این مهم از چند طریق قابل اجرا بود: نخست اینکه ملاکین را شکار کند و دارائی‌های آنان را به یغما برد؛ دیگر اینکه آنها را وادار سازد تا زمین‌های خویش را ارزان به او فروشند و ترجیحاً پیشکش دهند.

در این راستا او فرزندان ملاکین را نابود می‌کرد تا هم مانعی جدی را از سر راه بردارد و هم به قول دولت آبادی پدران آنها را دق مرگ کند یا به خودکشی وادارد. رضاخان، دو پسر اسماعیل خان امیر مؤید سوادکوهی را درمازندران بدون محاکمه به قتل رساند و اصلاً هم معلوم نشد گناه آنها چه بوده است؟

عشایر شاهسون و خلخال هم به همین شیوه نابود شدند؛ رؤسای آنها غارت گردیدند؛ خاندان‌های قدیمی یکی بعد از دیگری نابود شدند؛ هزاران قتل بدون اثبات جرم و گناه صورت گرفت؛ و به این شکل حکومتی شکل گرفت که نه با معیارهای حکومت آن روز جهان انطباق داشت و نه سابقه‌ای در تاریخ ایران زمین می‌توانست داشته باشد. سردار سپه به سادگی توانست خرده مالکین و خوانین کوچک را از سر راه بردارد. اما مهمترین برنامه او در مازندران دست اندازی به املاک محمدولی خان تنکابنی بود. او بالاخره هم توانست املاک وسیع او را مصادره کند. سپهسالار و فرزندش جان خود را بر سر این دست اندازی‌ها گذاشتند. آخر الامر هم رضاخان مالک نور و کجور و تنکابن شد و حتی نام تنکابن را به شهسوار تغییر داد.

قسمتی از مازندران که مهمترین املاک او به شمار می‌رفت، روده‌ن بود که رضاخان آن را به تهران مرکز عملیات خود منضم ساخت. براین اساس بعدها در مجلس دوازدهم به دستور و لایحه‌ای به مجلس برده شد که مطابق آن می‌شد املاک وقعی را هم به فروش رسانید. از آن سوی با سردار معزز بجنوردی در آویخت، او را کشت و اموالش را در شمال خراسان از آن خود ساخت.

در این راستا جان محمدخان دولو، امیر لشکر او در خراسان زمین‌های نابودی سردار معزز را فراهم ساخت. به همین شکل اقبال السلطنه ماکوئی در شمال غربی ایران فرو گرفته شد، این بار عبدالله خان امیر طهماسبی به نیابت از رضاخان بخش‌های بزرگی از اموال ماکوئی را مصادره کرد و بر آنها دست انداخت.

مخبر السلطنه هدایت که شش سال نخست وزیر رضاشاه بود، نوشته است که در تبریز از مکننت نقدی و جنسی اقبال السلطنه حکایت‌ها شنیده بود. وی مردی بود محتشم که وقتی ناصرالدین شاه می‌خواست به روسیه رود، میهماندار شاه بود. غلبه رضاخان بر چنین مردی باعث شد تا خزانه وزارت جنگ‌آباد شود مدرس خواست راجع به اموال اقبال السلطنه استیضاح کند جنجال داخل و خارج مجلس مجال نداد و کسی نپرسید «خزانه ماکو، کو».

این استیضاح تاریخی قرار بود مدتها بعد در روز بیست و هفتم مردادماه سال ۱۳۰۳ صورت گیرد، لیکن به دلیل جین و ترس حاکم بر تهران آن روز و نیز به دلیل حمایت اکثریت مجلس پنجم از رضاخان، این کار صورت نگرفت. ثروتی که در دست اقبال السلطنه قرار داشت، در طول سیصد سال جمع آوری شده بود. او از سرحداران وفادار و قدیمی ایران بوده و هیچ وقت نسبت به دولت مرکزی بی وفائی

نکرده بود و هنگامی که به وسیله عبدالله خان طهماسبی و به امر سردار سپه به تبریز احضار شد، بی درنگ اطاعت کرد و پس از آمدن اعدام شد و ثروت او که از عهد نادرشاه دست نخورده بود، یکسره ضبط شد و خانواده‌اش منقرض و هرچه داشتند تصرف و به مرکز فرستاده شد، و از آن ثروت دیناری به خزانه دولت تحویل داده نشد و معلوم نشدگناه او چه بود و مایملک او چه شد!

حسین مکی، از دارائی‌های اقبال السلطنه، سردار معزز بجنوردی، صولت الدوله سردار عشایر، شیخ خزعل و دیگران روایتی غریب به دست داده است. طبق این روایت اشیای گرانبهای این عده که بالغ بر هشتاد و چند صندوق می‌شد، به هنگام تبعید رضاشاه به بندرعباس منتقل شد و به کشتی تجاری‌ای حمل گردید که قرار بود او و خانواده اش را به تبعید برد. پس از ساعاتی ظاهراً او را به عنوان صرف چای به کشتی جنگی دعوت کردند، در همین هنگام کشتی تجاری با کلیه محموله به سوی انگلستان حرکت کرد و به این شکل اموال به تصرف دولت بریتانیا درآمد.

از طریق غارتگریهای رضاخان مقادیر معتدبایی جواهرات به دست آمد که در اواخر حکومت او در چهل صندوق نگهداری می‌شدند. افزون بر آن ۳۳ صندوق دیگر محل نگهداری جواهراتی بود که از نظر تاریخی اهمیت داشت و قیمت آنها هم بسیار هنگفت بود. این جواهرات به رسم امانت در نزد بانک ملی ایران نگهداری می‌شد.

بخشی مهم از این جواهرات در ماجرای حمله متفقین به کشور به تاراج رفت. سر ریدربولارد مدعی است: «شواهدی در دست است که رئیس وقت شهربانی یعنی سرپاس مختاری وقتی بانوان خاندان سلطنتی را به اصفهان برد، خود به کرمان رفت و جواهرات سلطنتی را که بخشی از پشتوانه اسکناس کشور و در اختیار بانک ملی بود، به آنجا برد.» همو مدعی است «گرچه این اقدام به منظور جلوگیری از ضبط جواهرات مزبور توسط روس‌ها می‌توانست اقدام احتیاطی معقولی باشد، اما ظاهراً دولت وقت در این زمینه اطلاعی نداشت.»

باز هم بولارد ادعا می‌کند: «اگر شاه مجبور به ترک کشور شود، جواهرات را ترجیحاً با خود به افغانستان خواهد برد.» این گزارش حدود یک هفته قبل از تبعید رضاشاه در تاریخ هجدهم شهریورماه سال ۱۳۲۰ نوشته شده است. به هر روی ثروتی که از طریق غارت خاندانهای محتشم کشور فراهم آمد، نیست و نابود شد و معلوم نگردید چه بلایی بر سر آنها نازل شد.

بالاتر اینکه رضاخان سهام خان‌های بختیاری را در شرکت نفت انگلیس و ایران از آن خود ساخت. برای این منظور باز هم او یا این خوانین را کشت یا از میان راه خارجشان کرد. میزان دارائی نامشروع رضاخان به حدی بود که مطابق مندرجات روزنامه اطلاعات در هشتم اسفندماه سال ۱۳۳۹ و طبق گزارش دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دوره دکتر علی امینی، در ابتدای دهه چهل شمسی هنوز سیصد هزار روستائی در املاک سلطنتی زندگی می‌کردند.

در دوره بعد از سقوط رضاشاه هم تنها عده ای از ملاکین توانستند املاک خود را بازپس گیرند، بقیه اموال و املاک جزو خالصجات دولتی قلمداد گردید. مدتی عواید این املاک ظاهراً به حساب خزانه دولت واریز می‌شد، اما وقتی محمدرضاشاه در خود احساس قدرت کرد، املاکی را که بیشتر تحت فشار آمریکائیه و به عنوان اصلاحات در دوره های گوناگون از جمله دوره نخست وزیری رزم آراء به مردم بازگردانده بود، بازپس گرفت و تصاحب کرد. برای اینکه این دست اندازیهایی قانونی شود لایحه ای به مجلس برده شد که طبق آن کلیه اموال غیرمنقولی که از محمدرضا شاه گرفته شده بود، به او بازگردانیده می‌شد.

منبع: دکتر حسین آبادیان، بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸

دست بگیر رضاخان و املاک غصبی

ابوالحسن عمیدی نوری در یاداشتهایش آورده است: «...پس از ۲۵ شهریور که رضاشاه استعفا داد و محمدرضاشاه به سلطنت رسید دیگر امیدی برای سقوط رژیم دیکتاتوری به وجود آمده بود، اولین کسی که در مهر ایران سپس در روزنامه تجدد ایران مقاله‌ای نوشت بر انتقاد از دیکتاتوری رضاشاه و ظلم و ستمی که [به] مردم از راه تجاوز به حقوق آنها به کار برده بود خود من بودم و به همین جهت عده‌ای از خرده مالکین شمال که رضاشاه املاک آنها را به زور و تبعید و ستم گرفته بود به مجلس شورا آمده از وکلای مجلس تقاضا داشتند اقدامی بر استرداد املاک غصبی‌شان شود. چون این جنب و جوش مردم به اطلاع محمدرضاشاه رسید از آن استفاده نموده محمود جم و دکتر سجادی را فوراً به کرمان نزد پدرش فرستاد تا

پیغامش را برایش توضیح دهند که وضع تهران آماده شورش علیه تاج و تخت است صلاح می‌دانم کلیه اموال منقول و غیر منقول و وجوه نقد و هر آنچه مالک هستید ضمن سند رسمی به من انتقال دهید تا از این راه بتوانم با مدعیان املاک مواجه گردیده آن املاک را به ملت ببخشم که تاج و تخت سلطنت پهلوی را حفظ نمایم. رضا شاه نسبت به این پیشنهاد آزرده‌گی نشان داد ولی عاقبت حاضر گردید با دست لرزان خود ذیل انتقال‌نامه را امضا کند زیرا او همیشه دست بگیر داشت و البته برای صاحب دست بگیر عذاب بزرگی است که دستش برای بده به کار رود.

البته این اقدام هوشیارانه محمدرضا دو اثر داشت: یکی اینکه دست او باز گردید که بتواند از وجوه نقدی موجود در بانک ملی ایران و سپه آن روز که متجاوز از ۶۵۰ میلیون ریال بود به بذل و بخشش به اشخاص و تعیین سهمیه‌ای برای کارهای عام‌المنفعه بعضی از شهرستان‌ها بپردازد و همچنین درباره املاک رضاشاه نیز داد و فریاد مالکین آن را که در مجلس و مطبوعات منعکس شده بود با انتقال و بخشش آن املاک به خزانه دولت خاموش سازد. اما اثر دیگرش این بود که با تمرکز کلیه دارایی پدر در خود و محروم نمودن برادرها و خواهرها یا عیالات بیوه‌اش دیگر بعد از فوت پدر گرفتار اختلافات درباره سهم‌الارث نگردد بلکه آنها را نیازمند بخشش خود نموده بر استحکام موقعیت خانواده سلطنتی بیفزاید. این بود که به محض مراجعت محمود جم و دکتر سجادی به تهران با به دست آوردن انتقال‌نامه، شهرت پیچید محمدرضاشاه قصد دارد با صدور فرمانی املاک اختصاصی انتقالی پدرش به خود را به دولت واگذار کند.

این خبر باعث نگرانی ارسال خلعتبری گردیده با من مشورت نمود؛ اگر همچو اقدامی شود دیگر برای مالکین آن راهی در پیش نخواهد بود که به استرداد آن بپردازند پس چه باید کرد؟ بعد گفت: شنیده‌ام محمدرضاشاه درباره طرز صدور این فرمان با ذکاءالملک رئیس‌الوزرا و محتشم‌السلطنه رئیس مجلس می‌خواهد مشورت کند. من گفتم: پس اقتضا دارد فوراً اقدام نزد این دو نفر کنیم و آنها را متذکر شویم در صدور فرمان مزبور راهی برای تأمین حقوق مالکین آن ببندیشند. ارسال خلعتبری

گفت: من با ذکاءالملک سابقه دارم ولی صلاح هست با هم او را ملاقات کنیم و توضیح دهیم. من موافقت نمودم و او فوراً با تلفن از او وقت گرفت که معلوم شد ذکاءالملک کسالت دارد و در منزل استراحت می‌نماید. به همین جهت بر روی سوابق دوستی ارسلان‌خان با اسدی‌ها از قدیم که با ذکاءالملک بستگی داشتند و ارسلان‌خان را خوب می‌شناخت وقت ملاقات در منزلش و برای همان صبح فردای آن روز داد. بعد هم با مرحوم علیقلی خلعتبری (امیراسعد) پدر ارسلان خلعتبری که یکی دو روز با چند نفر از مالکین مازندران از قبیل مرحوم ساعدالممالک خلعتبری (فرج‌الله ساعد خلعتبری) و مرحوم سیف‌الله‌خان باوند فرزند مرحوم امیر مؤید و امثال آنها به مجلس می‌آمدند و وکلا را می‌دیدند که املاکمان را رضاشاه به زور گرفته تقاضای رفع ظلم یا استرداد آن املاک داریم مذاکره نمودیم، همچو تصمیمی را محمدرضاشاه در جواب مراجعاتتان گرفته است و باید فوراً محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورا را ملاقات کنید و به او یادآوری کنید در جلسه‌ای که شاه او را برای مشورت در صدور فرمان واگذاری آن املاک به دولت خواسته است اظهار دارند مالکین این املاک هم جزو ملت ایران‌اند و محل اعاشه آنها نیز همین املاک است پس صلاح در این است احقاق حق آنها نیز به عمل آید. این بود که مرحوم امیراسعد با سوابق مفصلی که با رئیس مجلس از سال‌های پیش داشت این پیشنهاد را پذیرفته به ملاقات او شتافت و ارسلان خلعتبری و من نیز نزد مرحوم ذکاءالملک رئیس‌الوزرا رفتیم. مرحوم علیقلی خلعتبری (امیراسعد) که ۱۵ سال خانه‌نشین شده بود و حتی ذیل اسناد انتقال املاک شخصی و موروثی‌اش را به رضاشاه امضا کرده بود زیرا از ترس جاننش که او را به زندان نیندازند و یا تبعید نکنند خود را به بی‌اعتنایی به مال و ملک نشان داد که ارسلان خلعتبری و دکتر محمد خلعتبری (داماد آن روز او) و مرحوم سالار مفخم پسر بزرگش با همکاری سایر ورثه خلعتبری برایش پرونده حجر درست نموده خود قیم او شده بودند و انتقالات املاک امیراسعد را آنها امضا نموده بودند که مرحوم محتشم‌السلطنه رئیس مجلس نیز از این ماجرا با خبر بود. آن مرحوم پس از ملاقات با محتشم‌السلطنه که ما هم از ملاقات با ذکاءالملک برگشتیم بسیار خوشحال به نظر می‌آمد. او گفت: وقتی رئیس مجلس را دیدم به او

گفتم «بیا سوتهدلان گرد هم آئیم» خانواده اسفندیاری را هم که رضاشاه از هستی ساقط نمود، ایزده، سولده، رستم رود املاک گران‌بهای مازندران را پس از بردن محصول چند ساله آن به ثمن بخش با صورت‌سازی مأمورین املاک شاه که حتی ارزش محصول بیک سال آن را هم به مالکین آن ندادند از آنها به نام شاه قباله گرفتند و حالا هم که دری به تخته خورده و رضاشاه رفته است چرا این املاک غصبی را می‌خواهید تحویل دولت دهید؟ از شما که فعلاً رئیس مجلس و طرف مشورت با شاه هستید همولایتی‌ها انتظار دارند حق مالکین را حفظ کنید که املاکشان به آنها پس داده شود.

مرحوم امیراسعد بعد لبخندزنان گفت: محتشم‌السلطنه در جواب من گفت مثل اینکه خداوند یار ستم‌دیدگان در این مورد نیز شده است زیرا وزیر دادگستری کابینه نیز مجید آهی بسته من است که به قول ملک‌الشعرا [ی] بهار در شهری که خلاصه‌اش این است دل‌سوخته و جزو «سوتهدلان است» ملک در آن شعر گفته است مجید آهی را دیدم آه می‌کشد. گفتم چرا آه می‌کشی. گفت مگر خبر نداری آه مرا هم گرفته‌اند! بله ظلم رضاشاه قابل انکار نیست امیدوارم محمدرضاشاه را قانع کنم که باید از مالکین ستم دیده دل‌جویی کند و حق آنها هم حفظ شود.

اما محضر مرحوم ذکاءالملک با ارسال و من هم جالب‌تر از محضر امیراسعد و محتشم‌السلطنه بود زیرا آن روز که ما نزد او بودیم در لباس استراحت در کتابخانه منزلش از ما پذیرایی نمود. ارسال خلعتبری طرز امضای خواهرها و برادرها و خودش را ذیل انتقال‌نامه املاک مازندران شرح داد که چگونه برادرش سبحان‌قلی را که به نام نظام وظیفه گرفته بودند با سرباز مراقب آوردند محضر ایروانی و به او امر نظامی شد آن قباله را امضا کند. همچنین خواهر کوچکش را شهربانی چگونه جلب نموده با مأمورین سیاسی به محضر ایروانی برده و وادار به امضا نموده البته وحشت شهربانی آن روز که سرهنگ محمدخان معروف به چاقو در رأس آن قرار داشت نزد عموم مشهور است تبعیدهای خورده مالکین کجور و تتکابین و کلاردشت به شهرهای جنوبی و مرگ تعدادی از آنها در زندان و غیره به خوبی می‌رساند

چگونه املاک اختصاصی شاه که حالا می‌خواهند آنها را به دولت واگذار کنند املاک غصبی مالکین واقعی آن است آیا برای دولت زبینه است و ارث این املاک غصبی باشد و مالکین واقعی آن که جزو ملت ایران اند گرسنه بمانند؟ مرحوم ذکاءالملک که با سکوت کامل حرف‌های ارسال خلع‌تبری و مرا گوش داد سری تکان داده گفت: آن روز هم روزی بود و امروز هم روزی دیگری است. خود من از ارسال یک نامه تسلیت به اسدی که معلوم شد نامه‌هایم سانسور می‌شد و گزارش ... [خصوصت] آمیزی به شاه که در آن بییت را نوشته بودم:

«در بر شیر نر خونخوارهای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

دچار قهر و غضب شاه شده نزدیک بود به زندان یا تبعید افتم بنابراین من هم می‌دانم این املاک چگونه در اختیار آن شاه قرار گرفت. امیدوارم به فرزندش اندرز دهم جبران مافات کند و ضمن واگذاری آن املاک به دولت تصریح در فرمان کند که حقوق مالکین نیز تأمین گردد.»

فصل اول

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۱۲، روز دوشنبه سوم شهریورماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۰۹)

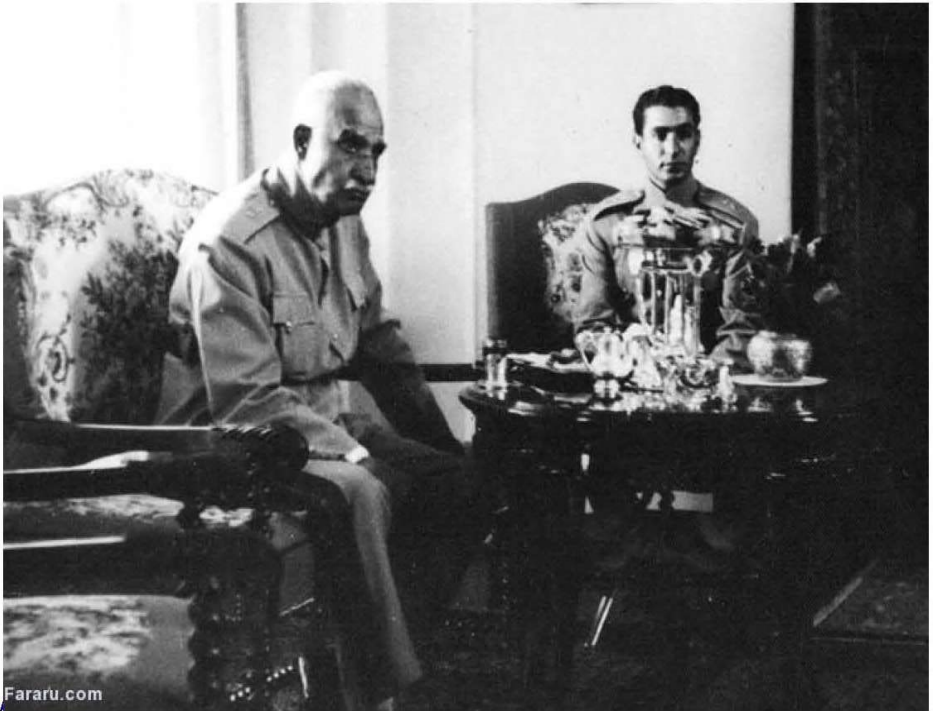
مجلس سه ساعت و نیم بعد از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید پس از قرائت صورت مجلس روز قبل را آقای (طوسی) منشی خواندند، [آقای اسفندیاری رئیس مجلس] اظهار داشت:

* بیانات آقای رئیس

رئیس- البته در نظر آقایان هست که قرار بود جلسه ما روز یکشنبه نهم شهریور ماه تشکیل بشود لیکن به مناسبت پیش آمدی که لازم بود دولت به اطلاع مجلس برساند این جلسه فوق العاده تشکیل شد و حالا هیئت دولت حاضر هستند و اظهارات خودشان را خواهند نمود.

* بیانات آقای نخست وزیر

رئیس- آقای نخست وزیر فرمایشی داشتند بفرمایند.
نخست وزیر (آقای منصور)- مطالبی که به اطلاع آقایان نمایندگان می رسد فقط برای گزارش جریان اخیر و وقایعی است که روی داده است آقایان نمایندگان در این موضوع هر گونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می شود به جلسات بعد موکول دارند.
به طوری که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنا به فرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی بی طرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این نیات را پیروی به موقع اجرا گذاشته و با يك رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت وقایع جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند



آخرین روزهای سلطنت رضا شاه پهلوی

به ویژه دول همسایه کوشیده چنان که تا حال به هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ یک از آنها متوجه نگردیده (عموم نمایندگان- صحیح است) با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی هر دو متفقاً اظهاراتی بر مبنی بر نگرانی از وجوه يك عده آلمانی در ایران نموده و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیر ماه و تاریخ ۲۵ مرداد ماه بر طبق اظهارات مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکریه تسلیم داشته که اخراج قسمت عمده از آلمانی‌های مقیم ایران را درخواست می‌کردند در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه طی تذکریه‌های تاریخ ۷ مرداد تا تاریخ ۳۰ مرداد کتباً اطمینان‌های کافی در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان به روز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان و دولت اقدامات متقاضی برای کاستن عده معتنابهی از شماره آلمان‌ها به عمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر چه در طهران و چه در مسکو و لندن به مقامات مربوطه دولت انگلستان و شوروی خاطر نشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردیده متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود در عوض حسن تفاهم و توبه مسالمت‌آمیز قضیه نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت ۴ صبح امروز به منزل نخست وزیر رفته و هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود تسلیم نموده در این یادداشت‌ها توسل خود را بایر نظامی اخطار کرده‌اند و مطابق گزارش‌هایی که رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران تجاوز نموده نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرهای باز و بی‌دفاع پرداخته و قوای زیاد از جلقا به سمت تبریز اعزام شده‌اند در خوزستان قوای انگلیس به بندر شاهپور و خرمشهر حمله برده کشتی ما را غافلگیر نموده صدمه زده‌اند و نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته از طرف

قصر شیرین به سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند قوای متجاوز در هر نقطه که با نیروی ارتش شاهنشاهی مواجه شده‌اند طبعاً تصادم زد و خوردی هم رخ داده است. دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده نتیجه مذاکرات هستیم.

تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد به موقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع باید کمال متانت و خونسردی را رعایت نموده با نهایت آرامش رفتار نمایند (عموم نمایندگان - صحیح است)

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۰)

مجلس سه ساعت و ده دقیقه پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و او اظهار داشت: به طوری که آقایان مستحضرند جلسه ما برای یکشنبه مقرر شده بود ولی چون هیئت دولت لازم دیدند جلسه فوق‌العاده تشکیل بشود برای اظهاراتی که دارند به این جهت منتظر تشریف آوردنشان بودیم آقای نخست وزیر فرمایشی داشتند؟

* معرفی هیأت دولت و بیانات آقای فروغی نخست وزیر

نخست وزیر - اداره مقدس ملوکانه بر این قرار گرفته است که بنده مفتخر شوم به این که هیئت دولت را تشکیل بدهم بنابراین هیئت دولت را به این ترتیب به محضر محترم مجلس شورای ملی معرفی می‌نمایم: آقای آهی وزیر دادگستری، آقای سهیلی وزیر امور خارجه، آقای علم وزیر پست و تلگراف، آقای مرات وزیر فرهنگ آقای، دکتر سجادی وزیر راه، آقای عامری وزیر کشور، آقای سرلشکر نجوان کفیل وزارت جنگ، آقای وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، آقای گلشائیان کفیل وزارت دارایی، آقای رام رئیس کل کشاورزی و وزیر پیشه و هنر بعداً معرفی خواهد شد. خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیت مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌ای که مکرر از طرف دولت‌های وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند و همین قدر به استحضار خاطر نمایندگان محترم می‌رساند.

که با نهایت جدیت در حفظ مناسبت حسنه با دول خارجه مخصوصاً همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است. خواهند کوشید ضمناً خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌رسانم که چون به طوری که به خوبی آگاهی دارند و دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد، برای این که این نیت تزلزل ناپذیر کاملاً بر جهانیان مشکوف گردد. دولت به پیروی نیت صلح خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومت خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت و مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.

* بیانات آقای صدر

رئیس- آقای صدر

صدر- در عین حال که ملت نگران اوضاع حاضره بوده با امیدواری کاملی که همیشه به نیات مقدسه شاهنشاه محبوب خود در حفظ مناسبات دوستانه با دولت همسایه داشته و دارد، انتظار می‌رفت که اقدامات موثر و فوری به عمل آید. اینک که هیئت دولت جدید به مجلس معرفی می‌شوند به واسطه حسن اعتمادی که ملت به هیئت فعلی دولت دارد و این امیدواری بیشتر و وسیله اطمینان و آسایش خاطر ملت بهتر فراهم می‌شود و اینک گزارش داریم که هیئت دولت با جدیت در بهبودی اوضاع کوشش کرده نتیجه را به مجلس اعلام فرمایند.

* بیانات آقای موید احمدی

رئیس- آقای مؤیداحمدی

مؤیداحمدی- مجلس و ملت کاملاً به نیات مقدسه اعلیحضرت همایونی و اصلاح و پیشرفت امور کشور اطمینان دارد و علاوه بر این هیئت دولت حاضر که به ریاست آقای فروغی معرفی شده کاملاً طرف اطمینان عامه ملت و مجلس شورای ملی هستند و مجلس شورای ملی منتظر است نتیجه اقدامات سریع و مجدانه دولت را اصلاح کلیه امور کشور خاصه اوضاع که اخیراً پیش آمده ملاحظه کند. امید است هر چه زودتر نتیجه اقدامات دولت به عرض مجلس شورای ملی برسد که موجب تسکین نگرانی عمومی است.

تقاضای رای اعتماد نسبت به هیئت دولت و اخذ اعتماد

نخست وزیر- اجازه می‌فرمایند آقایان چون هیئت دولت به فوریت باید مشغول

کار بشود بنده تقاضا دارم که مجلس شورای ملی نظر خودشان را نسبت به دولت بفرمایند.

رئیس- بر حسب اظهارات آقای نخست وزیر رأی اعتماد مجلس نسبت به دولت تقاضا می‌شود آقایانی که موافقت ورقه سفید خواهند داد (اخذ و استخراج آرا به عمل آمد ۹۱ ورقه سفید شمرده شد)

رئیس- مجلس شورای ملی به اتفاق آراء نود و یک رأی اعتماد خود را نسبت به دولت اظهار داشت.

[اسامی رأی‌دهندگان - آقایان : عطاءالله پالیزی - هدایت‌الله پالیزی - اعظم زنگنه - خلیل حریری - مولوی - دکتر سنگ - دکتر طاهری - مسعودی خراسانی - دکتر سمیعی - مهدوی - چایچی - دشتی - روحی - رضوی - اقبال - یار احمدی - انوار - اردبیلی مخبرفرهمند - دکتر غنی - امیر تیمور - همراز - پناهی - داور - صدر - مهنب - صفاری - مجد ضیایی - رهبری - ساگینیان - نقابت - مؤید احمدی - مشیر دوانی - بوداگیان - معینی - طوسی - آزادی - عزیزی - دکتر قزل‌ایاغ - جعفر اصفهانی - منصف - ابراهیمی ریگی - فتوحی - ملک‌زاده آملی - پارسا - فروهر - کازرونیان - طالش رحمت سمیعی - هدایت - مقدم - نیکپور - بیات - اوحدی - دکتر تاج‌بخش - طباطبایی - ملایری - مؤید ثابتی - دکتر ضیاء - دبستانی - محمد محیط - ثقه‌الاسلامی - بهبهانی - هاشمی - امامی - عباس مسعودی - اصفهانیان - محمد وکیل - ملک مدنی - نائینی - ابراهیم سمیعی - جلایی - مرآت اسفندیاری - اعتبار - صفوی - افشار ناهید - کاظم جلیلی - لاریجانی - دکتر ملک‌زاده - معتضدی - نوبخت - شاهرودی - موقر - نوالقدر - شیرازی - سلطانی - شیخ‌الاسلامی - حمزه تاش - دکتر لقمان - مشار .]

رئیس- تصویب می‌فرمایید جلسه را ختم کنیم (صحیح است)
رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مشروح مذاکرات مجلس روزیکشنبه ۹ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۱)

مجلس يك ساعت پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و در پی تصویب صورت مجلس قبل آقای فروغی (نخست وزیر) بیاناتی ایراد کرد.

* بیانات آقای نخست وزیر

رئیس- آقای نخست وزیر فرمایشی دارید بفرمایید.

نخست وزیر (آقای محمد علی فروغی) - عرایض بنده امروز مختصر است و هنوز موقع این نرسیده است که خاطر محترم نمایندگان را از جزئیات و تفصیل قضایای اخیر مستحضر کنم. همین قدر عرض می‌کنم مذاکرات و اقدامات در موضوع قضایای اخیر از دیروز به يك مرحله بعدی و روشن‌تری رسیده است. حالا مشغول هستیم هم مطالعه کنیم و مذاکره و در ظرف فردا پس فردا امیدواریم به نتیجه قطعی برسیم و خاطر آقایان نمایندگان محترم بشود. چیزی را که بیشتر بنده می‌خواستم خاطر نشان کنم این تأسفی است که از برای ما حاصل شده است از وضع روحیه مردم که بنده چیزهای غریب و عجیب می‌شنوم، از اراجیف و جعلیات و می‌بینیم وحشت خاطر زیادی برای اهالی طهران است و حتی می‌شنویم جماعتی از طهران بیرون می‌رود و خارج می‌شوند و من علت این را نمی‌دانم اگر چه می‌دانم به واسطه القانات صوری به واسطه خبرهایی است که مغرضین منتشر می‌کنند ولیکن می‌خواهم عرض کنم چرا مردم این قدر متوحش هستند؟ برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست. این قضایایی که واقع شده است در نتیجه همان اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود ولیکن بنده می‌خواهم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل طهران و برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست این قضایایی که واقع شده است در نتیجه همه

اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود ولیکن بنده خواستم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل طهران که این طور دستپاچه و پریشان خاطر نباشد که هیچ قسم مخاطره برای طهران و برای مرکز و برای دولت نیست. اگر خبری می‌شنوید باور نکنید و هراس میان مردم را بگیریم نمی‌توانیم کار بکنیم نان فراوان است گندم فراوان است همه چیز هست و اما اگر بنا شد هر کس به جای این که يك دانه نان که محتاج است ده تا نان بخرد البته تنگی پیش می‌آید (نمایندگان - صحیح است) در این که ما در يك موقع مشکلی گرفتار شدیم حرفی نیست ما که این را پنهان کردیم. آقایان که می‌دانند يك قضیه مشکلی برای دولت پیش آمده است روزگار همین است که گاهی قضایای مشکل برای دولت پیش آمد، باید بنشینید و حل کنید و البته برای این که حل شد مردم هم باید کمک کنند نه این که مشکلاتی هم در داخله برای خودمان درست کنیم. (صحیح است) البته مردم آسوده باشند و خاطرشان پریشان نباشد کجا فرار می‌کنید؟ چرا فرار می‌کنند؟ بنده اطمینان می‌دهم که شهرداری طهران کاملاً در امان است هیچ خطری نیست البته آقایان هم باید میان مردم این مسئله را منتشر کنند و به این اراجیف و جعلیات غریب و عجیبی که شنیده می‌شود توجه نکنند و بدانند که یا از نادانی یا از سوءاستفاده نیت است. چه علت‌های این حرف‌ها را درست می‌کنند البته این را اراجیف را نباید گوش داد و مردم سر جای خودشان بنشینند و آرام باشند و با هم بنشینیم و عمل را تمام کنیم و فردا پس فردا که به نتیجه قطعی رسید آقایان را از جریان امر آگاه سازیم (صحیح است)

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مشروح مذاکرات مجلس روز سه‌شنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۳)

مجلس يك ساعت و نیم پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید

آقای رئیس اظهار داشت:

رئیس - به طوری که آقایان مستحضرید قرار بود جلسه آینده ما روز یکشنبه ۲۳ تشکیل بشود ولی به واسطه تقاضای هیئت دولت که می‌خواستند گزارش قضایا را به اطلاع مجلس برسانند امروز جلسه به طور فوق‌العاده تشکیل شد ولی به واسطه تقاضای هیئت دولت که می‌خواستند گزارش قضایا را به اطلاع مجلس برسانند امروز جلسه به طور فوق‌العاده تشکیل شد که مطالب را آقایان وزرا که حاضرند به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند آقای نخست وزیر
نخست وزیر (آقای فروغی)- به واسطه کسالت فوق‌العاده که دارم نمی‌توانم متأسفانه بیان مفصلی بکنم آقای وزیر امور خارجه مطالب را به استحضار مجلس شورای ملی خواهند رسانید.

* بیانات آقای وزیر امور خارجه

وزیر امور خارجه (آقای سهیلی)- سخن بر سر قضایا و پیش‌آمدهای اخیر است که نظر به اهمیت آنها لازم است خاطر نمایندگان محترم و عموم ملت از آن آگاه باشند آنچه تا روز پنجشنبه ششم این ماه واقع شده به استحضار آقایان رسیده است و به خاطر دارند که روز پنجشنبه هیئت دولتی که همان روز به مجلس شورای ملی معرفی شد در ضمن برنامه خود اطلاع داد که دولت ایران نظریه به نیات مصلح خواهانه و مصلحت

کشور تصمیم گرفته است که در مقابل قوای دولتین شوروی و انگلیس به قوای خود امر دهد که از مقاومت خودداری نمایند.

نمایندگان محترم هم در ضمن رأی اعتماد به دولت و تصمیم را تصویب فرمودند بنابراین همان روز شرح نیل به سفارت کبیرای شوروی و سفارت انگلیس نوشته شد که متن آن را برای آقایان قرائت می‌کنم.

نامه به سفیر کبیر سفارت جماهیر شوروی و وزیر مختار انگلیس

ششم شهریور ماه ۱۳۲۰

چنان که خاطر آن جناب مستحضر است دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بی‌طرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را به ویژه با دولت‌های همسایه خود محفوظ بدارد. در این موقع هم که نیروی جنگی دولت اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران گردیده اند، دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری مبادرت به جنگ ننموده است با این حال قوای آن دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری مبادرت به جنگ ننموده است با این حال قوای آن دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستان‌ها هم طبعاً در مقابل حمله‌ای که به آنها شده است، ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده‌اند. اینک به استحضار عالی می‌رساند که دولت شاهنشاهی برای اثبات نیت صلح‌خواهانه خود دستور داد نیروی دولتی به کلی ترك مقاومت نموده، از هرگونه اقدامی خودداری نماید انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت کند عملیات جنگی را متروک دارد این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم می‌رسد.

در روز هشتم شهریور ماه نمایندگان دولتین به ملاقات جناب آقای نخست وزیر و اینجانب آمده، یادداشت‌هایی تسلیم نمودند که متن آنها عیناً خوانده می‌شود.

آقای وزیر محترماً به طوری که قبلاً تذکر داده شده خاطر جنابعالی را مستحضر می‌داریم که دولتین اعلیحضرت انگلستان و شوروی هیچ نقشه‌ای بر علیه استقلال یا ملیت اراضی ایران را ندارد و علت این که مجبور شده اند اقدامات نظامی به عمل آوردند، این بوده است که دولت ایران توجهی به پیشنهادات دوستانه آنها عیناً ننموده است. لیکن این گونه اقدامات بر علیه خود ایران اتخاذ نگردیده بلکه فقط بر علیه اقدامات ممکنه آلمانی‌هایی بوده که در نقاط مهم و تمام کشور ایران قرار گرفته بوده‌اند. چنانچه دولت ایران فعلاً حاضر به تشریکات مساعی باشند علت ندارد که عملیات خصمانه ادامه پیدا نماید.

۲- دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی خواستار بعضی ضمانت‌های می‌باشند که فعلاً دولت ایران حقیقت مایل به انجام تقاضای مزبور به قرار زیر است:

الف- دولت ایران باید امر صادر نمایند که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین کرمانشاه، خرم آباد، مسجد سلیمان، هفت گل، گچساران و از آنجا به بندر دیلم که در خلیج فارس واقع شده است عقب‌نشینی نمایند.

در شمال قشون ایران باید از نقاط: اشنو- حیدرآباد- میاندوآب- زنجان- قزوین- خرم آباد- بابل- زیر آب- سمنان- شاهرود- علی آباد- عقب‌نشینی کنند.

نقاط نامبرده بالا موقتاً به وسیله قشون انگلیس و شوروی اشغال خواهد شد.

ب- دولت ایران بایستی در ظرف هفته‌ای کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در بنگاه‌های مخابرات یا نظامی نباشند. از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانی‌ها مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نماید.

ج- دولت ایران بایستی تعهد نماید که اتباع آلمان دیگری به خاک ایران وارد نشوند.

د- دولت ایران بایستی تعهد نماید که مانعی در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد و از وسط خاک ایران بین نیروهای انگلیس و شوروی به عمل

خواهد آمد قرار نداده بلکه تعهد نماید وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که یا به وسیله راه خط آهن و یا از طریق هوا حمل می‌شوند فراهم سازد.

۳- در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می‌نماید که:

الف- حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کمال فی‌السابق بپردازند.

ب- وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران را فراهم سازد.

ج- پیشروی زیادتیر نیروها خود را متوقف ساخته و به محض این که وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

۴- علاوه بر این دولت ایران تعهد می‌نماید که دولت بی طرفی خود را ادامه داد و هیچ گونه عملی بر خلاف منافع دولتین انگلیس یا شوروی باشد در این مبارزه که بر اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل گردیده است ننماید.

موقع را مغتلم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم.

ترجمه یادداشت سفارت کبرای شوروی مورخه هشتم شهریور ۱۳۲۰

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر چنان که در نامه مورخ ۲۵ اوت سال جاری از خود اشعار داشته‌اند هیچ گونه مقاصدی که مخالف استقلال ایران و یا تمامیت ارضی آن باشد، ندارد. آنها مجبور شدند عملیات نظامی در خاک ایران مبادرت ورزند چون که دولت ایران به پیشنهادات دوستانه آنها عطف توجه ننمودند. با این حال این اقدامات به هیچ وجه متوجه خود ایران نیست این اقدامات فقط متوجه اقداماتی است که به امنیت دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و خود ایران به وسیله عملیات آلمان‌هایی که مقامات برجسته‌ای را در تمام ایران اشغال نموده‌اند وارد گردیده. چنانکه در حال حاضر دولت ایران تضمینات معینه راجع به این که دولت ایران اکنون حقیقتاً مایل است منافع حقه آنها را تأمین نماید بگیرد تضمینات از این قرار است:

الف- ایران باید قوای خود را در جنوب خطی که از مغرب به مشرق از نقاط زیر می‌گذرد عقب ببرد قصبه اشنو (در جنوب غربی دریاچه رضائیه) حیدرآباد و میاندوآب (در جنوب دریاچه رضائیه) و زنجان و قزوین و خرم آباد (ساحل جنوبی دریای خزر) و بابل و زیر آب و سمنان و شاهرود و در مشرق علی‌آباد. نواحی واقعه در شمال این خط باید موقتاً در تصرف نیروی شوروی باشد دولت ایران باید به نیروی به خود امر دهد که در شمال و شرق خطی که در نقاط زیر می‌گذرد عقب بنشیند.

خاتقین و کرمانشاه و خرم آباد و مسجد سلیمان و هفت گل و گچساران و رامهرز و بندر دیلم نواحی واقعه در جنوب و مغرب این خط را موقتاً قشون انگلیس اشغال می‌نماید.

ب- دولت ایران باید در ظرف يك هفته تمام کلنی آلمانی را به استثنای هیئت سفارت آلمان و چند نفر تکنسین‌های متخصص که مشاغل آنها مربوط به وسایل ارتباطی یا مؤسساتی که جنبه نظامی دارند نباشد خارج نمایند. سیاهه آلمانی‌ها که در ایران خواهد ماند (و از آن جمله خواهند بود کارمند سفارت آلمان) باید موافقت سفارت شوروی و سفارت انگلستان در تهران تنظیم شود

ج- دولت ایران باید تعهد نماید که آلمانی‌های را در آینده به خاک ایران راه ندهد.

د- دولت ایران تعهد نماید هیچ گونه موانعی برای حمل و نقل کالاهایی که از جمله مواد جنگی به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل شود ایجاد ننماید و همچنین حمل کالاهایی و موادی را که در راه‌های شوسه و راه‌آهن ایران یا در خطوط هوایی حمل می‌شوند تسهیل نماید.

ه- به بنگاه‌های دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان مطابق قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر مطابق قرار داد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید.

و- دولت ایران باید تعهد نماید که بی طرفی را حفظ نموده بر ضرر منافع شوروی و انگلستان در مخاصمه‌ای که نتیجه تجاوزات آلمان باشد به هیچ وجه عنوان اقدامی ننماید.

۱ - دولت ایران باید در انجام امور اقتصادی آن کمک و مساعدت نماید.

۲ - حرکت نیروی شوروی و انگلستان در آینده متوقف سازند و به محض این که وضعیت جنگی اجازه بدهد نیروی خود را از خاک ایران خارج نمایند.
دولت شوروی همچنین موافقت دارد:

ز- پرداخت حق الامتیاز شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را بر وفق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ ادامه دهد.

دولت بریتانیای کبیر موافقت دارد:

ح - پرداخت حقوقی را که از بابت اجاره بهای نقاط نفت خیز و غیره به طوری که تاکنون معمول بوده ادامه دهد.

هیئت دولت بعد از مطالعات مشاوره نظر به اوضاع و موقعیت مخاطره‌ای که به کشور رو نموده بودند در دهم شهریور ماه در جواب خواست بعضی تغییرات و اصلاحات دولتی در تقاضاهای خود بدهند که اینک متن جواب‌هایی که به نمایندگان دولتی داده شده خوانده می‌شود:

* آقای وزیر مختار - محترماً در پاسخ مورخ ۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ (۳۰ اوت ۱۹۴۱) آن جناب اشعار می‌دارد:

این که مرقوم شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت نیست و در صورتی که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنان که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمه‌ای به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته نه در آینده هیچ قصد ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود و یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبت جواری که در بین بوده هست به عمل خواهد آمد.

اما در باب تقاضاهایی که در نامه مزبور از دولت ایران نموده‌اند:

۱- این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خاتقین و کرمانشاه و خرم‌آباد و مسجد سلیمان و هفت گل و گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند و نیز دولت ایران قوای خود را از طرف خطی که از مغرب به مشرق از قصبه اشنو در جنوب غربی رضائیه و زنجان و قزوین و خرم‌آباد در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم‌آباد در جنوب دریای خزر و بابل و وزیر آب و سمنان و شاهرود و علی‌آباد در مشرق می‌گذرد عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت کند اظهار میشود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارد نواحی که بر آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاحاً گفته شد تقاضا می‌کند در قسمت جنوبی حدود ناحیه منظور طوری معین شود که شهرهای خرم‌آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود در قسمت شمال هم شهرهای

قزوین و سمنان و شاهرود از این خط خارج شود در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار دارد.

الف- دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکند.

ب- بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت بریطانیای کبیر یا شوروی اقامت خواهند کرد. متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران بر حسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به مأمور کشور بر عهده دارد کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ‌وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شود و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظایف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهند بود.

ج- قوای دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان هر جا اقامت دارند از حیث تدارکات خواربار و لوازم زندگانی و مسکن و سایر حوایج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهند بود و از قسمتی که از داخله تهیه نماید باید مطابق مقررات کشور و به طریقی باشد که مضیقه‌ای پیش نیاید.

د- مأمورین دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد دستورهای لازم خواهند داد به این که قوای مذکور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایی نامطلوب احتراز شود.

۲- این که تقاضا کردند دولت ایران در ظرف يك هفته تمام آلمانی‌ها به استثنای کارمندان کارمندان سفارت آلمان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسایل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آنها را دارند البته

اقدام خواهند کرد که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تفرضی به آنها نشود.

۳- راجع به این که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است که این قید محدود به مدتی است که مخاصمه‌ای فعلی بین آن دو دولت آلمان ادامه دارد.

۴- این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ‌وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی به مقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی پیش نیاورد و حمل آنها را به وسیله راه‌های شوسه و راه‌های هوایی تسهیل نماید دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد.

البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود تمکن و موجودیت وسایل خواهد بود به طوری که مایه تضییق برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۵- این که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند که بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که به منافع دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه آنها با دولت آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی به طوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به تیپ خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشته و به هیچ‌وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ‌گاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دو دولت در این خللی وارد آید و امیدوار است که اولی آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز هر گونه مشکلات اجتناب شود.

۶- به طوری که در نامه خود وعده دادند که به دولت ایران از حوایج اقتصادی آن مساعدت نماید. یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را منظور نظر داشته و نیز اقدام لازم به عمل خواهد آورد که اجناس متعلق به ایران که اکنون در حدود متصرفات انگلستان یا در خاک دولت شوروی موجود و متوقف مانده هر چه زودتر به ایران حمل شود و از این حیث برای این کشور گشایش دست دهد

۷- نسبت به وعده‌های صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و به هر زودی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد که آنها را از خاک ایران بیرون ببرند دولت ایران از این فقر اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دهد

۸- این که اظهار داشتند حق الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخته خواهد شد و دولت شوروی هم موافق قرار داد ایران با شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر کماکان خواهد پرداخت موجب امتنان است.

۹- در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیای از قوا و متعلقات ایران بدست قوای آن دو دولت افتاده باشد، نظر به عوالم دوستی که فیما بین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و با دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است. دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازد و نیز چون در ضمن عملیات دولت خسارت مالی و خرابی‌ها و اطلاق نفوذ واقع شده است. امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه درباره ترمیم آنها ابراز شود خواسته که قسمتی از تقاضای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترك مقاومت هم نموده است شرحی است که به سفارت شوروی نوشته شده است.

دولت شاهنشاهی ایران در جواب یادداشت شهریور ماه ۱۳۲۰ دولت اتحاد جماهیر شوروی اشعار می‌دارد.

این که مرقوم شده است دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت علیحضرت پادشاه انگلستان هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارد و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی که دولت ایران حاضر بر همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت، دولت ایران از این اظهار رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنانچه "صریحا" وعده داده اند هیچ نوع لطمه استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد. دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته نه در آینده هیچ قصدی نداشته و ندارد که منافع حقه آن دودولت در ایران مختل شود یا اقدامی برخلاف دوستی یا مناسبات همجواری که در بین بوده و هست به عمل آید.

اما در باب تقاضای که در یادداشت مزبور از دولت ایران نموده‌اند.

۱- این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به قوای خود را به طرف جنوب خطی که از مشرق به مغرب از قطبه اشنو در جنوب غربی رضائیه و حیدرآباد و میان‌آب در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم آباد در جنوب دریای خزر و بابل و زیر آب و سمنان و شاهرود و علی آباد در مشرق می‌گذرد عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقع در شمال این خط اقامت کند و نیز دولت ایران به قوای خود امر دهد که بطرف شمال و مشرق خطی که از خانیقین و کرمانشاه و خرم آباد و مسجد سلیمان و هفت گل و گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارد نواحی که بر آنجا قوای

خود را موقتاً اقامت می‌دهند و وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظات آنکه شفاهاً گفته شد تقاضا می‌کند در قسمت جنوبی حدود ناحیه منظور طوری معین شود که شهرهای خرم آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود در قسمت شمال هم شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این خط خارج شود در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار دارد.

الف- دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکند.

ب- بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت شوروی یا بریتانیای کبیر یا شوروی اقامت خواهند کرد متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران بر حسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به مأمور کشور بر عهده دارد کاملاً بر قرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ‌وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شود و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظایف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهند بود.

ج- قوای دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان هر جا اقامت دارند از حیث تدارکات خواربار و لوازم زندگانی و مسکن و سایر حوایج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهند بود و از قسمتی که از داخله تهیه نماید باید مطابق مقررات کشور و به طریقی باشد که مضیقه‌ای پیش نیاید.

د- مأمورین دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد دستورهایی لازم خواهند داد به این که قوای مذکور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نامطلوب احتراز شود

۲- این که تقاضا کردند دولت ایران در ظرف يك هفته تمام آلمانی‌ها به استثنای کارمندان کارمندان سفارت آلمان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسایل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آنها از راه‌های باید بشود که قوای آن دودولت در آنجا اقامت دارند البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تفرضی به آنها نشود.

۳- راجع به این که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است که این قید محدود به مدتی است که مخاصمه‌ای فعلی بین آن دو دولت آلمان ادامه دارد.

۴- این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ‌وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی بمقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی پیش نیاورد و حمل آنها را به وسیله راه‌های شوسه و راه‌های هوایی تسهیل نماید دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود تمکن و موجودیت وسایل خواهد بود به طوری که م‌ایه تقضی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۵- این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران تعهد کند که به جهت ترقی عملیات راجع به نفت کویر خوریان و همچنین برای ترقی عمل شیلات در ساحل جنوب بحر خزر موافق عهدنامه ایران و شوروی راجع به شیلات تسهیلات به عمل آورد لزوماً اشعار می‌شود که راجع به شیلات چنانچه استحضار دارند جریان عمل موافق قراردادهای فیما بین برقرار است بر هر اقدامی که برای ترقی استفاده از این سرچشمه ثروت ملی لازم باشد دولتی ایران با حسن موافقت تلقی خواهد کرد.

اما در باب نفت خوریان در عین اشعار موافقت با همکاری دو دولت ایران و شوروی از استفاده از این منبع ثروت لازم است این نکته را متذکر گرداند که در عهدنامه ایران و شوروی امتیاز نفت خوریان ذکر نشده است و اگر منظور قراردادهای دیگری

است که بین دو دولت ایران و شوروی منعقد شده و با نفت کبیر خوریان مناسبت دارد چنانچه شفاهاً مذاکره شد هر قراردادی در این باب داده شده باشد. چون چندین سال متروک مانده و عملی نشده و ممکن است با مقتضیات حقیقی وقف ندهد، بنابراین اولیاء دولت ایران حاضرند که با اولیاء دولت شوروی برای عقد قراردادی راجع به نفت کبیر خوریان داخل مذاکره شده، استفاده هر دو طرف را از این حیث تأمین نماید.

۶- این که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند که بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که به منافع دولت انگلستان و دولت شوروی در این منازعه آنها با دولت آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی به طوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشته و به هیچ‌وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ‌گاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دودولت در این خللی وارد آید و امیدوار است که اولی آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز هر گونه مشکلات اجتناب شود.

۷- به طوری که در یادداشت خود وعده دادند که به دولت ایران از حواجی اقتصادی آن مساعدت نماید یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را منظور داشته و نیز اقدام لازم به عمل خواهد آورد که اجناس متعلق به ایران که اکنون یا در خاک دولت شوروی و یا در حدود متصرفات انگلستان موجود و متوقف مانده هر چه زودتر به ایران حمل شود و از این حیث برای این کشور گشایش دست دهد

۸- نسبت به وعده‌های صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و به هر زودی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد که آنها را خاک ایران بیرون ببرند دولت ایران از این فقر اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

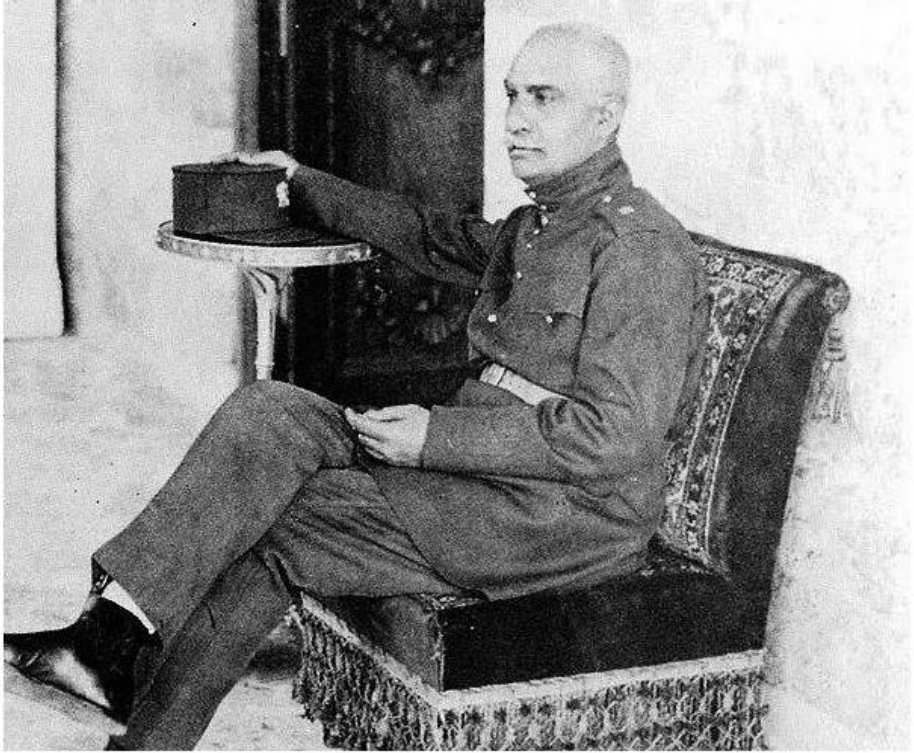
۹- این که اظهار داشته‌اند دولت شوروی موافق قرارداد ایران با شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی بحر خزر کماکان خواهد پرداخت، موجب امتنان است. حق الامتياز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخته خواهد شد موجب امتنان است.

۱۰- در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیای از قوا و متعلقات ایران بدست قوای آن دو دولت افتاده باشد نظر به عوالم دوستی که فیما بین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و با دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازد و نیز چون در ضمن عملیات دولت خسارت مالی و خرابی‌ها و اطلاق نفوذ واقع شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه درباره ترمیم آنها ابراز شود خواسته که قسمتی از تقاضای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترك مقاومت هم نموده بود.

ضمناً باید عرض کنم که يك روز بعد از آن که دولتین یادداشت خود را تسلیم نمودند یعنی در نهم شهریور ماه از سفارت انگلیس یادداشت دیگری به این مضمون:

* سفارت انگلیس ۹ شهریور ۱۳۲۰

سفارت علیحضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت امور خارجه شاهنشاهی و اظهار و محترماً اشعار می‌دارد که نظر به حوادث و جریانات چند روز گذشته که در نتیجه کلیه ترقی که آلمان‌ها از آن می‌توانند از ایران خارج شوند بر روی آنها بسته شده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حال مایلند که آلمان‌ها به عوض این که توسط دولت شاهنشاهی ایران از این مملکت اخراج شوند به قوای انگلیس یا سویت تسلیم گردند.



رضا پهلوی پس از ورود ارتش متفقین به خاک ایران و پیش از آنکه برای همیشه ایران را ترک کند.

بنابراین جمله ۲ (ب) نامه که وزیر مختار علیحضرت پادشاه انگلستان محترماً در تاریخ ۳۰ اوت ۱۳۲۰ به جناب آقای نخست وزیر به قرار ذیل است:

دولت ایران بایستی در ظرف يك هفته کلیه اتباع آلمانی به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی را که در بنگاه‌های مخابرات مثل نظامی نباشند به قوای انگلیس یا سویت تحویل و در صورت آلمانی‌های مزبور که با موافقت سفارتخانه‌های انگلیس و سویت تنظیم می‌شود. به میسیون‌های تسلیم کنند.

از آن رو تاکنون دولت ایران از لحاظ این که این تقاضای دولت انگلیس مبنی برای این که آلمان‌ها به جای اخراج شدن به قوای انگلیس و شوروی تسلیم گردند خوش‌آیند نبود در جلسات متعدد با دلایل زیاد که ذکر آنها در اینجا زایبی است سعی کرد نمایندگان دولتین از این موضوع صرف‌نظر نماید.

ولی هنوز موفقیت در این خصوص حاصل نشده است.

در ۱۴ شهریور ماه نمایندگان دولتین به وزارت امور خارجه آمده به دلایلی که در یادداشت بعدی آن‌ها مذکور هست تقاضا نمودند سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و مجار و رومانی و همچنین اتباع دول ایتالیا و مجاور و رومانی ایران را ترك کنند.

فردای آن روز یعنی در ۱۵ شهریور ماه به وزارت امور خارجه آمده جواب یادداشت دولتین ایران را همراه آوردند که متن آن‌ها خوانده می‌شود:

۱۵ شهریور ماه ۱۳۲۰

آقای وزیر- در پاسخ نامه جنابعالی شماره ۳۶۱۵ مورخه ۱۰ شهریورماه جاری (اول سپتامبر) محترماً مراتب ذیل را به استحضار خاطر آن جناب می‌رسانم.

در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که در زمان که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامه این جانب مورخه ۳۰ اوت (۸ شهریور) بر آن مبتنی بود تنظیم نمودند پیش‌بینی نگردیده بود از لحاظ این که تصفیه امر جهت دولت

ایران آسان‌تر گردد قوای متحدین شهر طهران را اشغال ننمودند لکن سفارتخانه‌های دول محور - این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آن‌ها پیش آمده بود استفاده نموده به وسیله هجو و تنقید دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نموده‌اند بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیرند به دولت ایران اطلاع دهند که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمان‌ها می‌باشد یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا و مجارستان و رومانی برچیده شوند این تقاضا امروز صبح شفاهاً به جنابعالی ابلاغ گردید لکن مقتضی می‌دانم آن را کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن جناب را متذکر شوم که زمانی که سفارتخانه‌های نامبرده بالا بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌نمایند کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاه‌های بی‌سیم فروشنده خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی که با سفارتخانه‌ها ایاب و ذهاب می‌نمایند و همچنین درباب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌ها که مورد سوءظن است تفتیش و مراقبت کاملی به عمل آورند.

اکنون مشروحاً به جواب نامه فوق‌الذکر به جنابعالی مبادرت می‌نمایم.

الف - گرچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر نیستند هیچ يك از شهرهای مقرر و مشروحه را از نواحی متصرفی که قبلاً به دولت ایران ابلاغ گردیده مجزا نمایند اصولاً ایرادی ندارد به این که در محل ترتیبی فیما بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده از آرتش یا امنیه برای وقایع نظم و آرامش در ذفول خرم آباد و کرمانشاهان بوده باشد معذک در صورتی که احتیاجات نظامی انگلیس ایجاب نماید ترتیب نامبرده ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود.

ب - در نواحی متصرفی لازم خواهد بود مأمورین اداری ایران مشاغل و وظایف جاریه خود را با معاضدات کامل مأمورین نظامی انگلیس انجام دهند. مأمورین نظامی نامبرده به سهم خود سعی خواهند نمود تا حدی که با احتیاجات نظامی انگلیس موافقت نماید، تمایلات حقانی اولیای امور اداری ایران را انجام

ج - مأمورین نظامی انگلیس به هیچ وجه میل ندارند از حیث آنوقه و مسکن و سایر احتیاجات تحمیل بر دولت ایران بوده باشند و با معاضدات کامل مأمورین نظامی انگلیس در این مورد به نحوی تأمین شود که مضیقه جهت این کشور تولید نگردد.

د - هرگونه اقدامات لازمه به عمل خواهد آمد که از حدوث حوادث ناگوار فیمابین قوای متصرفی و ساکنین محل جلوگیری شود.

۴ - رویه را که در باب آلمان‌ها اتخاذ نموده‌ایم و در نامه دوستدار مورخه ۳۰ اوت (۸ شهریور) ذکر شده در یادداشتی که روز بعد تسلیم نمودم تغییر یافته امروز صبح محترماً نظریات اعلیحضرت پادشاه انگلستان را برای جنابعالی تشریح نمودم به استثنای اشخاصی که ممکن است مورد تصویب میسیون‌های سیاسی انگلیس و سویت در طهران واقع شوند. هیئت آلمانی‌ها (غیر از سفارت آلمان که در فوق اشعار گردید) بایستی یا به مأمورین انگلیس یا به مأمورین سویت تحویل گردد.

۵ - دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان موافقت دارند که تزییع مربوط به ورود آلمان‌ها به ایران فقط محدود به طول مدت جنگ با آلمان بوده باشد.

۶ - تسهیلات راجع به ترانزیت کالاها و مهمات جنگی بر طبق احتیاجات نظامی خواهد شد لکن دولت ایران می‌تواند اطمینان داشته باشد که اقداماتی برای اصلاح و تکمیل وسایل رابطه و مخایره که اکنون موجود است به عمل خواهد آمد و نیز سعی خواهد شد جهت دولت و ملت ایران مضیقه تولید بشود.

۷ - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لزوم ملحوظ داشتن حسن تفاهم ذات البین به منظور احترام از هرگونه اشکالی موافقت دارند.

۸ - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با تقاضای دولت ایران دایر به این که معاضدات اقتصادی شامل خرید صادرات ایران بوده باشد با نظر مساعد و همدردی ناظر بوده و آن چه را بتواند برای انجام این تقاضا به عمل خواهد آورد اما درباب تقاضاهای دیگری که ممکن است برای رها کردن کالاهای متعلق به ایران که الحال در خاک انگلیس می‌باشد به عمل آید. لازم خواهد بود قضایای انفرادی به مناسبت خصوصیات هر يك مورد مطالعه و رسیدگی واقع شود لکن سعی خواهد شد این قبیل کالاها در هر جا ممکن باشد آزاد شود.

۹ - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود موضوع ارجاع اسلحه جات و مهمات جنگی را در موقع مناسب مورد مطالعه قرار دهند و نیز حاضر خواهند بود در وقتی که قوای متصرفی و انگلیس از ایران خارج شدند. تقاضاهای عادلانه را که ممکن است دولت ایران بابت غرامت خسارات وارده به اتباع ایران را در طی مدت اشغال مورد رسیدگی و ملاحظه قرار دهند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم.

یادداشت سفارت شوروی - ۶ سپتامبر ۱۹۴۱

آقای وزیر: در جواب یادداشت شما شماره ۳۶۱۴ مورخ اول سپتامبر جاری افتخار دارم مطالب زیر را به اطلاع جنابعالی برسانم.

در ظرف چند روز اخیر وضعیت ایران در جهتی به کلی مخالف آن چه در موقعی که دولت این جانب شرایط مندرجه در یادداشت سی ام اوت ۱۹۴۱ تصریح نموده و مبنای مذاکرات دولتین شوروی و بریتانیای کبیر با دولت شاهنشاهی بود سیر نموده است.

برای این که حل قضیه برای دولت ایران سهل شود قشون شوروی و انگلیس از اشغال تهران خود داری نمودند سفارت‌های دول محور این عمل نجیبانه را نشانه ضعف دانسته و از موقع استفاده نموده‌اند که دولت ایران را در محذور قرار داده دول شوروی و انگلستان را بی اعتبار نموده و به تبلیغات خود در ایران چه در محل و چه به وسیله رادیوهای آلمان و ایتالیا توسعه دهند. نظر به این قضیه دولت شوروی مجبور است در مقابل دولت ایران راجع به لزوم خارج نمودن سفارت آلمان و سفارت‌هایی که تحت نظارت آلمان هستند یعنی سفارت‌های ایتالیا و مجارستان و رومانی اصرار ورزد. دولت ایران عهده دار است حتی قبل از عزیمت این سفارت‌ها از خاك ایران آن‌ها را از ارتباطات به وسیله پیک و رمز و استعمال ایستگاه‌های فرستنده ممنوع سازد و نظارت جدی راجع به اشخاصی که به این سفارت‌ها می‌روند و رفتار آن‌ها طرف سوءظن است به عمل آورد.

راجع به تقاضاهای دولت ایران مندرج در یادداشت شماره ۳۶۱۴ مورخ اول سپتامبر شما دولت شوروی این جانب مأمور ساخته که پاسخ زیر را به شما ابلاغ نمایم.

۱ - در یادداشت حکومت شوروی مورخ ۳۰ اوت سال جاری خط مرزی نواحی ایران که از طرف نیروی شوروی اشغال شده

به طور دقت تشریح شده و دولت شوروی نمی‌تواند به هیچ تغییری در این خط رضایت بدهد به این جهت تقاضای دولت ایران در خروج شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این منطقه‌ها نمی‌تواند صورت بگیرد.

۲ - در نواحی اشغال شده از طرف نیروی شوروی ادارات محلی ایران شامل شهربانی و وظایف معمولی خود را انجام خواهند داد. در عین حال دولت شوروی انتظار دارد که

اولیای امور محلی معاضدت کامل با فرماندهی نظامی ارتش سرخ راجع به رفع حوایج آن و مخصوصاً جا دادن آن‌ها به عمل آورند اولیای نظامی شوروی حاضر خواهند بود تقاضاهای حقه اولیای امور ایرانی را تا حدی که با نظریات فرماندهی ارتش سرخ وفق دهد مورد توجه قرار دهند.

۳ - فرماندهی نظامی شوروی هیچ در نظر ندارد که راجع به احتیاجات ارتش سربار دولت ایران بشود. همکاری مابین فرماندهی قشون سرخ و اولیای امور محلی ایران برای رفع احتیاجات موجب مشکلات برای کشور نشود.

۴ - اولیای نظامی شوروی رژیم مناسبی برای قشون برقرار خواهند نمود. اقدامات لازمه به عمل خواهد آمد که از حوادث ناگوار جلوگیری شود، ولی دولت شوروی نمی‌تواند رژیمی را قبول کند که به کلی قوای ما را از مردم جدا سازد.

۵ - اتباع آلمان در ایران می‌بایستی تسلیم اولیای شوروی و انگلستان بشوند به استثنای آن‌هایی که مخصوصاً از طرف سفارت کبرای شوروی و سفارت انگلیس در طهران معین کردند.

۶ - دولت شوروی موافقت دارد که منع ورود آلمان‌ها در ایران محدود به مدت جنگ با آلمان خواهد بود.

۷ - در موقع ترانزیت کالاها و مواد جنگی شوروی از ایران لزوم جلوگیری از اختلال در حمل و نقل داخلی مورد توجه قرار خواهند گرفت. معاضدتی که از طرف دولت ایران راجع به ترانزیت کالاها و مواد جنگی شوروی که به وسیله راه‌های شوسه و راه‌آهن همچنین راه‌های هوایی فرستاده می‌شوند تقاضا شده بر طبق احتیاجات نظامی تعیین خواهد شد.

۸ - دولت شوروی از حاضر بودن دولت ایران در انعقاد قرارداد جدیدی برای استخراج نفت کویر خوریان که پیشرفت آن در مدت چندین سال از طرف ایران مختل شده بود اتخاذ سند می‌نماید.

مهیا بودن دولت ایران در مشارکت در توسعه شرکت سهامی شیلات و از بین بردن موانعی که تا به حال برای این شرکت از طرف اولیای امور محلی و مرکزی ایجاد می‌شده بسیار مورد تقدیر است.

۹ - دولت شوروی هر چه ممکن باشد برای مساعدت اقتصادی با ایران من جمله خرید کالاهای ایران به عمل خواهد آورد. راجع به عبور دادن کالاهای ایران که در خاک شوروی هستند هر قسمت باید از نظر کیفیت خاص آن مورد بررسی قرار گرفته و در هر مورد که ممکن باشد پروانه‌هایی برای رساندن آن کالاها به ایران داده خواهد شد.

۱۰ - دولت شوروی حاضر خواهد بود وقتی که ضرورت توقف ارتش سرخ در خاک ایران مرتفع شود موضوع پس دادن تسلیحات ارتش ایران را مورد بررسی قرار دهد و تا آن موقع این تسلیحات در تصرف ارتش شوروی خواهد بود.

راجع به جبران خسارات وارده به واسطه جنگ و بمباران‌ها این تقاضای دولت ایران نمی‌تواند مورد قبول واقع شود زیرا این جنگ مادامی دوام داشت که ارتش ایران در مقابل ارتش ما مقاومت می‌کردند.

هیئت دولت بعد از مطالعه و مشاوره به این نتیجه رسید که جواب دولتین را به این مضمون بدهد.

تاریخ ۲۰/۶/۱۷

آقای وزیر مختار. - در پاسخ نامه تاریخ ۱۵ شهریور جاری (۶ سپتامبر ۱۹۴۱) جنابعالی و در تعقیب نامه به تاریخ ۱۰ شهریور ماه شماره ۳۶۱۵ خود راجع به حل مسائلی که برخلاف انتظار بر اثر ورود قوای نظامی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران پیش آمده و مطرح گردیده است این جانب اختیار دارد مطالب زیر را که دلیل منتهای حسن اراده دولت شاهنشاهی ایران بر اصلاح ذات‌البین می‌باشد به استحضار آن جناب برساند.

۱ - راجع به برچیدن سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان و اقداماتی که در نامه آن جناب خواسته بودند نسبت به آن سفارتخانه‌های و اتباع آلمان به عمل آید خاطر شما را مستحضر می‌دارد که برای ابراز کمال حسن نیت و مساعدت نسبت به رفع نگرانی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی دولت شاهنشاهی ایران نظر به وضعیت فعلی ناگزیر موافقت نموده و اقدام فوری به عمل آورده که ترتیب انجام تقاضاهای آن دو دولت در این قسمت برای مرتفع ساختن هر سوء تفاهمی هر چه زودتر داده شود، ولی لازم می‌داند متذکر گردد که علاوه بر پیش‌بینی‌های گذشته با اقداماتی که از طرف دولت در همین چند روز نیز برای جلوگیری از هرگونه سوء اتفاقی به عمل آمده تغییری در اوضاع محلی رخ نداده و مشکلاتی بر اثر اقدامات آلمان‌ها و ایتالیایی‌های مقیم تهران برای دولت ایران ایجاد نشده است تا جای آن باشد که موضوع عدم ورود قوای دولتی انگلستان و شوروی را به تهران که هیچ‌گونه سبب و بهانه‌ای هم برای آن نبوده و نیست تذکر دهند.

۲ - دولت شاهنشاهی ایران متأسف است که دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی نخواسته‌اند مختصر تقاضای دولت ایران را حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم‌آباد و دزفول از خطی که در یادداشت اولی خود معین کرده بودند بپذیرند هر چند به نظر دولت ایران موجهی برای رد این تقاضا نبوده است.

و نسبت به این که موافقت نموده‌اند در نقاط خرم‌آباد و دزفول و کرمانشاهان ترتیبی بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده‌ای از ارتش یا امنیت ایران برای وقایع نظم و آرامش در دزفول و خرم‌آباد و کرمانشاهان بوده باشند. دولت شاهنشاهی ایران با اطمینان از این که خود نظم و آرامش در همه جا مورد توجه و علاقه دولت انگلستان می‌باشد امیدوار است. موافقت خواهند نمود که همین رویه در نقاط دیگر هم که طبق یادداشت اول شما قوای آن دولت موقتاً در آن جاها متوقف می‌گردند برقرار شود ضمناً به این نکته نیز جلب توجه می‌نماید که

موضوع لزوم وجود امنیه در سایر نقاط محل توقف قوای دولتی هم همواره مورد موافقت بوده و محرز می‌باشد.

۳ - راجع به معاضدت متقابل ادارات کشوری دولتی از جمله امنیه و شهربانی با قوای نظامی دولتی در نقاطی که محل توقف آنها می‌باشد دولت ایران امیدوار است رویه حسن تفاهم بین آنها کاملاً استقرار یابد که احتیاجات حقه قوای دولتی برآورده شود و مأمورین ایرانی هم مطابق مقررات کشور بدون مانع از عهده وظایف خود برآیند. بنا بر مراتب بالا دولت شاهنشاهی یقین دارد اکنون که از هر جهت وسایل اطمینان خاطر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردیده است اوامر فوری مؤثر به قوای آن دولت صادر خواهند نمود که در حدود موافقت‌های حاصله عمل نمایند تا مأمورین دولت ایران در آن نقاط برای اعاده وضعیت عادی و انجام وظایف خود منظمأ اقدام نمایند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائده را تجدید می‌نماید. تاریخ ۱۳۲۰/۶/۱۷

آقای سفیر کبیر - در پاسخ نامه به تاریخ ۱۵ شهریور ماه جاری (۶ سپتامبر ۱۹۴۱) شما و در تعقیب نامه به تاریخ ۱۰ شهریور ماه جاری شماره (۳۶۱۴) این جانب راجع به حل مسائلی که برخلاف انتظار بر اثر ورود قوای نظامی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان به خاک ایران پیش آمده و مطرح گردیده است اینجانب اختیار دارد مطالب زیر را که دلیل منتهای حسن اراده دولت شاهنشاهی ایران بر اصلاح ذات‌البین می‌باشد به استحضار آن جانب برساند.

۱ - راجع به برچیدن سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان و اقداماتی که در نامه آن جناب خواسته بودند نسبت به آن سفارتخانه‌ها و اتباع آلمان به عمل آید خاطر شما را مستحضر می‌دارد که برای ابراز کمال و حسن نیت و مساعدت نسبت به رفع نگرانی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان دولت شاهنشاهی ایران نظر به وضعیت فعلی ناگزیر موافقت نموده و اقدام فوری به عمل آورده که ترتیب انجام تقاضاهای آن دو دولت در این قسمت برای مرتفع ساختن هر سوءتفاهمی هر چه

زودتر داده شود ولی لازم می‌داند متذکر گردد که علاوه بر پیش‌بینی‌های گذشته با اقداماتی که از طرف دولت در همین چند روزه نیز برای جلوگیری از هرگونه سوء اتفاقی به عمل آمده تغییری در اوضاع محلی رخ نداده و مشکلاتی بر اثر اقدامات آلمان‌ها و ایتالیایی‌های مقیم تهران برای دولت ایران اتخاذ نشده است تا جای آن باشد که موضوع عدم ورود قوای دولتی شوروی و انگلستان را به تهران که هیچ‌گونه سبب و بهانه‌ای هم برای آن نبوده و نیست تذکر دهند.

۲ - دولت شاهنشاهی ایران متأسف است که دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان نخواسته‌اند مختصر تقاضای دولت ایران را حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم‌آباد و دزفول از خطی که در یادداشت اولی خود معین کرده بودند بپذیرند هرچند به نظر دولت ایران موجبی برای رد این تقاضا نبوده است.

۳ - راجع به معاضدت متقابل ادارات کشوری دولتی (از جمله امنیه و شهربانی) با قوای نظامی دولتی در نقاطی که محل توقف آن‌ها می‌باشد دولت ایران امیدوار است رویه حسن تقاهم بین آن‌ها کاملاً استقرار یابد که احتیاجات حقه قوای دولتی برآورده شود و مأمورین ایرانی هم مطابق مقررات کشور بدون مانع از عهده وظایف خود برآیند.

۴ - راجع به جبران غرامت خسارات وارده که به استناد مقاومت قوای ایران در مقابل شوروی اشعار داشته‌اند نمی‌توانند استرضای خاطر دولت ایران را از این جهت فراهم نمایند لازم می‌داند این نکته را تذکر بدهد که چون آغاز مخاصمه از طرف قوای ایران به عمل نیامده و ورود قوای شوروی هم بدون اطلاع قبلی بوده و مقاومت بدوی پادگان‌ها هم برای دفاع خویش طبعاً صورت گرفته که دولت ایران به اقتضای حسن نیت خود در صلح‌طلبی و حفظ مناسبات دیرینه با آن دو دولت بلافاصله دستور ترك مقاومت داده است و قسمت مهم خسارات وارده هم پس از اعلان ترك مقاومت بوده بنابراین دولت ایران حقاً انتظار دارد که موضوع غرامت مورد تجدیدنظر و توجه خاص دولت شوروی واقع شود.

۵ - با حسن مناسبات موجوده و ترتیباتی که اینک برقرار می‌گردد دولت شاهنشاهی برای نگاهداری اسلحه و مهماتی که از قوای ایران گرفته شده است موجبی نمی‌بیند با این حال اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی اصراری در این نگاهداری موقت داشته باشند اقتضا دارد فهرستی از اسلحه و مهمات مزبور با حضور نمایندگان طرفین تنظیم گردد تا بعد از جنگ یا در موقع مناسب دیگری پیش از پایان جنگ به دولت ایران مسترد گردد.

بنابر مراتب بالا دولت شاهنشاهی یقین دارد اکنون که از هر جهت وسایل اطمینان خاطر دولت جماهیر شوروی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فراهم گردیده است اوامر فوری مؤثر به قوای آن دو دولت صادر خواهند نمود که در حدود موافقت‌های حاصله عمل نمایند تا مأمورین دولت ایران در آن نقاط برای اعاده وضعیت عادی و انجام وظایف خود منظمأ اقدام نمایند. موقع را مغتنم شمرد احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

آن چه تاکنون واقع شده این است که بی‌کم و زیاد به استحضار رسانید و البته بعدها هم هرچه واقع شود به اطلاع آقایان خواهد رسید.

آقایان نمایندگان محترم باید بدانند دولت ایران همواره نسبت به کلیه کشورهای که با ما مناسبات داشته‌اند به نظر احترام نگریسته و همیشه اهتمام کرده است حقوق آن‌ها را رعایت کنند و سعی نموده است مناسبات دوستانه برقرار و روابط عادی را ادامه دهد و این سیاست مخصوصاً نسبت به دول همجوار با نظر خاصی تعقیب شده است. ما همیشه سعی نموده‌ایم از این جنگ بر کنار و بی طرفی خود را حفظ کنیم.

ما امیدواریم به زودی عللی که سبب این پی‌آمد ناگوار شده مرتفع گردیده و با اطمینان‌هایی که دولتین چه در نامه‌های خود و چه کراراً ضمن اظهارات شفاهی تأیید و تصریح کرده‌اند قوای آن‌ها خاك ایران ترك کنند.

* اظهارات آقای دکتر طاهری

رئیس - آقای دکتر طاهری

دکتر طاهری - از این که دولت مجلس را که با کمال بی‌بصری انتظار داشت از جریان وقایع تأسف آمیز اخیر مستحضر داشته و از اقدامات و نتیجه عملیات خود توضیح داده‌اند مجلس امتنان دارد (صحیح است) ولی بی‌نهایت متأسف و متأثر است که از دو دولت دوست و همسایه که همیشه دولت و ملت ایران را از روابط حسنه خود مطمئن داشته‌اند سوانحی پیش آمد که ابداً محل انتظار کسی نبود (صحیح است - صحیح است) با وجود این همه ایرانیان امیدوارند که آن رعایتی را که از خود حقوق و حیثیت این دولت و ملت از دو دولت دوست خود منتظرند و همیشه هم وعده داده‌اند به عمل آورند که جبران این تأثرات عمومی بشود. بنده زاید نمی‌دانم در این موقع تذکر بدهم که با وجود وعده‌های مساعد آن طرف حتی بعد از ترك مقاومت از این طرف چیزهایی شنیده می‌شود که هیچ تصور نمی‌رفت از قبیل مزاحمت‌ها به مردم و مداخله در کارهای داخلی و ادارات دولتی و حتی توقیف اشخاص و بعضی امور دیگر که بنده نمی‌خواهم در این جا اظهار نمایم و شاید خود دولت از آن واقعات بی‌اطلاع نباشند (صحیح است)

با این اظهارات دولت و اطمیناناتی که اشعار می‌فرمایند امیدواری همگی این است که از طرف دولت‌های دوست و همسایه ما آن قدری که انتظار داریم رعایت شئون این دولت و ملت شده کاری بکنند که در همه دنیا حقیقت دوستی آن‌ها و مواعدشان آشکار شود (صحیح است) ما میل داریم بدانیم آیا این نوع وقایع که شنیده می‌شود حقیقت دارد یا نه و اگر همین طوری که عرض شد اموری غیر منتظر از طرف مأمورین دو دولت در ایران و نسبت به ایران واقع می‌شود دولت در رفع آن چه اقدامی را در نظر دارند که برای عموم ایرانیان نگران باقی نماند و مطمئن باشند که روابط دوستانه باستانی این دولت و ملت با دولت‌های همسایه ما با نهایت شرافت برقرار خواهد بود و لطمات وارده مرتفع و جبران خواهد شد (صحیح است).

پاسخ آقای وزیر امور خارجه به بیانات آقای دکتر طاهری

وزیر امور خارجه - جریان امور آن بود که به استحضار نمایندگان محترم رسید و هیچ چیزی پوشیده نماند. آن چه مربوط به این قضایا آقای دکتر طاهری اشاره فرمودند اگر چه اخبار خارج از حقیقت و اغراق و مبالغه این روزها زیاد است ولی منکر نمی‌توان شد که يك وقایعی نوعاً روی داده آن چه ظاهراً به نظر می‌رسد این وقایع مال روزهای اول و آن ایامی است که هنوز اوضاع به حال عادی برنگشته بود و مخصوصاً در جاهایی رخ داده است که مأمورین دولت از آن جاها دور مانده بودند. ما البته هیچ نوع از مذاکره و اقدام فروگذار نکردیم و خواهیم کرد و با مذاکراتی که شده است حالا هم که اوضاع می‌رود صورت عادی به خود بگیرد و امیدوار هستیم با وعده‌های صریحی که چه کتباً نمایندگان دولتین داده‌اند و به استحضار آقایان نمایندگان رسید و و شفاهاً در مذاکرات مکرر تصریح کرده و اطمینان داده‌اند دیگر این وقایع رخ نخواهد داد.

اظهارات آقای نخست وزیر و تقاضای رأی اعتماد و ابراز اعتماد به دولت

نخست وزیر - بنده و همکاران بنده به خوبی می‌دانیم و می‌فهمیم که آقایان نمایندگان محترم از این پیش آمد اسف انگیز چقدر قلوبشان متأثر و متالم است (نمایندگان - صحیح است) آقایان نمایندگان که به جای خود و یقین است که همه افراد ایرانی از این وقایع قلبشان مجروح شده (صحیح است) دنیا در يك آتش عجیبی می‌سوزد، اکثر ملل و دول گرفتار هنگامه و مصیبت‌ها و کشتارها و خسارات مالی و جانی فراوان و فوق العاده هستند.

ما از روزی که دو سال پیش جنگ شروع شد همیشه دعا می‌کردیم و آرزومند بودیم که دامنه این آتش‌سوزی زیاد وسعت پیدا نکنند و حتی الامکان کمتر ملل و بندگان خدا گرفتار این مصیبت بشوند ضمناً ما هم محفوظ بمانیم معلوم می‌شود تقدیر این طور بوده است که این آتش جهانسوز باشد و ما هم بر کنار نماییم.

حالا چیزی که بنده می‌خواهم عرض کنم این است که بر حسب مقررات و ترتیب حکومت پارلمانی هر هیئت دولتی مکلف است به این که احساسات نمایندگان ملت را نسبت به خودش و عملیاتش بداند. اظهار این احساسات وجه دیگری ندارد جز این که رأی بدهند. بنابراین تقاضا خواهم کرد که به يك رأی احساسات خودشان را نسبت به دولت اظهار دارند. البته این رأی یا عدم اعتماد است یا رأی اعتماد. اگر رأی عدم اعتماد دادید مطلب معلوم است و توضیح لازم ندارد این که بنده می‌خواهم خاطر همه را متوجه کنم این است که اگر بنا را بر رأی اعتماد گذاشتید البته نه آقایان نمایندگان با این نیت این رأی را خواهند داد و نه ما و هیچ کس دیگر نباید این رأی را این طور تفسیر کنند که آقایان نمایندگان از این پیش‌آمد ناخشنود نیستند (صحیح است) مسلم است که هیچ ایرانی چنین رأی نمی‌تواند بدهد (صحیح است) البته این طور نیست فقط معنی آن این است که نمایندگان اظهار خواهند کرد دولت حاضر در اقدامات خودش به خطا نرفته است و آقایان نمایندگان موافقت دارند که این هیئت دولت با مساعدت ایشان اقدامات و انجام وظایف خودشان را مداومت دهند. این است عرایض بنده و به این دلیل است که عرض می‌کنم میل دارم مجلس شورای ملی احساسات خودش را اظهار دارد. رئیس - با نکات دقیقی که آقای نخست وزیر اظهار فرمودند رأی اعتماد به هیئت دولت که تحت ریاست ایشان است از مجلس تقاضا می‌شود. آقایانی که موافقت دارند قیام فرمایند (اکثراً برخاستند) تصویب شد.

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۱۲

فصل دوم

مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۴)

مجلس يك ساعت و ربع پيش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید، در پی تصویب صورت جلسه قبل، آقای نخست وزیر و وزیر دارائی را معرفی کرد.

* معرفی آقای عباسقلی گلشانیان به سمت وزارت دارایی

رئیس- آقای نخست وزیر فرمایشی دارند.

نخست وزیر- بر حسب اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آقای گلشانیان را که تاکنون به سمت کفالت وزارت دارایی متصدی عمل بودند و خدمتشان در وزارت دارایی در پیشگاه ملوکانه مستحسن واقع شده است به وزارت دارایی به مجلس شورای ملی معرفی می‌کنم.

(نمایندگان انشاءالله مبارك است)

سؤال آقای صفوی راجع به جواهرات سلطنتی و جواب آقای وزیر دارایی

رئیس- آقای صفوی

صفوی- از يك هفته به این طرف انتشارات و شایعاتی راجع به جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در شهر جریان یافته که البته همه مطلع شده‌اند. گفته می‌شود که جواهرات دست خورده شده و نقل و انتقال‌هایی داده شده و این انتشارات و مذاکرات موجب تزلزل و نگرانی افکار عمومی شده است از آقای کفیل وزارت دارایی که به مقم

وزارت معرفی شده‌اند سؤال شد که اطلاعات خود را راجع به این موضوع به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند حالا هم که آقای نخست وزیر حضور دارند تقاضا می‌شود رفع نگرانی بفرمایند.

(نمایندگان - صحیح است)

وزیر دارایی (آقای گلشائیان) - خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است جواهرات سلطنتی از بعد از مشروطیت ایران در قفسه‌ها و صندوق‌هایی که مهمور به مهر وزیر دربار وقت وزیر دارایی و رئیس بیوتات سلطنتی بود به موجب ثبت و سیاهه‌های مرتب در تالار موزه و صندوقخانه کاخ گلستان نگهداری می‌شد. جواهرات مزبور يك قسمت آن جنبه تاریخی داشته و به واسطه اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن جزء اثاثیه سلطنتی محسوب و حفظ و نگهداری آن برای کشور لازم است و يك قسمت که دارای جنبه مزبور نبود به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۶ مقرر گردید به بانک ملی انتقال داده شده که در موقع مقتضی به ترتیبی که در ماده ۳ آن قانون پیش‌بینی گردیده فروخته شده و حاصل بهای آن منحصرأً به مصرف خرید شمش زر برسد. طبق ماده ۲ قانون مزبور مقرر گردید که تفکیک جواهرات از نقطه نظر اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن توسط کمیسیونی به عمل آید مرکب از رئیس دولت و دو نفر از وزرا و دو نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که برای این منظور انتخاب می‌شوند.

کمیسیون تفکیک جواهرات در ۲۵ دی ماه ۱۳۱۶ مرکب از آقایان جم نخست وزیر وقت و آقای بدر وزیر دارایی و آقای علاء وزیر بازرگانی با حضور آقایان مؤیداحمدی و اعتبار نمایندگان مجلس شورای ملی جلسات خود را تشکیل و جواهرات را تفکیک آن چه قابل فروش تشخیص کردند به موجب صورت مجلس و ثبت ریز آن که موجود است در سی و سه صندوق که به مهر اعضاء کمیسیون مهمور گردیده به

انضمام بیست و دو عدد صندلی که دارای روکش طلا بوده در خزانه بانک ضبط و تحویل هیئت نظارت اندوخته بانک شد و آن چه مربوط به اثاثیه سلطنتی بود کماکان در قفسه‌های تالار موزه و صندوق‌های نسوز طبق سیاهه و ثبت به مهر وزیر دربار و وزیر دارایی و رئیس بیوتات مهور و تحویل رئیس بیوتات گردید.

فروش جواهراتی که به بانک منتقل گردید نیز به موجب ماده ۳ قانون آبان ۱۳۱۶ محتاج به تشریفات است که قانون پیش‌بینی کرده است ولی چون با اوضاع جهان مناسب نبود چیزی از آن فروخته شود عین جواهرات به عنوان پشتوانه اسکناس در خزانه‌های بانک نگاهداری شده تا هر وقت مقتضی شد به ترتیب مقرر در قانون ارزیابی و فروخته شده و برای آن صرف خرید شمش زر بشود.

این جواهرات در صندوق‌های مهور به مهر اعضاء کمیسیون تفکیک جواهرات مثل طلا و نقره‌هایی که پشتوانه اسکناس است در خزانه‌های مخصوص که در بانک ملی ساخته شده می‌باشد. کلید خزانه‌های مزبور در پاکتی که به مهر اعضاء هیئت نظارت اندوخته اسکناس که عبارت از دو نفر آقایان نمایندگان مجلس (که فعلاً آقایان مؤیداحمدی و لبقوانی می‌باشند) وزیر دارایی دادستان دیوان کشور مدیر کل بانک ملی ایران خزانه‌دار کل بازرس دولت در بانک ملی مهور است بوده و پاکت مزبور در صندوق مخصوصی در وزارت دارایی نگاهداری می‌شود.

به طوری که توضیح داده شد جواهرات مزبور همان طور که در موقع خود بسته شده الان نیز در صندوق‌های مهور به مهر اعضاء کمیسیون سابق بوده و در خزانه بانک موجود و صورت ریز آن با تمام مشخصات که به امضاء اعضاء کمیسیون رسیده لاک و مهر شده در وزارت دارایی ضبط است.

اما آن چه مربوط به اثاثیه سلطنتی تشخیص گردید چنان که گفته شد در قفسه‌ها و صندوق‌ها سر بسته در تالار موزه کاخ گلستان بود چون این اواخر در اطراف کاخ

گلستان و تالار موزه ساختمان‌هایی می‌شد که ماندن جواهرات با گرد و خاک و رفت و آمد زیاد دور از احتیاط به نظر می‌رسید این جواهرات نیز در نظر گرفته شد به خزانه بانک ملی موقتاً انتقال داده شود. به موجب سیاهه که با حضور وزیر دربار و معادن وزارت دارایی و رئیس بیوتات تهیه گردید جواهرات مزبور در تاریخ ۴ شهریور ۱۳۲۰ در شش صندوق و یک بسته ممه‌ور و با حضور اعضاء هیئت نظارت اندوخته اسکان در خزانه بانک ملی گذارده شده و کلید خزانه به ترتیبی که در فوق گفته شد تحویل هیئت نظارت اندوخته اسکانس گردید و به این ترتیب کلید جواهرات فعلاً در خزانه‌ی بانک ملی موجود و معاینه و تطبیق آن‌ها با سیاهه و ثبت‌های گذشته هر ساعت میسر است. همان طور که توضیح داده شد جواهرات اهم از آن که جواهرات سلطنتی تشخیص شده و آن چه به عنوان پشتوانه بانک ملی تحویل شده الان در خزانه‌های بانک ملی موجود و ممکن است تقاضا شود یک عده یا حتی نمایندگان با حضور عده‌ای از کارمندان بلند پایه دولت عیناً جواهرات را معاینه و با صورت ثبت و سیاهه آن تطبیق کنند.

بیانات آقای مؤید احمدی در تعقیب سؤال آقای صفوی

رئیس - آقای مؤید احمدی

مؤید احمدی - خاطر محترم آقاین نمایندگان محترم مسبوق است که همین طور که آقای وزیر دارایی توضیح فرمودند از چندی قبل کمیسیونی از طرف مجلس شورای ملی انتخاب شد بر حسب قانون بنده و آقای اعتبار هم جزء آن کمیسیون بودیم و در عمارت خوابگاه آن وقت (وزارت دارایی فعلی) با رئیس‌الوزرا وقت (آقای جم) و آقای علاء وزیر تجارت و آقای بدر که در آن وقت وزیر دارایی بودند تقریباً در ظرف ۴۵ روز صندوق‌های جواهرات را باز کردیم و آن چه جنبه تاریخی و جنبه اثاثیه سلطنتی داشت از هم جدا کردیم و تحویل دادیم به اداره بیوتات سلطنتی برای موزه سلطنتی و مقدار زیادی که جنبه تاریخی نداشت آن‌ها را در ۳۳ صندوق کردیم و همین طور که

فرمودند به مهر آن هیئت آورند در بانک ملی و در خزانه مخصوص گذاشتند - آن وقت (این را خواستم بنده تذکر بدهم) جواهرات پشتوانه اسکناس نبود برای این که اسکناس منتشره در آن وقت تقریباً یک میلیارد بود و صدی شصت طلا و نقره پشتوانه موجود داشت آن وقت هم موجود بود الان هم موجود است و بعداً قانونی از مجلس گذشت که یک مقدار اسکناس منتشر بشود چون از این صدی شصت میزان پشتوانه پایین می‌آمد و مخالف قانون تأسیس بانک بود از این جهت مجلس رای داد که این جواهرات جزو پشتوانه اسکناس باشد از این جهت هیئت نظارت ذخیره اسکناس مجبور شد که آن جواهرات را هم مهر کند و صندوق‌های ممهور را هم ضبط کند و در روز چهارم شهریور ماه همین طور که آقای وزیر دارایی فرودند هیئت نظارت اندوخته اسکناس را در بانک احضار کردند که بنده هم بودم آقای لیقوانی و آقای مدعی العموم تمیز و آقای وزیر دارایی و آقای وزیر دربار و آقای قانع بصیری را با یک بسته در بانک گذاردند به عنوان جواهراتی که در موزه بوده است و آن‌ها به مهر وزیر دربار و وزیر دارایی و رئیس بیوتات ممهور بود ما هم آن‌ها را به عنوان امانت نگهداشتیم چون آن‌ها جزء پشتوانه اسکناس نیست مطابق قاعده. شش صندوق یک بسته در تاریخ مزبور آوردند در بانک گذاردند به عنوان امانت. مخصوصاً در خزانه جواهرات سلطنتی هم نگذاریم آن‌ها در خزانه طلا و نره یعنی در خزانه که پشتوانه اسکناس است این جواهرات را در آن جا گذاشتیم.

بنده چیزی نمی‌خواهم عرض کنم فقط یک موضوع بود و آن هم برای تکذیب این انتشارات است و آن این است که هر وقتی به عرض بخواهند در بانک در خزانه بانک را باز کنند همین طور که حالا آقای وزیر دارایی هم فرمودند که بیابند و ببینند این یک تشریفات مخصوصی دارد که اولاً در صندوق‌های مخصوصی است و درب‌های بانک خلی

محکم است از خارج وارد کرده‌اند اسباب‌ها و رمز مخصوصی دارد اگر تمام کلیدها را هم به آن ببندازید این درب‌ها باز نمی‌شود و این کلیدها را هم به آن ببندازند این در بها باز نمی‌شود و این کلیدها در پاکت‌های مخصوصی است که اینها به مهر اعضاء هیئت نظارت لاک می‌شود و مهر می‌شود و محفوظ می‌ماند و اینها در صندوق‌های سر به مهر محفوظ می‌مانند و هر وقت بخواهند خزانه را باز کنند اول آن هیئت حاضر می‌شود و اول مهر پاکت را رسیدگی می‌کنند و در صورت صحت آن وقت مطابق آن مقررات و تشریفات باز می‌کنند و این طور بروند و درب‌ها را باز کنند البته معمول و معقول نیست همین طور که آقای وزیر دارایی فرمودند الان هم طلا و هم نقره و هم جواهرات امانی و هم جواهرات پشتوانه در بانک ملی موجود است فقط بنده یک عرضی می‌خواهم بکنم و اضافه بکنم بفرمایش آقای وزیر دارایی که فرمودند هیئتی از نمایندگان بیابند البته ما هم به هم بسته‌ایم و قطع داریم هر هیئتی از مجلس یا دولت بروند آن جا همه نمایندگان اطمینان دارند همه به نظر بانک اطمینان دارند ولی معهدا برای این که معلوم شود همان طور که حضرت ابراهیم خواست که بداند خداوند چه جوری مرده را زنده می‌کند و خدا گفت مگر اطمینان نداری گفت چرا لیطمئن قبلی و مسلماً علم‌الیقین است الان شاید به نظر بنده همان طور که آقای وزیر دارایی هم فرمودند برای این که علم‌الیقین حاصل کرده‌اند که جواهرات سلطنتی و امانی هر دو در بانک موجود است برای این که علم‌الیقین هم داشته باشند بیابند و بچشمان به ببینند بهتر این است که بنده می‌خواهم پیشنهاد کنم که یک روزی همین کنند که آقایان نمایندگان بیابند و ببینند هر کس میل دارد و مایل است تشریف بیاورد اینها را باز کنیم و ببینند و اگر لازم باشد هر کس میل دارد البته اجباری نیست هر کس مایل است بیاید و ببیند دشتی جا نیست چرا بنده جا می‌دهم. چرا بنده جا می‌دهم سیصد نفر هم جا است و بعداً هم ممکن است یک دعوتی بکنند از اطاق تجارت تهران و رؤسا اطاق طهران هم تشریف بیاورند و ببینند این است نظر بنده (نمایندگان صحیح است)

رئیس- آقای ارگانی

ارگانی - عرض ندارم
 رئیس - آقای اعتبار
 اعتبار - عرضی ندارم
 رئیس - آقای دبستانی

دبستانی - نظر بنده با این فرمایشات تأمین شد نظر بنده این بود که اکتفا نکنند به يك عده‌ای مخصوص هر کس می‌خواهد برود (صحیح است)

نخست وزیر - بنده عرض زیادی ندارم و برای تأیید گفتار آقایان مخصوصاً خواستم خواهش کنم که این اقدام را بکنند و بعداً هم گزارش آن را به مجلس شورای ملی اطلاع بدهند.

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

فصل سوم

مشروح مذاکرات مجلس روز سه شنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۵)

مجلس سه ربع ساعت پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید

تصویب صورت مجلس

رئیس- صورت مجلس تصویب شد. به طوری که آقایان مستحضرید قرار بود جلسه آینده ما روز یکشنبه ۳۰ شهریور ماه منعقد بشود ولی به واسطه اتفاق مهمی که افتاده است لازم بود جناب آقای نخست وزیر مطلب را باطلاح عموم برسانند و مجلس معطل کنند این است که با هیئت آقایان وزیران حاضر شدند در مجلس که آن مطلب مهم را به عرض مجلس شورای ملی برسانند آقای وزیر بفرمایید.

بیانات آقای نخست وزیر دایر به اعلام استعفای اعلیحضرت رضا شاه پهلوی و قرائت استعفانامه ایشان و اعلام سلطنت والا حضرت ولایتعهد

نخست وزیر (آقای فروغی)- یکی از مهمترین قضایا و امور را به اطلاع عموم ملت برسانم و متأسفم که با این کسالت مزاج و این که نفس ندارم و قضیه هم طوری به سرعت انجام گرفته است که مجال نداشته‌ام فکری بکنم تا بیاناتی که در این جا می‌کنم مرتب باشد از این جهت معذورت می‌خواهم و اگر ملاحظه می‌خواهم و اگر ملاحظه فرمودید که قدری بیاناتم نامرتب است معذورم دارید.

و آن قضیه این است که اعلیحضرت رضا شاه پهلوی به موجباتی که حالا می‌خواهم خواند اراده کردند که از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشین قانونی خودشان تفویض فرمایند ایشان استعفانامه نوشتند و والا حضرت همایون ولایتعهد زمام امور را به دست گرفتند استعفانامه ایشان این است:

نظر به این که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که يك قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازند و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم از کار کناره نمودم از امروز که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسد و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند نسبت به ایشان بکنند.

کاخ مرمر تهران ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ امضاء.

به طوری که عرض کردم بحمدالله اعلیحضرت سابق جانشین جوان لایق محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت ایران را به دست بگیرند و به دست گرفتند و بنده را مأمور و مقتدر فرمودند که با همکاری که سابقاً معین شده بودند به اتفاق آنها در جریان امور مملکت به وظایف خودمان بپردازیم ولی در این موقع که ایشان زمام به وظایف خودمان بپردازیم ولی در این موقع که ایشان زمام امور را به دست گرفتند و بنا شد که ما کنارگیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به ملت اعلام کنیم امر فرمودند که به اطلاع عموم و مجلس شورای ملی برسانم که ایشان در امر مملکت و مملکت‌داری نظریات خاصی دارند که چون مجال نداشتیم تهیه کنیم و بر روی کاغذ بنویسیم نمی‌توانم به تفصیل عرض کنم لذا با جمال عرض می‌کنم و آن این است که ملت ایران بدانند که



استعفای رضاخان به قلم محمدعلی فروغی

من کاملاً يك پادشاه قانونی هستم و تصميم قطعی بر اين است که قانون اساسی دولت و مملکت و ملت ايران را کاملاً رعایت کنیم

و محفوظ بدارم و جريان عادی قوانين را هم مجلس شورای ملی وضع کرده است يا وضع خواهد کرد تأمین کنم و اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً و فرداً تعدیاتی شده است از صدر تا ذیل مطمئن باشم که اقدام خواهیم کرد از برای اين که آن تعدیات مرتفع حتی الامکان جبران بشود.

اميدوارم اين سلطنت نوبر ملت ايران و آروزهایی که ملت ايران نسبت به خودش دارد آرزوهای که ملت و وطن پرست ايران نسبت به اين دولت و ملت و مملکت دارند در سایه توجهات شاهنشاهی جوان جديد صورت پیدا کند.

عجالتاً عرض کردم چون امکان نداشت که به تفصیل بیان کنم و توضیح مفصل بدهم به اين مختصر اکتفا می‌کنم برای اين که هر چه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ايران از اين وقوع مهم خبردار شوند و تقاضا می‌کنم که موافقت فرمایید که فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند و به وظایف قانونی خود در اين باب عمل کنند (نمایندگان- صحیح است)

بیانات آقای دشتی در باره «جواهرات سلطنتی»

رئیس- آقای دشتی

دشتی- البته مطلب خیلی زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصاً خیلی زیاد است اما به متابعت از نظر آقای نخست وزیر ما از تمام مطالب گفتنی صرف نظر می‌کنیم فقط يك موضوع است اینجا که بسیاری از رفقا مجلسی من با من صحبت کردند و اين حکایت از اين می‌کند که يك نگرانی فوق العاده بين مردم است.

قسمت اخیر آقای نخست وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به این که تمام خرابکاری ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست وزیر برسانم در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیار دار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند مردم عجالتاً می‌خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد خلاصه و کلام میل دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا می‌شود که مواظب این کار باشند ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند البته خود دولت تدابیر حقوقی اتخاذ می‌کنند و این را باید بدانیم که چه اقدامی می‌کنند

مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینید فایده ندارد بلکه باید يك هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها نخست وزیر استدعا کنم که آیا در اینخصوص فکری کرده‌اند و می‌توانند از این بابت اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند.

اظهارات آقای نخست وزیر در جواب بیانات آقای دشتی

نخست وزیر - بنده همان طوری که عرض کردم نه حالتی و نه فرصتی اجازه نمی‌دادند در این باب به تفصیل عرض کنم به طور اجمال عرض کردم اولاً اعلیحضرت پادشاه جدید کاملاً نظر دارند که مطابق قانون اساسی عمل شود و یکی از مقتضیات قانون اساسی این است که هیئت وزیران در امور مربوطه آن اختیارات داشته باشند که مطابق آن اختیارات و مسئولیتی که در مقابل مجلس شورای ملی دارند بکنند بنده را شخصاً آقایان می‌شناسند گمان می‌کنم امتحان خود را هم داده باشم صحیح است اگر

غیر از این بود زیر بار نمی‌رفتم و اگر غیر از این باشد زیر بار نخواهم رفت. (صحیح است احسنت) بنابراین از امروز به بعد ما امیدواریم بلکه یقین داریم که جریان امور مملکت آن طوری که باید دولت و مجلس شورای ملی با همکاری تام و تمام به طوری که همه از همه امور مطلع و مستحضرند باشند، جریان پیدا کند در مسئله جواهرات که فرمودند حالا بنده نمی‌خواهم عرض کنم درست این است یا نیست در جلسه گذشته آقای وزیر دارایی گزارش مطلب را دادند البته این تقاضای آقای دشتی يك تقاضای صحیح و معقولی است که در دست رسیدگی شود جواهرات ثبت و دفتر دارد و این را بنده مطمئن هستم که این ثبت‌ها و دفترهاست و محفوظ است و جواهرات هم در بانک ملی هست می‌توانند هر کس را که میل دارند تعیین بفرمایند کمیسیونی از داخل مجلس به هر قسمتی که تصویب می‌فرمایید تشکیل بدهند مردمان در بصیر در سر فرصت مجال ببینند تطبیق کنند اگر درست است انشاءالله فبها اگر هم درست نیست آن وقت تکلیف معلوم است.

بیانات آقای " سید یعقوب " انوار « الخیر فیما وقع »

رئیس- آقای انوار

انوار- الخیر فیما وقع يك پیش‌آمدی واقع شده است که انشاءالله الرحمن امیدواریم این پیش‌آمد نیکی باشد و خیر و سعادت ملت ایران در این پیش‌آمد باشد که از تحت يك فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من يك خوشوقتی دارم که الان دارم در يك مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجلس سابق يك روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءالله امیدواریم تمام خرابی‌های سابق ما ترمیم شود که مثلاً ما می‌گوییم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر فوری آن وزیر حاضر شود روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است (يك نفر از نمایندگان- هنوز مختاری سرچایش هست)

بعد از این کار بنده و جنابعالی آقای دشتی امیدواریم که کارها تحت نظارت خودمان یعنی مجلس شورای ملی بیاید و بد از این هم باید برای سعادت مملکت کار کنم و وزرا هم بعد از این راه مجلس را گم نکنند آقای فروغی شما پرورده مجلس هستید بنده يك روز در جایی گفتم آقا بفرمائید وزراء ببینند در مجلس گفتند وزرا به مجلس کاری ندارد به قانون اساسی که باید عمل کنند قانون اساسی روح مردم ایران است خون‌بهای از اموال مردم ایران بایستی مسئول مجلس باشند این که آقای رئیس‌الوزرا (آقای نخست وزیر) الفاظ را هم خراب کردند (خنده حضار) نمی‌گوییم که شما در حدود خودتان مختار نباشید ما گفتیم وزرا کدخدایی هستند که در حوزه وزارتی شان ولی ما هم این حق را داریم که مطابق قانون عمل کنیم (نمایندگان - مذاکرات کافی است)

بیانات " محمدعلی فروغی " نخست وزیر در قبال اظهارات آقای انوار

آقای نخست وزیر - فرمایشات آقای انوار همان طور است که ملاحظه فرمودید و بنده اطمینان می‌دهم و امیدوارم که جریان امور بر طبق دلخواه باشد چیزی را که می‌خواهم عرض کنم این است که متأسفانه به طوری که در جلسه قبل آخر ما آمدم به استحضار خاطر نمایندگان محترم رساندم قضایا و پیش‌آمدهای برخلاف ترصد و میل ما واقع شده است که من جمله یکی این بود که در بعضی از قسمت‌های کشور ما قوای شوروی و در يك قسمت دیگر قوای انگلیس اقامت کند چیزهای دیگری که در آن یادداشت‌های ملاحظه فرمودید که آنها چه تقاضا کردند و در مقابل چه تقاضا کردیم و بالاخره چه نتیجه حاصل شد عجالتاً قرار بر این شده است که قوای شوروی و انگلیس در بعضی از قسمت‌های خاک ما باشند اینها برای يك مقاصدی آمده‌اند حوائجی دارند و کارهای دارند ناچار رفت و آمدهایی از شهر به آن شهر از آن خط به آن خط می‌کنند رفت و آمدها برحسب اطمینان‌های کتبی و شفاهی که داده شده است به هیچ‌وجه مزاحم حل دولت و ملت ایران نخواهد بود و بر ضدیت و مخاصمت و مزاحمت مردم نیست مثلاً همین الان خبر دادند که قوای خارجی از جاهای حرکت و به طرف طهران نزدیک

می‌شوند هر چند که دولت اقدامات کرده است که قوانین‌ها که نیاید و امیدواریم که این اقدامات موثر باشد ولی فرضاً هم نزدیک طهران هم این را باید خاطر آقایان نمایندگان مسبوق باشد که اینها برای مخاصمت نمی‌آیند برای مقاصد خودشان نسبت به کارهای که دارند می‌آیند و می‌روند اگر احياناً از این حرکات به گوش آقایان خبر برسد آقایان نمایندگان و مردم تصور می‌کنند مقاصد خصمانه دارند آن اندازه که بما اطمینان داده‌اند و ما هم البته این اطمینان حاصل کرده‌ایم مطلب این است ولی باز مبدا مثل چند روز پیش مردم در طهران وحشت کنند و اسباب زحمت بر ما سخت شود مشکلات برای ما ایجاد گردد از این جهت عرض کردم که عموم ملت و عموم مردم مطلع باشند از این جهت پریشان خاطر نباشند و به هراس نیفتند.

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

فصل چهارم

مشروح مذاکرات مجلس چهارشنبه ۲۶ شهریور ماه ۱۳۲۰ (جلسه: ۱۱۶)

قرائت و امضا قسم نامه از طرف اعلیحضرت همایون محمدرضا
شاهنشاهی پهلوی

و فرمایشات دائر به مصالح کشور - ختم جلسه

مجلس چهار ساعت و چهل دقیقه بعدظهر با حضور عموم نمایندگان و هیئت دولت
تشکیل گردید

(اعلیحضرت همایون محمدرضا شاهنشاه پهلوی در ساعت چهار و چهل و پنج دقیقه
در مجلس حاضر و در حضور کلام الله مجید متن قسمنامه را طبق اصل ۳۹ متمم
قانون اساسی به شرح زیر زیر قرائت و امضا نمودند)

بسمه تعالی - من خداوند قادر متعال را گواه گرفته‌ام به نام کلام الله مجید و به آنچه
نزد خدای محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال
ایران نموده و حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم قانون اساسی
مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج
مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز
شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوی جزء سعادت و عظمت دولت و ملت ایران
نداشته باشیم و از خداوند متعال در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبیم از ارواح
حطیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنیم.

(پس از امضاء قسمنامه فرمایشات زیر را از نظر مصالح کشور و اهالی بیان فرمودند)

اکنون که مقتضیات داخلی کشور ایجاب می کند من وظایف خطیر سلطنت را عهده دار شوم و در چنین موقعی سنگینی مهم امور کشور را مطابق قانون اساسی تحمیل نمایم لازم می دانم با توجه وافی به اصول مشروطیت و تقویك قوا لزوم همکاری دائم و کامل را بین دولت و شورای ملی خاطر نشان نموده برای تأمین مصالح عالی کشور متذکر شوم که من هم دولت و هم مجلس شورای ملی و عموم افراد ملت هر يك باید مراقبت تام نسبت به انجام وظایف خود داشته باشیم و هیچ گاه به هیچ وجه از رعایت کامل قوانین فروگذار نکنیم

در این زمینه مخصوصاً برای رفاه اهالی کشور فرمان مؤکد داده شده که به عموم مأمورین و مستخدمین کشوری و لشکری ابلاغ گردد که هر کس از حدود قوانین و مقررات وابسته تجاوز و یا به حقوق افراد تعدی کند موافق قانون به کیفر مقرر خواهد رسید.

دولت مأموریت دارد گذشته از اهتمام جدی در اجرای دقیق قوانین برای حصول تأمین قضایی برنامه جامعی حاکی از روش اصلاحات مربوطه به امور اجتماعی و اقتصادی مالی و تغییر مقرراتی که با احتیاجات و مقتضیات امروز وفق نمی دهد هر چه زودتر با موافقت و تصویب مجلس تهیه نموده به موقع اجرا بگذارد که موجبات آسایش عموم طبقات اهالی کشور و همچنین بهبود اوضاع زندگانی خدمتگزاران لشکری و کشوری از هر جهت آماده و وسایل رفاهیت آینده کشور را فراهم گردد این نکته را مخصوصاً یادآور می شویم که من جد وافی خواهم داشت پیوسته وظایف خود را موافق قانون و وجدان انجام دهم و انتظار دارم نمایندگان ملت و عموم کارکنان ادارات دولت و طبقه روشن فکر را همین معنی را نصب العین خود نموده برای سعادت و بهروزی میهن که مقصود مشترک همه ماها می باشد از این روش منحرف نگردد ضمناً دولت من اهتمام کامل بعمل خواهد آورد که با همکاری نزدیک با دولتهای که منافع ما با آنها ارتباط مخصوص دارد به طوری که مصالح مملکتی کاملاً رعایت

شود مشکلاتی که فعلاً برای ما پیش آمده حل شده و جریان امور بر وفق دلخواه گردد در این صورت امیدواریم به فضل خداوند با منتهای کوشش که همه با تمام قوا به عمل خواهیم آورد کشتی سلامت کشور را به ساحل برسانیم

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۲۰) جلسه: (۱۱۷)

مجلس يك ربع ساعت پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید صورت مجلس روز بیست و ششم شهریور ماه را آقای (طوسی) منشی خواندند تصویب صورت مجلس

رئیس - در صورت مجلس که خوانده شد نظری نیست؟ (اظهاری نشد) تصویب شد.
*بیانات آقای رئیس دایر به کسالت آقای نخست وزیر فروغی و معرفی هیئت وزیران از طرف آقای آهی وزیر دادگستری

رئیس - البته آقایان اطلاع دارند آقای نخست وزیر و آقایان وزرا در این چند روز فوق العاده مشغول کارهای مهم بودند و مخصوصاً با کسالتی که آقای نخست وزیر دارند هیچ غفلت از کار نکرده اند و مخصوصاً اطلاع دارند که از صبح زود تا شب دیر ایشان مشغول کارهای دولتی و وظایفی که عهده دار بودند و مخصوصاً دیشب بنده خدمتشان بودم و با بعضی از آقایان وزرا که خیلی طول کشید و واقعاً با این حالت کسالت اسباب خستگی برای ایشان فراهم شده به طوری که امروز صبح که بنده تلفون کردم معلوم شد آقایان اطباء ایشان را ممنوع داشته اند از این که حرکت کنند با وجود

این برای وظیفه محترمی که داشته باید انجام شود و تعطیل نشود به موجب مراسله که به مجلس نوشته‌اند این است:

چون به واسطه کسالت شدید از حضور در مجلس امروز معذوریم آقایان را به ترتیبی که آقای آهی صورت آن را قرائت خواهد نمود به مجلس شورای ملی معرفی می‌گردد مطالب راجع به دولت را هم آقای آهی از طرف این جانب به عرض مجلس می‌رساند (نمایندگان- صحیح است)

* معرفی هیئت وزیران و قرائت برنامه دولت از طرف آقای (آهی) وزیر دادگستری

وزیر دادگستری- متأسفانه به واسطه کسالت آقای نخست وزیر به طوری که به استحضار خاطر محترم نمایندگان رسید ایشان امروز ممنوع بوند از بیرون آمدن از منزل و نتوانستند شرف حضور در مجلس را داشته باشند و به بنده اختیار دادند که معرفی دولت را هم با مطالب دیگری که هست به استحضار مجلس شورای ملی برسانم.

بنابر تمایلی که مجلس شورای ملی اظهار فرمودند به این که آقای فروغی به سمت نخست وزیری انتخاب شوند و کابینه را تشکیل بدهند بر حسب اراده سینه ملوکانه ایشان مأمور تشکیل بدهند بر حسب اراده سینه ملوکانه ایشان مأمور شدند به تشکیل کابینه و هیئت دولت خودشان را تشکیل دادند که صورت اسامی و سمت هر يك را بنده به استحضار خاطر آقایان نمایندگان محترم می‌رسانم.

آقای حکمت وزیر پیشه و هنر- آقای سهیلی وزیر امور خارجه- آقای مرآت وزیر بهداری- آقای دکتر سجادی وزیر راه- آقای گلشائیان وزیر بازرگانی و اقتصاد- آقای سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ- آقای امان الله جهانبانی وزیر کشور- آقای علی‌اکبر حکیمی وزیر کشاورزی- آقای دکتر مشرف نفیسی وزارت دارایی- آقای

حمید سیاح زیر پست و تلگراف و تلفن- آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ- وزارت دادگستری هم به عهده بنده محول قبل از این که برنامه هیئت دولت را بنده به استحضار خاطر آقایان برسانم اجازه می‌خواهم يك مطالبی را که اهمیت دارد و آقایان نمایندگان و عموم ملت برسانم راجع به املاک و دارایی اعلیحضرت پادشاه سابق که آقایان نمایندگان اطلاع دارند انتقالی واقع شده است که عین مضمون سند انتقال نامه را بنده می‌خوانم:

به نام خداوند متعال

چون از ابتدا تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشوری بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتیم این رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم این فرصت در این موقع که فرزند ارجمند عزیزم اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی زمام امور کشور را به دست گرفته‌اند حاصل شده است بنابراین مصالحه نمودند کلیه اموال دارایی خود را (اعم از منقول و غیر منقول و کارخانه‌جات و غیره) از هر قبیل می‌باشد بایشان به مال‌الصلح ده گرم نبات موهوب تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه فرهنگی و غیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم نظر به این که همیشه در فکر آسایش رفاه عموم ملت و ترقیات کشور و پیشرفت امور مملکت و دولت هستند و حسن نیت و حسن فطرتشان هم بر همه ملت و افراد جامعه کاملاً روشن و واضح است اراده فرموده‌اند چنین دستخطی به عهده آقای نخست وزیر صادر فرمایند که عین آن را هم بنده قرائت می‌کنم

*جناب آقای نخست وزیر

چون منظور اصلی علیحضرت پدر بزرگوار مادر واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصارف خیریه برسد و ما هم از هر حیث فراهم می‌آوریم بنابراین چنین تصمیم نمودند اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانه‌جات به ما واگذار شده است به منظور ترقی کشاورزی و بهبودی حال کارگران ترقی فرهنگ و بهداری دولت و ملت اعطا نماییم تا برحسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک را به فروش برساند و یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگاهدارند.

و نیز مقرر می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایت آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود.

سی‌ام شهریور ماه ۱۳۲۰

گذشته از این که اعلیحضرت همایونی این بخشش ملوکانه را فرموده‌اند در نظر دارند که از دارایی خودشان بخشش‌های مهمی برای پیشرفت امور خیریه و بهداری و فرهنگی و امور دیگر که اسباب ترقی و آبادی کشور است بفرمایند که جزئیات آن را عنقریب آقایان نمایندگان محترم و عموم ملت مستحضر خواهد شد که البته اسباب خوشوقتی و سپاسگذاری و حق‌شناسی همه ماها و عموم ملت است (صحیح است)

با اجازه آقایان محترم برنامه هیئت دولت از این قرار است که می‌خوانم:

برنامه هیئت دولت همان است که اصول آن در ضمن تعلق اعلیحضرت شاهنشاهی در مجلس شورای ملی اشعار شده است و تفصیل آن از قرار زیر می‌باشد:

۱- در سیاست خارجی دولت مصمم است با رعایت کامل مصالح کشور همکاری نزدیک با دولت‌هایی که منافع ایران با منافع آنها ارتباط دارد داشته باشد.

۲- اصلاح و رفع نواقص قوانین دادگستری برای تکمیل امنیت قضایی و نیز تجدیدنظر در قوانین دیگری که با مقتضیات امروز وفق می‌دهد.

- ۳- تجدیدنظر در سازمان قوای تأمینیه کشور
- ۴- اصلاحات در امور اقتصادی و مالی کشور از قبیل تعدیل مالیات‌ها به منظور تخفیف تحمیل مالیاتی و تجدیدنظر در بودجه کشور برای جلوگیری از هزینه‌های که با مقتضیات کنونی کشور و لشکری تجدیدنظر در مقررات بازرگانی الغای انحصارهای غیر ضروری و اهتمام در پایین آوردن هزینه‌های زندگی عمومی
- ۵- توجه مخصوص به پیشرفت کار کشاورزی و بهبودی زندگی کشاورزان توسعه امور آبیاری منع تدریجی کشت استعمال تریاک تجدیدنظر در قوانین عمران و اجرای برنامه کشاورزی.
- ۶- ترقی و تکمیل صنایع به قدر امکان با تمایل این که کارخانه‌ها به دست افراد و شرکت‌های غیردولتی اداره شود و انجام در بهبودی زندگی کارگران
- ۷- تکمیل راه‌ها و راه‌آهن در حدود استطاعت کشور
- ۸- اصلاح قانونی و سازمان کشور با رعایت احتیاجات و توجه به این که اهالی در اداره امور محلی خود بیشتر شرکت داشته باشند.
- ۹- تکمیل و ترقی تأسیسات فرهنگی و اهتمام در اصلاح اخلاق عمومی
- ۱۰- توسعه زمان بهداری و توجه خصوص به بهداشت عمومی بنده از موقع اغتنام مجبورم و عرض می‌کنم با اظهار امیدواری بکنم به این که با همکاری صمیمی که دولت قصد دارد و یقین ثابت هم حاصل است که بین دولت و مجلس شورای ملی و نمایندگان محترم برقرار خواهد بود که بتواند با سعی و کوشش مخصوص و اهتمام کافی که به عمل خواهد آورد برنامه خودش را به موقع اجرا بگذارد و در انجام این مقصود بنده امیدوارم هیئت دولت با مساعدت و همکاری کامل آقایان نمایندگان محترم موفقیت تام خواهند نمود این که عرض کردم بنده یعنی از اطراف آقای نخست وزیر و تمام آقایان همکاران خودم (صحیح است)

اعلام اسامی منتخبه از شعب جهه معاینه و تطبیق جواهرات سلطنتی

رئیس- اگر قبول می‌فرمایید مذاکرات را بگذاریم برای موقعی که برنامه طرح خواهد شد (صحیح است) قرار بود عده‌ای برای معاینه جواهرات از مجلس معین شوند (از هر شعبه دو نفر) این اشخاص انتخاب شده‌اند و اسامی آنها به اطلاع می‌رسد:
آقایان: سزاوار- دکتر ملک‌زاده- موقر- شاهرودی- اورنگ- صفوی- طباطبایی- معتضدی- مهدوی- شباهنگ- دادور- جعفر اصفهانی.

و ضمناً خواهش کرده بودند که دو سه نفر مقوم هم مجلس معین بکند برای موقعی که معاینه جواهرات به عمل آید و هر چه زودتر شروع به کار کنند آن اشخاص را که در جلسه خصوصی معین خواهند کرد تا مشغول اقداماتی که لازم است بشوند آقای بیات- بیات- راجع به این قسمت که فرمودید همان کمیسیونی که معین شده است که از طرف مجلس البته يك عده اشخاص کارشناسی را که لازم بدانند خودشان دعوت می‌کنند و معین خواهند شد و کارشناسان از طرف ۶ مجلس که معین نمی‌شود البته خود آن کمیسیون در صورت لزوم به کارشناس رجوع خواهد کرد.
وزیر دادگستری- البته عده کار از طرف مجلس معین شده‌اند به اتفاق اشخاص که از طرف وزارت دارایی و دولت معین می‌شوند اینها هر اقدامی را که لازم بدانند عمل خواهند نمود.

رئیس مجلس شورای ملی- حسن اسفندیاری (۱)

مشروح مذاکرات مجلس دوره سیزدهم قانونگذاری شورای ملی ۵ بهمن ۱۳۲۰

مجلس یک ساعت پیش از ظهر بریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و در باره شور دوم «گزارش کمیسیون امور خارجه راجع به پیمان دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان» نمایندگان مجلس وارد بحث گردیدن که به شرح زیر است:

رئیس - گزارش کمیسیون امور خارجه مطرح است.

نخست وزیر (آقای فروغی) - آقایان نمایندگان محترم گزارش کمیسیون امور خارجه مجلس شورای ملی را که دو روز قبل طبع و توزیع شده است ملاحظه فرموده اند. راجع است به پیمان اتحادی که مطرح مذاکره است بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان خاطر آقایان محترم مسیوق است که مذاکراتی راجع به پیمان قبلا در مجلس شورای ملی شد بعد عهدنامه به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و رفت بکمیسیون امور خارجه مجلس و بعد از مذاکره در کمیسیون بمجلس شورای ملی آمد برای شوراول و دوباره در مجلس مذاکره در آن طرح شد و شوراول انجام گرفت و در ضمن شوراول از طرف آقایان نمایندگان پیشنهادهای برای ارجاع بکمیسیون (مطابق نظامنامه داخلی مجلس) تقدیم شد و در مجلس مذاکره در اطراف آن پیشنهادهای شد بسیاری از آن پیشنهادهای در مجلس رد شد یعنی قابل توجه نشد بعضی از آنها هم که در مجلس قابل توجه شد ارجاع بکمیسیون شد و در کمیسیون آن پیشنهادهای محل مذاکره و مباحثه واقع شد با هیئت دولت بنده و آقای وزیر امور خارجه بودیم در کمیسیون و آقایان نمایندگان اعضاء کمیسیون و صاحبان پیشنهادهای تشریف داشتند مشاورات و مباحثات شد و در نتیجه آن مشاوره ها با نمایندگان دولتین هم مذاکراتی بعمل آمد بالاخره آنچه که نمایندگان دولتین شوروی و انگلستان با آن در باب پیشنهادهای آقایان نمایندگان موافقت کردند به صورت یک مراسله درآمد که ضمیمه این گزارش کمیسیون و این پیمان گشته است و بنظر آقایان نمایندگان محترم رسیده.....

(در این موقع (نیمساعت بظهر) در اثر واقعه غیر مترقبه مجلس تعطیل شده و یک ربع ساعت بظهر مجدداً تشکیل گردید)

نخست وزیر - جمله متعرضه کلام بنده را قطع کرد البته جای تأسف است ولی تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است شبهاتی القاء می‌شود و اشخاصی هم که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند باشتباه می‌افتند و بر اثر اشتباهی که بر ایشان دست می‌دهد عقایدی اتخاذ می‌کنند و یک حرکتی می‌کنند البته اینها نباید مانع بشود از اینکه عقلاء حقیقت را در نظر بگیرند و مطابق و مصلحت مملکت عمل و اقدام کنند (صحیح است - احسنت).

عرض می‌کردم بعد از اینکه این مذاکرات شد بالاخره نتیجه مذاکرات ما بصورت یک مراسله یک ضمیمه برضمائ سابق این عهدنامه درآمد و بر آن اضافه شد و در این ضمیمه یک مسائلی که شاید محل تردید و تشکیک بود توضیح می‌شود: یکی از آنها راجع است بمسئله اینکه بموجب این عهدنامه دولت ایران مجبور نمی‌شود یعنی دولی که باماین عهدنامه رامی بندندمارامجبور نمی‌کنند و حق ندارند ما را مجبور کنند باین که داخل در جنگ شویم. این یک چیزی بود که هر چند در فصل سوم اشاره باین معنی داشت ولیکن بنظر آقایان رسیده بود که این صراحت نامه را ندارد بهتر این است که تصریح شود پس در فقره اول از این مراسله ضمیمه این مطلب توضیح می‌شود که دولتین شوروی و انگلستان که با ما در این عهدنامه طرف هستند از ما تقاضای لشکرکشی و شرکت در جنگ نخواهند نمود. مطلب دوم که باز یک توضیحی است راجع بآن قسمت که در فصل چهارم نوشته شده است که قراردادهائی که منضم باین عهدنامه است در آنجا معلوم کند که دولتین شوروی و انگلستان کارهائی که در این جا می‌کنند که مستلزم یک مخارجی خواهدبود در صورتیکه آن کارها برای مقاصد نظامی خودشان باشد و محل احتیاج ضروری دولت ایران نباشد از آن بابت مخارجی

بر دولت و ملت ایران تحمیل نخواهند کرد این هم یک مسئله بود که خاطر آقایان یک قدری متوجه این مسئله بود که بغیر از آنچه که در فصل چهارم ذکر شده است. بالاخره توضیح آخری این است که متوجه شدند بعضی از آقایان که ممکن است فصل نهم بطوریکه نوشته شده است بعضی منافع و مزایائی هم که این عهدنامه برای ما تحصیل می‌کند بعد از باطل شدن این عهدنامه.... چون این عهدنامه موعود دارد و در یک زمانی بعد از آنکه جنگ تمام شد این عهدنامه هم از بین می‌رود ولیکن یک مزایائی در این عهدنامه برای ما تحصیل شده است) می‌خواستند آقایان مطمئن باشند پس از اینکه صلح شد و این عهدنامه باطل شد آن مزایا از دست نرود این مطلب هم در فقره سوم این ضمیمه اخیر تصریح شده است.

این تمام آن چیزی بوده است که دولت موفق شده است نسبت باین عهدنامه اخیراً یعنی بعد از خاتمه شور اول که در مجلس واقع شد بعمل آورد و از طرفهای خودش در این عهدنامه تحصیل کند (صحیح است) حال باید مجلس شورای ملی عقیده خودش را نسبت باین امر اظهار نماید.

عرض کردم این چیزهایی که ملاحظه میفرمائید و نگرانی‌هایی که از برای اشخاص هست در نتیجه یک شبهاتی است که القاء شده است و تا آنجا هستی است که طبعاً برای بعضی اشخاص می‌آید. بنده و هیچکس خوشوقت نیستیم از این پیش آمدهائی که برای ما واقع شده است از شهریور ماه ببعد. هیچکس نمی‌گوید که خوب شد (صحیح است) و خوب واقعه بود ولیکن اموری پیش آمده است و آن امور هم در نتیجه اشتباهاتی است که ما کرده‌ایم قبل از این جریانات (صحیح است) و باید انصاف داد و اذعان کرد اشتباهاتی که سابقاً کردیم منجر باین پیش آمد شد (صحیح است) و اگر آن اشتباهات را سابقاً نمی‌کردیم این پیش آمدها نمی‌شد (صحیح است) اما حالا که شده است چه باید کرد؟ باید حتی الامکان مضرات این پیش آمدها را کم کرد اگر هم بتوانیم منافعی در ضمنش ببریم. این عهدنامه برای همین منعقد می‌شود نه برای چیز دیگری که تصور می‌کنند و

کسانی که مصلحت خودشان را نمی‌دانند که این عهدنامه منعقد بشود چه می‌گویند می‌گویند این عهدنامه استقلال ایران را از بین می‌برد ولی مطالعه نمی‌کنند در مواد این عهدنامه که ببینید این عهدنامه استقلال ایران را از بین نمی‌برد حاکمیت دولت ایران را این عهدنامه از بین نمی‌برد. اگر لطمه باستقلال و حاکمیت ایران وارد شده باشد این عهدنامه جبران می‌کند آنرا منافی دارد این عهدنامه برای ما که مخصوصاً وقتی که منعقد شد این کیفیت است که امروز هست برای ما که مملکت ما اشغال شده قوای خارجی است این کیفیت تبدیل می‌شود و در این عهدنامه تصریح می‌شود که بعد از این دیگر قوای خارجی که در اینجا هستند قوای اشغالی نخواهند بود. البته خیلی بهتر بود که قوای خارجی در اینجا نباشد بنده تصدیق می‌کنم اما حالا که هستند و حالا که بنا بمیل و نظر و اراده ما این قوا از اینجا نمی‌روند و رفتن شان بسته بیک عواملی است که واقع می‌شود و اطمینان‌هایی است که حاصل می‌شود حالا که این طور است آیا بهتر نیست قوایی که این جا هستند صورت قوای اشغالی بعبارت اخری یک نحو خصومت نباشد و برگردد و بصورت این بیاید که این راه اتحاد است نه اینکه خاک ما را اشغال کرده باشند؟ (صحیح است) هیئت دولت وقتی این عهدنامه را پیشنهاد بمجلس کرد نظرش این بود که بواسطه این عهدنامه یک اندازه‌ای از مضرات وقایعی که پیش آمده است ممکن است بکاهد (صحیح است) و فوایدی هم از آن حاصل بشود. حالا هم عرض می‌کنم انعقاد این عهدنامه بعقیده ما و بعقیده هیئت دولت و بسیاری از اشخاص مطلع از امور دنیا و از امور روزگار برای ما مصلحت است این عهدنامه مضرات جدیدی برای ما جلب نمی‌کند (صحیح است) منافی را هم ممکن است جلب بکند و عدم انعقادش هم ممکن است از برای ما یک مضرات دیگری جلب کند اگر انصاف داشته باشند اشخاصی که اطلاع دارند اشخاص بی اطلاع را بنده عرض نمی‌کنم اشخاصی هم که غرض خارجی دارند آنها را هم عرض نمی‌کنم ولی اشخاصی که غرض خارجی ندارند و اطلاع دارند از احوال اعضای هیئت دولت، از احوال بنده و از احوال همکارانم گمان می‌کنم اعتراف کنند ما اگر اقدامی می‌کنیم بر ضرر مملکت خودمان نمی‌کنیم (صحیح است) ما کسانی نیستیم که راضی بشویم بقدر یک ذره بقدر

یک خردل برای این مملکت جلب مضرت بکنیم (صحیح است) منافعش برای این است که آیا مملکت برای هست یا نیست؟ و چه منفعتی از برای ما متصور است؟ منافع فاسدی اغراض فاسدی هم امیدوارم آقایان این ظن را نداشته باشند که نزد ما وجود داشته باشد. بنده پیش خودم و خدای خودم و وجدان خودم سرافراز هستم باینکه در این عهد نامه هیچ غرض شخصی ندارم هیچ نفع شخصی برای خودم ندارم (صحیح است) و خدای من شاهد است اینهمه مقاومتی که کردم و تحمیلی که کردم و می‌ترسیم از عدم انعقاد این عهدنامه مضراتی متوجه این مملکت بشود (صحیح است) و خواستم این مضرات را از بین ببرم (صحیح است) و حالا عرض می‌کنم من و همکاران هیئت دولت من در این مقام از برای حفظ مصالح و منافع مملکت و دفع مضرات از این مملکت، تکلیف خودمان را بجا آوریم (صحیح است) و در این ساعت بنده عرض می‌کنم مسئولیت این مصالح مملکت را ما نسبت بخودمان و نسبت بوظیفه خودمان ادا کرده‌ایم حالا دیگر مسئولیت از ما سلب می‌شود...

جلائی - سلب نمی‌شود مسئولیت...

نخست وزیر - اگر بد شد البته مسئول خواهیم بود ولی مسئول آینده و مضراتی که عرض کردم. بنده عرض کردم مالدای تکلیف کردیم و وظیفه خود را انجام دادیم و بجای آوریم. البته اگر مطابق نظر ماتشد و مصالح مملکت آنطوری که ما در نظر داریم پیشرفت نکرد برای ما خیلی سهل است که کنار برویم و هیچ اشکالی هم دارد ولی از ملیت این مملکت که نمی‌توانیم کنار باشیم (صحیح است) آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی هم که نمی‌توانند کنار بروند. مردم این مملکت هم که از ملیت خودشان و مملکت خودشان نمی‌توانند دست بردارند (صحیح است) باید نظر کنند با تأمل با تعقل با ملاحظه اطراف و جوانب و موقعیت جغرافیائی موقعیت زمانی و مکانی و اوضاع روزگار و همه اینها را بسنجند و ببینند آیا مصلحت هست یک همچو عهدنامه‌ای منعقد شود یا خیر ملاحظه کردید که نه عجله کردیم نه فشار آوردیم نه تهدید کردیم نه تحبیب کردیم نه تطمیع کردیم هیچکار نکردیم (صحیح است) عهدنامه را

پیشنهاد کردیم و قبل از پیشنهاد کردن با آقایان مشاوره کردیم بعد از پیشنهاد کردن جلسات کردیم کمیسیونها کردیم مشورتها کردیم در مجلس شورای ملی آقایان با فراغت نظر صحبت هاشان را کردند و حرف هاشان را زدند هیچ چیزی را پنهان و پوشیده نکردیم حالا باز هم عرض می‌کنم بعقیده ما مصلحت این مملکت این است که این عهدنامه تصویب شود و تصویب نشدنش هم ممکن است برای این مملکت مضرات داشته باشد (صحیح است)

جمعی از نمایندگان - مذاکرات کافی است.

دکتر جوان - بنده کفایت مذاکرات مخالفم. بنده عرض دارم.

رئیس - بفرمائید.

دکتر جوان - خوب چون آقایان اجازه نمی‌دهند که صحبت بکنم صحبت نمی‌کنیم ولی چون مطابق ماده ۳۲ نظامنامه اجازه داده شده که در شور دوم اگر اعتراضاتی دارند بعنوان ارجاع بکمیسیون تقدیم کنند بنده نسبت به فصل پنجم اعتراض دارم که نوشته‌ام و تقدیم مجلس شورای ملی می‌کنم چون ماده ۳۲ صریح است باینکه باید اعتراضی که بعنوان کمیسیون داده شد در مجلس مطرح شود و طبع و توزیع شود بنده تقدیم می‌کنم.

رئیس - گزارش کمیسیون امور خارجه قرائت می‌شود گزارش کمیسیون

لایحه شماره ۴۷۱۵ دولت راجع به پیمان دولتین شوروی وانگلیس با دولت ایران که در نتیجه مذاکرات مجلس شورای ملی و پیشنهاد هائی که از طرف بعضی از آقایان نمایندگان ضمن شور اول برای شور دوم ارجاع بکمیسیون امور خارجه گردیده بود در کمیسیون در جلساتی با حضور جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر امور خارجه مورد مذاکره و مذاقه گردیده بالاخره کمیسیون روز پنجشنبه دوم بهمن ۱۳۲۰

تشکیل و در نتیجه توضیحات دولت و مذاکرات لازمه عین خبر شور اول بضمیمه مراسله‌ای که بنام ضمیمه ۳ با توافق دولتین شوروی و انگلیس دائر بر قبول بعضی از اصلاحات پیشنهادی بکمیسوین داده شده بود بتصویب اکثریت کمیسوین رسیده اینک خبر آن برای شور دوم تقدیم مجلس شورای ملی می‌گردد:

مخبر کمیسوین امور خارجه م. همراز

ماده واحد- مجلس شورای ملی پیمان اتحادیین دولت شاهنشاهی ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را که مشتمل بر نه فصل و شش نامه می‌باشد و در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سه دولت پاراف شده بتصویب و بدولت اجازه می‌دهد امضاء و مبادله شود.

رئیس - آقای دکتر جوان اعتراضی دارند(بعضی از نمایندگان نمی‌شود) عرض بنده را توجه بفرمائید در فصول اعتراض رسیده است اعتراض باید طبع و توزیع شود یا خیر؟

دکتر جوان - بسیار خوب بعد از طبع و توزیع می‌فرمائید صحبت کنم؟ چشم.
بیات - باید اعتراضشان قبول شود بعد طبع و توزیع شود.

دکتر طاهری - اول باید طبع و توزیع شود
دکتر جوان - پس قرائت بفرمائید بعد طبع و توزیع شود.
رئیس - آقای بیات

بیات - عرض کنم مطابق نظامنامه در شور اول یا دوم پیشنهادیکه می‌شود بعنوان ارجاع به کمیسوین باید بمقام ریاست تقدیم شود و بعد باید طبع و توزیع شود(بعضی از نمایندگان - قابل توجه بشود) و بعد از بیست و چهار ساعت طبع و توزیع باید در جلسه بعد مطرح شود و قابل توجه بشود یعنی تکلیفش معلوم شود بنابراین این اعتراض را باید اول طبع و توزیع کنند بعد در جلسه دیگر مطرح کنند.

دکتر جوان - بنده یک اخطار کوچک نظامنامه‌ای دارم
رئیس - بفرمائید.

دکتر جوان - چون مطابق قانون در این قسمت ماده واحده بعقیده بنده باید صحبت بشود
حالا که میفرمائید نباید صحبت بشود این موضوع را باید رأی بگیرند آقایان رأی دادند
که صحبت نشود بنده هم عرضی نمی‌کنم.

رئیس - باین پیشنهاد شما رأی گرفته می‌شود (بعضی از نمایندگان - رأی گرفته
نمی‌شود).

اوحدی - اخطار نظامنامه‌ای.

رئیس - بفرمائید.

اوحدی - عرض کنم این ماده ۳۲ دارای سه قسمت است قسمت اول راجع است به
ضمن شور اول یا دوم شور اول اگر اعتراضی رسید همانطور است که باید بعنوان
پیشنهاد به مجلس باشد و پس از رأی گرفتن در مجلس می‌رود بکمیسیون ولی راست
است که در صدر این ماده هم نظامنامه شور اول و دوم هر دو دارد اما در شور دوم
این مطلب را ندارد مگر در یک صورت اگر کمیسیون تصویب کرد دیگر در شور
دوم کسی حق ندارد در اطراف آن صحبت بکند ولی اگر تردید کرد یارد کرد آنوقت
ممکن است در شور دوم معترض باز اعتراضات کند و آنوقت مجلس رأی می‌دهد
باینکه دولت باز تجدید نظر در اصل عهدنامه بکند موارد صریح نظامنامه این است که
عرض کردم بنابراین در شور دوم وقتی که کمیسیون تصویب کرد باید مجلس هم رأی
بدهد.

رئیس - آقای دشتی

دشتی - بهتر از همه این است که متن ماده را بخوانیم ((ماده ۳۲ - هرگاه دولت لایحه
قانونی به مجلس فرستاده و بروفق اصل ۲۴ قانون اساسی تصویب عهدنامه که با یکی
از دول خارجه بسته می‌شود تقاضا نمودند در باب مواد عهدنامه رأی گرفته نمی‌شود!

در باب مواد عهدنامه رأی گرفته نمی‌شود! و تغییری هم در متن آن داده نمی‌شود. اگر در ضمن شور اول یا دوم بعضی از نمایندگان در برخی از شرایط اعتراض و ایرادی دارند این اعتراض و ایراد باید بعنوان رجوع بکمیسیون در مجلس اظهار شود قبول یا رد رجوع بکمیسیون وقتی مطرح می‌شود که لااقل بیست و چهار ساعت قبل اعتراضات مزبوره طبع و توزیع شده باشد. هرگاه مجلس پس از مباحثات در باب ارجاع بکمیسیون این مسئله را قابل توجه دانست انوقت بکمیسیون رجوع می‌نماید. در موقع شور ثانوی کمیسیون راپرتی درباب موارد اعتراضی طبع و توزیع کرده و در ضمن آن عقیده خود را درباب تصویب یارد یا تعویق لایحه بیان می‌نماید و پس از آن مجلس ملاحظات خود را کرده و رأی قطعی می‌دهد. در صورت رد یا تعویق لایحه مجلس بدین طریق رأی می‌دهد مجلس شورای ملی بدولت تکلیف می‌کند که در باب شرایط معترض علیها مجدداً با دولت متعاهده داخل مذاکره و گفتگو شده، در مواقعی که فوریت لایحه مزبوره از طرف مجلس تصدیق شده باشد شرایطی که بکمیسیون رجوع می‌شود راپرت آنرا کمیسیون مزبور معجلاً پس از ختم مباحثات شرایط بلا اعتراض به مجلس پیشنهاد می‌کند)) من تصور می‌کنم که این ماده خیلی ساده و صریح است و جای هیچ شبهه ندارد و آن این است که الان آقای دکتر جوان اعتراض دارند در این اعتراض نه رأی گرفته می‌شود نه مذاکره می‌شود طبع و توزیع می‌کنند پس از اینکه ۲۴ ساعت ازش گذشت و مجلس دوباره تشکیل شد ایشان بعنوان اینکه پیشنهادشان ارجاع بکمیسیون شود یک توضیحاتی می‌دهند و بعد از آن رأی گرفته می‌شود اگر مجلس قبول کرد بکمیسیون می‌رود اگر قبول نکرد که هیچ.

رئیس - آقای نخست وزیر

نخست وزیر - بنده این اعتراض آقای دکتر جوان را که ندیدم و نمیدانم چیست ولی فقط می‌خواهم خاطر محترم آقایان را متوجه کنم که بالاین مذاکرات و ترتیب این لایحه و این پیشنهادها و این ضمائم اخیری هم که موافقت شده است مطلب قطع شده است. ارجاع

بکمیسسیون معنی واقعی این است که اگر قابل توجه شد ببرند باز دوباره باطرفها مذاکره بکنند. آقایان خاطر داشته باشند مخصوصاً آقای دکتر جوان که این پیشنهاد را می‌کنند بخاطر داشته باشند که این عهدنامه و پیمان است با دولت‌های خارجی یک مسئله داخلی نیست. یک طرف آن دولت ایران است عرض کردم این باین شکل قطع شده است البته آقایان در رأی خودشان مختارند که قبول کنند یا رد کنند بسته باین است که مصلحت را چطور تشخیص می‌دهند ولی اگر هم تصور می‌فرمایند که این اعتراض فرضاً در مجلس شورای ملی قابل توجه بشود برای ما ممکن است که بعد برویم داخل مذاکره بشویم و یک نتیجه دیگری بگیریم بنده باید عرض کنم که اینطور نیست و نمی‌شود حالا با این فکر و باین کیفیت که عرض کردم آقای دکتر جوان در رأی خودشان مختارند که رأی بدهند یا ندهند ولی برای اینکه تکلیف معلوم بشود اگر ممکن است خواهش بنده را قبول بفرمائید این پیشنهاد خودشان را پس بگیرند و جز اینکه یک قدری هم باز کار بتعویق بیفتد نتیجه دیگری حاصل نخواهد شد (صحیح است).

رئیس - آقای دکتر طاهری.

دکتر طاهری - بنده عرضم این است که تعویق این قضیه ۲۴ ساعت است امروز عصر طبع و توزیع می‌شود فردا عصر هم جلسه می‌شود مطابق نظامنامه عمل می‌شود و این نظریه‌ای هم که آقای نخست وزیر فرمودند اکثریت مجلس متوجه این نکته هست امروز هم که رأی گرفته نمی‌شود از آقای دکتر جوان هم خواهش کنیم اگر ممکن است پیشنهادشان را مسترد بدارند چون با توضیحی که جناب آقای نخست وزیر دادند تأثیری ندارد آن زحمتی که باید کشیده شده و کارهایی که مقصود اصلی اگر بود حاصل شده است و این اصلاحاتی است که شده حالا هم اگر آقای دکتر جوان پیشنهادشان را پس بگیرند امروز رأی بگیریم و اگر پس نگیرند ۲۴ ساعت عقب می‌افتد یعنی امروز طبع و توزیع می‌شود فردا بعداظهر جلسه تشکیل می‌شود و پیشنهاد ایشان تکلیفش معلوم می‌شود.

رئیس - این مسئله را بنده درست متوجه نمی‌شوم یک لایحه دو شوری است شور اولش شده مجال اعتراض هم به آقایان داده شده آقایان اعتراضاتی کرده‌اند به کمیسیون رفته و بعد هم کمیسیون رأی خودش را داده‌است آیا لایحه سه شوری هم ما داشته‌ایم تا بحال؟ حال لایحه باید امروز رأی گرفته شود دیگر بکمیسیون نباید برود.

دکتر ظاهری - لایحه دیگر به کمیسیون بر نمی‌گردد فقط چون موضوع عهدنامه‌است باید اعتراض طبع و توزیع شود.

رئیس - ما رأی خودمان را می‌گیریم بعد اگر اعتراضی هست صحبت کنند. آقای دشتی.

دشتی - این موضوع عهدنامه‌است و چون مهم است باید تمام نکات نظامنامه در آن رعایت شده باشد و این نظامنامه حق می‌دهند که اگر اعتراضی شد آن اعتراض طبع و توزیع شود و ۲۴ ساعت بعد حق را نظامنامه داده‌است و چون این عهدنامه یک کار مهمی است باید تمام دقائق قانونی آن رعایت شود فقط یک روز وقت می‌خواهد فردا بعد از ظهر مجلس تشکیل شود و تمام می‌شود و این تأخیر اهمیتی ندارد.

رئیس - آقای دکتر جوان.

دکتر جوان - بنده در پیشنهاد خودم باقی هستم اینکه میفرمائید نباید برود بکمیسیون اولاً کسی که مخالف است عقیده اش این است که باید بکمیسیون بنده که این پیشنهاد را می‌دهم فرضاً آقایان هم بعد از ۲۴ ساعت که جلسه می‌شود رأی بدهند که نرود بکمیسیون استفاده که بنده خواهم کرد از همین است که این اندازه پیشنهادی داده‌ام و در اطرافش توضیحی هم داده‌ام ولو در یک ماده والا بنده در هفت قسمت اعتراض کرده بودم که صحبت کنم ولی حالا که اینطور ش که در یک قسمت صحبت کنم در همان یک قسمت صحبت می‌کنم بعلاوه این پیشنهادی را که داده‌ام و در اطرافش توضیح هم بدهم موثر میدانم و ممکن است چند نفر از آقایان در این پیشنهاد با بنده هم عقیده شوند.

رئیس - آقای طباطبائی.

طباطبائی – عرض کنم مطلب همان بود که آقای رئیس فرمودند یک لایحه وقتی به مجلس داده می‌شود و شور دارد و فوراً می‌رود بکمسیون این یک مرتبه و راپورت می‌آید به مجلس و پیشنهادات داده می‌شود و مرتبه می‌رود بکمسیون این سه مرتبه این عهدنامه همینطور شده‌است حالا هم تصریح شد باینکه بکمسیون نخواهند رفت. (همه‌هه نمایندگان – چرا نخواهد رفت – زنگ رئیس)

طباطبائی – آقایان اجازه بدهند اگر رأی داده شود ممکن است برود بکمسیون ولی نباید رأی بدهند و نظامنامه هم صریح است بنظر بنده خوبست اعتراض خوانده شود به بینیم چیست.

رئیس – آقای دشتی.

دشتی – آقایان عوض اینکه کار را تسریع کنند خرابتر می‌کنند با اینکه ماده ۳۲ نظامنامه صریح است دیگر این گفتگوها لازم نیست اصلاً نظامنامه برای این است که دستور رفتار مجلس باشد در هر دقیقه و جلسه نمی‌شود نظامنامه را تغییر داده نظامنامه تصریح دارد که اگر وکیلی اعتراض کرد باید اعتراضش طبع و توزیع شود و پس از ۲۴ ساعت مطرح شود اینجا نه آقای رئیس لازم بود صحبت بفرمایند و نه آقای طباطبائی و نه بنده الان مجلس ختم می‌کنم و اعتراض آقای دکتر جوان طبع می‌شود و توزیع می‌شود فردا سه ساعت بعد از ظهر جلسه تشکیل می‌دهیم و بآن اعتراض رأی گرفته می‌شود و دیگر لایحه ارجاع بکمسیون نمی‌شود ماده ۳۲ هم بوکیل و هم به مجلس شورای ملی این حق را داده‌است که آن پیشنهاد کند و این رأی ندهد دیگر لازم نیست اینقدر صحبت بشود این پیشنهاد طبع و توزیع می‌شود و مجلس را ختم می‌کنیم فردا سه ساعت بعد از ظهر مجلس بشود.

رئیس – آقای سزاوار

سزوار - بنظر بنده این ماده ۳۲ دارای اجمال و ابهامی است....(بعضی از نمایندگان - اینطور نیست - همهه نمایندگان)

سزوار - اجازه بفرمائید موقع شور اول باید پیشنهادات داده شود و ۲۴ ساعت قبل هم باید داده شود و طبع و توزیع شود و بعد مطرح بشود و پس از اینکه پیشنهادات رد یا قبول شد می‌رود بکمیسیون ولی همانطور که جناب آقای رئیس فرمودند لایحه دو شوری است بنده خودم هم نظر مخالفت نسبت بمواد دادم و از این لحاظ البته موافقم با آقای دکتر جوان ولی چیزی که هست اول نظامنامه می‌نویسد در موقع شور اول و دوم و در قسمت پائین راجع بشور دوم می‌نویسد در موقع شور ثانی کمیسیون را پرتی در باب موارد اعتراض طبع و توزیع کرده و در ضمن آن عقیده خود را در باب تصویب یارد یا تعویق لایحه بیان می‌نماید بنابراین این عمل شده و کمیسیون اینکار را کرده است در شور دوم بنابراین دو مرتبه اعتراض شود این مرتبه سوم می‌شود و تطبیق نمی‌کند با قسمت اخیر نظامنامه و بنظر بنده این ناظر ب قسمت اول بوده و در شور ثانی همینقدر که کمیسیون نظرش را داده و اظهار عقیده کرد باید آن نظر کمیسیون را مجلس رأی بگیرد.

رئیس - آقای دشتی.

دشتی - بنده تعجب می‌کنم از رفیق عزیزم آقای طباطبائی که برخلاف فکر سلیمی که دارند صحبت می‌کنند این ماده نظامنامه فارسی است نه فرانسه است نه ترکی اگر در شور اول یا دوم بعضی از آقایان نمایندگان اعتراضی داشته باشند آن اعتراض طبع و توزیع می‌شود و پس از ۲۴ ساعت مطرح می‌شود و این کاملاً واضح است و اینکه آقای سزوار فرمودند راجع بشور اول است و این قسمت آخر تکلیف هر دو را معین می‌کند و بنده تعجب می‌کنم از یکنفر وکیل عدلیه که این اعتراض را می‌کند.

سزوار - من تعجب می‌کنم از آقا که التفات نمی‌کنند.

دشتی - بالاخره رأی آقای رئیس قاطع است که مطابق نظامنامه عمل کنند یعنی مجلس راهمین الان ختم بفرمائید بر ای سه بعد از ظهر فردا جلسه را معین کنند.

رئیس - آقای سزاوار.

سزاوار - بنا بر فرمایشات آقای دشتی باید یک خیر دیگر کمیسیون تهیه کند. (همهمه نمایندگان - خیر نباید را پورت بدهد)
سزاوار - پس قرار بر این است که یک قسمت از نظامنامه را عمل نکنیم. این خبر کمیسیون است و نظر کمیسیون هم معین شده است باید تکلیفش معین شود و الا بنده هم اعتراض دارم و اگر اینطور است اعتراضاتم را می‌دهم.

رئیس - آقای اوحدی.

اوحدی - فرض می‌کنیم آنچه را که آقای دشتی فرمودند صحیح است فرض می‌کنیم امروز در اطراف لایحه اظهاری نشود و اعتراض آقای دکتر جوان طبع و توزیع شود فرض می‌کنیم اینها همه درست بعد از بیست و چهار ساعت طبع و توزیع شده آمده بمجلس شورای ملی و مجلس بعنوان رجوع بکمیسیون رأی داد و می‌رود بکمیسیون و وقتی که رفت بکمیسیون لایحه سه شوری می‌شود بنابراین بنده مخالفم و بنظر بنده این لفظ دوم که در نظامنامه نوشته شده تسامح عبارتی است مجلس پس از شور دوم دیگر نباید قبول اعتراض کند.

رئیس - آقای ملک مدنی.

ملک مدنی - استدعا می‌کنم آقایان توجه بفرمایند ما همیشه نباید در موضوع نظامنامه تفسیری قائل شویم له و علیه برایش قائل شویم ماده ۳۲ نظامنامه روشن است سوابقی هم دارد و ما نباید سابقه را بهم بزنیم و قتی که نظامنامه می‌نویسد: پیشنهادات باید ۲۴ ساعت قبلاً طبع و توزیع شده باشد باید همانطور عمل شود حالا که آقای دکتر جوان یا آقای نوبخت یاهر کدام از آقایان پیشنهاداتی دارند می‌دهند فردا سه ساعت بعد از ظهر مجلس تشکیل می‌شود در اطراف آنها مذاکره می‌شود رأی داده

می‌شود و مجلس هم و اکثریت مجلس هم باینانات آقای نخست وزیر موافقت دارند و توجه دارند و ما نباید برخلاف اصل کاری کنیم.

رئیس - آقای دکتر ملک زاده.

دکتر ملک زاده - عرض کنم مثل اینکه وضعیت در سوادفارسی ما هم تأثیر کرده است برای اینکه بعقیده بنده نظامنامه صاف و روشن و صریح است و صراحتاً می‌گوید و کیل حق دارد که در شوراول یا در شور دوم اگر اعتراض دارد بگوید و باز بطور صریح می‌گوید ۲۴ ساعت باید بگذرد و پس از طبع و توزیع این پیشنهاد مطرح شود اگر مورد توجه شد می‌رود بکمیسسیون و اگر نشد البته رد می‌شود و لایحه تصویب می‌شود و موضوعی هم که گفته شد سه شوری می‌شود اینطور نیست شور دوم باید تمام شود و ما در جریان شور دوم این عمل را می‌کنیم بعقیده بنده دولت هم متوجه هست و بیاناتی را هم که آقای رئیس الوزراء فرمودند تأیید این عمل نظامنامه و این ارجاع را می‌کند فقط اختلاف نظر در فلسفه و موضوع بحث است.

آقای رئیس الوزراء می‌فرمایند اعم از اینکه مورد قبول واقع بشود و مورد توجه بشود و یا نشود و یک رأیی بدهید یا ندهید طرف این قضیه ما هستیم این باین صورت خاتمه پیدا کرده است و مجلس آزاد است که راجع باین لایحه رأی بدهد یا ندهد از آنطرف آقای دکتر جوان هم یک فلسفه‌ای دارند و آن این است که می‌فرمایند پس از این که من یک توضیحاتی دادم چون از طبقه مخالفین هستم ممکن است این توضیحات من تأثیری در مجلس شورای ملی و رأی و کلاء بکند یک عده آرائی در مساعدت آن عقیده من تولید کند والا راجع به نظامنامه بعقیده من اختلاف نظری در بین نیست یاباید ایشان پیشنهادشان را پس بگیرند و یا باید طبع و توزیع شود و بعد مذاکره شود.

رئیس - آقای طهرانچی.

طهرانچی - بعقیده بنده درشوروم هم مذاکره در کلیات داروالا مذاکره در کلیات کجا رفت (جمعی از نمایندگان باهممه کلیات ندارد) اجازه بفرمائیدبعقیده بنده هم درشوراول و هم درشوروم هم مذاکره در کلیات دارد و هم مذاکره در مورد (بعضی از نمایندگان - اینطور نیست) چرا عملی است که مجلس کرد برای اینکه قبل از وقت در خارج لوحه موافق و مخالف گذاشته شده و اگر اعتراضی در مورد باشد باید صحبت شود. (هممه نمایندگان)

رئیس - آقای موید احمدی.

موید احمدی - عرض کنم بنده با اینکه خاطر مبارک آقایان مسبوق است که در جلسه سابق راجع بنظامنامه عقایدی عرض کردم که باید اصلاح شود لکن عجلاته تا این نظامنامه هست مجبوریم بر طبق آن عمل کنیم (صحیح است) و همینطور که آقایان دشتی گفتند علاجی نداریم غیر از اینکه یا آقای دکتر جوان پیشنهادشان را پس بگیرند و رأی بگیریم بقرار داد یا باید بفرمایند طبع و توزیع شود و فردا عصر جلسه تشکیل شود اما خود آقای اوحدی هم که مخالف بودند فرمودند عبارت تسامح دارد و همین کافی است که ما بر طبق نظامنامه عمل کنیم.

رئیس - آقای انوار.

انوار - بنده استدعا یم این است که مذاکرات کافی است و بس است دیگر. جلسه را ختم کنیم و فردا سه بعد از ظهر جلسه را تشکیل بدهیم. نمایندگان - کافی است مذاکرات.

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

مذاکرات مجلس شورای ملی ۶ بهمن ۱۳۲۰ دوره قانونگذاری سیزدهم

مجلس چهار ساعت از ظهر بریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و نمایندگان در باره تصویب لایحه پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان وارد بحث شدند:

بقیه شور دوم و تصویب لایحه پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان

رئیس - بقیه شور دوم پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان مطرح است. از طرف آقای دکتر جوان در فصل پنجم و از طرف آقای نوبخت در فصل اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و ضمائم اعتراضاتی رسیده است که طبع و توزیع شده و باطلاع آقایان نمایندگان محترم رسیده آقای نوبخت توضیحاتی که دارند مطابق نظامنامه بطور اختصار بعرض مجلس خواهند رسانید. (صحیح است) آقای نوبخت بفرمائید.

نوبخت - بنده ۹ اعتراض دارم که در اطراف هریک بایستی توضیح خودم را در اطراف همه آنها عرض کنم حالا آقایان می فرمایند که در اطراف هریک جدا جدا عرضی بکنم بایکمرتبه بگویم هر طور که دستور و اجازه می فرمایند عرض کنم.

رئیس - بطور اختصار همه را یکمرتبه بفرمائید.

نوبخت - چشم اعتراض اول بنده راجع بماده واحده است ماده واحده می نویسد مجلس شورای ملی پیمان اتحاد بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را که مشتمل بر ۹ فصل و شش نامه می باشد و در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگی سه دولت پاراف شده تصویب و بدولت اجازه

می‌دهد امضاء و مبادله شود. این ماده واحده دارای یک مقدمه است و ۹ فصل و شش نامه بنده ایرادیکه کردم در اینجا یکی راجع باینست که در اینجا قید نشده است آیا صورت مجلس داشته است یا نداشته است. ثانیاً در قسمت مقدمه این لایحه ماده واحده که شامل مقدمه و فصول و ضمایم است البته باید صورت مجلس هم داشته باشد و در اطراف این موضوع بنده عرایض خودم را عرض می‌کنم. ماده واحده شامل مقدمه و فصول و ضمایم و البته صورت مجلس است اگر صورت مجلس داشته باشد و پیش از همه چیز درباره منشور اتلانتیک که آقایان دولتی‌ها بآن خیلی می‌نازند و یکی از آقایان نمایندگان هم به عنوان دو مرد بزرگ آنرا متذکر شدند و مقدمه این قرارداد را تشکیل می‌دهد چند کلمه بعرض مجلس میرسانم دنیا خیلی از اینگونه مردهای بزرگ دیده است یکی از آنها هم ویلسن رئیس جمهور پیشین امریکا بود که بزرگی او سراسر درگفتیر بود او هم بعقیده بعضی‌ها مرد بزرگی بود که همه دیدیم و شنیدیم و دانستیم که نیم کرده هم در دو صد گفته ایشان مشاهده نشد و سنداقتضاح او را ولز دانشمند معروف انگلیس در کتاب خودش ثبت نموده و آنچه من باید در اینجا درباره این قبیل مردان بزرگ بگویم او در کتاب تاریخ مفصل و مشروح خود یادکرده است و همه می‌توانند آنها را در کتابخانه مجلس بخوانند و قیمت گفتار مردان بزرگ ایشان را بسنجد عرض کردم ولز دانشمند معروف انگلیس گفته است. متأسفانه قرارداد آقای فروغی بر روی چنین پایه سستی بنا شده و مقدمه آنهم مصدر بهمان نام مبارک منشور اتلانتیک می‌باشد و دولت کنونی ما بانهایت تأسف می‌خواهد در این کشور ده هزار سال یک تحول بسیار بزرگی ایجاد کند و ایران را از حالی بحالی سوق بدهد بچه دلیل؟ بدلیل منشور اتلانتیک که دو نفر با هم بر روی آب نشسته و مضمون آنرا با هم قول داده‌اند و آقای روزدولت هم از آنطرف اقیانوسها قضایای شهریور ماه را برای ایرانیان ارمغان و مزدگانی ان منشور فرستاده‌اند و برای همین مهر و محبت هم بعضی جرأید ما اینهمه سنگ آمریکا را بسینه می‌زنند و این دوستی فراموش نشدنی را نمونه عواطف و انسانیت مردان ینکی دنیا می‌شمارند و بقین است که ملت ایران این ارمغان محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد بسیار خوب خدا بزرگترین دادخواه ما است او بهتر از همه می‌بیند و بهتر از همه

میداند. عرض کردم این منشور اساساً بر روی آب بسته شده است و نمیدانم این شعر از خود آقای فروغی است یا از مرحوم والدایشانست از هر که هست مثال خوبی است که می‌گوید:

همیشه مردم چشم ز آب دیده پر آبست

خراب می‌شود آخانه‌ای که بر لب آبست

تاچه رسد باساسی که پایه آن بر روی آب باشد بله این منشور وقتی می‌تواند رسمیتی داشته باشد یا شالوده و دلیل یک عملی بشود که در مجلس انگلیس و در مجلس آمریکا مورد تصویب واقع گردد و گرنه روساء دول خیلی قرارها با هم می‌گذارند که غالباً صورت عمل پیدا نمی‌کند اگر دولت انگلیس و دولت آمریکا دو دولت دیکتاتوری بودند باز جای ایرادی نبود و شاید ممکن بود قرار و مدار مستر چرچیل و آقای روزولت سندی باشد اما دولت‌هایی که هر ساعت ممکن است مجلس آنها را معزول و بسا آنکه محکوم نماید کی و کجا قولشان می‌تواند برای سالهای متمادی دارای اعتبار باشد؟ مگر چنبرلین نخست وزیر انگلیس نبود که مجلس انگلیس او را معزول کرد و چرچیل را بجای او گذاشت ممکن است فردا هم آقای چرچیل جای خود را باین بدهد. شما آقای فروغی خودتان این قرارداد را به مجلس می‌آورید و می‌گوئید تا مجلس تصویب نکند قابلیت آنرا ندارد که مورد اجرا واقع شود پس چطور پایه قرارداد خود را بر روی گفتار دو نفر که آنها هم همکار شما هستند و مجلس‌های آنها ممکن است قولشان را قبول نکنند سندی معتبر می‌پندارید و در ذیل یک مسئله قضایی که مطابق منطق هیچگونه ارتباطی با هم ندارند قرارداد اتحادی قائل می‌شوید و امضاء می‌کنید و از مجلس هم تصویب آنرا می‌خواهید. شما می‌گوئید شاهنشاه ایران و پادشاه بریتانیا و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی نظر باصل منشور آتلانتیک که رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده‌اند و اتحاد جماهیر شوروی هم در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ آنرا تأیید کرده است و دولت ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می‌نماید آرزومند می‌باشد که رشته دوستی و حسن تفاهم فیما بین استوار شود. نظر باینکه این مقاصد بوسیله قرارداد اتحاد بهتر حاصل

می‌شود توافق نمودند که قراردادی منعقدکنند اینها پنج قضیه یا پنج جمله هستند که باید یکی معلول دیگری باشد و آن قضیه که علت همه آنهاست همان منشور آتلانتیک است که برطبق دلایل حسی و دلایل عملی و منطقی یک غیرمسلم و غیرموجهی است و یک ادعائی است که بهیچوجه صورت قانونی ندارد پس چنین قضیه چگونه می‌تواند سبب ایجاد قانونی بشود بعقیده من اگر ارسطو هم زنده می‌شد بیاگون انگلیسی هم که از مجتهدین علم منطق است حاضر می‌گردید و از بعضی‌ها هم درگذرانیدن این قرارداد آتشی تر و عجول تر می‌بودند هرگز نمیتواستند برای این جملات و جه ارتباطی قائل شده یا رای بدهند که منشور آتلانتیک ممکن است بتواند علت ایجاد چنین قراردادی گردد. چون روزولت و مستر چرچیل باصل منشور آتلانتیک توافق کرده اند دولت ایران هم با اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس قراردادی بندها! این هم شد منطق؟! این دواصل غیرمسلم تمام مقدمه ایست که دولت در صدر این قرارداد بوعقیده من هرکس اندک اطلاعاتی از منطق عملی و نظری داشته باشد می‌فهمد که این دوقضیه وجه ارتباطی باهم ندارند و خرنمند قانون گذار نمی‌تواند آنرا تصدیق کنديايک حرفی راپايه و اساس يکقانونی قرار بدهد! ايکاش اينموادی که نامش منشور آتلانتیک است مطالبی بوديقینی آنهم که اينطور نيست و تماماً مصدر بکلمات شايد و نشايداست و هر منظوری را که بصورت ماده در آورده‌اند باجملاتی از قبيل: (کشور اتازونی و انگلستان اميدوارند) يا (سعی می‌کنند) يا (مایلند) يا (عقیده دارند) يا (آرزو مندند) يا (در حدود امکان) مصدر نموده‌اند معلوم است که چنین قراری که دو نفر با هم توافق کنند با این کلمات کش دار آنهم در هنگام جنگ باز هم در صورتی که فاتح بشوند و بشرط آنکه از طرف کشور ما و پارلمانهای خوداز بين نروند چه قيمت و ارزشی دارد؟! تازه اگر هم نتوانند يا نخواهند اجرا بکنند مانع و رادعی برای ایشان در بين نيست آری اگر مجلس امريکا و مجلس انگلستان آنرا تصويب کرده بودند ممکن بود دارای اعتباری باشد.

آقای نخست وزير، چون علت اوليه قرارداد شما را دو نفر با هم قول داده‌اند و بمجلس خودشانهم نبرده‌اند بياييد شما هم جوانمردی کنید و این قرارداد را از مجلس پس بگيريد

و از سر ما بگذرید شما هم با آنها هر قوی می‌خواهید بدهید و کاری بکار ملت ایران نداشته باشید و او را با این امضاء آلوده نکنید.

بنده وارد باین مبحث نمی‌شوم که منشور آتلانتیک برای ملل جهان چه اثری دارد و تا چه اندازه مفید یا مضر است فقط عرض می‌کنم که ماده دوم آن تقریباً به ظلم صریح دول زورمند حق قانونی داده‌است و در آخر ماده هشت آنهم این دو مرد بزرگ آقای نماینده محترم و عده داده‌اند که دول صلحجو را هم خلع سلاح کنند و هم از این خلع سلاح منتهی بر آنها بگذارند که دوش ملل صلح جو را از بار سنگین تسلیحات سبک کرده باشند من اینطور از این ماده استنباط کردم ممکن هم هست اشتباه کرده باشم مردم بازاری را اصلاحی است که می‌گویند ای مشتری احمق کجائی که هم مغبونت کنم هم ممنونم باشی! اما دنیا میدانید که ملت ایران ملت احمقی نیست و در ردیف اینقبیل ملل صلح جو هم هرگز نبوده و بعد از اینهم نخواهد بود ملتی که روزی تمام آسیا را با شمشیر خودگرفت و در همین اوان اخیر هم پادشاهش امپراطور هندوستان بود طرفدار اینقبیل صلحها که بزبان اوتام شده‌نیست و نخواهد بود و تاریخ ایران گواه است که ایرانیان همیشه مردمی جنگجو و سلحشور بوده‌اند و در تمام گیتی بشجاعت معروف هستند وزیر بار هیچ ظلمی نمی‌روند از جان می‌گذارند اما از آقائی و سیادت خود دست بردار نیستند و نخواهند بود هرگز بردگی نکرده‌اند هرگز اجنبی نتوانسته‌است آنها را بنده و زر خرید کند. ملتی که طوفان دریا را تهدید کرده از تنگه ترموپیل با تلفاتی بسیار سنگین عبور نمود ملتی است که هرگز راجع بقسمت فصل اول پیشنهاد بنده این است:

دولت ایران نسبت بدولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلیس معتقد بروابط مبنی بر قراردادهای آزاد و احترام متقابل ملل است و اساس روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلیس مبتنی بر عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ و عهدنامه تأمینیه بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی مصوبه ۲۷ مهرماه ۱۳۰۶ می‌باشد.

علت اینکه فصل اول قرارداد راعبث و مضر میدانم این است که محترم داشتن استقلال ایران و تمامیت خاک و حاکمیت او محتاج بتعهد هیچکس نیست اینکه آقای نخست وزیر در جواب بنده فرمودند که بنده گفته‌ام استقلال ایران که در فصل اول این عهدنامه ذکر

شده‌است و دولتین متعهد شده‌اند آنرا رعایت کنند محتاج به پیمان نیست جواباً عرض می‌کنم که بنده هرگز چنین مطالبی عرض نکردم بلکه گفتم: آنچه تا امروز اعتراف همه دول و ملل دنیا است این است که ایران مستقل و آزاد است و این استقلال را هم مدیون کسی نیست بلکه مدیون قوت معنوی و مادی خود می‌باشد بنابراین محتاج بتعهد و عقد پیمان نیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی هم که از دول معتبر دنیا است از بدو امر و حال معترف بوده‌است بنده هیچگاه عرض نکردم که دولتین تعهد کرده‌اند اگر این جواب را مردیمی‌داد که کلمات از هم فرق نمی‌گذاشت بنده خیلی متأثر نمی‌شدم اما از آقای فروغی که مردی دانشمند می‌باشند بسیار گله مندم که بیان مرا طور دیگر تعبیر نمودند. آقای نخست وزیر خیلی فرق است میان این دو کلمه یکی شناختن یکی تعهد کردن من عرض کردم دول دنیا و همسایگان ما همه مثل تمام دنیا استقلال تام و تمام ما را شناخته‌اند نگفتم تعهد کرده‌اند و علت اینکه باین فصل هم مخالفم و اعتراض داده‌ام همین است که کلمه تعهد را بسیار مضر میدانم بلکه صریحاً عرض کردم که دولت اتحاد جماهیر شوروی سابقاً از اینگونه تأمین‌ها یا بعبارت دیگر از تعهداتی که بهانه تأمین استقلال است رسماً اظهار تنفر نموده‌است. چطور می‌شود باین تصریح گفته باشیم که آنها تعهد کرده‌اند و البته فرق میان کلمه شناختن و تعهد کردن بقدری واضح و مبرهن است که محتاج بتوضیح بیشتری نیستم و بسیار متأسفم که آقای فروغی این اشتباه خودشان را مکرر بر مکرر اظهار کردند من هم در همان جلسه آقای رئیس اجازه خواستم که جواب بدهم متأسفانه بمن اجازه مرحمت نفرمودند بنابراین تمام فرمایشهای آقای فروغی که بروی عبارت خودشان و این اشتباه اظهار شده‌است بکلی بی مورد میدانم خوشبختانه هرکس بیانات مرا و بیانات ایشان را در روزنامه‌ها خوانده باشد بخوبی پی برده‌است که ایشان یک مطالب مجهولی را جواب گفته‌اند که روح من از آنها خبر نداشته‌است من عهدنامه گفته‌ام ایشان تعبیر به تعهد نامه نموده‌اند من شناختن گفته‌ام ایشان تعبیر به تعهد کرده‌اند و هیچ مرد لغوی کلمات را اینطور معنی نم‌کند و اینکه فرمودند مردم از عهدنامه وحشت دارند و در این مورد هم امثله آوردند ناچار هستم که عرض کنم مردم از عهدنامه‌های مدت و دوستی هیچ وحشتی ندارند مردم از

اینگونه قراردادهای نامش قرارداد اتحاد است وحشت دارند وحق هم با آنها است دلیلش هم این است که ماباتمام دول دنیا سابقاً معاهده مودت بسته‌ایم و مردم هم از همان اوقات تا حالا از آنها خوشوقت بوده و هیچگاه هم وحشتی نداشته‌اند اما اینطور قرارداد که شما می‌خواهید منعقد کنید البته مایه وحشت است و گمان نمی‌کنم مردم آنقدر نادان باشند که فهمند عهدنامه دوستی غیر از قرارداد اتحاد است آن هم باین شکل موهن مگر ما بخاطر ندیرم که در عهدنامه روس و انگلیس ۲۲ رجب ۱۳۲۵ قمری در اثر تنفیری که ملت ایران راجع بمعاهده مذکور ابراز داشتند سفیر انگلیس در تهران یادداشتی بدولت ایران فرستاده و تقریباً باین مضمون بوده که دو دولت روس و انگلیس رسماً تعهد می‌کنند که استقلال و تمامیت ایران را رعایت نمایند و بهیچوجه در امور ایران دخالت نکنند اگر آن معاهده را این اعتراف توانست بی‌غرض نشان بدهد فصل اول قرارداد شما هم می‌تواند این فکر را از توده مردم دور بکند.

باز هم در جواب عرایض من راجع بهمین فصل اول فرمودند (یکی از مطالب شما این بود که چطور شده است که دولتین شوروی و انگلستان تعهد رعایت استقلال دولت ایران را می‌کنند اما دولت ایران تعهد رعایت استقلال آنها را نمی‌کند) بعد هم جواب این جمله را اینطور اظهار فرمودند که (برای اینکه روبرایستی ندارم ما اگر هم تعهد رعایت استقلال آنها را بکنیم بر آنها چیزی مزید نمی‌شود و مشکل بنظر می‌آید که مادر مقامی واقع شویم که بتوانیم با استقلال آنها خللی وارد کنیم یا منفعت برسائیم ولی عکس آن متصور است) در این جاحق دارم که عرض کنم عبارت من طوری دیگر بود من گفتم قید این فصل موهن و مایه شبهه بلکه مشوم زیرا اگر این قرارداد چنانچه دولت می‌گوید قرارداد اتحاد است البته چنین قید و شرطی نسبت بیکطرف لازم نیست و اگر لازم باشد دولت ایران هم باید نسبت بآنها چنین تعهدی را قائل بشود این بود عبارت من. آقای نخست وزیر فرمودند (که اگر ما تعهد رعایت استقلال آنها را بکنیم بر آنها چیزی مزید نمی‌شود و مشکل بنظر می‌آید که ما در مقابل و در حالتی واقع شویم که بتوانیم با استقلال آنها خللی وارد بیاوریم یا بآن منفعت برسائیم ولی عکس متصور است) اگر اینطور باشد تعهد ما البته مضر هم نیست و قول هم می‌دهم که تعهد ما مثل تضمین‌های

دولت انگلستان نشود اما تعهد آنها نه تنها منفعت ندارد بلکه زیان بسیار برای آن پیش بینی می‌شود و بسیاری از کشورهای اروپا فدای همین گونه تعهدها شدند علاوه بر این ممکن است ما را در معرض دشمنی تمام دول اروپا و بعضی از دول آسیا قرار بدهد پس بما هم چیز خوبی مزید نمی‌شود و اگر مزبد بشود چیز بدی است.

من هنوز نمیدانم آقای نخست وزیر از این واژه تعهدچه مفهومی را در نظر دارند اگر این کلمه بدون قصد اصطلاحی ادا می‌شود یعنی تنها معنای لغوی آن در نظر است که چندان مصیبتی بر آن مترتب نیست اما اگر آنرا بشکل مصطلح سیاسی و مرادف با تضمین ادومی کنند گمان نمی‌کنم که ایران تاب اینگونه تعهدها را داشته باشد و جریان این چند ساله بمانشان داده که دولت انگستان مکرراً بسیاری از کشورهای اروپا را تضمین کرد و در اثر آن تضمینها آن کشورها بخاک سیاه نشستند در حقیقت آسمان هم بار ضمانت را نمی‌تواند بکشد و آنگهی این تعهد اگر چنین معنایی داشته باشد مخالف تمام معاهده‌های مودتی است که با تمام دول دنیا بسته‌ایم و بنظر من این تعهد عملی بیهوده است زیرا ما با همه ملل اروپا و آسیا درست هستیم و دشمنی نداریم که کسی ما را در پناه تعهد خود بگیرد.

ملت ایران از وقایع اخیر سخت رنجیده خاطر است و معتقد است که آبرویش را از میان برده هستی او را بباد فنا داده‌اند و یکی تاب ندارد بروی دیگری نگاه کند همه از یکدیگر شرمند ایم و بار خجالت بدوش می‌کشیم در دنیا ما را رو سیاه کردند مهمانهای ما را باسارت و کشتن دادند پادشاه ما را بگرم ترین نقاط می‌برند.... (همه‌همه نمایندگان - صدای زنگ رئیس).

بعضی از نمایندگان - این حرفها خارج از موضوع است....

رئیس - آقای نوبخت آقای نوبخت این حرفها چیست که می‌گوئید آقای؟ اینها جزو اعتراض نیست. من بشما اخطار می‌کنم آقای. چرا برخلاف مصالح مجلس و مملکت حرف می‌زنید؟ یعنی چه یعنی چه؟ این حرفها معنی ندارد ربطی باین مسئله ندارد راجع بماده اول اگر حرفی دارید بگوئید... چرا برخلاف واقع حرف می‌زنید؟ آنوقت گله هم می‌کنید.. یعنی چه... این حرفها خوب نیست آقای...

نمایندگان - صحیح است.

صفوی - اخطار نظامنامه دارم اجازه میفرمائید؟

رئیس - بفرمائید.

صفوی - عرض کنم که آقای نوبخت دیروز از نظامنامه داخلی مجلس استفاده کردند و اعتراض شائرادادند مطابق ماده ۳۲ نظامنامه داخلی چون باید طبع و توزیع شود و ۲۴ ساعت قبل بنظر نمایندگان برسد مطابق آئین نامه داخلی مجلس عمل شد و جلسه برای امروز موکول شد امروز هم باید مطابق آئین نامه رفتار کنند و در اطراف پیشنهاد ایشان باید بطور اختصار حرف بزنند ولی ایشان وارده شده اند در مباحثی که اصلاً مربوط باین قضایان نیست (صحیح است - صحیح است)

رئیس - (خطاب با آقای نوبخت) - بنده ناچارم اخطار نظامنامه بشما بکنم و این رفتار را اگر تعقیب کنید نظامنامه را اجرا کنم اگر مطلبی دارید مطابق نظامنامه بطور اختصار در اصل موضوع صحبت کنید و گله هم نکنید.

اورنگ - عرض دارم. بنده قبلاً اجازه خواسته‌ام. من هم توضیح و اخطار نظامنامه دارم.

رئیس - بفرمائید.

اورنگ - شما موافق نظامنامه و آئین نامه مجلس شورای ملی دیروز اعتراضاتی پیشنهاد کردید و آئین نامه هم مقرر کرده بود پیشنهادت طبع و توزیع شود و ۲۴ ساعت بعد در مجلس مطرح شود و شما هم در اطراف پیشنهادتان توضیح مختصری بدهید و تکلیفش را مجلس معین کند ما هم که در این مجلس شرفیاب هستیم میل داریم موافق همین نظامات عمل کرده باشیم آقادر کجای نظامنامه نوشته‌است که شما شب تشریف ببرید خونتان یادگیری لابد (چون چشم خودتان رابسته ای که دردمی کند) برای شما بنویسد و یک کتاب مفصل بنویسید و بیاورید اینجا و باعتقاد خودتان هم شاهنامه ایست و بخوانید. آخر من مادر مرده بموجب نظامنامه التزام نسپرده‌ام این کتاب شاهنامه مفصل شمارا گوش بدهم کدام ماده نظامنامه گفته‌است من حتماً باید کتاب آقای نوبخت را گوش بدهم؟

نوبخت - قضاوتش با شما تنها نیست با تمام ایرانیهاست.

اورنگ- من هم می‌گویم تمام ایرانی‌هاویک حاکم می‌خواهدحاکم هم مجلس شورای ملی است...

نوبخت- فصل دوم این قراردادفصل بسیارمهمی است..(بنده خیلی خوشوقتم که آقای نخست وزیرگوش می‌دهندوملتفت هستندکه عرایض بنده خارج از موضوع نیست (خنده نمایندگان). فصل بسیارمهمی است زیرااین فصل ایران راازجاده مستقیم بی طرفی منحرف می‌کند.

آقای نخست وزیردرباره عرایض سابق من فرمودند(درباب اینکه این اتحادچه نوع اتحادی است خیلی توضیحات ندارم وهمینقدرانواع اتحادرا بیان نموده‌ام که اگرگفته شود این قرارداد، قرارداد اتحاد تدافعی است یا تعرضی است آنوقت ثابت خواهم کردکه اینطورنیست) بعدهم عقیده خودشان راچنین بیان کردند که (اگر بنا شود اتحادها را در تحت تقسیمات معین درآوریم بنده اسم این رااتحاد تدافعی می‌گذارم). اکنون که آقای فروغی اجازه فرمودند بطورخیلی مختصر درباره اقسام اتحادتوضیحی می‌دهم: قرارداد اتحادی، تعهد یک دولتی است نسبت بدولت دیگرکه با او همراهی کند.

عرض کردم همراهی کند نه همکاری که درماده اول برنامه دولت ذکرشده‌است زیراالبته آقای نخست وزیر میدانند که میان همکاری و همراهی چقدر فرق است و همکاری از خصوصیات اتصال است نه اتحاد. یک قسم از اقسام قرارداد اتحادی اتحاد مطلق یا غیر مقید است یعنی روش چند دولت متحد طوری باشد که منافع آنها بآسویه یا مشترک باشد چون گمان نمی‌کنم که این قرارداد بدلیل فصول و محتویات آن از این نوع اتحاد باشد در اطراف آن چیزی عرض نمی‌کنم. یک قسم دیگر اتحادعام یااتحادکلی است که چنددولت بقسمی باهم یگانه می‌شوندکه یک سیاست راپیروی می‌کننداین هم سه نوع است نوعی از آن یگانگی سیاست خارجی است ونوع سوم یگانگی سیاست داخلی وخارجی است والبنه درداشتن حق باهم یکسان می‌باشندو عمل آنهاهم یکسان است ولی ممکن است که هریک بطورتساوی استقلال خارجی نداشته باشندالبته قرارداد دولت آقای فروغی ازاین قسم هم نیست باقی می‌مانددوقسم اتحادیکی اتحادتعرضی یااتحادجنگی یعنی چنددولت باهم بدولت دیگرحمله نمایندالبته ازاین قسم

هم نیست دیگری اتحاندفاعی است که چنددولت باهم از تعرض دولت دیگر دفاع می‌کنند بعقیده من قرار دادشما آقای نخست وزیر از این قسم هم نمی‌تواند محسوب بشود زیرا بموجب قسمت الف از بند دوم فصل سوم و بموجب ضمیمه سوم این قرارداد ایران شرکت در دفاع نمی‌کند و نباید هم شرکت بکند بنابراین بسیار متعجبم که آقای نخست وزیر فرمودند اسم این راتحاد تدافعی می‌گذارم فصل سوم این قرارداد مشتمل است بر سه بند:

بند اول آن حاکی از این است که دو دولت اجنبی متعهد می‌شوند که از یک یا چند دولت اجنبی دیگر بفرض اینکه بایران تجاوز کنند ایران را دفاع نمایند. قبل از همه چیز یک اصل مسلمی را در این جاز زبان همه ملت ایران تکرار می‌کنم که اجانب در نظر ما یکسانند همانطور که با انگلیس و یا دولت شوروی دشمنی و خصومت نداریم همانطور هم با آلمان و متحدین او خصومتی نداریم و تواقی که با ما دوست هستند ما با آنها دوست هستیم دوم اگر دولتهائی که بایران تجاوز کرده‌اند ایران را از قوای خود تخلیه نمایند گمان نمی‌رود که دولت دیگری بایران تجاوز کند و اگر هم تجاوز کرد دفاع از ایران حق تغییر ناپذیر است ایران و افراد ایرانی است و هیچ اجنبی در تحت هیچ اسم و رسمی حق ندارد ایران را دفاع کند. خیلی خنده آور است که برای یک فرض موهوم یعنی حمله یک اجنبی بیک اجنبی دیگر اجازه بدهیم که کشور ما را دفاع کنند در صورتیکه ما با تمام دول اروپا و آسیا با سویه دوست هستیم و پیمان مودت بسته‌ایم ملت ایران با ملت آلمان دوست است و چنانچه با ملت روس دوست است و چنانچه با ملت ژاپون دوست است. ملت ایران معتقد است که ملت انگلیس و ملت روس هرگز رضای باختناق ایران نیستند و اگر قصد این تجاوزی که دولت انگلیس درباره ایران روا داشته است بمجلس خود می‌برند و از نمایندگان انگلیس اجازه می‌خواستند بعقیده من هرگز ملت انگلیس با آقای چرچیل اجازه نمی‌داد که ارتش آنها ایران را غافلگیر کند و خیلی از روساء و نخست وزیر هاستند که غالب اعمال آنها مطابق عقیده ملت آنها نیست. بنابراین دفاع دولتین در برابر آلمان و متحدین او اگر در مرز ایران واقع شود دفاع از خودشان کرده اند نه از ایران زیرا ایران اگر بخواهد دفاع کند هر وقت ملت ایران اجازه بدهد ارتش او دفاع خواهد کرد.

معنی بنداول از فصل سوم این است که میان دولت ایران و دولت آلمان خصومتی است که ممکن است بایران حمله کند و دفاع ایران راهم دولت مابولت انگلیس و شوروی که دشمنهای او هستند و اگذار کرده است و من در اینجا از طرف ملت ایران می‌گویم که مانه باکسی دشمنی داریم و نه حق دفاع ایران را باجیبی می‌دهیم.

رئیس - شما از طرف ملت ایران نمی‌توانید بگوئید آقا از طرف خودتان بگوئید. نوبخت - چون من نماینده ملت ایران... (جمعی از نمایندگان - همه نمایندگان ملت ایرانند)

رئیس - آخر آقایان همه نماینده ملت ایران هستند. چرا از حدود نظامنامه خارج می‌شوند؟ جان من یک نفر نمی‌تواند اینجا از طرف ملت ایران حرف بزند (صحیح است).

نوبخت - چشم از طرف خودم عرض می‌کنم. اگر این را رعایت نکنم و پیمان مودت خود را با ملل اروپا حفظ ننمایم بوسیله این بند اول دشمنی آنها را بدون سبب بطرف خود جلب کرده‌ایم. در یکجا دولت از تجاوز جلوگیری نکرده در جای دیگر هم تجاوز دیگری را جلب می‌کند حالا می‌خواهیم بدانیم که آیا ملت او را گماشته است که درست منظور او را بر عکس عمل نماید؟

البته اینطور نیست و ایرانی دولت خودش را می‌خواهد برای آنکه کشورش از تعرض دیگری مصون بماند شاید تمام آقایان تصدیق بفرمایند که تعهد یک دولت محارب با دولت دیگر از دولت ثالثی عداوت دولت محارب را نسبت بدولت ثالث جلب خواهد کرد یعنی دولت ثالث یک طرفه خواهد شد و در واقع محارب شماره دوم محسوب می‌گردد پس دولت ما بنا بر اصل صحیح و خلل ناپذیر قانون اجتماع حق چنین کاری را ندارد زیرا ملت او را برای اینکار معین نکرده و بنابراین ملت ایران بمن که یک نفر نماینده مجلس هستم این حق را نمی‌دهد که با نظریه چنین دولتی موافقت کنم مخالفت من درباره این قرارداد بر روی نظریه اساسی تمام ملت ایرانست.

بند دوم این فصل سوم تعهد شاهنشاه ایران را در فقرات الف ب ج د شرح می‌دهد و چنانچه مشهود است این بند قرارداد را از نوع قراردادهای اتحادی خارج کرده و در

مرحله دیگر داخل می‌کند که نامش پیمانهای تعاونی است. این بند به تنهایی مانند یک قرارداد تعاونی می‌باشد در صورتیکه ایران هیچوقت برای پیمان اعانت حاضر نیست. علمای حقوق پیمان اعانت مطلق را اینطور معنی کرده‌اند که دولتی با جمیع وسائل یا بعضی از وسائل که در دست دارد با دولت دیگر همراهی و اعانت می‌نماید و این اعانت عبارتست از حرکت خصمانه نسبت بدولتی که دولت معاونت شده خصم و دشمن اوست و دولت معاونت کننده نمی‌تواند مدعی بشود که بی طرفی خود را حفظ کرده‌است بلکه دشمن دولتی است که بر ضد او با دولتی دیگر همراهی نموده‌است این تعریفی است که علمای حقوق برای این نوع پیمان بیان نموده‌اند و با اینوصف من نمیدانم ملت ایران چگونه می‌تواند خصم و دشمن دولتی باشد که دولت انگلیس با او خصم و دشمن است و بنظر من عکس دولت و ملت ایران با آلمان و ژاپون دوست است و با هر دو پیمان مودت و دوستی دارد و حق هم با ملت ایرانست زیرا ژاپون دولتی مقتدر و آسیائی است و مادام که ما با او پیمان مودت داریم نمی‌توانیم فصل سوم اینقرار داد را مخصوصاً از بند دوم قبول نمائیم زیرا بر طبق قوانین جاری در میان ملل دنیا این فصل مخالف پیمانهای سابق ما است.

در بند دوم اینفصل فقره ب (حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسائل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند) من نمیدانم حق غیر محدود را چگونه ممکن است تغییر نمود و جمله جمیع وسائل ارتباطی شامل چه چیزها خواهد شد مثلاً اگر جمله اخیر همین فقره (راههای آهن راهها رودخانهها میدانهای هواپیمائی بنادر لوله‌های نفت تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول اینفقره می‌باشد) برای چیست اگر وسیله ارتباطی همین‌ها است که ذکر آنها چه ضرورت دارد؟ اگر جز اینها وسائل دیگری نیز هست که آنها کدامند؟

در فقره ج از بند دوم کلمه هر نوع مساعدت جمله ایست بسیار عجیب و غریب چطور ممکن است دولتی هر قدر هم که قادر باشد از عهده بر آید که هر نوع مساعدتی را درباره وسائل و مصالح و کارگر مبذول دارد.

در بند سوم این فصل منظور نظر داشتن دول متحده حوائج ضروری ایرانرا جمله بسیار مضحکی است ممکن است منظور نظر من این باشد که ریشه بیداد را در تمام گیتی از بن بر کنم و در عین حال کوچک ترین اقدامی هم نکنم و ممکن است خیلی کارهای خوب منظور نظر من باشد که یکی را هم اقدام ننمایم همچنین ممکن است منظور نظر دول متحده حوائج ضرورتی ایران باشد اما یک قدمی هم بردارند زیرا تعهد عملی در ضمن این فقره دیده نمی‌شود حتی یک کلمه (برآوردن) هم جلو کلمه حوائج گذاشته نشده که اقلا معلوم شود که حوائج ایران منظور نظر آنها است نه آنکه تنها حوائج ما را در آینه جهان نمای گیتی مشاهده کنند زیرا منظور نظر داشتن حوائج جز این چیز دیگری نیست خاصه که از کلمه ضروری هم که صفت برای حوائج آورده شده است می‌توان تعبیراتی قائل شد خود آقای فروغی هم که در پشت این تریبون فرمودند که کلمات و اقوال علمای سیاسی را می‌توان مه نوع تعبیر کرد ممکن است دو مرتبه غذا خوردن هم از حوائج ضروری نباشد. حقیقه بسیار معامله خوبی است از ما هر نوع مساعدت از آنها منظور نظر. فصل چهارم این قرارداد مشعر بر آنست که دولت شوروی و انگلستان هر قدر بخواهند می‌توانند قوای زمینی و دریائی و هوائی در ایران نگاه بداند کجا بدارند؟ خوراک و لوازم اینها از کجا تهیه خواهد شد؟ و چه اعمالی ممکن است از وجود آنها پدید آید؟ اینها سوالهائی است که پاسخ آنها با آقای فروغی است.

روابط قوای دول متحده با ادارات دولت ایران و همکاری ادارات آنها بنحوی که مأموریت قوای مزبور محفظ باشد داستانیست که محتاج شرح و بیبسط زیاد است من نمی‌دانم ادارات ایران چگونه می‌توانند باقوای خارجی روابط داشته باشند و تعهد کنند که همکاری نمده مأموریت آن قوا را بعهدہ بگیرند. من نمی‌توانم چطور ممکن است که اجازه بدهیم که قوای خارجی هر اندازه که بخواهند در ایران سکونت نمایند و ضربت آخری را هم بدین شکل برپیکر نحیف این کشور وارد بیاوریم اعتراف کنیم که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود.

معنی جمله اول این است که حق خود را از دست بدهیم معنی جمله دوم هم این است که برای حقی که از کف ما رفته است اظهار خوشوقتی نمائیم من تصور می‌کنم که آقای نخست وزیر تعریف استقلال را فراموش کرده‌اند اگر چنین است من تکرار می‌کنم که در اصطلاح تمام ممالک دنیا استقلال عبارتست از حق قبول نکردن مداخله دولت بیگانه در امور داخلی و در ارتباطهای خارجی و کشور مستقل مملکتی را گویند که در رفتار داخلی و خارجی خود آزاد باشد و در عقد هر قرارداد و حفظ هر قرارداد و هرگونه رابطه با دولت‌های دیگر ذی حق باشد اکنون باید فهمید که وجود قوای خارجی در مملکت ما با اعتراف باینکه اشغال نظامی نیست با مفهوم استقلال ما چه تناسبی دارد.

ممکن است در جواب من بفرمائید که مقصود از این جمله آن است که وجود قوای خارجی مایه مزاحمت و عملی نیست که خصمانه تقوی شود اگر اینطور است جمله (مزاحمت آنها با ادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران در حداقل امکان خواهد بود) یعنی چه؟

مگر این جمله اعتراف بوجود مزاحمت نیست و از این جاییک نکته دیگری می‌پریم که وجود این قوا موجب مزاحمت زندگانی اقتصادی مانیز خواهد شد زیرا با کلمه کش دار حداقل امکان خیلی کارها خیلی کارهای توان انجام دادمن نمیدانم در نسخه انگلیسی و روسی این قرارداد بجای این کلمه چه نوشته شده است انصافاً فارسی آن که بسیار بدکلمه ایست و ممکن است از آن دو معنی متضاد فهمیده شود فصل ششم این قرارداد به عقیده من

از آن جهت مضر است که روابط ایران را که با سایر دول باید دوستانه باشد از بین می‌برد البته آقایان نمایندگان محترم مستحضر هستند که کشور شاهنشاهی ایران با کشور ژاپون ترکیه اتحاد جماهیر شوروی افغان فرانسه آلمان بلژیک لهستان ایتالیا سوئد هلند دانمارک فنلاند حجاز و بسیاری از کشورهای دیگر پیمان مودت و دوستی دارد و برطبق گفتار آقای فروغی در صورتی که قرارداد هم در مجلس تصویب شود ایران بی طرف است و باینچ دولتی مخالف نیست و بالطبع روابط ما با همه برقرار خواهد بود.

از جوابی که آقای کاردار محترم سفارت فرانسه به آقای وزیر محترم امور خارجه ایران نوشته بودند و در روزنامه تجدد هم درج شده بود معلوم شد که آقای فروغی

برخلاف گفته خود عمل کرده‌اند و بدون اجازه مجلس و بر خلاف قوانین بین الملل شاید خواسته‌اند روابط ایران را با دولت فرانسه قطع نمایند من هنوز نمی‌توانم باور کنم که آقای فروغی چنین قصدی داشته‌اند که روابط خود را با فرانسه قطع کنند زیرا برخلاف قوانین و مقررات مربوطه و برخلاف رضایت ملت ایرانست. من نمیدانم که دولت بسفارت فرانسه چه نوشته‌است که آن‌ها این طور جواب داده‌اند و متعاقب درج در جریده تجدد هم درج گردید خواندم که آقای کاردار سفارت فرانسه از ایران عزیمت می‌نمایند. این را هم نفهمیدم بر روی چه اصلی است زیرا برطبق بیانات خود آقای فروغی این قرارداد اگر تصویب هم بشود ناقض بی طرفی ایران نخواهد بود اگر بر فرض برضیمه ۲ قرارداد بتوانند با بعضی از دول مثلاً قطع رابطه نمایند البته ضمیمه شامل دولت فرانسه نخواهد گردید زیرا فرانسه نه با دولت اتحاد جماهیر شوروی در جنگ است نه با انگلیس در پیکار و دولت ایران هیچوقت این حق را نخواهد داشت که بادل دوست ایران رابطه خود را قطع کند. کشور فرانسه در تاریخ یکی از کشورهای اروپائی است که از عهدی قدیم با ایران دارای رابطه سیاسی بوده و چنانچه میدانیم از دوره شاه عباس کبیر یا پیشتر با کشور ایران مودت و روابط صمیمانه داشته‌است و امروز هم که بریاست و پیشوائی مارشال پتن اداره می‌شود با ایران رابطه بسیار محبت آمیز و صمیمانه دارد و مردم ایران حاضر نیستند که دولت با دول دنیا عموماً و با دولت فرانسه خصوصاً رابطه خود را قطع کند.

چون فصل ششم این قرارداد درباره روابط کشور ما با سایر کشورهای جهانست من در اینجا عرض می‌کنم که حفظ روابط فرانسه و ایران مخصوصاً امروز برای ایران خیلی ذیقیمت است و اگر دولتی بوسیله ترک رابطه ایران با دول متحابه لطمه باستقلال ما برساند البته مسئول ملت است و سرانجام دولتی که برخلاف مصالح مملکت خود قیام نماید. مثل سرانجام رنو والادیه و گاملین و نظایر بر آنها خواهد بود. بنده چون حالم خیلی بد شده‌است از اینجهت از بقیه صرف نظر می‌کنم.

نخست وزیر- بنده لازم نیست خیلی توضیحات مفصلی در جواب فرمایشات آقای نوبخت بدهم بجهت اینکه بنده اینطور فهمیدم ایشان زحمت زیادی خواستند بکشند و

بگویند یکی اینکه بنده چیزی نمی‌فهمم و الفاظ را نمی‌فهمم و عبارت را نمیدانم و اشتباه می‌کنم و اصطلاحات را فراموش کرده‌ام و از این قبیل چیزها. ممکن است یک قسمت از فرمایشات ایشان در مورد شخص بنده صادق باشد و ایشان در علم حقوق خیلیزبردست هستند بنده این را نمی‌خواهم منکر شوم ولی متأسفانه سنم یک قدری زیاد شده است و الا حاضر می‌شدم و می‌رفتم از ایشان استدعا می‌کردم که درس حقوق هم برای من تدریس کنند و یاد بدهند (خنده نمایندگان) مطالب دیگری هم فرمودند در کلیات و جزئیات که اینقدر عالی بود که از حدود فهم بنده خارج بود که نتوانستم بفهمم بنابراین نمی‌توانم جواب عرض کنم بنابراین یک دو کلمه فقط می‌خواهم عرض کنم یکی در باب منشور آتلانتیک است که خیلی بیان مشروحی در آن خصوص فرمودند در اینجا منشور آتلانتیک هم لایحه قانونی نبوده است که در مجالس دولتهای انگلستان و شوروی تصویب شده باشد این پیمان بعد از آنکه بین دول متحده آمریکا و دولت انگلیس منعقد شد و دولت شوروی هم بعداً آنرا تصدیق کرد و سایر همراهان آن دولت هم قبول کردند برای همین است که بنمایانند که سیاست ما چیست در دنیا و روزی که جنگ تمام شد اگر ما پیش برویم چه ترتیبی را در دنیا می‌خواهیم اجرا کنیم این منشور منتشر شد تمام دنیا دیدند در تمام جرائد نوشته شد و در تمام دنیا مذاکره شد پارلمانهای دولت‌ها هم هیچ اعتراض نکردند و ما هم این منشور را می‌توانیم یک منشور معتبری بدانیم بنده هم از طرف ملت ایران عرض می‌کنم که دولت ایرانهم موافقت دارند با این منشور که یک اصول بسیار خوبی در دنیا مجری شود و مدار و اساس روابط بین المللی بشود (صحیح است صحیح است) بانجهت بالین منشور که ما تکیه گاه عهدنامه خودمان قرار دادیم و موافق هستیم و میل داریم که آن اصل پیش برود و باید هم همقدم بشویم با سایر مللی که می‌خواهند آن اصول پیش برود و یک کلمه دیگری عرض می‌کنم راجع به بیانات و آن این بود که یک شرح مفصلی اعتراض کردند بر کلمه تعهد که فصل اول قرارداد است و مطالب غریب و عجیبی فرمودند که بنده نتوانستم بخاطر بی‌اورم که چه مقصودی دارند فقط خاطر آقایان را متوجه می‌کنم که فصل اول اینطور نوشته شده است که دول مشترکاً و هریک منفرداً تعهد می‌کنند فلان و فلان (توجه بفرمائید چه چیز را

تعهد می‌کنند) تعهد می‌کنند تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بشمارند این چه عیبی دارد بنابراین این چون فرمایشات دیگر آقای نوبخت تمام نشد بنده هم دیگر دنبال نمی‌کنم اما موضوع کاردار سفارت فرانسه و قطع روابط دولت ایران با دولت فرانسه دولت ایران هنوز قطع روابط نکرده است اما اگر این عهدنامه تصویب شد ممکن است قطع روابط بشود بموجب مدلول همین عهدنامه اما کاردار سفارت فرانسه اولاً جواب نیود بلکه خودش یک مراسله نوشته بود بوزارت خارجه آن مراسله چه بود بنظر بنده چیزهای بی ربطی بود و مخالف اصول کلی بود و کاربندی بود و شاید خود آقای نوبخت هم با همه احاطه که به اصول دیپلماسی دارند میدانند که یک کاردار یا یک وزیر مختاری که مأمور است از طرف دولت خودش در نزد دولت دیگر با ملت و با روزنامه و با مردم و بازرگانان آن ملت کار ندارد (صحیح است) طرف او دولت است حق ندارد یک مراسله که بوزارت امور خارجه می‌دهد او را بمردم هم بدهد و بروزنامه‌ها بدهد بنابراین بد حرکتی کرده بود و توهین کرده بود بدولت ایران باینجهت دولت ایران شخص او را گفتند از ایران برود و در ایران نماند اما روابط ما بادولت فرانسه هنوز قطع نشده است.

بعضی از نمایندگان- رأی بگیرد.

رئیس - رأی می‌گیریم به اعتراضات آقای نوبخت یکی یکی. نسبت به فصل اول آقایان موافقین برخیزند(عده برخاستند)تصویب نشد. رأی گرفته شد می‌شود با اعتراضات ایشان نسبت به فصل دوم موافقین قیام نمایند(عده قیام نمودند)تصویب نشد. رأی گرفته می‌شود با اعتراضات فصل سوم کسانی که موافقت قیام نمایند(عده برخاستند) تصویب نشد. رأی می‌گیریم به اعتراضات فصل چهارم موافقین برخیزند (عده برخاستند) قابل توجه نشد. رأی گرفته می‌شود بقابل توجه بودن اعتراضات فصل پنجم موافقین برخیزند(چند نفر برخاستند) قابل توجه نشد. رأی گرفته می‌شود به قابل توجه بودن اعتراضات فصل ششم موافقین برخیزند(چند نفری قیام نمودند)تصویب نشد. رأی می‌گیریم به اعتراضات فصل هفتم موافقین برخیزند (عده برخاستند)تصویب نشد. رأی گرفته می‌شود به اعتراضات فصل هشتم موافقین برخیزند (معدودی برخاستند)تصویب

نشد. رأی می‌گیریم با اعتراضات نسبت به فصل نهم موافقین برخیزند (عده برخاستند) تصویب نشد. آقای دکتر جوان.

دکتر جوان - بنده خیلی متأسف هستم که برخلاف صریح نظامنامه داخلی مجلس اجازه ندارند که در اطراف پیمان صحبتی بکنم بالاخره چون اجازه داده نشد بنده عرایض را منحصر می‌کنم بموضوع فصل پنجم که اعتراضات داده‌ام در فصل پنجم قید شده است بمحض اینکه مخاصمه و جنگ بین این دو دولت با دولت آلمان و شرکای او خاتمه پیدا کرد در مدت شش ماه در صورت متارکه و بلا فاصله بعد از صلح نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند. این عبارت خیلی روشن است و احتیاج به تعبیر تفسیر ندارد در این قسمت بنده ایرادی داشتم و آن این بود استدلالی که برای اشغال کشور ما می‌کنند این است که کشور ایران سر راه این دو دولت واقع شده و این دو همسایه برای ایجاد وسائل و سایر احتیاجات جنگی احتیاج دارند آقایان تصدیق می‌فرمایند که اگر یک روزی رسید بین این دو دولت همسایه شمالی و جنوبی مابادولت آلمان و شرکای اروپائی او یعنی دولت آلمان و دیگران صلح کردند ولی دولت ژاپن فرضاً خاتمه نداد یعنی با دولت ژاپن در جنگ باشند آیا باز هم این وضعیت سر جای خودش باقی است یعنی باز هم وضعیت جغرافیائی ما اقتضا می‌کند بر اینکه نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ فرض بفرمائید دولت انگلستان و دولت شوروی با دولت آلمان و شرکای اروپائی او جنگ را تمام کردند و صلح شد اما با دولت ژاپن در حال جنگ باشند بنابراین باز باید نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ ایرادی که بنده دارم و پیشنهادی هم دارم که بایستی در اینجا قید شود که بمحض خاتمه جنگ بین انگلستان و شوروی و دولت آلمان و شرکای اروپائی او باید نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند و از ایران بیرون بروند حالا فرض بفرمائید اینجا بطور کلی نوشته‌اند شرکای او. فرض بفرمائید اینجا دولت ژاپن یکی از شرکای آلمان است. اگر فرضاً اینها صلح کردند باهم با دولت‌های اروپائی و باز این جنگ با ژاپن باقی بود آنوقت تکلیف ما چیست؟ چرا باید این قید در اینجا نباشد که با شرکای اروپائی او؟ این یک ایراد بنده بود که بنده در قسمت اول هم عرض کردم. اما در قسمت دوم ملاحظه می‌فرمائید در قسمت اول می‌نویسد اگر جنگ

بین دولت آلمان و شرکای او با دول متحده متارکه شد این عبارت خیلی صریح و روشن است و احتیاج بهیچگونه تعریف و تفسیری ندارد حالا چه شده است که عبارت باین روشنی را یک عبارت دیگری ضمیمه اش کرده اند و در ذیل ماده به عنوان تعریف شرکای آلمان اضافه کرده و نوشته اند (مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده بایکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد) یعنی بایکی از این دو دولت شوروی و انگلستان در گذشته یا آینده در حال جنگ بوده است. اساساً این تعریف برای چه بوده است این تعریف برای این بوده است که روشن بکند دولت آلمان شرکایش کی ها هستند این تعریف که خیلی روشن است و کسی نمی تواند تردید بکند ولی باین توضیح آخری صد درصد آن ابر ضرر کشور ما تاریک و مبهم کرده است چرا؟ برای اینکه در این تعریف می نویسد مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده بایکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

حالا فرض بفرمائید در آینده فرضاً دولت انگلستان تنها بایکی از دولتهای آمریکای جنوبی برزیل یا شیلی وارد جنگ شد این تأثیری بحال مادارد؟ این چه ارتباطی بامادارد؟ اصلاً این برای چه نوشته شده است فرض بفرمائید که این دو دولت آمدند و جنگ خودشان را خاتمه دادند با دولت آلمان و ما هم از مخصصه راحت شدیم و دیگر مانه سر راهشان هستیم نه وضع جغرافیائی مادیکر ایجاب می کند نه هیچگونه بهانه هست برای کشور ما باین عبارت باین روشنی که نوشته شده است که بمحض اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد باید قوایشان را از کشور ما ببرند دیگر چه علت داشته است که این تعریف را علاوه کرده اند در آخر این فصل. آقایان می دانند و بنده تصور می کنم که بعضی از آقایان موافقین که اکثر از روی عقیده باین پیمان موافقت می کنند اغلب شان برای خاطر همان اصلی است که می گویند لا اقل این پیمان برای مدت محدودی است آنهم بعد از جنگ و از این تحدید مدت که شده خیلی خوشدل می شود ولی متأسفانه اگر این عبارت دومی را اضافه نمی کردند و همان عبارت اولی را بحال خود می گذاشتند که صریحاً می نویسد پس از خاتمه یافتن جنگ با آلمان یا شرکای او باید ایران تخلیه شود این

خیلی واضح و روشن بود بعداً که این جمله را اضافه کرده‌اند و گفته‌اند که مقصود از شرکای آلمان عبارت از هر دولتی که اکنون یادر آینده بایکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذار دین خوب نیست فرضاً جنگ خانمه پیدا کند و قضیه تمام شود فرض بفرمائید دولت انگلستان با دولت شیلی یا برزیل جنگ بکنند یا فرضاً با دولت ژاپن یا بالآخره وقتی که ما مراجعه می‌کنیم بآن‌ها که باید تخلیه بکنند و نیروی خودتان را ببرید و اجرای پیمان را از آنها تقاضای کنیم که نیرویتان را ببرید فوراً تعریف اخیر را جلوی پای مامی‌گذارند و این راهمین جور بر ضرر ما تعبیر خواهند کرد این بود که بنده ضمن شور اول که اعتراضات خودم را تقدیم داشته بودم متأسفانه آن‌هایی را که علاقه داشتم جزیک قسمت مورد توجه واقع گردید از این جهت بنده آنها را تکرار نکردم ولی این قسمت قسمت مهمی است آن هم نه برای زمان حال و زمان جنگ برای تعبیر و تفسیر و برای موقعی که جنگ خانمه پیدا کند سوء تفسیر کنند آنوقت آفت دارد برای ما بنده در هر صورت چون مقیده‌ستم امروز و در فصول دیگر نشوم و در هر صورت بنده قانوناً شور اول و دوم که می‌گویند تفاوتی نمی‌بینم و عقیده داشتم بهمان ترتیبی که در شور اول در کلیات اجازه دادند و مذاکره شد بایستی اجازه می‌دادند که در شور دوم هم در کلیات صحبت شود و بالآخره نظامنامه ما هم صریح است که باید اجازه داده شود حالا چون تصمیم گرفته شده است در کلیات صحبت نشود بنده عرضی نمی‌کنم فقط مختصراً عرض می‌کنم حقیقه بنده خیلی فکر کردم در اطراف این پیمان بلکه یک وسیله پیدا کنم که یک حالت موافقتی پیدا کنم ولی بنده مخصوصاً روی ایمان بمیهن و کشور خودم خیلی فکر کردم دیدم هیچ راهی نیست برایم بنده البته تأثیراتم خیلی زیاد است نتها این نیست تأثیراتم که بنده بدون هیچ‌گونه علت و بدون هیچ سلبی دیروز مورد حمله یکی از آقایان نمایندگان واقع شدم....

همه‌ها نمایندگان - این حرف‌ها مطرح نیست آقا..... زنگ رئیس.

دکتر جوان - و تأثیر بنده از این است که به بنده اجازه داده نشد تا روی دلائل ان دلائلی که یقین دارم در قلب همه آقایان موثر واقع می‌شد بالآخره با اکثریت ثابت می‌کردم که این تأثرات (زنگ رئیس) تمام است عرایض بنده. فقط دو جمله بیشتر نیست. تأثرات مناز

این است که این پیمان بالاخره در نتیجه مقرراتی که در این جا تصریح شده است بر ضرر ماست و برای امور اقتصادی ماخلی مضرواقع شده است بنده نمی‌خواهم بگویم که تنها امروز گرانی فوق العاده و سنگینی مالیات هزینه زیاد دولت بد رفتاری مامورین مالیه با مردم فقط و فقط ناشی از عمل همکاری است که در اینجا پیش بینی شده است و دولت فقط برای اینکه بتواند نقشه همکاری را عملی بکند.... (صدای زنگ رئیس- همه‌هه نمایندگان - این حرفها به پیمان مربوط نیست)

دکتر جوان- آقایان کدام شما اجازه داده‌اید که مأمورین مالیه برخلاف قانون مستتکف را توقیف بکنند؟ (همه‌هه نمایندگان- زنگ رئیس- خارج از موضوع است)
دکتر جوان- چرا خارج از موضوع است؟ بسیار خوب دیگر عرضی نمی‌کنم.
رئیس- این صحبتها خارج از موضوع است آقا.

نخست وزیر- فرمایشات آقا راهم بنده محتاج بجواب زیادی نمیدانم. اولاً تأسف خوردند از اینکه چرا نگذاشتند که ایشان صحبت کنند در صورتیکه در شور اول ایشان بسیار مفصل صحبت کردند و مذاکره فرمودند هر چه می‌خواستند گفتند هیچکس هم از ایشان ممانعتی نکرد (صحیح است) البته ایشان بنده می‌خواهم تصدیق کنم که از روی عقیده با این پیمان مخالف هستند و حق دارند یعنی آزادند و مختارند و می‌توانند مخالف باشند کما اینکه دیگران هم آزادند و مختارند باینکه موافق باشند فقط چیزی که عرض می‌کنم وقتی که انسان بایک چیزی مخالف شد اصلاً همه متعلقات آنرا بدمیداند و آنوقت از برای آن مخالف خودش اقامه دلیل می‌کند و دلیل قطعی بیان می‌کند مثل اینکه ایشان می‌فرمایند مالیات اگر زیاد است مربوط باین پیمان است یا تقصیر این چیزهائی است که واقع شده است بنده نمیدانم چرا. مالیات این مملکت در سال ۱۳۲۰ چهار صد و سی میلیون تومان یا چهار میلیارد و سیصد میلیون ریال مقرر شده بود از برای پر کردن این بودجه و این عایدات یک مالیاتهای هم یا وضع شده یا نشده عملیاتی هم واقع شده است مدت شش ماه هم روی آن بودجه عمل کردند منتهی این است که در این اواخر جریاناتی پیداشد در کشور که همه میدانند حالا ما سعی می‌کنیم که این بودجه سنگین را که بعقیده ما برای

این مملکت خیلی سنگین است و فعلاً این ملت طاقت این بودجه را ندارد باید سبکش کرد و هر قدر بتوانیم صرفه جوئی کنیم و کمکش کنیم. اماگرانی مثلاً یک مقدار زیادی البته دلایل عدیده داردحالا که بجای این را ندارد که ماینجا بحث کنیم در این مسئله گرانی دلایل زیادی داردیکی همان مالیات سنگین کشور است غیر از مالیات سنگین عامل دیگر همان بسته شدن راه تجارت دنیا است ارزانی آقادر نتیجه رقابت است و رقابت هم روی تجارت و دادوستد است وقتی که راه تجارت مسدود بود وقتی رقابت نشد طبعاً اجناس گران می شود ما میدوار هستیم یعنی سعی می کنیم و انشاالله آقایان نمایندگان محترم هم با کمک می کنند در مشورت، در رأی، در همه چیز و بقدری که ممکن است تلاش می کنیم که با اصطلاح امروز سطح زندگی راپائین بیاوریم ولی فراموش نفرمائید یک علل طبیعی هست که آن علل طبیعی تا مرتفع نشود سطح زندگانی نمی رود بآنجائی که باید رود متأسفانه اینطور و در اختیار کسی نیست خواهش می کنم بیانات نفرمائید و چیزهایی که از حقیقت خارج باشد نفرمائید و اسباب شبهه اذهان مردم را فراهم نفرمائید.

اما در موضوع اعتراض خودشان اگر دولت ژاپن که در این ذکر نشده است و این جاذکر شده است آلمان و شرکای او یعنی آلمان و هرکس که با آلمان شریک در جنگ است حالا ایشان می خواهند بگویند منحصر بآلمان باشد نظرشان هم باین است که در آسیا فقط یک دولت ژاپن است که با آلمان متحد است، خوب چه میدانیم که فردا چه پیش می آید اگر ما بخواهیم تحدید کنیم به لفظ اروپائی آنوقت بسا هست که فردا یک ترتیبی پیش بیاید که مخالف این نظر می شود و مخالف این اقتضای امروزی می شود و اینکه می فرمائید با خیلی حرارت که این جمله که بعداً اضافه شده است بر ماده چرا اضافه شده است و حال آنکه مطلب روشن بوده است حالا هم مطلب این جمله روشن است مطلب راجع بهمین جنگ است و همین اتحاد که گفته شده است آلمان و شرکای او حالا اگر یک جنگ دیگری مابین دولت شوروی و انگلیس بایک دولت دیگری بشود که مربوط با اتحاد با آلمان نباشد این عهدنامه که شامل آن نمی شود چرا آنرا شامل کنیم

این قرینه عبارت و محل عبارت اینها همه روشن است که مقصود همان است یعنی از این عبارت که اضافه شده است مقصود این است که منحصر نیست بدولتهائی که امروز با آلمان شریک هستند حالاً بگوئیم اگر احياناً این عهدنامه را امضا کردیم پس از امضای این عهدنامه هم اگر یک دولت دیگری پیدا شد که با آلمان شریک شد در جنگ او هم مشمول این عهدنامه است؟ این مورد ندارد این یک ماده واضحی است که احتیاج به توضیح ندارد این بود توضیحات بنده بطور اختصار.

رئیس - رأی گرفته می شود بقابل توجه بودن اعتراضات آقای دکتر جوان در فصل پنجم موافقین برخیزند. (چند نفر قیام نمودند)

رئیس - قابل توجه نشد. رأی می گیریم....

نوبخت - بنده اخطار نظامنامه ای دارم بنده و چند نفر از آقایان پیشنهاد کردیم باورقه رأی گرفته شود.

رئیس - پیشنهاد قرائت می شود:

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی. تمنی داریم درباره پیمان اتحاد با دولتین انگلستان و شوروی طبق ماده ۸۷ نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی در موقع اخذ رأی بطور علنی باورقه رأی گرفته شود. ارگانی نوبخت. دکتر جوان. ابوالقاسم. آزادی (طوسی - یک امضای دیگر هم هست که خوانده نمی شود) ارگانی - بنده پس گرفتم.

رئیس - آقای دکتر جوان.

دکتر جوان - یک ورقه پیشنهاد دیگری هم نزد آقای طهرانچی است که هفده نفر امضا کرده اند.

طهرانچی - همین ورقه کافی است برای رأی گرفتن باورقه.

رئیس - موافقین بآماده واحد دولت ورقه سفید خواهند داد. (اخذ شماره آراء بعمل آمده ۸۰ ورقه سفید و ۸ ورقه کیو شماره شد)

رئیس - عده حاضر در موقع رأی ۹۳ با ۸۰ رأی ماده واحد دولت تصویب شد. آقای دکتر ملک زاده.

دکتر ملک زاده- اگرچه عرایض بنده خیلی مختصر است ولی استدعایم کنم توجه بفرمائید. جمعی از نمایندگان محترم وعده زیادی از خارج در این مدتی که موضوع معاهده در جریان بود از بنده سؤال کردند که چه شد در اطراف معاهده در مجلس علنی اظهار نظری نکردم. (یکی از نمایندگان - موضوع معاهده مطرح نیست. آقا) اینجا اکثر آقایان صحبت فرمودند حتی از نظامنامه هم تجاوز فرمودند. این است که تصدیق می‌دهیم:

آقایان همه شاهدند که بنده نظریات خودم را در جلسه خصوصی بطور مفصل بعرض مجلس رساندم و مخصوصاً از آقای وزیر امور خارجه تقاضا کردم که این نظریات را یادداشت بکنند و ترتیب اثر بدهید اعتراضاتی که بعنوان پیشنهاد در مجلس داده شد حقیقه مورد مطالعه دولت واقع شد و اقدام شد و بعضی از آنها طرف دولتین قبول شد و امیدوارم سایر نظریات هم در این معاهده اقتصادی که دولت در نظر دارد تأمین بشود ولی مقصود اصلی من از این عرایض این نبود مقصود اصلی من دوجمله بود اینجاء عرض بکنم و آن دوجمله این است که اول بعقیده من نظریه مقتضیات طبیعی ایران و نظریه مقتضیات جغرافیائی ایران گمان می‌کنم که یک نفر ایرانی نباشد که طرفدار این عقیده نباشد که مناسبات ایران با همسایگان باید بر اساس دوستی باشد (صحیح است) هر ایرانی حتی آنهایی هم که مخالف هستند در این مجلس گمان می‌کنم که منکر این اصل نباشند که مناسبات دولت و ملت ایران با همسایگانش و هر ملتی که باشد صلاح و صرفه طرفین در این است که از روی اساس دوستی و مودت باشد (صحیح است) این نکته‌ای که عرض می‌کنم چون آشنا با افکار عامه هستیم و هم خودم را نماینده آنها میدانم.... (چون عده کافی نبود قدری تأمل کردند تا عده کافی شد)

دکتر ملک زاده - نکته دومی که بیشتر سنگینی عقیده خودم را بآن می‌دهم این است که بعقیده بنده یک اتحاد حقیقی یک اتحاد واقعی یک اتحادی که در روی یک پایه محکم و اساسی باشد اتحاد معنوی و قلبی دو ملت است با یکدیگر یعنی اگر دو ملت اعتماد و اطمینان سبب بهم داشته باشند محبت و مهربانی نسبت بهم داشته باشند آن معاهده و آن اتحاد یک اتحاد حقیقی و یک اتحاد واقعی و یک اتحاد با دوامی برای طرفین خواهد بود

بنابراین بنده امیدوار هستم حالا که این معاهده را پذیرفت یک عده هم رأی ندارند ولی معاهده رسماً از طرف مجلس و دولت قبول شده است امیدوارم که عملیات دو دولت همسایه متحد ما در آتیه در روی یک پایه و اساسی باشد که جلب آن محبت جلب آن اطمینان حقیقی و جلب آن اعتماد را بکند (صحیح است) و بتواند در نتیجه عملیات خیر خواهانه خودش نسبت به ملت و دولت ایران جبران این خسارت و صدمات و این لطماتی را که هم اخیراً و هم در این دوره اخیر و این چند ساله اخیر بملت ایران وارد شده است بکند (صحیح است)

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

قانون اجازه مبادله پیمان اتحاد منعقدہ بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان

ماده واحد - مجلس شورای ملی پیمان اتحاد بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی و انگلیستس و انگلستان را که مشتمل بر ۹ فصل و شش نامه می باشد در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سه دولت پاراف شده تصویب و بدولت اجازه می دهد امضاء و مبادله شود. این قانون که مشتمل بر یک ماده و متن پیمان اتحاد پیوست آن می باشد در مجلسه ششم بهمن ماه یک هزار و سیصد و بیست و پنج تصویب مجلس شورای ملی رسید. رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

*متن پیمان اتحاد

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی از طرف دیگر. نظر باصل منشور اتلانتیک که رئیس جمهور دول متحده امریکا و نخست وزیر دولت انگلستان در چهاردهم ماه اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده و بجهان اعلام نموده اند. و دولت اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی نیز در بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تأیید نموده و دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابزار می‌نماید و مایلند که با ملل دیگر جهان بطور یکسان از آن بهره‌مند شوند و:

چون آرزو مند می‌باشند که رشته دوستی و حسن تفاهم فیما بین استوار شود و: نظر باینکه این مقاصد بوسیله عقد پیمان اتحادهتر حاصل می‌شود: توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از این قرار تعیین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران

جناب آقای علی سهیلی

وزیر امور خارجه شاهنشاهی

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور هندوستان بنام مملکت متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی:

جناب سر ریچارد ویلیام بولاردوزیر مختار و نماینده فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران.

هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی:

جناب آقای آندره آندریویچ سمیرنوف

سفیر کبیر فوق العاده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و نمایندگان مزبور اختیارات تامه خود را ارائه نمودند که صحیح و معتبر بوده و بر مقررات ذیل موافقت کردند:

فصل اول

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیسی ماوراء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحد خواهیم نامید) مشترکاً و هر یک منفرداً

تعهد می‌کنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند.

فصل دوم

مابین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و دول متحده از طرف دیگر پیمان اتحادی بسته می‌شود

فصل سوم

۱- دول متحده مشترکاً و هر یک منفرداً متعهد می‌شوند که بجمیع وسایلی که در اختیار دارند ایران را در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان یا هر دولت دیگر دفاع نمایند.

۲- اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که:

الف - بجمیع وسایلی که در دست دارند و بهر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تا تعهد فوق انجام یابد ولیکن معاضدت قوای ایرانی محدود بحفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب- برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد بدولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه دیگر بدول متحده حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتیکه ضرورت نظامی ایجاب نمایند بهر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند راههای آهن و راهها و رودخانه‌ها و میدانهای هوایی و بنادر و لوله‌های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول این فقره می‌باشد.

ج - هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای منظور نگاهداری و بهبودی وسایل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) مصالح و کارگر فراهم شود.

د- باتفاق دول متحده هر گونه عملیات سانسوری که نسبت بوسایل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) لازم بدانند بر قرار کنند و نگاه بدارند.

۳- واضح و مسلم است که در اجرای فقرات (ب-ج-د) از بند دوم این فصل دول متحده حوائج ضروری ایران را کاملاً منظور نظر خواهند داشت.

فصل چهارم

۱- دول متحده می‌توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریائی و هوائی بعده که لازم بدانند نگاهدارند و تا جائیکه مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا آنجا نگاهداشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد جمیع مسائل مربوط بروابط بین قوای دول متحده و ادوات دولت ایران حتی الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد بنحوی که مأموریت قوای مزبور محفوظ باشد مسلم است که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود و نسبت بادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران هر قدر ممکن باشد کمتر مزاحمت خواهند نمود.

۲- هر چه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یک یا چند قرارداد راجع بتعهدات مالی که دول متحده بسبب مقررات این فصل و فقره (ب-ج-د) از بند دوم فصل سوم برعهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فیما بین منعقد خواهد شد قرارداد مخصوصی منعقد خواهد شد ما بین دولت متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند بچه شرایط بدولت شاهنشاهی ایران واگذار می‌شود در قراردادهای مزبور مصونیت‌هایی هم که قوای دول متحده در ایران از آن برخوردار خواهند بود مقرر خواهد گردید.

فصل پنجم

پس از آنکه کلیه مخاصمه ما بین دول متحده با دولت آلمان و شرکای او بموجب یک یا چند قرارداد متارکه جنگ متوقف شد و دول متحده در مدتی که زیاده از ششماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح ما بین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از ششماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد.

مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

فصل ششم

۱- دول متحده متعهد می‌شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که بنامیت خاک و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد و پیمانهای نبندند که بامقررات این پیمان منافات داشته باشد و متعهد می‌شوند که در هر امری که مستقیماً بامناف ایران مرتبط باشد با دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مشاوره نمایند.

۲- اعلیحضرت همایون شاهنشاه متعهد می‌شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که با اتحاد منافی باشد یا پیمانهای منعقد نکنند که بامقررات این پیمان منافات داشته باشد.

فصل هفتم

دول متحده مشترکاً متعهد می‌شوند که بهترین مساعی خود را بکار ببرند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند. پس از آن که این پیمان اعتبار یافت برای بهترین وجه عمل کردن باین تعهد مابین دولت ایران و دول متحده مذاکرات شروع خواهد شد.

فصل هشتم

مقررات این پیمان مابین اعلیحضرت همایون شاهنشاه و هر یک از دو طرف معظم متعاهد دیگر مانند تعهدات دو طرفی یکسان الزام آوراست.

فصل نهم

این پیمان پس از امضاء معتبر است و تا تاریخی که برای بیرون بردن قوای دول متحده از خاک ایران بر طبق فصل پنجم مقرر شده باعتبار باقی خواهد بود.

بنابراین نمایندگان مختار مذکور در فوق این پیمان را امضاء و مهر کرده‌اند در تهران بسه نسخه فارسی و انگلیسی و روسی تحریر شد و هر سه نسخه یکسان معتبر خواهد بود.

*ضمیمه اول

متن نامه ایست که از طرف وزیر مختار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بوزیر امور خارجه ایران نوشته می‌شود: با عطف به بندا اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شد مقتضاً از جانب دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بجنابعالی اطمینان می‌دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می‌کنند که آن مقررات بهر کنفرانس صلحی خواه یک کنفرانس خواه کنفرانسهای متعدد که در پایان جنگ حاضر منعقد شود و همچنین بکنفرانسهای بین المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنابراین متعهد می‌شوند که در کنفرانسهای مزبور هیچ امری را که بتمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب ننمایند و نیز در کنفرانسهای مزبور وارد هیچ مذاکره نشوند که بمنافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند.

علاوه بر این دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نهایت کوشش را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً بمنافع او مرتبط باشد با دول دیگر بطور تساوی نماینده داشته باشد.

*ضمیمه اول

متن نامه ایست که از طرف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوزیر امور خارجه ایران نوشته می‌شود. با عطف به بند اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شد مقتضاً از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به جنابعالی اطمینان می‌دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می‌کنند که آن مقررات بهر کنفرانس صلحی خواه یک کنفرانس خواه کنفرانسهای متعدد که در پایان جنگ منعقد شود و همچنین بکنفرانسهای بین المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنابراین متعهد می‌شوند که در کنفرانسهای مزبور هیچ امری را که بتمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب ننمایند و نیز در

کنفرانسهای مزبور وارد هیچ مذاکره نشوند که بمنافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند.

علاوه بر این دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نهایت کوشش را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً بمنافع او مرتبط باشد با دول تساوی نماینده داشته باشد.

*ضمیمه دوم

متن نامه‌است که وزیر امور خارجه ایران بوزیر مختار دولت انگلیس خواهد نوشت: با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضاء د از جانب دولت ایران بجنابعالی اطمینان می‌دهم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود میداند که چنانچه این دو دولت هر بار دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد.

*ضمیمه دوم

متن نامه‌است که وزیر امور خارجه ایران به سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواهد نوشت.

با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضای شد مفتخراً از جانب دولت ایران به جنابعالی اطمینان می‌دهم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود میداند که چنانچه این دو دولت هر دو با دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد.

*ضمیمه سوم

متن ایست که از طرف وزیر مختار انگلستان بوزیر امور خارجه ایران نوشته می‌شود.

افتخار دارم از طرف اعیضرت پادشاه انگلستان در ممالک متحده به جنابعالی اطمینانهای وزیر را ابلاغ نمایم:

۱- راجع به فقره ۲ فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ و یا عملیات نظامی بر ضد یک یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهند نمود.

۲- راجع به فقره ۲ فصل ۴ مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوایج ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شود.

۳- مسلم است در صورتی هم که پیمان مطابق مقررات فصل ۹ قبل از انعقاد صلح از درجه اعتبار ساقط شود ضمیمه یک باز بقوت خود باقی خواهد ماند.

ضمیمه سوم

متن نامه ایست که از طرف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی بوزیر امور خارجه ایران نوشته می شود.

افتخار دارم از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بجنابعالی اطمینانهای زیر را ابلاغ نمایم:

۱- راجع به فقره ۲ فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ و یا عملیات نظامی بر ضد یک یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهند نمود.

۲- راجع به فقره ۲ فصل ۴ مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوایج ایران ضرورت نداشته باشد و برای حوایج ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شود.

۳- مسلم است در صورتی هم که پیمان مطابق مقررات فصل ۹ قبل از انعقاد صلح از درجه اعتبار ساقط شود ضمیمه یک باز بقوت خود باقی خواهد ماند.

اجاره مبادله پیمان اتحاد بین شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان مشتمل بر نه فصل و شش ضمیمه بشرح بالا در جلسه ششم بهمن ماه یکهزار و سیصد و بیست داده شده است.

رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری

توضیحات و مأخذ:

- ۱- مشروع مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۲ از سایت کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و نگاه کنید به حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد هفتم - انتشارات علمی - ۱۹۶۳، صص ۲۳۳ - ۱۷۶)
- ۲ - مشروع مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۳ از سایت کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

فصل پنجم

مخالفت عده ای از نمایندگان با سلطنت محمد رضا شاه

روز ۲۵ شهریور فروغی به مجلس آمد و تقاضای جلسه خصوصی کرد. او خبر استعفای رضاشاه را به اطلاع مجلس رسانید و خواستار جلسه رسمی و و علنی برای انجام تشریفات و انتقال سلطنت و سوگند ولیعهد شاه سابق شد.

در جلسه خصوصی عده ای مخالفت کردند و کشمکشی در گرفت. عده ای از نمایندگان مخالف با سلطنت ولیعهد بودند. بالاخره سهیلی دست به مائوری زد و نمایندگان را تهدید نمود که اگر این تشریفات انجام نشود قوای شوروی که در کرج متوقف هستند تهران را اشغال خواهند کرد. علی دشتی که نماینده مجلس بود در این مورد در کتاب پنجاه و پنج چنین نوشته است:

« در جلسه خصوصی بگو مگوئی روی داد و ملاحظاتی نامساعد بمیان آمد وزیر خارجه، موقع شناسی بکار بست و اخطار کرد که سپاهیان شوروی تا کرج آمده اند و اگر فوراً تکلیف مملکت معین نشود و شاه جوان براریکه شاهنشاهی تکیه نکند خطر هائی کین کشور را تهدید میکند و معلوم نیست چه حوادث ناگواری که دولت از عهده جلوگیری آن نمی تواند بر آید، بوقوع خواهد پیوست.

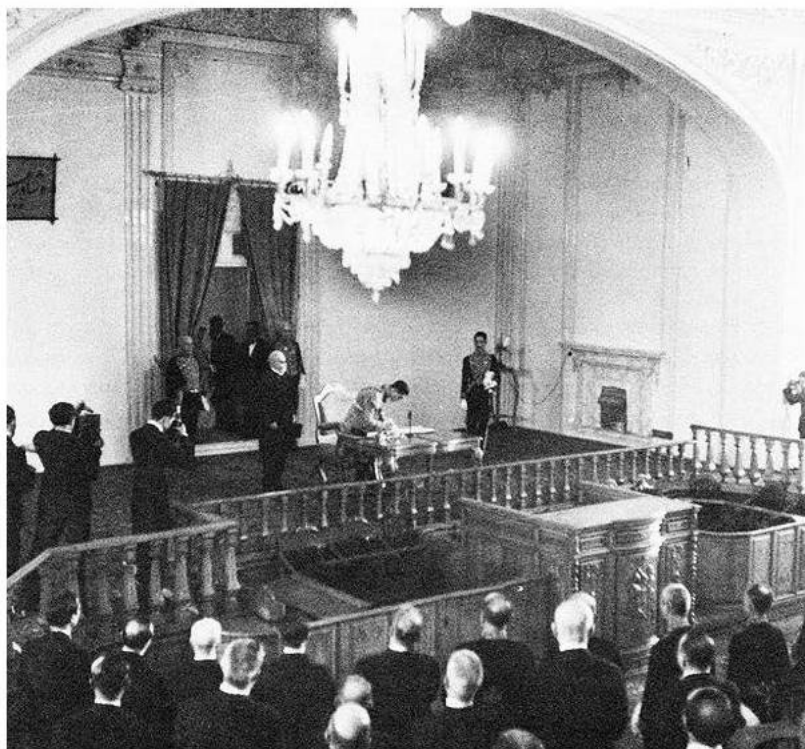
این شاهکار سیاسی سهیلی بیدرنگ تمام جنجالها را فرو نشاند و مجلس موافقت کرد عصر همان روز شاه جوان به مجلس آمده و مراسم سوگند بجای آورد» ...

روزنامه اطلاعات که هم در زمان حکومت رضاشاه و هم به دوران سلطنت، فرزند او، در جهت استحکام پایه های سلطنت، نقش ویژه ای داشت پیرامون برگزاری اولین سالروز تولد شاه جدید، آنهم بهنگامی که احساسات عمومی علیه اوضاع گذشته برانگیخته شده بود، در «اطلاعات در یک ربع قرن» زیر عنوان «اولین سال تولد اعلیحضرت چگونه برگزار شد؟» چنین نوشته است:

«روز چهارم آبان ۱۳۲۰ و تولد اعلیحضرت همایونی بود، اولین سالی بود که ملت ایران باید ولادت پادشاه خود را جشن بگیرد. یک ماه و چند روز از حرکت پادشاه مستعفی بیشتر نگذشته بود، احساسات عمومی بر علیه اوضاع بمرحله کمال رسیده بود، صفحات روزنامه مملو از بدگویی و ناسزا به رضا شاه بود، مردم برای در هم ریختن اساس و شالوده‌های رضاشاهی حال عصیان و انقلاب داشتند، کی جرأت داشت عکس اعلیحضرت فعلی را بمناسبت ولادتش بچاپ رساند، کی می توانست از شاه فعلی چند سطر تعریف و تمجید کند. در همین ایام اطلاعات مصمم گردید اولین سالروز ولادت پادشاه جوان را جشن بگیرد و ابراز احساسات نماید...»

خبر استعفای رضاشاه چون بمبی منفجر شد

پس از سالها اختناق و فشار بمحض آنکه خبر استعفای رضاشاه منتشر شد، هیجان غریبی در مردم تولید کرد عده ای مخالف عزیمت شاه از ایران بودند می گفتند باید محاکمه و مجازات شود. جمعی معتقد بودند که عمال حکومت رضاشاه باید توقیف و محاکمه شوند. هیجان و جنبش مردمی که طی سالیان دراز رنج و ستم فراوانی را متحمل شده بودند، هر لحظه اوج می گرفت. این هیجان و جنبش حالت فزونی را داشت که زیر یک فشار قوی قرار گرفته باشد و ناگهان بر اثر برداشته شدن آن فشار احساس رهائی کند و با جهشی قدرتمند و فوق العاده بسوی آزادی شتاب گیرد. مردم چنین حالتی داشتند. نارضائی و صدماتی که به آزادی و امنیت اجتماعی وارد آمده بود، بناگهان جنبش فوق العاده ای در میان تمام مردم ایجاد کرد تا جائی که مجلس فرمایشی هم تحت تأثیر این هیجان عمومی قرار گرفت. در جلسات خصوصی و علنی مجلس سخنانی در نكوهش از اعمال رضاشاه گفته شد. از جمله علی دشتی و سید یعقوب انوار مطالب تندی علیه رضاشاه بیان کردند. جراید هم که زنجیر سانسور



محمد رضا پهلوی سوگند پادشاهی را در مجلس شورای ملی به امضا می رساند. شهریور ۱۳۲۰

تا چندی پیش دست و دهانشان را بسته بود، علیه حکومت رضاشاه مقالاتی نوشتند و از روی بسیاری جنایات و فجایع که در دوران رژیم استبدادی به دستور شاه و وسیله عمل او انجام گرفته بود پرده برداشتند. در میان جرایم که علیه اوضاع گذشته مقالات تندى انتشار دادند و یا کاریکاتورهای بچاپ رساندند، روزنامه های ستاره، تجدد ایران، امید و بسیاری جرایم و هفته نامه های دیگر بودند که هر یک به سهم خود قدمی در راه آگاهی مردم برداشتند.

در اینجا ابتدا نطق علی دشتی را که در روز یکشنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۲۰ در یکصد و بیست و یکمین جلسه مجلس شورای ملی دوره دوازدهم ایراد شده نقل می کنیم و سپس به مطالب دیگر می پردازیم.

این سخنرانی - که بعلت عدم دقت در تصحیح، برخی قسمت های آن نارساست از کتاب «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان» تألیف کوهی کرمانی نقل می شود:

نطق علی دشتی پس از خروج رضاشاه از ایران

«... این روزها خیلی صحبت میشود که مابین مجلس و دولت وحدت فکر موجود باشد. این فکر بسیار مقدس است و غالباً در عالمی پیدا می شود که سنخ تربیت، فکر، ایدآل و آمال سیاسی شان شبیه بهمديگر است و وحدت فکر و وحدت اخلاق در نتیجه آن پیدا می شود.

روز یکشنبه گذشته آقای فروغی در این خصوص بیاناتی در جلسه خصوصی اظهار داشتند. البته مذاکرات جلسه خصوصی نباید در خارج گفته شود ولی چون در روزنامه [ها] که نزدیکی و همکاری شدیدی با دولت دارند موضوع جلسه خصوصی را نوشتند و ما هم منتظر بودیم که از طرف مجلس و دولت نسبت به آن اعتراضی بشود ولی چون هیچ گونه اعتراضی بعمل نیامد و معلوم شد که خود دولت هم موافق بوده است پس اگر بنده اشاره ای راجع به جلسه خصوصی میکنم از رویه مجلس شورای ملی خارج نشده ام.

آقای فروغی شرحی در لزوم وحدت نظر بین دولت و ملت و بین مجلس و دولت بیان کردند و معتقد بودند که هر قدر همکاری و همفکری بین دولت و ملت باشد بهتر است. البته این فکر بسیار خوبست بنظر من فقط با یکی از دو شکل می شود به این مقصد عالی رسید یا اینکه مجلس و ملت مطیع دولت شده و هر اقدام و عمل او را بدون چون و چرا تصدیق کند و یا اینکه دولت حوائج عمومی و افکار عمومی و تمایل عامه را در نظر گرفته، سعی کند آنها را انجام دهد، رویه اول همان رویه است که حکومت ساقط شده تا دیروز پیش گرفته بود و البته ملاحظه کردید چه نتایج وخیمی داد. پس یگانه راهی که برای همکاری و همفکری ملت و دولت باقی میماند این است که دولت مجری تمایلات عمومی باشد آیا دولت این کار را انجام داده است یا نه. یعنی دولت حاضر توانسته است احتیاجات عمومی را برطرف کند یا خیر. بنظر من نتوانسته است (صحیح است)

بعقیده من اگر آقای فروغی و هیأت دولت میخوانند وحدت فکر بین مردم و دولت و مجلس ایجاد شود باید احتیاجات عمومی را در نظر بگیرند و انجام دهند. آیا این کار را کرده اند یا نه، نمی خواهم وارد بحث مفصل شوم ولی میگویم دولت این کار را نکرده است. کابینه آقای فروغی نتوانسته است احتیاجات عمومی را تأمین کند.

قریب بیست سال بود یک حکومتی در این مملکت سلطه داشت و این حکومت خیلی کارها کرد. کارهای خوب هم داشته، کارهای بدی زیاد کرده که من نمی خواهم وارد بحث شوم. تعرض به آزادی مسکن به آزادی افراد، تعرض به اموال مردم در این سالهای اخیر خیلی رواج داشته است. قبل هم عرض کردم بزرگترین هدف تمام فلاسفه، تمام انبیاء، تمام دانشمندان و تمام حکومتها این بوده است که حق و عدالت بین مردم ایجاد شود و حق به حقدار برسد.

شخص وقتی وطن پرست می شود که در وطن خود محترم باشد و متأسفانه در حکومت سابق این قضایا اصلاً در بین نبوده، ناگهان حوادثی آمد و این حکومت سرنگون شد.

معمولاً در کشورهای راقیه وقتی حکومتی از بین رفت، یک حکومت تازه روی کار آمد عکس العمل شروع میشود و سعی می کنند تمام آنچه را که برخلاف حق و عدالت بوده است رفع بکنند. آیا کابینه آقای فروغی این کار را کرده است؟ روزهای اول که بساط بیست ساله بر چیده شد در میان وکلای مجلس یک شور و نشاط غریبی بر پا شد من نمی خواهم تعریف همکاران خود را بکنم ولی نباید از انصاف گذشت در میان و کلا آن فکر بود که در مجلس علنی نشسته و دست به ریختن طرحهای قانونی زده محبوسین را که من غیر حق گرفتار شده اند آزاد کنند، دولت را مکلف کنند املاک مردم به آنها پس دهد و چندین طرح قانونی از این قبیل هم تهیه شد که متأسفانه مجلس علنی تشکیل نشد.

متأسفانه در آن چند روزه وضع غریبی در مجلس بود که من نمی خواهم الآن وارد آن بحث شوم و خلاصه مجلس نتوانست آمال خود را انجام دهد. آقایان نمایندگان می خواستند در مجلس بنشینند و دولت را وادار کنند که تمام خرابیهای گذشته را ترمیم نماید ولی مجلس تشکیل نشد و خود دولت دست به بعضی از آن اصلاحات از قبیل عفو مجرمین استرداد املاک مردم زد. اما دولت در انجام این مقاصد تا چه درجه صادق و ساعی بوده بنظر من مساعی دولت در یکی دو سه روز اخیر صرف جاهای دیگر شده مثلاً در روزنامه اطلاعات دومی مرتبه نوشتند که شاه سابق در خارج پولی ندارد و با خود چیزی به خارج نبرده است. بنده آن روزی که برنامه دولت مطرح بود سؤال کردم که هرگاه از اندوخته های کشور چیزی به خارج برده شود و بعدها معلوم گردد آیا دولت آقای فروغی مسئولیت این را بعهد می گیرد؟ از هشت نه نفر وزرائی که حضور داشتند هیچکدام جوابی ندادند (صحیح است... صحیح است)

حال کار از این بدتر هم شده آقای فروغی در جلسه خصوصی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی بعمل آمده و صورت مجلس آن هم تنظیم گردیده که بزودی بعرض مجلس ... اگر یک کمی به انصاف و خدا و وجدان اهمیت بدهیم باید گفت این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار میکرد که تا شعاع ۵۰۰ متر کسی حق نداشت دور

خانه اش عبور نماید. در مدت اقامت اصفهان طلا از مثقالی بیست تومان به ۴۵ تومان رسید حالا آقایان انصاف بدهید

که یک مأمور چهل تومانی گمرک بندر عباس چگونه جرأت دارد شاه را تفتیش بکند؟ چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی بزند؟ آیا مأمورین بندر عباس میتوانستند اثاثیه شاه را تفتیش کنند و جعبه ای که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و جیب اور ادست بزنند که آیا چهار پنج سیر زمررد و الماس وجود دارد. مردم پس از استعفای پادشاه منتظر بودند که کارها بصورت عادی برگردد و اجحافات برطرف شود ولی رو به دولت بطوری مشکوک است که مردم املاک از دست رفته ابدأ اطمینان ندارند همین امروز یکی از نمایندگان مجلس از من می پرسید که آیا واقعاً املاک را دولت پس میدهد یا دولت میخواهد ما را سر بدواند. تا اینجا مقدمه بود. اصل مقصود بنده در مورد مجرمین سیاسی است قضیه شاه میبخشد شیخ علی خان نمی بخشد کاملاً امروز صدق کرده است.

من امروز عین اعلامیه عفو عمومی را که از طرف اعلیحضرت همایون صادر شده است خواندم شاه کلیه مقصرین سیاسی را عفو کرده اند و سایر مجرمین عادی مطابق قانون و حق عفوای که شاه دارند تخفیفی در مدت حبسشان منظور شد و حتی در آن قید شده که اگر محبوسینی باشند که بموجب این اعلان عفو مشمول واقع نمی شوند وزیر دادگستری مکلف است ماده ای تنظیم و به مجلس شورای ملی تقدیم دارد.

عده ای از این بیچاره ها هنوز آزاد نشده اند. تنها اشخاصی که ۱۲ و یا ۸ ماه از مدت حبسشان باقی بود، بخشیده شده اندولی دکتر بهرامی و علوی و کامبخش و خلاصه ۱۱ یا ۲۲ نفر از ۵۳ نفر همانطور در زندان می باشند. این محبوسین سیاسی هستند و بایستی طبق فرمان عفو عمومی آزاد گردند و اگر مواردی هست که این فرمان شامل حالشان نمی شود وزیر دادگستری باید ماده واحده تنظیم و به مجلس بیاورند (نمایندگان - صحیح است) آیا می دانید عذر آنها در آزاد نکردن چیست؟ می گویند وقتی قانون از مجلس گذشته که تشکیل فرقه ای مخالف رژیم مملکت مرام آنها و آنها تشکیل فرقه سوسیالیستی داده اند پس مجرمند این قطعی است که همچو قانونی هست. تشکیل فرقه

حرام است ولی جرم سیاسی است اگر قانون در کار نبود جرم یعنی عمل برخلاف قانون و مقررات. نهایت اگر مخالفت با قوانین در ناحیه معتقدات باشد جرم سیاسی است و اگر دزدی یا کلاه برداری و غیره باشد معمولی است. حزب درست کردن و تشکیل فرقه دادن اگر جرم سیاسی نیست پس چیست؟! چون بنده قصد تظاهر نداشتم روز یکشنبه گذشته با آقای فروغی در این باب صحبت کردم وعده دادند به ایشان عریضه عرض کردم عریضه خانواده های محبوسین را هم برایشان فرستادم ولی هنوز اثری از آن ظاهر نشده. بدی قضیه این است که عده ای از رفقای آنها آزاد شده و اکنون فشار بر آنها شدیدتر است. صدها محبوسین دیگر الآن موجودند که ابداً موجبی برای نگاهداری آنها نیست. کاش آقایان صبح جمعه در خانه من بوده و چشمهای غرقه به اشک مادری را می دیدند که چهار ماه است جوان بیست ساله او بدون محاکمه در زندان است.

عده زیادی از اهالی خراسان از شما می پرسم خود آقای اسدی مستحق بود که تیر باران شود (نمایندگان - ابداً، ابداً) به این شکل نمی شود وحدت فکر بین مردم ایجاد کرد اولین وظیفه شاه جوان و مجلس و دولت این است که باید خرابیهای گذشته را ترمیم کنند. کارهای بد گذشته بزرگ و کوچک دارد. بزرگش همان تعرض به آزادی و حقوق و املاک مردم است. کارهای غلط کوچک فراوان است. آمده اند اداره تبلیغات درست کرده اند با بودجه ۸۰۰ هزار تومان، این اداره چه کرده است؟ برای ما که کاری انجام نداد آیا توانست موقعیت متزلزل او را محکم نماید پرورش افکار توانست سلطنت آن مرد را محکم نماید؟

ده دوازده سال است یک سیستم اقتصادی غلط که مردم را به ورشکستگی و بدبختی سوق می دهد در مملکت حکمفرما بوده در تمام مراحل زندگانی اجتماعی از این غلط کاریها فراوان است. همانطور است یکی از مأمورین راه نقل میکرد هر متر مکعبی که از راه مخصوص خاک برداری می شد باید به اداره املاک اختصاصی پول بدهد. برای ریختن همان یکمتر مکعب خاک در دره باز هم باید پول بدهد (خنده نمایندگان)

دولت باید به الغاء این غلط قیام نماید. دولت باید سعی کند اعمالش منطبق با اصول عدالت و مطابق قانون اساسی و مشروطیت باشد (صحیح است) دولت فورمول هبه نامه را درست کرده یعنی خواستند در تحت عنوان این فورمول اموال مخصوبه را به صاحبانش مسترد دارند هبه نامه شامل اموال منقول و غیر منقول بود. چرا فقط اموال غیر منقول را می خواهند به مردم پس بدهند و برای اموال منقول تکلیفی معین نکرده - من از آقایان می پرسم که این ۶۸ میلیون تومان آیا مال شاه مستعفی هست یا نیست یکی دو فرض ما باید صحیح باشد اگر این ۶۸ میلیون مال مسلم خود او بود پس به چه حقی از او گرفتید و ما به چه حقی از آن استفاده می کنیم اگر مال او نیست پس مال مردم است و باید به مردم پس داد. شاه جوان ما پول لازم ندارد. ملت ایران هر چه او بخواهد به او میدهد تمام احتیاجات او را رفع می کند ۶۸۰ میلیون ریال پول کمی نیست راکد شدن این مبلغ به جریان اسکناس صدمه زد.

الآن خوندتان می گوئید که دولت نیازمند پول است. بسیار خوب این ۶۸ میلیون تومان را بمصرف کارهای خود بزنید. آقای دکتر صدیق معلمین را دور خود جمع می کنند و سخنرانی کرده و می گوید که اعلیحضرت پادشاه آهسته به بنده چکی از پول خودشان مرحمت فرمودند که به معلمین داده شود این کارها و تظاهرات چه لزومی دارد؟ پول مال ملت ایران است تمام آن را به دولت بدهند وقتی ملت ایران شاه داشته باشد هر چه بخواهد به او می دهند ما بقدر سرسوزنی نسبت به اعلیحضرت جوان سوء قصد نداریم (صحیح است) ما او را دوست می داریم با این رویه نجیب و معقول و شریف و احترامی که به اصول مشروطیت دارند محبوب هستند (وکلا - صحیح است) درست که ایشان پسر رضا شاه هستند ولی بیشتر و مقدم بر آن شاه برای ایران میباشد اعلیحضرت محمدرضا شاه شاه ماست. هیچ محتاج نیست که ۶۸ میلیون تومان را نگهدارند بلکه باید به دولت بدهند تا نزد مردم محبوب باشند. من دیگر عرضی ندارم. کوهی گرمائی در کتاب خود همچنین به روزنامه ستاره اشاره کرده و

مقاله ای را که ارسالان خلعتبری

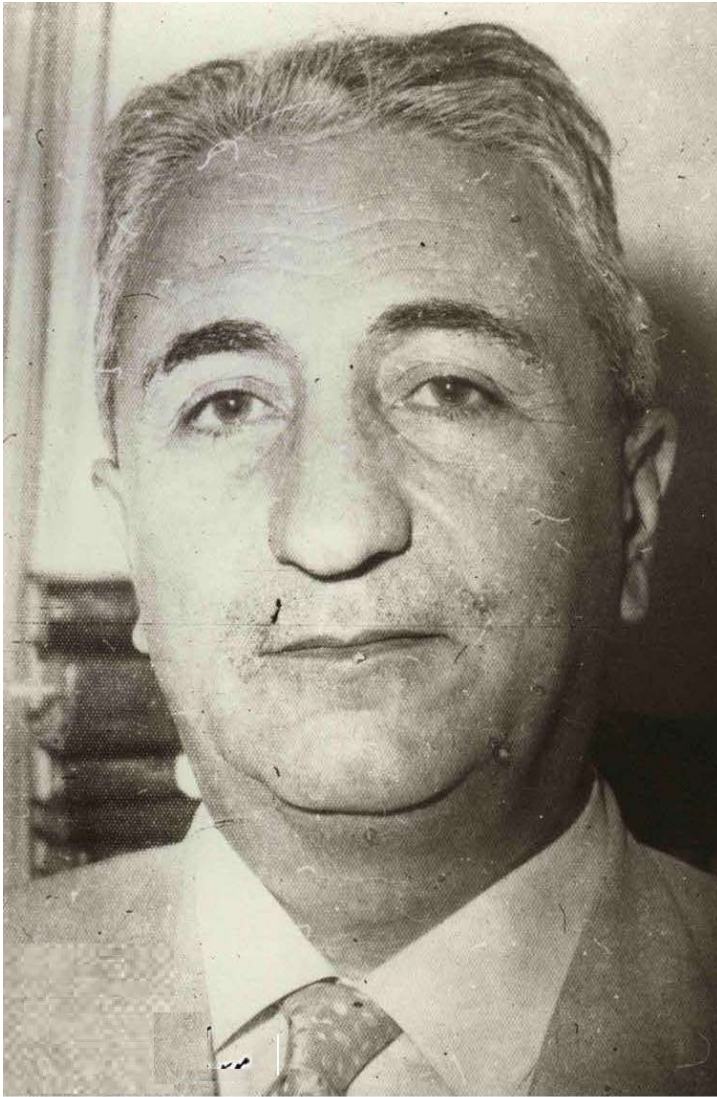
مقاله ای را که ارسالان خلعتبری در آن روزنامه نوشته، در دنباله یادداشت‌های خود آورده است که نقل می‌کنیم.

آیا این همان ایران است؟

وقتی این مقالات را می‌نویسم نمی‌دانم در خوابم یا در بیداری. این همان ایران دو ماه پیش است که نفس کشیدن براحتی در آن ممکن نبود و پروانه می‌خواست. این همان ایران است که متملقین عصر مشعشع آن را مهد امنیت و آسایش می‌دانستند ولی نه کسی از مال و جان در امان بود و نه از شرف و ناموس و عفت (نایب حسین کاشی در بیرون شهرها در جائی که امنیه و کسی نبود جلوی آدم را می‌گرفت و بعد از گرفتن مال به جان امان می‌داد ولی در این بیست سال در داخل شهرها جلوی صدها هزار جمعیت با سند رسمی و بدست مأمورین دولت سابق که برای حفظ جان و مال مردم حقوق می‌گرفتند هست و نیست آدم را گرفته و بعد از آن به جان هم امان نمی‌دادند و به جاهائی تبعید می‌کردند که خود یک نوع کشتن تدریجی بود).

این همان ایرانی است که در آن شبی که مردم از وحشت سراسیمه و نگران بودند آن اتومبیل سوارهای اتومبیل‌های بی‌نمره چراغهای پرنور دستی را با کمال وقاحت بصورت رنگ‌پریده زنها و دخترهائی که سر پل تجریش منتظر شنیدن اخبار موحش بودند می‌افکنند و نفرت ابدی مردم را بسوی خود جلب می‌کردند!

این همان ایران است که در تاریکی از کوههای بلند آن روزی یک دکتر حقوق تربیت شده همین که خواست اظهار دل‌تنگی از اوضاع آن روز کند، بعادت همیشگی



ارسلان خلیجی

برگشت بعقب خود نگاه کرد که ببیند کسی مواظب هست یا نه و خنده همراهان او از این احتیاط که طبیعت ثانوی ما شده بود، او را از حال بیخودی بیرون آورد؟ این همان ایران است که آن سرتیب نجیب پاک دامن میهن پرست وقتی گزارشی راجع به کارهای خود داده بود چون در آخر آن اتکاء خود را در عمل به خداوند متعال اظهار داشت مورد غضب شاه سابق واقع گردید که چرا به شاه توکل ندارد! یکی از آقایان نمایندگان مجلس اخیراً در بیانات خود اظهار کرده بود که خدایا نمی دانم اسم ترا ببرم مرا خواهند گرفت یا نه - هر چند دیر گفت ولی معلوم میشود بی اصل و اساس نبود. آری توکل به خدا نیز در این محیط موجب زحمت و مسئولیت بود.

ملت ایران این مظالم را چگونه میتواند فراموش کند؛ آنهایی که گویند ذکر از گذشته نکنید به اشتباه می روند. ذکر مصیبت خود یک نوع تسکین برای مردم است در اخلاق عمومی اثر خواهد کرد، باعث تهذیب اخلاق خواهد شد. شاید تصور رود چون بعضی می گویند ما فراموشکار هستیم اگر چندی زبانها خاموش و قلمها شکسته باشد کم کم کارهای گذشته ماست مالی و پرده پوشی خواهد شد، این هم اشتباه است. آنقدر نباید این بدبختیها و مذلتها و مظالم را فراموش کرد تا اوضاع بهتری را جلوی چشم خود ببینیم، تا کارها اصلاح نشود و کار به دست اشخاص قابل اعتماد غیر آلوده نیفتد وضعیت ما با سابق فرقی نخواهد داشت هر وقت آنهایی که عهده دار اصلاحات امور کشور هستند، آنطور کشور را اداره کردند که با گذشته فرق داشته باشد آنوقت از گذشته صحبت نخواهیم کرد زیرا آنگاه به مقصود خود رسیده ایم.

احمد شاه قاجار از وقتی که به سلطنت ایران رسید تا روزی که خلع شد یک قدم بر علیه قانون اساسی برنداشت یک نفر را زندانی نکرد و نکشت. در کوچکترین کاری دخالت نکرد قانون را همیشه رعایت و احترام نمود. یک پادشاه مشروطه قانونی بود. وقتی عده ای به او بدگویی کردند وکیل گرفت که به عدلیه شکایت کند. هیچیک از جواهرات و اثاثیه سلطنتی را در آن روزهای هرج و مرج از میان نبرد.

وقتی خواست باغ کوچکی در دروس شمیران بخرد به شهادت یکی از رجال حاضر نتوانست خود را حاضر کند چند ساعت آب از سلطنت آباد را که متعلق به دولت بود

به آنجا ببرد و از معامله آن باغ صرف نظر کرد. تمام محصول چند فقره ده او از چند صد خر و ارتجاوز نمی کرد. او را احمد بقال و احمد محتکر خواندیم. بی مصرف و بی عرضه گفتیم. رسوایش کردیم. شاعر ملی عارف او را جواهر دزد نامید و از خدا خواست که او را به روز بوریا باف کند. سالها این حرفها را زدیم عده ای از آقایان امروزی که بعضی در کار هستند و بعضی هم در وسط بازی از میدان اخراج شدند تشویقها نمودند که آن حرفها را بزنینم. کسی نگفت چیزی نگوئید چرا نسبت به کسی که روح و ایمان و عقیده و مذهب و مال و عفت و امنیت و آسایش و همه چیز ما را خفه کرد و کشت و برد و نابود کرد و محو نمود، حرفی نزنیم و ساکت باشیم. ولی ملت ایران کینه ورز نیست. زیاد نجیب و بسیار بردبار و بی اندازه مهربان و با گذشت است. با آنکه با محمدعلی شاه دشمنی بی حد داشتند درباره پسرش هنگام جلوس سلطنت از هیچگونه صمیمیت خودداری نکردند وقتی رضاشاه با آن همه اعمال زشت از میان رفت مردم ولیعهد آنروز و پادشاه امروز را با چهره های خندان و دلهای مهربان پذیرفتند و گل نثارش کردند در صورتی که همانروز آن مجسمه مهیب دست به شمشیر در مقابل مجلس خفه کردن آزادی و آمال ملی را بیاد آنها میآورد و چقدر بجا است این مجسمه که معرف کشته شدن آزادی است به دست این پادشاه آزادیخواه از جلوی مجلس برداشته شود و مجسمه فرشته آزادی در آن محل نصب گردد. آن قیافه نجیب و مهربان و آن صدای جذاب و شیرین این پادشاه جوان که می خواست دلهای چاک چاک مردم را شفا بخشد در آنروز چنان در نمایندگان مجلس و مردم اثر کرد که بسی شگفت آور بود. از آنروز که به مردم وعده آزادی داده شد این نوید بقدری به کامها شیرین آمد که فراموش کردند دنیا در جنگ است و کشور ما هم از این آسیب ایمن نیست. اگر این نوید بصورت کامل انجام نشود بس زیانها رو آور خواهد شد چرا عده ای بی جهت سخن گوئی به گذشته است سوء استفاده از آزادی فرض می کنند؟ تاکنون چه کسی به یک نفر در جرأند توهین وارد آورده! از چه قانونی تمرد شده و که را به تمرد و سر پیچی از قانون و اطاعت متصدیان امر دعوت کرده اند؟ به که حمله شد؟ چه اغتشاشی بر پا شد؟ آیا یک شیشه از جائی تاکنون شکسته شده یا یک قطره خون از دماغی

جاری گردیده. هیچ مخالفتی با دولت شده؟ جز اطاعت و سکوت و رعایت انتظام از این مردم کاری سرزده. ما وقتی از گذشته و آینده صحبت می‌کنیم قصد داریم که با گفتن عیوب سابق بتوانیم نسبت به آینده راهنمایی کنیم تا آنجا که قلم ما عاجز از بیان نیست تذکر بدهیم کارهایی نشود که آن اوضاع گذشته تجدید گردد و با هیچکس و هیچ مقامی نه گفتگویی داریم نه رقابتی تا آخر...»

(مقاله مفصل و در چندین شماره است که بهمین قدر اکتفا شد.) همگام با روزنامه نگاران و نویسندگان شعرا و سرایندگان نیز در اشعار خود به نکوهش و ذم و قدح رضاشاه پرداختند که در جرید چاپ می‌شد. اولین شعری که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ذم رضاشاه در مطبوعات ایران انتشار یافت قصیده ای اثر طبع دکتر حمیدی شیرازی استاد دانشگاه است که در ذیل می‌آوریم.

تاجداری دگر و سیم پرستی دگر است

ضعف پیری دگرو فر جوانی دگر است *** شیر فرتوت، کمانچه کش روباه گراست!
اینهمه خواری و بیچارگی از پیری ماست *** خصم دیوانه گمان برد که خوشینر است
شاه، ایشاه که رفتی و سلامت رفتی *** خود بدین ملک نگه کن که چه زیر و زبر
است

اینهمه شورش و سرمستی و بیدادگری *** از تو دیوانه تن پرور بیداد گراست
هر چه گفתי همه خواندیم و اطاعت کردیم *** تا بگویند که تیغ ت بیلایا سپر است
شام تاریک بلا بود شب شاهی تو *** همه گفتند و نوشتند که گاه سحر است
تانگویی که ز بیداد تو غافل بودند *** خود ز بیداد تو هر بیوه زنی باخبر است
زان سیاست که جهان داشت جز این چاره نبود *** که بگویند بایران پدري تاجور
است

في المثل رانش چون بیخ چنار است کلان *** في المثل دستش چون شاخگران پرثمر
است!

عدل کسرائی و شمشیر کیومرثی را *** از دل و دست بگیتی سبب زیب و فراست دشمنان! حمله نیارید که اینجا شیر است *** دوستان گردهم آئید که اینجا شکر است همه فرمانبر و یکرویه بفرمان شهیم *** گرچه سوزدتن ما خاک رهش تاج سر است ورنه از روزنخستین همه میدانستیم *** تاجداری دگر و سیم پرستی دگر است! همه خود را بکر و کوری اینگونه زدیم *** بگمانی که جهان نیز چوما کور و کر است!

شور و شرهای ترا یکسره کردیم قبول *** تا ندانند که در خانه ما شور و شر است! خود بدین دعوی یکباره نتازند بما *** همه دانند که یاران تویی حدو مراست! ملت و شاه زیکدیگر بگسیخته نیست *** پس در این کشور فرتوت نه جای ظفر است!

مدح گفتیم و ثنا کردیم از بیم وطن *** گرچه از مدح و ثنا گفتن ما را حذر است! هر چه ما پرده کشیدیم، خطا پرده درید *** شد هویدا که خطا دخترکی پرده در است! نتوان آتش سوزنده بدیبا پوشید *** زانکه تا چشم زنی پرده دیبا شرر است! و آن سیه قلع زرانود که در بوته رود *** شرمگین گاه برون جستن خود از گهر است!

شاه، ایشاه کنون چشم بینداز و ببین *** بیشه شیرنگه کن که پراز جانور است! شاه، ایشاه برو خاک بسرکن ایشاه! *** که پر از خون جوانان همه جا جوی و جراست شاه، ایشاه کنون بنگر، بنگر ایشاه! *** که زگیسوی بتان ایران آشفته تر است شاه ایشاه! توهم شاهی و نادرهم شاه! *** خانه آباد که نامت بنکوئی سمر است! راستی نابغه عصری، ویحک، ویحک! *** طشت رسوائیت افتاده زهر بام و در است!

این توئی کانهمه خون خوردی و خونها کردی؟ *** این توئی کاینهمه ننگ توچنین مشتهر است؟

شاه، ایشاه بگو اکنون باور کردی؟ *** که نه شمشیرزن است آنکو شمشیر گراست! شاه، ایشاه بگونیک کنون دانستی؟ *** نیشکر نیست هر آن نی که چنان نیشکر است!

شاه، ایشاه بگو هیچ قبولت افتاد؟ *** که هر آنکس که بدی کرد بدش بر اثر است!
 شاه، ایشاه کنون دیدی قارون آسا *** کانهمه گنج تو امروز هبء و هدر است؟!
 شاه، ایشاه! چومیرفتی با خود گفتی *** ناجوانمردا، امروز نه گاه سفر است؟!
 خط آهن را چون از تو خریدند بسیم *** هیچ گفتیشان کاین ملک نه راه گذر است؟!
 تاجرا! آنهمه با بیع و شری خو کردی *** خود ندیدی که در این بیع و شرایت ضرر
 است!؟

هیچ گفتی که اگر مادر خود بفروشم *** نام من تا به ابد ننگ مزار پدر است!؟
 خانه آباد، بنازیم، بنازیم ترا *** زآنکه هر عیب که سلطان بیسندد هنر است!
 ایجهان! والله وبالله که نه مارو باهیم *** پدر تاجور ماست که ننگ پسر است!
 دست ما بست شه و در بردشمن افکند *** هر چه گفتیم نپنداشت که روز خطر است!
 دست خالی چه توان کرد برغرش توپ؟ *** جنگ امروزه جنگ سپر است و تیر
 است!

با همه بیم و بلا هیچ مرا پروانیست *** زآنکه این خاک دعا کرده پیغامبر است!
 گرچه امروز درختی است خزان دیده ولیک *** برسد روز بهاری که پراز بار و
 براست!

ایخدا، ایکه جهانرا همه فرمان از توست *** ایخدا، ایکه ترا دستگهی پهنه و راست!
 ایخدا، ایکه بافتاده ترحم داری! *** ایخدا، ایکه به بیچاره کسانت نظر است!
 خاک مارا بکف دشمن بدخواه مده *** زآنکه این خاک ترا مدفن پیغامبر است!
 آنچه شه کرد مکن، آنچه قضا خواست مخواه *** چون بفرمان توشاه است و قضا و
 قدر است!

شیر پیریم، ولیکن توچو مخلوق مگوی *** شیر فرتوت کمانچه کش روباه گراست!

منبع: حسین مکی (۱۲۹۰ - ۱۳۷۸) «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ۸ - نشر :

تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳. صص ۱۶۱ - ۱۴۷

سابقه برگزیده شدن علی دشتی به نمایندگی مجلس از طرف رضا خان

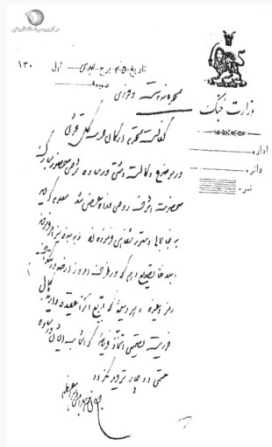
تاریخ ۲۵ برج جدی نیل [۲] ۱۳۰

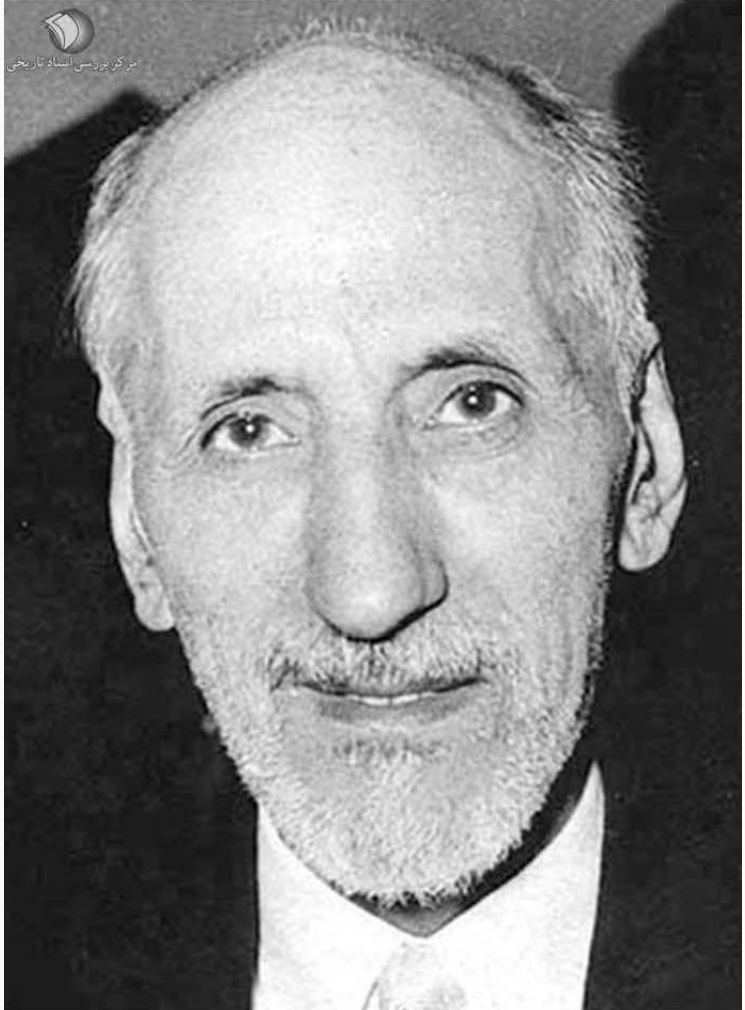
محرمانه است و فوری

کفالت محترم ارکان حرب کل قشون

در موضوع وکالت دشتی [1] در ساوه، شرحی حضور مبارک حضرت اشرف روحی فداه عرض شد. معلوم گردید به جنابعالی دستور شفاهی فرموده‌اند و به بنده نیز امر فرمودند ابلاغاً تصدیع دهم که در ظرف امروز از صدور تلگراف رمز و غیره و هر وسیله [ای] که تسریع آن را عقیده دارید، با کمال فوریت تصمیمی اتخاذ فرمایید که انتخاب ایشان در ساوه حتمی و دچار تردید نگردد.

فرج‌الله بهرامی دبیر اعظم





علی دشتی

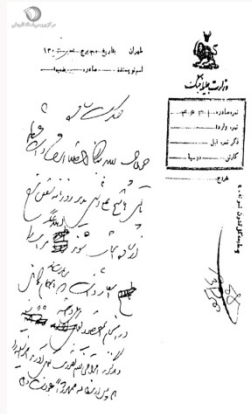
به تاریخ : ۲۸ برج جدی ۱۳۰۲

نمره صادره ۴۶۳۱

حکومت ساوه

چون حسب الامر بندگان حضرت اشرف دامت عظمته بایستی آقا شیخ علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ از ساوه انتخاب شوند، اطلاعاً مراتب را اشعار داشت که مساعدت و اهتمام کامل در انجام آن مقصود مرعی داشته و هرگونه اقدامی لازم [است]، به فوریت به عمل آورید. مراسله را هم پس از مطالعه مهوراً عودت دهید.

[حاشیه] : ارسال شود.



طهران به تاریخ : ۱۸ برج دلو ۱۳۰۲

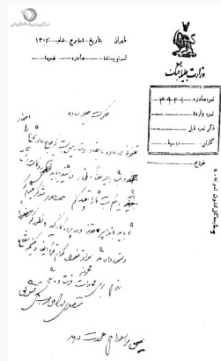
نمره صادره ۴۹۲۱

حکومت جلیله ساوه

تلفونی در ساوه به امضای روستا رسیده است که حاج سالار شجاع را احضار و به مشارالیه علناً اظهار داشتید: یا باید تسلیم به وکالت دشتی باشید یا حکم است شما را تبعید کنم. حسب الامر متذکر می‌شوم که شما باید با تدابیر عاقلانه و در پرده کار کنید. همان طور که حضوراً دستور داده شد. سواد تلفون گرام تلواً ایفاد و یک نسخه مفتاح رمز هم برای مخابرات، محرمانه فرستاده شد.

متصدی ارکان حرب کل قشون

عین مراسله را هم عودت دهید.



پی‌نوشت‌ها:

[۱]. علی دشتی، فرزند عبدالحسین، در سال ۱۲۷۴ شمسی در یک خانواده ایرانی در کربلا به دنیا آمد. تحصیلاتش را در حوزه‌های علمی نجف شروع کرد و در همان جا به پایان رساند. جاذبه آزادی بعد از عزل محمد علیشاه و اوایل سلطنت احمد شاه، او را در سال ۱۲۹۸ به ایران کشاند.

دشتی در ۱۱ اسفند سال ۱۳۰۰ روزنامه «شفق سرخ» را منتشر کرد. او هدف خود را «تولید انقلاب افکار و تهییج روح بیداری جامعه» اعلام کرد. اما این هدف خوشایند دولت‌های وقت نبود. در نتیجه «شفق سرخ» بارها به سبب چاپ مقالات تندش دچار توقیف شد. در کابینه قوام‌السلطنه یک بار هم تمام روزنامه‌ها توقیف شدند که «شفق سرخ» هم یکی از آنها بود.

دشتی که در سال ۱۳۰۱ پس از شلاق خوردن مدیر روزنامه ستاره ایران از سردار سپه انتقاد کرده بود، کم کم به او نزدیک شد. در ماجرای انقراض قاجاریه و تغییر سلطنت هم، دشتی و «شفق سرخ» نقش مؤثری داشتند. از این تاریخ، دشتی به صورت یکی از محارم «رضا شاه» در آمد که در سفر و حضر با او بود. دشتی در دوره پنجم مجلس شورای ملی به دستور سردار سپه از ساوه و زرند انتخاب شد. اما مدرس با اعتبار نامه او مخالفت کرد. اما در دوره‌های ششم، هفتم، هشتم و نهم از بوشهر به مجلس فرستاده شد. رضاخان بعداً چون نسبت به او بدبین شده بود، جلوی انتخاب او را در دوره‌های دهم و یازدهم گرفت. با آنکه دشتی بعد از شهریور ۲۰ با جبهه‌گیری علیه رضا شاه به شهرت رسید ولی همه راههایی را که به دربار منتهی می‌شد نیست. او در همان حال که به شدت به شاه سابق حمله می‌کرد، جسته‌گریخته از بعضی کارهای او تعریف می‌کرد. به این جهت بعد از مدتی جبهه خود را عوض کرد و به شاه جدید نزدیک شد.

فاصله‌ای که شیخ علی (دشتی) عمامه به سر و عبا به دوش و ریشو را از سناتور علی دشتی، شیک پوشی که لباس آخرین مد می‌پوشید، کراوات «سولکا» می‌زد و روی کفشهایش «گتر» می‌بست جدا می‌کرد، خیلی سریع طی شد. او از نظر فکری هم همین قدر زود تغییر کرد. او که در آغاز یک روزنامه‌نویس مذهبی بود، بعدها روحانیون به دفعات درباره مقالات «شفق سرخ» از او شکایت کردند، به طوری که حتی در دوره رضا شاه هم با همه تجدد نمایی که داشت، چند بار ناچار شدند دستور توقیف «شفق سرخ» را به سبب مقالات ضد مذهبی آن، صادر کنند.

پس از انقلاب وی دستگیر و زندانی گردید و نهایتاً در سن ۸۵ سالگی به علت بیماری و کهولت سن در گذشت.

(پرونده انفرادی علی دشتی در ساواک؛ بهزادی، علی، شبه خاطرات)

[۲]. تهدید و تبعید رقیبان و مخالفین از سیاستهای جاری در انتخابات دوره رضاخان بوده است.

منبع: انتخابات مجلس پنجم، جلد اول، صفحه ۴۲۳ تا ۴۲۷، مرکز بررسی اسناد تاریخی، چاپ اول، سال ۱۳۸۴

فصل ششم

شورش در زندان قصر

در هنگام اعلام حکومت نظامی که قرار شد دو گردان سرباز در اختیار حکومت نظامی گذارده شود تا با پاسبانان همکاری کنند و به گشت در شهر بپردازند، یک گروهان هم به زندان قصر اعزام شد تا جلونا آرامی زندانیان را گرفته، مانع هر گونه اغتشاش و جنجال و احتمالاً شورش شده و زندانیان را سرکوب نمایند. زیرا از اولین روز حمله متفقین به ایران زمزمه هائی در زندان شد شنیده می شد که دیگر دوران حکومت زور و قلدری خاتمه یافته و باید افراد طبق مقررات قانون زندانی گردند نه به اراده دیکتاتور با آنکه زندانیان می دانستند که قوای کمکی از ارتش برای تقویت مأمورین شهربانی فرستاده شده است معهداً روز ۲۶ شهریور شورشی وسیع در زندان قصر بوجود آمد که شرح آن را بزرگ علوی نویسنده کتاب ۵۳ نفر که خود نیز یکی از همان ۵۳ نفر بود، چنین نوشته است:

«... اینست آنچه من بچشم خود دیده ام. از پشت پنجره کریدور هفت، به جمعیتی که پشت در آهنین و پنجره های کریدور شش ایستاده بودند، تماشا می کردم. فاصله ما از آنها شاید دو تا سه متر بود. یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می کرد، می خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای فکر خود را به تعویق اندازند.

رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدور ما پناه برده و یا خود را در گوشه ای از هشت پنهان کرده بودند. وکیل هشت مثل موش آب کشیده از ترس می لرزید.

آژان کلیددار که برای کلید خود به اندازه چوگان شاهی اهمیت قائل بود بکلی خود را باخته و جنب نمی خورد.

آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت کرد، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند و عصبانی شد. از آنها پرسید: «چه می خواهید بکنید؟» ما می خواهیم در را بشکنیم و از زندان بگریزیم. «دم در مسلسل کار گذاشته اند چطور می خواهید در را بشکنید؟ اگر راست میگوئید این در را باز کنید ببینم».

با یک تکان و یک صدای دسته جمعی «یا حسین» قفل سنگین از هم پاره و در باز شد. این جنبش کوچک ملی، این لب پرنهیب تلاطم و طوفان انقلاب ملی منظره زیبایی برابر ما عرضه داشت.

جوانی بیست و پنج ساله، سینه چاک و با پیراهن پاره تکه چوبی در دست داشت و جمعیت را اداره می کرد، ما نفرات پنجاه و سه نفر که پشت پنجره آهنین ایستاده بودیم، با وجودی که با این اقدام آنها مخالفت داشتیم (زیرا یقین داشتیم که خون رشیدترین آنها بدون اخذ هیچگونه نتیجه ای ریخته خواهد شد) وقتی این منظره را مشاهده کردیم وقتی که دیدیم که چگونه آتش قدرت ملی زبانه می کشید، بی اختیار به این نیروی سد شکن آنها تحسین گفتیم و هورا کشیدیم. همین که مردم بسوی در بزرگ رو آور شدند، صدای اولین تیر بگوش رسید و در اثر همین تیر آن جوان بیست و پنج ساله جان داد - در پانزده سالگی او را دستگیر کرده و به پنج سال حبس محکوم کرده بودند. تا ساعت مرگ ده سال در زندان ماند. پنج سال نیز زیادی حبس سال نیز زیادی حبس کشیده بود. او اولین کسی بود که از پله های هشت اول زندان بطرف در بزرگ آهنین عمارت زندان رفت. موقعی که می خواست توسط یک میله آهنی با یک حرکت اهرمی قفل را باز کند، در همین موقع تیری به پهلوی او اصابت کرد و بزمین افتاد.

بدین ترتیب در همان ساعاتی که فروغی قولنامه شاه را مبنی بر رعایت اصول دموکراسی و آزادیخواهی قرائت میکرد کف کریدورهای زندان با خون چندین نفر بیگناه و با گناه آلوده شد».

دکتر انور خامه ای نیز که خود در زمره پنجاه و سه نفر بوده، طی خاطرات خود درباره وقایع شهریور ۱۳۲۰، اوضاع زندان و سرنوشت پنجاه و سه نفر به نکاتی اشاره کرده است که چون از پاره ای جهات نوشته بزرگ علوی را تکمیل می نماید، در اینجا می آوریم:

آخرین روزهای زندان

روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیرماه ۱۳۲۰) برای ما زندانیان سیاسی نیز مانند تمام مردم جهان یک روز تاریخی بسیار مهم و یک نقطه تحول عظیم تاریخ بود. در این روز ارتش آلمان هیتلری بر خلاف پیمانی که بسته بود و بدون اعلان جنگ و غافلگیرانه به شوروی حمله کرد و در نخستین ساعات خطوط دفاعی مقدم شوروی را درهم شکست و دهها کیلومتر در خاک شوروی پیش رفت. این خبر مانند بمب در زندان ترکیب. هیچکدام از ما زندانیان سیاسی منتظر چنین حمله ای نبودیم. خیلی طبیعی بود. در حالی که طبق گفته نزدیکان استالین، خود او تا چند ساعت پس از آغاز حمله وقوع آن را باور نمی کرده است، چگونه ما که در گوشه زندان از همه جا بیخبر بودیم می توانستیم چنین حادثه ای را پیش بینی کنیم. اکثریت زندانیان سیاسی چنانکه در پیش گفتم طرفدار شوروی و هوادار استالین بودند. اینها بتدریج عادت کرده بودند درباره شوروی و قدرت آن، استالین و سیاست او و بطور کلی جنبش کمونیستی در جهان و دورنمای آینده آن اغراق و افراط کنند. این طرز تفکر نتیجه طبیعی موقعیت و شرایط زندگی آنها بود. در پیش گفتم که ما در آن زمان هیچ پایگاهی در میان مردم نداشتیم. عده ای که طرفدار دولت و رژیم حاکم بودند طبیعتاً با ما دشمن بودند و ما را خائن می شمردند. و اما مخالفان دولت و رژیم نیز عموماً یا روحانیان و هواداران آنها بودند که بعلت رفع حجاب، تغییر لباس و کلاه، جلوگیری از تشریفات مذهبی مانند عزاداری و روضه خوانی و دخالت دولت در موقوفات مخالف آن بودند. یا ملاکان و فئودالهایی که املاک آنها را رضاشاه ضبط کرده بود و بالاخره عده روزافزونی از مردم در سالهای

آخر سلطنت رضا شاه طرفدار هیتلر و آلمان نازی شده بودند و برای پیروزی آلمان بر انگلستان و شوروی سرودست می شکستند.

هیچکدام از این دسته ها و گروهها نمی توانستند با ما موافق باشند. ما بمعنای واقعی در ایران منفرد بودیم و حتی خانواده ها و نزدیکان ما اغلب فقط بعلت خویشاوندی به ما علاقه داشتند. در چنین شرایطی وقتی در داخل کشور هیچ نور امیدی بچشم نمی خورد آنها مجبور بودند چشم امیدشان را به خارج از کشور و تحولات بین المللی ببوزند.

نه تنها هواداران شوروی و استالینیسم منتظر حمله آلمان به شوروی نبودند، چون معلوم میشد که استالین در پیمان بستن با هیتلر و اعتماد به قول و قرار او اشتباه کرده و خطای تاریخی بزرگی مرتکب شده است، بلکه این حادثه برای مخالفان استالین و منتقدان شوروی یعنی هواداران یوسف نیز غیر منتظره بود. در بند ۷ حالا دیگر یاور احمدخان همایون بود که کرکری میخواند و از سقوط مسکو و فتح قفقاز در آینده نزدیک سخن می گفت. همینطور گروه جهانسوز در بند ۸ خیلی خوشحال بودند و پیروزیهای متوالی هیتلر را به رخ ما می کشیدند. اما برآستی خود آنها هم نمی دانستند در پشت پرده چه می گذرد. آنها هنوز رضاشاه را دست نشانده انگلیسها می دانستند و منتظر بودند ارتش آلمان از طریق قفقاز به ایران وارد شود و حکومت رضاشاه را واژگون سازد و «ملیون» را روی کار آورد. خود ما هم از زو بند رضاشاه با آلمانها اطلاعی نداشتیم و کماکان رضاشاه را وابسته به انگلیسها می پنداشتیم و از این رو نزدیکی شوروی را با آلمان به دیده مساعد می نگریستیم. زیرا ما برخلاف طرفداران آلمان، اما درست مثل آنها از روی احساسات و بی منطق، شوروی را شکست ناپذیر می پنداشتیم و مطمئن بودیم بزودی هیتلر شکست خواهد خورد و شوروی پیروز می شود.

بدین سان، نه ما و نه آنها هیچکدام منتظر سوم شهریور و حمله انگلیسها و شورویها به ایران نبودیم. آخر چطور میشد باور کرد که انگلیسها حکومت دست نشانده خود را سرنگون سازند آنها هم به کمک ارتش سرخ! اما سوم شهریور پیش و بسرعت برق همه

حسابها و اندیشه ها را دگرگون ساخت. حالا دیگر همه می دانستیم که رضاشاه پا را از گلیم خود درازتر کرده و با آلمانها وارد بند و بست شده است. این مطلب هم برای ما و هم برای هواداران آلمان نگران کننده بود. آنها انتظار داشتند رضاشاه را به کمک هیتلر سرنگون سازند. اما حالا می دیدند که این دو با هم در یک جبهه اند. از دو حال خارج نبود. یا هیتلر بوسیله چتر بازان خود به کمک رضاشاه می شتافت و جبهه مقاومتی در ایران در برابر انگلیس و شوروی تشکیل می شد (که این احتمال بعید بود) در این صورت آنها باز باید در زندان می ماندند. و یا اینکه رضاشاه سرنگون می شد و انگلیس و شوروی ایران را اشغال می کردند در این صورت آنها مطمئن بودند که اعدام خواهند شد.

اما ما بیشتر از آنها به آینده امیدوار بودیم. مسلماً این احتمال وجود داشت که رضاشاه در آخرین لحظات حکومت خود همه ما را اعدام کند. اما سرنگونی او حالا دیگر مسلم بود. البته این اندیشه ها و نگرانیها زیاد بطول نینجامید. روز ۵ شهریور ما مطلع شدیم که غروب روز پیش، یعنی ۴ شهریور، سرهنگ نیرومند به تمام پاسبانها و افسران زندان فرمان آماده باش داده، پاسبانها و افسرانی را که مدت کشیکشان تمام شده و طبق معمول باید به خانه خود می رفتند در زندان نگاه داشته و دستور داده است همه تا اطلاع بعدی باید در محل خدمت بمانند. و پس از سخنرانی غرائی درباره میهن پرستی و دفاع از میهن شوهر خواهر خود دکتر کالویانی را که در حال بازداشت در زندان موقت بوده برمی دارد و با اتومبیل دولتی خود بسوی جنوب فرار میکند همچنین ما اطلاع یافتیم که در همان روز ۴ شهریور رضا شاه و عده زیادی از افسران ارشد ارتش و سردمداران هیأت حاکمه از تهران فرار کرده و به اصفهان یا شهرهای دیگر جنوب رفته اند. سرهنگ نیرومند را چند روز بعد در کرمان دستگیر و در تهران زندانی کردند. این اخبار خیلی برای ما امیدبخش بود و نشان می داد که رژیم از هم پاشیده است و نه تنها خطری برای ما در میان نیست بلکه باید در انتظار آزادی بود.

یک روز بعد اطلاع یافتیم که انگلیسها همان روز ۴ شهریور جلوی فرار رضاشاه را میگیرند و به او اطمینان می دهند که برای جان خود و خانواده اش هیچ خطری در بین نیست و بدینسان او را به تهران بازمی گردانند و وی روز

۵ شهریور با موافقت انگلیسها علی منصور را از نخست وزیری برکنار و محمد علی فروغی نکاء الملک را به این سمت میگمارد و سپهبد احمدی جلاد لرستان را نیز فرماندار نظامی تهران می کند، ظاهراً انگلیسها و شورویها میترسیدند که اگر دستگاه حاکمه یک مرتبه فرو ریزد عمال آلمان با استفاده از احساسات ضد انگلیسی و ضد شوروی مردم هسته های مقاومتی در تهران و سایر نقاط ایران فراهم آورند و اسباب زحمت گردند. از این رو لازم دانستند رضا شاه را موقتاً بعنوان مترسک نگاه دارند تا پس از آنکه بخوبی در ایران مستقر شدند عنر او را بخواهند و این برنامه تا ۲۵ شهریور انجام گرفت. وظیفه حکومت فروغی و امیر احمدی مهار کردن احساسات مردم و هموار ساختن جاده برای قرارداد ایران با متفقین بود.

در فاصله ۵ تا ۲۵ شهریور وضع زندان بکلی با سابق فرق کرده بود. مختاری از ریاست شهربانی برکنار و سرتیپ سرداری بجای او منصوب و رؤسای ادارات شهربانی عموماً عوض شده بودند. سرهنگ نیرومند، جوانشیر و عربشاهی رئیس سابق اداره آگاهی بازداشت شده بودند و در زندان موقت بسر می بردند. سرهنگ اعتماد مقدم که مرد درویشی بود به ریاست زندان منصوب شده بود ولی مدیر داخلی زندان قصر و افسران آن تغییر نکرده بودند. رعب و وحشت دستگاه پلیس از دل زندانیان رخت بر بسته و پاسبانها و افسران پلیس خوار و خفیف شده بودند. بعکس سابق بسیاری از پاسبانها سعی می کردند خودشان را به زندانیان نزدیک و دوستی و محبت آنها را جلب کنند. از این رو با زندانیان صحبت می کردند و اخبار و شایعات خارج را با شاخ و برگ به ایشان می گفتند. ظهر روز ۲۵ شهریور همه زندانیان می دانستند که انگلیسها رضاشاه را وادار به استعفا و به خارج از کشور تبعید کرده و پسرش را بجای او به تخت سلطنت نشاندند و نمایندگان مجلس و روزنامه ها شروع به انتقاد و مذمت از رژیم گذشته کرده اند. دولت و عده داده بود که عفو عمومی خواهد

داد و برای همه زندانیان سیاسی مسلم بود که بزودی آزاد خواهند شد اما کردها و لرها و عشایر دیگر که سالها در زندان مانده و رنج و شکنجه آن را تحمل کرده بودند نمی توانستند این حقیقت را درک کنند. بعد از ظهر روز ۲۵ شهریور اینها دسته دسته در گوشه و کنار حیاط مرکزی زندان جمع می شدند و سردسته های آنها برایشان صحبت می کردند و می گفتند آنکه ما را در اینجا زندانی کرده بود، یعنی رضاشاه، رفته است و دیگر هیچکس نمی تواند ما را در اینجا نگاه دارد، امشب زندان را می شکنیم و فرار می کنیم.»

آنها نمی توانستند بفهمند که رضاشاه به تنهایی آنها را سرکوب و زندانی نکرده بلکه دستگاهی که او مظهر آن بوده این کار را کرده است و اکنون گرچه رضاشاه رفته ولی آن دستگاه همچنان بقوت خود باقی است مضافاً بر اینکه دو قدرت بزرگ جهانی یعنی انگلیس و شوروی نیز از آن پشتیبانی شوروی نیز از آن پشتیبانی می کنند و سیاستشان این است که نظم و امنیت به هر قیمت در کشور برقرار گردد. کردها و لرها ما را دعوت می کردند که در فرار آنها شرکت کنیم. اما وقتی که می کوشیدیم واقعیت را برای آنها تشریح کنیم و به آنها بفهمانیم که این کارشان یکنوع خود کشی است و جز اتلاف نفوس و عقب انداختن آزادی زندانیان هیچ نتیجه ای ندارد بخرجشان نمی رفت و می گفتند «شما هم نیائید ما فرار می کنیم» از سوی دیگر پلیس و دولت هم از نقشه فرار آنها اطلاع یافته و خود را آماده جلوگیری کرده بودند. زندان قصر از همه سو در محاصره پاسبانهای مسلح و ژاندارمها و سربازان بود. حتی به روایتی توپ و تانک هم آورده بودند!

آن شب هنگامه ای بود. سرشب پس از صرف شام کردها و لرها در بند ۶ و ۹ که روبروی بنده بود اجتماع کردند و مشغول آماده کردن خویش برای فرار بودند. امیر جنگ و سردار رشید در میان هشتی ایستاده و می کوشیدند آنها را از این کار بازدارند. اما عشایر گوش ندادند و سرانجام با فریاد «یا حسین» قفل آهنین یک کیلویی در بند را مثل موم از هم وا کردند و بمیان هشتی ریختند و در بندهای دیگر را هم باز کردند. پاسبانها و سر پاسبانها فرار را برقرار ترجیح داده و هر یک خود را در گوشه ای

پنهان کردند. منظره ای که هیچوقت فراموش نمی کنم این بود که سرپاسبان نگهبان این هشتی که پیرمرد لندو کی بود از ترس به آبدارخانه بند ۸ پناه برده و در ذغال دانی آنجا پنهان شده بود یکی از افراد خاک انداز بدست پشت گردن او را گرفته بود و به زور او را از آنجا بیرون می کشید و او فریاد می زد «غلط کردم، دیگه نمی کنم!»

بدین سان پیشاهنگان عشایر خود را به هشتی اول رساندند و خواستند در داخلی زندان را باز کنند که شلیک گلوله از خارج مجالشان نداد. دو سه نفر از رشیدترین جوانان عشایر همانجا افتادند. بقیه ناچار برگشتند تا از دیوار حیاطها فرار کنند. آنوقت باران گلوله از همه سو بر روی زندان باریدن گرفت. «قیه» لرها فریاد کردها، ضجه و ناله تیر خورده ها و صفیر گلوله ها بهم آمیخته و غوغائی بر پا کرده بود. ما ناگزیر در راهروی بند که از تیررس گلوله ها دورتر بود جمع شده و منتظر پایان ماجرا بودیم. این وضع تا پاسی بعد از نیمه شب ادامه داشت و سرانجام عشایر از فرار مایوس شده پس از دادن چند کشته و زخمی به بندهای خود بازگشتند و پاسبانهای مسلح وارد زندان شده از نو در بندها را بستند و آرامش برقرار گردید.

نتیجه این شورش بیجا این بود که همان نیمه شب سرهنگ نیرومند را از زندان موقت آزاد کردند و از نو به ریاست زندان گماشتند و او هم صبح زود سی چهل نفر از سرکردگان شورش را با دست بند و پابند به زندان موقت و حبس مجرد فرستاد. اما دیگر نه این زندان زندان پیشین و نه این نیرومند آن نیرومند سابق بود و این را همه و بهتر از همه خود او می دانستند.

چند روز بعد فرمان عفو عمومی صادر شد. مطابق قانون شاه حق داشت تمام محکومیت زندانیان سیاسی یا قسمتی از آن را ببخشد اما برای زندانیان عادی فقط می توانست یک درجه تخفیف بدهد یا یک چهارم مدت حبس آنها را ببخشد. در فرمان شاه تمام محکومیت زندانیان سیاسی و یک چهارم حبس زندانیان عادی عفو شده بود. مطابق این فرمان همه ۵۳ نفر باید بلافاصله آزاد می شدند. اما ضرب المثل شاه میبخشد شیخ علی خان نمی بخشد در این مورد تکرار شد. شاه بخشیده بود اما شیخ علی خانها یعنی سردمداران رژیم حاضر نبودند

بیخشدند. آنها از ۵۳ نفر بیشتر از جاسوسها و تروریستها و راهزنها و حتی کردها و لرها وحشت داشتند. از این رو حيله ای اندیشیدند و کمیسیونی تشکیل دادند از دشمنان قسم خورده ۵۳ نفر مانند سرهنگ نیرومند، آهی وزیر دادگستری و مانند آنها تا تعیین کنندکی زندانی عادی است و کی زندانی سیاسی. این کمیسیون هم تصمیم گرفت که هر کس در دادگستری محاکمه شده زندانی عادی است و هرکس در دادرسی ارتش محاکمه شده زندانی سیاسی. بدین سان جاسوسها، راهزنان و عشایر که اکثر آنها از سیاست حتی یک کلمه هم نمی فهمیدند سیاسی تشخیص داده شدند ولی ۵۳ نفر و کسانی که طبق قانون مقدمین علیه سلطنت یا بعنوان انتشار اکاذیب و توهین به مقام سلطنت محکوم شده بودند غیر سیاسی شناخته شدند. تنها دسته جهانسوز چون به استناد همین قانون ولی در دادگاه ارتش محاکمه شده بودند جزو سیاسیها محسوب شدند. نتیجه کار این کمیسیون این بود که هر کس در دادگاه ارتش ولو به حبس ابد یا اعدام محکوم شده بود فوراً آزاد شد. اما در مورد ۵۳ نفر و زندانیان سیاسی دیگر فقط یک ربع محکومیت بخشیده شد. منجمه کسانی که محکوم به ده سال حبس بودند محکومیشان به هفت سال و نیم تخفیف یافت و چون چهارسال و نیم در زندان مانده بودند می بایست سه سال دیگر در زندان بمانند! بدین سان از ۵۳ نفر فقط کسانی که محکومیشان ۵ سال یا کمتر از آن بود مانند دکتر یزدی، دکتر رادمنش، اسکندری، حکمی، قوه و غیره روز ۲۸ شهریور از زندان آزاد شدند ولی دیگران منجمه من و علوی و دکتر بهرامی در زندان ماندیم.

یکی دو روز بعد حکمی به دست ما دادند که چون طبق فرمان عفو یک ربع از حبس شما بخشوده شده است محکومیت شما به فلانقدر تقلیل می یابد و در فلان تاریخ پایان خواهد یافت. من و اعزازی و رسائی هر کدام به شش سال حبس محکوم شده بودیم و تاریخ پایان محکومیت ما به تفاوت ۲۱ و ۲۲ مهر همان سال یعنی کمتر از یکماه دیگر تعیین شده بود. علوی به هفت سال محکوم شده بود و ۹ ماه دیگر باید در حبس می ماند. بقیه ده سال محکومیت داشتند و باید سه سال دیگر در زندان می ماندند. اما همه ما می دانستیم که این وضع دوامی نخواهد داشت و بزودی آزاد خواهیم شد.

وضع زندان بکلی عوض شده بود و ما برآستی ارباب مطلق زندان بودیم نیرومند جرأت نمی کرد پیش را به درون زندان بگذارد. افسران هم فقط برای تملق گوئی و عرض ارادت پیش ما می آمدند. هر چه می خواستیم برای ما آزاد بود. روزنامه و کتاب آنقدر دور و برمان ریخته بود که فرصت خواندن آنها را نداشتیم مصطفی فاتح رئیس شرکت نفت چون از سابق مختصر آشنایی با علوی داشت به ملاقات او می آمد و روزنامه های فرانسوی و انگلیسی را برای او می آورد. مرآده میان بندها هم آزاد شده بود. حالا هر وقت می خواستیم از بنده به بند ۲ و ۴ می رفتیم و متقابلاً آنها به دیدن ما می آمدند. بعضی از رفقای آزاد شده ما هم به ملاقات ما می آمدند و ضمن یکی از این ملاقاتها به ما اطلاع دادند که حزب توده تاسیس شده و دکتر بهرامی و علوی نیز به عضویت کمیته مرکزی موقت آن انتخاب شده اند. این دوستان ضمناً از فعالیتهائی که در خارج برای آزادی ما می شد بما خبر می دادند و ما را مطمئن می ساختند که بزودی لایحه عفو در مجلس تصویب خواهد شد.

روز ۲۰ مهر ۱۳۲۰ من و اعزازی و رسائی نامه ای به رئیس زندان نوشتیم که چون روز ۲۱ و ۲۲ مهر محکومیت ما پایان می یابد چنانچه تا ظهر روز ۲۲ مهر آزاد نشویم به اعتصاب غذا دست خواهیم زد. و ظهر این روز اعتصاب غذا را شروع کردیم و این پنجمین و آخرین اعتصاب غذای من بود. مدیر زندان قصر کرد به ما امیدواری بدهد و بطریقی ما را حاضر به شکستن اعتصاب کند. اما ما قبول نکردیم و به او اخطار کردیم که نگاه داشتن ما از این تاریخ در زندان جرم است و مسئولیت آن بعهده او و رئیس زندان است. عصر همان روز نیرومند دستور داد ما را با اثاثیه مان به اداره سیاسی شهربانی تحویل دادند و بدین سان مسئولیت را از خود سلب کرد در اداره سیاسی نیز وضع عوض شده بود. باز پرسها و شکنجه گرها همان آدمهای سابق بودند اما حالا نه تنها پشمشان ریخته بود بلکه برجان خود نیز اطمینانی نداشتند. اسفندیاری با سلام گرم و نرمی از ما پذیرائی کرد و گفت: «حکم آزادی شما را فرستاده اند رئیس شهربانی امضا کند چند دقیقه اینجا بنشینید همین امروز مرخص خواهید شد». به او تذکر دادیم که حبسی که دادگاه برای ما تعیین کرده پایان یافته است

و باید آزاد شویم و این امر هیچ ربطی به رئیس شهربانی ندارد و هیچکس نمی تواند ما را برخلاف قانون در بازداشت نگاه دارد! با وجود این او با صحنه سازیها که رئیس شهربانی نیامده است و ما منتظر او هستیم ما را تا ساعت ۸ شب نگاه داشت و آنوقت باخواهش و تمنا که امشب مجبوریم شما را همین جا نگاه داریم، فردا صبح زود خودم شما را مرخص خواهم کرد ما را با یک یادداشت جدید به زندان موقت فرستاد. پیش از بیرون آمدن از اداره سیاسی یکبار دیگر به او تذکر دادیم که اعتصاب غذای ما همچنان تا آزادی ادامه خواهد یافت و مسئولیت هر حادثه ای بعهده او و شهربانی خواهد بود.

در زندان موقت ما را در یک اتاق از فلکه جا دادند. در یک اتاق دیگر جوانشیر زندانی بود و در اتاقهای دیگر عربشاهی و شهربانیچی های دیگر. جلوی اتاق جوانشیر یک پاسبان برای محافظت او گذاشته بودند. چون روزی که او را به زندان آورده بودند یک جوان ارمنی به او حمله کرده بود و میخواست او را بکشد. این جوان که به اتهام جاسوسی برای شوروی زندانی شده بود قسم خورده بود که جوانشیر را بکشد. چون این نامرد علاوه بر اینکه برای او پرونده ساخته و او شکنجه کرده بود به زن زیبای او هم گفته بود که شوهرش حتماً اعدام خواهد شد و خوبست از او طلاق بگیرد. خلاصه قصد فریب دادن این زن را داشت! جوانشیر از ترس از اتاقش بیرون نمی آمد برای ما دیدن او به این وضع واقعاً لذت بخش بود.

اعتصاب غذای ما سه روز طول کشید. روز سوم، عصر، ما را با اثاثیه به شهربانی آوردند و رئیس شهربانی پس از آنکه به اصطلاح خود ما را نصیحت کرد که دست از فعالیت سیاسی برداریم دستور آزادی ما را صادر کرد. بعداً ما

فهمیدیم کسانی که همان روز مجلس لایحه ای را تصویب کرده است که طبق آن تمام استناد قانون مقدمین علیه سلطنت مشروطه یا بعنوان انتشار اکاذیب و توهین به مقام سلطنت محکوم شده اند اساساً بیگناه بوده اند و نه تنها باید بلافاصله آزاد شوند بلکه آثار محکومیت نیز منتفی است. دو روز بعد پس از توشیح این قانون دکتر بهرامی، علوی و افراد دیگر ۵۳ نفر که در زندان قصر بودند آزاد شدند. با وجود این عده ای از زندانیان سیاسی قصر مانند زوولون و میزانی و آن ده نفر که در زندانهای جنوب بودند

و گرگانی و اشراری که پس از پایان محکومیت بعنوان تبعید همچنان با وضع اسفناکی در زندان کرمان محبوس بودند باز هم آزاد نشدند و کوششهای فراوانی لازم بود تا پس از یکماه بتدریج آزاد شوند».

حوادثی که در زندان قصر بوقوع پیوست، اقداماتی که از طرف دولت صورت گرفت و نیز نوشته های بزرگ علوی و انور خامه ای - دوتن از گروه پنجاه و سه نفر - بنظر خوانندگان رسید

منبع: حسین مکی (۱۲۹۰ - ۱۳۷۸) «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ۸ - نشر : تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳. صص ۱۲۱ - ۱۱۱

فصل هفتم

شاه پس از استعفا چگونه ایران را ترک کرد؟

«اینک نوشته محمود جم در زمینه استعفای رضا شاه و ترک ایران به نقل از سالنامه دنیا درج می‌شود. محمود جم که در سال ۱۳۱۸ نخست وزیر بود و سپس به وزارت دربار منصوب شد، در این باره چنین نگاشته است:

«در آبان ۱۳۱۸ مجلس دوازدهم از طرف اعلیحضرت رضاشاه پهلوی افتتاح گردید. پس از قرائت نطق افتتاحیه به تالار آئینه مجلس شورای ملی تشریف آورده و در آنجا هیأت دولت شرفیاب شدند. پس از شرفیابی اعضای کابینه بعرض رساندم چون طبق قانون پس از افتتاح و رسمیت مجلس دولت حاضر باید استعفای خود را تقدیم نماید و دولت جدید یا با اعضای قدیم و یا جدید تشکیل و به مجلس معرفی شود بدینجهت اجازه تقدیم استعفا دارم.

اعلیحضرت رضاشاه نگاهی به قیافه اعضای کابینه اینجانب نموده و پس از لحظه‌ای مکث فرمودند: متین دفتری دولت را اداره کند و شما هم به وزارت دربار بیایید و با من کار کنید.

دکتر متین دفتری در کابینه من سمت وزارت دادگستری داشت. در کابینه من کسان دیگری هم عضویت داشتند که سابقه طولانی وزارت داشتند. عقیده شاه این بود از تیپ جوان مانند آقای دکتر متین دفتری هم آزمایش بعمل آید و بدینجهت ایشان را مامور تشکیل کابینه نمودند. به دستور شاه از همان روز به وزارت دربار رفته و شروع بکار کردم. ناگفته نگذارم بعد از عزل تیمورتاش از طرف شاه کسی به

۵۶۱

مطالب اطلاعات در سال ۱۳۲۰

شماره ۲۰

شهریور ۲۰: رضاشاه کبیر استعفا کرد اشک ها و لبخندهای یک ملت

شاهنشاه:

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته و به کلام اله مجید و بر

آنچه نزد خدا محترم است

قسم یاد میکنم که تمام هم

خود را مصروف حفظ استقلال

ایران کنم



دستخط و متن استعفا رضاشاه کبیر

رضاشاه کبیر

بسم الله الرحمن الرحیم
من خداوند قادر متعال را گواه گرفته و به کلام اله مجید و بر آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران کنم
تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰

- هنگام تشریف فرمایی
- عوکب
- همایونی مردم در
- دو طرف مسیر
- از دحام کردن و
- احساسات
- مردم بحدی
- بود که آتومبیل
- شاهنشاه
- به کندی جلو
- میرفت

بازتاب استعفای رضا شاه از سلطنت در روزنامه‌ها

وزارت دربار منصوب نشده بود و در حقیقت من دومین وزیر که بعد از سالیان دراز که در بار ایران فاقد وزیر بود در پشت میز دربار پهلوی بودم وزیر دربار مستقر می شدم.

البته قبل از وزارت دربار و نخست وزیری بارها در مقامات مختلف با اعلیحضرت رضاشاه در تماس نزدیک بودم مدتها سمت معاونت نخست وزیر را در کابینه سردار سپه بر عهده داشتم. من شرح این تماسها را در سالنامه محترم دنیا سالهای قبل به تفصیل انتشار دادم و در اینجا حاجت به ذکر نیست.

وقتی در مقام مهم وزارت دربار مستقر شدم تماس من با شاه بالطبع بیش از زمان نخست وزیری بود. روزی دوبار شرفیابی پیدا می کردم و اصولا باید بگویم در آن ایام کار من یک هفته بود و از صبح تا هفت بعد از ظهر مشغول کار بودم چنانکه اعلیحضرت رضاشاه نیز در کاخ مرمر به رسیدگی امور مملکتی اشتغال داشتند.

خوب بخاطر دارم یک روز شاه مرا احضار کرد در دفتر کار خود نشسته بود در بحر تفکر فرو رفته و به آینده خود و ایران اندیشه می کرد. وارد اتاق شدم. احترام بجای آوردم. شاه پکی به سیگار زد. سیگار شاه را اداره کل انحصار دخانیات از توتون مخصوص تهیه می کرد و شاید منحصر بفرد بود. شاه قبل از استعمال سیگار دستی به کاغذ سیگار میکشید و سپس آن را به روی میز کوفت و پس از اینکه ریزه های توتون جابجا می شد بر لب قرار می داد و کبریت را آتش می زد و به استعمال آن می پرداخت. شاه در عین حال نگاهی به من نموده و فرمودند: فلانی بفکر من رسید وقتی ولیعهد بیست ساله شد من اداره امور کشور را به او بسپارم و من و تو راه مازندران را در پیش بگیریم و برویم در میان کوه و کمرها و جنگلهای سرسبز آن خطه زیبا به استراحت پردازیم... به امید آن روز.

رضاشاه با حرارت زیاد این جمله را بر زبان جاری ساخت و در توضیحاتی که در پی این جمله به من داد منظور باطنی خود را روشن نمود و تاکید کرد تمام آرزوی او

اینست که ولیعهد به سن ۲۰ برسد و سلطنت را به ایشان واگذار نماید تا در زمان حیات خود با چشم خود طرز مملکت داری ولیعهد را تماشا نماید.

آن روز گذشت. یک بار دیگر هم شاه بمناسبتی مکونات باطنی خود را برایم فاش ساخت و فرمودند: آرزویی جز کناره گیری از سلطنت و واگذاری تاج و تخت به ولیعهد ندارند. البته آن ایام ایران در صلح و صفا بسر می برد هر چند جنگ جهانگیر دوم شروع شده بود ولی شاه تر بیطرفی ایران را وارد میدان سیاست نموده بود همه به بیطرفی ایران با دیده احترام می نگریستند. تمام دول چه محور و چه متفقین در ایران آزادی عمل داشتند و تجارت ما با تمام دولتها دوام و قوام داشت و روابط سیاسی ما هم با آلمانها و هم انگلیسها و شورویها، برقرار بود.

در طول جنگ من اغلب اوقات شرفیابی حاصل کرده‌ام من آخرین اخبار پیرامون جنگ در اروپا و همچنین خاور دور و شمال افریقا را به استحضار می رساندم. شاه با دقت به اخبار جنگ توجه می کرد. این اخبار یا از طریق سفارتخانه های ایران در خارج از کشور می رسید. و یا خود من بوسیله رادیو، آنهم برنامه های انگلیسی و فرانسه، اخبار را دریافت و ساعتی بعد شاه را در جریان وقایع می گذاشتم. شاه تمام هم خود را بکار برده بود که بیطرفی ایران حفظ شود و جنگ زبانی متوجه ایران نسازد ولی چه باید کرد شعله های آتش جنگ به ایران هم رسید و وقایع شهریور ۱۳۲۰ را به آنصورت برای ملت ما به ارمغان آورد.

از اوضاع سوم تا بیستم شهریور ۱۳۲۰ می گذرم. مقصود من حکایت چند نکته مهم از استعفای شاه فقید می باشد. هر چند من نکات بسیاری از جریان استعفا و کناره گیری شاه فقید را در سالنامه ۱۳۳۵ دنیا چاپ و انتشار دادم ولی آن نکاتی که هنوز بر زبان نیاورده ام اکنون با طول و تفصیل تحریر میکنم شاید کمکی به تاریخ معاصر ایران کرده باشم.

من مأموریت پیدا کرده بودم که اعضای خاندان سلطنت از جمله علیا حضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) ملکه فوزیه، شاهدختها و والا حضرت های والاحضرت های شاهپور را به اصفهان منتقل نمایم چون اخبار واصله به رضاشاه حاکی بود قشون

شوروی به نزدیکیهایی کرج رسیده و بدون معطلی آهنگ تهران می کنند تا پایتخت را در اشغال خود بگیرند.

شاه فرمودند: شما اعضای خاندان سلطنتی را به اصفهان منتقل نمائید تا در صورت عدم اشغال پایتخت به تهران مراجعت نمایند.

دستور شاه را اجرا کرده و بطرف اصفهان حرکت کردیم. در طول راه سیل اتومبیل‌های سواری حتی کامیون‌های مملو از زن و مرد بسوی اصفهان و شیراز در حرکت بود. همه فرار کرده بودند چون مانور هواپیماهای شوروی بر فراز تهران و اخباری که پیرامون سقوط تهران و اشغال پایتخت می رسید ثروتمندان مخصوصاً جمعی از افسران ارشد ارتش و پلیس را بوحشت انداخته بود که از تهران به یکی از نقاط نقل مکان پیدا کنند. بالاخره با سرعت چهل کیلومتر در ساعت و خوردن گرد و خاک زیاد وارد اصفهان شدیم. در خیابانهای اصفهان جای سوزن انداختن نبود. اتومبیل‌های تهرانیها در خیابانها و کوچه های شهر پراکنده بود تمام مهمانخانه ها پر از مسافرین فراری تهران بود. اغلب سرجنابان تهران که فرار کرده بودند در منازل روسای ادارات و محترمین و بازرگانان اصفهان سکنی اختیار کرده بودند. مسئولیت من از همین ساعت شروع شده بود چون نمی دانستم وسائل پذیرایی و استراحت اعضای خاندان سلطنتی را در منزل چه کسی فراهم نمایم. پس از تحقیقات سطحی معلوم شد منزل دهش مناسب است. جمعی از اعضای خاندان سلطنتی را در این منزل سکنی دادم و برخی دیگر هم در منزل امیر نصرت اسکندری که در آن موقع فرماندار اصفهان بود اقامت نمودند. اصفهان اصولاً تا آن تاریخ استاندار نداشت و وظائف استاندار بطور کلی بعهده فرماندار بود. خود نگارنده بدون مکان بودم که دیدم همایون سیاح که در زمان وزارت کشور من مدتی سمت معاونت وزارتخانه را داشت در بدر دنبال دوستان فراری تهران خود می باشد تا آنها را به منزل خود برده به اصطلاح پناه بدهد ولی وقتی دید من وارد اصفهان شدم تقاضا کرد در مدت اقامت در اصفهان میهمان او باشم. همایون سیاح در آن ایام سر پرستی یکی از کارخانجات اصفهان را بر عهده داشت.

ایام بسختی میگذشت رادیو لندن بر شدت حملات خود به رضا شاه می افزود. و الاحضرتهای شاهپور نگران شاه و ولیعهد بودند. تمام وقت من در حضور اعضای خاندان سلطنت میگذشت و اخباری که دال بر سلامتی شاه و ولیعهد داشت و هر روز از کاخ سعدآباد به من مخابره می شد به اطلاع ملکه و الاحضرتهای می رساندم. خوب بخاطر دارم روز بیست و پنجم شهریور امیر نصرت اسکندری فرماندار اصفهان تمام اعضای خاندان سلطنتی را به ناهار چلوکباب دعوت نمود. چلوکباب مفصلی صرف شد و مزه چلوکباب فرماندار لای دندانها باقی بود. در اینوقت از امیر نصرت تقاضا کردم پیچ رادیو را باز کند تا شاید موفق شوم بدون پارازیت از اخبار تهران که ۲۴ ساعت بود بدون اطلاع بودیم اطلاعاتی کسب نمائیم. همینکه پیچ رادیو باز شد صدای گوینده رادیو تهران شنیده شد که اخبار جلسه صبح آن روز مجلس را پخش می کرد. نطق نكء الملك فروغی را قرائت می نمود تا رسید بدینجا که اعلیحضرت رضا شاه استعفا داده اند و الاحضرتهای همایون و لایتهد را به جانشینی خود انتخاب کرده اند.

همه غرق تعجب شدیم زیرا بدون مقدمه خبر استعفای شاه را شنیده بودیم. اعضای خاندان سلطنت ناراحت شدند و از یکدیگر می پرسیدند نکند شور و یها وارد پایتخت شده باشند و اسباب ناراحتی برای شاه و ولیعهد پیدا کرده باشند. فوراً از سرمیز ناهار برخاسته، گفتم الساعه در مقام تحقیق برخواهم آمد و اخبار پیرامون استعفا را از تهران کسب و به اطلاع خواهم رساند. خود را به تلگرافخانه رسانده با تلگرافخانه سعد آباد تماس برقرار کردم. با زحمت زیاد توانستم فیض رئیس تلگرافخانه را به پای دستگاه بیاورم. از او جویای اوضاع تهران شدم و خواستم هرگونه اطلاعی در پیرامون استعفا دارد بدهد. فیض آخرین اخبار مربوط به کناره گیری شاه را برای من مخابره کرد و ضمناً اطلاع داد اعلیحضرت رضا شاه بطرف اصفهان رهسپار شدهاند و اسکورتی هم بهمراه ندارند.

پرسیدم تا این ساعت وارد اصفهان نشدند. آیا چه ساعتی حرکت کرده اند؟
جواب داد: مدتی است حرکت نمودند و حتی خبر ورود اتومبیل حامل اعلیحضرت را به دلیمان هم دارم.

دلبران تا اصفهان چندان راهی نبود. بلافاصله مذاکره تلگرافی را پایان داده بطرف منزل امیر نصرت اسکندری رفته و جریان را به اطلاع اعضای خاندان سلطنت رساندم و ضمناً به فرمانده لشکر و رئیس شهربانی اصفهان دستور دادم برای ترتیب ورود شاه و ادای احترام بدون فوت وقت دست بکار شوند. خود من هم به اتفاق والاحضرت‌های شاهپور رهسپار پنج فرسنگی اصفهان شدیم تا در آن نقطه از رضاشاه استقبال بعمل آوریم.

امیر نصرت و فرمانده قشون هم با ما بودند و ترتیبات مربوط به ورود شاه را از قبیل گماردن پاسبان و سرباز در خیابانها داده و همچنین برای اقامت شاه در اصفهان من منزل کازرونی کارخانه دار معروف اصفهانی را از هر نظر مناسب دانستم و آنجا را برای پذیرائی و استراحت شاه آماده کردیم تا شاه یکسر وارد منزل نوساز کازرونی که در کنار زاینده رود هم واقع بود، بشوند.

من بطرز زندگی شاه آشنا بودم و می دانستم از سر و صدا ناراحت می شود و همچنین غذای او باید در سر موقع معین حاضر باشد تا به صرف آن بپردازد و نیز هشت ساعت خواب را که احتیاج دارد، ملاقاتها و سرو صداها مانعی فراهم نکند تا بتواند صبح زود از بستر برخیزد. بهرحال بطرف پنج فرسنگی اصفهان که قهوه خانه ای هم در این نقطه با جویبار و درختان سرسبز وجود دارد رهسپار شدیم. اتومبیلها را در کنار جاده قرار داده در انتظار ورود رضاشاه بسر بردیم. در حدود یکساعت صبر کردیم. متوجه شدیم خبری از اتومبیل حامل شاه نیست. خیلی ناراحت شدم زیرا فیض رئیس تلگرافخانه کاخ سعد آباد دو ساعت قبل در مخابره حضوری گفته بود آخرین خبر حاکیست اتومبیل رضاشاه از دلبران گذشته در صورتیکه دلبران تا اصفهان راه زیادی نیست. روی خود را به فرمانده لشکر و امیر نصرت اسکندری نموده، گفتم شما در اینجا ایستاده اید و ابدأ در فکر شاه نیستید. شاید پیش آمدی روی داده باشد بدینجهت به نام وزیر دربار دستور میدهم فوراً بطرف دلبران حرکت کنید تا اطلاعاتی پیرامون اتومبیل حامل رضا شاه بدست آورید.

فرماندار و فرمانده قشون درنگ را جایز ندانسته بطرف دلیجان رهسپار شدند. والاحضرت‌های شاهپور بشدت نگران بودند. البته والاحضرت‌های شاهدخت و علیا حضرت ملکه پهلوی و ملکه عصمت و همچنین ملکه فوزیه که در اصفهان انتظار ورود شاه را داشتند مانند ما در نگرانی بسر می بردند.

در حدود سه ربع ساعت گذشت. دیدم که از دور اتومبیل امیر نصرت پیدا شد. نگرانی من و شاهپورها بیشتر شد و مخصوصاً شاهپور علیرضا آنقدر نگران شد که به وسط جاده دوید و فریاد می زد پس کو؟

اتومبیل فرماندار اصفهان آهسته آهسته پیش آمد و در کنار جاده همانجائی که شاهپورها ایستاده بودند توقف کرد. نخست امیر نصرت پیاده شد و بعد اعلیحضرت فقید که در لباس نظامی ملبس بودند از اتومبیل خارج شدند و آنگاه علیخان آشپز مخصوص پیاده شد گرد و غبار راه لباسهای زرد رنگ شاه را سپید کرده بود. شاه فرمودند: اتومبیل حامل من در بین راه خراب شد و هیچ وسیله تعمیر نبود و اگر اتومبیل امیر نصرت نمی آمد مجبور بودم شب را هم در بیابان سپری سازم. سپس فرمودند: جم، جم بیست و یک شب تمام است نخواهیدم احتیاج به استراحت دارم آیا می توانم قبل از حرکت به شهر یک استکان چای بنوشم.

عرض کردم چای دلخواه اعلیحضرت در این نقطه از بیابان اصفهان پیدا نمی شود و در این قهوه خانه هم چای تمیز بدست نمی آید.

فرمودند: اشکالی ندارد چای دهاتی و کارگر را هم باید خورد.

دستور تهیه چای داده شد و رضا شاه روی گلگیر اتومبیل نشستند و در همان حال دو چای (قند پهلوی) نوشیدند. در حال نوشیدن چای متذکر شدند بالاخره ستغفا دادم و سلطنت را به ولیعهد سپردم چون می دانستم آنها (منظور روس و انگلیس) با من طرف هستند نه با ملت ایران و ایکاش صبر می کردند تا خودم همان حرفی را که یکسال و نیم قبل به جم زده بودم و آرزو کرده بودم ولیعهد به سنین بیست سالگی برسد که سلطنت را به او واگذار کنم و بعد برای استراحت و تمدد اعصاب به مازندران بروم عملی ننمایم. ولی نشد و حال بجای مازندران قصد دارم به همدونستان بروم و مدتی در هند به گردش

بپردازم و از هند نیز از طریق خاور دور رهسپار آمریکای جنوبی بشوم تا در یکی از کشورهای آرژانتین یا برزیل که گویا آب و هوایی نظیر ایران دارند برای همیشه رحل اقامت افکنم.

رضاشاه این سخنان را بگفت و در اتومبیل قرار گرفت. اتومبیل ایشان جلو و اتومبیل‌های حامل شاهپورها بدنبال بطرف شهر اصفهان راه افتاد. شاه وارد منزل کازرونی شدند. رضا شاه در نتیجه ۲۱ شب خوابیدن آنچنان خسته و کوفته بود که بمجرد ورود به منزل کازرونی و احوال‌پرسی مختصر از اعضای خاندان سلطنت که در سرسرای منزل به استقبال شاه آمده بودند از من خواست که اتاق خواب را آماده نمایم. اتاق خواب شاه قبلاً آماده شده بود.

رضا شاه وارد اتاق استراحت شدند. تختخواب بزرگی در گوشه اتاق انتظار پذیرائی از شاه را می‌کشید. شاه بطرف تختخواب رفت. تشک را از روی تخت برداشت و روی زمین قرار داد. رضا شاه هیچوقت روی تختخواب استراحت نمی‌کرد. استراحت او روی زمین صاف بود. دوست داشت تشک را روی زمین پهن کند و به رسم قدما به استراحت بپردازد. وقتی تشک را روی زمین انداخت دستور دادند لباس خواب را بیاورند. رضاشاه هنگام خواب عبای نائینی برتن می‌کرد و بدین ترتیب وارد بستر می‌شد عبای نائینی را بر تن نمود و به

خواب رفت. اول چند بار نفسی به آرامی کشیده و چند آه بر زبان جاری نمود و سپس به خواب عمیق فرو رفت. ما تصور کردیم شاه اقلاد ده دوازده ساعتی استراحت می‌کنند و ۲۱ شب خوابیدن را بدین ترتیب جبران می‌سازند ولی بیش از چهار ساعت خواب شاه طول نکشید.

ذکر جزئیات اقامت رضاشاه در اصفهان لزومی ندارد. وقتی تصمیم به عزیمت کرمان گرفتند قرار شد والاحضرت‌های شاهدخت به اتفاق ملکه مادر و ملکه فوزیه و شاهدخت شهناز به تهران باز گردند. والاحضرت شمس‌پا را در یک کفش نموده و گفتند من از پدرم جدا نمی‌شوم و هر جا پدرم برود با او خواهم بود. در نتیجه شاهدخت شمس به اتفاق فریدون جم همسر اول خودشان (سرتیپ فعلی و فرزند نگارنده) در التزام شاه

قرار گرفتند. جزئیات سفر را در سالنامه دنیا سال ۱۳۳۵ انتشار دادم و حال به نکاتی که مورد نظرم می باشد اکتفا می کنم.

صبح زود بود که وارد محل اقامت شاه در کرمان شدم. متوجه شدم که اعلیحضرت رضاشاه کنار جوی آب نشسته اند و به جریان آب می نگرند. پس از ادای احترام از حال و احوال شاه جويا شدم. دیدم قسمتی از صورت و تمام گردن شاه با دستمال سفید بسته است. پرسیدم شاه را چه میشود؟ فرمودند: از دیشب گوش درد شدید کردم. درد در داخل گوش نیست بلکه پشت گوش درد زیادی دارد.

به خیالم رسید نکند شاه دچار تب باشند. نبض شاه را گرفتم و ضربان را شمردم دیدم عادی نیست. درجه همراه داشتم و اجازه خواستم تب شاه را اندازه بگیرم. شاه اکراه داشتند و می گفتند تب من چندان مهم نیست ولی روی اصرار من حاضر شدند درجه را لای زبان بگذارند. پس از گذشت وقت مقرر با نظاره به درجه دیدم تب شاه از چهل درجه گذشته است. خیلی ناراحت شدم با اصرار شاه را به داخل ساختمان نقل مکان داده و به استراحت واداشتم. اجازه خواستم که دکتر بر بالین شاه بیاورم. شاه می گفتند در کرمان دکتر حاذق نیست و دکترهای شهر بجای مداوا وسیله ای برای شدت بیماری می باشند. گفتم تحقیق می کنم اگر در لشکر کرمان دکتر حاذق و طرف اعتماد وجود داشت بر بالین خواهم آورد.

فورا تحقیق کردم و بوسیله سرهنگ مولوی رئیس ستاد لشکر یکی از اطبای لشکر را برای معاینه شاه آورده و او هم استراحت را تجویز کرد و داروهائی نیز در اختیار گذاشت.

کسالت شاه دو روز ادامه داشت تا اینکه بهبودی مختصری پیدا کرده و تصمیم به عزیمت بندرعباس گرفتند زیرا کنسول انگلیس در کرمان ول کن معامله نبود و مرتبا خیر می داد کشتی در بندرعباس منتظر است و اگر تاخیر شود کشتی خواهد رفت و شاه و همراهان مجبور خواهند شد چندین هفته بحالت انتظار در بندر عباس اقامت نمایند.

طرز رفتار کنسول انگلیس از یکطرف و اخبار رادیو لندن که صدای آن بوضوح در کرمان شنیده می شد از طرف دیگر آنچنان رضاشاه پهلوی را ناراحت ساخته بود که حد و وصف نداشت. رادیو لندن بیشتر اخبار ضد رضاشاه خود را متوجه جواهرات سلطنتی ایران میکرد و از جمله گوینده بخش فارسی رادیو لندن می گفت شاه سابق با چندین جامه دان مملو از جواهرات حتی تاج سلطنتی قصد عزیمت از ایران را دارد. شاه بیش از همه از این اتهام ناراحت بود و مرتباً به من تاکید می کردند بمحض مراجعت به تهران در مقام تکذیب قضیه برآیم زیرا جواهرات سلطنتی در اختیار من نبود که با خود حمل کنم بلکه این جواهرات در اختیار هیأت صلاحیتداری قرار داشت. از جمله خبرهای دیگری که به کرمان رسید اخبار مربوط به مذاکرات مجلس شورایی بود که در مجلس هم از جواهرات سلطنتی گفتگو شده و دو سه نفر از نمایندگان علیه رضاشاه داد سخن داده بودند. یکی از نمایندگان از جمله گفته بود شاه سابق بجای محاکمه اکنون در حال گردش و تفریح در اصفهان و یزد و کرمان است. شاه وقتی شنید نمایندگانی که تا دیروز تا کمر خم می شدند و تعظیم بجای می آوردند و حال که او از پایتخت دور است چه می کنند گفتند: آیا من با این حال و وضع مشغول بلوک گردشی هستم؟

شاه بیش از این سخنی بر زبان نیاورد.

بهر حال رضاشاه و اعضای خاندان سلطنت در حالی که گذرنامههای آنها صادر شده بود و کنسولگری انگلیس در کرمان هم ویزا کرده بود بطرف سیرجان حرکت کردند. در کرمان رضاشاه مرا مرخص کرده بود تا به تهران عزیمت نمایم. تقریباً دو ساعت از عزیمت اعلیحضرت رضاشاه از کرمان نگذشته بود که ذکاء الملک فروغی نخست وزیر تلگراف رمزی بعنوان من مخابره نمودند و در اول تلگراف هم نوشتند با رمز لشکر آنها کشف کنید.

تلگراف را همان ساعت کشف کردم دیدم ذکاء الملک اطلاع داده است اعلیحضرت جدید تمایل دارند شما تا بندر عباس در التزام اعلیحضرت رضاشاه باشید تا با اطمینان خاطر سرزمین ایران را ترک نمایند.

برای اجرای دستور شاهنشاه فوراً با سرهنگ مولوی رئیس ستاد لشکر تماس گرفته و از او خواستم وسیله نقلیه ای فراهم نماید ولی در کرمان جزیک درشکه هیچ وسیله موتوری نبود. قشون هم اتومبیل در اختیار نداشت. پس از تلاش زیاد یک دستگاه اتومبیل سواری فورد شکسته که متعلق به یکی از سیکهای هندی بود بدست آمده و من غروب آفتاب تصمیم به حرکت گرفتم. سرهنگ مولوی گفت حرکت در این موقع مصلحت نیست چون راه بکلی نا امن است و طبق گزارشی که به من رسیده دیشب در این جاده یاغیان دو نفر را سر بریده اند.

گفتم محال است و من حتماً باید تا قبل از طلوع آفتاب خود را به اعلیحضرت شاه برسانم زیرا خود من هم نگران حال و احوال شاه شده ام و نمیدانم تب بکلی قطع شده یا خیر؟

سرهنگ مولوی که مسئولیت حفظ جان مرا که وزیر در بار بودم بر عهده داشت تفنگی در دست گرفت و قبول مسئولیت نمود تا مرا تا سیرجان راهنمایی نماید. بحمداله بدون پیش آمد و برخورد با سارقین ساعت چهار بعد از نصف شب وارد سیرجان شدیم. خبر شاه و اعضای خاندان سلطنت را گرفتیم. گفتند منزل یکی از اعیان شهر اقامت دارند و در حال استراحت می باشند در سیرجان وسیله ای برای استراحت ما نبود. به مولوی پیشنهاد کردم بد نیست سری به تلگرافخانه بزنیم چون مطابق معمول هر وقت شاه وارد شهری بشود تلگرافخانه تا صبح باز است. همینطور هم بود. در تلگرافخانه ما در اتاق تلگرافی روی زمین به استراحت پرداختیم و صبح با وضع خاصی به اصلاح صورت خود پرداخته بلافاصله به حضور شاه شرفیاب شدم. شاه از دیدن من تعجب کردند. ماجرای تلگراف فروغی را بعرض رساندم. خوشحال شدند و فرمودند امیدوارم مانند من گرفتار تب و گوش درد نشوید.

شاه باز از گفتارهای رادیوی لندن شکوه نمودند. رادیو لندن شب و روز پیرامون جواهرات سلطنتی و نقل و انتقال آن خبر و مطلب پخش می کرد. شاه می گفت: من نمی دانم آنها چه از جان من می خواهند مگر نمی دانند تمام املاک و اموال منقول و

غیر منقول خود را رسماً در محضر اصفهان به فرزندم صلح کردم تا او اگر تمایل داشته باشد به ملت واگذار نماید.

در هر حال از سیرجان رهسپار بندرعباس شدیم. وقتی وارد بندرعباس شدیم در گرمای مهرماه ۱۳۲۰ مثل اینکه رضاشاه و من و سایر همراهان وارد آب حوض شده و قبل از اینکه بدن خود را خشک نمائیم لباس بر تن کرده ایم. شاه در بندرعباس دستور دادند تمام جامه دانه‌ها را مامورین گمرک مورد تفتیش قرار بدهند و صورت مجلسی هم تهیه شود تا محقق گردد جواهرات سلطنتی همراه شاه نیست.

در بندرعباس هم شاه از گفتارهای رادیو لندن عصبانی بودند ولی من می دانستم تمام این جریان زیر سر سر ریدر بولارد، سفیر انگلستان می باشد. شاه فقید چاره ای جز ترک ایران نداشتند و بوسیله کشتی نیمه باری و مسافری انگلیسی موسوم به «بند را خاک ایران را ترک گفتند.

شدت گرمای بندرعباس مخصوصاً یک ساعت قبل از عزیمت رضاشاه بحدی بود که گله داری بازرگان بندرعباس مقداری یخ بعنوان بهترین تحفه به شاه تقدیم داشت. یخ در آن گرمای شدید بندرعباس نعمتی بود. شاه با مشاهده یخ

دست در جیب بردند و ۱۵ سکه پهلوی طلا در آوردند تا به گله داری بدهند. عرض کردم ایشان از مکنت و ثروت برخوردار است اجازه بفرمائید پس از بازگشت به تهران در مقام تقدیر از رفتار او برآیم. رضاشاه قبول کردند و با کرجی بندر ساحل را ترک کردند تا در دو کیلومتری سوار کشتی بشوند. در کشتی شاه صورت مرا بوسید و از اینکه مراسم خداحافظی در محیط بسیار ناراحت کننده بعمل آمد به ساحل بازگشتم و بعد از ظهر همان روز از همان راهی که آمده بودم بطرف تهران رهسپار شدم.

بخاطر دارم وقتی به تهران رسیدم با اولین دیپلمات خارجی که برخورد نمودم سر ریدر بولارد سفیر انگلیس بود. در همان برخورد اول گفتم: شما که آدم محافظه کاری بودید چگونه بدون مطالعه انتشار دادید شاه سابق جواهرات سلطنتی را با خود از ایران خارج نمود؟

بولارد لبخندی زد و گفت: برای این بود که نگویند ما انگلیسها نسبت به جواهرات شما نظر داشتیم.

سکوت را ترجیح دادم. چندی بعد به سفارت ایران در مصر منصوب و بعد از پایان ماموریت به ایران بازگشتم و پس از مدت کوتاهی عهده داری وزارت جنگساخته بود بار دیگر به وزارت دربار منصوب و در همین پست بود که در التزام اعلیحضرت محمدرضا شاه به سفر انگلستان رفتم. در لندن روزی شاهنشاه به بازدید دانشگاه اکسفورد رفتند. در خلال بازدید سر ریدر بولارد سر رسید و معرفی شد. بولارد روی آشنائی قدیم با من جویای حال و احوال شد و از جمله پرسید اوضاع ایران چگونه است؟

گفتم حمد اله از روزی که ایران را ترک نمودید اوضاع ما رو براه شده است و نگرانی هم در بین نیست! بولارد کمی ناراحت شد و من هم از بحث بیشتر خودداری کردم.

در ضیافتی که اعلیحضرت همایونی در گلاریچ لندن بر پا نمودند در لیست مدعوین نام بولارد سفیر سابق انگلیس هم ذکر شده بود ولی من روی نام او را قلم بردم و ترجیح دادم از سر پرسی لورن سفیر اسبق انگلیس در تهران دعوت شود ولی از او دعوت به عمل نیاید...» باید اضافه نمود علت اینکه جم از نخست وزیری برکنار و به جای او متین دفتری گمارده شد، این بود که متین دفتری سابقه منشی گری سفارت آلمان را داشت، و جم نیز که از ایادی انگلستان بود به وزارت دربار منصوب گشت؛ با این ترتیب منظور رضا شاه این بود که هم روابط نزدیک با آلمان را حفظ کرده باشد هم انگلیسها را از خود ناراضی نکرده باشد. (نقل از سالنامه دنیا)

رضاشاه می گوید انگلیسها من را گول زدند!

صارم الدوله که از عوامل انگلیسها بود در خاطرات خود می نویسد: «وقتی رضاشاه به اصفهان تشریف آوردند تا از آنجا به کرمان و سپس به خارج عزیمت فرمایند، در منزل کازرونی کارخانه دار معروف اقامت فرمودند و مرا احضار کردند. من بمحض ورود دست شاه را بوسیدم و ایشان بی هیچ مقدمه ای فرمودند: «مسعود دیدی آخر ما را گول زدند؟»

کوهی کرمانی در دنباله یادداشتهای خود در کتاب «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان» به شرح چگونگی ورود رضا شاه به کرمان پرداخته و چنین نگاشته است:

عبور رضاشاه از کرمان

«در اوایل مهرماه ۱۳۲۰ یک روز عصر دو ساعت به غروب مانده شش دستگاه اتومبیل بیوک کروکی سرکه ای رنگ در حالی که جاده های تهران تا اصفهان و یزد را پیموده بودند و هنوز گرد راه همراه داشتند پشت سرهم از سمت غربی شهر کرمان وارد و پس از عبور از فلکه و خیابان میدان مشق و خیابان سپه مقابل باغچه ای که قبلاً برای تازه واردین مهیا شده بود، ترمز کردند.

مسافری این اتومبیلها عبارت بودند از رضاشاه و خانواده و فرزندان و جم و عده ای دیگر از ملازمین، ولی دو نفر از پسران رضاشاه در میان مسافری دیده نمی شدند یکی فرزند ارشد او یعنی شاهپور محمدرضا (اعلیحضرت فعلی) که در آنموقع پس از استعفای پدرش از سلطنت چند روزی بود که در مقام جانشینی او پادشاه کشور ایران ارتقاء یافته بود، دیگر شاهپور علی رضا که سه روز بعد در کرمان به پدر و برادرانش ملحق گردید و این سه روز تأخیر بطوری که بعد گفته می شد از طرف شاهپور علی رضا در تهران در راه راضی کردن یکی از زیباترین معشوقه هایش به

نام مهستی برای اینکه در این مسافرت همراه او بیاید، صرف شده بود. نویسنده در آن هنگام از طرف وزارت دارائی مأموریتی داشتیم و در کرمان بودم این سفر دوم بود که رضاشاه به کرمان می آمد. سفر اول او در ابتدای سلطنت و هنگامی بود که تازه مبنای کار خود را مستحکم نموده بعنوان یک پادشاه قادر و اصلاح طلب می خواست که اوضاع غالب شهرهای ایران را از نزدیک به رأی العین مشاهده نماید و بدین وسیله آثار قدرت وجود و عظمت مقام خود را در دل مردم کشور جایگزین سازد ولی بین سفر اول با دوم تفاوت از زمین تا آسمان بود. در سفر اول رضاشاه با مقام شامخ سلطنت و پادشاهی با جلال و جبروت تمام در حالی که از ده فرسخی شهر مورد استقبال شایان رؤسای ادارات و سران شهر قرار گرفت با یک عده از ملتزمین رکاب که هر یک از آنان در تمام مملکت مشهور بودند از شهرهای متعدد عبور کرده، در میان گلگهائی که به پای او نثار می کردند و هلله هائی که از مردم و محصلین بر می خاست وارد شهر شد ولی در سفر دوم بعنوان یک پادشاه مستغفی که حتی باید کشور خود را هم ترک کند و دیگر منشأ کوچکترین قدرتی نیست، بدون هیچگونه تشریفات در حالی که همراهان او را یک عده زن و مرد آواره تشکیل می داد، وارد کرمان شد. در انتها الیه غربی شهر محله ایست موسوم به چوپانمحل که در آنجا یکی از تجار درجه اول کرمان که زمانی هم مورد بی مهری رضا شاه قرار گرفته بود باغچه زیبایی با عمارت مفصل درست کرده بود. همین باغچه بود که برای سکونت رضاشاه و همراهانش در مدت پنج روز که در کرمان توقف داشتند، اختصاص دادند.

در تمام این مدت رضاشاه علاوه از جراحی که بر اثر دانه ای که روی صورت او پیدا شده رنج می برد از جهت حوادثی که او را از تخت سلطنت دور کرد و به خروج از خاک خود سوق داد و به استقبال آئینه نامعلومی می فرستاد بیشتر در شکنجه بود و چنان حس عصبانیتی همه وجود او را فرا گرفته بود که در مدت توقف در کرمان تمام اوقات را در آن قسمتی از عمارت که برای او اختصاص یافته بود بسر می برد و متوالیاً سیگار می کشید و حتی هیچ یک از فرزندان و افراد خانواده او اجازه نداشتند

که نزد او بروند. فقط یک نفر را گاهگاهی نزد خود می پذیرفت و به صحبت‌های او که بیشتر جنبه دل‌داری و تسلی داشت گوش می داد و آن یک نفر جم بود. هر گاه صدای بلندی اعم از صدای حرف یا صدای پا و صدای ظروف و اسباب به گوش او می رسید بکلی مرتعش شده و جم را احضار مینمود و با عصبانیت به او دستور می داد که کاری کند که سکوت و آرامش کاملاً حفظ شود.

تنها مونس او که هیچوقت از او جدا نمیشد تسبیح دانه سفیدی بود رضاشاه ساعت‌های متوالی در حالیکه دانه های آن را از طرفی بطرف دیگر می ریخت چشم به حرکت یک نواخت آنها و گوش به صدای ملایمی که از برخورد به دانه دیگر بوجود می آمد، می دوخت و خدا می داند که در دل و مغز او چه سیل هیجان و التهابی موج می زد.

در روز سوم ورود رضاشاه و همراهانش به کرمان وجود پاره ای مسائل ایجاب می نمود که اولاً از هر یک از فرزندان او عکسی گرفته شود و ثانیاً چند سند ثبتی رسمی قبل از حرکت او از کرمان تنظیم گردد و بنابراین در همان روز یک نفر عکاس و یک نفر مدیر محضر و کفیل اداره ثبت اسناد کرمان از طرف احضار شدند. عکاس درجه اول کرمان در آنموقع شخصی [بود] به نام سهرابی که مدت‌ها در هندوستان فن عکاسی را تحصیل کرده، در همانجا بر اثر حادثه ای یکی از پاهای او آسیب دیده و از آن به بعد موقع راه رفتن بکلی می لنگید.

مدیر محضر که معروف به شیخ العراقین بود نیز بر اثر ابتلای درد پا نمی توانست راه برود.

کفیل اداره ثبت اسناد هم که موسوم به معینی بود در در لگن خاصره اش نقصی وجود داشت که بعلت آن نقص مجبور بود لنگان لنگان قدمی بردارد. از این سه نفر دوتای اولی فعلاً در قید حیات و سومی در گذشته است.

آنروز [که] این اشخاص به باغچه محل سکونت رضاشاه احضار شدند موقعی بود که رضاشاه پنجره اتاق را که مشرف به درب ورود باغچه بود باز کرده و به اتفاق جم منظره باغچه را تماشا می کرد. ابتدا شخص عکاس در حالی که تکیه به عصا داشت

وارد شد. چند دقیقه بعد که مدیر محضر هم عسازنان از در درآمد و لحظه ای بعد کفیل ثبت اسناد با همان وضع یا بدون نهاد.

مشاهده این منظره لبان رضاشاه را اندکی از هم باز کرد و همانطوری که مقابل پنجره ایستاده بود بدون اینکه سر برگرداند خطاب به جم گفت: وقتی که کار آدم لنگ می شود لنگ ها هم سر به جان او می گیرند (توضیح . ح.م. :در سال ۱۳۴۰ که به دعوت ارجمند و هرندی و غلامرضا آگاه و دکتر ایرانی و دیگران به کرمان رفته مرحوم هرندی که رضاشاه در منزلش سکنی کرده بود عیناً این داستان را برای من نقل نمود که خود شخصاً حضور داشته و از زبان پهلوی شنیده بود.

نویسان و بیوگرافی نویسان پیرامون آن قلمفرسائی کرده اند. در باره زندگی خصوصی رضاشاه نیز مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است که در اینجا بخشی از آن به نقل از روزنامه میهن درج می شود.)

جم چیزی نتوانست بگوید زیرا دید حرف رضاشاه درست است و واقعاً کار او از هر جهت لنگ شده. در میان سکوت محض در حالی که رضاشاه به نقطه نامعلومی چشم دوخته بود، شاید منظره ای از صحنه های قدرت نمائیش بسرعت برق از جلو چشمانش گذشت و بیاد آورد که روزگاری رشیدترین افراد کشور زهره نگاه کردن به چشم او را نداشت و امروز دست تقدیر خیل لنگان را بسراغ او می فرستد.» (از روزنامه پارس - جهانگیر یلزاد)

شرح زندگانی خصوصی حکمرانان و فرمانروایان کشورها - خصوصاً اگر مستبد و فعال مایشاء باشند از جمله نکاتی است که محققان، تاریخ

۲۴ ساعت از زندگانی رضاشاه

«زندگانی خصوصی رضاشاه بقدری منظم بود که حتی آب خوردن و سیگار کشیدن وی از روی ساعت و دقیقه بود.

مثلاً هر وقت به ساعت خود نگاه میکرد پیشخدمت می فهمید که در این دقیقه گیلان آب خوری یا فنجان مخصوص چای را بیاورد.

چهار ساعت بعد از نصف شب بیدار شده و لباس پوشیده آماده میشد قبل از سلطنت بوسیله اسب یا درشکه و بعد از سلطنت که قدری پیر شده و شکسته شده بود، سوار اتومبیل شده و هر روز به یکی از سر بازخانه ها و موسسات ارتشی سرکشی می کرد و آخرین مؤسسه ای که بازدید می نمود دانشکده افسری بود. بعضی اوقات سرزده وارد طویله های ارتش شده و با دستمال خود پشت اسبها کشیده اگر خوب تیمار و شستشو نشده بودند مهترها را با دست خود شلاق می زد. وقتی از باز بینی های نظامی فراغت حاصل میکرد ساعت پنج و نیم بعد از نصف شب بود. آنوقت سینی ناشتایی و یک منقل پر از آتش در جلو او حاضر و پس از صرف صبحانه همانطور با لباس ساعتی استراحت می نمود.

ساعت هفت صبح رئیس شهربانی را می پذیرفت و در همین ساعت بود که پایه های دیکتاتوری خود را قدری مستحکم می نمود.

گزارشهای جنایتکارانه در همین ساعت بعرض می رسید و اوامر سهمگین که احیاناً متضمن نابود ساختن عائله ها و افراد بیگناه بود، در همین ساعت صادر می گردید. من می گویم که منشاء آن اعمال خونین از همان گزارشها سرچشمه می گرفت. دیگران می گویند که آن اعمال خود ناشی از «اوامری بود که صادر می شد» من می گویم گناهکار شهربانی بود. مردم می گویند رضاشاه ... ولی

[در] آینده نزدیک که تاریخ عادلانه قضاوت خود را آشکار خواهد ساخت، گناهکار حقیقی بچنگ خواهد آمد.

ساعت هشت، آن ساعت شوم و سبعیت، را پشت سر گذاشته شاه در پشت میز خود قرار می گرفت. در این ساعت سران ستاد و سران لشکری بار می یافتند و در این ساعت یک سرباز خشک با زیردستان خود تماس یافته و هر روز یک دستور جدیدی برای تکمیل قدرت نظامی ایران صادر می شد. ساعت ۹ یا هیأت وزیران یا یکی دوفتر وزیر در دفتر شاه حضور می یافتند. بیشتر از همه وزیر دارائی و پیشه و هنر و کشاورزی احضار و کمتر روزی می گذشت که یکی از این وزیران مورد عتاب و فحش کاری نشوند. چه فرق می کند آنروز این وزیران کار نمی کردند از شاه فحش می خوردند ولی امروز نیز کار نمی کنند از ملت (جراند) فحش تحویل می گیرند. ساعت ده رئیس دفتر مخصوص شرفیاب و گزارشات و عریضه های واصله را بعرض می رساند. رئیس دفتر مخصوص میدانست که از «یاسا» و قواعد مخصوصی که شاه برای جمیع امور وضع کرده است، نباید تجاوز نماید.

او می دانست کدام یک از عریضه های واصله باید تماماً بعرض رسانیده و کدام یک را بطور خلاصه گزارش داده و به مراجع مربوطه به امضای خودش ارسال دارد، بعضی از این مراسلات مایه خوشبختی یک خانواده شده و بعضی از آنها دودمان یک عائله را بباد می داد. ولی برای رئیس دفتر مخصوص تفاوتی نداشت. او مثل یک ماشین بیروح و وظیفه خود را با نهایت درستی انجام میداد.

ساعت ۱۱ شاه به دفتر حسابداری املاک و اموال شخصی خود می رفت ... وای بحال این دفتر اگر یکروز چکهائی به مبلغ های کلان بعرض نرسانیده و در حساب مخصوص نمی گذاشت و وای بحال آن دفتر که اگر یک روزی کمتر از روز قبل چک تحویل می داد.

هیچ دفتر حسابداری بدین نظم و ترتیب و سادگی و کم خرجی در ایران وجود نداشت. درآمد این دفتر کمتر از نصف مالیات ایران نبود ولی عده اعضای آن تقریباً یکهزارم اعضای وزارت دارائی بود.

سر ساعت ۱۲ که شاه به ساعت خود نگاه می کرد سفره ناهار او که از هر فرد عادی ساده تر بود [آماده می شد] و شاه بلادرنگ در سر میز خود نشسته و تنها ناهار صرف کرده و پس از مختصر تفریح بعد از غذا و دو ساعت استراحت دوباره ساعت ۴ بعد از ظهر در پای قصر سلطنتی قدم زده مشغول رتق و فتق امور کشور می گردید. ساعت ۶ بعد از ظهر سه دسته تخته نرد با سرلشکر نقدی بازی می کرد و به او متلک می گفت. ساعت هشت شام می خورد ساعت ۹ می خوابید. تمام دوره بیست ساله خداوندگاری رضاشاه زندگانی خصوصی وی بدون ذره ای تغییر و تبدیل بدین منوال گذشت گو یا از یگانه چیزی که این مرد تاریخی لنت می برد کار و ثروت بود و بس.» (نقل از روزنامه میهن)

رضا شاه مستعفی ایران را ترک کرد

اطلاعات در یک ربع قرن درباره خروج پهلوی از ایران چنین نوشته است: «ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنجم مهر ۲۰ رضاشاه با کشتی پستی موسوم به «بندرا» از بندرعباس بسمت هندوستان حرکت نمود. این کشتی متعلق به انگلیسها بود و شاه ایران و خانواده سلطنتی را به هندوستان می برد که از آنجا به یکی از کشورهای آمریکای جنوبی (شیلی) اعزام شوند. ولی این تصمیم را انگلیسها تغییر دادند و بجای امریکا، شاه سابق ایران را به جزیره موریس در افریقای جنوبی فرستادند. از خانواده سلطنتی که چند روز قبل از حرکت اعلیحضرت فقید از تهران به اصفهان اعزام شده بودند علیا حضرت ملکه فوزیه و علیا حضرت ملکه مادر و شاهدخت اشرف پهلوی روز ۶ مهر وارد تهران شدند ولی شاهپورها و شاهدخت

منبع: حسین مکی (۱۲۹۰ - ۱۳۷۸) «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ۸ - نشر: تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳. - صص ۱۴۰ - ۱۲۱

فصل هشتم

اشرف پهلوی در «برگهائی از خاطرات»

اشرف پهلوی در «برگهائی از خاطرات» مطالبی نوشته که نظرات مذکوره در بالا را تائید می کند.

چگونه متفقین پدرم را وادار به استعفا کردند؟

اگر یک صدا از میان مردم به نفع پدرم بر می خاست انگلیسیها در تصمیم خود دایر بر عزل پدرم تجدید نظر می کردند

پدرم در مدت ۱۶ سال سلطنت و قریب ۲۰ سال حکومت با مسائل و مشکلات زیادی

روبرو شد ولی مهمتر از همه هجوم روس و انگلیس در سوم شهریور ۱۳۲۰ بود.

از مدتی قبل این دو کشور به دولت ایران اطلاع می دادند آلمانهائی که به نام کارشناس و متخصص در کارخانه ها و شرکتهای راه سازی و راه آهن مشغول کار هستند برای متفقین خطری جدی محسوب میشوند، ولی پدرم به این حرفها توجه نمی کرد و حتی چند بار اعلام خطر جدی انگلیسیها را به او گزارش دادند و او اعتنا نکرد.

برادرم در یکی از مصاحبه های خود گفت که پدرم از هیتلر خوشش نمی آمد ولی این حرف درست نیست. پدرم با آنکه هیچوقت مسائل سیاسی را نزد ما مطرح نمی کرد ولی از ابتدای جنگ نمی توانست خوشحالی خود را از پیروزی متحدین مخفی نگهدارد.

با آنکه انگلیسیها در روی کار آوردن پدرم اثر مستقیم داشتند، پدرم از آنها خوشش نمی آمد و همیشه آرزو داشت که روزی بتواند خود را از قید تسلط آنها رها سازد.

وقتی که هیتلر جنگ را شروع کرد و به پیروزیهای برق آسا رسید، پدرم مطمئن بود که فاتحه انگلستان خوانده شده است. به این جهت او که ارتش خود را به سبک و با سلاحهای آلمانی تجهیز کرده بود شروع به بی‌اعتنائی به انگلیسیها کرد.

بخصوص وقتی که هیتلر به روسیه حمله کرد و در همان روزهای اول توانست به پیروزیهای غیرقابل تصویری نایل شود که گفته می‌شد در عرض ۶ هفته همه خاک شوروی را تصرف خواهد کرد، پدرم از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید زیرا او که از انگلیسیها نفرت پیدا کرده بود، از روسها هم بشدت وحشت داشت و حالا که میدید یک کشور پیدا شده که مشغول نابود کردن هر دو قدرت است امیدوار بود که بزودی به آرزوی خود که نابودی هر دو کشور بزرگ بود خواهد رسید.

متأسفانه شادمانی پدرم زیاد طول نکشید و یک روز صبح ما متوجه شدیم که انگلستان و شوروی از دو طرف به کشور ما حمله کرده اند.

ساعت چهار صبح روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ که سر ریدر بولارد سفیر انگلیس و اسمیرنوف سفیر شوروی به خانه علی منصور نخست وزیر وقت رفتند تا خبر حمله به ایران را به او بدهند او خواب بود و وقتی ساعتی بعد، علی منصور به کاخ پدرم رفت تا او را از جریان مطلع کند پدرم هم خواب بود و حقیقت آنکه در آنموقع تمام حکومت ایران در خواب بودند و گرنه می‌بایستی از مدتی قبل متوجه این موضوع می‌بودند که در چنان شرایطی استفاده از راه ایران برای رساندن کمک به شوروی برای متفقین حیاتی است و اگر ما به رضا به آنها راه نمی‌دادیم آنها به زور به این راه دست می‌یافتند.

و بعد ماجرای خیانت امرای ارتش پیش آمد. چه آنها که در شهرستانها سربازان را گذاشتند و اموال و دارائی خود را بار کامیونها کرده از مقابل متفقین گریختند و چه آنها که در تهران با صحنه سازی سربازان را مرخص کردند و پایتخت را بلادفاع و سربازان را لخت و گرسنه راهی بیابانها کردند.

اطلاع براین جریانات برای پدرم بقدری غیر منتظره بود که یکباره قدرت مقاومتش را از دست داد و دچار چنان وحشتی شد که بدون توجه به عواقب کار و اثری که انتشار

این خبر در مردم می کرد از تهران به اصفهان می رود و تصمیم می گیرد آن شهر را پایتخت کند.

من تا آنموقع پدرم را مردی شجاع و قوی تصور می کردم و در حقیقت در ابتدای کار هم همینطور بود ولی بعدها به خاطر سن زیاد و ترس از روسها که با طرفدارانش در ایران با خشونت رفتار کرده بود وقتی دید ارتشی که آنهمه برای ایجادش خون دل خورده و تمام اتکایش به آن بود به این زودی و سادگی مضمحل شده و روسها بطرف تهران حرکت کردهاند روحیه خود را بشدت باخت.

بعدها شنیدم دکتر مصدق گفته بود «وقتیکه متفقین تصمیم گرفتند رضاشاه را از سلطنت بردارند حق آن بود که به میدان تو پخانه می رفت و می ای مردم انگلیسیها میخواهند مرا از سلطنت بردارند اکنون من بسوی شما آمده ام اگر مرا می خواهید می مانم و گرنه به امر شما می روم نه بدستور انگلیسیها و اگر در آن جریان کشته هم میشد اسمی از خود بجا می گذاشت.»

من با این عقیده دکتر مصدق که نمیدانم تا چه حد گفته خود اوست ولی من آن را از دهان یکی از نزدیکانش شنیدم صد درصد موافق بودم بخصوص که انگلیسیها در ابتدا جرأت نداشتند علناً با شخص پدرم مخالفت و او را از سلطنت عزل کنند. آنها می ترسیدند مردم به طرفداری از پدرم برخیزند و ماجرای مقاومت مردم عراق یکبار دیگر تکرار شود بخصوص که آنها برای حمل اسلحه و آذوقه به روسیه به همکاری و یا لااقل بیطرفی مردم ایران احتیاج داشتند. به این جهت ابتدا در رادیو لندن شروع کردند علیه پدرم حرف زدن و بقول خودشان جنایات او را شمردن تا ببینند مردم چه عکس العملی از خود نشان می دهند.

پدرم از شنیدن این اتهامات بحدی عصبانی میشد که یکبار با لگد رادیو را که در آنموقع بزرگتر از تلویزیونهای بزرگ امروزی بود، خورد کرد.

ولی از میان تمام وکلانی که جیره خوار پدرم بودند. از میان تمام روزنامه های آن زمان که پدرم بوجود آورده یا تقویت کرده بود و از میان تمام افرادی که بنوعی از او منتفع شده بودند هیچکس کلمه ای یا سطری بنفع پدرم نگفت و ننوشت و و ننوشت و

انگلیسیها که دیدند برای پدرم پایگاهی در میان مردم نمانده و بردن او هیچ مقاومتی در مردم بوجود نمی آورد تصمیم گرفتند او را وادار به استعفا کنند. در حالی که اگر وقتی رادیو لندن به پدرم فحاشی می کرد رجال یا مردم به پشتیبانی از او علیه رادیو لندن تظاهرات میکردند مسلماً آنها آن بلا را سر پدرم در نمی آوردند.

یک علت کینه برادرم نسبت به انگلیسیها که او را وادار ساخت خود را به دامن امریکائیا ببندازد همین بود برادرم همیشه میگفت اگر انگلیسیها ایران را اشغال و پدرم را با آن وضع بیرون نمی کردند انتقال قدرت در ایران می توانست مانند ترکیه که پس از مرگ مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) عصمت اینونو جانشین او شد بدون آنکه وضع تغییر کلی کند به آرامی صورت گیرد و در آن صورت بسیاری از حوادث سیاسی بعد که نتیجه خلاء قدرت در مدت اشغال متفقین بود روی نمی داد و سلطنت بارها دچار خطر نمی شد.

من اطمینان دارم اگر پدرم دارای رجال فهمیده و اطرافیان دلسوزی بود واقعه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ روی نمی داد.

انگلیسیها علاوه بر یادداشتهای رسمی چندین بار بطور رسمی یا خصوصی به وزرای ایرانی گفته بودند که استفاده از راههای ایران برای آنها حیاتی است ولی آنها بجای آنکه جریان را به پدرم تفهیم نمایند موضوع را بی اهمیت قلمداد می کردند و حتی می گفتند انگلیسیها هرگز حاضر نخواهند شد پای رقیب دیرین خود یعنی روسها را دوباره به ایران باز کنند و متأسفانه پدرم این حرفها را باور می کرد و در این فکر بود که از این موقعیت استفاده ای هم به نفع کشور بکند به اینجهت قصد داشت اگر خود را ناچار دید که راه بدهد بابت حق العبور مبلغ هنگفتی پول از آنها بگیرد.

اما انگلیسیها نه تنها قصد پرداخت پول نداشتند بلکه می خواستند از اسلحه و آذوقه کشور نیز به رایگان استفاده کنند به اینجهت نقشه حمله دو جانبه به ایران را طراحی کردند.

وقتی که حمله متفقین به ایران انجام گرفت پدرم به وزراء دستور داد در شورای عالی جنگ شرکت کنند ببینند آیا میتوان به جنگ ادامه داد یا صلاح آنست که وارد مذاکره

شویم. در آن جلسه معلوم شد در همان ساعات اول حمله ارتش ایران در هم شکسته شده و در مرکز هم برای ادامه جنگ آذوقه و وسایل نقلیه و بنزین در اختیار دولت نیست.

پدرم خودش خواست با متفقین تماس بگیرد روزدوشنبه سوم شهریور چند ساعت بعد از حمله سر ریور بولارد و اسمیرنوف را به کاخ سعدآباد خواست. آنها آمدند ولی حاضر به گفتگو با او نشدند. علی منصور هم نمی توانست با متفقین مذاکره کند چون قبلاً به تذکرات آنها توجه نکرده بود و نزاکت سیاسی ایجاب می کرد شخص دیگری به عنوان نخست وزیر با آنها وارد مذاکره شود.

در آن هنگام از رجال سیاسی استخواندار کسی نبود که بتواند این مسئولیت را انجام دهد. رجال قدیمی هم از سالها قبل کنار گذاشته شده بودند و رجال جوان دوران پدرم هم آنقدرها زیاد نبودند و آنهایی هم که بودند اکثراً تحصیل کرده آلمان و یا متهم به دوستی با آلمان بودند که اکثرشان پس از ورود متفقین به ایران توقیف شده در اردوگاهی در شهر اراک زندانی شدند.

در این موقع انگلیسیها بطور غیر مستقیم به پدرم فهماندند که فقط با سه نفر از رجال قدیمی ممکنست مذاکره کنند و آن سه تن سیدضیاء الدین طباطبائی، قوام السلطنه و نکاء الملک فروغی بودند. (توضیح ح.م: در این مسأله اشرف پهلوی دچار اشتباه شده است زیرا انگلیسیها فروغی را کاندیدای ریاست جمهوری کرده بودند ولی فروغی قبول نکرده و روسها هم ساعد را کاندیدای ریاست جمهوری نمودند ولی ساعد زیر بار نرفت. بنابراین فروغی مورد مخالفت روسها قرار می گرفت)

اتفاقاً پدرم از هر سه نفر بدش می آمد و آنها در زمان او تبعید و خانه نشین شده بودند. سید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه نویس جوانی بود که با پدرم طرح کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ را چیده بود و پس از موفقیت کودتا سید نخست وزیر و پدرم سردار سپه و فرمانده کل قوا شد.

سیدضیاء الدین طباطبائی صد روز بیشتر حکومت نکرد و به علل مختلف و از جمله مخالفت پدرم از نخست وزیری استعفا کرد و به فلسطین رفت و در آنجا به کشاورزی مشغول شد و معلوم بود که انگلیسی ها او را برای روز مبادا نگاه داشته اند که وقایع بعد از سوم شهریور ثابت کرد که این نظریه درست بوده است.

قوام السلطنه از رجال استخواندار و ثروتمند و با قدرت و سمبل اشرافیت دوران قاجار بود. او قبل از سلطنت پدرم با او درگیریهای زیادی پیدا کرده بود ولی سرانجام پدرم بر او پیروز شد و اگر حمایت انگلیسیها نبود پدرم او را هم از میان برداشته بود با این وضع صددرصد معلوم بود که پدرم حاضر نیست در چنین موقعیتی که قدرتش را که متکی به ارتش بود از دست داده است، آنها را مصدر کار کند تا تلافی آتروزها را سر او در بیاورند.

سومین کسی که کاندیدای نخست وزیری شده بود بهترین آنها بود. او محمدعلی فروغی سیاستمدار ، ادیب و دانشمند بود که اگر چه او هم از سیاستمداران اواخر دوران قاجاریه محسوب میشد ولی بهیچوجه جاه طلبیهای آن دو نفر دیگر را نداشت و به اینجهت پدرم او را انتخاب کرد و بعدها معلوم شد که نظر پدرم درباره او کاملاً صائب بود زیرا وقتی که انگلیسیها به او پیشنهاد کردند رئیس جمهور شود قبول نکرد در حالی که اگر این پیشنهاد را به سیدضیاء و قوام السلطنه میکردند مسلماً قبول می کردند.

محمدعلی فروغی هم از پدرم بدی دیده بود و مدت چند سال آخر سلطنت پدرم خانه نشین شده به کارهای ادبی می پرداخت و اصولاً مرد جاه طلبی نبود. از آن گذشته پیری و بیماری او را آزار می داد. به این علت وقتی پدرم خود را ناچار دید که او را به نخست وزیری انتخاب کند همه اش میترسید او قبول مسئولیت نکند و پدرم ناچار شود دست به دامان آن دو نفر بزند.

پیش بینی پدرم درست بود و فروغی حاضر به قبول مسئولیت نشد ولی پدرم چند نفر را نزد او فرستاد و شخصاً هم به فروغی تلفن کرد که برای نجات کشور فداکاری کند و نخست وزیر شود.

آن شب که پدرم به فروغی تلفن می کرد من در آنجا حضور داشتم. من هرگز پدرم را به آن حال ندیده بودم. او همیشه تحکم می کرد و دستور می داد اما آن شب اصرار او به فروغی به خواهش کشیده شد ولی وقتی که سرانجام فروغی را حاضر به قبول نخست وزیری کرد چنان خوشحال بود که گوئی همه چیز را نجات داده است. آن شب پس از چند روز من پدرم را شاد و خوشحال دیدم. بعد دستور داد پیشخدمت مخصوص حاضر شود و به او گفت فردا که ذکاء الملک داد فروغی به سعد آباد آمد به قراولها بگو او چون مریض است اجازه دارد با اتوموبیل تا دم پلکان کاخ بیاید.

این بزرگترین احترامی بود که پدرم برای فروغی قائل شده بود زیرا تا آنموقع هیچ مقامی اجازه نداشت با اتوموبیل وارد کاخ سعد آباد شود چه رسد به آنکه تا دم پله ها که فقط اتوموبیل پدرم و بعدها اتوموبیل برادرم و ملکه اجازه داشتند تا آنجا بیایند.

سالها بعد این اجازه به یک نفر دیگر هم داده شد و او سیدضیاء الدین طباطبائی بود که پس از ۲۸ مرداد که بعنوان مشاور طرف اعتماد مورد مشورت برادرم قرار می گرفت و هفته ای یکروز ناهار به کاخ سعد آباد می رفت اجازه داشت با اتوموبیل وارد کاخ سعد آباد شود آنهم البته از در عقبی کاخ و تا چند متری ساختمان.

روز بعد که فروغی به سعد آباد آمد پدرم تا در اتاق به پیشواز او رفت و دست او را گرفت و روی صندلی نشاند و خواست دولت را تشکیل بدهد.

پدرم فکر می کرد فروغی از او گله خواهد کرد که چرا با او چنان کرده و اسدی را که خویشاوندش بود اعدام کرده است ولی فروغی حرفی در آن باره نزد فقط از پدرم خواست که او را در انتخاب وزراء کاملاً آزاد بگذارد که این پیشنهاد مورد موافقت پدرم واقع شد.

من نمی دانم آنروز غیر از این حرفها که بعداً منتشر شد چه سخنان دیگری نمیدانم آمد و رد و بدل گردید فقط می دانم وقتی که فروغی از کاخ می رفت هم او و هم پدرم چشمهایشان از اشک پر شده بود.

فروغی از روز بعد شروع به کار کرد ولی با وجود آنکه انگلیسیها با نخست وزیری او موافق بودند معهذا برای آنکه پدرم را در فشار بگذارند وسیله ایادی خود در میان مردم شایعاتی پراکنده می کردند بطوری که تهران تبدیل به یک شهر سرسام زده شد. و شایعه قحطی، بمباران شهر و تجاوز سربازان روسی به زنها و دخترها پس از رسیدن به تهران چنان باعث «پانیک» شد که نمونه آن را نمی توان در تاریخ بیاد آورد و در همین موقع بود که به فروغی پیشنهاد کردند می تواند پادشاه یا رئیس جمهور بشود ولی آن مرد پاک و صدیق، این پیشنهاد را قبول نکرد.

وقتی که وفاداری این مرد را با خیانت امرای ارتش بخصوص آنها که در تهران بدون اطلاع پدرم سر بازها را از سر بازخانهها مرخص کرده و ارتشی را که پدرم بیشتر وقت خود و درآمد مملکت را صرف ایجاد و تقویت آن کرده بود از هم پاشیدند مقایسه کنیم معلوم میشود که بیگانگان چگونه به تمام شئون مملکت رخنه کرده و پدرم چطور بیجهت بیست سال به چنین افراد خیانت پیشه ای اعتماد کرده بود و متأسفانه در اطراف برادرم نیز از چنین افرادی یافت می شوند.

گواینکه پدرم پاگون چند تن از آنها را با دست خود کند و با عصا به جان آنها افتاد و کتکشان زد ولی ضربه ای که این افراد خود فروخته به پدرم و خانواده ما زدند جبران شدنی نبود. (نقل از: مجله سپید و سیاه)

منبع: حسین مکی (۱۲۹۰-۱۳۷۸) «تاریخ بیست ساله ایران» جلد ۸ - نشر: تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳. صص ۱۱۰ - ۱۰۲

فصل نهم

نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه

سجاد راعی گلوجه «نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه» مورد بررسی قرار داده است و می نویسد:

اسناد و مدارك منتشر شده و یا قابل دسترس در بایگانی‌ها نشان می‌دهد ابتکار عمل اشغال ایران و طرح انعقاد پیمان اتحاد متفقین با ایران از سوی انگلیسی‌ها بوده و روس‌ها هیچ تمایلی به انعقاد پیمان اتحاد با ایران نداشتند.

انعقاد پیمان بین متفقین و ایران در مطبوعات و اظهارنظرهای رسمی و غیررسمی حتی قبل از اشغال ایران نیز مطرح بوده ولی تا سوم شهریور ۱۳۲۰ چنین پیشنهادی به دولت ایران ارائه نشد. پس از اشغال ایران، بر مبنای استراتژی جدید متفقین بایستی به سرعت پیمان اتحادی با ایران بسته می‌شد تا از همه امکانات و مقدرات نظامی و غیرنظامی آن در جبهه مقابله با آلمان در شوروی استفاده می‌شد. در بخشی از نامه نخست‌وزیر انگلیس به وزیرمختار آن کشور در ایران (ریدر ویلیام بولارد) به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱/۱۲ شهریور ۱۳۲۰ آمده است:

ما می‌خواهیم آنچه را که احتیاج داریم به وسیله انعقاد قراردادهایی با دولت ایران به دست آوریم و به هیچ‌وجه میل نداریم با آنها علناً دشمنی کنیم، ولی باید به هر ترتیبی شده تقاضاهای ما را برآورند. شما می‌توانید با تهدید ایرانی‌ها به این مسئله که تهران از طرف روس‌ها اشغال خواهد شد، تمام تقاضاهایی که ما داریم به آنها بقبولانید. نباید از تندروها و سوءاستفاده‌های روس‌ها ترسید؛ زیرا تنها آرزو و خواست آنها این است که کمک‌هایی که از آمریکا می‌رسد به آزادی از ایران عبور داده شود.

انگلیسی‌ها در تکمیل اقدامات طراحی شده خود، روس‌ها را نیز متقاعد کردند که با انعقاد قراردادی با ایران، می‌توانند نیروهای نظامی خود را شامل چندین لشکر از ایران خارج و به جبههٔ مقابله با آلمان‌ها منتقل کنند و مسئولیت حفظ نظم در سراسر ایران را به نیروهای انگلیسی بسپارند. در تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰/۱۹۴۱ مهر ۱۳۲۰ نخست‌وزیر انگلیس به استالین، رهبر شوروی می‌نویسد:

تنها نفعی که ایران برای ما دارد این است که به ما اجازه می‌دهد سدی در برابر پیشروی آلمان‌ها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمک‌های لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم. اگر شما می‌خواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبههٔ روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راه‌های این کشور را به عهده می‌گیریم. من از طرف بریتانیا قول می‌دهم که ما با قبول این مسئولیت به هیچ وجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر دولت شوروی برای خود به دست آوریم.

در هر صورت لازم است هر چه زودتر یک قرارداد سه‌جانبه با ایران امضا شود تا به این ترتیب از وخامت وضع و توسعهٔ اغتشاشات داخلی که منجر به قطع راه ارتباط با شما خواهد شد، جلوگیری به عمل آید...

یکی از علل اشغال ایران روی کار آوردن سلطانی مطیع‌تر و همسوتر از رضاشاه و نخست‌وزیری متمایل‌تر به همکاری بیشتر با متفقین بود تا به کمک آنها مرحله گذار از اشغال نظامی به اتحاد سیاسی به آسانی صورت گیرد. حمایت و مداخله مستقیم در انتخاب محمدرضا پهلوی به جای پدرش و حمایت از نخست‌وزیری محمدعلی فروغی، راه را برای برآورده شدن خواست‌های متفقین تا حدود زیادی هموار کرد. محمدرضا پهلوی در مورد همسویی خود و فروغی با متفقین می‌گوید:

روزی که در سن بیست و دو سالگی مسئولیت تاج و تخت ایران را به عهده گرفتم خویشتن را با مشکلات فراوانی روبه‌رو یافتم. اولین اقدام من، تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود؛ زیرا سیاست بی‌طرفی رسمی که پدرم اتخاذ کرد نتیجه سوء بخشیده و یک سیاست شکست خورده محسوب می‌گردید. من با کمال وضوح احساس کردم که

همکاری با متفقین نه تنها غیر قابل اجتناب است، بلکه اتخاذ چنین سیاستی بسیار لازم و به نفع کشور خواهد بود. خوشبختانه نخست‌وزیر جدید من، محمدعلی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود با تمام نظریات من در این مورد کاملاً موافق و همراه بود و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سه‌جانبه با انگلیس و روسیه به عمل آمد... .

وزیرمختار انگلیس در ایران نیز درباره همسویی و همکاری محمدرضا پهلوی با متفقین در مورد طرح پیمان سه‌گانه می‌گوید:

[محمدرضا پهلوی] صریحاً اظهار داشت که تمام کوشش خود را برای همکاری با متفقین به کار خواهد بست و با برخورداری از حمایت متفقین سعی خواهد کرد مانند یک پادشاه مشروطه در ایران سلطنت کند. به همین جهت بود که پس از چندی، متفقین تصمیم گرفتند روابط خود با ایران را بر روال و قاعده معینی تنظیم کنند و بر همین اساس قرار شد پیمانی بین ایران و انگلیس و شوروی منعقد گردد که تنظیم متن آن را وزارت خارجه انگلیس تقبل کرد و بعد از کسب موافقت دولت شوروی با متن تهیه شده، دو نسخه از آن را یکی برای من و دیگری برای سفیر شوروی در تهران ارسال داشتند تا مفاد آن را با دولت ایران در میان بگذاریم.

چنان که قبلاً نیز گفته شد، دولت شوروی تمایلی به بستن قرارداد همکاری با ایران نداشت، اما انگلیسی‌ها از نیات و اهداف آن کشور آگاه بود و نیک می‌دانستند اتحادشان با شوروی نیز مقطعی و زودگذر است. بنابراین بهترین راه کار را در عقد پیمان اتحاد با ایران دیدند که در مفاد آن خروج نیروهای شوروی از ایران را نیز بگنجانند و در واقع آن کشور را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. گذشت زمان برداشت انگلیسی‌ها از اهداف روس‌ها را ثابت کرد، به طوری که علیرغم تعهداتشان در پیمان سه‌گانه و اعلامیه کنفرانس تهران و قولهای مکررشان در مذاکرات گوناگون، پس از پایان جنگ جهانی دوم حاضر به تخلیه ایران نشدند و از این رهگذر بحران‌های بزرگی بر دولت و ملت ایران تحمیل کردند. بولارد در مورد موضع مقامات شوروی در مورد پیمان سه‌گانه می‌گوید:

تصور من این بود که هنگام مذاکره با دولت ایران در مورد این پیمان، اسمیرنف [سفیر شوروی در ایران] با من همراهی خواهد کرد، ولی او چون هیچ نظر مشخصی در این باره نداشت، از شرکت در مذاکرات خودداری کرد و ناچار من به تنهایی به مذاکره با مقامات ایرانی پرداختم، تا آن گاه که نتیجه بررسی‌ها و متن مورد توافق را به اطلاع اسمیرنف برسانم. البته من به یاد نمی‌آورم که اسمیرنف اعتراض و یا انتقاد قابل توجهی نسبت به آنچه که بین من و کمیته ایرانی مأمور بررسی پیمان- پس از جلسات طولانی- توافق شد، به عمل آورده باشد. به همین جهت پس از آن که متن این پیمان مورد تأیید دو دولت انگلیس و ایران قرار گرفت، بلافاصله دولت شوروی نیز موافقت خود را با آن اعلام داشت. با توجه به اقدامات بعدی شوروی در ایران، شاید بتوان حدس زد که اصولاً چون دولت شوروی برای این پیمان اهمیتی قائل نبوده، زحمت بررسی آن را نیز به خود نمی‌داده است.

موقع بررسی متن پیمان اتحاد سه کشور، پیشرفت مذاکرات من با مقامات ایرانی خیلی به کندی پیش می‌رفت و دلیل آن هم- به گمان من- اصرار دولت انگلیس به قبولاندن متن تهیه شده به دولت ایران بود، بدون آن که لزوم انجام اصلاحاتی در آن مورد نظر قرار گرفته شده باشد. از سوی دیگر نیز ایران مجبور بود متن این پیمان را به تصویب مجلس هم برساند و انجام این کار در حالی که اغلب وکلای مجلس و افکار عمومی مردم هنوز به شدت تحت تأثیر عملیات آلمان نازی و پیشرفت‌های سریع در داخل خاک شوروی قرار داشتند، امری مشکل به نظر می‌آمد.

مکاتبات چرچیل با استالین نیز نشان می‌دهد شوروی مایل به انعقاد پیمان‌نامه با ایران نبوده و چرچیل با ترسیم اوضاع داخلی ایران به عنوان وضعیت خطرناک و احتمال شورش عشایر بر ضد متفقین و عواقب زیانبار آن، سعی می‌کند استالین را به بستن قرارداد اتحاد با ایران راغب کند:

من آرزو مندم با ایران [قرارداد] اتحادی منعقد کنیم و در این کشور همکاری نزدیک و دوستانه‌ای با نیروهای شما برقرار سازیم. علایمی در دست است که نشان می‌دهد در قبایل ایران اغتشاش‌هایی به وقوع خواهد پیوست و قدرت حکومت مرکزی از هم

خواهد پاشید. اگر این اغتشاشات دامنه پیدا کند، ما باید از نیروهای خود برای از میان بردن آن استفاده کنیم، و نقل و انتقال مهمات و خواربار ایشان در راه‌های شوسه و راه‌آهن مانع از رساندن کمک به شما خواهد شد، در حالی که منظور اصلی ما این است که تا حد ممکن میزان استفاده از راه‌های ایران را برای انتقال آنچه می‌خواهیم به شما برسانیم، بالا ببریم. هدف اصلی ما باید این باشد که ایرانیان را وادار سازیم نظم را در داخل کشور خود حفظ کنند تا ما به جنگ ادامه دهیم. دستورهایی که آن جناب در این خصوص داده‌اید وضع ما را در این صحنه، که از جهت عملیات نظامی در درجه دوم اهمیت قرار دارد، بهبود خواهد بخشید.

* پیمان اتحاد سه گانه؛ استراتژی یا تحمیل؟

با استراتژی جدید متفقین و اشغال ایران، پادشاه ایران مجبور به ترك تاج و تخت و تبعید از کشور شد؛ و حتی محل تبعیدش را نیز انگلیسی‌ها انتخاب نمودند. این موضوع به خودی خود بارزترین دلیل و نشانه تحمیلی بودن اوضاع پدید آمده برای کشور ایران بود.

بر اساس حقوق بین‌الملل تغییر رئیس حکومت يك کشور مستقل به دست قوای خارجی اقدامی غیرقانونی است و هر نوع قرارداد یا معاهده‌ای با کشوری در این شرایط غیرقانونی و تحمیلی است. این بند از حقوق بین‌الملل کاملاً در مورد ایران زمان اشغال متفقین صدق می‌کند.

نکته مهم و دلیل دیگری که تحمیلی بودن قرارداد را نشان می‌دهد، این است که موافقت یا مخالفت روس‌ها برای انگلیسی‌ها اهمیت نداشت و منتظر تأیید و تصویب پیمان اتحاد از سوی دولت و مجلس شورایی ملی هم نبودند، بلکه اهداف و برنامه‌هایی از پیش طراحی شده خود را پیش می‌بردند و در ضمن به دولت ایران فشار می‌آوردند تا هرچه زودتر پیمان را تصویب کند. محمدعلی فروغی نیز در زمان بررسی طرح پیمان اتحاد

در مقابل اعتراض‌های نمایندگان گفت، بخش‌های مهمی از متن پیمان قبل از تصویب از سوی انگلیسی‌ها اجرا شده است. لذا نمایندگان مجلس و دولت چاره‌ای جز تصویب آن نداشتند.

در اسناد، گزارش‌ها و نیز مکاتبات تقی‌زاده (وزیرمختار ایران در لندن) به تحمیلی بودن پیمان سه‌گانه و ادبیات تحمیلی و استعماری حاکم بر اظهارنظرها و مکاتبات مقامات انگلیسی اشاره شده است. در بخشی از نامه وزیر امور خارجه (علی سهیلی) به تقی‌زاده در مورد طرح پیشنهادی از سوی انگلیس درباره پیمان اتحاد سه‌گانه و مذاکره‌ای که در این زمینه با وزیرمختار انگلیس در ایران داشته، آمده است:

... ضمن مذاکرات، وزیرمختار انگلیس اظهار داشت باید جواب رد و قبول را در ظرف بیست و چهار ساعت بدهد امروز نظر دولت شاهنشاهی را این طور به او ابلاغ نمودم: با این که دولت شاهنشاهی ایران در مقابل تبلیغات دشمنان شما در محظور است و به واسطه اعلان آزادی در کشور افکار عامه را باید کاملاً رعایت کند و با این که خیلی از مردم مخالف با انعقاد این عهدنامه هستند و معتقدند با بودن این عهدنامه در صورت نزدیکی آلمان، خاک ایران به خاک و خون کشیده خواهد شد و هیچ میل ندارند جزء متخاصمین قرار گیرند و با این که قوای مسلح شوروی در ایران اقداماتی کرده که موجب انزجار مردم را فراهم نموده‌اند و با این که فعلاً دولتین هرچه می‌خواهند می‌کنند، مع‌هذا برای این که دولت کنونی منافع کشور را از نزدیکی با انگلیس تشخیص داده است حاضر شده عهدنامه را امضاء کند به شرط این که تقاضاهای اساسی ایران هم پذیرفته شود تا بتواند در مقابل مجلس شورا از خود و از این عهدنامه دفاع کند. اگر بنا بشود به مباحثه و مذاکره در مواد نشوید و برای رد و قبول آن مهلت محدود معلوم کنید دولت ترجیح می‌دهد استعفا داده و از کار کنارگیری نماید. وزیرمختار باز يك رشته گلگی از تعویق کار نموده و گفت: اگر دولت ایران حاضر برای امضای این عهدنامه نشود ما این عمل دولت ایران را حمل بر خصومت می‌کنیم. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد قرار شده است امروز با حضور خود آقای رئیس‌الوزراء جلسات دیگری تشکیل تا ببینیم کار به کجا می‌رسد. دولت از جنابعالی خواهش دارد با وزیر

امور خارجه ملاقات، حسن نيت دولت ايران را خاطر نشان و اشکالات را گوشزد و بخواهيد به مأمور خود دستور دهند با روح همکاري داخل مذاکره شود تا بتوان شايد به نتيجه رسيد... ما در عين حال حاضریم قواي آنها در ايران باشد و راههاي ايران را به اختيار آنها گذاشتيم و همه قسم مساعدت مي‌کنيم، نمي‌توانيم قراردادي را امضا کنیم که منافع مردم و کشور محفوظ نماند. و با اين که مخاطرات زياد به ما روي خواهد داد و اگر اين مهمانان نخوانده به ايران نيامده بودند قطعاً اين مخاطرات متوجه ما نبود با اين حال ما که حاضر به تحمل تمام اين پيشامدها شده‌ايم دولت انگليس هم بايد موقع مشکل ما را از نظر دور ندارد و عهدنامه را طوري ببندد که ما بتوانيم حيثيت ايران و خودمان را محفوظ نگاه داريم و در غير اين صورت چاره نخواهيم داشت جز اين که استعفا داده و آینده را هم نمي‌توانيم پيش‌بيني کنیم. آنچه فهميده مي‌شود روس‌ها به بستن اين عهدنامه مثل انگليسي‌ها علاقه نشان نمي‌دهند و در اين عمل پيروي از نظر انگليسي‌ها مي‌کنند. بنابر اين ما اگر بتوانيم انگليسي‌ها را قانع کنیم مقصود حاصل است منتظر جواب فوري.

ولي مکاتبات بعدي نشان مي‌دهد انگليسي‌ها اصلاحات مورد نظر ايران را نپذيرفته‌اند. سهيلي در نامه ديگري به تاريخ ۱۳ آبان ۱۳۲۰ به اين موضوع اشاره مي‌کند و ضمن آن به تعديت روس‌ها مي‌پردازد:

... موارد اختلاف را به لندن مراجعه کرده‌اند. آنچه که ما خيلي اهميت مي‌دهيم [و آنها] هنوز قبول نکرده‌اند، دفاع ايران در مقابل هر دولت ثالثي است که آنها مي‌خواهند محدود به آلمان و متحدين آن بکنند. اين ترتيب نظر ما را تأمین نمي‌کند؛ تبديل کلمه اتحاد به ائتلاف را هنوز جواب نداده‌اند؛ در باب امور اقتصادي اصولي را قبول مي‌کنند ولي مي‌خواهند موکول به قرارداد جداگانه و انعقاد آن را به بعد موکول کنند...؛ آنچه را که در ايران بسازند يا بياورند بايد بلاعوض بعد از جنگ به ما واگذار کنند. مطلب ديگر که مهم است عمليات روس‌ها در ايران است که متوالياً کليه اجناس و مال التجاره‌هاي مردم را از گمرکات شمالي به روسيه حمل مي‌کنند، هرچه مي‌گوئيم و

می‌نویسیم به جایی نمی‌رسد. به انگلیس‌ها هم شکایت می‌کنیم، می‌گویند زودتر قرارداد را ببندید تا ما هم بتوانیم به شما کمک کنیم.

این رفتار روس‌ها حقیقتاً دولت را در مقابل مردم به وضع بدی انداخته و حتی انگلیس‌ها را منفور کرده؛ هر روزی مراسلات تهدیدآمیز و بی‌امضا به دولت می‌رسد. با این ترتیب به طور کلی از طرف مردم با بسته شدن قرارداد روی مساعد نشان داده نمی‌شود، بلکه روز به روز مخالفین آنها هم زیادتر می‌شود، تبلیغات آلمان‌ها و رادیو آلمان هم که به جایی خود دامن به آتش می‌زند. با این وضعیت آیا جایی نیست که دولت انگلیس جداً از عملیات روس‌ها جلوگیری کند و مسئول این همه اموالی که از ایرانیان برده‌اند کی است؟ با این عملیات چطور ممکن است دولت مدافع عقد قرارداد باشد؟ مخصوصاً خواهشمندیم این مراتب را مذاکره و نتیجه بگیرید. مذاکرات ما اینجا به جایی منتهی نشده، عده زیاد از صاحب‌منصبان ما را روس‌ها پس از ورود به ایران حبس کرده‌اند که تا به حال آزاد ننموده‌اند. کسان آنها هر روز داد و فریاد راه انداخته‌اند و ما را به ستوه آورده‌اند، پاسخ معلوم نیست. چرا آنها را آزاد نمی‌کنند؟

دولت انگلیس اگر با متحد خودش می‌خواهد زمینه صاف و روشنی در کارهای آنها در ایران پیدا شود باید قلب مردم را تسخیر کند نه این که به زور و مجانی بخواهند کار خودشان را پیش ببرند. این رویه ادامه نخواهد داشت و آقای فروغی هم ناچار به استعفا خواهد شد و معلوم نیست بعد از ایشان کار به کجا برسد؟ و آیا نفعی عاید حضرات خواهد شد؟

در حالی که پیمان اتحاد در مجلس ایران بررسی می‌شد، روس‌ها در قلمرو اشغالی خود به هر نوع تجاوز و تعدی دست می‌زدند و اقدام به مداخله آشکار در امور ایران می‌کردند. مثلاً در یکی از نامه‌های وزیر امور خارجه به وزیرمختار ایران در لندن در مورد اقدامات و تجاوزات روس‌ها در منطقه آذربایجان آمده است:

اطلاعات واصله از آذربایجان خیلی وخیم و ما را دچار زحمت کرده است. کردها و مسیحی‌های رضائیه جمعیتی به اسم کمیته نجات تشکیل داده، مأمورین دولت را تهدید به خروج کرده‌اند که کارها را خودشان عهده‌دار شوند. رئیس آگاهی و نظمی و چند

نفر دیگر را به قتل رسانده‌اند. کوپال حاکم آن جا را تهدید به قتل کرده‌اند. در ماکو مأمورین نظامی شوروی به ادارات دولتی اخطار کرده‌اند که خارج شوند و به جای آنها باید مأمورین ترک‌زبان گماشته، در بعضی نقاط مازندران اشرار دست به تعدی دراز کرده‌اند. در خلخال هم دسته‌های زیاد تشکیل و با مأمورین امنیه زد و خورد می‌کنند. تمام این وقایع ناشی از آن است که روس‌ها اجازه نمی‌دهند قوای نظامی ایران به قسمت‌های اشغال‌شده آنها برود... بدین ترتیب آذربایجان از دست ما خواهد رفت. هر چه با روس‌ها مذاکره می‌کنیم جواب می‌دهند که ما دخالت نداریم ولی از طرف دیگر این قبیل عملیات را هم مرتکب می‌شوند. اگر کار بدین ترتیب ادامه یابد ناچار خواهیم بود قوای نظامی اعزام داریم اگرچه روس‌ها ممانعت کنند؛ زیرا در غیر این صورت قسمتی از کشور خود را از دست خواهیم داد. جنابعالی با وزیر امور خارجه [انگلستان] مذاکره کنید، چاره بیندیشید. انگلیسی‌ها دست روس‌ها را به ایران باز کردند اقلأً حالا به ما کمک کنند. تبلیغات آنها هم در کمال قوت رواج دارد. روزنامه به زبان ترکی در تبریز و یک روزنامه بالشویکی در رشت منتشر می‌کنند. منتظر اقدامات جنابعالی هستیم. سهیلی.

موضوع دیگری که تحمیلی بودن رفتار متفقین را نشان می‌دهد این است که قبل از انعقاد و تصویب پیمان اتحاد، ایران را وادار به اخراج اعضای سفارت آلمان و متحدین آن، یعنی رومانی، ایتالیا و مجارستان نمودند. بر اثر اصرار متفقین، وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت زیر را به سفارتخانه‌های کشورهای متحد آلمان تسلیم کرد:

تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت

سفارتخانه ایتالیا- تهران، سفارتخانه رومانی- تهران، سفارتخانه مجارستان- تهران، همان‌طور که حضوراً و در موقع خود به استحضار جناب وزیرمختار آلمان رسانده شد، دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در تاریخ ۱۵ شهریور رسماً به دولت ایران اعلام داشته‌اند که سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی باید برچیده شوند و کارکنان آنها خاک ایران را ترک کنند. بنابراین، مراتب را به استحضار آن

سفارت رسانده و ضمناً متذکر می‌گردد چون کارکنان آن سفارت، از جریان حادثه عبور قوای نظامی دولتین انگلیس و شوروی به خاک ایران و شرایطی را که به ایران تحمیل کرده‌اند، استحضار دارند، در این موقع زاید می‌داند به شرح واقعه بپردازد همین‌قدر اظهار تأسف دولت شاهنشاهی ایران را از این پیش‌آمد تجدید و ابلاغ می‌نماید. وزیر امور خارجه. علی سهیلی

چنان که ملاحظه می‌شود در این سند رسمی وزیر امور خارجه ایران واژه تحمیلی را به کار برده و به تحمیلی بودن رفتار و اقدامات دولت‌های انگلیس و شوروی به وضوح اشاره می‌کند. نکته دیگر این که سند یاد شده با ابراز تأسف به پایان می‌رسد. در حالی که در عرف دیپلماتیک، دشمنی اگر واقعی باشد با الفاظ تند و تهدیدآمیز و حتی تحقیرآمیز بیان می‌شود.

در تلگراف فروغی نخست‌وزیر به سفارت ایران در لندن به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۲۰ نیز آشکارا به تحمیلی بودن رفتار انگلیسی‌ها و پیمان سه‌گانه اشاره می‌کند:

... از مضمون مراسله‌ی ایدن که در تلگراف ۲۳۶ به وزارت خارجه داده بودید مستحضر شدم. با مذاکراتی که حضوراً و تفصیلاً با وزیرمختار انگلیس کرده بودم، نظریات خود را نسبت به پیشنهادات اصلاحی که از طرف مجلس شورای ملی شده بود بیان نمودم. مخصوصاً بعد از آن‌که سفیرکبیر شوروی سه روز قبل قبولی دولت خود را نسبت به آن پیشنهادات اظهار داشت، انتظار داشتم که دولت انگلیس هم با اطلاعاتی که از اوضاع ایران دارند و اشکالاتی که برای دولت از هر جهت هست نظر مخالفی ابراز نکنند. متأسفانه امروز وزیرمختار انگلیس به وزیر امور خارجه گفته که دولت انگلیس پیشنهادهای مجلس را قبول نکرده است. چون این‌جانب آن چه لازم بود، در انجام کار قرارداد، صادقانه اقدام نموده‌ام و از لحاظ مصلحت کشور، هر نوع تهدید و توهین مخالفین را بر خود و اعضای دولت هموار کردم، دیگر انتظار نداشتم در این وهله آخر نسبت به پیشنهادهایی که به هیچ‌وجه به اساس مطلب خلل وارد نمی‌آورد و برای حیثیت دولت و اقدام مجلس شورای ملی و موقعیت انگلیس در ایران قبول آن‌ها بسیار مفید می‌شد ... چون حقیقتاً، هم برای من موجب خجالت است، و هم

برای انگلیس در نزد افکار مضر است که به مجلس شورای ملی بگویم هیچ یک از پیشنهادات آن‌ها قبول نشده و عهدنامه را فقط به تحمیل می‌خواهند بقبولانند.

از طرف دیگر با این رویه که پیش گرفته‌اند، هیچ معلوم نیست که در آتیه حتی با بستن پیمان اتحاد چه نوع با ما معامله خواهند کرد و اطمینان به قول و پیمان نیست و از طرف دیگر روش روس‌ها در نقاطی که اشغال کرده‌اند مخصوصاً در آذربایجان و تبلیغات آن‌ها و عملیاتی که می‌کنند و بیم آن می‌رود که یک قسمت از کشور ما از دست برود، هیچ معلوم نیست کار مملکت را به کجا منتهی نماید. این است که خواهشمند است از قول این‌جانب به طور مقتضی مراتب را به این‌ها بگویید و مخصوصاً متذکر شوید که اکنون اگر این روش را داشته باشند، و حتی برای اصلاحات پیشنهادی نخواهند قدمی بردارند و نسبت به آینده رفع نگرانی خاطر نکنند، برای این دولت دیگر اعتبار باقی نخواهد ماند و کاری از او پیشرفت نخواهد کرد. در این‌جا هم در همین زمینه با نمایندگان روس و انگلیس مذاکره خواهد شد.

مقاومت انگلیسی‌ها در برابر درخواست‌های اصلاحی نمایندگان مجلس شورای ملی و عدم پذیرش خواست‌های به حق و قانونی آنها دلیل دیگری بر تحمیل پیمان مزبور است. در جریان بررسی لایحه مربوط به پیمان سه‌گانه در مجلس نیز گرچه به دلیل ساختار مجلس که قبلاً اشاراتی به آن شد و فضای حاکم بر روابط ایران با متفقین، عده کمی از نمایندگان ابراز مخالفت کردند، اما انگلیسی‌ها زیر بار همان اعتراض‌ها و تذکرات اندک نیز نرفتند، و خواستار تصویب سریع پیمان در مجلس بودند و حتی با دو شوری بودن لایحه مربوط به پیمان در مجلس نیز مخالف بودند. در نامه وزیر مختار انگلیس در تهران به فروغی به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۲۰ آمده است:

... دوستدار این نکته را انکار نمی‌کنم که جناب عالی مساعی زیاد به کار برده و می‌برید که قرارداد منعقد گردد و لزوم تحصیل موافقت مجلس را نیز مورد تردید و بحث قرار نمی‌دهم. لکن باید در این نکته اصرار می‌ورزم که قبل از این که در ۲۰ دسامبر این جانب به مسکو عزیمت نمایم از مذاکراتی که با آقای سهیلی به عمل آوردم دلایلی در دست داشتیم که چنین تصور نمایم که اگر مذاکره و بحث در باب قرارداد در ۲۰

دسامبر به اتمام نرسد در تاریخ ۲۴ دسامبر تمام خواهد شد و آن وقت ممکن است قرارداد امضا شود. به استناد این مذاکرات بود که دوستدار، هم به مستر ایدن و هم به مسیو مولوتف در مسکو اطلاع دادم که شاید امضای قرارداد در آن روز انجام گیرد. در کلیه مذاکرات خویش با خود جناب عالی و جناب آقای سهیلی به هیچ وجه به دوستدار اظهار نشد که دو شور خواهد بود و دولت اصلاحات را در تحت عنوان پیشنهادات مورد مطالعه قرار خواهد داد. مع هذا احتیاجی به توضیح نیست؛ زیرا آقای سهیلی امروز صبح در حضور جناب عالی تصدیق نمودند که ایشان در حقیقت این جانب را در این مورد - گرچه به صورت غیر عمدی و در اثر عدم اطلاع از جریان امور مجلس بوده - گمراه نموده اند.

فروغی در جواب وی می گوید:

... اگر کار قرارداد به سرعتی که مطلوب بود در مجلس جریان نیافته، قیودی بوده است که در گذشتن لوایح قانونی و عهدنامه ها به موجب نظامنامه مجلس موجود و اختیاراتی که نمایندگان در مذاکرات و پیشنهاد دارند، و از طرف دولت در این باب مسامحه نشده است.

تحلیلی بودن پیمان اتحاد سه گانه بیش از هر سند و مدرکی در مفاد و روح پیمان نامه مندرج و مستتر است. از میان فصول نه گانه قرارداد نیز، فصل های سوم و چهارم بیش از سایر قسمت ها بیانگر تحمیل خواست های متفقین، به ویژه انگلیس بر ایران است:

فصل سوم: ... ۲ - اعلی حضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شوند که:

الف- به جمیع وسایلی که در دست دارند و به هر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تا تعهد فوق [دفاع از ایران در مقابل حمله آلمان و یا دولت های دیگر] انجام یابد و لیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب- برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه دیگر برای دول متحده حق غیرمحدود بدهند که آنها جمیع وسایل

ارتباطی را در خاک ایران به کار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید به هر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند. راه‌های آهن و راه‌ها و رودخانه‌ها و میدان‌های هواپیمایی و بنادر و لوله‌های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی‌سیم مشمول این فقره می‌باشد... .

د- به اتفاق دول متحده هرگونه عملیات سانسوری که نسبت به وسایل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند... .

فصل چهارم: ۱- دول متحده می‌توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریایی و هوایی به عده [ای] که لازم بدانند نگاه دارند و تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا آن جا نگاه داشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد. جمیع مسائل مربوط به روابط بین قوای دول متحده و ادارات ایران حتی‌الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد به نحوی که مأمونیت قوای مزبور محفوظ باشد... .

۲- هرچه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یک یا چند قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده به سبب مقررات این فصل و فقره (ب، ج، د) از بند دوم فصل سوم بر عهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و به کار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فی ما بین منعقد خواهد شد... .

چنان که ملاحظه می‌شود همه اختیاراتی را که در چهارچوب حاکمیت یک دولت می‌گنجد اجباراً از ایران گرفته‌اند و در مقابل در اختیار قرار دادن تمام عیار امکانات و مقدرات کشور، تعهد کرده‌اند در جریان جنگ بخشی از مشکلات ناشی از جنگ را در ایران حل کنند و در پایان جنگ نیز خاک ایران را تخلیه کنند. در عمل این دو خواسته که حق مسلم ایران بود نیز جامه عمل نپوشید و بحران‌های بزرگی نیز از آن ناشی شد.

در واقع یکی از مهم‌ترین لوايح و تصمیمات مجلس سیزدهم، بررسی و تصویب پیمان اتحاد سه‌گانه می‌باشد که با رسمیت بخشیدن به اشغال و حضور و مداخله تمام‌عیار بیگانگان در امور کشور، در سرنوشت آینده مردم و کشور تأثیرات منفی فراوان کوتاه

مدت و بلندمدت بر جای گذاشت؛ و نتیجه چند ماه تطویل و بررسی پیمان در دولت و مجلس و اعتراض‌های اقشار مختلف مردم، افزودن يك ضمیمه به متن تقدیمی پیمان نامه به مجلس بود که تغییر چندانی را پدید نیآورد و از تحمیلی بودن پیمان چیزی نکاست.

نکته مهمتر این است که متفقین با استناد به پیمان اتحاد، قراردادهای موافقتنامه‌های گوناگونی هم با ایران منعقد کردند که همچون فصول ذکر شده پیمان اتحاد سه‌گانه، يك طرفه و تحمیلی بوده و ایران هیچ نیازی بدان‌ها نداشته و هیچ سودی در حال و آینده از آنها نمی‌برد. از جمله می‌توان به موافقتنامه مالی ایران و انگلیس در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۱، موافقتنامه مالی ایران و شوروی به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ و قرارداد مالی ایران و آمریکا در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۲۲ اشاره کرد.

متفقین مفاد پیمان اتحاد سه‌گانه را طوری تنظیم کرده بودند که می‌توانستند چندین قرارداد دیگر را هر زمانی که احساس نیاز کردند منعقد کنند یا در برخی موارد قرارداد هم منعقد نمی‌کردند، بلکه صرفاً با استناد به یکی از بندهای پیمان اتحاد سه‌گانه درخواست‌های خود را به صورت الزامی مطرح می‌کردند و ایران نیز راهی جز تصویب آنها نداشت. البته متفقین منتظر تصویب پیمان اتحاد نمانده بودند و از لحظه ورود به ایران و چند ماه قبل از آن، تحمیلات و مداخله‌های خود را در امور ایران شروع کرده بودند.

مداخله در امور ایران، شامل مداخله در امور راه‌ها، راه‌آهن، فرودگاه‌ها، سانسور مطبوعات و مراسلات پستی، رادیو، امور پولی، مالی و مالیاتی، اشغال مناطق، مراکز، ساختمانها، تعدیات به جان، مال و حقوق مردم، تصادف‌های رانندگی، قتل و غارت اموال مردم و مواردی از این قبیل بوده که در تاریخ هیچ ملتی به عنوان عملکرد يك متحد و هم پیمان ثبت و ضبط نشده است، مگر اینکه ظاهر قرارداد یا پیمان نامه اتحاد همکاری باشد، ولی باطن، ماهیت و محتوای آن جنبه تحمیلی و استعماری داشته باشد.

تتها در يك صورت، ولو به ظاهر اتحاد ايران با متفقين مي توانست به عنوان استراتژي پذيرفته شود و آن اين كه قبل از تهديد و اشغال منعقد مي شد. مقامات ايراني، از جمله محمدعلي فروغي به هيچ وجه حاضر به پذيرش چنين پيمان اتحادي نبودند و حداكثر آن را به عنوان «همكاري» مي پذيرفتند، اما كشور انگليس به منظور فريب افكار عمومي و آرام كردن نارضايتي هاي گسترده داخلي و شكل قانوني دادن به اشغال نظامي ايران، با اصرار فراوان عنوان «پيمان» را تحميل كرد. شوروي نيز نياز چندانى به پيمان اتحاد نمي ديد؛ زيرا مي خواست براي در اختيار نگهداشتن قلمروهاي اشغالي در دوره بعد از پايان جنگ دستش باز باشد.

با وجود اين اسناد و ده ها سند و خاطره چاپ شده و نشده ديگر، محمدرضا پهلوي و برخي از مقامات تصميم گير و فعال در اين زمينه سعي کرده اند اقدام به اتحاد با متفقين و بعد از آن اعلام جنگ به آلمان را به عنوان استراتژي و حتي بهترين تصميم و استراتژي قلمداد کنند. محمدرضا پهلوي همانگونه كه گذشت با نادیده انگاشتن آن همه تحميل اراده و خواست متفقين، اتحاد با متفقين را راهبرد و استراتژي، آن هم به ابتكار خودش مي دانست.

در دوره قبل از آغاز جنگ جهاني و بعد از آن، هيچ دليلي بر موضع گيري مخالف و دشمنانه ايران در قبال دولت آلمان و دول محور وجود نداشته، بلکه با آن کشورها همواره رابطه خوب و مفيد داشته است. ايران با آلمان و ژاپن قراردادهاي همكاري نيز داشته است. لذا همانطور كه با فشار فزاينده شوروي و انگليس، ايران پيمان اتحاد سه گانه را امضا كرد، در ۱۷ شهريور ۱۳۲۲ نيز مجبور شد به آلمان و در اسفند ۱۳۲۳ به ژاپن اعلام جنگ كند. ايران از هيچ نظر توان ورود به عرصه جنگ را نداشت؛ زيرا در شهريور ۱۳۲۰ نتوانسته بود چند روز در مقابل متفقين مقاومت كند. اكنون چه تغييراتي در توان نظامي خود داده بود؟ البته برخي از دولتمردان ايران تصور مي كردند در صورت اعلام جنگ به آلمان، از مزايای آن در دوره بعد از جنگ استفاده خواهند كرد، ولي از تاريخچه سياه روابط طولاني ايران با انگليس و روسيه غافل بودند. محمد ساعدمراغهاي كه در آن زمان وزير امور خارجه بود، چنين

دیدگاهی داشت:

من و سهیلی می‌دانستیم صدور اعلان جنگ صدرصد متضمن منافع برای ایران است و هر چند در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ که ما اعلان جنگ به دولت آلمان دادیم، قوای آلمان نازی قسمت اعظم اروپا را در اختیار داشت و در قفقاز مشغول پیشروی و وارد کردن شدیدترین ضربات به ارتش سرخ بود، ولی شکست قطعی آلمان نازی و متحدین این دول در تمام جبهه‌های جنگ برای ناظرین سیاسی جهان مسلم و روشن بوده است. بنابراین چرا اعلان جنگ به آلمان نمی‌دادیم تا از مزایای ورود رسمی به جنگ استفاده نماییم؟ ما می‌دانستیم اگر تأخیری در این باره نماییم از بسیاری از امتیازات پس از جنگ محروم می‌شویم... به هر حال با در نظر گرفتن عاقبت و سرانجام جنگ جهانی دوم و برای اینکه ایران بتواند بعد از پایان جنگ از بسیاری از امتیازها بهره‌مند شود و در ایجاد سازمان ملل متحد که از همان ایام گفتگو از تأسیس این سازمان جهانی بود، جزء مؤسسين سازمان ملل متحد باشد، علی‌رغم مخالفت بولارد و کارشکنی‌های او، لایحه مربوط به اعلان جنگ به آلمان نازی را تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی نماییم و پس از تصویب لایحه مزبور حالت جنگ بین ما و آلمان نازی برقرار گردید.

محمدرضا پهلوی نیز در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری رویتر در ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ می‌گوید:

من شخصاً در ماه ژانویه ۱۹۴۲ [بهمن ۱۳۲۰] که پیمان ایران و انگلیس و شوروی امضاء گردید مایل به اعلان جنگ به آلمان بودم و می‌خواستم که ایران در دفاع از آزادی سهم به سزایی داشته باشد، لیکن نظر به علل داخلی وزیران من بر آن بودند که هنوز اوضاع برای شرکت ایران در جنگ مساعد نیست، آنگاه آلمانی‌ها در ایران چترباز پیاده کرده و با استقرار مراکز جاسوسی و اقدام به خرابکاری کوشیدند که قدرت دولت مرا بکاهند و بالاخره پس از مشورت با دولت‌های انگلیس، آمریکا و شوروی دولت من به آلمان اعلان جنگ داد... .

اما درباره انتظارات ایران از متفقین باید بگویم که ما در هیچ انجمن به دريوزه نمی‌رویم. آنچه ما می‌خواهیم این است که حقی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به ما

می‌رسد داده شود. ما دعاوی ارضی جدیدی نداریم، فقط توقع داریم که تصدیق شود ما متفقین را در رسیدن به پیروزی کمک کرده‌ایم و انتظار داریم که در جامعه ملت‌ها برای ما به منزله عضو مفید و سودمندی مقام شایسته‌ای تعیین گردد.

محمدرضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۲ در دیدار با رئیس مجلس شورای ملی و اعضای هیأت دولت نیز گفت:

با عقد پیمان کشور از صورت اشغال درآمد و با همسایگان خود مؤتلف شدیم و برای اینکه منافع و آمال ملی ما به نحوه اکمل تأمین شود اقدامات دیگری را شروع کردیم و با دادن اعلان جنگ به آلمان آشکارا دوش به دوش متفقین وارد جهاد آزادی شدیم. اینک که وضع خود را از لحاظ سیاست خارجی روشن ساخته‌ایم، امیدواریم با کمک متفقین خود بتوانیم در موقع صلح که انشاءالله نزدیک است آمال ملی خودمان را که برقراری آزادی و عدالت در جهان و احترام به استقلال و تمامیت دول است برآورده سازیم.

بدین ترتیب، ایران اجباراً به جمع کشورهای در حال جنگ با آلمان پیوست؛ اما این پیوستن هیچ تغییری در اوضاع به وجود نیاورد و پس از پایان جنگ نیز فایده و سودی از آن نصیب ایران نشد.

محمد علی زندی «اتحاد سه گانه (ایران، شوروی، انگلیس)»

محمد علی زندی می نویسد: دو هفته از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم نگذشته بود که رفتار و عملکرد اتحاد جماهیر شوروی، [۱] مانند بمباران حومه تهران و مشهد توسط نیروهای هوایی شوروی، اسقرار ارتش سرخ در قزوین، خلع سلاح نیروهای پلیس و ژاندارمری از سوی نیروهای هوایی در شهرهای مختلف کشور، مصادره کامیون‌های ایرانی توسط نظامیان ارتش سرخ و اسیر شدن تعدادی از افسران ایرانی به دست شوروی‌ها، بر نگرانی‌های ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها افزود و آنها را به واکنش واداشت. [۲]

انگلیسی‌ها دریافته بودند که اشغال ایران به نحوی که انجام شده ممکن است روس‌ها را به طمع اندازد تا پس از جنگ جهانی دوم ایران را رها ن سازند و در دسر بسیار فراهم کنند. [۳] این نگرانی‌ها ابتدا با فعال شدن دیپلماسی امریکا در ایران کاهش یافت چرا که امریکا نگرانی خود را از دسیسه‌های شوروی در مناطق اشغالی و تبلیغات ضد حکومتی و حرکات تجزیه طلبانه به شوروی اعلام داشت. [۴]

در هر حال خطر احتمالی نفوذ شوروی در ایران احتمال عدم تخلیه‌ی ایران پس از جنگ از سوی شوروی‌ها، چرچیل و دیگر سیاستمداران انگلیس را به واکنش واداشت. [۵] چرچیل خطر را زود درک کرد و شروع به اقداماتی نمود [۶] که اولاً انگلیسی‌ها که نسبت به نقشه‌های متحد جدیدشان شوروی در مورد خاورمیانه با شک و تردید می‌نگریستند و منطقه را از نفوذ توسعه طلبی کمونیسم مصون و بعد از جنگ شوروی را از ایران بیرون کنند، [۷] ثانیاً با عقد پیمانی به اشغال نظامی ایران شکل قانونی بدهد [۸] و اعتبار از دست رفته انگلیس در افکار عمومی بر اثر این اشغال را بار دیگر بدست آورد، چرا که شوروی‌ها برای قانونی جلوه دادن اشغال ایران، افکار و منتقدین را به ماده‌ی ۵ و ۶ قرارداد مودت ایران شوروی (۷ اسفند ۱۳۰۰ یا ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م) رجوع می‌دادند و با توسل به این دو ماده عمل خود را مشروعیت

می‌بخشیدند، در حالی‌که انگلیس قبل از اشغال، هیچ‌گونه قراردادی را منعقد نکرده بود که در شرایط خاصی حق دخالت در ایران را به دست آورد. [۹]

چرچیل بعد از تلگرافی به استالین و با اعلام دلایلی همچون جلوگیری از اغتشاشات روزافزون داخلی که راه تأمین احتیاجات شوروی را به خطر خواهد انداخت، به ایران پیشنهاد کرد که يك پیمان اتحاد سه جانبه با روسیه و انگلیس منعقد سازد تا اشغال خاک این کشور به صورت اقامت دوستانه قوای متفقین در دوران جنگ درآید. [۱۰]

* روند تصویب پیمان سه‌جانبه در مجلس سیزدهم شورای ملی

پیشنویس قرارداد سه‌جانبه توسط ایران، انگلیس و شوروی تهیه شد و در روز دوم دی‌ماه ۱۳۲۰ تقدیم مجلس سیزدهم شد. مجلس در مرحله‌ی اول اصلاحات چندی را پیشنهاد داد که می‌بایست در قرارداد منظور می‌شد. اما دولت انگلیس با این اصلاحات شدیداً مخالفت کرد. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر در روز پنجم بهمن در جلسه هفدهم مجلس شورای ملی برای دفاع از پیمان در برابر انتقاداتی که از آن می‌شد و روشن نمودن ماهیت طرح پیشنهادی متفقین برای يك پیمان اتحاد و دلایل تأخیر در امضای آن در مجلس حاضر می‌شود و به نمایندگان می‌گوید: «طرح پیشنهادی حدود سه‌ماه با متفقین مورد بحث قرار گرفته و به نفع ایران است» و مخالفان قرارداد را به بی-اطلاعی از واقعیت موجود در نظام بین‌المللی متهم می‌سازد. فروغی نفع متفقین در ایران را وجود راه تدارکاتی برای رساندن محصولات نظامی به شوروی قلمداد می‌کند و اعلام می‌دارد که با امضای پیمان، متفقین باید استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت بشناسد و بر آن تعهد بسیارند. [۱۱] و ضرر باید به حداقل و منافع ایران تا آنجا که ممکن است به حداکثر رسانیده شود تنها به این دلیل است که پیمان باید منعقد شود. این پیمان حق مالکیت ایران را از بین نمی‌برد بلکه از خطری که متوجه استقلال و حاکمیت ایران است، جلوگیری می‌کند و موقعیت نیروهای را که هم اکنون

در خاک ایران هستند، دگرگون می‌سازد به طوری که به عنوان نیروهای اشغالگر نمی‌توانند برای مدت مدیدی در خاک ایران بمانند. [۱۲]

دولت ایران با ارائه این پیمان پیشنهادی به مجلس جهت تصویب، عقیده دارد که بدین وسیله ضرری که بر اثر وقایع اخیر متحمل شده است به حداقل می‌رسد و حتی ممکن است در نهایت امتیازاتی به ایران تعلق گیرد چون بولارد وزیرمختار انگلیس عقیده داشت که ایران در اثر عقد پیمان اتحاد با شوروی و انگلیس خود به خود به عنوان یک متفق به طور طبیعی در کنفرانس صلح که بعد از خاتمه جنگ تشکیل می‌گردد شرکت خواهد داشت و پیشنهاد می‌کرد که هر گونه تردیدی در این باره را می‌توان به وسیله تضمین دولت انگلیس از میان برد. [۱۳]

فروغی هنگام سخنرانی پشت تریبون مجلس مورد سوء قصد یکی از تماشاچیان به نام محمدعلی روشن قرار گرفت و مضروب شد. [۱۴]

*تصویب پیمان اتحاد سه‌گانه

سرانجام لایحه اتحاد در تاریخ ۸ بهمن ماه ۱۳۲۰ (۲۸ ژانویه ۱۹۴۲) در نه ماده (فصل) و سه ضمیمه پس از یک ماه بحث و گفتگو با ۸۰ رأی از ۹۳ رأی نمایندگان مجلس به تصویب رسید. [۱۵] و یک روز بعد در ۹ بهمن ۱۳۲۰ در کاخ وزارت امور خارجه به امضای آندریویچ اسمیرنوف سفیر شوروی، سر ریدربولارد وزیرمختار انگلیس و علی سهیلی وزیر امور خارجه ایران رسید. [۱۶]

پس از آن که قرارداد سه‌جانبه به توشیح شاه رسید، [۱۷] محمدعلی فروغی در ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ دستور اجرای آن را به وزارت امور خارجه ایران صادر کرد و نیروهای اشغالگر انگلیس و شوروی به صورت نسبی تهران و حومه را تخلیه کردند. همزمان فروغی با ارسال تلگراف، عقد پیمان را به اطلاع چرچیل و استالین رساند و محمدرضا شاه نیز با ارسال نامه‌ای روزولت را از مذاکرات و مفاد پیمان مطلع ساخت. [۱۸]

مفاد پیمان اتحاد سه‌گانه [۱۹]

* تعهدات ایران:

دولت ایران در فصل سوم متعهد می‌شود که:

(الف) با کلیه امکانات و وسایلی که در اختیار دارد، با متفقین در جهت دفاع از قلمرو خود همکاری کند، هر چند این همکاری محدود به حفظ امنیت داخلی است و نیروهای نظامی ایران مجاز به شرکت در هیچ جنگ یا عملیات نظامی علیه نیرو یا نیروهای خارجی نخواهند بود.

(ب) حق استفاده نامحدود متفقین را در حفاظت، حراست و کنترل کلیه اتعفاء خطوط و وسایل ارتباطی برای عبور قشون و تدارکات بپذیرد، تمام راه‌های شوسه، راه‌آهن، فرودگاه‌ها، بنادر، لوله‌ها و تأسیسات نفتی و تلگراف و بی‌سیم و روزنامه‌ها مشمول این ماده می‌شوند.

(ج) هر نوع مساعدت که برای نگهداری نیروهای متفق و بهبود خطوط ارتباطی لازم باشد، انجام دهد و تسهیلات لازم را در اختیار آنها قرار دهد. شاه ایران در فصل ششم تعهد می‌دهد در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکند که با مفاد این پیمان منافات داشته باشد و ایران به هیچ وجه حق انعقاد پیمانی را که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد ندارد.

* تعهدات متفقین:

اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در دو فصل اول و سوم منفرداً و مشترکاً تعهد می‌کنند حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم شمارند و با تمامی وسایلی که در اختیار دارند، از ایران در قبال هر تجاوزی از جانب آلمان و یا هر دولت دیگر دفاع نمایند. در فصل ششم دول متفق متعهد می‌شوند روابط خود با کشورهای دیگر، روشی

را اتخاذ نمایند که با قرارداد سه‌جانبه منافات داشته باشد. قدرت‌های متفق همچنین، بر طبق ماده‌ی پنج قرارداد متعهد می‌شوند که پس از خاتمه‌ی جنگ بین متفقین و کشورهای محور، حداکثر تا شش ماه نیروهای خود را از ایران خارج سازند و چنانچه پیمان صلحی بین آنها بسته شد، بلافاصله نیروهای خود را بیرون کشند و سرانجام در فصل هفتم متعهد می‌شوند که مشترکاً تمامی مساعی خود را به کار برند تا وضعیت اقتصادی و فقر ناشی از اشغال نظامی را برطرف کنند.

پیامدهای پیمان

با این‌که در این پیمان، با تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران و تأکید بر این مطلب که حضور قوای متفقین در ایران در حکم اشغال نظامی خواهد بود و از همه مهم‌تر فصل پنجم پیمان دائر بر این‌که بعد از جنگ دول متفق در مدتی که پیش از شش ماه نباشد، قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهد برد، موفقیت بزرگی نصیب ایران شد چرا که متفقین زمان معینی را برای حضور نیروهای خود در ایران تعیین کرده بودند. این امر در تاریخ قراردادهایی از این قبیل در طی سال‌های جنگ جهانی دوم کم سابقه بود و در هیچ‌کدام از کشورهای که متفقین به اشغال خود درآوده بودند چنین تعهد مذاکره شده‌ای را قبول نکرده بودند. [۲۰]

ولی اشغالگران که اینک با امضای پیمان به‌طور قانونی به اشغال خود ادامه می‌دادند به دخالت‌های خود در امور ایران افزودند و مشکلات زیادی برای ایران فراهم آوردند. بازرسی‌های متعدد در جاده‌های ایران، دستگیری نیروهای ضد بیگانه، دخالت در امور انتظامی، بدمستی‌ها مکرر و مزاحمت‌های خیابانی نیروهای اشغالگر، زندگی را به مردم سخت کرده بود. دخالت‌های غیرعادلانه‌ی آنها در امور کشور بر وضعیت نابسامان ایران دامن می‌زد. [۲۱]

دولت مجبور شد مطابق خواست متفقین قیمت ارزهای خارجی را افزایش دهد بنا به درخواست متفقین، پوند انگلیس از ۸ تومان به ۱۳/۵ تومان و دلار از ۱۴ ریال به

۳۲/۵ ریال افزایش یافت. بدین ترتیب متفقین که بایستی مبالغی ارز برای مخارج قشون خود تبدیل به ریال نمایند با افزایش نرخ رسمی، نصف مخارج روزانه‌ی خویش را از خزانه‌ی مملکت ایران تأمین می‌کردند. [۲۲] کاهش پول ایران در مقابل ارزهای خارجی موجب به هم خوردن تراز بازرگانی شد. زیرا درآمد دولت از فروش کالا و خدمات به متفقین به نصف کاهش یافت و این در حالی بود که احتیاجات ایران به واردات بیشتر شده بود و در نتیجه، درآمد ارزی ایران نصف، واردات هم به تبع آن کاهش می‌یافت که این باعث شد مشکلات فراوانی از جمله، ورشکستگی اقتصادی، شیوع قحطی، گرانی ۷۰ درصدی هزینه زندگی و... برای مردم ایران به وجود آید. [۲۳]

توضیحات و مآخذ

نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه

*پانویشت‌ها

۱. کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.
۲. استوارت، ریچارد. ا، در آخرین روزهای رضاشاه؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چ سوم، ۱۳۷۰، صص ۵۳-۴۴.
۳. همان، صص ۹۲-۹۱.
۴. همان، ص ۱۱۱.
۵. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، جلد ۲، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۷۵، صص ۴۰۱.
۶. نوقی، ایرج، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، چ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۲.
۷. انور خامه‌ای، سال‌های پر آشوب؛ بخش دوم: شهریور ۱۳۲۰، اشغال ایران و سقوط رضاشاه، تهران، فرزانه، ۱۳۷۸، ص ۸.
۸. گنج‌بخش زمانی، محسن، «تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی‌های کلان متفقین (انگلیس و شوروی)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۶)، صص ۱۴۷-۱۴۵.
۹. انور خامه‌ای، همان، صص ۱۱-۹.
۱۰. همان، ص ۱۶.
۱۱. گنج‌بخش زمانی، همان، ص ۱۶۲.

۱۲. تنهاتن ناصری، ایرج، «روابط سیاسی ایران و شوروی در واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ش»، فصلنامه تاریخ: ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال دوم، ش ۱، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶.
۱۳. درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۲۵۳۶، صص ۳۴-۳۳.
۱۴. همان، ۳۹-۴۹.
۱۵. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۷، تهران، علمی و ایران، ۱۳۶۲، ۱۵۷-۱۵۶.
۱۶. گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۶۴.
۱۷. اسناد ضمیمه، سند شماره ۵ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۴۹).
۱۸. اسناد ضمیمه، سند شماره ۶ (همان، سند شماره ۹۵۱).
۱۹. اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (همان، سند شماره ۹۶۱).
۲۰. چرچیل، همان، ص ۳۷۳.
۲۱. گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۵۷.
۲۲. چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، جلد ۳، ترجمه تورج فراز مند، تهران، نیل و نشر میترا، چ دوم، ۱۳۶۱، ص ۳۳۹.
۲۳. همان، ص ۳۱۳.
۲۴. آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۴۳.
۲۵. چرچیل، همان، صص ۳۱۱-۳۱۳.
۲۶. الهی، همان، ص ۱۰۳.
۲۷. همان، صص ۱۱۴-۱۱۵.
۲۸. انور خامه‌ای، همان، ص ۸.
۲۹. همان، ص ۱۰.

۳۰. همان، صص ۱۱-۱۲.
۳۱. همان، صص ۱۱-۱۳.
۳۲. همان، ص ۱۴.
۳۳. عبده، جلال، چهل سال در صحنه‌های قضایی، سیاسی، دیپلماتی ایران و جهان؛ خاطرات جلال عبده، جلد ۱، ویرایش و تنظیم: مجید تفرشی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۴۸.
۳۴. چرچیل، همان، ص ۳۳۸.
۳۵. همان، ص ۳۳۹.
۳۶. نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۱۲۸.
۳۷. درباره سوم شهریور ...، همان، ص ۱۰.
۳۸. بولارد، ریدر ویلیام و اسکراین، کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چ دوم، ۱۳۶۳، ص ۶۱.
۳۹. همان، صص ۶۱-۶۲.
۴۰. چرچیل، همان، صص ۳۳۸-۳۳۹.
۴۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: راعی گلوجه، سجاد، «اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی یا ائتلاف تحمیلی»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۴۱، ص ۱۷۱.
۴۲. همان.
۴۳. پیمان سه‌گانه، تهران، مرکز اسناد و آمار شاهنشاهی، کمیته آموزش و اطلاعات مردم، بی‌تا، صص ۸-۱۵.
۴۴. همان، صص ۱۹-۲۰.
۴۵. اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۷۵).

۴۶. درباره سوم شهریور ...، ص ۱۰۲.
۴۷. پیمان سه‌گانه ...، صص ۳۹-۴۰.
۴۸. درباره سوم شهریور ...، صص ۱۲۵-۱۲۴.
۴۹. اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ تحمیل پیمان سه‌گانه، اعلان جنگ به آلمان، تصرف اماکن و اموال، جلد اول، به کوشش سجاد راعی گلوجه، سعید حصاری، حشمت‌الله سلیمی و ایرج محمدی، تهران، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری و مؤسسه خانه کتاب، ۱۳۸۹، صص ۸-۹.
۵۰. نگارنده مقاله حاضر مقاله‌ای تحت عنوان: «مجلس سیزدهم و تصویب پیمان اتحاد سه‌گانه» برای نخستین همایش تاریخ مجلس نگاشته‌ام که در شماره آینده فصلنامه «نامه بهارستان» منتشر خواهد شد.
۵۱. خان‌ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵-۱۹۳۹، جلد ۱، تهران، چاپخانه وزارت کشاورزی، ۱۳۲۴، ص ۱۴۸.
۵۲. مفتاح، عبدالحسین، ایران پل پیروزی جنگ جهانی دوم، تهران، مرد امروز، ۱۳۶۷، ص ۲۷۰.
۵۳. ساعدمرآه‌ای، محمد، خاطرات سیاسی محمد ساعدمرآه‌ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳، ص ۱۴۲.
۵۴. مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، جلد ۲، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، صص ۱۰۰۳-۱۰۰۴.
۵۵. همان، صص ۱۰۰۵-۱۰۰۶.
- منبع: سجاد راعی گلوجه «نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه‌گانه» از مجموعه مقالات ارائه شده در همایش دوم ایران و استعمار انگلیس، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی-گذرستان سایت الکترونیکی

محمد علی زندی «اتحاد سه گانه (ایران، شوروی، انگلیس)»

- [۱] امینی، علی‌رضا؛ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۷۴.
- [۲] ازغندی، سید علی‌رضا؛ روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، قومس، ۱۳۸۶، چاپ هفتم، ص ۱۰۴.
- [۳] امینی، علی‌رضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران صدای معاصر، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۷۶.
- [۴] ازغندی، سید علی‌رضا؛ پیشین، ص ۱۰۴.
- [۵] امینی، علی‌رضا؛ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوران پهلوی، پیشین، ص ۷۴.
- [۶] ازغندی، سید علی‌رضا؛ پیشین، ص ۱۰۴.
- [۷] فاتح، مصطفی؛ پنجاه سال نفت ایران، تهران، سیام، ۱۳۵۸، چاپ اول، ص ۴۶۵.
- [۸] حسینیان، روح‌الله؛ بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ۱۳۴۰-۱۳۲۰، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۲۲.
- [۹] ازغندی، سید علی‌رضا؛ پیشین، ص ۱۰۵.
- [۱۰] فاتح، مصطفی؛ پیشین، ص ۴۶۵.
- [۱۱] ازغندی، سید علی‌رضا؛ تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، سمت، ۱۳۸۶، چاپ چهارم، ص ۳۷۲.
- [۱۲] مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، تهران، ناشر، ۱۳۶۳، چاپ اول، جلد ۸، ص ۲۰۶-۲۰۷.
- [۱۳] ذوقی، ایرج؛ ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۶۰.

- [۱۴] سفری، محمدعلی؛ قلم و سیاست از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران، نارمک، ۱۳۷۱، چاپ اول، جلد ۱، ص ۶۲.
- [۱۵] عاقلی، باقر؛ ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران، علمی، ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۲۲۱.
- [۱۶] آوری، پیتر؛ تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کوندتای ۲۸ مرداد، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۹، چاپ اول، جلد ۳، ص ۲۰۷.
- [۱۷] میراحمدی، مریم؛ پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، چاپ اول، ص ۱۱۰.
- [۱۸] ازغندی، سید علی‌رضا، روابط خارجی ایران، پیشین، ص ۱۰۷.
- [۱۹] جامی، ن؛ گذشته چراغ راه آینده است، تهران، ققنوس، ۱۳۶۲، چاپ اول ص ۱۴۱ و میراحمدی، مریم، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۱ و امینی، علی‌رضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، پیشین، ص ۷۵ و ازغندی، سیدعلی‌رضا؛ روابط خارجی ایران، پیشین، ص ۱۰۶ و حسینیان، روح‌الله؛ پیشین، ص ۲۲، ازغندی، سیدعلی‌رضا، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران، پیشین، ص ۳۷۱ و امینی، علی-رضا؛ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوران پهلوی، پیشین، ص ۷۵.
- [۲۰] امینی، علی‌رضا؛ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، پیشین، ص ۱۶۷.
- [۲۱] حسینیان، روح‌الله؛ پیشین، ص ۲۲.
- [۲۲] مکی، حسین؛ پیشین، ص ۳۸۱ و جامی، پیشین، ص ۱۶۷.
- [۲۳] ذوقی، ایرج؛ پیشین، ص ۷۴.

تاریخ: ۱۳۲۷ هـ. ش
 شماره: ۵۱
 رسته: ۱
 ۱/۱

محرمانه

مرکز اسناد و آمار
 سند شماره ۱۴

جناب آقای عامری معاون وزارت امور خارجه

در خصوص انتشارات روزنامه ها و خبرگزاریهای انگلیسی و هندی و غیره که از چند ی باینطرف برخلاف شئون و مصالح ایران جریان یافته و دنباله آن ادامه دارد در امداد پنجم شنبه ۲۰/۴/۱۹ با وزیر مختار انگلیس مفصلا مذاکره نموده مشاوره و مشاوریات این رویه را خاطر نشان ساخته و وزیر مختار پس از توضیحاتی که راجع با آزادی مطبوعات در انگلستان داد و جوابها نیز گفته شد اظهار داشت که چند روز قبل بر حسب مذاکره معاون وزارت امور خارجه در این باب بمقامات وابسته تلگراف نمود و حالا هم مجدداً بلندن و دلهلی و قاهره تلگرافات مکتوباً تا اینست نظریات دولت ایران مخابره میکند و اطمینان میدهد که نظریه و مصلحت انگلیس در اختلال وضعیت و نقض بیطرفی ایران نیست و این قضیه منافی حیثیات انگلستان نخواهد بود و نهایتاً به تبلیغاتیکه راجع بقصد تجا و تقوی انگلستان با ایران میشود اعتنا نمود.

در پایان مذاکرات وزیر مختار اظهار داشت منظم از این رشته انتشارات که کاملاً منافی با اینست نیست جد اجلوگیری شود.

نخست وزیر
 سید محمد

محمد علی
 ۲۰/۴/۱۹
 مهر

تصدیق شده در دفتر وزارت امور خارجه
 تاریخ: روز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۷

۲۵۵۲
 ۱۳۲۷

کتابخانه اسناد و آمار
۸۲

وزارت امور خارجه

اداره معز

۱۱۸
۱۱۸ ۱

۱۳
=

از هیئت مؤلفین تاریخ ۳۵/۴/۱۳۴۰ شماره ۱۴۱

روزنامه خبر دیپلماتیک بندر لندن نیوسه تمهیداتی در خصوص دولت انگلیس
سریز خاتمه نگذیرد مگر است قوا، اقدام فوریست و قوا از شمال ایران
برودند بگذرند صدقاً، مگر از خاک ایران قوا تقاضای در سوریه از قضا
جدا کنند، در قضا است و در قضا مکتب که چون چنین است حال تا رسید
در ایران همه بگفتند که در سوریه قوا، چاره خود قوا در کوانم از ایران
نخواهیم ترتیب وارد کند هرگز ایران اینجانب تهیه خود را ۱۹۴۳ برود
حق است چنانکه از خاک ایران جبراً به عراق برود گفته شد، که هرگز در شمال
رتب، کرده از سوریه به سمت است بازم عراق خود ما در دست در این
دور این حکم است اعزام قوا بشود اینجانب خفته نه اگر در جهت قوا است
اینجا که چنین تصور را از طرف هیئت مؤلفین تاریخ معاصر ایران

۲۸۰۴
۱۳۵/۲

شماره ۱۵۷

فصل دهم

پیامدهای جنگ جهانی دوم و پیامدهای نازیسم

ویرانه‌های ورشو در ژانویه ۱۹۴۵، پس از تخریب عمدی شهر به‌دست نیروهای اشغال‌گر آلمانی.

متفقین در اتریش و آلمان دولت‌های اشغالی تأسیس کردند؛ اولی به کشوری بی‌طرف تبدیل شد که با هیچ بلوک سیاسی متحد نبود. دومی به مناطق اشغال غربی و شرقی تقسیم شده بود که به‌ترتیب به‌دست متفقین غربی و اتحاد جماهیر شوروی کنترل می‌شدند. اجرای برنامه نازی‌زدایی در آلمان منجر به پیگرد قانونی جنایتکاران جنگی نازی در دادگاه نورنبرگ و عزل نازی‌های سابق از قدرت شد؛ اگرچه این سیاست به سمت عفو و ادغام مجدد نازی‌های سابق در جامعه آلمان غربی پیش رفت. [۲۸۹]

آلمان یک‌چهارم قلمرو پیش از جنگ (۱۹۳۷) خود را از دست داد. در میان سرزمین‌های شرقی، سیلزی، نوی‌مارک و بیشتر پومرانی به لهستان رسید [۲۹۰] و پروس شرقی بین لهستان و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شد؛ به دنبال این اتفاق نُه میلیون آلمانی از این استان‌ها به آلمان رانده شدند. [۲۹۱][۲۹۲] سه میلیون آلمانی نیز از سوئدتلند در چکسلواکی به این سرنواشت دچار آمدند. تا دهه ۱۹۵۰ میلادی یک‌پنجم آلمانی‌های غربی از شرق آلمان پناهنده شده بودند. اتحاد جماهیر شوروی استان‌های لهستان را نیز در شرق خط کرزن به دست گرفت [۲۹۳] که در نتیجه آن دو میلیون لهستانی اخراج شدند. [۲۹۲][۲۹۴] شمال شرقی رومانی، [۲۹۵][۲۹۶] بخش شرقی فنلاند، [۲۹۷] و سه کشور حوزه بالتیک در اتحاد جماهیر شوروی گنجانیده شدند. [۲۹۸][۲۹۹]

متهمان در دادگاه نورنبرگ، که طی آن متفقین اعضای اصلی و برجسته رهبری سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی آلمان نازی را برای جنایت علیه بشریت تحت پیگرد قانونی قرار دادند.

متفقین در راستای حفظ صلح جهانی، [۳۰۰] سازمان ملل متحد را تشکیل دادند، که رسماً در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ به وجود آمد [۳۰۱] و اعلامیه جهانی حقوق بشر را در سال ۱۹۴۸ به عنوان یک استاندارد مشترک برای همه کشورهای عضو تصویب کرد. [۳۰۲] قدرت‌های بزرگی که پیروز جنگ بودند - فرانسه، چین، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده - عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل شدند. [۵] این پنج عضو دائم تا امروز باقی مانده‌اند، اگرچه دو تغییر کرسی بین جمهوری چین و جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۱، و اتحاد جماهیر شوروی و دولت جانشین آن، روسیه، به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، رخ داده است. اتحاد بین متفقین غربی و اتحاد جماهیر شوروی حتی قبل از پایان جنگ نیز رو به زوال بود. [۳۰۳]

تغییرات مرزی اروپای مرکزی پس از جنگ و ایجاد بلوک شرق. آلمان به صورت دفاکتو تقسیم شده بود و دو کشور مستقل، جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان، [۳۰۴] در مرز مناطق تحت اشغال متفقین و اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شدند. بقیه اروپا نیز به حوزه‌های نفوذ غربی و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شدند. [۳۰۵] اکثر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی با پشتیبانی کامل یا جزئی مقامات اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی، وارد حوزه اتحاد جماهیر شوروی شدند که منجر به ایجاد رژیم‌هایی تحت رهبری کمونیسم شد. در نتیجه، آلمان شرقی، [۳۰۶] لهستان، مجارستان، رومانی، چکسلواکی و آلبانی [۳۰۷] کشورهای اقمار شوروی شدند. یوگسلاوی کمونیستی سیاستی مستقل در پیش گرفت و باعث ایجاد تنش با اتحاد جماهیر شوروی شد. [۳۰۸]

تقسیم پس از جنگ جهان توسط دو اتحاد نظامی بین‌المللی، باعث ایجاد ناتو به رهبری ایالات متحده و پیمان ورشو به رهبری اتحاد جماهیر شوروی شد. [۳۰۹] دوره طولانی تنش‌های سیاسی و رقابت نظامی بین آنها، جنگ سرد با یک مسابقه تسلیحاتی بی‌سابقه و درگیری‌های نیابتی را به همراه داشت. [۳۱۰]

در آسیا، ایالات متحده ژاپن را اشغال کرد و جزایر سابق ژاپن را در اقیانوس آرام غربی در اختیار گرفت، در حالی که شوروی‌ها ساخالین و جزایر کوریل را ضمیمه خود کردند. [۳۱۱] کره، که قبلاً تحت حکومت ژاپن بود، بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۸ از سوی اتحاد جماهیر شوروی در شمال و ایالات متحده در جنوب تقسیم و اشغال شد. جمهوری‌های جداگانه در سال ۱۹۴۸ و در دو طرف مدار ۳۸ درجه شمالی ظهور کردند و هر کدام ادعا می‌کردند که دولت مشروع تمام کره هستند که در نهایت به جنگ کره منجر شد. [۳۱۲]

داوید بن گوریون منشور استقلال اسرائیل را در تالار استقلال اعلام می‌کند (۱۴ مه ۱۹۴۸).

در چین، نیروهای ناسیونالیستی و کمونیستی در ژوئن ۱۹۴۶ درگیری داخلی را از سر گرفتند. نیروهای کمونیست پیروز شدند و جمهوری خلق چین را در سرزمین اصلی تأسیس کردند، در حالی که نیروهای ناسیونالیست در سال ۱۹۴۹ به تایوان عقب‌نشینی کردند. [۳۱۳] در خاورمیانه، مخالفت اعراب با برنامه سازمان ملل برای تقسیم فلسطین و ایجاد اسرائیل نشانگر تشدید درگیری اعراب و اسرائیل بود. در حالی که قدرت‌های اروپایی تلاش می‌کردند تا بخشی از تمام امپراتوری‌های استعماری خود را حفظ کنند، از دست دادن اعتبار و منابعی که در طول جنگ داشتند، این نتیجه را ناکام گذاشت و به استعمارزدایی منجر شد. [۳۱۴][۳۱۵]

اقتصاد جهانی از جنگ رنج می‌برد، گرچه کشورهای شرکت‌کننده سرنوشت‌های متفاوتی پیدا کردند؛ ایالات متحده بسیار ثروتمندتر از سایر کشورها ظاهر شد که منجر به رشد موالید در آن شد و تا سال ۱۹۵۰ تولید ناخالص داخلی آن به ازای هر فرد

بسیار بالاتر از هر یک از قدرت‌های دیگر بود؛ در نتیجه آمریکا بر اقتصاد جهانی حاکم شد. [۳۱۶] انگلیس و آمریکا سیاست خلع سلاح صنعتی در آلمان غربی را در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ دنبال کردند. [۳۱۷] اما به دلیل وابستگی متقابل تجارت بین‌المللی، این اتفاق منجر به رکود اقتصادی اروپا و تأخیر در بهبود وضعیت آن برای چندین سال شد. [۳۱۸][۳۱۹]

بهبود وضعیت اروپا با اصلاحات ارزی در اواسط سال ۱۹۴۸ در آلمان غربی آغاز شد و با آزادسازی سیاست اقتصادی اروپا که برنامه مارشال (۱۹۴۸-۱۹۵۱) هم مستقیم و هم به‌طور غیرمستقیم به آن دامن می‌زد، تشدید شد. [۳۲۰][۳۲۱] بهبود وضعیت اقتصادی آلمان غربی پس از سال ۱۹۴۸ معجزه اقتصادی آلمان خوانده شد. [۳۲۲] ایتالیا نیز رونق اقتصادی را تجربه کرد [۳۲۳] و اقتصاد فرانسه دوباره صعود کرد. [۳۲۴] در مقابل، انگلستان در وضعیت ویرانی اقتصادی قرار داشت، [۳۲۵] و با این‌که حدود یک چهارم از کل کمک‌های برنامه مارشال را دریافت کرد (بیش از هر کشور اروپایی)، [۳۲۶] روند افت نسبی اقتصادی‌اش در دهه‌های بعد نیز ادامه داشت. [۳۲۷]

اتحاد جماهیر شوروی، علی‌رغم ضررهای عظیم انسانی و مادی، افزایش سریع تولید را بلافاصله پس از جنگ تجربه کرد. [۳۲۸] ژاپن رشد اقتصادی فوق‌العاده سریعی را تجربه کرد و تا دهه ۱۹۸۰ به یکی از قدرتمندترین اقتصادهای جهان تبدیل شد. [۳۲۹] چین تا سال ۱۹۵۲ به تولید صنعتی پیش از جنگ خود بازگشت. [۳۳۰]

اثرات تلفات و جنایات جنگی

آمار تلفات جنگ جهانی دوم

از آن‌جا که بسیاری از تلفات و کشته‌های این جنگ در هیچ‌جا ثبت نشده‌است نظرات پیرامون تعداد کشته شدگان جنگ جهانی دوم بسیار متغیر است. [۳۳۱] بیشترین تخمین‌ها حکایت از ۶۰ میلیون نفر تلفات دارند که از این تعداد ۲۰ میلیون تن نظامی و ۴۰ میلیون نفر دیگر غیرنظامیانی بودند [۳۳۲][۳۳۳] [۳۳۴]

شوروی حدود ۲۷ میلیون نفر در جنگ تلفات داد [۳۳۵] که شامل ۸/۷ میلیون نظامی و ۱۹ میلیون تلفات غیرنظامی می‌شود. [۳۳۶] یک‌چهارم مردم شوروی زخمی یا کشته شدند. [۳۳۷] آلمان ۵/۳ میلیون تلفات نظامی داشت که بیشتر این میزان در جبهه شرقی و در حین آخرین نبردهای درون آلمان وارد شده بود. [۳۳۸]

از کل تلفات نزدیک به ۸۵ درصد آن متعلق به متفقین (غالباً اهالی شوروی و چین) است [۳۳۹] که بیشتر آن‌ها در اثر جنایات جنگی آلمان و ژاپن در نواحی اشغالی به وجود آمد. تخمین‌ها حاکی از این است که بین ۱۱ [۳۴۰] تا ۱۷ [۳۴۱] میلیون نفر از تلفات غیرنظامی به صورت مستقیم و غیرمستقیم نتیجه سیاست‌های نژادپرستانه نازی‌ها از جمله کشتار کولی‌ها، همجنس‌گرایان و هولوکاست است. علاوه بر این حداقل ۱/۹ میلیون نفر از لهستانی‌ها [۳۴۲][۳۴۳] و میلیون‌ها اسلاو دیگر (شامل روس‌ها، اوکراینی‌ها و بلاروس‌ها) به همراه دیگر اقلیت‌ها در اثر سیاست‌های آلمان جان خود را از دست دادند. [۳۴۱][۳۴۴] در بین سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ بیش از ۲۰۰ هزار نفر از صرب‌ها به علاوه کولی‌ها و یهودیان توسط جبهه انقلابی کرواسی که طرفدار نازی‌ها بود در یوگسلاوی شکنجه و کشته شدند. [۳۴۵] هم‌زمان، مردم بوسنیایی و مردم کرووات مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و توسط چتیک‌های

ناسیونالیست صرب کشته شدند، [۳۴۶] با حدود ۵۰۰،۰۰۰ تا ۶۸۰،۰۰۰ قربانی. که ۴۱۰۰۰ نفر غیرنظامی بودند. [۳۴۷] بیش از ۱۰۰ هزار لهستانی نیز توسط ارتش شورشی اوکراین در کشتارهای لهستانی‌ها در وولینیا و گالیسیای شرقی طی سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ کشته شدند [۳۴۸] که در پاسخ به آن ارتش میهنی و دیگر گروه‌های لهستانی در حملات انتقام‌جویانه خود جان ۱۰ تا ۱۵ هزار اوکراینی را گرفتند. [۳۴۹]

سربازان نیروی زمینی امپراتوری ژاپن در حال زنده دفن نمودن شهروندان چینی طی کشتار نانجینگ، دسامبر ۱۹۳۷ در آسیا و اقیانوس آرام نیز نزدیک ۱۰ میلیون نفر غیرنظامی که بیشتر آن‌ها چینی بودند (قریب به ۷/۵ میلیون نفر) [۳۵۰] جان خود را از دست دادند. [۳۵۱] یکی از مهم‌ترین جنایات ژاپنی‌ها کشتار نانجینگ است که طی آن پنجاه تا سیصد هزار غیرنظامی چینی مورد تجاوز قرار گرفته و کشته شدند. [۳۵۲] میتسویشی هیمتا گزارش داده که ۲/۷ میلیون تلفات در طول سه خطمشی وارد شده‌است. ژنرال اوکامورا یاسوجی این سیاست را در هیپی و شاندونگ اجرایی کرد. [۳۵۳]

نیروهای محور از سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی نیز استفاده می‌کردند. نیروی زمینی امپراتوری ژاپن طیف گسترده‌ای از این سلاح‌ها را در درگیری با چین (بنگرید به واحد ۷۳۱) [۳۵۴] [۳۵۵] و درگیری‌های مرزی اولیه با شوروی به کار می‌برد. [۳۵۶] علاوه بر این آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها این سلاح‌ها را بر روی غیرنظامیان [۳۵۷] و گاهی اسیران جنگی آزمایش می‌کردند. [۳۵۸]

شوروی نیز در طول جنگ دست به جنایات‌هایی زد که کشتار کاتین یکی از مهم‌ترین آن‌هاست که در آن ۲۲ هزار افسر لهستانی در طی چند روز اعدام شدند. [۳۵۹] کمیساریای خلق در امور داخلی نیز در این دوره هزاران مخالف سیاسی کمونیسم را مورد قتل و آزار اذیت قرار داد، همچنین مردم غیرنظامی به اجبار از نواحی اشغالی در کشورهای حوزه دریای بالتیک و لهستان شرقی به سیبری کوچانده شدند. [۳۶۰]

هرچند در زمان جنگ جهانی دوم هیچ قانونی در جهت منع بمباران هوایی وجود نداشت اما غالباً بمباران شهرها در اروپا و آسیا توسط آمریکا و بریتانیا را جنایت جنگی به حساب می‌آورند. [۳۶۱] برای نمونه بمباران‌های نیروی هوایی ایالات متحده بر فراز ژاپن باعث مرگ ۳۹۳ هزار نفر غیرنظامی و تخریب ۶۵ درصد مناطق مسکونی شد. [۳۶۲]

در ایران همچنین ببینید: کمبود مواد غذایی ۱۳۲۲-۱۳۲۰ ایران

با شروع جنگ جهانی دوم دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد، اما بی‌طرفی ایران به دلیل موقعیت استراتژیک از سوی کشورهای درگیر در جنگ مورد توجه قرار نگرفت. وقوع جنگ جهانی دوم در بیشتر کشورها و به خصوص ایران به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی، تأثیرات مخربی بر زندگی مردم وارد نمود. تخریب ساختار اجتماعی اقتصادی، رکود کشاورزی، ناامنی‌های اجتماعی، شیوع بیماری‌های واگیردار از تبعات این جنگ در ایران بوده است. [۳۶۳]

نسل‌کشی، اردوگاه‌ها و کار اجباری

افسران زن اساس در حال تخلیه جنازه‌ها از کامیون و دفن آن‌ها در گورهای دسته‌جمعی، اردوگاه کار اجباری برگن-بلزن سال ۱۹۴۵

آلمان نازی مسئول کشتار برنامهریزی شده نزدیک به شش میلیون یهودی، ۲/۶ میلیون لهستانی [۳۶۴] و ۴ میلیون نفر از کسانی است که ناشایست برای زندگی قلمداد می‌گشتند. (مانند بیماران روانی، معلولان، اسرای شوروی، کولیها، همجنس‌گرایان، فراماسون‌ها و شاهدان یهود) کشتار اسرای شوروی هرچند یک هدف اعلام شده نبود [۳۶۵] اما شرایط سخت نگهداری ایشان که به صورت عمدی ایجاد گشته بود باعث مرگ ۳/۶ میلیون نفر از ۵/۷ میلیون اسیر شوروی در اردوگاه‌های آلمان

گشت. [۳۶۶][۳۶۷] برای کشتار نظام‌مند غیرنظامیان نیز اردوگاه‌های کار اجباری و اردوگاه‌های مرگ توسط نازی‌ها ساخته شدند تا در مقیاس صنعتی به کشتار بیردازند. علاوه بر این نازی‌ها به صورت گسترده از کارگران اجباری استفاده می‌کردند چنان‌که تخمین زده می‌شود ۱۲ میلیون نفر در سرتاسر نواحی اشغالی آلمان به صورت اجباری موظف به کار در صنایع و کشاورزی آلمان بودند. [۳۶۸]

در شوروی گولاگ‌ها تبدیل به اردوگاه‌های مرگباری گشتند. به خصوص در طی سال‌های ۴۳-۱۹۴۲ که سختی‌ها و قحطی ناشی از جنگ باعث مرگ بسیاری از زندانیان [۳۶۹] شامل شهروندان اسیرشده لهستانی و دیگر کشورهای اشغالی توسط شوروی در سال‌های ۴۰-۱۹۳۹ و اسرای آلمانی گشت. [۳۷۰] با پایان جنگ بیشتر اسرای شوروی از اردوگاه‌های آلمان آزاد گشتند که در هنگام بازگشت به کشورشان در اردوگاه‌های مخصوص نگهداری می‌شدند تا مورد ارزیابی کمیساریای خلق در امور داخلی قرار بگیرند و بخش بزرگی از ایشان به اتهام همکاری با نازی‌ها به گولاگ فرستاده شدند. [۳۷۱]

عکس هویت زندانی گرفته شده شده از یک دختر لهستانی توسط اس‌اس در اردوگاه آشویتس. نزدیک به ۲۳۰ هزار کودک به اسارت برده شدند که از آن‌ها به عنوان نیروی کار اجباری یا آزمایش‌ها پزشکی استفاده می‌گشت.

اردوگاه‌های اسرای جنگی ژاپنی که بیشترشان در نقش اردوگاه‌های کار اجباری استفاده می‌گشتند نرخ بالایی از مرگ و میر را در خود داشتند. دادگاه توکیو دریافت که نرخ مرگ و میر اسرای غربی در ژاپن ۲۷/۱ درصد (برای اسرا آمریکایی ۳۷ درصد) بوده است [۳۷۲] که هفت برابر از نرخ مرگ و میر اسرای متفقین در آلمان و ایتالیا بیشتر است. [۳۷۳] پس از تسلیم ژاپن ۳۷۵۸۳ اسیر بریتانیایی، ۲۸۵۰۰ اسیر هلندی و ۱۴۴۷۳ اسیر آمریکایی از اردوگاه‌های ژاپنی آزاد گشتند در حالی که تعداد کل چینی‌های زنده مانده تنها ۵۶ نفر بود. [۳۷۴]

حداقل ۵ میلیون چینی در شمال چین توسط شورای توسعه شرق آسیا طی سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱ برای کار در معادن و صنایع نظامی به بردگی گرفته شدند که این تعداد پس از ۱۹۴۲ به ۱۰ میلیون نفر رسید. [۳۷۵] در جاوه بین ۴ تا ۱۰ میلیون نفر توسط ژاپنی به کار اجباری واداشته شدند و ۲۷ هزار نفر از ایشان نیز برای کار به دیگر نواحی اشغالی ژاپنی‌ها فرستاده شدند که از این تعداد پس از پایان جنگ تنها ۵۲ هزار نفر بازگشتند. [۳۷۶]

مقاله‌های اصلی: جنبش‌های مقاومت در جنگ جهانی دوم و غارتگری نازی

شهروندان لهستانی با چشم‌پند لحظاتی پیش از اعدام ایشان در کشتار پالمیری، سال ۱۹۴۰

در اروپا اشغال به دو صورت در جریان بود. در اروپای غربی (فرانسه، لوکزامبورگ، هلند، بلژیک، دانمارک، نروژ و ناحیه اشغالی چکسلواکی) آلمان سیاست‌های اقتصادی را اجرا می‌کرد که توانست به جز آنچه از طریق غارت نواحی اشغالی تصاحب کرد (شامل محصولات صنعتی، تجهیزات نظامی، اجناس خام و دیگر کالاها) ۶۹/۵ میلیارد رایش‌مارک (۲۷/۸ میلیارد دلار) را تا پایان جنگ به دست آورد. [۳۷۷] جدا از این ارقام عایدات حاصله از ملت‌های اشغال شده بیش از ۴۰ درصد مالیات آلمان را شامل می‌شد که این رقم با ادامه جنگ به بیش از ۴۰ درصد کل عایدی آلمان رسید. [۳۷۸]

پارتیزان‌های شوروی اعدام شده توسط ارتش آلمان. آکادمی علوم روسیه در سال ۱۹۹۵ اعلام نمود قربانیان غیرنظامی شوروی به دست آلمان ۱۳/۷ میلیون نفر است ۲۰ درصد از جمعیت ۶۸ میلیونی در نواحی تحت اشغال آلمان را شامل می‌گردد.

در شرق اهداف تعیین شده سیاست لبرسراوم به دلیل تغییر مداوم خط مقدم و راهبرد زمین سوخته شوروی نتوانست محقق شود و آلمانی‌ها عمدتاً از منابع مورد انتظارشان محروم ماندند. [۳۷۹] بر خلاف غرب، در شرق سیاست نژادی آلمان نازی و طرح جامع برای شرق خشونت عریانی را علیه مردمان اسلاو که انسان‌های پست نامیده می‌گشتند روا می‌داشت. [۳۸۰] گروه‌های مقاومت که تقریباً در تمامی نواحی اشغالی ایجاد شده بودند نیز تا اواخر سال ۱۹۴۳ نتوانستند چه در شرق [۳۸۱] و چه در غرب [۳۸۲] مانعی جدی در برابر عملیات آلمان‌ها باشند.

در آسیا ژاپنی‌ها که به عنوان آزادی ملت‌های تحت استعمار از چنگ استعمارگران عملیات می‌کردند تمام نواحی اشغالی را جزئی از حوزه رفاه مشترک آسیای شرقی بزرگ قرار می‌دادند. [۳۸۳] با این که ژاپنی‌ها در ابتدا از طرفی بسیاری از مردمان نواحی اشغالی به عنوان نیروی آزادی‌بخش ملت‌ها از استعمارگران اروپایی مورد استقبال قرار گرفتند اما رفتار خشن و بی‌رحمانه ایشان طی چند هفته باعث ناراحتی و عصبانیت مردم از آن‌ها شد. [۳۸۴] در فتوحات ابتداییشان ژاپنی‌ها توانستند ۴ میلیون بشکه نفت که از عقب‌نشینی متفقین به جا مانده بود را تصاحب کنند و از ۱۹۴۳ توانستند ۵۰ میلیون بشکه نفت که ۷۶ درصد توان تولید سابق محسوب می‌شد را در مستعمرات هلند در شرق آسیا تولید کنند. [۳۸۴]

جبهه خانگی و تولیدات

ضریب تولید ناخالص داخلی متفقین به متحدین

در اروپای پیش از جنگ متفقین دارای برتری محسوس در هر دو حوزه تولیدات و اقتصاد بودند. در سال ۱۹۳۸ یعنی یک سال پیش از آغاز جنگ، متفقین غربی (فرانسه، بریتانیا، لهستان و کشورهای همسود بریتانیا) در هر دو حوزه جمعیت و تولید ناخالص داخلی ۳۰ درصد بزرگتر از نیروهای محور (آلمان و ایتالیا) بودند که اگر مستعمرات آن‌ها را نیز به این لیست بیفزاییم آن‌ها به برتری ۵ به ۱ در حوزه جمعیت و ۲ به ۱ در تولید ناخالص داخلی می‌رسیدند. [۳۸۵] در همان زمان در آسیا چین با وجود آنکه جمعیتی شش برابر افزون‌تر از ژاپن داشت اما تولید ناخالص داخلی‌اش تنها ۸۹ درصد بزرگتر بود که اگر مستعمرات ژاپن را به این معادله اضافه کنیم این برتری در حوزه جمعیت به سه برابر و در تولید ناخالص داخلی تنها به ۳۸ درصد می‌رسید. [۳۸۵]

برتری جمعیتی و اقتصادی متفقین در مراحل اولیه جنگ در اثر حملات برق‌آسای آلمان و ژاپن به شدت خرد شد و تا سال ۱۹۴۲ دست بالاتر را متحدین داشتند. اما پس از آن و با ورود آمریکا و شوروی به میدان جنگ و پیوستن آن‌ها به جرگه متفقین جریان جنگ آرام‌تر شد و وارد مرحله فرسایشی گشت. [۳۸۶] در همین زمان ایالات متحده آمریکا به تنهایی دو سوم تمام ملزومات متفقین اعم از کشتی، هواپیما، توپخانه، تانک، کامیون و مهمات را تولید کرد. [۳۸۷] هرچند در اکثر مواقع دسترسی متفقین به مواد خام و اولیه فراوان و ارزان علت برتری تولید آن‌ها نسبت به متحدین دانسته می‌شود اما نباید عوامل مهمی مانند بی میلی ژاپن و آلمان در استفاده از زنان به عنوان نیروی کار، [۳۸۸] بمباران‌های متفقین، [۳۸۹] حرکت کند و دیر آلمان به سمت

اقتصاد جنگی [۳۹۰] را نیز از نظر دور داشت. افزون بر این نه آلمان و نه ژاپن خود را مهیای یک جنگ طولانی مدت نکرده بودند. [۳۹۱] آن‌ها برای جبران این ضعف تلاش کردند تا با بردهمداری و به کار گرفتن میلیون‌ها نفر به عنوان نیروی کار اجباری شرایط خود را بهبود ببخشند. [۳۹۲] تخمین زده می‌شود آلمان ۱۲ میلیون نفر که بیشتر از اهالی اروپا شرقی بودند [۳۶۸] و ژاپن ۱۸ میلیون نفر را به کار اجباری و بردگی گرفتند. [۳۷۵][۳۷۶]

پیشرفت‌های فناوری و جنگاوری

بمب افکن راهبردی بوئینگ بی-۲۹ در خط تولید بوئینگ واقع در ویجیتا، کانزاس، ۱۹۴۴

هواگردهایی از جمله درگیرنده‌ها، بمب افکن‌ها و هواپیماهای پشتیبانی هوایی نزدیک در دوران جنگ برای شناسایی به‌کار گرفته شدند و نقش هر کدام هم به‌طور قابل توجهی نسبت به قبل پیشرفت کرده بود. نوآوری‌هایی مثل حمل و نقل هوایی (برای جابه‌جایی سریع و ضروری تدارکات، تجهیزات و نفرات محدود) [۳۹۳] و بمباران راهبردی (بمباران مراکز صنعتی و جمعیتی دشمن برای از بین بردن توانایی جنگی او) به‌وجود آمد. [۳۹۴] پدافندهای هوایی هم پیشرفت کردند و قابلیت‌هایی مثل رادار و توپخانه سطح‌به‌هوا به آن‌ها اضافه شد. استفاده از هواپیماهای جت به‌شدت گسترش یافت و با وجود معرفی دیر هنگام و در نتیجه، تأثیر کمتر جنگ، این اتفاق منجر به معمول شدن استفاده از جت در نیروی هوایی در سراسر جهان شد. [۳۹۵]

تقریباً در تمام جنبه‌های جنگ دریایی و مخصوصاً ناوهای هواپیمابر و زیردریاییها پیشرفت‌هایی حاصل شد. با وجود پیشرفت نسبتاً کم مکانیک پرواز در آغاز جنگ، اقدامات انجام‌شده در تارانتو، پرل هاربر و دریای مرجان باعث شد تا کشتی اصلی در جنگ‌ها از نبردناو به ناو هواپیمابر تغییر کند. [۳۹۶][۳۹۷][۳۹۸] در اقیانوس اطلس،

ناوهای هواپیمابر پشتیبان به علت افزایش منطقه امن مؤثر نیروها و کم کردن فاصله میان اطلسی بخش مهمی از ناوگان متفقین بودند. [۳۹۹] علاوه بر این، ناوهای هواپیمابر به علت هزینه کمتر هواپیماها [۴۰۰] و نیاز کمتر به زره حفاظتی سنگین اقتصادی تر بودند. [۴۰۱] زیردریایی ها، که اثرگذاری آن ها در جنگ جهانی اول اثبات شد، [۴۰۲] توسط همه طرف ها در دومین جنگ جهانی هم کاربردی شناخته می شدند. بریتانیا روی ارتقای سلاح ها و تاکتیک های ضد زیردریایی، مثل سونار، تمرکز کرد و آلمان با اقداماتی همچون ساخت زیردریایی نوع هفتم و تاکتیک های ولف پیک روی ارتقای قوای تهاجمی خود تمرکز داشت. [۴۰۳]

یک موشک وی-۲ که از یک سکوی ثابت در پنمونده پرتاب شده است، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۳

شیوه های جنگ زمینی از خط مقدم ثابت و سنگرهای جنگ جهانی اول، که به توپخانه های ارتقایافته که سرعت پیاده نظام و سوار نظام را افزایش می داد متکی بود، به قابلیت های حمل و نقل و تسلیحات ترکیبی تبدیل شد. تانکها که در نخستین جنگ جهانی اغلب برای پشتیبانی پیاده نظام استفاده می شدند در جنگ جهانی دوم یکی از سلاح های اصلی بودند. [۴۰۴] در اواخر دهه ۱۹۳۰ طراحی تانکها به طرز قابل ملاحظه ای پیشرفته تر از جنگ جهانی اول بود [۴۰۵] و پیشرفت در طراحی تانکها با هدف افزایش سرعت، زره و قدرت آتش در طول جنگ هم ادامه یافت. بیشتر فرماندهان در آغاز جنگ تصور می کردند که برای مبارزه با تانک های دشمن باید از تانک هایی با مشخصات بهتر استفاده کرد. [۴۰۶] این تفکر با عملکرد ضعیف سلاح های ضد تانک اولیه در برابر زره و خودداری آلمان از نبردهای تانک در برابر تانک به چالش کشیده شد. این شیوه، در کنار استفاده آلمان از تسلیحات ترکیبی، از عناصر اصلی تاکتیک های شدیداً موفق بلیتس کریگ آلمان در لهستان و فرانسه بود. [۴۰۴] بسیاری از شیوه های نابودی تانکها، از جمله آتش غیرمستقیم، توپ ضد تانک (از هر دو نوع یککش و خودکشی)، مین، اسلحه های ضد تانک کوتاه برد

پیادمنظام و تانک در برابر تانک مورد استفاده قرار گرفتند. [۴۰۶] با وجود ماشینی کردن گسترده، پیادمنظام همچنان ستون فقرات همه نیروها بود. [۴۰۷] تجهیزات بیشتر نیروهای پیادمنظام در طول جنگ مشابه تجهیزات جنگ جهانی اول بود. [۴۰۸] استفاده از مسلسل‌های قابل حمل، مثل امگه ۳۴ متعلق به آلمان، گسترش یافت و انواعی از مسلسل دستی که برای رزم نزدیک در نواحی شهری و جنگلی کاربردی بود مورد استفاده قرار گرفت. [۴۰۸] در اواخر جنگ، تفنگ تهاجمی توسعه داده شد و پس از جنگ به سلاح معمول پیادمنظام تبدیل شد. این نوع سلاح دارای بسیاری از ویژگی‌های تفنگ و مسلسل دستی است. [۴۰۹]

بمب اتمی گجت در حال حمل به بالای «برج شلیک»، آزمایش ترینی، نیومکزیکو، ژوئیه ۱۹۴۵ بیشتر جنگجویانی که از نقش‌های اساسی در جنگ برخوردار بودند با طراحی ماشینی‌های سایفر برای رمزنگاری، تلاش به حل معضل پیچیدگی و ناامنی در استفاده از کتاب‌های کد کردند که ماشینی‌انگمای آلمان شناخته‌شده‌ترین این تلاش‌هاست. [۴۱۰] توسعه فناوری‌های شنود الکترونیک و تحلیل رمز منجر به دستیابی به توانایی رمزگشایی شد. از نمونه‌های سرشناس این موضوع می‌توان به رمزگشایی کدهای نیروی دریایی ژاپن توسط متفقین [۴۱۱] و فناوری اولترای بریتانیا، که به این کشور اجازه رمزگشایی از کدهای انیگما را می‌داد، اشاره کرد. [۴۱۲] استفاده از فریب یکی دیگر از جلوه‌های اطلاعات نظامی در جنگ جهانی دوم است. متفقین در عملیات‌هایی مثل مینسمیت و بادی‌گارد از شیوه‌های فریب استفاده کردند. [۴۱۱][۴۱۳]

دیگر دستاوردهای حوزه فناوری و مهندسی در طول یا در نتیجه جنگ به دست آمدند. نخستین رایانه قابل برنامه‌ریزی جهان (زد۳، کلووس و انیاک)، موشک‌های هدایت‌شونده و موشک‌های مدرن، پروژه منهن و توسعه درگیری‌افزارهای هسته‌ای، تحقیق در عملیات و توسعه بندرگاه‌های مصنوعی و خطوط نفتی زیر کانال مانس از جمله این دستاوردها هستند. [نیاز مند منبع] پنی‌سیلین نخستین بار در طول جنگ به تولید انبوه و استفاده رسید. [۴۱۴]

توضیحات و مأخذ

289. ↑ Frei 2002, pp. 41–66.
290. ↑ Eberhardt, Piotr (2015). "The Oder-Neisse Line as Poland's western border: As postulated and made a reality". *Geographia Polonica*. 88 (1): 77–105. doi:10.7163/GPol.0007. Archived from the original on 3 May 2018. Retrieved 3 May 2018.
291. ↑ Eberhardt, Piotr (2006). *Political Migrations in Poland 1939–1948* (PDF). Warsaw: Didactica. ISBN 978-1-5361-1035-7. Archived from the original (PDF) on 2015-06-26.
292. ↑ ۲۹۲/۱ ۲۹۲/۰ به بالا به: Eberhardt, Piotr (2011). *Political Migrations On Polish Territories (1939-1950)* (PDF). Warsaw: Polish Academy of Sciences. ISBN 978-83-61590-46-0. Archived (PDF) from the original on 20 May 2014. Retrieved 3 May 2018.
293. ↑ Eberhardt, Piotr (2012). "The Curzon line as the eastern boundary of Poland. The origins and the political background". *Geographia Polonica*. 85 (1): 5–21. doi:10.7163/GPol.2012.1.1. Archived from the original on 3 May 2018. Retrieved 3 May 2018.
294. ↑ Roberts 2006, p. 43.
295. ↑ Roberts 2006, p. 55.
296. ↑ Shirer 1990, p. 794.
297. ↑ Kennedy-Pipe 1995.
298. ↑ Wettig 2008, pp. 20–21.

299. ↑ Senn 2007, p. ?.
300. ↑ Yoder 1997, p. 39.
301. ↑ "History of the UN". United Nations. Archived from the original on 18 February 2010. Retrieved 25 January 2010.
302. ↑ Waltz 2002.
- Universal Declaration of Human Rights [۱] اوت ۲۰۱۹ توسط [۱] بایگانی‌شده در ۲ اوت ۲۰۱۹ توسط Wayback Machine
303. ↑ Kantowicz 2000, p. 6.
304. ↑ Wettig 2008, pp. 96–100.
305. ↑ Trachtenberg 1999, p. 33.
306. ↑ Applebaum 2012.
307. ↑ Naimark 2010.
308. ↑ Swain 1992.
309. ↑ Borstelmann 2005, p. 318.
310. ↑ Leffler & Westad 2010.
311. ↑ Weinberg 2005, p. 911.
312. ↑ Stueck 2010, p. 71.
313. ↑ Lynch 2010, pp. 12–13.
314. ↑ Roberts 1997, p. 589.
315. ↑ Darwin 2007, pp. 441–43, 464–68.
316. ↑ Dear & Foot 2001, p. 1006; Harrison 1998, pp. 34–55.
317. ↑ Balabkins 1964, p. 207.
318. ↑ Petrov 1967, p. 263.
319. ↑ Balabkins 1964, pp. 208, 209.
320. ↑ DeLong & Eichengreen 1993, pp. 190, 191

321. ↑ Balabkins 1964, p. 212.
322. ↑ Wolf 1993, pp. 29, 30, 32
323. ↑ Bull & Newell 2005, pp. 20, 21
324. ↑ Ritchie 1992, p. 23.
325. ↑ Minford 1993, p. 117.
326. ↑ Schain 2001.
327. ↑ Emadi-Coffin 2002, p. 64.
328. ↑ Smith 1993, p. 32.
329. ↑ Neary 1992, p. 49.
330. ↑ Genzberger, Christine (1994). *China Business: The Portable Encyclopedia for Doing Business with China*. Petaluma, CA: World Trade Press. p. 4. ISBN 978-0-9631864-3-0.
331. ↑ Quick Reference Handbook Set, Basic Knowledge and Modern Technology (revised) by Edward H. Litchfield, Ph.D 1984 page 195
332. ↑ O'Brien, Prof. Joseph V. "World War II: Combatants and Casualties (1937–1945)". Obee's History Page. John Jay College of Criminal Justice. Archived from the original on 25 December 2010. Retrieved 28 December 2013.
333. ↑ White, Matthew. "Source List and Detailed Death Tolls for the Twentieth Century Hemoclysm". *Historical Atlas of the Twentieth Century*. Matthew White's Homepage. Archived from the original on 7 March 2011. Retrieved 20 April 2007.
334. ↑ "World War II Fatalities". *secondworldwar.co.uk*. Archived from the original on 22 September 2008. Retrieved 20 April 2007.
335. ↑ Hosking 2006, p. 242

336. ↑ Ellman & Maksudov 1994.
337. ↑ Smith 1994, p. 204.
338. ↑ Herf 2003.
339. ↑ Friedrich, Karsten. *The Cruel Slaughter of Adolf Hitler*. Lulu.com. ISBN 978-1-4467-9570-5. Archived from the original on 18 August 2018. Retrieved 27 August 2017 – via Google Books.
340. ↑ Florida Center for Instructional Technology (2005). "Victims". *A Teacher's Guide to the Holocaust*. University of South Florida. Archived from the original on 16 May 2016. Retrieved 2 February 2008.
341. ↑ ۳۴۱/۱ ۳۴۱/۰ پرش به بالا به: Niewyk & Nicosia 2000, pp. 45–52.
342. ↑ Snyder, Timothy (16 July 2009). "Holocaust: The Ignored Reality". *The New York Review of Books*. Archived from the original on 10 October 2017. Retrieved 27 August 2017.
343. ↑ "Polish Victims". www.ushmm.org. Archived from the original on 7 May 2016. Retrieved 27 August 2017.
344. ↑ "Non-Jewish Holocaust Victims: The 5,000,000 others". BBC. April 2006. Archived from the original on 3 March 2013. Retrieved 4 August 2013.
345. ↑ Evans 2008, pp. 158–60, 234–36.
346. ↑ Redžić, Enver (2005). *Bosnia and Herzegovina in the Second World War*. New York: Tylor and Francis. p. 155. ISBN 978-0-7146-5625-0.
347. ↑ Geiger, Vladimir (2012). "Human Losses of the Croats in World War II and the Immediate Post-War Period Caused by the Chetniks (Yugoslav Army in the Fatherland) and the Partisans (People's Liberation Army and the Partisan Detachments of Yugoslavia/Yugoslav Army) and the Communist Authorities: Numerical Indicators". *Review of Croatian History*. Croatian

- Institute of History. VIII (1): 117. Archived from the original on 17 November 2015. Retrieved 25 October 2015..
348. ↑ Massacre, Volhynia. "The Effects of the Volhynian Massacres". Volhynia Massacre. Archived from the original on 21 June 2018. Retrieved 9 July 2018.
349. ↑ "Od rzezi wołyńskiej do akcji Wisła. Konflikt polsko-ukraiński 1943–1947". dzieje.pl (به لهستانی). Archived from the original on 24 June 2018. Retrieved 10 March 2018.
350. ↑ Dear & Foot 2001, p. 290.
351. ↑ Rummell, R.J. "Statistics". Freedom, Democide, War. The University of Hawaii System. Archived from the original on 23 March 2010. Retrieved 25 January 2010.
352. ↑ Chang 1997, p. 102.
353. ↑ Bix 2000, p. ?.
354. ↑ Gold, Hal (1996). Unit 731 testimony. Tuttle. pp. 75–77. ISBN 978-0-8048-3565-7.
355. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 320.
356. ↑ Harris 2002, p. 74.
357. ↑ Lee 2002, p. 69.
358. ↑ "Japan tested chemical weapons on Aussie POW: new evidence". The Japan Times Online. 27 July 2004. Archived from the original on 29 May 2012. Retrieved 25 January 2010.
359. ↑ Kuźniar-Plota, Małgorzata (30 November 2004). "Decision to commence investigation into Katyn Massacre". Departmental Commission for the Prosecution of Crimes against the Polish Nation. Retrieved 4 August 2011.

360. ↑ Robert Gellately (2007). *Lenin, Stalin, and Hitler: The Age of Social Catastrophe*. Knopf, شابک ۱-۴۰۰۰-۴۰۰۵-۱ p. 391
361. ↑ *Terror from the Sky: The Bombing of German Cities in World War II*. Berghahn Books. 2010. p. 167. ISBN 978-1-84545-844-7.
362. ↑ John Dower (2007). "Lessons from Iwo Jima". *Perspectives*. 45 (6): 54–56. Archived from the original on 17 January 2011. Retrieved 12 January 2014.
363. ↑ "Famine and crises caused by the Second World War in Azerbaijan With Emphasi... : The Wikipedia Library". EBSCO Publishing Service Selection Page (۰۱-۰۱-۲۰۲۱). به ژاپنی. Retrieved 2022-01-11.
364. ↑ Institute of National Remembrance, *Polska 1939–1945 Straty osobowe i ofiary represji pod dwiema okupacjami*. Materski and Szarota. page 9 "Total Polish population losses under German occupation are currently calculated at about 2 770 000".
365. ↑ (2006). *The World Must Know: The History of the Holocaust as Told in the United States Holocaust Memorial Museum* (2nd ed.). Washington, DC: United States Holocaust Memorial Museum. شابک ۹۷۸-۰-۸۰۱۸-۸۳۵۸-۳.
366. ↑ Herbert 1994, p. 222
367. ↑ Overy 2004, pp. 568–69.
368. ↑ ۳۶۸/۱ ۳۶۸/۰: پرسش به بالا به: Marek, Michael (27 October 2005). "Final Compensation Pending for Former Nazi Forced Laborers". *dw-world.de*. Deutsche Welle. Archived from the original on 2 May 2006. Retrieved 19 January 2010.
369. ↑ J. Arch Getty, Gábor T. Rittersporn and Viktor N. Zemskov. *Victims of the Soviet Penal System in the Pre-War Years: A First Approach on the*

- Basis of Archival Evidence. *The American Historical Review*, Vol. 98, No. 4 (Oct. , 1993), pp. 1017–49
370. ↑ Applebaum 2003, pp. 389–96.
371. ↑ Zemskov V.N. On repatriation of Soviet citizens. *Istoriya SSSR*. , 1990, No.4, (in Russian). See also [۲] توسط ۲۰۱۱ اکتبر ۱۴ Wayback Machine (online version), and Bacon 1992; Ellman 2002.
372. ↑ "Japanese Atrocities in the Philippines". *American Experience: the Bataan Rescue*. PBS Online. Archived from the original on 27 July 2003. Retrieved 18 January 2010.
373. ↑ Tanaka 1996, pp. 2–3.
374. ↑ Bix 2000, p. 360.
375. ↑ ۳۷۵/۱ ۳۷۵/۰ به بالا به: Ju, Zhifen (June 2002). "Japan's atrocities of conscripting and abusing north China draughtees after the outbreak of the Pacific war". *Joint Study of the Sino-Japanese War: Minutes of the June 2002 Conference*. Harvard University Faculty of Arts and Sciences. Archived from the original on 21 May 2012. Retrieved 28 December 2013.
376. ↑ ۳۷۶/۱ ۳۷۶/۰ به بالا به: "Indonesia: World War II and the Struggle For Independence, 1942–50; The Japanese Occupation, 1942–45". *Library of Congress*. 1992. Archived from the original on 30 October 2004. Retrieved 9 February 2007.
377. ↑ Liberman 1996, p. 42.
378. ↑ Milward 1992, p. 138.
379. ↑ Milward 1992, p. 148.
380. ↑ Barber & Harrison 2006, p. 232.
381. ↑ Hill 2005, p. 5.

382. ↑ Christofferson & Christofferson 2006, p. 156
383. ↑ Radtke 1997, p. 107.
384. ↑ ۳۸۴/۱ ۳۸۴/۰ پرش به بالا به: Rahn 2001, p. 266.
385. ↑ ۳۸۵/۱ ۳۸۵/۰ پرش به بالا به: Harrison 1998, p. 3.
386. ↑ Harrison 1998, p. 2.
387. ↑ Mark R. Wilson, *Destructive Creation: American Business and the Winning of World War II* (2016) p.2.
388. ↑ Bernstein 1991, p. 267.
389. ↑ Griffith, Charles (1999). *The Quest: Haywood Hansell and American Strategic Bombing in World War II*. Diane Publishing. p. 203. ISBN 978-1-58566-069-8.
390. ↑ Overy 1994, p. 26.
391. ↑ BBSU 1998, p. 84; Lindberg & Todd 2001, p. 126..
392. ↑ Unidas, Naciones (2005). *World Economic And Social Survey 2004: International Migration*. United Nations Pubns. p. 23. ISBN 978-92-1-109147-2.
393. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 76.
394. ↑ Levine 1992, p. 227.
395. ↑ Klavans, Di Benedetto & Prudom 1997; Ward 2010, pp. 247–51.
396. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 163.
397. ↑ Bishop, Chris; Chant, Chris (2004). *Aircraft Carriers: The World's Greatest Naval Vessels and Their Aircraft*. Wigston, Leics: Silverdale Books. p. 7. ISBN 978-1-84509-079-1.

398. ↑ Chenoweth, H. Avery; Nihart, Brooke (2005). *Semper Fi: The Definitive Illustrated History of the U.S. Marines*. New York: Main Street. p. 180. ISBN 978-1-4027-3099-3.
399. ↑ Sumner & Baker 2001, p. 25.
400. ↑ Hearn 2007, p. 14.
401. ↑ Gardiner & Brown 2004, p. 52.
402. ↑ Burcher & Rydill 1995, p. 15.
403. ↑ Burcher & Rydill 1995, p. 16.
404. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 125. پرش به بالا به: ۴۰۴/۱ ۴۰۴/۰
405. ↑ Dupuy, Trevor Nevitt (1982). *The Evolution of Weapons and Warfare*. Jane's Information Group. p. 231. ISBN 978-0-7106-0123-0.
406. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 108. پرش به بالا به: ۴۰۶/۱ ۴۰۶/۰
407. ↑ Tucker & Roberts 2004, p. 734.
408. ↑ Cowley & Parker 2001, p. 221. پرش به بالا به: ۴۰۸/۱ ۴۰۸/۰
409. ↑ Sprague, Oliver; Griffiths, Hugh (2006). "The AK-47: the worlds favourite killing machine" (PDF). *controlarms.org*. p. 1. Archived from the original on 28 December 2018. Retrieved 14 November 2009.
410. ↑ Ratcliff 2006, p. 11.
411. ↑ Schoenherr, Steven (2007). "Code Breaking in World War II". History Department at the University of San Diego. Archived from the original on 9 May 2008. Retrieved 15 November 2009.
412. ↑ Macintyre, Ben (10 December 2010). "Bravery of thousands of Poles was vital in securing victory". *The Times*. London. p. 27.
413. ↑ Rowe, Neil C.; Rothstein, Hy. "Deception for Defense of Information Systems: Analogies from Conventional Warfare". Departments of

Computer Science and Defense Analysis U.S. Naval Postgraduate School. Air University. Archived from the original on 23 November 2010. Retrieved 15 November 2009.

414. ↑ "Discovery and Development of Penicillin: International Historic Chemical Landmark". Washington, D.C.: American Chemical Society. Archived from the original on 28 June 2019. Retrieved 15 July 2019.

فصل یازدهم

غلات و زندگی اجتماعی مردم ایران در جنگ دوم جهانی

حسین آبادیان در باره «غلات و زندگی اجتماعی مردم ایران در جنگ دوم جهانی» اینگونه بررسی می کند:

فصل حاضر بر اساس گزارشهای روزنامه اطلاعات، برگهائی از اسناد آرشیو ملی امریکا و سازمان اسناد ملی بریتانیا، بعلاوه خاطرات و مشاهدات کسانی که شاهد ماجرا بوده-اند، نوشته است. موضوع اصلی بحث حاضر بحران غلات و به ویژه گندم و نان در مقطع زمانی اسفند ۱۳۲۰ تا آذرماه ۱۳۲۱ است. هدف اصلی این آن است تا تأثیر اجتماعی بحران نان بر زندگی روزمره مردم ایران را بررسی کند و علل و عوامل آن را مورد بحث قرار دهد. روش تحقیق این مقاله تحلیل محتوای گزارشهای منابع مزبور برای دستیابی به ماهیت بروز بحران نان در ابتدای اشغال کشور توسط متفقین است.

در ایران دوره معاصر حداقل سه مقطع بحران اجتماعی ناشی از قحطی نان قابل ذکر است: قحطی دوره ناصری که همزمان بود با صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، قحطی بزرگ دوره جنگ اول جهانی و بحران نان در دوره جنگ دوم جهانی. موضوع بحث حاضر مقطع سوم قحطی نان در ایران است. از سال ۱۳۱۹ شمسی و قبل از اینکه دامنه جنگ دوم جهانی به ایران کشیده شود، بحران غلات در کشور آغاز گردید. این بحران گرچه به شورشهایی در واپسین ماههای حکومت رضاشاه منجر شد، لیکن به دلیل سانسور شدید، در مطبوعات آن روز بازتابی نیافت. اما بعد از آنکه قوای شوروی و انگلیس ایران را به اشغال خود درآوردند، این بحران شدت یافت. تا

زمانی که محمدعلی فروغی و علی سهیلی دو نخست وزیر بعد از اشغال ایران توسط متفقین قدرت را به دست داشتند، این بحران مبدل به ابزاری سیاسی نشد، اما همینکه قوام السلطنه در مردادماه سال ۱۳۲۱ به نخست وزیری رسید، بحران نان موضوعی برای از میدان به در کردن حریف گردید. واقعیت امر این است که سال زراعی ۲۱-۱۳۲۰ سالی پر محصول بود، لیکن درست در زمانی که قوام قدرت را به دست داشت، بحران نان اوج گرفت و تا سقوط او ادامه یافت. چه عواملی در بحران نان مداخلت داشتند؟ اوضاع شهرهای ایران در دوره کمبود شدید غلات چگونه بود؟ بحران نان چه تأثیری در زندگی اجتماعی مردم بر عهده داشت؟ نقش قوای متفقین در بحران نان چه بود؟ این پرسشها و برخی ابهامات دیگر در ارتباط با موضوع یادشده، موضوع مقاله حاضر است. این مقاله تلاش دارد تا به شکلی مبسوط و همه جانبه بحران یادشده را که بعد از قحطی دوره جنگ اول جهانی در نوع خود بی نظیر است، بر اساس اسناد آرشیوهای امریکا، انگلیس، گزارشهای روزنامه اطلاعات و کتابهای منتشر شده که عمدتاً حاوی نظرات شاهدان ماجراست، بررسی کند و عوامل دخیل در این موضوع را مورد بحث قرار دهد. (۱)

۱ - طبیعه بحران

رضاشاه در نیمه دوم سلطنت خود تصمیم گرفت هفت سیلوی بزرگ و آسیاب در شهرهای بزرگ ایران تأسیس کند تا بتواند به این شکل بر نان مورد نیاز مردم نظارت اعمال نماید، لیکن در آستانه جنگ دوم جهانی فقط سیلوی تهران تکمیل شد، تازه این سیلو عملاً قادر بود تنها ذخیره غلات تهران را به مدت شش ماه تأمین نماید، با این توضیح که شهر تهران هر ماه ده هزار تن نان مصرف می کرد. بعلاوه تولیدکنندگان غلات ناچار بودند محصول خود را به بهائی نازلتر از سایر کشورهای منطقه به دولت بفروشند، به این شکل دولت نه تنها بر قوت لایموت مردم تسلط می یافت، بلکه خواسته یا ناخواسته مسئول هرگونه کمبودی شناخته می شد. شاید نخستین بار در ۲۲ دیماه سال ۱۳۱۹ بود که (۲) کوردل هول وزیر خارجه وقت امریکا گزارشی دریافت کرد که طبق

آن، ایران در آستانه کمبود شدید مواد غذایی و نان و گوشت قرار داشت. طبق این گزارش موضوع یادشده ناشی از صادرات مقادیر عظیمی غله و گوشت به آلمان و روسیه بود. بر اساس این گزارش که شاید اندکی اغراق آمیز باشد اما از حقیقت تهی نیست، دولت ایران طبق قراردادی چهارصد هزار رأس گوسفند، دویست هزار گراز وحشی و دویست هزار رأس گاو به شوروی میفروخت. (۳) آلبرت امبرشیتز (۴) که مردی بلژیکی و نماینده شرکت بین المللی تلفن و تلگراف نیویورک در تهران بود، در این گزارش خطاب به فرانک پیچ (۵) نایب رئیس شرکت پیش بینی کرد قطعاً شورشی در راه خواهد بود، اما معلوم نیست این حادثه چه هنگام اتفاق خواهد افتاد. مقامات امریکائی در غرب، شرق و جنوب ایران گزارشهایی مشابه از وضعیت بحران گندم مخابره می‌کردند. همزمان رضاشاه از املاکی که به زور از دست مردم درآورده بود، گندم و گوشت به آلمان و شوروی صادر می‌کرد، این در حالیست که این دو قدرت با هم مشغول جنگ بودند.

در اول بهمن ماه ۱۳۱۹ لوئیس گوئته دریفوس (۶) وزیر مختار امریکا در ایران گزارش می‌داد وقوع قحطی در کشور بسیار نزدیک است. او هشدار داد تا دیر نشده دولت ایران باید از هندوستان غلات وارد کند، دریفوس همچنین اشاره کرد با اینکه ایران از نظر تولید غلات خودکفاست، اما به هنگام بروز قحطی ناگزیر از واردات خواهد بود. (۷)

این در حالیست که حتی قبل از اینکه دامنه جنگ به ایران کشیده شود، دولت علی منصور مقررات سختگیرانه ای برای منع احتکار وضع کرد، اما این تدابیر دیر هنگام و بی فایده بود و اوضاع روز بروز بدتر می‌شد. عملاً از طریق دادن رشوه به مأمورین دولتی، گندم به سه برابر قیمت در اختیار محتکران و گرانفروشان قرار می‌گرفت، به همین دلیل بعید به نظر می‌رسید دولت بتواند برای مهار بحران گندم کاری از پیش ببرد. دریفوس اشاره می‌کند صدور گندم به آلمان در سالهای قبل از جنگ ذخیره غلات کشور را به شدت کاهش داده و بعلاوه وضعیت بسیار وخیم تولید گندم در سال ۱۳۱۹ به این معضل شدت بخشیده است. او ادامه داد برخی معتقدند با وجود برخی شایعات،

محصول گندم این سال به خارج صادر نشده است.^(۸) با این وصف در یفوس چندماهی بعد متوجه اشتباه خود شد و گزارش داد در اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۲۰ محصولات گندم مناطقی از خراسان از جمله بجنورد، به اتحاد شوروی صادر می‌شود.^(۹) بر اساس گزارشهای مأمورین دیپلماتیک امریکا، حتی قبل از اینکه دامنه جنگ به ایران کشیده شود، افق قحطی در آسمان ایران هویدا بود، به همین دلیل رضاشاه، غلامحسین ابتهاج بنیادگذار شرکت مسافرتی ایران تور را که اینک کفیل شهرداری تهران بود، از کار خود برکنار کرد، زیرا وی نتوانسته بود کاری کند تا مردم بر اثر بحران نان دست به ناآرامی نزنند،^(۱۰) به عبارتی بحران غلات در اوایل سال ۱۳۲۰ حتی به ناآرامی های اجتماعی منجر شده بود، هرچند به دلیل سانسور شدید، این ناآرامیها در مطبوعات آن زمان بازتابی نداشت. در فروردین سال ۱۳۲۱ وزیر دارائی کابینه سهیلی گزارش داد در سال ۱۳۱۷ مصرف آرد شهر تهران سیصد خروار در روز بود، اما در اوایل سال ۱۳۲۱ این میزان به حدود هفتصد خروار بالغ شده بود. یکی از علل این موضوع مهاجرت روستائیان به تهران بود. (۱۱) مهاجرت روستائیان به تهران که خود به دلیل گرسنگی صورت می‌گرفت، بحران نان را در تهران دامن میزد و معضلات اجتماعی ناشی از آن را تشدید می‌کرد.

۲- بحران نان در دوره نخست وزیری علی سهیلی

به دنبال اشغال ایران توسط متفقین، و در میان سکوت رضایتمندانه اغلب رجال سیاسی کشور نسبت به این موضوع، بحرانها و حوادث ریز و درشت فراوانی اتفاق افتاد که مقرر بود در تحولات آتی کشور نقشی بسیار مؤثر ایفا نمایند. اگرچه سقوط رضاشاه محتوم بود، اما کسی انتظار نداشت بحرانهایی در زندگی اجتماعی مردم رخ دهد که حتی آنها را از تأمین قوت لایموت خویش یعنی نان محروم سازد. راهزنی، افزایش هزینه های زندگی که ناشی از کمبود جهانی کالاهای مصرفی بود، احتکار غلات و خواروبار باعث افزایش نارضایتی های اجتماعی شد.^(۱۲) بحران از زمانی آغاز گردید

که هفتاد و پنج هزار نیروی نظامی متفقین برای تأمین مواد غذایی خویش بر انبارهای غلات ایران دست انداختند، از جمله اتحاد شوروی که منبع عمده تأمین غلات تهران یعنی آذربایجان را تحت کنترل خود درآورد. از اسفندماه سال ۱۳۲۰ از گوشه و کنار کشور خبر می‌رسید مردم قادر به تهیه نان نیستند، از این بالاتر در فرودین ماه ۱۳۲۱ قیمت میوه به اندازه ای بالا رفت که هر عدد پرتقال به هشت تاده ریال رسید. هنوز ماه به نیمه نرسیده بود که این قیمت به شانزده ریال افزایش یافت. این قیمت نسبت به سال گذشته پانزده برابر افزایش نشان می‌داد.^(۱۳) به همین شکل نان شیرینی و گوشت به شدت افزایش قیمت پیدا کرد، نان سنگک و تافتون به دلیل نامرغوب بودن، اصلاً قابل خوردن نبود.^(۱۴) در شهرهائی مثل قوچان وضع بسیار بحرانی بود، «این شهرستان که در گذشته خمیرخانه خراسان نامیده می‌شد و حتی در سالهای مجاعه^(۱۵) و قحطی هم کمی آنوقه هیچ وقت محسوس نشده بود، اکنون به بدترین وضعی دچار شده است، گندم خرواری ۱۰۵۰ ریال، جو ۶۰۰ [ریال]، سیب زمینی ۷۰۰ [ریال]، گوشت هر یک من بیش از سی ریال به فروش میرسد... از حیث پزشکی و دارو هم مردم در زحمت هستند.»

عملاً در اواخر دوره نخست وزیری فروغی برخی روزنامه ها گزارش می‌دادند کامیونتهائی که در اختیار کامیونداران ایرانی باقی مانده است به دلیل ممنوعیت ورود قطعات یدکی توسط متفقین عملاً از گردونه حمل و نقل خارج شده اند.^(۱۶) معلوم بود با این وضع اوضاع اجتماعی بیش از پیش متشتت خواهد شد، در همان اسفندماه آن سال مجلس قوانینی برای منع احتکار غلات و مواد غذایی در تهران وضع نمود، اما ساز و کارهای عملی برای چنین موضوعی وجود نداشت. از اطراف کشور خبر می‌رسید عده ای از سودجویان نوعی انحصار بر نان اعمال کرده اند، مثلاً در لرستان یکی از تجار چندین خروار نان را که هر روز از روستاها به صورت پخته شده به بروجرود فرستاده می‌شد، یکجا خریداری می‌کرد و به دورود می‌فرستاد؛ همین موضوع باعث شده بود مردم بروجرود از نظر تأمین نان دچار گرفتاری شوند.^(۱۷) در تهران برخی نانوایان از آرد نامرغوب استفاده می‌کردند و همین امر موجب گریدید شهرداری این

افراد را تحت تعقیب قرار دهد و برای همیشه از شغل خبازی محروم نماید.^(۱۹) اندکی بعد خبر رسید «بیشتر کودکان بیگانه تهران در اثر تغذیه با این نانهای خراب به بیماری اسهال مبتلا شده اند. با گرانی و کمیابی دارو معلوم است که خانواده های بی بضاعت و مستمند به چه روز سیاهی می افتند.»^(۲۰)

در محافل تهران یکی از عوامل بحران نان را صدور گندم توسط انگلیسیها می دانستند، وزیر دارائی برای اینکه موضوع را تکذیب کند، کنفرانسی مطبوعاتی ترتیب داد و آمارى از صدور گندم و برخی دیگر از کالاها مثل جو، شکر، دارو و سیمان به خبرنگاران جرید ارائه کرد. سفارت انگلستان هم نه تنها موضوع را تکذیب کرد، بلکه اعلام داشت انگلستان صد هزار تن غلات از طریق هند و کانادا وارد کشور کرده است که تا به حال شصت هزار تن این محصول به وسیله کشتیهای متفقین یا از راه خشکی و از طریق هندوستان تحویل شده و چهل هزار تن دیگر هم به موقع تحویل خواهد گردید.^(۲۱) در اواخر فروردین اخبار حکایت از آن داشت که وضعیت غلات بهبودی یافته و متخلفین هم به شدت مجازات خواهند شد، به نظر می رسید تا حدودی از نگرانی مردم کاسته شده است. در اوایل اردیبهشت ماه قانون منع احتکار به تصویب کمیسیونهای دادگستری، پیشه و هنر و بازرگانی مجلس شورای ملی رسید. طبق این قانون کلیه مالکین موظف بودند محصول خود را به نرخ مصوب وزارت دارائی به نزدیکترین شعب دارائی تحویل دهند و بهای محصول را بر اساس نرخ مقرر دریافت نمایند. هیچ کس حق نداشت محصول خود را به جائی غیر از دولت بفروشد، محتکرین تحت تعقیب قرار می گرفتند و یک درصد محصول در همان محلی که تولید شده بود، ذخیره می گردید تا احتیاجات کشاورزان، مالکین و ساکنین را برطرف نماید.^(۲۲) همزمان دولت تصمیم گرفت نان را جیره بندی کند و برای اطفال چهار سال به بالا جیره نان در نظر بگیرد، مردم هر روز در ازای ارائه یک برگ کوپن می توانستند جیره روزانه خود را دریافت کنند. مقامات سفارت انگلیس هم با مسئولین در ارتباط بودند تا نسبت به حل مسئله نان تدابیر لازم را اتخاذ نمایند و نظرهای خویش را ارائه کنند.^(۲۳)

شورویها هم مقدار یک هزار تن گندم در بندر نوشهر به نمایندگان دولت تحویل دادند و قرار شد پانصد تن دیگر هم بدهند. این محصول باید به تهران حمل می‌شد. (۲۴) اندکی بعد اعلام شد هفتصد تن گندم در اواخر فروردین ماه در بندر نوشهر تحویل مأمورین شده است. (۲۵) آن زمان نوشهر جزو استان فارس بود، به همین دلیل در گزارشهای ارسالی وضعیت غلات در این استان بسیار وحشتناک گزارش می‌شد و هشدار داده می‌شد اگر این وضع ادامه پیدا کند، به طور حتم قحطی بروز خواهد کرد. از شیراز گزارش می‌شد «مسافرینی که از نوشهر و سایر نقاط جنوبی شیراز می‌آیند به حال گرسنگی و برهنگی مردم آن منطقه گریه می‌کردند و میگفتند که در بعضی از قراء جنوب، زن و مرد و اطفال از شدت گرسنگی مانند حشره به زمین می‌چسبند و ناله میزنند، طبیعت هم از آنها رو برگردانده بر اثر خشکسالی بعضی نقاط، علف صحرا هم در دسترس این بیچارگان نیست.» طبق همین گزارش «در شهر شیراز روزی که از منزل بیرون آمدم چند قدم دور از منزل غفلتاً پشت دیوار خرابه ای زن بدبختی را دیدم که در دامن خود مقداری تفاله چائی ریخته و از شدت گرسنگی مانند ته چین بره میخورد، این منظره اسفناک هرگز از خاطر من محو نمی‌شود، چشمهای آن زن جوان از بی حالی به هم آمده و تنش مانند بید میلرزید.» بر همین اساس هزاران زن و مرد و دختر و پسر خردسال، در حالیکه تکه پارچه ای را برای پوشانیدن خویش به دور خود پیچیده بودند، از عابرین گدائی می‌کردند. ایلات و عشایری که بین شیراز و اصفهان بیلاق و قشلاق می‌کردند، وضعی به مراتب ناامیدکننده تر داشتند. (۲۶)

این وضع تا دوره تشکیل کابینه قوام هم ادامه یافت، از جمله در نیمه های مهرماه سال ۱۳۲۱ قحطی واقعی در نوشهر و دشتستان ظهور کرد، براساس یک گزارش، درست در زمانی که موقع برداشت محصول بود، «مردم این نقاط از گرسنگی میمیرند، پس هنگام زمستان چه خواهد شد؟» طبق این گزارش «بروز قحطی و گرسنگی در نوشهر و برازجان و دشتستان و تنگستان» فراگیر شده بود، «خبر وحشت اثری که در این تلگرافها دیده شد، این است که روزی چندین نفر از مردم بر اثر گرسنگی و بی نانی در این نقاط تلف میشوند.» (۲۷)

در اواخر دوره نخست وزیری سهیلی شورشهایی کوچک بر سر مسئله نان گزارش شد، این شورشها در شهرها و روستاهایی خارج از تهران صورت می‌گرفت، اما در این بین نیروی سواره نظام در تهران شروع به مانور کرد تا هرگونه شورش احتمالی را سرکوب سازد، این مانورها بیشتر در نزدیکی نقاط توزیع گندم صورت می‌گرفت. در بیست و یکم خردادماه ۱۳۲۱ ماده واحده ای به تصویب کمیسیونهای دارائی و بازرگانی و پیشه و هنر مجلس رسید که طبق آن «مجلس شورای ملی برای جمع آوری غله و سایر مواد خواربار و تأمین وسایل نقلیه به منظور تهیه ارزاق عمومی از تاریخ تصویب این قانون تا آخر خردادماه ۱۳۲۲ به دولت اجازه می‌دهد هرگونه اقدامی را که لازم است و در قانون احتکار و آئین نامه آن پیش بینی نشده بعمل آورده و کیفرهای ضروری نیز در این باب (در حدود کیفرهای مقرر در قانون احتکار)^(۲۸) تعیین و اعلام و اجرا بنماید.»^(۲۹)

۳- عوامل خارجی بحران نان

در اوج بحران نان یعنی سال ۱۳۲۱، وزارت دارائی اطلاع داد سه هزار تن گندم توسط شوروی و از راه مرز جلفا وارد ایران شده و صدتن آن هم به تهران رسیده است. بر اساس همین اطلاعات دولت شوروی وعده داده بود هرچه زودتر مقادیر بیشتری گندم به ایران ارسال خواهد کرد.^(۳۰) همچنین ۲۷۲۴ تن گندم از کانادا خریداری شده بود که مردم و مسئولین در نیمه های سال ۱۳۲۱ منتظر ورود این کالا بودند.^(۳۱) اما یک علت روانی هم باعث کمبود غلات و یا افزایش قیمت آنها می‌شد، آن علت هم اشغال کشور توسط قوای بیگانه بود. حتی ماهها بعد از اشغال کشور توسط متفقین مطبوعات گزارش می‌دادند قیمت کلیه اجناس بخصوص خواربار از شهریور بیست به بعد به سرعت رو به افزایش نهاده است. کار به جایی رسید که در «کشوری فلاحتی مثل ایران» قیمت پرتقال به عددی پانزده ریال ترقی کرد. این امری باورنکردنی بود، همچنین نوشته می‌شد «آیا به نظر غریب نمیرسد سیب زمینی و پیاز

خرواری یک هزار ریال خرید و فروش شود؟»^(۳۲) این دو محصول تولیدات داخلی کشاورزان ایران بود، به همین دلیل افزایش سرسام آور قیمت محصولات یادشده امری شگفت انگیز به نظر می‌رسید. از سوئی از زمان تشکیل دولت علی سهیلی در اسفند سال ۱۳۲۰ تا یکسال بعد تنها سیصد تن گندم آذربایجان به تهران ارسال گردید.^(۳۳) در اثر اشغال آذربایجان توسط قوای شوروی حدود دویست هزار تن از اهالی آنجا به تهران گریختند، به این شکل هم جمعیت تهران و هم نیازهای اولیه غذایی این شهر به میزان ۳۷٪ افزایش یافت.^(۳۴) در این زمان جمعیت تهران به حدود هفتصد و پنجاه هزار تن می‌رسید. این در حالی بود که تعداد نانوائیها متناسب با افزایش جمعیت تغییری نکرده بود، یعنی اینکه این تعداد از سالهای متمادی گذشته تا آن زمان چهارصد باب باقی مانده بود.^(۳۵) از این مهمتر شبکه سراسری راه آهن ایران و وسایل حمل و نقل عمومی برای اهداف نظامی به کار گرفته شد، به این شکل وسائط حمل و نقل عمومی از توزیع مواد غذایی در کشور برکنار ماندند.

موضوع دیگر این بود که دولتهای ایران به دلیل محدودیت های تجاری ناشی از شرایط جنگی، قادر نبودند موجودی پوند استرلینگ خود را از ارز خارجی مورد استفاده، مصرف نمایند. همزمان دولت برای کاهش تورم از نشر اسکناس خودداری می‌کرد، این امر باعث شد تا ارزش پوند نسبت به ریال کاهش یابد و هزینه های نیروی نظامی انگلیس در ایران در بهمن ماه ۱۳۲۰ سی درصد افزایش پیدا کند.^(۳۶) این امر باعث شد تا نرخ برابری ریال در برابر پوند در کابینه علی سهیلی تنزل داده شود و این کار توسط مشرف الدوله نفیسی وزیر کار کابینه صورت گرفت. در آن زمان بریتانیا قول داد برای حدود یک سوم ذخایر پوند ایران طلا فراهم کند، در نقطه مقابل نرخ تبدیل دلار معادل سی و دو ریال و برای هر پوند استرلینگ ۱۲۸ ریال تعیین شد، این در حالیست که تا پیش از این زمان نرخ برابری پوند در برابر ریال از قرار هر پوند حدود ۶۸ ریال بود. در واقع نرخ برابری پوند در برابر ریال از قرار هر پوند ۱۴۰ ریال بود^(۳۷) که باعث افزایش سرسام آور هزینه زندگی می‌شد. در مهرماه سال ۱۳۲۱ زمانی که قوام السلطنه نخست وزیری را به عهده داشت، بیش از دو میلیارد ریال

اسکناس منتشر شد که پنجاه درصد بیش از کلیه ریالهای منتشر شده در شش ماهه اول سال ۱۳۲۱ بود. مسئله تبدیل پوند استرلینگ به ریال مبدل به معضلی در اقتصاد ایران شد که تا اوایل آذرماه سال ۱۳۲۱ ادامه یافت.^(۳۸) وام به این دلیل با انتشار اسکناس در حجم بسیار بالا موافقت کرد تا درخواست او برای واردات یکصد هزار تن غله انجام شود. به واقع قوام با بولارد وزیر مختار انگلیس توافق کرده بود که در ازای انتشار دومیلیارد ریال اسکناس طبق توافق پنجم خردادماه آن سال با دولت سهیلی، غلات کافی برای مردم ایران از سوی بریتانیا تأمین شود.

نکته این است که مجلس با اینکه با منافع بریتانیا همسو بود، تقاضای قوام را رد کرد و تصویب نمود فقط پانصد میلیون ریال اسکناس منتشر شود و بقیه می بایست به تدریج منتشر می شد.^(۳۹) در بیست و نهم آبانماه مجلس پذیرفت اختیارات خود را در مورد نظارت بر ذخیره اسکناس به گروهی از افراد مورد اعتماد متفقین واگذار کند، نیز حاضر شد تبدیل ۶۰٪ موجودی ریال ایران به طلا و ۴۰٪ آن با پوند استرلینگ و دلار محقق شود، مشروط به اینکه متفقین موافقت نمایند بلافاصله با وارد شدن ۲۵۰۰۰ تن گندم برای حل مشکل کمبود نان کشور موافقت کنند. متفقین در ابتدا با این موضوع موافقت کردند، لیکن بریتانیا ورود گندم به ایران را به تأخیر انداخت تا دولت قوام امتیازات بیشتری در موضوع دستگیری مظنونین به ارتباط با نازیها و لایحه بودجه سال ۱۳۲۲ به آنها بدهد.^(۴۰) همزمان بولارد فشارهای خود بر قوام را برای دستگیری افرادی که به ادعای بریتانیا با آلمان نازی مرتبط بودند، تشدید کرد، بولارد ورود مواد غذایی به ایران را مشروط به انجام این تقاضا و نیز اعطای اختیار کامل حق نشر اسکناس توسط دولت و تغییر در هیئت دولت قرار داد، در یفوس وزیر مختار امریکا به این نتیجه رسید که انگلیس از این مسائل برای توجیه اشغال ایران استفاده خواهد کرد.^(۴۱) این در حالی بود که به روایت اسکریپس کنسول بریتانیا در مشهد «هر فکری در باره ایجاد یک طرح ابتکاری طویل المدت برای احیای اقتصاد ایران به وسیله دولت انگلستان یا حکومت هند حتی مطرح هم نبود.»^(۴۲)

۴ - بحران نان در شهرهای ایران

می‌توان گفت بحران غله در دوره شکل‌گیری کابینه علی سهیلی به بعد ناشی از فقدان این محصول نبود، بلکه ناتوانی نظام حمل و نقل عمومی از توزیع این کالا باعث اصلی بحران به شمار می‌آمد. البته از این حقیقت نباید غافل بود که عمده منابع ذخیره شده غلات کشور برای تأمین نیازهای جنگی انگلیس و شوروی خریداری می‌شد که به شوروی و عراق صادر می‌گردید. پس به زودی آثار و علائم کمبود غلات در تهران مشاهده شد، چندماه بعد گزارش گردید به دلیل قحطی نان تعدادی در خارج از تهران از بین رفته‌اند و این امر باعث بروز شورشهایی هم شده است، اما شهر تهران هنوز آرام بود. در تیرماه ۱۳۲۱ معلوم شد سیلوی تهران فقط برای مصرف چندروز مردم گندم دارد. در این بین قیمت نان به شکلی سرسام‌آور بالا رفت، حتی پیش از این در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ قیمت نان به ناگه نزدیک بیست برابر افزایش یافت. (۴۳)

در نهم مردادماه آن سال از قم خبر رسید دکانهای نانوائی روز قبل همه تعطیل بودند، آنهایی هم که محصول عرضه می‌کردند، به دلیل ازدحام بیش از حد مردم، نتوانستند به مردم نانی برسانند. (۴۴) در قزوین قیمت نان هر روز در حال افزایش بود، یکی از علل امر را صدور غلات به خارج شهر می‌دانستند. (۴۵) در شهر رشت به دلیل اینکه مردم عمدتاً از برنج استفاده می‌کردند، و نیز به دلیل دخالت مأمورین دولت، نان به اندازه کافی یافت می‌شد، لیکن در شهری مثل سیرجان مردم برای تهیه نان با مشکلات مواجه بودند. (۴۶) در کاشان نوعی قحطی بروز کرد، مردم به دکانهای نانوائی حمله ور شدند تا مگر تکه نانی به دست آورند. (۴۷) در کازرون با وجود اینکه در سال زراعی مزبور باران کافی باریده بود و یکصدتن بذر گندم بین مردم توزیع شده بود، (۴۸) اما نان جو کیلویی سه ریال و نیم به فروش می‌رسید، با این وصف کار به کمبود نان رسید، تا جائی که نانوائیها تعطیل شدند. (۴۹) در همدان معتمدین محلی بر تولید و توزیع نان نظارت می‌کردند، اما در دزفول به دلیل احتکار، قیمت نان به شدت افزایش یافت «و اغلب نانواها تعطیل نموده‌اند به طوری که وحشت غریبی عموم اهالی را

فراگرفته و از آتیه خود سخت بیمناک می باشند.»^(۵۰) در ذفول قیمت هر کیلو نان به شش ریال رسید، آرد مخلوط با سبوس هر کیلو هفت و نیم ریال شد، از این بالاتر «اغلب خواروبار که کمک مهمی در مصرف نان مینماید، به خارج حمل می شود و هیچ گونه جلوگیری از اعمال زشت خارج کنندگان به عمل نمی آید.»^(۵۱) در شهبور قیمت هر کیلو نان دوریال و هشتاد دینار شد و باعث اضطراب مردم گردید، اما در شهرضا همان نان کیلویی سه ریال و نیم به فروش میرفت و «اهالی بی بضاعت قادر به خریدن نان هم نیستند، دلالت و محکترین بعملیات خود ادامه میدهند، معلوم نیست چرا قانون منع احتکار انجام نمی شود.»^(۵۲) بحران نان در شهرضا از اسفندماه سال گذشته شروع شده بود، آن زمان میگفتند عده ای از محتکران گندمها را مخفی میکنند و از شهر خارج مینمایند، همان زمان گفته می شد اگر اقدامی جدی به عمل نیاید، «بیم قحطی در این حدود می رود.»^(۵۳) در سقز قیمت نان به نه ریال رسیده بود، اما به دلیل دخالت مسئولین به سه ریال و شصت دینار تقلیل یافت، با این وصف باز هم مردم در زحمت بودند، زیرا به دلیل کاهش قیمت نان، جمعیت برای تهیه آن ازدحام مینمودند.^(۵۴) در ارومیه گندم و خواروبار توسط قاچاقچیها به خارج کشور صادر می شد.^(۵۵)

در آبانماه ۱۳۲۱ بهای گندم در مرنند از هیجده ریال به سی و پنج ریال یعنی حدود دوبرابر افزایش یافت، «علت این قضیه هم حمل مازاد به تیریز می باشد.»^(۵۶) یولارد در گزارشهای مفصل خود به وزارت امور خارجه کشورش، خاطرنشان می کند در سالهای ۲۰-۱۳۱۹ بریتانیا مقادیر فراوانی گندم از هند، امریکا و کانادا وارد کشور کرده است، در عین حال با اینکه در سال زراعی ۱۳۲۱ وضعیت محصول خوب است، «ولی مثل همیشه در مواقع بحرانی میل به احتکار وجود دارد. در همه جا زمینداران و مأموران میزان واقعی محصول را پنهان میکنند.» او ادامه می دهد «ضمناً گندم به جاهایی در خارج از کشور، که قیمتها بالاتر است، قاچاق می شود.»^(۵۷) احتکار و قاچاق غلات به خارج کشور، باعث تشدید بحران شد. مثلاً در بوشهر و برازجان قحطی و گرسنگی جان مردم را تهدید می کرد، «خبر وحشت اثری که در این

تلگرافها دیده شد این است که روزی چندین نفر از مردم بر اثر گرسنگی و بی نانی در این نقاط تلف میشوند.» (۵۸) علت قحطی بوشهر کم آبی و هجوم مردم روستاها به شهر به دلیل بحران مواد غذایی بود. جمعیت بوشهر ده هزار تن بود که به دلیل قحطی نان و خشکسالی روستائیان به شهر مهاجرت می‌کردند و این امر باعث شد تا جمعیت شهر به چهل هزار تن بالغ گردد. در نتیجه «یک قرص نان عاید نمی‌شود، فقرا، زن و بچه و حتی اغنیا را گرسنگی به مرگ تهدید می‌کند.» (۵۹) در سمنان «از دحام مردم در دکان نانوائی وضع تأثرآور و دلخراشی پیدا نموده انبار غله بیش از چند روز ذخیره ندارد و اضطراب زیادی بین اهالی تولید شده قریب یک ثلث مردم سمنان شبها گرسنه به سر می‌بیزند.» (۶۰)

از نیمه های مهرماه ۱۳۲۱ به بعد این بحران به تهران هم کشیده شد، دکانهای نانوائی شاهد ازدحام مردم بودند، البته جمعی موفق به تهیه نان نمی‌شدند، «علت این واقعه تاکنون بر ما مجهول مانده و معلوم نیست آیا از میزان آردی که معمولاً به نانوائیها داده می‌شود کم کرده اند یا اینکه بر اثر تشویش و اضطراب خاطر مردم این ازدحام در دکان نانوائیها پدید آمده است، در هر صورت منتظر اقدامات دولت می‌باشیم.» (۶۱) مطبوعات تهران مهمترین اولویت دولت را نان و امنیت می‌دانستند، (۶۲) پیش از این به هنگام معرفی کابینه به مجلس، احمد قوام در مصاحبه ای مطبوعاتی در حالیکه تکه نانی به دست داشت اشاره کرد برنامه دولت او حل مشکل نان است، او ادامه داد اگر بتواند نان با کیفیت مرغوب به مردم برساند مشکلات دیگر به سادگی حل خواهند شد. (۶۳) یازدهم مردادماه آن سال سرریز بولارد نوشت: «شاه نادان، که سال قبل کناره گیری کرد، اجازه داد تمام ذخایر گندم مصرف شود. مدت دو سال است که مردم ایران دست به دهان زندگی میکنند.» (۶۴) به عبارتی او شروع بحران نان را سال ۱۳۱۹ می‌داند، یعنی زمانی که هنوز متفقین وارد کشور نشده بودند.

برنامه قوام بهبود وضع امنیت در کشور و فراهم ساختن خواروبار بود و در این راستا به شدت به محتکران هشدار داد. (۶۵) چهار روز بعد او با ۱۰۹ رأی موافق از ۱۱۶ نماینده حاضر در مجلس، به نخست وزیری رسید. اواخر مردادماه اعلام گردید نان

جیره بندی خواهد شد.^(۶۶) چند روز بعد از نخست وزیری قوام، او مهدی فرخ مشهور به معتصم السلطنه را به سمت وزارت جدیدالتأسیس خواروبار منصوب کرد، مستشار اداره خواروبار شریدان امریکائی بود. اداره های قند و شکر هم به این وزارتخانه جدید منضم شدند. همان روزی که قوام رأی اعتماد مجلس را به دست آورد، سر ریدر بولارد سفیر کبیر بریتانیا در ایران، با او ملاقات کرد و تقاضا نمود چهل تن از ایرانیان طرفدار آلمان نازی دستگیر شوند. قوام حاضر شد این کار را انجام دهد مشروط بر اینکه مدارکی دال بر همکاری آنها با آلمان نازی ارائه شود. بریتانیا هم این موضع را به این شکل تلافی کرد که مانع از واردات غلات به ایران خواهد شد، بنابراین در اوایل شهریورماه بود که قوام مجبور شد با درخواست بریتانیا برای بازداشت مظنونین موافقت کند، مشروط به اینکه مشکل غلات حل شود.^(۶۷) اما قوام هم در اداره غله کشور با مشکلات بزرگی مواجه بود، نه تنها شاه و مجلس، بلکه انگلیسیها هم با او مخالفت می کردند، مخالفت بریتانیا با قوام زمانی شدت گرفت که او توانست موافقت مجلس را برای استخدام یک هیئت مستشاری امریکائی به سرپرستی آرتور میلسپو به دست آورد. با اینکه شریدان^(۶۸) مستشار غذائی در حال برنامه ریزی شیوه ای موثر برای جمع آوری و توزیع غلات بود، لیکن عملاً از اواسط مردادماه سال ۱۳۲۱ بیمها در مورد کمبود غلات ادامه یافت و جای هرگونه خوش بینی را گرفت. اواخر مهرماه بود که خبر رسید سیلوی تهران فقط قادر است مصرف دو روز مردم این شهر را تأمین کند. این گزارش دلیلی بر آن نبود که گندمی موجود نیست، بلکه بر عکس به رغم موجود بودن گندم، احتکار و مسئله دشوار توزیع غلات کمبودهای وسیعی را در تهران به ارمغان آورده بود.^(۶۹) نه تنها محرکرانی با انگیزه های سودجویانه قوت لایموت مردم را در تسلط خود گرفته بودند، بلکه طبق برخی گزارشها تعدادی از اعضای خاندان سلطنتی هم در بین این گروه قرار داشتند. به طور مثال بولارد به این نکته اشاره می کند «که مستشار امریکایی کشف کرده بود ملکه مادر، مثل سایر زمینداران، با نگهداری گندم بیش از نیاز مصرف خود و بنر سال بعد، قانون ضداحتکار را نقض می کند.»^(۷۰) برخی نمایندگان در جلسه سی ام مهرماه آن سال

متفقین را متهم کردند که با ایجاد تورم موجب افزایش قیمت ها شده اند، همچنین قدرتهای اشغالگر متهم شدند در عرضه کالاهای مورد نیاز مردم کوتاهی کرده اند و با خودداری از ورود مواد غذایی به کشور، مردم را در معرض قحطی قرار داده اند.^(۷۱)

۵- متفقین و بحران نان

از متنی پیش شایع بود انگلستان صدور گندم ایران را به دست گرفته تا به نیروهای خود برساند، هم دولت و هم مقامات انگلیسی مقیم تهران این شایعه را به شدت تکذیب کردند و اعلام نمودند این شایعه کار ستون پنجم آلمان نازی در ایران است. انگلیسیها اعلام کردند از شهریور بیست به این سو، بیش از هفتاد هزار تن گندم وارد ایران کرده اند، بعلاوه سی و دو هزار تن گندم پیش از امضا بیانیه تهران وارد کشور شده بود. نیز اعلام شد دولت شوروی هم بیست و سه هزار تن گندم وارد ایران نموده است. متفقین مقدار گندم مورد نیاز برای مصرف مردم ایران را سالیانه سیصد هزار تن ارزیابی کردند و اعلام داشتند میزان مصرف بیش از سه ماه مردم فراهم گردیده است. متفقین شایعه صدور گندم ایران را تکذیب کردند و تهدید نمودند شایعه پراکنان تحت تعقیب مقامات رسمی واقع خواهند شد.^(۷۲) در آبانماه آن سال شایع شد متفقین دویست هزار تن گندم ایران را به ترکیه فروخته اند، شریدان رئیس اداره غلات باز هم این خبر را تکذیب کرد و گفت اخیراً آمریکا پانزده هزار تن گندم به ترکیه فروخته که هنوز هم تحویل نگردیده است، بنابراین موضوع قاچاق دویست هزار تن گندم صحت ندارد.^(۷۳) سرریدر بولارد سفیر انگلیس در تهران بر این نکته تأکید می کرد که واحدهای بریتانیایی با غلاتی که از هند و سایر نقاط خارج از ایران وارد می شود، تغذیه میگردند.^(۷۴)

شایعه صدور گندم ایران توسط متفقین امری تازه نبود، به واقع در یکمین سالگرد اشغال کشور توسط قوای مهاجم، این شایعه در بین محافل سیاسی و مردم عادی تهران وجود داشت. متفقین این شایعات را ساخته و پرداخته ستون پنجم آلمان نازی در ایران

می‌دانستند. دولت بریتانیا بر این باور بود که مشکلات ناشی از کمبود نان و غلات در ایران فقط ناشی از حضور منفقین نیست، بلکه احتکار، فساد اخلاقی و عوامل مشابه هم در این زمینه بسیار تأثیرگذار بوده اند. انگلیسیها این نکته را یادآور شدند که دولت متبوع آنها از شهریور سال ۱۳۲۰ تا یکسال بعد بیش از هفتاد هزار تن گندم وارد ایران کرده و بعلاوه ۳۲۰۰۰ تن گندم دیگر هم وارد ایران نموده است. طبق این گزارش ۲۳۰۰۰ تن گندم نیز توسط دولت اتحاد شوروی وارد کشور شده بود. در عین حال به این واقعیت اشاره شده بود که در سالهای پیش از جنگ، ایران نه تنها می‌توانست مایحتاج خود را تهیه کند بلکه حتی مقداری غلات به خارج هم صادر می‌کرد. سفارت بریتانیا در تهران ضمن اینکه تأمین نان و غلات را از مسئولیتهای دولت ایران دانست، خاطر نشان کرد: «در باره اراجیف شایعه راجع به خرید گندم ایران از طرف مقامات بریتانیا برای مصرف قشون خود و یا صدور، سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فرصت را غنیمت شمرده اظهار میدارد که این شهرتها به کلی بی اساس است.» سفارت بریتانیا اعلام کرد کلیه مصرف غلات نظامیان انگلیسی مقیم ایران بعلاوه مهاجرین لهستانی و سایر مهاجرین غیرنظامی از خارج تهیه شده است. با این وصف در همان اعلامیه نوشته شد: «البته مقداری گندم از طرف نمایندگان انگلیس برای تغذیه کارگران ایرانی که در کارهای ضروری از قبیل توسعه راههای ایران، راه آهن و سایر وسائل ارتباطی و غیره استخدام شده اند خریداری شده است، ولی این خریدهها با موافقت و اجازه مخصوص دولت ایران صورت گرفته است.»^(۷۵) با این وصف دریفس وزیر امریکا گزارش می‌داد انگلستان مایل نیست گندمی به ایران ارسال شود، چون به نظر دولت این کشور، در ایران گندم به اندازه کافی موجود بود و با این موجودی می‌توان نیازهای داخلی کشور را برطرف نمود. گندمهایی که انگلیسیها به آن اشاره می‌کنند، همانها بود که احتکار شده بود.^(۷۶) در گزارشهای موجود قید شده بود ایران تنها یک قدم تا قحطی فاصله دارد، دریفس نوشت به صلاح دولت امریکاست که گندم ایران را تأمین کند. دریفس هدف بریتانیا را بیرون راندن قوام و

گماردن یک دست نشانده می‌دانست، به نظر او به همین دلیل انگلیس مایل نبود بحران نان خاتمه یابد. (۷۷)

۶ - وضعیت نان در پائیز ۱۳۲۱

روز پنج شنبه پنجم شهریورماه قوام شخصاً از خبازیهای جنوب شهر بازدید کرد، او نانواهایی را که به رخم داشتن خمیر از پخت و پز خودداری می‌کردند، تحت تعقیب قرار داد. همچنین رئیس اداره نان را احضار نمود و دستورهایی برای رسانیدن آرد به خبازیها صادر کرد، به سرپاس رادسر رئیس شهربانی هم مأموریت داد هر روز خود و عده ای بازرس به بازدید نانوائیها بپردازند و متخلفین را مجازات نمایند. (۷۸) همچنین برای مالکینی که غله در اختیار دولت قرار می‌دادند، جوآژی در نظر گرفته شد، طبق تصمیم دولت محصول گندم باید از خرمن به انبارهای دولتی حمل و فروخته می‌شد. به مالکین ساکن تهران اطلاع داده شد تا آخر مهرماه می‌توانند از جایزه فروش گندم و جو به دولت استفاده کنند، اگر مالکی جنس خود را تا آخر مهرماه تحویل ندهد، طبق مقررات تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. (۷۹) متن دستور قوام به مهدی فرخ وزیر خواروبار به این شرح بود: «جناب آقای فرخ، به جنابعالی اختیار تامه داده می‌شود برای خرید غله نسبت به مقتضیات محل حق العمل و یا جایزه به هر مقدار و به هر مبلغ که مقتضی بدانید، به فروشندگان بپردازید و به حساب خرید غله منظور نمایند.» (۸۰) نانواهایی که به دلیل تخلف، از شغل نانوائی محروم می‌شدند، اجازه تأسیس مجدد خبازخانه داده نمی‌شد و این افراد حتی نمی‌توانستند به نام بستگان خود پروانه نانوائی بگیرند. (۸۱) در بیستم مهرماه آن سال بولارد نوشت دولت ایران بدون کسب اجازه، پانصد تن گندم را که انگلیسیها برای لهستانیها وارد کرده بودند، مصرف کرده اند. (۸۲)

با این حال از اواخر مهرماه خبر می‌رسید مردم تهران نانی برای خوردن پیدا نمیکنند، «چند روز است نان به مردم نمیرسد، اغلب سر گرسنه بر زمین میگذارند، اضطراب

و نگرانی در همه پدید آمده است، بهای برنج و بقولات نیز به طور حیرت بخشی بالا رفته است. دیروز مدیر یکی از دبیرستانها که خود او ناشتا و گرسنه به مدرسه رفته بود اظهار می کرد اغلب شاگردان زنگ اول به مدرسه حاضر نشدند و شماره دبیرآمدها از همه روز افزون تر بود، چون علت دیر آمدن آنها را پرسیدم معلوم شد همه به انتظار نان در خانه مانده بودند و بالاخره جمعی از آنها گرسنه در مدرسه حاضر شدند. بسیاری از کارکنان جزء ادارات نیز دیروز همین حال را داشتند. جمعی از کسبه و پیشه وران و کارگران نیز کار خود را رها کرده دنبال نان رفته بودند. این وضع دلخراش و غم انگیز متأسفانه چندروز است ادامه دارد و نمیدانیم دولت نتوانسته یا نخواسته است فکری برای اصلاح آن نماید.» (۸۳) سه روز بعد از این گزارش قوام از چند دکان نانوائی در غرب شهر تهران بازدید کرد، او «از نزدیک وضع تأثرآور دکانهای نانوائی را دیده و دستوراتی در این موضوع» صادر نمود. (۸۴) گزارشها حاکی بودند محصول گندم کردستان، خراسان و آذربایجان در سال زراعی ۱۳۲۱ خوب بوده است، در اطراف تهران هم محصول گندم به اندازه کافی وجود داشت، اما معلوم نیست چرا مردم از قوت لایموت خود محروم مانده بودند؟

اکنون بحران نان مبدل به ابزاری برای قدرت نمایندهای سیاسی شد، دو طرف اصلی نزاع یعنی دربار و قوام تلاش داشتند این موضوع را اهرمی برای مهار حریف قرار دهند. از سوئی همزمان با بحران نان، اکثریت پارلمانی علیه قوام وارد میدان شد. اندکی بعد حملات مطبوعات طرفدار دربار علیه قوام شدت گرفت، در رأس این حمله کنندگان علی دشتی رهبر حزب عدالت قرار داشت. از سوئی مطبوعات طرفدار قوام به مخالفین پاسخ میگفتند، از جمله اینکه نمایندگان مجلس سیزدهم را وکلای واقعی ملت نمی دانستند و خطاب به آنها مینوشتند این نمایندگان همان کسانی هستند که در دوره //سلطنت رضاشاه و از ترس سرپاس رکن الدین مختاری جرأت نفس کشیدن نداشتند و هر لایحه ای را احسنت گویان تصویب می کردند، لیکن امروز عملاً مانع اجرای مصوبات دولت هستند. (۸۵) درست در همین ماه، علی دشتی رهبر حزب عدالت به شدیدترین لحن ممکن به انتقاد از قوام پرداخت. (۸۶)

دولت میگفت وسایل حمل و نقل کافی برای ارسال غلات به تهران موجود نیست، اما مطبوعات مینوشتند به فرض اینکه چنین چیزی صحت داشته باشد، چرا دولت پیش بینی چنین روزی را نکرده بود؟ پرسیده می‌شد اکنون که وضع چنین است، زمستان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات نوشت تنها برنامه دولت قوام تهیه نان مردم بود، اما هنوز آغاز کار است و فریاد مردم از بی نانی به هوا بلند است و «در برابر دکانهای نانوائی منظره دلخراشی از ازدحام مردم مشاهده می‌شود. آن اشخاص بینوائی که پس از چند ساعت معطلی در برابر دکان نانوائی بالاخره با دست خالی به خانه خود برمیگردند چگونه می‌توانند جواب اطفال گرسنه خود را بدهند؟ در هر صورت این وضع برای مردم قابل تحمل نیست و دولت و مجلس باید بیدرنگ چاره ای برای حل این موضوع بنمایند و هرچه زودتر وضع نان تهران و بلکه مسئله تأمین خواروبار را حل نمایند، ما با کمال بی صبری منتظر اقدامات دولت و مجلس می‌باشیم.» (۸۷)

از سوئی موضوع نان مبدل به مسئله ای روانی شده بود، حتی اگر نان هم موجود بود، باز مردم در دکانها ازدحام می‌کردند و هر قدر تولید نان زیاد بود، باز هم بعد از اندک مدتی تمام می‌شد. کار به جایی رسید که دولت دستور داد نان را شبانه پخت نمایند تا در صبحگاهان مردم در مقابل نانوائیها تجمع نکنند. این موضوع از اوایل آبانماه به اجرا گذاشته شد، اما اندکی بعد کلیه نانهای که شب گذشته پخت شده بود به فروش رفت و باز هم ازدحام به قوت خود باقی ماند. (۸۸) همزمان خبر می‌رسید «یک چهارم مردم قزوین شبها را گرسنه به سر میبرند.» (۸۹)

بالاخره کار به آنجا منتهی شد که قوام دستور داد سرپاس راسر رئیس شهربانی کل کشور در امر نظم بخشیدن به نانوائیها و توزیع عادلانه آن دخالت کند. (۹۰) اما یک روز بعد نمایندگان مجلس به شدت به دولت حمله بردند که قادر نیست وضع نان را سر و سامان دهد. یکی از نمایندگان به نام طباطبائی گفت: «مردم جلوی نانوائیها می‌میرند و ما به طور عادی اینجا می‌آئیم و چند دقیقه می‌نشینیم و چندماده تصویب میکنیم و می‌رویم.» او ادامه داد: «در این چند روزه تا آنجا که بنده اطلاع دارم زنی در جلوی

دکان نانوائی در ناحیه تهران ساعتها ناله می‌کند تا یکی دو نان به او میدهند، به زحمت خود را از میان جمعیت بیرون میکشد، همینکه از ازدحام خلاص می‌شود نان را به کنار انداخته دودستی به سر و صورت خود زده و فریاد گریه اش بلند می‌شود زیرا تازه می‌فهمد که بچه اش مدتهاست [از گرسنگی] سیاه و خفه شده است.» او خبر داد در ناحیه ای دیگر زنی آنقدر میان ازدحام جمعیت در مقابل یک نانوائی گیر کرده که خفه شده است، همچنین در ناحیه شش تهران پاسبانی از ازدحام مردم به تنگ آمده و به سوی آنها تیراندازی کرده و در نتیجه عده ای را زخمی کرده و سپس خود را هم با گلوله زده است که هم اینک مجروح و در بیمارستان است. طباطبائی گفت تعدادی از یهودیان ارزاق عمومی را جمع آوری میکنند و احتکار مینمایند و به قیمت گرانتر می‌فروشند، او ادامه داد: «من نمیدانم دولت چرا اقدام نمی‌کند؟ چرا دلالهای کلیمی را که مشغول این عمل سیاه یعنی جمع آوری ارزاق عمومی هستند دستگیر نمی‌کند.»

او از قنادی نوشین نام برد که به مردی «مروت یا مروتی نام کلیمی» تعلق داشت؛ طباطبائی با لحنی اغراق آمیز گفت این فرد «روزی صد هزار تخم مرغ و چندین خروار روغن و کره و غیره و غیره برای لهستانیها جمع می‌کند.» طباطبائی اعتراض کرد چرا چنین فردی آزاد است، و «نظمیه که از توی جیب من هم خبر دارد و تفتیش می‌کند، آیا دلالهای کلیمی و جمع کنندگان ارزاق مردم را نمیشناسد؟» سخن نهائی طباطبائی این بود که «اگر دولت می‌تواند از عهده انجام وظیفه خود برآید اقدام کند و الا برود زیرا دولت مسئول است.... اگر نمی‌تواند فوراً باید کنار برود کسی باید بیاید که از عهده انجام وظیفه خود برآید.» بالاخره یمین اسفندیاری رئیس مجلس وعده داد از نخست وزیر دعوت به عمل خواهد آورد تا در باره وضع نان در صحن علنی مجلس اظهار نظر کند. (۹۱)

همزمان شهربانی مردم را وادار کرد تا برای دریافت نان در صف بایستند تا حقی از کسی ضایع نشود. (۹۲) اگر مأموری نمی‌توانست به وظیفه اش عمل کند، به بندر لنگه تبعید می‌شد. همچنین شربدان برای خوار و بار سهمیه تهیه کرد تا هر خانواده ای به میزان مصرف خود نان خریداری کند، روزی که کوپن نان توزیع می‌شد، رسماً

تعطیل عمومی بود تا همه بتوانند کالابریگ دریافت کنند. (۹۳) مأمورین ثبت احوال به در منازل مردم میرفتند و از آنها سرشماری می‌کردند، همزمان تدابیری اندیشیده شد تا از شاهرود و زنجان غلات اضافی به تهران صادر و در سیلوها ذخیره گردد. این در حالیست که از سال گذشته گفته می‌شد در شاهرود به دلیل عدم تکافوی گندم، «دو سوم مردم در فشار گرسنگی می‌باشند، هیئتی برای تقسیم نان موجودی بین مستحقین تشکیل شده و وضعیت فوق العاده وخیم می‌باشد.» (۹۴)

دیگر اینکه شریدان ضمن یک سخنرانی گفت با تدابیری که اتخاذ شده، تاحدی از بحران نان کاسته شده، او گفت متفقین شصت و پنج درصد نیازهای خود را از خارج وارد میکنند و مقرر گردیده در موضوع غلات اولویت با مردم ایران باشد. همچنین او از کاهش بهای محصولات زراعی یاد کرد و گفت «این تقلیل بها در نتیجه مذاکراتی بود که با مقامات انگلیسی نمودیم و از دو هفته پیش انگلیسیها حتی یک دانه سیب زمینی بدون اجازه نمیخرند. پیش از این یکی از علل گرانی اجناس عملیات کنتراتیهای انگلیسی بود که در بازار ریخته و اجناس را به قیمتهای بسیار گزافی میخریدند و با یکدیگر رقابت مینمودند، اکنون دیگر از این عملیات آنها جلوگیری به عمل آمده است.» (۹۵) به عبارتی شریدان به شکلی تلویحی نقش نیروهای بریتانیا در وقوع بحران نان را مورد اشاره قرار داد، با این توضیح که این نقش را مربوط به گذشته دانست. این در حالیست که حتی بعد از حوادث هفدهم آذر، بولارد گزارش می‌داد در سال زراعی ۲۱-۱۳۲۰ دولت بریتانیا هفتاد هزار تن گندم به دولت ایران کمک کرده است، و نیز بعد از این تاریخ یکهزار و پانصد تن آرد و مقداری جو به ایران داده است، اما هنوز افکار عمومی نمی‌پذیرد که انگلیسیها به ایران گندم داده باشند. (۹۶)

۷ - بلوای هفده آذر

روز سیزدهم آذرماه گزارش شد وضعیت نان در تهران باز هم نامطلوب شده و همان از دحامهای سابق صورت میگیرد. (۹۷) یک روز بعد عباس مسعودی در روزنامه اطلاعات نوشت «امروز وضع نان به قدری سخت شده بود که تاکنون نظیر آن در تهران امسال دیده نشده است.» از سیصد دکان نانوائی تهران، دویست تای آنها پخت می کردند و البته هر کدام دو سه ساعت بیشتر کار نمی کردند. تا دیروز مردم از وجود شن و سنگ ریزه در نان شکایت داشتند، اما امروز همان نان پر از شن هم نایاب شده است؛ «این است حاصل و نتیجه اقدام دولتی که برنامه خود را فقط یک ماده و آنهم تأمین خواربار و نان کشور قرار داده بود، این است نتیجه فعالیت و کوشش متمادی دولت.» مسعودی در ادامه نوشت: «آقای قوام مسئول این جریان امروز شما هستید، شما هستید که باید از سه ماه پیش فکر امروز را کرده باشید و متأسفانه نکردید.... این یکی از مسائلی است که امروز فکر نمایندگان مجلس را به خود جلب نموده است و گرنه هیچگونه نظر شخصی در میان نیست، اگر واقعا می توانید اصلاح کنید ببینید مجلس را قانع کنید.... و اگر هم نمی توانید اقلا تا زود است بگوئید تا دچار وضعی بدتر از این نشویم. کار به جایی رسیده که بگوئیم خدایا خودت رحم کن.» (۹۸)

اسفندیار بزرگمهر که آن زمان در روزنامه اطلاعات کار می کرد، مدعی است این مقاله به دستور شاه و مقامات انگلیسی که با قوام میانه ای نداشتند و توسط شخص عباس مسعودی مدیر این روزنامه نوشته شده است. او نوشته است: «من شاهد بودم که یک هفته پیش از ۱۷ آذر جنب و جوش زیادی در روزنامه اطلاعات بود. رفت و آمد کسبه و مردم زیاد شده بود و مشغول تهیه مقدمات شورش بودند که معلوم نبود عاقبتش چه خواهد شد.» (۹۹) بنا به همین روایت از صندوق روزنامه اطلاعات مقادیری پول بین عده ای از مردم پخش شده بود، دادیاران مسئول رسیدگی به پرونده بلوای نان، چکهای دربار را در این ماجرا دیده بودند. (۱۰۰) عباس مسعودی خود به این موضوع

صراحتاً اشاره کرده است و مینویسد مأموران تحقیق حادثه هفده آذرماه «به موضوع چکهایی برخوردارند که از طرف اعلیحضرت همایونی صادر شده و حکایت از مداخله شخص شاه در واقعه ۱۷ آذر مینمایند.» (۱۰۱)

روز هفدهم آذرماه کار به نقطه ای حساس رسید، در این روز دانش آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر تظاهراتی سازمان یافته علیه قوام راه اندازی کردند. آنها به سوی میدان بهارستان به حرکت درآمدند. به زودی دانشجویان دانشگاه تهران هم به این جمع ملحق شدند، اندکی بعد راهروهای مجلس در اشغال تظاهرکنندگان بود. بعد از ظهر آن روز مغازه های خیابانهای شاه آباد، استانبول، لاله زار و نادری غارت شدند. خانه قوام که اکنون مبدل به موزه آبگینه شده است، به آتش کشیده شد، در حالیکه او با خونسردی به مهدی فرخ وزیر خواروبار خود که خبر این آتش سوزی را داده بود، گفت «به جهنم بگذار بسوزد.» (۱۰۲) ظهر آن روز کلیه مطبوعات توقیف شدند، حتی روزنامه های طرفدار دولت. از سوئی سپهبد احمد امیراحمدی به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد، اما با اینکه خود قوام وزارت جنگ را برعهده داشت، مقامات نظامی و انتظامی برای فروکش کردن ناآرامی کاری انجام ندادند. (۱۰۳) در واقع قوام دوبار از امیراحمدی خواست مسئولیت فرمانداری نظامی تهران را قبول کند، اما او تنها وقتی این مسئولیت را پذیرفت که شاه او را به پذیرش این موضوع فراخواند. (۱۰۴) اما امیراحمدی بلافاصله متوسل به اسلحه شد و دستور داد به سوی مردم تیراندازی شود. در همین روز تعدادی از نمایندگان مجلس با شاه ملاقات کردند و خواهان عزل قوام گردیدند. شاه تلفنی به قوام دستور داد استعفا کند، اما او نپذیرفت. (۱۰۵) صبح روز هیجدهم آذرماه تعدادی از مدیران مطبوعات دستگیر و به زندان افکنده شدند، به این شکل بحران نان مبدل به ایزاری برای تسویه حسابهای سیاسی شد و البته توانست سقوط قوام را فقط چند هفته ای به تعویق اندازد.

بولارد بر این باور است که شاه در ماجرای بلوای هفده آذرماه نقش داشته است. به روایت او شاه گفته بود اگر علیه قوام کاری صورت نگیرد انقلاب از پائین روی خواهد داد، بنابراین بهتر است انقلاب از بالا صورت گیرد. (۱۰۶) بولارد ده روز بعد نوشت

دلایل بلوای نان را میداند، اما «مانند هرودوت» از افشای آن معذور است. (۱۰۷) بولارد بر این باور است که شاه با قوام به دلیل تصدی وزارت جنگ مخالف بود، به نظر او حوادث هفده آرمه آز مونی برای شاه بود تا وفاداری قشون را نسبت به خود بیازماید. او بر این باور بود تظاهرات هفدهم آرمه تصنعی بود و طبق یک برنامه قبلی راه انداخته شد و به عمد چنان ابعاد مخربی یافت. (۱۰۸) بولارد صریحاً خاطر نشان می‌کند متفقین در جریان اختلافهای شاه و قوام، از شاه حمایت می‌کردند، باز هم او نقل می‌کند روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۲۱ با قوام ملاقات کرد، در این ملاقات او قوام را مردی مبهوت و مردد دید که قربانی دسیسه دربار و سرلشکر حسن ارفع رئیس ستاد قشون شده است. (۱۰۹) یک روز بعد از این ملاقات قوام سقوط کرد. مهدی فرخ هم اشاره می‌کند «حادثه مخوف و در عین حال عجیب روز هفدهم آرمه هزار و سیصد و بیست و یک، از جمله حوادث سیاسی و تاریخی کشور ماست که سالهای سال است ماهیت آن به صورت معمائی غیرقابل حل باقی مانده است و این معما هنوز هم اجباراً بایستی به خاطر رعایت مصالحی لاینحل باقی بماند.» (۱۱۰) فرخ بر این باور است در ماجرای بلوای نان، «جناح حزب توده انگلیسی» (۱۱۱) فعال بود.

از بررسی مجموع شواهد و مدارک اینگونه مستفاد می‌شود که در کمبود نان ماههای اول اشغال ایران توسط متفقین عوامل متعددی دخالت داشتند. نخستین عامل صدور بی رویه محصولات زراعی کشور به خارج در اواخر دوره سلطنت رضاشاه بود که یکی از عوامل زمینه ساز بحرانهای آتی بود؛ هر چند گزارشهای دیپلماتهای امریکائی در این زمینه اغراق آمیز به نظر میرسد. دومین عامل را می‌توان در موضوعی روانی خلاصه کرد که ناشی از اشغال کشور توسط بیگانگان بود. به عبارتی با اینکه غلات به اندازه کافی برای مصرف مردم وجود داشت، اما همه نگران بودند که مبادا روز بعد در عرضه این محصولات خللی روی دهد و بر همین اساس صفهای طویلی در مقابل دکانهای نانوائی ایجاد می‌شد. سومین عامل را باید در کمبود وسائط حمل و نقل برای انتقال غلات از مناطق زراعی کشور به شهرهائی مثل تهران دانست. در

دوره جنگ متفقین کلیه وسایل حمل و نقل را در خدمت نقل و انتقال ادوات نظامی و پرسنل نظامی خود قرار داده بودند، به همین دلیل در موارد بحرانی با اینکه غلات موجود بود، لیکن وسیله ای برای حمل آن به شهرهای بزرگ وجود نداشت. چهارمین عامل بحران مواد غذایی در ماههای اول جنگ دوم جهانی در ایران، ناشی از کاهش نزولات جوی در سال زراعی ۱۳۲۰-۱۳۱۹ بود، با اینکه در سال زراعی بعد بارندگی نسبتاً خوبی مشاهده شد، اما تأثیرات کمبودهای سال گذشته تا بعدها تداوم یافت. پنجمین و مهمترین عامل بحران نان، قاچاق غلات به خارج کشور و احتکار گندم و جو توسط سودجویان و دلالان بود، عده ای معتقد بودند در این ماجرا، برخی قوای متفقین هم دخیلند و به عبارتی آنها نیز در بروز کمبود مواد غذایی سهمی اساسی دارند. گفته می‌شد قدرتهای اشغالگر، بخشی عظیم از محصولات زراعی کشور را برای مصرف پرسنل خود اختصاص داده اند و همین منجر به بروز بحران نان شده است، همچنین گفته می‌شد بخش زیادی از محصولات زراعی کشور به عراق و شوری قاجاق می‌شود. ششمین عامل، موضوعی سیاسی بود. برخی بر این باور بودند انگلستان با نخست وزیری قوام میانه ای ندارد، بنابراین تلاش می‌کند از بحران نان برای سقوط او و نیل به اهداف خویش بهره برداری نماید. در همین چارچوب گفته می‌شد بریتانیا اجازه نمی‌دهد برای جبران کاهش غلات، از هندوستان محصولی به ایران وارد شود، به واقع انگلیسیها کمک غذایی به دولت قوام را مشروط به شروطی کرده بودند که با سیاست جنگی آنها انطباق داشت، یکی از این سیاستها کاستن ارزش ریال در برابر پوند برای افزایش قدرت خرید این ارز انگلیسی بود. خواسته دیگر دستگیری کسانی بود که متهم بودند با آلمان نازی همکاری میکنند. با اینکه قوام به این شروط تن در داد و اجرای آن خواسته ها را مشروط به کمک بریتانیا در حل بحران نان خلاصه کرد، اما اختلافات نهان و آشکار سیاسی به تعمیق بحران مواد غذایی و رواج قحطی منجر شد و این امر تا سقوط دولت قوام ادامه یافت؛ هرچند کمبود مواد غذایی در سال بعد هم به وضوح دیده می‌شد و در مطبوعات آن زمان بازتابی گسترده داشت.

کمبود نان در تهران

در واپسین سال های حکومت رضا شاه، یعنی سال های ۱۹۴۱-۱۹۳۹، ایران شاهد اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فلاکت باری بود. کمبود شدید نان در تهران رنج مضاعفی برای این مردم محرومیت کشیده بود. لوییس جی. دریفوس پسر، وزیر مختار آمریکا، اوضاع اینگونه توصیف می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که کمبود شدید گندم که از پاییز ۱۹۴۰ در سرتاسر ایران شایع بود، با واردات گندم از هند تا حدودی تخفیف یافته و از بروز یک بحران جدی جلوگیری شده است. تازه معلوم شده است که وخامت اوضاع در نتیجه کمبود گندم تا چه حد بوده، و اگر دولت ایران به موقع دست به واردات گندم از هند نمی زد شاید بحرانی با ابعاد وسیع تر بر کشور حکمفرما می شد. همین که دولت از خارج گندم وارد کرده نشان می دهد که کمبود تا چه حد جدی بوده است، زیرا ایران از نظر تولید گندم خودکفاست و فقط در مواقع قطعی گندم وارد می کند. نگرانی شدید دولت از اوضاع کنونی را می توان از اقدامات ساختن کشاورزان به تحویل هرگونه مازاد گندم به دولت و تعیین مجازات مصادره گندم و تعقیب قانونی بابت سرپیچی از این فرمان دریافت. (۱)

طبق اعلامیه ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید آنهایی که گندم داشتند باید آن را تا تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۱ به سیلوهای وزارت مالیه تحویل می دادند و یا به ازای هر خروار ۱۰۰ ریال جریمه می شدند (قیمت هر خروار گندم در آن موقع ۱۴۰ ریال بود). (۲) اگر بعد از مارس ۱۹۴۱ از کسی بار گندم می گرفتند، مجازات او زندان و مصادره گندم ها بود. دریفوس می نویسد که برغم همه این مجازات ها:

تجار و اشخاص دیگری که درباره این مسئله با آنها صحبت کرده ام بعید می دانند که دولت بتواند حتی یک نره گندم هم در دست گندمکاران و واسطه ها پیدا کند. می گویند

که گندمکاران قبلاً مقدار زیادی از گندم شان را تا سه برابر قیمتی که دولت تعیین کرده به محتکران فروخته اند. این کار را با رشوه دادن به مسئولان؛ و با دادن آمار دروغ درباره مقدار گندمی که دارند؛ و دوز و کلک درباره مقدار مازاد گندم شان کرده اند. دریفوس گزارش خود را به توصیف کمبود گندم ادامه می دهد:

کمبود گندم، هر چند قدری خفیف تر، همچنان ادامه دارد؛ به ویژه در استان هایی که نان را کلاً و یا بعضاً از آردهای دیگری مثل آرد جو می پزند. در تهران هم گندم نایاب است؛ نان ها در این ماههای اخیر کیفیت خوبی نداشته اند، ولی تأثیر واردات گندم در تهران بیشتر مشهود است تا استان های دیگر. با رفتن به آسیابی که چندین مایل آنطرف تهران است شخصاً شاهد کمبود گندم بودم. آسیابان گفت که بیش از ۴۰ روز است که آسیابش را تعطیل کرده و فقط

ص: ۴۵۷

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱/۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

۲- اطلاعات، مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۴۰.

گاهی

کشاورزان مقدار کمی گندم برای آسیاب می آورند آن را به راه می اندازد. می توان کمبود این ماده غذایی مهم و اصلی در رژیم غذایی ایرانی ها را به دو عامل نسبت داد، که هیچیک از آنها به تنهایی نمی تواند کمبود شدید گندم را سبب شود. اول اینکه درست قبل از شروع جنگ مقداری گندم به آلمان صادر شد و بدین ترتیب موجودی انبارهای گندم را کاهش داد؛ و دوم اینکه محصول گندم ۱۹۴۰ اصلاً خوب نبود. ارتش هم نتوانسته است با برنامه ایجاد انبارهای استراتژیک خود کمکی به بهبود اوضاع بکند. البته کسی گمان نمی کند که از وقتی که محصول سال ۱۹۴۰ به بازار آمد گندمی به خارج صادر شده باشد، هر چند شایعاتی در اینباره بر سر زبان هاست. (۱)

دریفوس خیلی زود دریافت که شایعه ادامه صادرات گندم کاملاً صحت دارد. جیمز موس، کنسول آمریکا به هنگام سفر، در حوالی بجنورد در ماه مه ۱۹۴۱ مأموران

انحصار غله را دید که برای صدور گندم از کشاورزان گندم می خریدند، در حالی که کشور در مرز قحطی بود و از هند گندم وارد می کرد. البته موس خاطر نشان نکرده است که بجنورد بخشی از املاک خصوصی رضا شاه بود. صدور گندم و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی، که قبلاً شرح آن رفت، به معنای دلارهای بیشتری بود که به حساب های رضا شاه در نیویورک سرازیر می شد. مردم ایران هم مال شان را از دست داده بودند، و هم باید گرسنگی می کشیدند. دریفوس می نویسد:

البته این مسئله پیامدهای سیاسی هم داشت. همه می دانند که غلامحسین ابتهاج به دلیل اتفاقاتی که در همین ارتباط افتاد از مقام کفالت شهرداری تهران برکنار شد. می گویند که شاه از دست ابتهاج عصبانی بود که گذاشته است کار به شورش بر سر نان بکشد و به

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱/۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

همین

دلیل دستور برکناری اش را صادر کرده است. ... احتمالاً با واردات گندم اوضاع بقدری که عواقب جدی نداشته باشد آرام خواهد شد. با وجود این، اگر محصول گندم سال ۱۹۴۱ که در ماه ژوئیه برداشت می شود کمتر از حد متوسط باشد، دولت باید مقادیر زیادی گندم وارد کند و یا یک سال دیگر با کمبود حتی شدیدتر گندم بگذراند. (۱) چنانکه گزارش های بعدی سفارت نشان می دهد، کمبود گندم در تابستان ۱۹۴۱ شدیدتر هم شد.

گزارش وخامت بیشتر اوضاع

در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی هم برای رضا شاه و هم جامعه دیپلماتیک در تهران محرز شده بود که روزهای حکومت دیکتاتور به شماره افتاده است. ماهها پیش از تهاجم نیرو های متفقین به ایران، روشن بود که برغم عقب گرد کامل رضا شاه، او

قادر به حفظ رژیمش نخواهد بود. سفارت آمریکا در ایران پایان حکومت سلسله پهلوی را پیش بینی می کرد. کارمندان خارجی شرکت های آمریکایی و اروپایی به کارفرمایانشان هشدار می دادند که اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران به نقطه انفجار رسیده و ناچار مشکلاتی جدی در راه است و توصیه می کردند که کارمندان را در اسرع وقت از ایران خارج کنند. دیگر سؤال این نبود که آیا حکومت رضا شاه با یک انقلاب سرنگون می شود یا خیر، بلکه سؤال این بود که چه وقت این اتفاق خواهد افتاد. در ماه ژانویه ۱۹۴۱، یک تبعه بلژیکی به نام آلبرت کسیمیر کورنیل امبرشتس، که نماینده شرکت اینترنشنال تلفن اند تلگراف نیویورک (شرکت آی.تی. اند تی.) بود، گزارشی برای فرنک سی. بیچ، معاون شرکت، فرستاد. بیچ که چند وقت پیش شخصاً به ایران سفر کرده بود، دریافت که باید محتویات

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱/۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

گزارش را به اطلاع وزیر امور خارجه آمریکا، کورنل هال(۱)، برساند. این گزارش که از طرف معاون شرکت آی.تی. اند تی. برای وزارت امور خارجه ارسال می شد، بلافاصله توجه هال را جلب کرد.

امبرشتس در گزارشش نوشته بود که به دلیل افزایش فشار سانسورها و هشیاری پلیس ایران و همچنین حساسیت رژیم به هر نوع انتقادی، گزارش هایی را که قبلاً درباره اوضاع ایران نوشته بود، نابود کرده است. این گزارش را هم به توسط یک شخص قابل اعتماد فرستاده است. گزارش امبرشتس تصویر تیره و تاری از سرکوب و سانسور، رنج و فلاکت مردم، و مالیات های سنگین ترسیم می کند. همچنین از کمبود شدید مواد غذایی و نان خبر می دهد که علت اصلی اش سیاست دولت برای صدور گندم و دام به آلمان و اتحاد جماهیر شوروی است:

ازبهار گذشته، در بسیاری از نقاط کشور مردم به خوردن نان جو و یا هر نان دیگری که به دستشان برسد روی آورده اند. کمبود گوشت هم کاملاً پیداست، ولی علت عمده اش قراردادی است که اخیراً با روسیه بسته شده و به موجب آن ایران ۴۰۰ هزار رأس گوسفند، ۲۰۰ هزار رأس خوک و ۲۰۰ هزار رأس گاو به این کشور صادر

خواهد کرد. البته شخصاً بعید می‌دانم که این تعداد دام صادر شود و تأثیری بر بازار داخلی گوشت نگذارد، هر چند یکی از مقامات ایرانی که حتماً بهتر خیر دارد می‌گوید که چند صد هزار رأس گاو در دشت‌ها و تپه‌های ساحل جنوبی دریای خزر (املاک اعلیحضرت) دارند بی‌صاحب برای خودشان می‌چرند. (۲)

چنانکه از گزارش فوق بر می‌آید، رضا شاه حتی توانسته بود راهی مبتکرانه برای تبدیل دام‌هایی که در منطقه خزر بی‌صاحب برای خودشان می‌چریند به دلار و ارسال آنها به نیویورک بیابد.

صص: ۴۶۰-۴۵۵

توضیحات و مأخذ

۱- در این مطالعه RG مخفف Record Group است که در آرشیو ملی امریکا به شکل Decimal File طبقه بندی شده اند و عبارتند از مجموعه اسناد متعلق به موضوعی خاص در اداره آرشیو ملی امریکا در شهر بتسداي ایالت مریلند DSNA . که در ارجاعات این مقاله به اسناد امریکائی آمده است، مخفف Department of State, National Archive یعنی وزارت امور خارجه، اسناد آرشیو ملی است، این اسناد مکاتبات دیپلماتیک مقامات امریکائی مقیم ایران به وزارت امور خارجه این کشور است FRUS. مخفف Foreign Relations of United States یعنی روابط خارجی ایالات متحده امریکاست که در این مقاله عمدتاً به جلد سوم این مجموعه استناد شده است و این مجموعه ها اسناد منتشر شده امریکاست FO. مخفف Foreign Office یا وزارت خارجه بریتانیاست. این اسناد که برای اغلب خوانندگان ایرانی آشنا هستند، عنوان عمومی اسنادی هستند که مربوطند به مکاتبات دیپلماتهای بریتانیائی مقیم ایران.

۲- Cordell Hull.

۳- Report by Embrechts to Page, RG, 59.891/1755, January 12/1941, DSNA.

۴- Albert Casmir Corneille Embrechts.

۵- Frank C. Page.

۶- Louis Goethe Dreyfus.

۷- Dreyfus to Secretary of State, No. 27, RG, 59. 891, 6/311, January 30/1941,

DSNA.

۸- Ibid.

۹- اراضی بجنورد عمدتاً به سردار معزز بجنوردی حاکم مقتدر ناحیه تا بعد از کودتای سوم اختصاص داشت. رضاخان در دوره ای که وزارت جنگ را عهده دار بود، سردار معزز را فروگرفت و از طریق سرتیپ جان محمدخان علایی بر زمینهای او دست یافت. این اراضی از حاصلخیزترین مزارع گندم ایران به شمار میرفت که محصول آن طبق برخی گزارشها عمدتاً به شوروی صادر میشد، طبعاً عواید ناشی از این صادرات هم به حساب رضاشاه واریز میگردید.

Ibid. - ۱۰

۱۱- اطلاعات سال شانزدهم، ش ۴۸۴۳، جمعه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۲۱، «نان»، ص ۱.

۱۲- سرکلارمونت اسکرین: جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، (تهران: نشر سلسله، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۸.

۱۳- اطلاعات، سال شانزدهم، ش ۴۸۳۵، سه شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۲۱، «گرانی خواربار»، ص ۱.

۱۴ - همان.

۱۵ - یعنی گرسنگی.

۱۶ - همان، ش ۴۸۳۸، یک شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۱، «خبرهای کشور»، ص ۴.

۱۷ - روزنامه اطلاعات، سال شانزدهم، ش ۴۸۱۰، شنبه نهم اسفندماه ۱۳۲۰، «خلاصه خبرهای شهرستانها»، ص ۱.

۱۸ - همان، «خلاصه خبرهای شهرستانها».

۱۹ - همان، ش ۴۸۱۲، دوشنبه ۱۱ اسفندماه ۱۳۲۰، «تعقیب ناتوهای متخلف»، ص ۱.

۲۰- همان، ش ۴۸۳۷، جمعه ۱۴ فروردین ماه ۱۳۲۱، «نان شهر»، ص ۴.

۲۱- همان، ص ۲.

۲۲- همان، ش ۴۸۵۷، جمعه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱، «خبرهای کشور».

23- همان.

24- همان، ش ۴۸۶۲، چهارشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱، «تحویل گندم در نوشهر».

25- همان، ش ۴۸۶۷، دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱، «خبرهای کشور»، ص ۴.

26- همان، ش ۴۸۹۲، جمعه ۸ خردادماه ۱۳۲۱، «خطری که فارس را تهدید میکند»، ص ۲.

28- همان، ش ۵۰۱۸، پنج شنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۲۱، «بلای گرسنگی و قحطی در بوشهر و بنادر»، ص ۱.

30- مطالب پیرانتز در اصل قانون آمده است.

31- همان، ش ۴۹۰۵، پنج شنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۲۱، «خبرهای کشور»، ص ۴.

32- اطلاعات، سال هفدهم، ش ۴۹۵۸، مورخه سه شنبه دهم مردادماه ۱۳۲۱،

«تنزل بهای نان»، ص ۱.

33-Herbert Dreyfus to Cordell Hull, May 9/1943, RG 59.891.6222/14,

DSNA

34- Foreign Relations of the United States, 1941, vol. 3, (Washington: 1959),

pp. 463-464. . -

35- اطلاعات، سال هفدهم، ش ۵۰۳۶، چهارشنبه ۶ آبانماه ۱۳۲۱، ص ۱.

FRUS, 1942, 4, p. 301.-36

37- گروه نویسندگان: گذشته چراغ راه آینده است، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۱۳۲، به نقل از رعد امروز ش ۲۶۷، مورخه ۱۳۲۳/۷/۴.

FRUS, 1942, 4, pp155-157.-38

Ibid, pp. 160-161.-39

40- Ibid, 4, pp. 195-196.

41- Ibid, pp. 180-81.

42- جنگ جهانی در ایران، ص ۲۹۰.

- 43 - این افزایش قیمت از دو هفته بعد از سقوط رضاشاه شروع شد:
- Dreyfus to Hull, October 1/1941, RG 59.891.5017/16, DSNA.
- 44 - اطلاعات، سال هفدهم، ش ۴۹۵۴، مورخه نهم مردادماه ۱۳۲۱، «دکانهای نانوائی قم دیروز تعطیل کرده اند»، ص ۱.
- 45- همان، «خوبی نان کردستان»، ص ۴.
- 46- همان، ش ۴۹۵۵، مورخه شنبه دهم مردادماه ۱۳۲۱، «ورود گندم از راه جلفا»، ص ۱.
- 47 - همان، ش ۴۹۶۱، شنبه هفدهم مردادماه ۱۳۲۱، «نان و امنیت برنامه دولت جدید»، ص ۱.
- 48- همان، ش ۴۸۱۶، جمعه ۱۵ اسفندماه ۱۳۲۰، «در شهرستانها»، ص ۱.
- 49- همان، ش ۴۹۷۹، پنج شنبه پنجم شهریورماه ۱۳۲۱، ص ۴.
- 50- همان.
- 51 - همان.
- 52 - همان، ش ۵۰۰۸، شنبه چهارم مهرماه ۱۳۲۱، «نان در شهبسوار و شهرضا»، ص ۱.
- 53 - همان، ش ۴۸۱۶، جمعه ۱۵ اسفندماه ۱۳۲۰، «در شهرستانها»، ص ۱.
- 54 - همان، ش ۵۰۱۴، یکشنبه دوازدهم مهرماه ۱۳۲۱، ص ۱.
- 55 - همان، ش ۵۰۱۷، چهارشنبه پانزدهم مهرماه ۱۳۲۱، ص ۱.
- 56 - اطلاعات، سال هفدهم، ش ۵۰۳۸، جمعه هشتم آبانماه ۱۳۲۱، «علت ترقی گندم»، ص ۱.
- 57- خاطرات سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، ص ۲۰۱.
- 58- همان، ش ۵۰۱۸، پنج شنبه شانزدهم مهرماه ۱۳۲۱، «بلای گرسنگی و قحطی در بوشهر و بنادر»، ص ۱.

- 59- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره سیزدهم، پنج شنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۲۱، نطق پیش از دستور صفوی.
- 60 - همان، ش ۵۰۲۲، سه شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۲۱، «وضع تأثرآور نان در سمنان»، ص ۱.
- 61 - همان، ش ۵۰۲۴، پنج شنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۲۱، «ازدحام در دکانهای نانوائی»، ص ۱.
- 62 - همان، ش ۴۹۶۱، شنبه هفدهم مردادماه ۱۳۲۱، «در پیرامون غله و نان، مبادله قند با گندم»، ص ۱.
- FRUS, 1942, 4, p.336.
- 64 - خاطرات سرریدر بولارد، ص ۲۰۱.
- 65 - مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره سیزدهم، هیجدهم مردادماه ۱۳۲۱.
- 66 - اطلاعات، سال هفدهم، ش ۴۹۷۲، پنج شنبه ۲۹ مردادماه ۱۳۲۱، «مقدمات جیره بندی نان»، ص ۱.
- 67- FRUS, vol 4, p. 339.
- Sheridan. 68-
- Ibid.69 -
- 70- خاطرات سرریدر بولارد، صص ۱۸-۲۱۷.
- 71 - Bullard to Eden, October 22/1942, FO. 371/EP/31386.
- 72 - همان، ش ۴۹۷۰، پنج شنبه پنجم شهریورماه ۱۳۲۱، ص ۲.
- 73 - همان، ش ۵۰۴۴، پنج شنبه چهاردهم آبانماه ۱۳۲۱، «موضوع فروش گندم به ترکیه»، ص ۱.
- 74 - خاطرات سرریدر بولارد، صص ۲۰۱-۲۰۲.
- 75- همان، سال هفدهم، ش ۴۹۷۰، پنج شنبه پنجم شهریورماه ۱۳۲۱، «تکذیب شایعات راجع به صدور گندم به وسیله متفقین»، ص ۲.

-76 Yonah Alexander & Allen Nanes: The United States and Iran; a Documentary History, (Frederick: 1980), pp. 87-88.

77- Ib

همان، ش ۴۹۸۰، شنبه هفتم شهریور ماه ۱۳۲۱، «بهای مازاد غله»، ص ۱.
همان، ش ۴۹۹۸، چهارشنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۱، «جایزه غله فقط تا آخر مهرماه داده میشود»، ص ۱.

خاطرات سیاسی فرخ، (تهران: جاویدان و علمی)، ص ۵۴۹.
همان، ش ۵۰۰۱، شنبه ۲۸ شهریور ماه ۱۳۲۱، «بیه نانوهای متخلف پروانه داده نمیشود»، ص ۱.

خاطرات سرریدر بولارد، صص ۱۲-۲۱۱.

همان، ش ۵۰۲۷، یکشنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۱، «نان تهران»، ص ۱.
همان، سال هفدهم، ش ۵۰۳۰، چهارشنبه ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۱، «سرکشی به دکانهای نانوایی»، ص ۱.

نصرالله سیف پور فاطمی: گزند روزگار، (تهران: شیرازه،

85- نصرالله سیف پور فاطمی: گزند روزگار، (تهران: شیرازه، ۱۳۷۹)، ص ۲۰۴.
86- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره سیزدهم، پنجشنبه سوم مهر ماه ۱۳۲۱، صص ۱۷-۱۶.

87- همان، ش ۵۰۲۷، یکشنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۱، «نان تهران»، ص ۱.
88- همان، ش ۵۰۳۶، چهارشنبه ششم آبان ماه ۱۳۲۱، «از نان چه خبر دارید؟»، ص ۱.

89- همان، ش ۵۰۳۸، جمعه هشتم آبان ماه ۱۳۲۱، «نان قروین»، ص ۱.
90- همان، ش ۵۰۴۴، چهارشنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۱، «امر نان شهر»، ص ۱.

91- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره سیزدهم، مورخه پنجشنبه ۱۴ آبان ماه

۱۳۲۱.

- 92 - اطلاعات، سال هفدهم، ش ۵۰۴۵، جمعه پانزدهم آبانماه ۱۳۲۱، «حفظ انتظامات نانوائیها»، ص ۱.
- 93 - همان، ش ۵۰۴۸، دوشنبه هیجدهم آبانماه ۱۳۲۱، «مقدمات جیره بندی نان»، ص ۱.
- 94 - همان، سال شانزدهم، ش ۴۸۲۶، سه شنبه ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۰، «خبرهای کشور»، ص ۱.
- 95 - همان، ش ۵۰۷۱، چهارشنبه یازدهم آذرماه ۱۳۲۱، «سخنرانی مستر شریدان راجع به اوضاع کلی خواربار»، ص ۱.
- 96 - خاطرات سرریدر بولارد، صص ۳۲-۳۱.
- 97 - همان، ش ۵۰۷۳، جمعه سیزدهم آذرماه ۱۳۲۱، «وضع نان»، ص ۱.
- 98 - همان، ش ۵۰۷۴، شنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۲۱، «نان نتیجه اقدامات و فعالیت دولت!»، ص ۱.
- 99 - اسفندیار بزرگمهر: کاروان عمر، (تهران: سخن، ۱۳۸۲)، صص ۴۵-۴۴. همان.
- اطلاعات، ش ۵۲۳۲، مورخه پنجم مردادماه ۱۳۲۲، ص ۱.
- مهدی فرخ: خاطرات سیاسی فرخ، (تهران: جاویدان-علمی، بی تا)، ص ۶۱۶.
- همان، صص ۱۷-۶۱۵.
- همان، صص ۵۹-۵۵۸.
- خاطرات صدرالاشراف، (تهران: وحید، ۱۳۶۴)، صص ۳۰۸-۳۰۶.
- خاطرات سرریدر بولارد، ص ۲۲۴.
- همان، ص ۲۲۷.
- Bullard to Eden, December 9/1942, FO. 371/EP/31387.
- Same to Same, February 13/1943, FO. 371/EP/35009.- 109
- 110 - خاطرات سیاسی فرخ، ص ۵۵۵.
- 111 - همان، ص ۵۵۶.

فصل دوازدهم

کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی شد

حسین مکی در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» در باره کمبود ارزاق عمومی آورده است: تهیه ارزاق عمومی، نخستین مشکل دولت پس از اشغال ایران اشغالیان و وسیله ارتشهای بیگانه سبب کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی شد که با شدت و ضعف بیشتر یا کمتری سراسر کشور را در بر گرفت. از جمله علل این واقعه یکی آن بود که در شمال - مازندران و گیلان - اجازه حمل برنج به اشخاص داده نمی شد، مگر کسانی که قبلاً از طرف فرمانداریهای محل جواز حمل برنج دریافت کرده باشند. علاوه بر این ارتش شوروی کلیه وسایل موتوری و مسافرینی را که در مسیر شمال رفت و آمد می کردند، در نقطه مورد بازرسی قرار میداد و مزاحمتهائی ایجاد می نمود. از سوی دیگر در حالی که رادیو لندن خبر از ارسال گندم برای ایران می داد، نیروهای بیگانه محصول غله ایران و بعضی مواد دیگر را به خارج حمل می کردند. به یاد دارم در این باره در همان اوقات روزنامه ها نوشتند: «با رادیو گندم وارد می کنند و با کامیون خارج می نمایند» مضافاً بر اینکه به علت مهاجرت کشاورزان، بی ثباتی اوضاع سیاسی، عدم امکانات زراعی، کمبود وسایل حمل و نقل، کشت و برداشت غله در نقاط مختلف کشور با سختی انجام میگرفت و حمل آن از نقطه ای به نقطه دیگر به زحمت امکان پذیر بود. همین امر موجب شد که دولت نتواند گندم مورد نیاز ناتوایان کشور را در اختیار آنان بگذارد و سهمیه ای که به هر نانوا داده می شد ناچیز و در عین حال نامرغوب بود. از اینرو در تمامی ناتواییهای کشور بهنگام پخت شلوغی و ازدحام غیر قابل وصفی بچشم میخورد پخت و

توزیع «نان سیلو» از یادگارهای مشخصه همین دوران است. بمنظور آگاهی بیشتر خوانندگان یادآور میشود در آن ایام دولت برای جلوگیری از ازدحام مردم و رفع کمبود نان که قوت لایموت اکثر مردم بود، دست بکار پختن نان ماشینی زد که به نام سیلو معروف شد. این نان، نانی نامرغوب و غیر مأكول بود که در بعضی از نقاط کشور از جمله تهران توزیع می شد. بی مورد نیست اضافه کنیم که پس از پایان جنگ و سالها بعد از آن، بعضی از مردم سال نان سیلو را مبدأ تاریخ قرار داده و هنگامی که می خواستند از یک واقعه تاریخی سخن بگویند، مثلاً می گفتند فلان واقعه در سال «نان سیلو» روی داد.

سوی نان، برخی دیگر از کالاها هم دستخوش کمیابی و گرانی شد و همین امر دولت را بر آن داشت که برای اولین مرتبه قند، شکر و پارچه های نخی را مشمول جیره بندی سازد. این کالاها در بازار آزاد به چند برابر قیمت خرید و فروش می گردید. عده ای از متنفذین محلی در شهرستانها و تهران که سهمیه قند و شکر دریافت می داشتند تا بین مردم توزیع کنند و نیز جمعی سوء استفاده چی با استفاده از بی خبری مردم در مورد اوراق جیره بندی و شماره های آن، از این راه سوء استفاده های فراوانی کردند. جیره بندی این اجناس تا آغاز کار کابینه حکیم الملک در دوره پانزدهم ادامه داشت، در این موقع بود که مرحوم نجم الملک وزیر دارایی جیره بندی را ملغی اعلام نمود و قند و شکر بطور آزاد در دسترس همگان قرار گرفت.

حسین مکی در ادامه آن می افزاید: برای آنکه جو نامساعد اقتصادی آن روزها و شرایط دشوار زندگی مردم بطور روشن تری ترسیم شده باشد قسمت هائی از مطالب مندرج در «اطلاعات در یک ربع» قرن» انتخاب شده که ذیلاً درج می شود:

هر روز مشکلات زندگی در نتیجه اشغال ایران بیشتر می شد وضعیت نان شهر فوق العاده خراب شده بود، دستگاه نانوائی سیلو بکار افتاده بود ولی نانی که از سیلو به زحمت به مردم داده می شد به اندازه ای ناگوار و خراب و غیر مأكول بود که موجب تلف شدن چند نفر و پیدایش امراض بین مردم می شد این پیش آمد نیز بر خلاف انتظار مردم بود زیرا کمیابی گندم و بدی نان قبل از آمدن حکومت قوام السلطنه آنقدر نبود که

در زمان او ظاهر شد، شدت قحط سالی که در سال ۱۳۲۱ بوجود آمد و چندین ماه دوام یافت در همین تاریخ یعنی از نیمه شهریور تا اواخر سال ۱۳۲۱ بود. علل آن بسیار و یکی از آنها ناامنی و غارتگری بعد از شهریور ۲۰ بود که رعایا و مالکین نتوانستند محصول خود را خوب جمع آوری نمایند و بعد هم موفق به کشت نشدند و از طرفی اشغال مملکت از طرف قوای متفقین بر مصرف گندم افزوده بود و از همه بدتر اینکه راه صدور غله باز شده و بخصوص از شمال و غرب ایران مقادیر زیادی برنج و گندم و گاو و گوسفند و چهار پایان دیگر خارج شده و موجب تنگی و مضیقه شدید و قحطی گردید و تلفات بسیاری در تمام مملکت وارد آمد.

متفقین با اینکه می‌گفتند احتیاجاتشان از خارج تأمین می‌شود مطلب صحیح نبود سر بار آنوقه ایران بودند و قسمت زیادی از تنگی و گرانی ارزاق مربوط به تأمین احتیاجات آنها بود فقط قوای متمرکز امریکایی بودند که کلیه احتیاجات خود را همراه آورده و مرتب کشتیهای آنوقه و لوازم و احتیاجات برای سربازان خود وارد میکردند و همه چیز داشتند و خرید آنها از بازار ایران محدود به چند قلم سبزیجات بود. این عوامل دست بهم داده و قحطی و تنگی را بوجود آورده و موجبات نارضایتی مردم را فراهم نموده بود.

یکی از مسائلی که برگرانی اجناس و ارزاق کمک می‌کرد نشر اسکناس بود که طبق قرارداد مالی ایران و انگلستان که در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۲۱ به امضای نمایندگان دولتین رسیده بود دولت ایران بایستی احتیاجات ریالی متفقین را بدهد و در آخر هر شش ماه معادل صدی چهل آنچه ریال از ما گرفته اند به نرخ رسمی بپردازند که پشتوانه اسکناس باشد و صدی شصت هم احتیاجات جنسی کشور را از حیث قند و شکر و قماش و لاستیک و غیره تأمین نمایند و برای این کار لایحه ای در شهریور ماه ۲۱ به مجلس داده شد که اجازه انتشار سیصد میلیون تومان اسکناس داده شود. این پیشنهاد بتصویب رسید ولی تورم پول هر روز سبب بالا رفتن اجناس و مضیقه زندگی طبقات پائین می‌گردید.

ویندل ویلکی چند روزی در تهران بسر برد

ویندل ویلکی که از شخصیت‌های مهم آمریکا و نامزد رئیس جمهوری آن کشور بود چند روزی به تهران آمد. مشارالیه که نماینده مخصوص رئیس جمهور بود در ضمن پیامی که بوسیله رادیو منتشر شد گفت: «کلیه مردم آمریکا بدون توجه به احزاب مختلفه متحد و متفق هستند و قصد دارند که نیروهای محور را شکست دهند. ما مصمم هستیم پس از جنگ ارتباط عادلانه‌ای مابین ملت‌های جهان برقرار کنیم و کلیه مردم شرافتمدانه و آزادانه زندگی نمایند».

ویندل و ویلکی پس از چند روز اقامت و مشاهده وضع فلاکت بار مردم با خاطرات تأثر آوری از کشور ایران رفت و بعدها کتابی انتشار داد که وضع زندگی مردم ایران را سخت انتقاد نمود و بخصوص از موضوع آب مشروب پایتخت اظهار نگرانی و بدبینی شدید نمود. ویندل ویلکی متأسفانه پس از چند ماه که از مسافرت طولانی خود در بسیاری از کشورهای جهان مراجعت کرده بود در گذشت و نسبت به آنچه در ایران وعده مساعدت داده بود اثری ظاهر نگردید.

پانصد میلیون ریال اعتبار برای تدارک خواربار مشکلات آنوقه و گرانی قیمت اجناس روز بروز بیشتر می شد و برای اینکه دولت بتواند خواربار و احتیاجات عمومی را تدارک کند دولت لایحه ای تقدیم مجلس نمود که طبق آن لایحه اجازه داده شود مبلغ پانصد میلیون ریال اسکناس بچاپ برسد و از این راه گشایشی در تأمین خواربار و خرید غله بعمل آید.

وقتی این لایحه در جلسه ۲۹ مهر مطرح شد بنده پیشنهادی تقدیم داشتم مبنی بر اینکه دولت لایحه چاپ اسکناس را که مسبب گرانی اجناس و مایحتاج عامه است مسکوت بگذارد و احتیاجات پولی را به وسیله وضع مالیات بر درآمد زمان جنگ تأمین نماید و در طی نطقی در مجلس گفتم که مخالفت من نه برای تدارک آنوقه برای مردم است، بلکه به لحاظ جلوگیری از انتشار مجدد اسکناس و تحمیل بر خزانه مملکت می باشد که بالمال تحمیل بر توده مردم می شود زیرا از یکطرف با این رویه ما می خواهیم نان ارزان به مردم بدهیم ولی متوجه نیستیم که با این عمل بیش از این مبلغ بر نرخ سایر احتیاجات مردم خواهیم افزود.

در چنین روزگار مشکلی باید قوه خرید افراد را مساوی کرد، انجام این عمل یکی بوسیله جیره بندی است که اغنیا و توانگران نتوانند مایحتاج سایر مردم را بخرند و از بازار خارج کنند دیگر اینکه با وضع مالیات های سنگین بر طبقه توانگران بنام مالیات زمان جنگ تعادل اقتصادی و مالی تا حدی میان طبقات عامه حفظ شود و دولت هم برای هزینه های ضروری از این راه عایداتی بدست آورد و محتاج به این نشر اسکناس، که مسلماً مضراتی در بر دارد نگردد بعلاوه دولت باید بوسایل مقتضی آزادی خرید افراد داخلی و خارجی را در بازار محدود نماید تا کسی نتواند بیش از احتیاج خود با قیمت گران هر متاعی را خریداری و عرصه را بر ضعفا تنگ نماید.

مخصوصاً باید خریدهای خارجیها از بازار آزاد تحت نظر و بازرسی دولت درآید. این پیشنهاد آنروز مورد توجه واقع نگردید و لایحه دولت بتصویب رسید ولی بعدها همه در عمل متوجه شدند که این کار متضمن معایب بسیاری بود، کمکی را که دولت و مجلس تصور می نمودند از این راه می توان بر مردم مستمند کرد، نشد و فشار و تحمیلات و زحمات مردم روز بروز زیادتر گردید و بعد از چندی لایحه ای از طرف دولت تقدیم مجلس گردید که در مقدمه آن نوشته شده بود میزان بخشودگی نسبت به پیشه وران و حقوق بگیران سالیانه ۷۲۰۰ ریال بشود و بر مالیات کسانی که درآمد متوسطی دارند چیزی اضافه نگردد و فقط در میزان نرخ درآمدهای سرشار ناشیه از حوادث جنگ و پیش آمدهای فوق العاده تغییراتی به سود جامعه و خزانه دولت داده شود و این ترتیب فقط تا مدت جنگ جهانی برقرار باشد.

منبع: تاریخ بیست ساله ایران جلد ۸ - ص ۲۶۸ تا ۲۶۹ و ۳۲۲ تا ۳۲۶

۱

انگلستان و بلوای نان آذر ۱۳۲۱ و پیامدهای اقتصادی اشغال ایران

نسرین نگاهبان می نویسد: در سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای متفقین (انگلستان و شوروی) بدون توجه به اعلام بی طرفی دولت ایران در جنگ جهانی دوم، به کشور ما حمله کردند و در عرض مدتی کوتاه ایران را به تصرف خود درآوردند. از نظر اقتصادی، با آنکه کشور ما، خود درگیر مشکلات عدیده‌ای، به خصوص قحطی و گرانی مایحتاج عمومی بود، می‌بایست عهده‌دار مخارج میهمانان ناخوانده خود نیز باشد.

تمامی راه‌های کشور به خصوص خطوط راه آهن و شوسه تحت کنترل نیروهای اشغالگر در آمد. نیروی کار ایرانی برای تهیه تدارکات برای ارتش‌های درگیر در جنگ، با نازل‌ترین دستمزد به کار گماشته شد. منابع نفتی کشور غارت شد و بحران غذایی در کشور به اوج خود رسید. همراه با تمامی این مسائل، سیاست‌های پولی مهاجمان و تحمیل مخارج ارتش اشغالگر و هزینه‌های کمک رسانی به شوروی، ملت ایران را به خاک سیاه نشانده.

در واقع، موقعیت استراتژیک ایران، فراوانی و ارزانی نفت و نیز راه آهن سراسری جنوب به شمال کشور، عامل اصلی تجاوز و اشغال ایران به وسیله نیروهای نظامی انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ بود.

پس از اشغال اندونزی و برمه - دو کشور تولیدکننده نفت در آسیا- به وسیله ژاپنی‌ها، نفت ایران و پالایشگاه آبادان، تنها منبع اصلی تأمین نیاز سوخت متفقین در جنوب آسیا و نیز در عملیات جنگی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، علیه نیروهای آلمانی در سال ۱۹۴۲ م. در جبهه‌های شمال آفریقا محسوب می‌شد.

توقف واردات به کشور به علت جنگ، عایدات گمرکی را که یکی از عمدترین منابع درآمد دولت بود به حداقل رسانده و هرج و مرج موجود در کشور نیز جمع‌آوری هر نوع مالیات را غیر عملی ساخته بود.

وضع غیر عادی کشور که ناشی از تحمیل شرایط جنگی ناخواسته بود، همراه با مخارج سنگین و کمرشکن نیروهای متفقین در ایران، فشارهای تورمی را افزایش می‌داد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر اسکناس‌های در جریان می‌پرداخت که خود امری نگران‌کننده بود.

عامل دیگر حمله به ایران، در اختیار گرفتن راه آهن سراسری جنوب به شمال بود، تا بدان وسیله ایالات متحده آمریکا، سلاح‌های مورد نیاز شوروی را، که به عنوان متحد غرب با آلمانی‌ها در حال جنگ بود، از بنادر جنوب ایران به شوروی حمل کند. [۰] به دنبال اشغال ایران، آمریکا نیز که در پی فرصتی مناسب برای نفوذ بیشتر در ایران و بهره‌برداری از شرایط حاکم بر کشور بود، نیروهای خود را وارد ایران کرد. مشکلات انگلستان برای حمل مواد و مهمات مورد نیاز شوروی، این فرصت را برای آمریکا فراهم کرد تا به بهانه کمک به انگلستان و فقدان امنیت در راهها، نیروی نظامی خود را وارد منطقه کند. نفوذ در ارتش ایران، گام نخست سیاست بلند مدتی بود که طی آن آمریکا، قصد داشت به نفوذ شوروی و انگلستان در ایران، خاتمه ببخشد. اسناد و مدارک رسمی برجای مانده از مکاتبات مأموران این دولت، حاکی از آن است که آمریکا دارای منافعی مستمر و رو به افزایش در ایران بوده است که در این مقاله فرصت پرداختن به آن نیست.

یکی از مسائلی که در این زمان شاهد آن هستیم، قحطی و گرسنگی حاکم بر ایران است. به نظر می‌رسید قحطی در اصل، مسئله‌ای ساختگی بود، اما اثر آن که گرسنگی طبقات پایین جامعه بود، واقعیت داشت. کمبود شکر، قند و مهم‌تر از همه، گندم که قوت اصلی مردم را تشکیل می‌داد، موجب شد دولت اقدام به جیره‌بندی مواد غذایی نماید؛ اما مشکل جدی‌تر از آن بود که بتوان با جیره‌بندی آن را برطرف کرد.

بررسی اسناد و مدارک بر جای مانده از دوران اشغال، آشکار می‌سازد بحران مواد غذایی در برهه زمانی جنگ جهانی دوم و نیز به‌گونه‌ای محدودتر بلوای نان در هفدهم و هجدهم آذر ۱۳۲۱ تا حد زیادی ناشی از مداخله خارجی و فعالیت‌های سیاسی نخبگان بود. شورش اگرچه کوتاه مدت بود، بر سیر تاریخ ایران تأثیر گذاشت، روابط متفقین را بدتر کرد و به کشیده شدن بیشتر ایالات متحده در گرداب رخدادهای ایران کمک کرد. «مک فارلند» معتقد است بلوای نان همچون آینه‌ای منعکس‌کننده مشکلات ایران در زمان جنگ است و بررسی آن می‌تواند به آشکار شدن نارضایتی و ستیز نهفته‌ای که معمولاً حکومت‌های استبدادی آنها را مخفی نگه می‌دارند، کمک کند. شورش‌ها همچنین با آشکار کردن این امر که چگونه نخبگان ناآرامی عمومی اجتماعی و اقتصادی و نفرت از بیگانگان را در منازعات داخلی بر سر قدرت، به صورت اسلحه در اختیار می‌گیرند و به کار می‌برند، می‌تواند در نشان دادن حقایق تاریخ، به کار رود. هجوم انگلیس و شوروی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نیروهایی را آزاد کرد و جریان‌هایی را به کار انداخت که مستقیماً به شورش نان منجر شدند. این هجوم، نظام استبدادی رضاشاه را از میان برد، ارتشی را که آن نظام بر آن استوار بود مضمحل کرد، راه آهن و شبکه جاده‌ای را که پیشروی آینده متفقین به آنها وابسته بود به خدمت خود درآورد و فرد اصلی‌ای که تمامیت نظام حول او می‌چرخید، یعنی رضاشاه را به تبعید فرستاد. پس از رضاشاه جانشین او، به عنوان شاه، تنها یکی از چند کانون متنوع قدرت بود که برای تفوق با هم رقابت می‌کردند.

بازگویی بلوای نان آذر ۱۳۲۱ به نقل از منابع موجود

از بامداد روز ۱۷ آذر، دانش آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر و سایر مدارس تهران، در صفوف منظم، به طرف صحن بهارستان روانه شدند و شعار آنها در آن روز «ما نان می‌خواهیم» بود. خبر اجتماع دانش‌آموزان در میدان و صحن بهارستان

در دانشگاه و سایر مدارس انتشار یافت و دانشجویان دانشگاه و سایر محصلین نیز کلاس‌های درس را ترک کردند و در بهارستان حضور یافتند و مشغول مذاکره با نمایندگان مجلس شدند. در آن ساعات سخنرانان غالباً از کمی نان و تلف شدن عده‌ای سخن می‌گفتند. کم کم دسته‌های دیگری به این عده ملحق شده، با آنها همدردی می‌کردند. در آن بین عده زیادی از افراد ماجراجو و فرصت طلب به جمع آنها افزوده شدند و دیگر آن نظم و ترتیب از بین رفت و مردم راهروها و تالار جلسه را اشغال کردند و جمعی نیز با هیاهو، سر و صدا، فحش و ناسزا به جلسه خصوصی نمایندگان مجلس وارد شدند.

بر اثر این پیشامد، نمایندگان تالار جلسه را ترک کردند و داخل مردم شدند ولی عده‌ای از آنها حتی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در همان هنگام که لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد، غیر از مأمورین پلیس چند گردان سرباز از لشکر ۲ وارد میدان بهارستان شد. عده‌ای از نمایندگان داوطلب شدند به دربار بروند و موضوع را با شاه در میان بگذارند. سرتیپ قدر، فرماندار نظامی تهران، سرپاس رادسر، رئیس شهربانی و سرتیپ ارفع، فرمانده لشکر دوم با تلاش و نصیحت، درصدد متفرق کردن مردم بودند. تدریجاً اجتماع‌کنندگان در مجلس دست به تظاهرات خشونت‌آمیز زده و به تخریب و شکستن در و پنجره و تابلوهای نقاشی پرداختند و از میان وزیران کابینه، محمد ساعد که وزیر امور خارجه بود، به میان مردم رفت و شروع به ایراد سخن نمود و از مردم خواست متفرق شوند تا دولت بتواند برای رفع مضیقه فکری بکند؛ ولی مردم مجال سخن به ساعد ندادند، او را دستگیر و در یکی از اتاق‌های مجلس حبس کردند. [۱]

غروب ۱۷ آذر ۱۳۲۱، مرحله دیگری از برنامه بلوا و اغتشاش اجرا شد. ماجراجویان و آشوب‌طلبان که از گوشه و کنار شهر تهران سر برافراشته و خرابکاری را آغاز کرده بودند، عصر روز سه شنبه به سمت بیمارستان خیابان سپه (بیمارستان سینا) هجوم بردند و به عناصر مشکوکی که در آنجا بودند ملحق شدند. مقرران غروب، دستجاتی که با چوب و چماق به داخل خیابان و به سوی منزل احمد

قوام، نخست‌وزیر برای غارت سرازیر شدند، با هیچ مقاومتی از طرف مأموران دولت مواجه نشدند. به همین دلیل بر گستاخی آنها افزوده شده، پس از تخریب وسایل داخلی مغازه‌های سر راه، به خیابان کاخ وارد شدند و به خانه قوام‌السلطنه هجوم بردند. آنها ابتدا، آن چه از اشیاء نفیس و قیمتی در خانه قوام به دستشان رسید، همه را به یغما بردند و بعد خانه را دستخوش حریق و آتش‌سوزی کردند.[۲]

در ظهر این روز، به دستور قوام‌السلطنه تمام روزنامه‌ها، اعم از موافق و مخالف دولت، در محاق توقیف قرار گرفتند و به کلیه چاپخانه‌ها با تلفن دستور داده شد از چاپ روزنامه و فوق‌العاده به هر عنوان خودداری کنند. در همان هنگام که دستور توقیف روزنامه‌ها صادر شد، سرپاس رادسر رئیس شهربانی و سرتیپ غلامعلی قدر فرماندار نظامی تهران از کار برکنار شدند و سپهبد احمد امیراحمدی به فرمانداری نظامی تهران و فرماندهی پادگان تهران (لشکر ۱ - لشکر ۲ - تیپ مستقل سوار - تیپ مستقل مکانیزه) منصوب شد و سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم نیز به ریاست شهربانی کل کشور برگزیده شد.[۳]

در عصر ۱۷ آذر اولتیماتومی توسط سفیران شوروی، انگلستان و آمریکا تسلیم دولت ایران شد که در آن خاطر نشان شده بود چون دولت ایران قادر نیست نظم شهر را حفظ کند و جان اتباع خارجه در تهران هر لحظه مورد مخاطره است، فردا صبح قشون ما تهران را اشغال خواهد کرد.[۴]

قوام در دستوری فوری خطاب به ستاد ارتش، این ستاد را موظف به استقرار نظم و پراکندن عناصر ماجراجو کرد و خواست عبور و مرور از ساعت هشت و نیم ممنوع گردد.[۵]

سپهبد امیراحمدی پس از چند اخطار، متوسل به اسلحه گرم شد و تیراندازی تا نیمه‌های شب ادامه پیدا کرد و فردای آن روز نیز کم و بیش برخورد مسلحانه با مردم ادامه داشت. پس از توقیف روزنامه‌ها، دولت نشریه‌ای به نام «اخبار روز» انتشار داد که حاوی اخبار دولتی بود و مدیریت آن را حسینقلی مستعان به عهده داشت.[۶]

صبح روز ۱۸ آذر، قوای روس و انگلیس، قبل از طلوع آفتاب به تهران رسیدند، ولی در میدان جلالیه چادر زدند و همانجا ماندند. [۷] آنها به مدت یک ماه در تهران ماندند. [۸]

سپهبد امیر احمدی، مسلسل‌ها و تانک‌ها را در تقاطع‌های مهم مستقر کرده بود. سربازان انگلیسی و لهستانی، در میدان‌های بزرگ به چشم می‌خوردند.

چنین به نظر می‌رسید قوامی که برخی وی را آزادیخواه می‌نامیدند، روز به روز مستبدتر می‌شود. آشکارترین نشانه استبداد او، صدور دستور توقیف مطبوعات، بازداشت غالب مدیران و سردبیران روزنامه‌ها و زندانی کردن آنها در زندان حکومت نظامی بود. در ۱۸ آذر قوام نه تنها دستور شلیک به سوی معترضان را صادر کرد، بلکه فرمان مرگ مطبوعات را نیز امضا کرد. پس از توقیف مطبوعات، قوام با استناد به ماده ۵ قانون حکومت نظامی، اقدام به بازداشت روزنامه‌نگاران و سیاستمداران مخالف خود کرد. وی در ادامه این خط مشی مستبدانه، لایحه‌ای را به مجلس برد که به موجب آن، امتیاز کلیه روزنامه‌ها و مجلات لغو می‌شد و شرایط جدیدی برای نویسندگان و مدیران جراید، همراه با پیش‌بینی مجازات، در نظر گرفته شده بود. هر چند این لایحه به تصویب رسید، اما عمر دولت قوام به اندازه‌ای دوام نیافت که از مزایای آن بهره‌مند شود.

از بامداد روز ۱۸ آذر، بگیر و ببند آغاز شد. عده‌ای از کسانی که در تظاهرات شرکت نموده بودند نیز توسط پلیس شناسایی و بازداشت گردیدند. تعداد تلفات روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ آذر ۱۳۲۱ را برخی تا چهارصد نفر نوشته‌اند، اما آن چه مسلم است، جمع کشته‌شدگان از شصت – هفتاد نفر تجاوز نمی‌کرد و خسارات وارده به مجلس شورای ملی در حدود هشتصد هزار ریال بود. کمیسیونی نیز برای تعیین خسارات صاحبان مغازه‌ها تشکیل شد و به بعضی از آنها قسمتی از خسارات پرداخت گردید. [۹]

قوام در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ آذر آقایان مصطفی عدل، وجدانی (دادستان دیوان کشور)، احمد اشتری، علی هیأت (مستشار دیوان کشور)، دکتر غلامحسین خوشبین و رضی

عمید را از طرف دولت، مأمور رسیدگی و کشف حقایق نمود. همچنین در ۲۴ بهمن ۱۳۲۱، نخست‌وزیر در نامه‌ای خطاب به وزارت دارائی خواهان بررسی و تعیین میزان خسارات ناشی از اغتشاشات روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر شد. میلیسپو، در پاسخ به این دستور، اشاره می‌کند وزارت دارائی در کمیسیون تعیین خسارات مردم نماینده ندارد و لذا اطلاعات از وزارت کشور گردآوری و در اختیار نخست‌وزیری قرار داده خواهد شد. همچنین وی در انتهای نامه خاطر نشان ساخت وزارت دارائی برای جبران خسارات وارده به مردم، وسایل مالی و قانونی در دست ندارد و چنانچه دولت پرداخت این خسارات را لازم می‌داند، ناچار باید با صرفه جویی در اعتبارات سال ۱۳۲۲ مجموع مخارج دولت، مبلغی برای آن پیش بینی و در بودجه کشور منظور شود. [۱۰]

نیروی روس و انگلیس یک هفته در تهران متوقف بودند. [۱۱] در این مدت، انگلیسی‌ها برای ترساندن دولت و ملت یک رژه نظامی برپا کردند؛ و ورود گندم را که سخت مورد نیاز مردم بود به تعویق انداختند. [۱۲] پس از یک هفته نیروی روس به زنجان و نیروی انگلیس به اراک مراجعت کرد. یکصدوپنجاه نفر از مسیبین غائله ۱۷ آذر و تظاهرکنندگان روزهای دیگر دستگیر شدند. در تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم شد، علاوه بر دیگران، مقامات داخلی نیز در آن دست داشته‌اند. [۱۳]

«مک فارلند» عوامل موثر در ایجاد بلوای نان را اینگونه برمی‌شمرد: کمبود مواد غذایی، نفرت از بیگانگان، احتکار مواد غذایی، کمبود محصول، سیاست‌های اشغالگرانه متفقین، منازعه سیاسی، نارضایتی دانشجویان، تورم، ناامنی، ظاهر شدن دوباره لوطی‌ها یا چاقوکشان (آدمکشان خیابانی، سرکردگان اوباش) که بعد از سقوط رضاشاه قد علم کرده بودند، تحقیر ملی ناشی از هجوم سال ۱۳۲۰ متفقین و فقدان مسئولیت اجتماعی در ایران. [۱۴]

تمامی عوامل نامبرده به‌گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم، ریشه در اشغال کشور و حضور بیگانگانی چون انگلیسی‌ها در آن داشت. در ادامه بحث به بررسی برخی از این عوامل و نقش انگلستان در تأثیرگذاری آنها می‌پردازیم.

حضور ارتش متفقین و از جمله انگلستان در ایران و تلاش‌های انگلستان برای تسلط بر

منابع اقتصادی و کنترل صادرات و واردات

پیامدهای اقتصادی اشغال ویران‌کننده بود. متفقین به مواد غذایی، توتون، مواد خام و جز اینها برای مصارف نیروهای خود در ایران و سایر نقاط نیاز داشتند. از این رو دولت ایران را عملاً وادار کردند تا این منابع اقتصادی را در اختیار ایشان بگذارد. [۱۵]

با آنکه بر اساس ماده ۷ پیمان سه گانه، متفقین می‌بایست مواد غذایی مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کردند؛ اما عملاً از این کار شانه خالی کرده و به بهانه کمبود کشتی‌های باری، بیشتر احتیاجات خود را با حداقل قیمت از داخل خاک ایران تأمین می‌کردند. [۱۶]

تأمین غذای ارتش یکصد هزار نفری اشغالگر و نیز یکصد هزار آواره لهستانی که از زندان‌های روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، به گردن ملت فقیر ایران افتاده بود؛ که خود با مشکلات و کمبود غذا دست و پنجه نرم می‌کرد. ارتش‌های اشغالگر در ایران کلیه غلات را به سرعت و با زور سرنیزه و یا پرداخت حداقل بهای ممکن، تصاحب می‌کردند. دولت شوروی شمال کشور را که یکی از مراکز اصلی تولید گندم و برنج بود، از بخش‌های دیگر مجزا ساخت و در نتیجه تولیدات این بخش، در اختیار انحصاری مقامات شوروی درآمد که البته قسمتی از آن به مصرف خود بخش اشغالی می‌رسید. از سوی دیگر ورود ارتش سرخ شوروی، نابودی مزارع و محصولات را به همراه داشت و مانع برداشت محصول گندم شده بود. [۱۷]

گزارش رئیس اداره بندر پهلوی در تاریخ ۱۳۲۱/۵/۲۱ نیز به خوبی بیانگر تأثیر ورود لهستانی‌ها و حضور نیروهای بیگانه بر وضعیت معاش مردم منطقه است. وی در گزارش خود چنین می‌نویسد:

از اوائل سال جاری، به‌واسطه ورود مهاجرین لهستانی و وجود نیروی بیگانه، در بندر پهلوی اوضاع خواربار بطور تصاعدی ترقی کرده، مخصوصاً برنج که قوت اهالی است، از چند روز پیش روز بروز مشکل و میزان بهای آن از خرواری ۲۰ من شاه ۴۰۰ ریال، به ۸۰۰ ریال ترقی کرده و از همه سخت‌تر، در این ایام میزان عرضه آن بر میزان تقاضا رو به نقصان گذاشته، بطوریکه فعلاً با بهای خرواری ۲۰ من شاه ۸۰۰ ریال هم بدست نمی‌آید. ... اخیراً بمناسبت ورود مهاجرین لهستانی که از تاریخ ۱۳۲۱/۰۵/۲۰ اولین کشتی آنان وارد گردید، بقیمت کلیه مایحتاج زندگانی خاصه خواربار به مراتب افزوده شده و دکاکین علاف‌ها که تا چند روز پیش مملو از برنج‌های مختلفه بود، بکلی خالی و معلوم نیست ناگهان فروخته و یا احتکار کرده‌اند. [۱۸]

با آنکه نخست‌وزیر ایران به نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران درباره خودداری از خرید مستقیم ارزاق توسط آنها و مضرات آن که موجب گرانی، کمیابی کالاها و رواج احتکار و دلالی و اضطراب عمومی می‌شد، تذکراتی داده بود، [۱۹] اما در این میان انگلستان، روشی را پیش گرفت که معمول سیاست‌های استعماری‌اش در ایران بود. یک کمپانی انگلیسی، غلات موجود در ایران را با نازل‌ترین قیمت می‌خرید و در اهواز -مرکز قوای انگلیس- انبار می‌کرد. بر اثر کمبود مواد غذایی و اتخاذ سیاست پولی قوای اشغالگر، تورمی در حدود ۱۰۰۰٪ ایجاد شد که قدرت خرید مردم را به حداقل رساند. [۲۰]

اسناد موجود از آن زمان حاکی از وخامت اوضاع ارزاق در اهواز بر اثر مداخلات انگلیسی‌هاست که از جمله آنها می‌توان به گزارش تلگرافی آقای صنیعی از اهواز، خطاب به وزارت دارائی، اشاره کرد. [۲۱]

این موضوع نه تنها در اهواز، بلکه در هر شهری که متفقین به نحوی در آن حضور داشتند مشاهده می‌شد. به عنوان مثال می‌توان به گزارش‌های ارسالی از بندرعباس، نائین، کرمان، انارک، بوشهر و ... درباره کمبود ارزاق عمومی و رواج دزدی در آنها، اشاره کرد. [۲۲]

در خرداد ماه سال ۱۳۲۰، گلشائیان، وزیر مالیه، طی بخشنامه‌ای اعلام کرد به منظور انتظام و سرعت بخشی به جمع‌آوری گندم و تأمین نان شهرستان‌ها و تهیه و ذخیره آنوقه کشور، اداره کل غله در سازمان اقتصادی ایجاد شده است و انبارهای غله تحت نظارت آن قرار خواهد گرفت. [۲۳]

افزایش قیمت مایحتاج مردم به علت حضور قوای بیگانه در کشور، موجب بروز طغیان‌هایی در برخی شهرها می‌شد که نمونه‌هایی از گزارش این حوادث در میان اسناد نگهداری شده در آرشیو ملی به چشم می‌خورد. گزارش فرمانداری نظامی کرمانشاهان حاکی از آن است که در تاریخ ۱۳۲۰/۸/۵ پیشه‌وران این شهر مغازه‌های خود را تعطیل و برای اعتراض به وضع بد اقتصادی، گرسنگی و حمل گندم به خارج در خیابان‌ها تجمع کرده‌اند، که این موضوع منجر به درگیری نیروهای شهربانی و نیروهای سرهنگ ارفع با آنها و کشته شدن یک نفر و مجروح شدن سه نفر شده است. [۲۴]

در نامه وزارت دارائی به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۰/۱۱/۱۴ نیز به غائله همدان در اواخر آبان ۱۳۲۰ که منجر به کشته شدن چهار نفر از اهالی شهر شده، و نیز به اعزام فردی برای تحقیق محلی و بررسی اوضاع اشاره شده است. در همین پرونده شاهد گزارش فرمانداری همدان درباره این غائله و جلسه‌ای که با حضور سران دسته‌ها و یک عده از بازرگانان و محترمان شهر برگزار شده است، هستیم. در بخشی از این گزارش چنین آمده است: «در همین اثنا دو بار آقای سرهنگ فلاچر که بقرار

معلوم معاون اداره سیاسی انگلیسی‌ها است، بفرمانداری آمده و اظهار می‌کرد مردم را بنام اینکه خواربار آنها را انگلیسی‌ها می‌برند، تحریک کرده‌اند و اول شب نیز با تلفن تقاضا کرد که بنده باتفاق رئیس شهربانی و رئیس امنیه بدیدن ایشان و فرمانده اردوی انگلیسی برویم و در آنجا نیز مطلب را تجدید و ضمناً پرسش‌هایی می‌کردند که چگونه شهربانی متوجه این پیش آمد نبوده که جلوگیری نماید. همچنین راجع باینکه از محرکین و مرتکبین مخصوصاً آنها که باتومبیل حامل نیروی انگلیسی سنگ انداخته و سبب تیراندازی شده‌اند، کسی دستگیر شده یا خیر سوالات نمود. ... امروز صبح مجدداً سرهنگ فلاتچر بفرمانداری آمده، تقاضا کرد اعلامی در شهر منتشر شود که انگلیسی‌ها خواربار نمی‌برند، بلکه مقدار زیادی گندم بایران فروخته‌اند و این اظهارات از ناحیه مغرضین است. بنده آگهی [؟] تهیه کرده بودم، ولی مشارالیه جداً تقاضا کرد بمضمونی که خود او نوشته بود، اعلان منتشر بشود. بنده هم از نظر جلوگیری این شایعات بیموقع [گذاشتم؟] آگهی منتشر گردد. زیرا امروز شنیده شد مردم اظهار می‌کرده‌اند که گندم‌ها را به انبارهای تهران نمی‌برند بلکه در ایستگاه‌های راه آهن خالی می‌کنند و معلوم نیست به کجا می‌رود. بعضی نیز صریحاً اظهار می‌کرده‌اند که خواربار، از گندم و برنج و غیره بخارج حمل می‌شود». [۲۵]

این سند به خوبی نمایانگر دخالت انگلیسی‌ها در امور کشور و نیز تلاش آنها برای وارونه جلوه دادن حقایق و تکذیب نقششان در کمبود مواد غذایی در ایران است.

در سندی دیگر، وزیر دارائی در مکاتبه‌ای با وزارت امور خارجه به خرید و خروج آنوقه و مواد غذایی از ایران توسط متفقین، برخلاف پیمان‌های امضا شده میان ایران و آنها، اعتراض می‌کند و خواهان جلوگیری از این جریان می‌شود. [۲۶]

در همین زمینه شاهد تلگراف وزیر امور خارجه به سفارت ایران در لندن درباره ایجاد تماس با مقامات انگلیسی، درخواست هماهنگی با ایران برای خرید و توزیع ارزاق و هشدار نسبت به رواج قاچاق و گوشزد کردن خطر قحطی در تهران هستیم. [۲۷]

انگلیسی‌ها با وجود کمبود مواد غذایی در ایران، بی‌رحمانه حتی بخشی از نیازهای

سربازان خود در عراق (غیر از غله و گوشت) را نیز بدون انجام تشریفات گمرکی و پرداخت عوارض از ایران تأمین می‌کردند. [۲۸]

اسناد متعدد برجا مانده از دوره زمانی جنگ جهانی دوم، هر یک به نحوی حاکی از شکایت از متفقین و نقش آنها در ایجاد کمبود در شهرهای مختلف است که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم.

در مهر ۱۳۲۱ شاهد نگارش گزارشی به نخست‌وزیر، درباره دخالت انگلیسی‌ها در کلیه امور شهرها، از جمله امر نان‌کند، که موجب کمبود نان در شهر شده است و تقاضای جلوگیری از این روند هستیم. [۲۹]

در سندی دیگر وزیر کشاورزی در نامه‌ای محرمانه به نخست‌وزیر، درباره خرید گوسفند توسط انگلیسی‌ها و ضرورت جلوگیری از آن، سخن گفته است. [۳۰]

در گزارشی از فرماندار قم به نخست‌وزیر نیز به مشکلات ناشی از حضور نیروهای انگلیسی در شهر، کمبود آذوقه، بدمستی‌های سربازان انگلیسی و رعایت نکردن سنت‌ها و شعائر مذهبی توسط آنها اشاره شده است. [۳۱]

انگلستان به منظور گسترش کنترل خود بر محصولات ایران، به ویژه غله، گایلز، سرکنسول خود در مشهد را به تهران فراخواند و وی را به عنوان مشاور سفارت انگلیس در امور غله به کار گمارد. یکی از توصیه‌های گایلز این بود که در هر یک از کنسولگری‌های انگلستان در ایران، مأمورانی مخصوص گماشته شوند تا بر جریان کاشت، برداشت و جمع‌آوری گندم نظارت داشته باشند. [۳۲]

کار دخالت انگلیسی‌ها در امور غله به آنجا رسید که در تیر ماه ۱۳۲۱ وزارت دارائی، به ادارات دارائی شهرستان‌ها دستور داد اطلاعات مربوط به میزان محصول این سال و سال‌های قبل را در دسترس مأموران انگلیسی قرار دهند. [۳۳]

در نتیجه نابسامانی اوضاع، دولت انگلیس در اقدامی نمایشی سعی در وارد کردن مقداری غله به ایران می‌کند. اما این اقدام مؤثر نبود. سفیر ایالات متحده درباره این اقدام، چنین می‌گوید: «احساس می‌شود که دولت انگلستان، عمداً نمی‌خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد.» این نظر چندان هم بی‌ربط نبود، زیرا

مقامات انگلیسی سرسختانه از بهبود وضع خواروبار در ایران جلوگیری می‌کردند. برای مثال پس از آنکه قحطی وضع بسیار نابسامان و آشفته‌ای در کشور به وجود آورد، در نوامبر ۱۹۴۲/ آبان ۱۳۲۱ دولت انگلیس تحت فشار ایالات متحده، متعهد شد ۳۵۰۰ تن گندم را از انبارهای خود در عراق به تهران ارسال کند تا کمبود نان را در پایتخت اندکی جبران کند. اما در عمل، به بهانه‌های مختلف، از جمله نبودن وسایل حمل گندم از عراق به ایران، از تحویل این مقدار گندم طفره می‌رفت. هر چند بعد از مدتی، سازمان جاسوسی ارتش آمریکا کشف کرد که مقامات انگلیسی گندم مورد نظر را از عراق به اهواز حمل کرده بودند، ولی از تحویل آن به مقامات ایرانی خودداری می‌کردند. [۳۴]

دولت انگلیس حتی واگن‌های حامل گندم را در خوزستان توقیف می‌کرد و گندم آنها را برای نیروهای خود در اختیار می‌گرفت. [۳۵]

دولت انگلیس هیچگاه دست از سیاست‌های مزورانه خود بر نمی‌داشت و لذا می‌بینیم برای عوام‌فریبی، اقدام به ارسال مقداری آرد برای رفع گرسنگی مردم ایران کرد که گزارشات حاکی از آن بود که این آردها غیر قابل استفاده و پر از حشرات و شپش است. [۳۶]

قابل توجه اینکه ورود غله به تهران ممنوع بود، در حالی که طبق آئین‌نامه غله و نان [۳۷] اجازه حمل به شهرستان‌ها وجود داشت، زیرا قیمت گندم در بازار آزاد، خرواری ۲۰۰ تومان بود، ولی سیلو مردم را وادار می‌کرد که گندم را ۶۰ تومان بفروشند و چون تهران بزرگترین خریدار گندم بود، متفقین برای اینکه قدرت رقابت خریداران تهران را با خود، از بین ببرند و بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند، اجازه نمی‌دادند غله وارد تهران شود. [۳۸]

همین امر مخالفت زارعان را برانگیخت، زیرا در سال‌های پیش از ۱۳۲۲ قیمت گندم در بازار آزاد ۵۰۰۰ ریال بود و اداره غله مازاد محصول را به ۳۷۵۰ ریال می‌خرید، در حالی که در سال ۱۳۲۳، گندم در بازار آزاد به ۷۰۰۰ ریال خرید و فروش می‌شد، ولی قیمت دولتی آن ۲۹۰۰ ریال (یعنی حتی کمتر از سال قبل) بود و این موضوع کاملاً به ضرر کشاورزان تمام می‌شد.

طبق طرح وزارت خواروبار، مالکان موظف بودند محصول خود را به دولت تحویل دهند و تخلف از این امر، مجازات داشت. [۳۹]

در سال ۱۳۲۱ وضع غلات مشکل بزرگی را ایجاد کرده بود. زمستان سال ۱۳۱۹ش. هشداری بود در این زمینه، سیل‌های سر به فلک کشیده خالی از گندم و در نتیجه احتیاج به وارد کردن گندم مورد نیاز از خارج، این هشدار بود. بر اثر وقایع شهریور ۱۳۱۹ روابط بازرگانی با کشورهای اروپا محدود و مسدود شد و حمل و نقل کالای بازرگانی از راه‌های دریایی با سایر کشورها نیز غیر عملی گردید.

میزان معاملات خارجی کشور کاهش فوق العاده‌ای حاصل کرد و در نتیجه واردات ضروری مانند قند و شکر، قماش، غله، مواد شیمیایی، دارو و لوازم طبی و غیره، فوق العاده تقلیل پیدا کرد و در مملکت نیز نایاب شد. در عین حال صدور کالاهای ایران به خارج دچار رکود و وقفه کامل گردید. اشکالات حمل و نقل هم به علت کمبود وسائل باربری در داخل کشور، عمل جمع‌آوری غله و توزیع آن را مشکل کرد. و بالاخره مشکل دیگر دولت ایران این بود که به موجب تعهدی که در پیمان اتحاد سه گانه داشت، کلیه وسایل حمل و نقل زمینی و راه آهن خود را در اختیار متفقین گذاشته بود، بنابراین کامیون‌ها و واگن‌های راه آهن تماماً در راه رساندن مواد و مهمات به روسیه شوروی بسیج شده بودند. کمبود گندم که غذای اصلی مردم به شمار می‌رفت در همه جای کشور به چشم می‌خورد. خصوصاً اینکه از صدور غله منطقه حاصلخیز آذربایجان و نواحی شمالی ایران که در اشغال نیروهای شوروی قرار داشتند به تهران

و دیگر نقاط ایران ممانعت به عمل می‌آمد. روس‌ها با مانع شدن از حمل غله آن‌ریبایجان به نقاط دیگر که خارج از منطقه اشغالی آنها قرار داشت، این غلات را برای مصرف خود به روسیه صادر کرده و فقط مقدار کمی از آن را در خود منطقه اشغالی به مصرف مردم می‌رساندند تا آنها را ساکت نگهداشته و از بروز بلوا و شورش جلوگیری نمایند.

انگلیسی‌ها هر جا منافعتشان ایجاب می‌کرد، دست به اقدام می‌زدند و به همین خاطر می‌توان شاهد فعالیت‌های به ظاهر متضاد این دولت، در زمینه‌ای یکسان بود. «ایرج نوقی» درباره کوشش این دولت برای حفظ منافع خود و فرونشاندن خشم مردم برای کمبود مواد غذایی چنین می‌نویسد:

مسئله غله و مواد غذایی هر چند که یک مسئله داخلی بود با این حال مستقیماً و به طور کامل مورد توجه متفقین قرار داشت. زیرا کمبود غله و یا نارسائی وضع غله سبب بروز ناراحتی و شورش مردم می‌شد و ممکن بود که در ارسال مواد مورد نیاز به شوروی ایجاد وقفه و اخلال نماید. کوشش‌های بسیاری از جانب دولت‌های انگلستان و آمریکا به کار رفت تا با حمل مقادیری گندم به ایران، کمبود آن را برطرف نمایند. دولت انگلستان به خوبی از اقدامات شوروی‌ها در منطقه اشغالی آگاه بود ولی هیچ اقدامی برای متوقف کردن اقدامات آنها به عمل نمی‌آورد. به این دلیل که اولاً انگلیسی‌ها قدرت آن را نداشتند تا از عملیات روس‌ها جلوگیری کنند و ثانیاً مایل بودند تا روس‌ها را راضی نگهدارند تا از مساعدت‌های نظامی آنها در جنگ بر علیه آلمان استفاده نمایند. [۴۰]

آمریکائی‌ها که در آن زمان به عنوان مستشاران مالی در ایران حضور داشتند، انگلستان را مسئول کمبود غلات در ایران دانسته و عقیده داشتند انگلیس برای بالا بردن ظرفیت کمک‌های ارسالی به شوروی، سیستم حمل و نقل ایران را به حد انفجار رسانده است.

در دسامبر ۱۹۴۲ امریکائی‌ها لیست طولی از گله‌ها و شکایات و انتقادهای خود را تسلیم وزارت خارجه انگلستان کردند. در این یادداشت به ویژه کارشکنی‌های دولت انگلستان در به تأخیر انداختن امضای قرارداد غلات بین ایران و آمریکا مورد ملامت قرار گرفته بود. در این یادداشت همچنین اقداماتی چون ورود نیروهای انگلیسی به پایتخت در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه ۱۳۲۱ و قصور دولت انگلیس در ارسال مواد غذایی به ایران که در بصره آماده ارسال بود، مورد انتقاد تند دولت ایالات متحده آمریکا قرار گرفته بود. [۴۱]

در همین زمینه، «میلیسپو»، رئیس کل دارائی در گزارش فروردین ۱۳۲۲ خود خطاب به وزیر دارائی به وضوح به نقش متفقین در ایجاد مشکلاتی برای دولت ایران اشاره کرده است و می‌نویسد:

قسمت اعظم این مشکلات در نتیجه جنگ کنونی و استفاده نیروهای متفقین از خاک ایران و بنگاه‌های دولتی و وسایل حمل و نقل و برخی وسایل دیگر ایران (به منظور ادامه جنگ) ایجاد شده است.

وی معتقد است باید متفقین خرید مواد مورد نیاز خود را در کشور ایران تقلیل دهند، یا وسایلی بدست آورند که بدون تحمیل بر قوه خرید فوق‌العاده فعلی که بازار ایران را تحت فشار دارد، نیازمندی‌های خود را مرتفع سازند.

وی در این گزارش به روش‌هایی که از طریق آنها می‌توان وضعیت بهتری را در ایران ایجاد کرد، اشاره کرده است که در همه آنها، بهبود وضعیت ایران در گرو همکاری متفقین است. [۴۲]

دخالت اشغالگران در مسائل سیاسی کشور، روی کار آمدن قوام و سعی در ساقط کردن وی با ایجاد شورش‌هایی برای کمبود نان

در سال‌های جنگ، وضع اقتصادی ایران به صورت اسفناکی در آمد. تورم، تشکیل بازار سیاه، کمبود خواروبار و قحطی که نتیجه مستقیم حضور ارتش‌های بیگانه بود، موجبات نارضایتی شدید مردم را فراهم ساخته بود.

نخست‌وزیرانی چون فروغی و سهیلی، آنقدر گرفتار مشکلات سیاسی و مشکلات ناشی از حضور متفقین در ایران بودند، که نتوانستند قدمی در راه بهبود وضع اقتصادی کشور بردارند تا این که در ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ ش. قوام‌السلطنه سیاستمدار کهنه‌کار که در دوره رضاخان مغضوب و گوشه نشین شده بود، به نخست‌وزیری رسید.

در بررسی عوامل موثر در ایجاد بلوای نان، برخی ظهور دولت قوام را به عنوان دلیلی بر شکل‌گیری شورش، بر شمرده‌اند. مهدی فرخ که با خاندان قوام میانه خوبی ندارد و آنها را شجره خبیثه می‌نامد یکی از معتقدان به این عامل است. [۴۳] حسین کاوشی نیز در بررسی توطئه دربار محمدرضا شاه، در ایجاد بلوای نان، ترس شاه جوان از قدرت یافتن احمد قوام به عنوان رقیبی قدرتمند و خطرناک که در کارنامه کاری خود تجربه‌هایی چون بیش از ۲۰ بار وزارت و ۲ بار نخست‌وزیری داشت را عاملی مؤثر، در شکل‌گیری غائله ۱۷ آذر می‌داند. [۴۴]

وزیرمختار آمریکا در تهران نیز از دیگر معتقدان به این عامل است. وی سماجت و سرسختی انگلستان در نرساندن گندم به ایران را «بازی تفرقه بینداز و حکومت کن» انگلیسی‌ها می‌نامد که به قصد برکناری دولت قوام و بر سر کار آوردن مهره‌ای مناسب و دست‌نشانده، همانند سیدمحمد تدین، اعمال می‌گردید. [۴۵]

خانه قوام پس از شهریور ۱۳۲۰، یکی از مراکز سیاست تهران بود که از طرف روشن‌فکران، حزب توده و آزادی‌خواهان مورد توجه قرار گرفت. چون هدف اساسی متفقین در آن زمان ایجاد امنیت در ایران بود تا بهتر و سریع‌تر به فعالیت جنگی خود علیه آلمان بپردازند؛ از روی کار آمدن دولتی مقتدر و قوی حمایت می‌کردند. این سیاست علاوه بر آنکه مانع از شکل‌گیری کانون‌های ضد متفقین از لحاظ احساسات

و طن پرستانه و ضد استعماری می‌شد، دست آنها را در کنترل فعالیت جاسوسان آلمانی نیز باز می‌گذاشت. بنابراین زمینه برای به قدرت رسیدن قوام السلطنه به عنوان نخست‌وزیر فراهم شد.

وی از همان ابتدای کار حساسیت دربار را علیه خود شکل داد. قوام اعلام داشت دولت او پاسخگوی اعمال خود در برابر مجلس است و به همین علت وزرای کابینه باید گزارشات خود را به وی ارائه دهند و نه شخص دیگری (شاه و سایر درباریان) قوام برای تعدیل موقعیت و نفوذ انگلستان و شوروی، سعی می‌کرد نیروی سومی، یعنی ایالات متحده را به عرصه سیاسی ایران بکشانند. یکی از اقدامات او در این زمینه بکارگیری مستشاران آمریکایی بود. مهم‌ترین این مستشاران، گروه مستشار مالی بود که ریاست آن را دکتر میلسپو بر عهده داشت. او به همراه ۳۵ نفر به ایران آمد و به عنوان رئیس کل دارائی با اختیارات وسیع در امور مالی و اقتصادی شروع به کار کرد، اما نتوانست موفق شود. چرا که وظیفه او در درجه اول تأمین خواروبار و احتیاجات متفقین بود.

میلسپو پس از دو سال، به علت آشکار شدن تخلفاتش و نیز مخالفت نمایندگان مجلس چهاردهم، به ویژه دکتر مصدق و آیت الله شیخ حسین لنگرانی، مجبور به استعفا شد و ایران را ترک کرد. [۴۶]

یکی از اقدامات این مستشاران برای مقابله با گرسنگی، پخت نان دولتی بود. حسین مکی در این خصوص چنین می‌نویسد:

در آن ایام دولت برای جلوگیری از ازدحام مردم برای تهیه نان که غذای بیشتر مردم بود اقدام به پختن نان ماشینی کرد که به نام «نان سیلو» معروف شد. این نان، نامرغوب و غیر قابل خوردن بود که در بعضی از نقاط کشور، از جمله تهران توزیع می‌شد. استفاده از این نان باعث بیماری تعدادی از کودکان تهران شد. [۴۷]

شريدان نیز درباره تأسیس نانوآخانه مرکزی دولتی در گزارش خود خطاب به ب.ج.ئی بودو، در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۲ / ۲۱ آذر ۱۳۲۱ چنین نوشته است:

پس از یک ماه اقدام در وادار کردن ناو‌ها به پخت شبانه و تقسیم آن و ممانعت از دزدی و فروش آرد به بازار سیاه، من ناچار شده‌ام کلیه ناو‌های شهر را که تعدادشان ۳۲۱ دکان است، بسته و ناو‌خانه مرکزی دولتی را تأسیس کنم. [۴۸]

مهدی فرخ در خاطرات خود، به تلاش انگلیسی‌ها برای راهیابی به وزارت خواروباری که قوام آن را ایجاد کرد، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

در مرداد ۱۳۲۱، دولت تازه تأسیس قوام برای رویارویی با مشکل نان، تصمیم به تشکیل وزارت خواربار گرفت و مهدی فرخ به عنوان اولین وزیر خواربار به کابینه قوام راه یافت. هم زمان با این اقدام، کارشناسانی از آمریکا استخدام شدند تا وزارتخانه جدید را به سمت مقابله با بحران هدایت کنند. انگلیسی‌ها با اعمال فشار بر دولت ایران، در پی آن بودند که به کار گماردن پنج انگلیسی را در این وزارتخانه تحمیل نمایند و به این ترتیب کنترل خود را بر اوضاع از دست ندهند. [۴۹]

اقدامات قوام موجب شد انگلستان هم مانند دربار، از بروز بحران‌های سیاسی و اقتصادی که منجر به سقوط کابینه قوام‌السلطنه و روی کار آمدن دولتی کاملاً مطیع و وابسته به آن کشور شود، استقبال کند. در واقع می‌توان گفت باری دیگر دربار ایران، در سیاستی همسو با انگلستان و به اطاعت از این دولت، برای حفظ منافع خود، پای به صحنه نهاد.

برای ضربه وارد آوردن به قوام‌السلطنه باید از حربه‌ای استفاده می‌شد که اثر جدی داشته باشد. باید ثابت می‌شد قوام‌السلطنه نه تنها قوی نیست و نمی‌تواند امنیت را تأمین کند، بلکه موجب اغتشاش و بلوا نیز شده است و دوام کابینه وی، نظم و آرامش را در کشور از بین برده و اجرای برنامه متفقین برای کمک به شوروی را با اشکال روبرو می‌کند.

از شهریور ۱۳۱۹ تا تابستان ۱۳۲۱، دولت انگلستان با ارسال گندم از هندوستان و کانادا به ایران مخالفتی نکرد و طی این مدت بر اساس اسناد موجود در آرشیو ملی حدود هفتاد هزار تن گندم به ایران وارد شد. [۵۰] اما بعد از این تاریخ، انگلستان در

امتداد سیاست خود برای براندازی قوام از قدرت، با واردات گندم به ایران مخالفت کرد و در نتیجه همین سیاست، کمبود و گرانی نان در نیمه دوم سال ۱۳۲۱ به اوج خود رسید. این در زمانیست که سر ریور بولارد در گزارش خود معتقد است ایران نیازی به واردات گندم ندارد و محصول گندم این سال را خوب اعلام کرده است. [۵۱]

اسناد دیگر نیز شاهدهی بر این ماجرا هستند که انگلیسی‌ها تمام تلاش خود را می‌کردند تا اوضاع را آشفته نمایند. در زمانی که گزارش‌های واصله از شهرهای مختلف خبر از وضعیت بد اقتصادی، نبود غله و نان و گرسنگی و قحطی دارد، نامه وزیر دارایی به وزارت کشور، در شهریور ماه ۱۳۲۱ حاکی از آن است:

عمل شرکت نفت سابق اخیراً عده‌ای از کارگران بیکار و ناراضی شرکت سابق نفت را توسط اداره اطلاعات سفارت انگلیس استخدام نموده و مأموریت آنها تحریک و آتش زدن خرمن‌ها در قراء و قصبات می‌باشد و بعلاوه این عده مأموریت دارند با نشر خیرهای دروغ حاکی از خرابی اوضاع، ذهن دهقانان و زارعین ساده لوح را مغشوش و آنها را وادار نمایند که ارزاق عمومی را ذخیره و انبار نمایند. [۵۲]

بدین ترتیب نقشه بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ به نحوی که چیده شده بود، عملی گردید. بحران غله به جایی رسید که در آستانه ناآرامی‌های آذر ماه ۱۳۲۱، سیلوی تهران فقط برای دو روز گندم داشت. «حمید شوکت» معتقد است ارجحیت کمک به شوروی، عاملی است که انگلستان را به بی تفاوتی در برابر وضع بد اقتصادی ایران وامی‌دارد. وی می‌نویسد:

همة این‌ها دولت قوام را بیش از پیش به سمت این سیاست سوق داد تا از متفقین بخواهد به ایران غله ارسال کنند. متفقین به چنین تقاضایی تن در نمی‌دادند. زیرا سیاست بریتانیا بر اساس نیازهای جنگی این امپراطوری شکل گرفته و حاکی از آن بود که کمک به شوروی بر رفع دشواری‌های ایران ارجحیت دارد. [۵۳]

علاوه بر این، انگلستان می‌خواست از موضوع کمبودها، به عنوان اهرم فشاری بر دولت قوام استفاده کند. در ادامه این کشمکش‌ها، سرانجام طرح مشترکی از جانب ایران، انگلستان و آمریکا به امضا رسید. بنابر مفاد این طرح که در ۲۸ آبان ۱۳۲۱ از

تصویب مجلس گذشت، آمریکا و انگلیس توافق کردند، کمبود غله ایران را تا برداشت محصول در سال آینده تأمین کنند و در مقابل، مجلس با انتشار اسکناس و اعطای اختیارات فوق العاده به نخست‌وزیر موافقت کند. امید قوام بر آن بود که با پیروزی در این عرصه از نبرد، بحران فروکش کرده باشد. اما شورشی که در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ آرامش تهران را بر هم زد، این امید را نقش بر آب کرد. [۵۴]

«پرواند آبراهامیان» درباره نقش متفقین و از جمله انگلستان در بلوای نان، چنین می‌نویسد:

سرانجام کشمکش میان قوام و شاه به خیابان‌های تهران کشیده شد. این درگیری هنگامی شروع شد که اصناف بازار در ۱۷ آذر ۱۳۲۱، برای اعتراض به قیمت بالای مواد غذایی، مسئله جدید چاپ اسکناس‌ها و قانون مالیات بر درآمدی که به تازگی میلپسو وضع کرده بود، در بیرون مجلس به آرامی راهپیمایی کردند. البته هنگامی که چاقوکشان و افسران ارتش اعلام کردند که شاه هرگز اجازه نمی‌دهد تا سربازان به طرف «مردم محبوبش» تیراندازی کنند، راهپیمایان به سوی ساختمان مجلس حمله‌ور شدند. وقتی که ارتش از مداخله پلیس جلوگیری کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به نانوایی‌ها حمله‌ور شدند، فروشگاه‌های لوکس و منزل قوام را غارت کردند و محله اعیان‌نشین شهر را تهدید کردند. نظم و آرامش هنگامی برقرار شد که نیروهای انگلیسی وارد عمل شدند. هر چند متفقین به کمک قوام شتافتند، این مداخله آنها را متقاعد کرد که شاید رقابت میان نخست‌وزیر و شاه موجب شود تا اندک منابع ارتش برای انجام وظیفه حیاتی انتقال تجهیزات جنگ، در راه ایفای مسئولیت بیهوده حفظ نظم و قانون صرف شود. پس آنان از بین این دو نفر شاه را ترجیح دادند. [۵۵]

همچنین؛ در آبان ۱۳۲۱ انگلستان که وضعیت غله ایران را به بدترین وضع ممکن سوق داده بود، در اقدامی در ظاهر دوستانه موافقت کرد موقتاً ۳۵۰۰ تن غله از انبارهای خود در عراق را به ایران صادر کند و تهران را از وضعیتی که در آن بود نجات دهد. ولی این گندم پس از به نتیجه رسیدن سیاست‌های آنها در سست کردن

پایه‌های قدرت قوام و آن هم با تبلیغاتی پر سر و صدا وارد ایران شد. خبرنگار مخصوص رویتر در این مورد گزارش داد اولین مرسوله گندم انگلیس در کامیون‌هایی که پرچم انگلیس بر آن افراشته بود، به تهران رسید و در مقابل جمعیت خوشحال، با کامیون‌هایی ایرانی که روی آنها نوشته شده بود «انگلیس‌ها گندم به ایران می‌آورند» حمل شد. نقل شده پیش از آن، چند هواپیما از نیروی هوایی ایران بر فراز پایتخت پرواز کرده و اوراقی ریختند که در آنها وعده انگلیس و آمریکا، دائر بر ارسال گندم به ایران، تذکر داده شده بود. [۵۶]

در اسنادی که در همین کتاب آمده، شاهد گزارشی از وزارت خواروبار به نخست‌وزیر هستیم که نشان می‌دهد گندمی که با این همه تبلیغ و منت وارد ایران شد، بر از «خرده شیشه» و غیر قابل استفاده بوده است. [۵۷]

احمد قوام پس از وقایع اسفبار ۱۷ آذر که شرح آن در این پژوهش آمد، به زمامداری خود ادامه داد. سیاست‌های قوام در تعیین اعضای کابینه از سویی و تلاش شاه و دربار برای سرنگونی وی از سوی دیگر، سرانجام منجر به مشاجرات شدید وی با برخی نمایندگان و وزیران و به دنبال آن استعفای وزیران و انحلال کابینه شد.

قوام، علی‌رغم وضعیتی که پیش آمده بود، به حکومت بدون وزیر خود ادامه داد و جلسات هیأت وزیران را با معاونان وزارتخانه‌ها تشکیل داد. «پیتر آوری» در شرح ماجرای بلوای نان، چنین می‌نویسد:

در زمستان سال ۱۳۲۱ پس از بلوای نان در آذر ماه، بحران هنوز ادامه داشت. چون تهران صحنه تظاهرات شدیدی شده بود، یک گردان از نیروهای انگلیسی مستقر در قم، به تهران منتقل شدند. شاه دچار تردید شده بود که آیا نخست‌وزیر (احمد قوام) را برای استعفا دادن تحت فشار بگذارد یا خیر. حتی در یک مرحله، به نظر می‌رسید که شاه در فکر تشکیل کابینه نظامی بود که خود در رأس آن باشد. با اندیشه‌ای که بیانگر شیوه فکری او در دسامبر ۱۹۴۲ (آذر ۱۳۲۱) بود. مع‌الوصف، در این مرحله وزیرمختار بریتانیا در تهران از شاه خواست که قوام را برکنار سازد و به وی و سایر

کسانی که خانه‌هایشان بر اثر تظاهرات ۱۷ آذر خراب شده است، غرامت پرداخت شود. [۵۸]

در این شرایط، قوام که شانس برای کسب رأی اعتماد از مخالفان خود و معرفی وزیران جدید نداشت، پس از برگزاری جلسه‌ای با طرفداران خود و بررسی اوضاع، از نخست‌وزیری کناره گرفت.

خرابی راه‌های شوسه، به کارگیری راه‌آهن و تصرف وسایل حمل و نقل

یکی از ارکان اساسی سیاست انگلستان در ایران در زمان جنگ جهانی دوم و بعد از اشغال ایران، کمک به مساعی جنگی متفقین، به طور اعم و ارسال کمک‌های جنگی به شوروی، به طور اخص بود. بهانه جنگ و کمک رسانی به شوروی از راه ایران، نمایندگان سیاسی و مقامات نظامی انگلیس در ایران را بر آن داشت تا برای توسعه سیستم حمل و نقل کشور و ارسال مواد به شوروی، در هر امری از امور ایران، مداخله نمایند. [۵۹]

مأموران کشوری و لشکری و بخش خصوصی انگلستان، به طور فعالی در ایران مشغول بودند و برای حمل کمک‌های متفقین به روسیه، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. از ابتدای هجوم به ایران، تا پایان جنگ، انگلیسی‌ها بیش از شش هزار کیلومتر راه را ساخته و یا تعمیر کردند و نگهداری بقیه راه‌ها را نیز بر عهده گرفتند. آنها همچنین اقدام به ایجاد یک سازمان بزرگ حمل‌ونقل زمینی کردند که هزاران کامیون را که در سراسر جاده‌های ایران به کار حمل مواد به روسیه مشغول بودند، اداره می‌کرد. راه‌آهن سراسری ایران به کلی در تحت اختیار متفقین قرار گرفته بود. قسمتی از این راه یعنی از بندر شاهپور در جنوب تا تهران در اختیار و زیر نظر و کنترل انگلیسی‌ها بود. [۶۰]

راه‌های ایران و از جمله راه آهن، اهمیت به سزایی برای گردش ماشین جنگی متفقین داشت. بر روی جاده‌هایی به طول ۲۷۰۰۰ کیلومتر، قسمت اعظم کمک‌های متفقین، به شوروی حمل می‌شد. در مدتی کمتر از چهار سال جمعاً بیش از ۵ میلیون تن کالا از طریق جاده‌های شوسه ایران به شوروی حمل شد. حمل و نقل این مقدار عظیم کالا، بر روی جاده‌های ایران، مشکل ترافیک را به جایی رسانید که دولت‌های اشغالگر مجبور شدند با امضای یک توافقنامه، برنامه‌ای برای استفاده از راه‌های شوسه تنظیم کنند که طبق آن هر کدام فقط در ساعات معینی از شبانه روز می‌توانستند از جاده‌ها استفاده کنند. به این ترتیب جاده‌های ایران در ۲۴ ساعت متناوباً جولانگاه کاروان‌های حمل و نقل این دولت‌ها و از جمله انگلستان بود.

بر اساس ماده ۳ بند ب قرارداد ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲/۹ بهمن ۱۳۲۰، متفقین تمامی وسایل حمل و نقل خصوصی، دولتی و نظامی ایران را به تصرف خود درآورده بودند. آنها تمامی کامیون‌های موجود، تانکرهای نفتکش، اتوبوس‌های مسافری و حتی اتوبوس‌های خطوط شهری را نیز متصرف شدند. تنها تعداد کامیون‌های غیر ارتشی متصرفی متفقین به ۳۰۰۰ دستگاه می‌رسید.

این تصرف وسایل نقلیه و نیز ترافیک شدید جاده‌ای، اثری غیر قابل جبران، بر اقتصاد ایران، بر جای گذاشت. سیستم حمل و نقل کالا و مواد مصرفی و غذا در سطح کشور به کلی از هم پاشید و گرانی و قحطی را گسترش داد. اثرات مخرب از هم گسیختگی خطوط ارتباطی و فرسودگی وسایل نقلیه در ایران حتی سال‌ها بعد از خاتمه جنگ نیز ادامه یافت و ضایعات مالی و جانی غیر قابل تخمینی را باعث شد. [۶۱]

بیشتر راه‌های شوسه، به دلیل عدم توجه دولت در بازسازی آنها و مشکلات ناشی از حضور اشغالگران در کشور، غیرقابل بهره‌برداری بود. این موضوع اثر زیادی بر حمل‌گندم داشت. در برخی نقاط گندم آماده حمل بود، ولی خرابی راه‌های ماشین‌رو مانع حمل آنها به نقاط قحطی زده می‌شد.

متفقین شبکه راه آهن ایران را در اختیار خود گرفتند و با نیمی از کامیون‌های عمومی و تحت مالکیت خصوصی، قرارداد بستند که به این طریق، بیش از ۷۵ درصد شبکه توزیع مواد غذایی را در ایران، در حین برداشت محصول سال ۱۳۲۰، از بین بردند. کامیون‌های باقیمانده در دست ایرانیان، در اندک مدتی، غیرقابل استفاده شدند؛ زیرا متفقین ورود قطعات یدکی، به خصوص لاستیک را محدود کردند. دو سازمان متفقین؛ یعنی شرکت تجاری ممالک متحد بریتانیا و مرکز ملزومات خاورمیانه، نظارت بر تجارت خارجی ایران را در دست گرفتند و با در نظر گرفتن اولویت‌های متفقین و نه اولویت‌های ایرانیان به اداره آن پرداختند. [۶۲]

ناتوانی فنی و مالی انگلستان، در رساندن سریع کالا و ملزومات جنگی به شوروی، باعث شد انگلیس از ایالات متحده، که تازه به نفع متفقین وارد جنگ شده بود، درخواست کمک کند. در نتیجه آمریکایی‌ها نیز به جمع اشغالگران ایران پیوستند و سی هزار نیروی نظامی و فنی آمریکایی بدون کسب موافقت دولت ایران، وارد سرزمین ایران شدند. یادداشت اعتراضی به این حضور بی دعوت صادر شد اما دولت آمریکا به آن وقعی ننهاد و حتی پیشنهاد الحاق به اتحاد سه گانه را نیز نپذیرفت. با ورود آمریکایی‌ها میزان حمل و نقل مواد از طریق ایران به شوروی افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت و لطمات غیر قابل جبرانی به اقتصاد ایران وارد شد.

آمریکایی‌ها، به بهانه کمک به حمل تدارکات وارد ایران شدند؛ و به همین دستاویز سی هزار سرباز آمریکایی، در دسامبر ۱۳۲۱ وارد ایران شدند. همچنین آنها در ادامه سیاست‌های خود در نفوذ به مراکز حساس، با پیشنهاد قوام، یک هیأت نظامی به ریاست سرهنگ نورمن و هیأتی اقتصادی به ریاست میلیسپو را روانه ایران کردند تا به امور ارتش و مالیه ایران، سر و سامان بدهند! [۶۳]

در سال‌های کمبود و گرسنگی، غلات و مواد غذایی که در برخی نقاط ایران امکان صدور به مناطق قحطی زده را داشت، به علت عدم وجود وسایل حمل و نقل و

مصادره آنها توسط متفقین، دچار آفت می‌شد و از بین می‌رفت. در تلگرامی که در این زمینه از تبریز به نخست‌وزیر ارسال شده است، می‌خوانیم غلات موجود در شعبه‌های اداره غله این شهر با خطر شپش مواجه است و به علت تعهد دولت در واگذاری وسایل حمل و نقل به متفقین و نبود وسیله‌ای برای حمل آنها به نقاط دیگر، در حال از بین رفتن است. [۶۴]

تعداد اندکی وسایل حمل و نقل که در اختیار دولت ایران بود نیز خراب و نیازمند قطعات یدکی بود. دولت ایران سفارش تعدادی لاستیک کامیون و لوازم یدکی به آمریکا داد، اما وقتی این کالاها به بنادر ایران رسید، مقامات اشغالگر انگلیسی محموله را تصاحب کردند و از تحویل آن به دولت ایران امتناع ورزیدند. [۶۵]

آفت‌زدگی محصولات و بی‌آبی

درگیر شدن ایران در مشکلات مربوط به جنگی ناخواسته و حضور متفقین و از جمله انگلستان در ایران مشکلاتی پدید آورد که علاوه بر حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، اثری مخرب بر حیات اقتصادی ایران نیز داشت. هر چند مسئله کمبود غلات، اواسط سال ۱۳۱۸ آغاز شده بود، ولی جنگ و حضور ارتش متفقین در ایران، مزید بر علت شد و راه‌های چاره را سد کرد.

محصول غله ایران، در سال ۱۳۱۸ به حد کافی نبود و رضا شاه نیز نتوانست میان مصرف غله در نقاط پر محصول و قحطی زده توازن برقرار سازد. در آن سال، اغلب کشاورزان به سبب پائین بودن نرخ دولتی خرید گندم، از کشت آن خودداری کردند. ولی رضا شاه در ادامه سیاست صنعتی کردن کشور، مقداری از محصول گندم را در مقابل واردات صنعتی، به خارج صادر کرد و کار به جایی رسید که دیگر برای پر کردن سیلوی تازه احداثش گندم در اختیار نداشت. [۶۶]

در دوران حضور متفقین در ایران، محصول بد و مقدار کشت نیز کم بود. همچنین زار عین از لحاظ تهیه بذر، دچار بی پولی شده بودند و همواره از غارت شدن محصول خود بیمناک بودند. [۶۷]

برای نمونه، گزارشی به وزارت دارائی، در سال ۱۳۲۱ حاکی از آن است که: محصول گندم و جو امسال همدان به واسطه نیامدن باران در پاییز و بهار به افت برخوردارده، در تمام بخش‌ها به طور کلی الی چهل درصد بیم، یک چهارم نسبت به سال گذشته نشان می‌دهد و محصول بهاره مورد استفاده نیست و مختصر محصولی که بدست بیاید، بعثت ترقی کارمزد کارگر که سه برابر ترقی کرده و نبودن وسیله نقلیه، باعث ترقی فوق‌العاده در کرایه شده، قیمت کنونی که اداره اقتصاد خریداری می‌نماید، تکافو از هزینه جمع‌آوری محصول و کرایه نمی‌کند. [۶۸]

همچنین در این سال‌ها، بروز انواع بیماری‌های گیاهی و نیز خشکسالی‌های متعدد، باعث نابودی محصولات کشاورزی شده بود و به این ترتیب امید دولت به خرید مازاد محصولات، بیهوده بود. این امر از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ادامه داشت.

احتکار و قاچاق مواد غذایی

وقتی هجوم متفقین به ایران آغاز شد، انگیزه چشمگیری برای احتکار مواد غذایی به وجود آمد. [۶۹]

«بولارد» نیز به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد:

قوای متفقین چندی پس از پایان فصل برداشت غله ایران را اشغال کردند و بسیاری از تولیدکنندگان گندم فرصت را غنیمت شمردند و از عرضه محصول خود امتناع کردند. حکومت جدید نیز به جای افزایش سریع نرخ دولتی خرید گندم، کار را به دفع‌الوقت گذراند و نتیجه این سهل‌انگاری، این شد که تقریباً فقط مقدار اندکی گندم از مهمترین مرکز تولیدکننده آن - آذربایجان - به تهران رسید. [۷۰]

کمبود کالا، به ویژه مواد غذایی، تشکیل بازار سیاه، قحطی و احتکار، همگی از مصیبت‌های اقتصادی ناشی از جنگ و اشغالگری بود. در این میان غله و گندم وضعی به مراتب بحرانی‌تر داشت. نان، قوت بیشتر ایرانیان را تشکیل می‌داد و کمبود، گرانی و کیفیت نامناسب آن تأثیرات سیاسی و اجتماعی بسزایی بر جا می‌گذاشت. هر چند پیش از اشغال هم میزان موجودی و مصرف گندم در ایران نامتوازن بود، اما واردات، کسری آن را جبران می‌کرد. اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و متعاقب آن فروپاشی دیکتاتوری رضاشاه، که درست پس از خاتمه فصل برداشت گندم صورت گرفت، باعث شد دولت نتواند از عهده جمع‌آوری و حمل و نقل گندم برآید. [۷۱]

کاهش میزان تولید گندم در کشور و قاچاق آن به کشورهای همسایه، همه و همه دست به دست هم داده بود تا میل به احتکار گندم را نزد مالکان و دلالان افزایش دهد. [۷۲] آگهی فرمانداری همدان، به تاریخ ۱۳۲۱/۶/۱۴ خود گویای اوضاع و احوال آن روزهاست:

طبق امریه تلگرافی رسیده از جناب آقای نخست‌وزیر، به عموم مالکین دهات و مزارع عمومی خاطر نشان می‌شود که هرگاه در پرداخت جنسی که تعهد شده است، تأخیر یا بدست‌آویزهای مختلف تقاضای تخفیف در پرداخت فزونی غله خود نمایند، از هیچ‌گونه مجازات معاف نخواهند شد. دولت نمی‌تواند در این موقع از رحم و شفقت به هموعان و هم میهنان صرف‌نظر نموده و نمی‌تواند قبول نماید که مالکین و زارعین در مقام استفاده نامشروع برآیند و بهیچوجه اغماض و ارفاقی در این باره نشده، بلکه اشد مجازات از حبس طولانی و جریمه فوق‌العاده حتی سیاست اعدام نسبت به محتکرین اعمال خواهد شد. [۷۳]

در اسفند ۱۳۲۰ش. قانون منع احتکار به تصویب مجلس رسید. همچنین خرید و فروش آزاد غله و نیز صدور آن و برخی کالاهای اساسی دیگر ممنوع اعلام شد. [۷۴] «سر ریدر بولارد» با اشاره به این قانون می‌نویسد:

در مورد لایحه احتکار که دولت به مجلس برد، حرارتی نشان نمی‌دهند. این شاید به دلیل آن باشد که اکثر نمایندگان خودشان زمین دار و محتکر هستند. [۷۵]

در آن روزها، دولت انگلستان سعی داشت در تبلیغات خود آثار و پیامدهای اقتصادی حضور بیگانگان در ایران را کم اهمیت جلوه دهد. «سر ریچر بولارد» هم در راستای همین سیاست، سعی دارد کمبودها و گرانی‌های موجود در ایران را ناشی از سیاست‌های نادرست ایرانیان، سوءاستفاده از قدرت و مقام، رشوه‌خواری و رواج فساد در میان دولتمردان معرفی کند. او در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

چیزی که دولت [ایران] مایل به انجام آن است خرید ۱۲۰ هزار تن گندم از متفقین برای مصرف شهرهاست. در نتیجه کشتی‌هایی که باید به حمل مهمات جنگی بپردازند، می‌بایست به قیمت جان ملوانان متفقین به کشوری گندم حمل کنند که اگر محتکران مال‌اندوز و مأموران خودش را مهار کند می‌تواند با گندم تولیدی خود زندگی کند. [۷۶]

او در مواردی چند از گزارش‌های خود سعی دارد نقش محتکران مواد غذایی را در کمبود مواد غذایی بزرگ جلوه دهد، حال آنکه آنچنان که «پیتر آوری» اشاره می‌کند، حتی در ماجرای احتکار مواد غذایی نیز می‌توان رد پای انگلستان را مشاهده کرد. «آوری» می‌نویسد:

بدون شک محتکران مواد غذایی در ایران وجود داشتند و بسیاری از آنها، همانگونه که بعدها افشا شد، عوامل فروش بریتانیا بودند و از این رو در موقعیتی قوی قرار داشتند. انگلیسی‌ها در داوری خود نسبت به ایرانیان، شاید عقاید خود را بیش از حد تعمیم می‌دادند. جای تردیدی نیست که این داوری، استوار بر این عقیده بود که ایرانیان مردم نادرستی هستند. [۷۷]

در نامه‌ای از وزارت مالیه خطاب به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۱/۱۱/۷، درباره شیوع قاچاق در کشور و ضرورت کنترل آن چنین می‌خوانیم:

نظر باینکه موضوع قاچاق در اکثر نقاط کشور بویژه در مرزهای جنوب و غرب و شمال غربی کشور که وضعیت طبیعی محل و وسعت زیاد مناطق مرزی، وسایل آنرا سهل‌تر می‌نماید، شیوع و وسعت زیادی پیدا کرده و خاصه از موقعی که سازمان قوای تأمینیه و همچنین گردش امور گمرکی در ولایات در اثر واقعات اخیر و تهاجم قوای

بیگانه مختل گردیده و وسایل کافی جهت جلوگیری از ورود و خروج کالا (بویژه خواربار) در دست نیست. از این رو وزارت دارائی معتقد است تا موقعی که سازمان پاسداری گمرک تشکیل نگردیده، برای نیازمندی‌های گمرک، علاوه بر پاسگاه‌های ژاندارمری، به مقتضای هر محل، عده [ای] از افراد ژاندارم، برای جلوگیری از ورود و خروج کالاهای قاچاقی در دفاتر گمرکی باختر اداره‌های گمرک گذارده و فوق‌العاده روزانه افراد آن از بودجه اداره گمرک پرداخت شود. [۷۸]

اوضاع مالی کشور، سیاست‌های پولی متفقین و اثرات آن در ایجاد تورم و تشدید فقر و گرسنگی اوضاع مالی ایران نیز در زمان اشغال تأس‌فبار بود. برای مثال بودجه سال ۱۳۲۰ به طور عجیبی تصویری و تخیلی به نظر می‌آمد. کسری بودجه تخمینی در این سال بالغ بر ۷۱۰ میلیون ریال بود. در چنین وضع اسفناکی، توقف واردات به کشور بر اثر جنگ، باعث کاهش عایدات گمرکی به عنوان یکی از راه‌های عمده درآمد دولت شده بود. [۷۹] همچنین حضور نیروهای بیگانه در کشور گردآوری انواع مالیات را غیرممکن ساخته بود. دولت ایران که وضع مالی و اقتصادی کشور را دچار بحران و خطر دید دست کمک به سوی متفقین و خصوصاً انگلستان دراز کرد تا طبق تعهداتی که متفقین در ضمانت پیمان سه‌گانه اتحاد بر عهده گرفته بودند، از نظر اقتصادی به ایران کمک کند.

در پنجم خرداد ماه ۱۳۲۱ قراردادی تجاری- مالی بین ایران و انگلستان منعقد شد. بر اساس این قرارداد انگلستان متعهد شد اقدامات لازم را برای ارسال کالاهای اساسی مورد نیاز ایران به عمل آورد.

وضع غیر عادی ناشی از جنگ و همچنین مخارج سنگین و روز افزون نیروهای متفقین در ایران برای مقاصد جنگی، فشارهای تورمی را افزایش می‌داد. [۸۰] دولت ایران قادر نبود برای رفع تورم اقدامات اساسی و لازم را به عمل آورد. شاخص هزینه زندگی بین سال‌های ۱۳۱۸ یعنی شروع جنگ جهانی و ۱۳۲۳، نزدیک به ۷۰۰ درصد افزایش پیدا کرد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر

اسکناس‌های در جریان می‌پرداخت. دولت در سه نوبت از مجلس شورای ملی اجازه نشر اسکناس گرفت که این امر، خود بر وخامت اوضاع افزود. علاوه بر این، متفقین که برای کارهای خود در ایران احتیاج به ریال داشتند، دولت ایران را برای انتشار اسکناس تحت فشار گذاشتند. [۸۱]

«میلسپو» معتقد بود فروش طلا به وسیله دولت ایران، فشار موجود برای اسکناس بیشتر را می‌کاهد و در نتیجه از کاهش قدرت خرید ریال، جلوگیری می‌کند؛ زیرا قیمت طلای بازار در عمل باعث کاهش هزینه جنگی دولت انگلستان در ایران خواهد شد؛ اما انگلیسی‌ها معتقد بودند هزینه‌های جنگی آنها در ایران تنها از راه پرداخت‌های ریالی میسر است. در نتیجه پیشنهاد میلسپو به جایی نرسید و مشکلی را حل نکرد. [۸۲]

انگلیسی‌ها برای تداوم گردش چرخ‌های ماشین عظیم جنگی خود، مجبور به تزریق پول به این سیستم بودند. بر اساس آمارها مزارع دولت انگلستان در ایران ماهیانه حدود سیصد میلیون ریال بوده است. آنها به منظور تأمین ریال مورد نیاز، برای پرداخت‌های داخلی، می‌توانستند به دو روش متوسل شوند. روش تعویض ارز خارجی و طلا به ریال و یا روش صدور کالا به ایران. اما به علت مشکلاتی که انگلستان با آنها دست به گریبان بود، هر دو این روش‌ها برای دستیابی به ارز ایران غیرممکن می‌نمود. زیرا از یک سو تمامی کارخانجات این کشور در خدمت صنایع نظامی درآمده بود و این کشور در وضعیتی قرار نداشت که با صدور و فروش کالا به ایران، ریال به دست بیاورد و از سوی دیگر پرداخت ارز و طلا به بانک ملی ایران را باری بر ذخیره ارزی و طلای محدود خود می‌دانستند که می‌توانست سیستم پولی آنها را متزلزل نماید. لذا این کشور برای حل مشکل خود پول کاغذی مورد نیاز خود را از بانک دولتی ایران دریافت می‌کرد و در مقابل در بانک‌های مرکزی انگلستان، دولت ایران را معادل آن مبلغ در حسابی که به همین منظور گشوده بود، بستانکار می‌کرد. بدهکاری انگلستان به ایران، فقط در دفاتر بانکی عمل می‌شد و ارزی از این بابت تحویل ایران نمی‌شد.

برقراری چنین سیستم پرداختی علیرغم ظاهر منطقی و عادلانه‌اش نتایج شومی برای اقتصاد ایران داشت. زیرا دولت ایران هیچ‌گونه کنترلی بر این حساب و یا حتی آزادی برداشت از آن نداشت. به علت تأمین هزینه‌های سرسام‌آور جنگی، از طریق افزایش چاپ پول کاغذی بدون پشتوانه، پول ایران ارزش خود را از دست داد و به صورت پاره‌های کاغذ درآمد و این موضوع خود موجب رشد نجومی قیمت‌ها و در نتیجه ایجاد تورم در کشور شد. قدرت خرید قشر وسیعی از مردم، کاهش یافت و با پاشیده شدن شیرازه اقتصاد کشور، قحطی و گرسنگی گروه کثیری از مردم را از پا درآورد.

انگلستان برای حفظ منافع خود، تنها به این روش‌ها اکتفا نکرد، بلکه حتی برای کاهش همین بدهی اسمی خود به دولت ایران نیز روش‌هایی ابداع کرد که یکی از آنها کنترل قیمت تبدیل ریال به ارزهای خارجی بود. دولت انگلستان، بعد از اشغال ایران اقدام به افزایش مصنوعی ارزش لیره در برابر ریال کرد و نرخ تبدیل را از ۶۵ ریال قبل از جنگ به ۱۴۰ ریال برای یک پوند تغییر داد. [۸۳]

بر حسب شرایط موجود، کاهش ارزش پول می‌توانست آثار مفید یا مضر بر اقتصاد سیاسی کشور بگذارد. هنگامی که ارزش پول ایران کاهش یافت، تقاضا برای صادرات ایران یعنی تقاضای نیروهای اشغالگر برای کالا و خدمات ایران عملاً نامحدود بود. در حالی که میزان عرضه کالاهای مزبور محدود بود. مجموعه این مشاهدات حاکی از آن است که کاهش ارزش پول ایران به میزان ۱۰۰ درصد، درآمد ایران را از فروش کالا یا خدمات (صادرات) به متفقین به نصف تقلیل داد. از سویی دیگر از آنجا که ماهیت واردات ایران کاملاً مشخص بود، نمی‌توانست کاهش قابل ملاحظه‌ای یابد و حال که ارز خارجی و در نتیجه کالاهای خارجی گرانتر شده بود، ارزش واردات ایران نمی‌توانست تفاوت چندانی با قبل از کاهش نرخ برابری ارز داشته باشد. این بدان معناست که کاهش ارزش پول، درآمد صادراتی ایران و تراز پرداخت‌های آن را به شدت تحت‌تأثیر قرار داده و اثر تورمی فوق‌العاده‌ای بر اقتصاد گذارد و مردم فقیر را فقیرتر کرد.

افزایش عرضه اسکناس به میزان چهار برابر در اوضاع یاد شده، یکسره تورمزا بود، و در هر حال افزایش عرضه اسکناس محلی بود که نیروهای اشغالگر را قادر می‌ساخت مخرجشان را در کشور بپردازند. [۸۴]

استفاده از این روش‌های تخریبی پولی، موجب تورمی غیرقابل کنترل شد. برای متوقف کردن سیر صعودی تورم، مجلس شورای ملی در مارس ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ خواهان افزایش نرخ تبدیل ریال و نزدیک شدن آن به واقعیت شد. دولت نیز تحت فشار بحران اقتصادی ناشی از تورم و پافشاری مجلس مجبور شد برای تعیین نرخ واقعی راه حل اساسی و منصفانه‌ای پیدا کند. در پی این تصمیم، پیشنهادی به دولت انگلستان برای تجدیدنظر در نرخ تبدیل ریال به پوند ارائه شد و همچنین از متفقین خواسته شد یک قسمت از نیازهای ریالی خود را از طریق عرضه مستقیم طلا به بانک ملی ایران و یا با فروش کالا به دولت ایران تأمین کنند. اما دولت انگلستان با هر نوع تغییری در سیستم تحمیلی ارزی موجود به نفع ریال مخالفت می‌ورزید و از هرگونه مذاکره در این مورد سر باز می‌زد.

در ۵ خرداد ۱۳۲۱ بالاخره متفقین قراردادی درباره نرخ ارز به دولت ایران تحمیل کردند. با امضای این قرارداد نه تنها مشکلی از ایران حل نشد، بلکه انگلیسی‌ها به مزایایی بیش از گذشته دست یافتند که مهم‌ترین آنها تعهد تحویل نامحدود اسکناس توسط بانک ملی ایران به آنها بود. بدین ترتیب با احتساب تمامی سودی که متفقین با توسل به سیاست‌های پولی خود کسب می‌کردند، می‌توان نتیجه گرفت در حالی که مردم کشور ما در قحطی و گرسنگی ناشی از حضور متجاوزان بیگانه به سر می‌بردند، تمامی مخارج ارتش‌های اشغالگر و نیز قسمت مهمی از مخارج کمک‌های متفقین به شوروی، از طریق مردم ایران تأمین می‌شد. [۸۵]

بر پایه توافق‌های جداگانه با انگلیس و شوروی، ۶۰ درصد مازاد سالانه تجاری ایران با انگلیس و کل اعتبارات سالانه داده شده به شوروی، تا پایان جنگ بازپرداخت نمی‌شد. پس از پایان جنگ بر پایه نرخ (کاهش یافته) جدید برابری ریال، به طلا پرداخت می‌شد. به زبان ساده، کل قضیه، یعنی کاهش ارزش پول، انتشار اسکناس و

اعطای وام به انگلیس و شوروی، دزدی مسلحانه‌ای بود از ملتی بسیار ضعیف و فقیر. [۸۶]

در زمان نخست وزیری قوام، وی از متفقین خواست با ورود غله به ایران، کشور را از وضعیت بحرانی نجات دهند، ولی آنها که پول ایرانی نداشتند از دولت مطالبه پانصد میلیون ریال کردند تا بتوانند کمبود ارزاق در ایران را حل کنند.

برای حل مشکل پول، لایحه انتشار اسکناس، به سرعت تقدیم مجلس شد تا از این طریق مشکل اقتصادی مرتفع شود، ولی در جلسه علنی مجلس با قوام مخالفت شد. قوام نیز طی یادداشتی به سفارتخانه‌های متفقین اعلام کرد مجلس سیزدهم، تعمداً لایحه انتشار اسکناس را تصویب نمی‌کند، تا به متفقین کمک ریالی نشود. [۸۷]

اما سرانجام تحت فشار قوام و دول متفق این لایحه به تصویب رسید و فرمان راجع به تفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیأت اندوخته اسکناس صادر شد. [۸۸] با این کار اوضاع از پیش وخیم‌تر شد. بازار دچار تشنجی عظیم شد و نرخ تورم از ۳۰٪ به ۵۰٪ افزایش یافت. [۸۹]

همین موضوع باعث شده بود احساسات مردم علیه نیروهای اشغالگر و به خصوص انگلستان برانگیخته شود. «سر کلارمونت اسکراین»، یکی از مأموران انگلستان در ایران به این موضوع در گزارش ارسالی خود به تهران این‌گونه اشاره کرده است: این وضع اسفبار (ضدیت مردم ایران با بریتانیا) به عوامل گوناگونی مربوط می‌شود. یکی تورم و تأثیر مصیبت بار آن در افزایش هزینه زندگی است که گناه آن را به گردن اشغال متفقین می‌اندازند. [۹۰]

مجلس سیزدهم، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور را از فقر و گرسنگی، استخدام کارشناسان امریکایی تشخیص داد و در آبان ۱۳۲۱ لایحه استخدام دکتر میلیسپو در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. بر اساس این لایحه دکتر آرتور میلیسپو با سمت رئیس کل دارائی ایران به مدت پنج سال استخدام شد و با تصویب وزیر دارائی به اختیارات وسیعی در وزارت دارائی، دست یافت. [۹۱]

با تمام اختیاراتی که مجلس به میلسپو داد، مشکل غله ایران حل نشد و این موضوع، اعتراضاتی را علیه میلسپو شکل داد. ابوالقاسم امینی، نماینده رشت، در استیضاح خود از رئیس کل دارایی چنین نوشته است:

هزینه زندگی به نسبت سال‌های قبل ۵۰٪ بالا رفته، با وجود افزایش محصول گندم در سال ۱۳۲۲ تغییر در زندگی مردم ایجاد نشده و اقدام میلسپو در اجازه فروش ارزهای خارجی موجب فرار سرمایه‌های کشور به خارج شده است؛ همچنین وضع قانون مالیات بر درآمد اسراف و تبذیر در هزینه دستگاه‌های دولتی، مسئله را حادث کرده است. [۹۲]

این سهم ایران، پل پیروزی متفقین، از جنگ و پیامدهای آن بود. هزینه زندگی به نسبت سال‌های قبل ۵۰٪ بالا رفته، با وجود افزایش محصول گندم در سال ۱۳۲۲ تغییر در زندگی مردم ایجاد نشده و اقدام میلسپو در اجازه فروش ارزهای خارجی موجب فرار سرمایه‌های کشور به خارج شده است؛ همچنین وضع قانون مالیات بر درآمد اسراف و تبذیر در هزینه دستگاه‌های دولتی، مسئله را حادث کرده است. [۹۲]

این سهم ایران، پل پیروزی متفقین، از جنگ و پیامدهای آن بود.

توضیحات و مأخذ

فهرست منابع و مأخذ

- 28- هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵])، ص ۶۱۷.
- آبراهامیان، یرواند؛ «ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر»، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷)
- آوری، پیتر؛ «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸-۱۳۶۷).
- اسکراین، سر کلارمونت (مأمور تبعید رضاشاه به جزیره موریس)، «جنگ جهانی در ایران»، ترجمه حسین فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳).
- امیراحمدی، احمد؛ «خاطرات نخستین سپهبد ایران» به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد و سیروس سعدوندیان. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳).
- «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، به کوشش صفاءالدین تیرائییان، (بی‌جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)
- الهی، همایون، «اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱).
- «بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می‌گرفتند!»، نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۲.

- «بلوای نان در تهران»، مک فارلند، استیفن. ل. ترجمه دکتر نادر میرسعیدی؛ روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۸۹/۵/۱۸، شماره ۲۱۴۸، ص ۳۱.
- «بلوای نان و قحطی»؛ عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹، ۸۸/۵/۱۱، ص ۳۲.
- بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین؛ «شترها باید بروند (خاطرات)»، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: نشر نو، ج ۲، ۱۳۶۳).
- «تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا» گردآورندگان: یوناه الکساندر و الن نانز، مترجمان: سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸).
- «دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»، کار و کارگر، سه شنبه ۱۸ دی ۱۳۷۵، شماره ۱۷۹۰، سال هفتم، ص ۵.
- «گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲»، پژوهش گروهی جامی (جبهه آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶).
- «نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلستان در ایران»، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱).
- بهشتی، محمد؛ «فرهنگ صبا» (بی‌جا، انتشارات صبا، ۱۳۷۰).
- خواجه نوری، ابراهیم. «بازیگران عصر طلایی» (تهران: بی‌نا، بی‌تا).
- ذوقی، ایرج؛ «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، (تهران: پازنگ، ۱۳۶۸).
- روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳، ۹ خرداد ۱۳۲۱، ص ۱.
- شوکت، حمید، «در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه»، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶).
- عاقلی، باقر، «نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار»، (بی‌جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰).

- عتیق‌پور، محمد؛ «بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱» (تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹).
- فرخ، مهدی (معتصم‌السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا).
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸).
- کاوشی، حسین، «دولت قوام‌السلطنه و اولین توطئه درباره محمدرضا شاه»،
<http://www.rasekhoon.net/Article/Show->
 لنزوسکی، جورج، «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳).
- معین، محمد؛ «فرهنگ معین» (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱).
- مکی، حسین؛ «تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴-۱۳۲۳).
- مهدی‌نیا، جعفر. «زندگی سیاسی قوام‌السلطنه»، (تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶).
- مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام‌السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳).
- «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم»؛ عباس پرتوی مقدم، مطالعات تاریخی، شماره ۱۰، سال ۱۳۸۴، ص ۵۹، سند شماره یک. اسناد
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه اسناد نخست‌وزیری.
- *کارشناس علوم سیاسی، دانشگاه تهران و کارشناس ارشد برنامه‌ریزی و بررسی اسناد و مدارک.
- [0] «دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»، کار و کارگر، سه شنبه ۱۸ دی ۱۳۷۵، شماره ۱۷۹۰، سال هفتم، ص ۵.

- [1] عاقلی، باقر، «میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی»، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶؛ ص ۲۹۲.
- [2] نجمی، ناصر، «بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی»، تهران: انتشارات انیشتن، ۱۳۷۳، ص ۳۱۰.
- [3] «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی»؛ به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان، (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، صص ۴۹۳ و ۴۹۲.
- [4] عتیق پور، محمد؛ «یلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱» (تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹)، ص ۳۵، به نقل از ناصر نجمی.
- [5] ن.ک: به سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اسناد نخست‌وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸-۷۰۲۲۰۰۴.
- [6] عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۱۷۲.
- [7] مهدی نیا، جعفر؛ «زندگی سیاسی محمدعلی فروغی» (تهران: پانوس، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۵.
- [8] «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی»؛ به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۴۹۶.
- [9] عاقلی، باقر؛ همان. ص ۲۹۵.
- [10] ن.ک. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اسناد نخست‌وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸-۷۰۲۲۰۰۴.
- [11] نوقی، ایرج؛ «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، (تهران: پازنگ، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۲.
- [12] عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۳۵ به نقل از ناصر نجمی.
- [13] «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی»؛ همان. ص ۴۹۶.

[14] «بلوای نان در تهران»؛ مک فارلند، استیفن. ل. همان.

[15] همایون کاتوزیان، محمدعلی، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸)، صص ۱۸۸-۱۸۷.

[16] آوری، پیتر؛ «تاریخ معاصر ایران»، ج ۲ (تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۸)، ص ۲۴۳.

[17] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست‌وزیری، سند شماره ۱۰۱۰۰۸/۸۸۲۲؛ حاوی نامه زارعان مرند.

[18] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۳۳۰۰۰۰۰۸۷.

[19] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، (بی‌جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، صص ۲۲۳، ۲۲۸-۲۲۹.

[20] الهی، همایون، «اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱) ص ۲۰۶.

[21] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان. ص ۲۳۵.

[22] همان. ص ۲۳۶؛ ن. ک به اسناد شماره ۲۴۰۰۱۰۹۴۳، ۲۴۰۰۱۱۷۶۶، ۲۹۳۰۰۰۲۱۸، ۲۹۳۰۰۳۶۲۱، ۳۳۰۰۰۰۰۸۷، ۲۹۰۰۰۸۳۶۲، ۲۴۰۰۱۳۳۲۴، ۲۹۱۰۰۳۰۵۳، ۲۹۳۰۰۳۴۳۳، ۲۹۰۰۰۳۳۲۴، ۲۹۰۰۰۰۷۵۸، ۲۹۵۰۰۰۶۷۴، ۲۶۰۰۰۰۵۳۱ و ۳۵۵۰۰۰۵۶۸ و ۲۶۰۰۰۰۴۵۸ و ۲۹۳۰۰۰۱۵۴.

[23] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۰۵۹۶.

- [24] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۳۰۰۳۶۲۱ و ۲۹۳۰۰۲۱۱۲.
- [25] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۲۹۲.
- [26] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان صص ۲۴۲-۲۴۳.
- [27] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان صص ۲۴۸-۲۴۹.
- [28] همان. صص ۲۳۷ و ۲۶۷، ن.ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۴۴۷، محل در آرشیو ۵۰۹ غ ۱۱ آ ۲.
- « [29] ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان صص ۲۷۸.
- [30] همان. صص ۲۷۹.
- [31] همان. صص ۲۸۳-۲۸۴.
- [32] «شترها باید بروند (خاطرات)»، بولارد، سر ریپر و سر کلارمونت اسکراین، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: نشر نو، ج ۲، ۱۳۶۳)، صص ۸۵.
- [33] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان. صص ۳۰۵.
- [34] الهی، همایون، همان، صص ۲۰۷.
- [35] مکی، حسین؛ «تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۳-۱۳۶۴)، صص ۴۳۴.
- [36] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست‌وزیری، سند شماره ۱۰۱۰۰۸/۱۱.
- [37] همان. سند شماره ۲۴۰۰۱۳۵۲۷، محل در آرشیو ۱۲۲ ف ۱۵ آ ۱.

« [38] گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲»، پژوهش گروهی جامی (جبهه آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶)، ص ۱۸۳.

[39] برای نمونه ن.ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲.

[40] ذوقی، ایرج؛ همان. صص ۷۰-۷۱.

[41] پیشین. ص ۱۲۱.

[42] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، ص ۳، گزارش فروردین ۱۳۲۲ میلادی، سند شماره ۱۳۸۸۷/۲۴۰۰.

[43] مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳)، ص ۴۵.

[44] کاوشی، حسین، «دولت قوام السلطنه و اولین توطئه دربار محمد رضا شاه».

<http://www.rasekhoon.net/Article/Show/23503.aspx>.

« [45] تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا» گردآورندگان: یوناه الکساندر و الن ناز، مترجمان: سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸) ص ۱۴۴.

[46] آبراهامیان، پروانده؛ «ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر»، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) صص ۲۲۵-۲۲۴، ن.ک: به بولارد، سر ریپر؛ همان. ص ۸۳.

[47] مکی، حسین؛ همان. ص ۲۷۰.

[48] «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم»؛ عباس پرتوی مقدم، مطالعات تاریخی، شماره ۱۰، سال ۱۳۸۴، ص ۵۹، سند شماره یک.

[49] فرخ، مهدی (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا)، ص ۵۶، ن. ک به: عاقلی، باقر، «نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار»، (بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۵۱.

[50] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۱۳۵۱۴۱۳۰۰۲۴۰، محل در آرشیو ۲۱۷ق ۱۱۱۴.

[51] «نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران»، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، صص ۳۱۴-۳۰۸.

[52] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۵۹۰۷.

[53] شوکت، حمید، «در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه»، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶)، صص ۱۸۵-۱۸۴.

[54] پیشین، صص ۱۸۷-۱۸۶.

[55] ابراهامیان، یرواند، «ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر»، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) ص ۲۲۵.

[56] «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، همان. ص ۳۰۳.

[57] پیشین. ص ۳۱۱.

- [58] آوری، پیتر؛ «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸-۱۳۶۷)، صص ۲۳۳-۲۳۴.
- [59] ذوقی، ایرج. همان. ص ۱۰۰.
- [60] پیشین. ص ۱۰۱.
- [61] الهی، همایون. همان. صص ۱۸۳-۱۸۲، ن.ک. به: ذوقی، همان، ص ۷۱.
- [62] «بلوای نان در تهران»، همان. ص ۳۱.
- [63] لنزوسکی، جورج، «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳) ص ۲۱۹.
- [64] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست‌وزیری، سند شماره ۱۰۱۰۰۸/۲.
- [65] الهی. همان، ص ۲۰۸.
- [66] بولارد، سرریدر. همان. ص ۸۴.
- [67] آوری، پیتر. همان. ص ۲۱۲.
- [68] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲، ن.ک. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۰۰۰۴۹۱۵ و ۲۴۰۰۱۴۳۹۱.
- [69] آوری، پیتر؛ همان. صص ۲۱۱-۲۱۲.
- [70] سرریدر بولارد. همان. ص ۸۴.
- [71] «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم»؛ همان. صص ۳۶-۳۷.
- [72] برای نمونه ن.ک. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۶۰۰۰۰۴۸۰ درباره قاچاق و ارسال گندم مصرفی کنسولگری انگلیس و ۲۶۰۰۰۰۳۲۲ درباره فروش غله به کنسولگری انگلستان، سند شماره

- ۲۴۰۰۱۲۰۱۴ درباره ضرورت جلوگیری از قاچاق گندم به خارج؛ نیز ن.ک: بلوای نان و قحطی، عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹، ۱۱/۵/۸۸.
- [73] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲.
- [74] روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳، ۹ خرداد ۱۳۲۱، ص ۱؛ ن.ک به: آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۴۳.
- [75] «نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران»؛ همان. ص ۲۷۵.
- [76] «نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران»، همان. ص ۳۱۴.
- [77] آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۱۲.
- [78] سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۴۵۷۸.
- [79] برای نمونه ن.ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۰۶۹۰، گزارش اقتصادی تراز پرداخت تجاری ایران در سال ۱۳۱۸ و ذکر علل کاهش و افزایش آن.
- [80] ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۳.
- [81] «بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می‌گرفتند!»، نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۲.
- [82] ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۴.
- [83] خواجهنوری، ابراهیم. «بازیگران عصر طلایی» (تهران: بی نا، بی تا)، ص ۴۶۵؛ ن.ک به: همایون کاتوزیان، محمدعلی، همان. ص ۱۸۸.
- [84] همان. ص ۱۸۸.

- [85] الهی، همان. صص ۲۰۰-۱۹۲.
- [86] همایون کاتوزیان، محمدعلی، همان. ص ۱۸۸.
- [87] مهدی‌نیا، جعفر. «زندگی سیاسی قوام‌السلطنه»، (تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶)، صص ۱۵۳-۱۵۰. «ن. ک به: عاقلی، باقر، «نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار»، (بی‌جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۵۱۸.
- [88] عاقلی، باقر، ص ۵۱۹؛ ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۲۰۱۵۸.
- (28). [89] هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵])، ص ۶۱۷.
- [90] اسکراین، سر کلارمونت، (مأمور تبعید رضا شاه به جزیره موریس)، «جنگ جهانی در ایران»، ترجمه حسین فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۴.
- [91] ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۶۱۵.
- [92] ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، مجموعه نخست‌وزیری، سند شماره ۱۱۶۰۰۲/۳۳.
- از مجموعه مقالات ارائه شده در همایش دوم ایران و استعمار انگلیس، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- اسناد
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه اسناد نخست‌وزیری.

فصل سیزدهم

آثار و پیامدهای اجتماعی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰

سمانه بایرامی در بررسی آثار و پیامدهای اجتماعی ایران در شهریور ۱۳۲۰ آورده اند این گونه به قلم آورده است :

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ آثار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده ای با خود به همراه داشت که بررسی آنها به پژوهش و تحقیقات متعددی نیاز دارد. در این نوشتار تنها به پاره ای از آثار اجتماعی اشغال ایران توسط متفقین پرداخته می شود. سؤال اصلی این پژوهش این است که اشغال ایران چه تاثیری بر اجتماع ایرانی در سال ها و دهه های بعد داشته است؟ پاسخ اجمالی نگارنده به این پرسش این است که اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ آثار و پیامدهای عمیق و مستقیمی در جامعه و اجتماع ایرانی بر جا گذاشته است. متفقین در شهریور ۱۳۲۰ به بهانه حضور مستشاران آلمانی به ایران هجوم آوردند. (۱) اشغال ایران موجب گسیختن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شد. هجوم ارتش های متفقین به خاک ایران، ناامنی و نگرانی گسترده ای را به وجود آورد و با فروپاشی دیکتاتوری رضاشاه، غالب امور از دست دولت مرکزی خارج شد.

در این دوران، مردم ایران روزگار بسیار تلخی را تجربه کردند. خوشحالی ناشی از سقوط دیکتاتوری رضاشاه دیری نپایید و جایگزین این شادی، غمی بزرگ شد. حضور نیروهای خارجی، کمبود ارزاق، ناامنی و قحطی، بخش کوچکی از این غم بزرگ بود. اشغال ایران دارای آثار و پیامدهای اجتماعی متعددی است که می توان آن ها را به دو بخش بلند مدت و کوتاه مدت تقسیم کرد.

پیامدهای کوتاه مدت اشغال ایران

الف. شیوع قحطی، گرانی و تورم سرسام آور

همه پانزده میلیون جمعیت ایران در جنگ جهانی دوم با مشکلات عظیمی روبرو بودند. ایران صحنه مداخله نیروهای متفقین و خط تدارکاتی آنوقه و مهمات به شوروی شد. متفقین قول داده بودند تا حد امکان برای مردم ایران مشکلی به وجود نیاورند؛ اما بخش های کلیدی اقتصاد مانند کشاورزی، صنعت، خدمات، بازرگانی خارجی، بودجه دولت و سطح زندگی مردم بر اثر اشغال شدیداً آسیب دید. (۲) کشاورزی که ستون اقتصاد ایران بود و ۷۵ درصد نیروی کار را جذب کرده و هم چنین ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تأمین می نمود، دچار افت فاحش شد. از تولید محصولات اساسی کشاورزی مانند گندم، جو، برنج، توتون، تنباکو و میوه کاسته شد و همچنین پرورش دام در خلال اشغال ایران کاهش یافت. به دلیل ماهیگیری بیش از حد در دریای خزر، به تدریج از میزان صید ماهی کاسته شد. کاهش تولید محصولات غذایی از یک سو و تقاضای ارتش های اشغالگر خارجی برای مواد غذایی از سوی دیگر به قحطی شدیدی در اکثر مناطق ایران به خصوص آذربایجان و سواحل دریای خزر منتهی شد. (۳) جنگ، اقتصاد کشاورزی ایران را در هم شکست. میزان برداشت محصولات کشاورزی کاهش یافت. گندم و جو به میزان ۲۵ درصد، پنبه ۳۹ درصد و توتون و تنباکو ۷ درصد کاهش تولید یافت. کاهش محصولات غذایی و نیازمندی های ارتش های تازه وارد خارجی زمینه بروز یک قحطی تمام عیار را فراهم کرد. (۴)

روس ها صدور خواروبار را از مناطق اشغالی خود به سایر نقاط ممنوع کرده بودند. آنها در چندین مورد، کامیون های حامل برنج را از کنوان به چالوس مراجعت دادند و این امر موجب افزایش سرسام آور قیمت برنج و گندم شد. (۵) این ممنوعیت در ابتدا شامل گندم و برنج بود ولی بعدها دامنه ممنوعیت ها افزایش یافت. این مسئله برای سایر مناطق فاجعه بزرگی محسوب می شد؛ زیرا مرکز و جنوب ایران از لحاظ خواروبار در مضیقه بودند و احتیاجات خود را از مناطق شمالی مرتفع می ساختند.

(۶) تحولات اقتصادی تأثیر مخربی بر جمعیت، خاصه در شهرهای بزرگ بر جای نهاد. عمده ترین این تأثیرها تورم بیش از اندازه در نخستین سال های جنگ به خاطر مصرف زیاده حد نیروهای خارجی اشغالگر و کمبود کالاهای اساسی و پائین آوردن اجباری ارزش پول ایران بود. آمارو ارقام نشان می دهد، قیمت ها در فاصله سال های ۱۳۲۳-۱۳۱۹ هفت برابر شد. از پیامدهای تورم کمبود اقلام اساسی در بازار رسمی تنظیم شده به وسیله دولت و پیدایش بازار سیاه بود و جدی ترین کمبود در زمان جنگ در ایران، کمبود نان بود. در تهران قیمت نان در بازار آزاد در نیمه اول سال ۱۳۲۱ از شش سنت به یک دلار رسید. (۷) وضعیت نان در تهران فوق العاده خراب شده بود. دستگاه نانوائی سیلو به کار افتاده بود ولی نانی که به زحمت به مردم داده می شد به اندازه ای خراب بود که موجب تلف شدن چند نفر و شیوع بیماری در میان مردم گردید. ناامنی، غارتگری و مصرف زیاد نیروی اشغالگر موجب شد این بحران تا چند مدت ادامه داشته باشد. (۸) در پاییز ۱۳۲۱ کمبود نان بسیار جدی تر شد. در روز هفدهم آذر ۱۳۲۱ عده ای از دانش آموزان، کلاس های خود را رها کردند و به صورت دسته جمعی به سمت بهارستان حرکت کردند. بعد از مدتی گروهی از مردم نیز به آن ها پیوستند. مردم فریاد می زدند «یا مرگ یا نان». آن ها شعار می دادند «نان و پنیر و پونه- قوام ما گشتمونه» و یا «چنین گفت رستم به اسفندیار- که من گشتمه نون سیلو بیار». عصر آن روز تظاهرات شدت گرفت و نیروهای مسلح احضار شدند. در این ماجرا که با بلوای نان شهرت یافت، دهها نفر کشته و زخمی شدند. (۹) کمبود ارزاق و مایحتاج عمومی بر اثر سیاست نادرست مستشاران آمریکایی تشدید شد. بهای اجناس سیر صعودی پیمود و گرفتاری های مردم افزایش یافت. برای مثال شهر تبریز که مرکز غله خیزترین استان کشور بود، در بهمن و اسفند ماه ۱۳۲۱ دچار چنان قحطی و گرسنگی ای گردید که مردم دست از کار کشیدند و به عمارت استانداری هجوم بردند. (۱۰) در مرکز غله ایران صدها نفر شب ها گرسنه می خوابیدند. علاوه بر کمبود غله، استاندار تبریز نیز همان مقدار کم جیره قند و شکر را به نفع خود ضبط می کرد. (۱۱) نانوایان قسمتی از سهمیه آرد را که دریافت می کردند در بازار آزاد می

فروختند و به جای آن آرد باقی مانده را با جو، ذرت، خاک اره و سیب زمینی مخلوط می کردند و نانی نا مرغوب به دست مردم می دادند. به علت شلوغی، کسی جرأت اعتراض نداشت و ممکن بود همان نان نا مرغوب را نیز از دست بدهد. وضع مواد غذایی دیگر نظیر گوشت نیز از آن بهتر نبود. (۱۲) شرایدان آمریکایی، مستشار خواروبار ایران، اعلام کرد: «مردم تهران مواد چرکین و کثیفی را به نام نان که نانواهای بی رحم می پزند، می خورند. نانواها آرد دولتی را به قیمت گزاف به طور قاچاق می فروشند و دولت مجبور است نانواخانه مرکزی دایر کند و نان سیلو به مردم بدهد.» (۱۳) این وضعیت فقط مختص تهران نبود؛ در اسناد و روزنامه های آن زمان، اخبار متعددی در مورد وضعیت بد نان در شهرهای دیگر وجود دارد. روزنامه اطلاعات در گزارشی که از بوشهر ارائه می کند خاطر نشان می سازد که نان بوشهر خراب شده است. جنس نان از جو و ذرت است و در آن مواد زائد خارجی یافت می شود. در این نان ها هیچ اثری از گندم نیست و مصرف این نان موجب بیماری مردم شده است. (۱۴)

در سال ۱۳۲۲ روس ها حدود یکصد هزار تن غله از ایران خارج کردند و به غیر از معامله ای که روس ها یا دولت می کردند، از بازار آزاد نیز گندم می خریدند و به شوروی ارسال می کردند. (۱۵)

وضع عادی ناشی از جنگ هم چنین مخارج سنگین و روز افزون نیروهای متفقین در ایران موجب افزایش فشارهای تورمی گردید. دولت نیز نتوانست برای کاهش فشارهای تورمی اقدامات مؤثری انجام دهد. شاخص هزینه زندگی بین سال های ۱۳۲۳ - ۱۳۱۸ نزدیک به ۷۰۰ درصد افزایش یافت. (۱۶) هزینه زندگی به طور بهت آوری بالا می رفت. در عرض دو ماه فرودین و اردیبهشت ۱۳۲۳ بهای انواع کالا به خصوص قماش و پارچه در حدود چهل درصد افزایش یافته بود و کار به جایی رسید که خرید یک پیراهن چیت برای طبقه متوسط غیر ممکن بود. (۱۷)

در گزارش های ارسالی از مأموران وزارت جنگ در استان فارس به مرکز آمده که: «همان اندک جیره مردم عادلانه توزیع نمی شود. سهمیه قند، شکر، چای و قماش از

سوی مأموران دولتی حیف و میل می شود. اکثر مردم فارس لباس های کهنه می پوشند به طوری که می توان گفت از هر صد نفر، هفتاد نفر برهنه هستند.» (۱۸) این اوضاع در سراسر کشور دیده می شد. به علت تخلفات مأمورین دولتی پارچه هایی که در مقابل کوپن جیره بندی توزیع می شد، پاسخگوی نیازهای تمام افراد مملکت نبود. (۱۹)

احتکار مواد غذایی مشکل دیگر ایران بود. علت گسترش احتکار در زمان قحطی در ایران رابطه نزدیک محترانه بزرگ با عناصر حکومتی بود. گندم کشور به جایی ارسال می شد که پول بیشتری در ازای آن پرداخت می شد. (۲۰) در شهریور ۱۳۲۲ قانونی تصویب شد که پیشه وران، صاحبان میهمان خانه ها و رستوران ها باید کالاهای خود را به قیمت مصوب دولت یا شهرداری ها بفروشند. در صورت احتکار، گران فروشی یا کم فروشی برای دفعه اول به ۵۰ تا ۲۰۰ ضربه شلاق و برای دفعه دوم به حبس و... محکوم می شوند. اما هیچ کدام از این قوانین کمکی به حل مشکل احتکار نکرد. (۲۱) احتکار تنها از سوی ایرانیان صورت نمی گرفت؛ بسیاری از محترکان، همان گونه که بعدها افشا شد عوامل فروش بریتانیا بودند. این محترکان نسبت به دیگر محترکان موقعیت بهتر و فوری تری داشتند. (۲۲)

ب. نبود امکانات بهداشتی و وجود بیماری

کمبود آنوقه تنها یکی از مشکلات مردم ایران در زمان اشغال بود. این مسئله موجب شده بود که مردم دچار ضعف بنیه شوند و بیماری سریع تر آن ها را از بین ببرد. از سوی دیگر شیوع بیماری های مسری که سوغات متفقین برای مردم ایران بود، جان هزاران ایرانی را گرفت. در زمان جنگ عده زیادی از مردم لهستان که در خاک شوروی اقامت داشتند به تهران انتقال یافتند و در بیرون دروازه دوشان تپه و در بیمارستان ناتمام هزار تختخوابی جای گرفتند. سیر کردن شکم آن ها نیز مشکل تازه ای برای دولت به وجود آورد. (۲۳) وزارت خارجه ایران در گزارشی مساعدت

دولت ایران را به مهاجران لهستانی این گونه توصیف می‌کند: «لهستانی‌هایی که جزو ملت‌های متفقین محسوب می‌شوند از کمک‌های ایران بی‌بهره نماندند و در موقعیتی که هزاران افراد گرسنه، برهنه و بی‌خانمان این ملت‌ها به سرزمین ایران روی آوردند، از حیث غذا، لباس و مسکن از هر جهت تأمین شدند. زمانی که ملت ایران حتی از داشتن نان سیاه محروم بود، میهمان‌های متفق، از خود با بهترین آنوقه ممکن پذیرایی می‌کردند. در نتیجه مقدار هنگفتی از خوار و بار به مصرف آنها می‌رسید. به طوری که یکی از علل ناپایی خوار و بار در ایران و گرانی قیمت، ورود و مصرف زیاد این میهمان‌ها بود.» (۲۴)

تنها در شهر تهران بیماری تیفوس ماهیانه موجب مرگ یک هزار نفر می‌شد. در این سال‌ها دارو بسیار گران و نایاب شده بود. نه تنها مردم بی‌بضاعت توانایی خرید دارو را نداشتند و اغلب از بیماری می‌مردند، بلکه مردمان صاحب سرمایه نیز توانایی خرید دارو را نداشتند. قیمت یک دانه آمپول که سابقاً یک شیلینگ بود به یک لیره و پنج شیلینگ و یک جعبه قرص که سابقاً سه شیلینگ بود به یک لیره و نیم افزایش یافته بود. حتی صابون که از لوازم بهداشتی محسوب می‌شود نایاب بود و عامه مردم قادر به خرید و مصرف آن نبودند؛ زیرا چربی روغن‌های نباتی و گلیسیرین تماماً به شوروی ارسال می‌شد و مردم قادر به تأمین اولین و ضروری‌ترین نیازها نبودند. (۲۵) این وضعیت در شهرهای مختلف حاکم بود. برای مثال در گزارش‌های وزارت جنگ در استان فارس آمده که بیماری تیفوس، مالاریا و... که تا آن موقع سابقه نداشت، در زمان جنگ در لار، جهرم و شیراز بسیار شیوع یافته است و باعث تلفات زیادی گردیده است و رئیس بهداری فارس نیز در آن وضعیت پست خود را ترک کرد و به تهران آمد. وضعیت به گونه‌ای بود که در استان فارس یک گرم کینین که برای درمان تب و مالاریا استفاده می‌شود، پیدا نمی‌شد. (۲۶)

مشکل دیگری که در رابطه با مسایل بهداشتی وجود داشت، کمبود پزشک بود. برای مثال در شهری مانند قزوین، که جمعیتی بالغ بر سیصد هزار نفر داشت، به ازای هر پنجاه هزار نفر یک پزشک وجود داشت. این عده معدود پزشکان نیز به ویزیت کم قانع

نبودند و فقط اختصاص به اغنیا و ثروتمندان داشتند که علاوه بر پرداخت ویزیت مکی، قدرت و استطاعت خرید داروهای گران قیمت را داشته باشند. مردم فقیر و بی بضاعت حتی اگر می توانستند با فروش گلیم پاره های خود، پول ویزیت را تهیه کنند، توان خرید دارو را نداشتند. در شهر دشتابی و بشاریات و یک قسمت از رودبار که مرکز پشه مالاریا می باشد، اغلب زارعین گرفتار تب می شدند و اداره بهداری از توزیع قرص در میان این زارعین خودداری می کرد. (۲۷)

ج. نا امنی

نبود امنیت مشکل دیگر مردم بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ حوزه حکومت دولت محدود به تهران بود. در نواحی جنوبی کشور هم حوزه اختیارات دولت چندان بسط نداشت؛ زیرا قبایل بدوی و چادر نشین آن نواحی سر بلند کرده بودند و از اطاعت دستورات دولت مرکزی سر پیچی می کردند. (۲۸) عده ای از اشرار بختیاری که در ارتفاعات نزدیک به چهار محال اقامت داشتند؛ خود سری، قتل و غارت را آغاز کردند. در اردبیل ایلات و عشایر مسلح سر به طغیان برداشتند. یوسف هزاره (صولت السلطنه) که به همراه برادرانش از ده سال قبل به شیراز تبعید شده بود، در نتیجه اشغال ایران و ضعف دولت مرکزی خود را به خراسان رساند و به جمع آوری قوای مسلح پرداخت و اغلب پاسگاه های ژاندارمری را خلع سلاح کرد و به خونریزی و شرارت مشغول گشت. شهرهای کلات، سرخس و طبیات (تایباد) نیز دستخوش شرارت های او و اتباعش گردید. او و دار و دسته اش در حدود ۹۰۰۰ گوسفند و ۱۸۵۰ گاو، الاغ و مادیان و در حدود چهل هزار ریال اثاثیه را غارت کرده بودند. (۲۹) در فارس و ارومیه نیز اوضاع امنیتی سخت به هم ریخته و دولت قادر به ایجاد نظم نبود. در زفول شیخ بندر، سلطان حمید، غضبان و ترکی که از رؤسا و شیوخ عرب بودند، دهات آن جا را غارت نموده و عده ای را به قتل رساندند. در کردستان محمد رشید، سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده و به قتل و غارت پرداخته بود. امنیت شهر رشت

بر اثر احتکار کالا به هم ریخته و عده ای زخمی و مقتول شده بودند. دولت سهیلی نیز برای مقابله با اشرا، قوای کافی نداشت. (۳۰)

یکی از حادثترین مسائل که دولت مرکزی ایران از همان ابتدای هجوم متفقین با آن روبرو گردید، مسئله نا آرامی در مناطق عشایری بود. هجوم نیروهای نظامی بیگانه به کشور، اعتبار حکومت مرکزی را به شدت متزلزل کرده بود. به دنبال اشغال ایران، اوضاع مملکت به شدت به هم خورده بود، نا آرامی، شورش، شرارت، دزدی و یا غیگری در اطراف و اکناف کشور رونق گرفته بود. لشکر ۱۰ خوزستان در گزارش ارسالی به مرکز اعلام می دارد که در منطقه کهگیلویه طوایف مطیع و آرام شروع به اقدامات شرارت آمیز نموده، منجمله دستجاب ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفری از بویر احمدی ها به محل موسوم به پلی آمده و مشغول شرارت شده اند و با طوایف باشت و ممسنی همدست شده اند و طایفه طبیعی گرمسیری در اطراف بهبهان موجب ایجاد نا امنی گردیده اند. طایفه احمدی به سر پرستی علی خلیلی به همدستی طایفه علاء الدینی در جایزان به پاسگاه ژاندارمری حمله و این پاسگاه را خلع صلاح کرده اند. آن ها تا کنون ۶۰۰۰ نفر مسلح و غیر مسلح را با خود متحد ساخته اند. (۳۱) دشتستان و تنگستان و مهم تر از همه جنوب کردستان از جمله مناطقی بودند که مأمورین دولتی از آن جا گریخته و یا توسط رؤسای قبایل اخراج شده و امور آن مناطق را سران عشایر و قبایل اداره می کردند. بین ترتیب غالب شهرها و روستاها امنیت و آسایش خود را از دست داده بودند و هر روز گزارش های وحشتناکی به گوش می رسید. اوضاع فارس نیز آنچنان مغشوش و به هم ریخته بود که برای آن جا استاندار نظامی تعیین گردید. از سوی دیگر اداره امنیه که بعداً ژاندارمری نام گرفت و تا سال ۱۳۱۸ در ایران دایر بود، در آن سال به دستور رضا شاه منحل شد و وظایف آن بر عهده لشکرها قرار گرفت. در شهریور ۱۳۲۰ بر اثر حمله متفقین تمام لشکرها از هم پاشیده شد و برای تأمین امنیت شهرها و روستاها نیرویی باقی نمانده بود. (۳۲) از سوی دیگر در برخی از موارد کسانی که حکومت یک شهر به آنها واگذار شده بود، سر به شورش می گذاشتند؛ از جمله این افراد محمد رشید یکی از اشرا کردستان بود که از طرف دولت

مرکزی، حکومت بانه به او واگذار شده بود. او شروع به سرکشی و اغتشاش کرد و مریوان را تصرف کرد. نیروهای دولتی برای دستگیری او اقدام کردند و او مجبور به فرار شد. در هنگام فرار، او شهر را غارت کرده و به آتش کشید. (۳۳)

حمله به کامیون های حامل مواد غذایی از جمله اتفاقاتی بود که در سال های جنگ بسیار رایج بود. گاهی این کامیون ها توسط زره پوشان اسکورت می شدند. در سال ۱۳۲۲ بارها کامیون های قند و شکر، کنیروا و دیگر مواد غذایی غارت شد. برای مثال کامیون های حامل خواروبار پادگان اردکان که با یک زره پوش بدرقه می شد، در بین راه شیراز- اردکان مورد حمله افرادی از ایل قشقایی که در حدود ۳۰۰ نفر بودند واقع شدند؛ تمامی اشرار نیز مسلح بودند. وضعیت به گونه ای بود که فرماندهان تقاضای چند فروند هواپیما را کردند. (۳۴) در میان اسناد، گزارش های بسیاری از سوی منابع محلی به مقامات مرکزی ارسال شده است که از غارت اموال آن ها توسط اشرار حکایت دارد. (۳۵)

در شهرها نیز وضعیت از این بهتر نبود. روزنامه هایی که در آن سال ها منتشر می شدند، مملو از خبرهایی با عناوین دزدی در ایشنگاه راه آهن و اتوبوس، دزدی در کوپن، جیب بری، سرقت اتموبیل و موتور سیکلت، توزیع کوپن های تقلبی و حتی دزدی اشیاء بی ارزش هستند.

سربازان متفقین نیز گاهی به کشتن مردم بی گناه مبادرت می کردند؛ از جمله در ۲۵ فروردین ۱۳۲۲ چند سرباز هندی در جاده کرج چهار تبعه بیگناه و بدون اسلحه ایرانی را کشتند. به دنبال این اتفاق روزنامه ها نوشتند که اگر دولت قادر به تأمین امنیت اتباع ایرانی نیست، اجازه حمل اسلحه را صادر کند. (۳۶)

د. افزایش بیکاری

پس از اشغال ایران توسط متفقین، تمامی کارهای عمرانی متوقف شد و عده زیادی بیکار شدند. تا وقتی حمل لوازم و مهمات به روسیه ادامه داشت، عده ای از قبل این

گونه کارها مشغولیاتی داشتند؛ ولی همین که جنگ تمام شد، جمعیت بیکاران رو به افزایش نهاد. کارگزاران و دهقانان دچار سختی معیشت شدند. آنهایی که سواد داشتند وارد خدمت دولت شدند و چیزی نگذشت که عده کارمندان دولت چندین برابر شد و قسمت عمده در آمد دولت صرف پرداخت حقوق هزاران کارمند اضافی دولت شد. وجوهی که باید صرف عمران و آبادی کشور و کارهای تولیدی می شد، صرف پرداخت حقوق کارمندان گردید. این مسئله همیشه برای بودجه کشور مشکل ایجاد می نمود. (۳۷)

در بخش کشاورزی مشکلات فراوانی وجود داشت که کشاورزان را به شدت دلسرد می کرد. نماینده مالکین و کشاورزان شمال و مدیر مسئول روزنامه آینده میهن در نامه ای به محمد رضا پهلوی، اوضاع کشاورزان را این گونه توصیف می کند: «رؤسای املاک و مأموران دولتی فشار بسیاری به کشاورزان تحمیل می کنند. از سوی دیگر انحصار بازرگانی، تجارت شمال ایران را فلج کرده است و بازرگانان این منطقه بیکار شده اند؛ زیرا برنج و گندم شمال نباید به مناطق جنوبی ارسال شود. وضعیت بهداشت مردم هم بسیار اسف بار است. بیماری مالاریا، اگزما، کچلی و بسیاری دیگر از بیماری ها سلامت مردم را تهدید می کند. خواروبار مستمندان و بینوایان تأمین نمی شود. آثار و ابنیه تاریخی در حال از بین رفتن است. مالیات ها نیز به شدت افزایش یافته است و این بار سنگین بر دوش کشاورزان سنگینی می کند. در این اوضاع بد روستاها، کشاورزان چاره ای جز ترک روستاها نداشتند و در شهرها نیز کسی به انتظارشان نبود و آنها در شهرها تنها به گسترش حاشیه نشینی دامن می زدند.» (۳۸)

علاوه بر فعالیت های کشاورزی، فعالیت های صنعتی نیز کاهش یافته بود. روند ایجاد کارخانه های صنعتی به شدت کند شده بود. این در حالی بود که میانگین ایجاد کارخانه در سال ۱۳۱۰، هشت واحد بود. صنعت بافندگی نیز به شدت آسیب دید و عده ی زیادی از شاغلان در این بخش بیکار شدند. تنها فعالیتی که در این سال ها رونق داشت، دلالی، سفته بازی و تجارت بود. (۳۹)

پیامدها و آثار بلند مدت اشغال ایران

الف. شروع یکی از امواج مهاجرت از روستاها به شهرهای بزرگ

در این سال ها افراد بسیاری از روستاها به شهرهای بزرگ مهاجرت کردند؛ زیرا روستاها دچار رکود شدید شده بودند. شروع حرکت های مهاجرتی و آغاز شهرنشینی معاصر ایران، مقارن با سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است. این دوره، دوره ی وقفه ی مدرنیزاسیون و رکود اقتصادی است. از آن جا که روند مدرنیزاسیون عمدتاً روندی شهری بود، در این دوره به طور کلی حیات شهری نیز دچار رکورد شده بود ولی نسبت به روستاها، شهرها در وضعیت بهتری قرار داشتند. بر اثر جنگ جهانی، تجارت خارجی از رونق افتاد و سرمایه های تجاری به سمت سایر فعالیت های شهری از جمله بورس بازی و خرید و فروش زمین گرایش پیدا کردند. با کاهش شدید میزان تجارت خارجی و صادرات مواد اولیه کشاورزی از یک سو و ورود متفقین به ایران و هرج و مرج ناشی از آن از سوی دیگر، رابطه ی سازمان یافته شهر و روستا از حیث مازاد اقتصادی روستایی و یا نقش شهر در متمرکز کردن این مازاد اقتصادی تضعیف شد. بدین ترتیب شبکه محلی استخراج و تمرکز مازاد اقتصادی که در دوره قبل بر اساس رونق نقدینه کاری شکل گرفته بود، در این دوره دچار گسیختگی شد. ارقام مربوط به سطح زیر کشت و صادرات پنبه در این دوره گویای کاهش شدید محصولات است که وقفه در نقدینه کاری را نیز به خوبی نشان می دهد. رشد سالانه شهری از ۱/۶۵ درصد در دوره قبل به ۲/۷۲ درصد رسید. گسختگی رابطه شهر و روستا و اتکا روز افزون شهر به مازاد اقتصادی غیر کشاورزی و روند در حاشیه قرار گرفتن بخش کشاورزی ایران که تا به امروز در ایران ادامه پیدا کرده است، از همین دوره آغاز شد. اگر قبل از این دوره ممکن بود تصور شد بخش کشاورزی می تواند به بخش صادراتی ایران در تقسیم کار بین المللی تبدیل شود، از این دوره به بعد با

تثبیت نقش نفت به عنوان کالای صادراتی، بخش کشاورزی دیگر مجال رونق و تبدیل شدن به بخش صادراتی را پیدا نکرد و به طور روز افزون در حاشیه قرار گرفت. این امر تأثیر مستقیمی بر روند شهر نشینی در ایران از این دوره به بعد گذاشت و موجب تشدید گسیختگی شبکه شهری و شبکه تبادلات شهر و روستا شد. (۴۰)

ب. به وجود آمدن تغییرات محسوس در قشر بندی جامعه ایرانی

در بخش قبلی اشاره شد که تنها فعالیت شهری که در خلال جنگ رونق یافت، بخش تجاری، سفته بازی و دلالی بود. بازرگانان کوچک و متوسط در مجموع از وضعیت نابسامان اقتصادی آسیب دیدند؛ اما بازرگانان عمده در موقعیتی قرار داشتند که سود سرشار و باد آورده ای به چنگ آوردند. دلالان در جامعه بازرگانی ایران در مجموع به دلیل ایفای نقش واسطه گری میان بازارهای محلی و نیاز های زمان متفقین سود بردند؛ هر چند خط سیر بخش های اقتصادی کشور دست خوش نابسامانی بود. (۴۱)

حاصل این همه، پریشانی وضع معیشتی و زندگانی طبقات متوسط و پایین شهری در خلال جنگ دوم جهانی و تنزل سطح زندگی این طبقات بود. بازرگانان عمده، دلالان و طبقات بالای شهری، راه کارهایی جهت کسب در آمد پیدا کردند و توانستند به بهترین نحو از آب گل آلود بحران اقتصادی ماهی بگیرند، در حالی که توده مردم از تورم و کمبود، سخت آسیب دیدند، به طوری که نابرابری در آمدها افزایش یافت. (۴۲)

در دوره دوم سال های دهه ۱۳۲۰ به علت رونق تجارت داخلی و هزینه های نظامی متفقین، سرمایه های بزرگی در دست عمده معدودی متمرکز شد. با اشغال ایران توسط متفقین، تغییرات محسوس، در انباشت سرمایه در کشور به وجود آمد. تورم زمان جنگ باعث انباشت سرمایه و پول هنگفتی در دست های معدودی مقاطعه کاران و بازرگانانی که از هرج و مرج اقتصادی بهره برده بودند، گردید. این سرمایه ها به تدریج به سوی سرمایه گذاری در رشته های مختلف کشیده شد. (۴۳)

تشکیل سرمایه ثابت ناخالص از ۱۳۲۹-۱۳۲۴ (به استثنای سال ۱۳۲۶) سیر صعودی داشت و از ۹/۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۲۴ به ۲۴ میلیارد ریال در ۱۳۲۹ افزایش یافت. در این سال ها سرمایه گذاری ها عمدتاً به سمت تجاری و زمین خواری حرکت مرد و سرمایه گذاری صنعتی و زیر بنایی کاهش یافت. (۴۴)

در این سال ها افرادی توانستند با استفاده از وضعیت پیش آمده و با کمک فعالیت های دلالی به سود سرشاری دست یابند و در سال های بعد جزء خانواده های ثروتمند و با نفوذ محسوب شوند. این طبقه جدید که بعد از جنگ بسیار تاثیر گذار بودند به تضاد طبقاتی دامن زدند. خانواده لاجوردی از جمله این سرمایه داران بودند که در این سال ها به ثروت آن ها افزوده شد. آنها که ابتدا عطاری و ادویه فروشی می کردند، کم کم به یکی از بزرگ ترین سرمایه داران ایران تبدیل شدند. سید محمود لاجوردی درباره تأثیر جنگ در رشد تجارتشان می گوید: «مسئله جنگ که پیش آمد جنس ها بالا رفت. هر کس وارد بود بهره برد. من هم چون وارد بودم مخصوصاً با روس ها ارتباط داشتم. در آن زمان قند و شکر به یک من یا کیلویی ۱۴ تومان رسیده بود. با روس ها معامله می کردم دیدم مازوج احتیاج دارند اما در بغداد مازوج ارزان بود. آن را خریده در خرمشهر به روس ها دادم.»

آن چه از این فعالیت در زمان جنگ می توان استنتاج کرد این است که اشغال ایران در جنگ دوم جهانی باعث بحران اقتصادی و افزایش قیمت شد و حجم سرمایه را در میان تجار افزایش داد. سید محمود لاجوردی پس از شهریور ۱۳۲۰ اولین شرکت تجاری خانوادگی را به نام آرین در سال ۱۳۲۳ تأسیس کرد. (۴۵) آن ها در سال های جنگ از واردات لاستیک سود سر شاری به دست آوردند. در سال های بعد از کودتا این خانواده کارهای تولیدی وسیعی تدارک دیدند که از جمله ی آن ها کارخانجات روغن شاه پسند بود.

سر انجام با تأسیس بانک وارد مرحله جدیدی از تجارت شدند. بانک ایران و ژاپن توسط برادران لاجوردی با مشارکت دولت ژاپن در ایران تأسیس شد. (۴۶) این تنها یک نمونه از خانواده هایی بود که از قبل واسطه گری به پول هنگفتی دست یافتند.

افرادی که در این سال ها به ثروت زیادی دست یافتند، توانستند در تحولات سیاسی سال های بعد تاثیر گذار باشند.

ج. تضدید های طبقاتی و قومی در جامعه ایران

گسیختن ساختار سیاسی در شهریور ۱۳۲۰ کشمک هایی در درون جامعه ایران به وجود آورد. ستیزهای طبقاتی در شهرها و رقابت های قومی از جمله این کشمکش ها بود. در سال های پس از بر کناری رضا شاه، ناسازگاری بین دارا و نادر، امنیت ملی را در شهرها به خطر انداخته و وضعی انفجار آمیز به وجود آورده بود. اضطراب شدید در بین توده ها، توأم با توانگر شدن مداوم تجار و زمین داران، کل بافت اجتماعی را تهدید می کرد. نمایندگان انگلیس و آمریکا همواره هشدار می دادند که نا رضایتی طبقات پایین به واسطه کمبود مهیب خوراک، پوشاک و آموزش ممکن است به شورش لجام گسیخته بر ضد طبقه حاکم فعلی بینجامد. در مطبوعات نیز این کشمکش های طبقاتی بازتاب یافته بود. از ۳۶ روزنامه ای که پس از تغییر سلطنت، مرتب منتشر می شدند، تقریباً همه، از جمله روزنامه های وابسته به مالکان توانگر، ایران را مجموعه ای از طبقات متعارض می دانستند. بعضی معتقد بودند، توده مردم زیر سر کوب سیاسی طبقه حاکم کوچکی قرار دارند که از مالکان فئودال، درباریان منتفذ، افسران ارتش و مقامات بلند پایه دولتی تشکیل شده است. نشریات دیگر مدعی بودند که توده های زحمتکش زیر استثمار اقتصادی طبقات بالا قرار دارند که عمده مالکان، از سرمایه داران وابسته، کارمندان ثرتمند و صاحبان صنایع نو کیسه تشکیل می شوند. برخی نگران طبقه متوسطی بودند که میان طبقه بالای غارتگر و طبقه پایین بی سواد عقب مانده گرفتار شده بودند. برخی جامعه شان را دارای دو قطب فقیر و غنی می دانستند. حتی روزنامه اطلاعات که به دستور رضا شاه از به کار بردن واژه تفرقه آمیز «طبقه» جداً اجتناب کرده بود؛ اکنون هشدار می داد که کشمکش های طبقاتی همه موجودیت ایران را به خطر انداخته است. (۴۷)

روزنامه مرد امروز هشدار داد که دیگر طبقه‌ی متوسطی در ایران وجود ندارد. افراد یا گدا هستند یا میلیونر؛ البته با این تفاوت که میلیون‌ها گدا در مقابل چند میلیونر قرار دارند. هیأت حاکمه نیز این تفکیک خطرناک را تقویت می‌کند. سر نیزه حکومت آخرین قطره خون، یعنی آخرین رمق مادی توده بی‌نوا را می‌گیرد و بر طبق اخلاص می‌گذارد و تقسیم میلیونرها می‌کند. (۴۸)

د. تشدید و قوت یابی حس بیگانه‌ستیزی در بین مردم ایران

معمولاً گفتمان‌ها در فضایی رشد می‌کنند که عناصری غیر و ضد آن‌ها وجود داشته باشد. گفتمان ناسیونالیسم ایرانی نیز زمانی رشد کرد که ایرانیان، بیگانگان را در فضای میهن خود دیدند و شروع به بازسازی مرزهای هویتی خود کردند. در شهریور ۱۳۲۰ قوای شوروی و انگلستان ایران را اشغال کردند و ایرانیان بی‌دفاع کاری از دستشان ساخته نبود و از هم پاشیده شدن ارتش به ظاهر پر قدرتش را نظاره می‌کردند. رضا شاه نیز، به تدریج که پایه‌های حکومتش رامحکم کرد، راه دیکتاتوری را در پیش گرفت و وقتی که از سلطنت کناره‌گرفت، شدیداً مورد تنفر ایرانیان بود. مطبوعات وقت ایران از کناره‌گیری دیکتاتور استقبال کردند. او به نفع پسرش محمد رضا استعفا کرد. اما آنچه موجب ناراحتی ملت ایران می‌شد، این بود که رضا شاه به وسیله اجنبی‌ها از حکومت برکنار شده بود. در واقع اشغال ایران شیرینی ناشی از سقوط دیکتاتور را از بین برد و موجب تلخی کام ایرانیان گردید. (۴۹) دخالت دولت‌های بیگانه و اکثراً خصمانه و مقاومت ملی ایرانیان را برانگیخت؛ آنان را وادار کرد که به دفاع از هویت و ملیت خود بپردازند. در قلب هر ایرانی تلاش مستمر برای داشتن هویت مستقل وجود داشت. (۵۰) دخالت بیگانه در امور ایران خشم و نفرت مردم را برانگیخت. با افزایش آگاهی ملت ایران خشم آن‌ها نیز نسبت به بیگانگانی که در امور داخلی ایران دخالت می‌کردند، افزایش یافت. پس از اشغال ایران توسط متفقین، چون بیگانگان در کشور حضور داشتند، مداخلات آن‌ها عینی‌تر شد و همین

مسئله موجب نفرت ملت ایران گردید. نفرت ملت ایران نسبت به بیگانگان باعث پیدایش نوعی از ناسیونالیسم در ایران شد

که از خصوصیات آن، تنفر از قدرت های بزرگ، بدبینی نسبت به سرمایه گذاری های شرکت های خارجی و استخراج مواد خام توسط این شرکت ها، توجه به نیروهای داخلی و مخالفت با استخدام مستشاران خارجی و در مجموع، ابزار تنفر از هر گونه مداخله ی خارجی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. ایران بارها مورد تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفته بود. اما آن چه بیگانه ستیزی ایرانیان را در زمان جنگ دوم جهانی متمایز می کند، شدت حس بیگانه ستیزی ایرانیان بود. آثار این حس در دوره های بعدی در حافظه ایرانیان باقی ماند. (۵۱)

در این میان نباید از حوادث و مشکلاتی که همراه با اشغال ایران به وجود آمد و احساسات ناسیونالیستی ایرانیان را برانگیخت، غافل شد. مشکلاتی مانند قحطی؛ حمل مواد غذایی مورد نیاز ایرانیان به شوروی، مرگ و میر ناشی از بیماری های مسری مانند تیفوس و ناامنی از دید مردم ایران ناشی از حضور بیگانگان بود. علاوه بر کمبود موارد بالا، اعمالی که به وسیله ارتش متفقین انجام می شد نیز به صورت های گوناگون احساسات ایرانیان را علیه آن ها بر می انگیخت. آن ها به اعمالی دست می زدند که ایرانیان از آن تنفر داشتند. در منابع و اسناد متعدد مربوط به دوران اشغال ایران در سال ۱۳۲۰، راجع به رفتارهای بی شرمانه سربازان متفقین و به خصوص سربازان هندی و آمریکایی مطالب زیادی نوشته شده است. در یکی از منابع این گونه نوشته شده است: «سربازان آمریکایی در اکثر کافه تریاها و بارهای متعدد خیابان های لاله زار و اسلامبول ضمن باده گساری به اعمال نا هنجار و شرم آور به اتفاق زنان بدنام دست می زدند. به طوری که کمتر خانواده های محترم تهرانی رغبت می کردند که حتی برای خرید مایحتاج و لوازم زندگی از آن جا عبور کنند.» (۵۲) آمریکایی ها هم چنین در خیابان امیر آباد یک باشگاه داشتند که مخصوص افسران و درجه دارانشان بود. در حالی که مردم ایران از گرسنگی در انتظار مرگ بودند، آن ها روزانه یک بسته به عنوان جیره دریافت می کردند. هر بسته از این جیره ها برای

مصرف پنج تا شش نفر، کافی بود. در هر بسته انواع و اقسام کنسروها، انواع نان، دو بطری ویسکی، دو بسته سیگار و ویتامین های روزانه بود. آمریکایی ها به سرعت باشگاه امیر آباد را به مرکز فحشا تبدیل کردند (۵۳)

اگر چه درگیری های مسلحانه محدودی بین مردم و قوای متفقین رخ داد، اما یک جنبش چریکی منسجم علیه آن ها به وجود نیامد و مبارزات مردم علیه اشغالگران، توسط احزاب ملی گرا که پس از نابودی جو دیکتاتوری شکل گرفته بودند، به صورت مقاومت منفی ادامه یافت. این مقاومت که بر مبنای اندیشه کوتاه نمودن دست بیگانگان از اداره امور کشور به وجود آمد، سر انجام مخالفت با اعطای امتیاز به بیگانگان را هدف قرار داد که ثمره آن ملی شدن سرمایه گذاری های خارجی به ویژه شدن صنعت نفت بود. (۵۴)

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با این سؤال آغاز شد که اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ چه تأثیری بر جامعه ایرانی داشته است؟ و به دنبال این پرسش فرضیه ای مطرح گردید مبنی بر این که اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ تأثیرات عمیقی بر جامعه ایرانی داشته است. برای پاسخ دادن به این پرسش و اثبات فرضیه، این نوشتار در دو بخش سامان یافت. در بخش نخست به آثار و پیامدهای کوتاه مدت اشغال از جمله قحطی، بیماری، ناامنی و بی کاری اشاره شد. در بخش دوم نیز به آثار و پیامدهای بلند مدت از جمله شروع یکی از امواج مهاجرت از روستاها به شهرها، تغییرات محسوس در قشر بندی جامعه ایران، تشدید تضاد طبقاتی و قوت یابی ناسیونالیسم اشاره شد. به طور کلی اشغال ایران تمام فضای اجتماعی ایران را بر هم ریخت. از این فضا افرادی به بهترین وجه استفاده کردند. تحمل فضا برای مردم ایران بسیار سخت بود.

اگر چه آن ها از دست دیکتاتوری رضا شاه خلاصی یافتند و پس از رفتن او شادمانی کردند اما وضعیت اشغال نیز رضایت بخش نبود و ملت ایران از چاهی به چاه دیگر

افتاده بودند. همه این رنج‌ها و مشکلات موجب تنفر ایرانیان از انگلستان و شوروی گردید. ایرانیان در این فضا به بازشناسی مرزهای هویتی احساس نیاز کردند و این مسئله خود را در ماجرای ملی شدن صنعت نفت نشان داد؛ جریانی که تا انقلاب اسلامی و بعد از آن نیز ادامه یافت.

توضیحات و مأخذ

پی نوشت ها :

- ۱ - اسناد سال ۱۳۲۰ به شماره های ۰۱۲۱ - ۶ - ۱۳۲۰ و ۰۱۵۴ - ۶ - ۱۳۲۰، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- ۲ - اسناد سال ۱۳۲۰ به شماره ۰۱۲۵ - ۶ - ۱۳۲۰، همان
- ۳ - جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۳۹۵
- ۴ - کریمی، بهزاد، مقاله «مروری بر حادثه بلوای نان در آذر ۱۳۲۱»، روزنامه شرق، آذر ۱۳۸۳
- ۵ - اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه (۲۶-۰۲-۸۴)، شم ۰۰۵۶، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی
- ۶ - جورج لنزوسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳، ص ۲۷۱
- ۷ - جان فوران، پیشین، صص ۳۹۷ و ۳۹۸
- ۸ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، انتشارات عملی، ۱۳۷۴، ص ۳۲۳۹ -
- ۹ - حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ج دوم، تهران، چاپخانه مظاهری، صص ۳۱۸-۳۱۹
- ۱۰ - جبهه آزادی مردم ایران، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱، ص ۱۶۳
- ۱۱ - اسناد سال ۱۳۲۳ به شم ۰۱۹۱-۵-۱۳۲۳، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

- ۱۲ - باقر عاقلی، ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران، نشر سخن، ۱۳۶۸، ص ۱۹۱
- ۱۳ - باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۴، ص ۳۵۸
- ۱۴ - روزنامه اطلاعات، شم ۵۴۶۴، مورخ ۲۳/۲/۱۳۲۰، ص ۴
- ۱۵ - پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳، صص ۲۱۱-۲۱۶
- ۱۶ - ایرج ذوقی، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۷، صص ۷۳ و ۷۴
- ۱۷ - روزنامه اطلاعات، شم ۵۴۶۰، مورخ ۱۸/۲/۱۳۲۳، ص اول
- ۱۸ - اسناد سال ۱۳۲۲، شم ۲۱۲
- ۱۹ - اسناد سال ۱۳۲۳ به شم ۰۷۲-۳-۱۳۲۳، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی
- ۲۰ - کریمی، بهزاد، همان.
- ۲۱ - اسناد سال ۱۳۲۳، به شم ۱۹۱-۵-۱۳۲۳
- ۲۲ - پیتر آوری، پیشین.
- ۲۳ - باقر عاقلی، نخست وزیران ایران از مشیر الدوله تا بختیار، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰، صص ۵۰۱ و ۵۰۲
- ۲۴ - صفاء الدین تبرانیان، ایران در اشغال متفقین، مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۵۸۳
- ۲۵ - درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۲۵۳۶، ص ۲۵۸
- ۲۶ - اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه ۱۲۲۲، به شم ۰۲۱۲، بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

- ۲۷- روزنامه اطلاعات، شم. ۵۴۷۰، مورخ ۳۰/۲/۱۳۲۳ منبع: مطالعات تاریخی شماره ۲۷
- ۲۸- جورج لنزوسکی، پیشین، ص ۲۱۹.
- ۲۹- حسین کوهی کرمانی، پیشین، صص ۱۳ و ۱۴
- ۳۰- باقر عاقلی، نخست وزیران ایران، پیشین
- ۳۱- اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه ۱۳۲۲، به شم ۲۳۵.
- ۳۲- علی رضا امینی، تحولات سیاسی و اجتماعی در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۸۱ و ۸۲
- ۳۳- باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، پیشین، ص ۳۹۶
- ۳۴- اسناد سال ۱۳۲۲، پوشه (۲۶-۰۲-۸۴) ۱۳۲۲، به شماره ۰۰۸۴ و همچنین پوشه ۱۳۲۲ به شماره ۰۲۵۴
- ۳۵- اسناد سال ۱۳۲۳، به شماره های ۰۴۶-۱۳۲۳، ۰۸۰-۵-۱۳۲۳، ۰۲۰-۶-۱۳۲۳، ۱۳۲۳-۶-۲۲.
- ۳۶- روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۵/۱/۱۳۲۲
- ۳۷- علی رضا امینی، پیشین، صص ۸۲ و ۸۳
- ۳۸- اسناد سال ۱۳۲۳، پوشه ۴-۱۳۲۳، به شماره های ۰۲۸۴، ۰۲۸۵، ۲۸۵
- ۳۹- جان فوران، پیشین، صص ۳۹۵ و ۳۹۶
- ۴۰- فرخ حسامیان، گیتی اعتماد، محمد رضا حائری، شهر نشینی در ایران، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵، صص ۴۶-۴۳
- ۴۱- جان فوران، پیشین، ص ۳۹۶
- ۴۲- همان، صص ۳۹۹-۳۹۷
- ۴۳- محمد رضا سوداگر، رشد روابط سرمایه داری در ایران، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند، ۱۳۵۷، ص ۱۲۶
- ۴۴- همان، ص ۴۵

- ۴۵ - علی اصغر سعیدی، فریدون شبرین کام، موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوران پهلوی: سرمایه داری خانوادگی، تهران، گام نو، ۱۳۸۴، صص ۴۴ و ۴۵
- ۴۶ - باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد دوم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۸۰، ص ۸۱۳
- ۴۷ - پروانده آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی، تهران، نشر، مرکز، ۱۳۷۷، صص ۱۵۵ و ۱۵۶
- ۴۸ - روزنامه مرد امروز، شم سیزدهم، مورخ ۱۳ / ۱ / ۱۳۲۳، ص اول.
- ۴۹ - ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۸، صص ۱۱ و ۱۲
- ۵۰ - ژان پیر دیگار، برنارد هورکار، یان ریشار، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷، ص ۴۶۰
- ۵۱ - داریوش قمری، (قنبری)، تحول ناسیونالیسم در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۲ و ۱۳
- ۵۲ - ناصر نجمی، خاطرات سیاسی (حوادث تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تهران، انتشارات کلینی، صص ۲۳-۱۹
- ۵۳ - حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۱۲۳ و ۱۲۴
- ۵۴ - داریوش قمری، پیشین، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

منبع: سمانه بایرامی «آثار و پیامدهای اجتماعی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰»، نشریه مطالعات تاریخی، پیاپی ۲۷ (زمستان ۱۳۸۸) - صص ۱۷۳ - ۱۵۷

فصل چهاردهم

انعکاس فجایع دوران پهلوی در مطبوعات

موضوعی که پس از استعفای رضاشاه بیش از دیگر مسائل در جراید منعکس گردید و مورد توجه عمومی قرار گرفت، مسأله فجایع و قتل‌هایی بود که وسیله عمل رژیم در شهربانی صورت گرفته بود. با استعفای رضاشاه افراد و خانواده های مظلومین و مقتولین دوره حکومت پلیسی و اختناق گذشته شروع به شکایت به مراجع رسمی و قانونی نموده و تقاضای دادخواهی کردند که این شکایات بصورت‌های مختلف در جراید منعکس گردید. برخی از نشریات با درج متن دادخواستها و برخی دیگر وسیله کاریکاتور، مقاله یا منظومه هائی آن فجایع و قتلها را یادآور شده و خواهان تعقیب عاملین و مرتکبین آن می شدند. بعنوان مثال هفته نامه امید در شماره ۳۷۲ مورخ ۱۷ دی ماه ۱۳۲۰ کاریکاتوری در قطع یک روزنامه چاپ کرد که شیوه از میان بردن افراد مخالف را نشان می داد. در همین شماره روزنامه امید، در صفحه ای دیگر شعری به امضای «ن - آتشپاره» در مورد آزادی عقیده درج شده است که کاریکاتور و شعر یاد شده را در این کتاب ملاحظه می کنید:

آزادی عقیده

دیشب بخواب دیدم، زالی ستم کشیده *** کزرنج و زجر و ماتم، پشتش ز غم خمیده
 زرد و نحیف و لاغر، افسرده حال و مضطر *** با درد و غصه همسر، در گوشه
 ای خزیده

بر پشت و گردن او، بر صورت و تن او *** آثار چوب و شلاق، جای دوصد کشیده بیمار وزار و پژمان، پژمرده و پریشان *** مانند جسم بی جان، رنگ رخس پریده با آه و ناله همدم، وز فکر و غصه و غم *** مویش سپید و درهم، بر هر طرف دویده برتن که پیرهن داشت، گوئی بتن کفن داشت *** آن نیز پاره پاره، پروصله و دریده بیغوله ایش مسکن، خاکسترش نشیمن *** ترگشته بود دامن، از آب هر دو دیده موجود زار و بیجان، دیدم چو بیدلرزان *** در عمر خویش کاینسان، نه دیده نه شنیده با صد هزار زحمت، گفتم ز ترس و وحشت *** برگو که چیست دردت، ای مام بد ندیده

گفتا اگر چه پیرم، از جان خویش سیرم *** در عین نوجوانی، گشتم چنین خمیده چندی به حبس و ذلت، بودم قرین خفت
ص: ۱۷۲

برید و درید و شکست و به بست *** یلان را سر و سینه پا و دست

نام زبان ملت، آزادی عقیده

بطوریکه گفته شد وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ در همگی مردم ایران اثر گذاشت مخصوصاً در بعضی اشخاص حساس تر بیشتر محسوس بود که هر یک احساسات درونی خود را بمنصه بروز و ظهور رسانیدند. منجمله در دوست گرامی و شاعر توانای خراسانی ما آقای یزدان بخش قهرمان که احساسات درونی خود را بصورت قصیده ای سروده که شأن نزول آن را خودشان مرقوم فرموده اند که ذیلاً نقل می گردد :

در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که لشکریان متفقین به بهانه های سیاسی از همه بهانه های سوبه ایران حمله ور شدند، از جمله عده ای از نیروی نظامی کشور شوروی سوسیالیستی نیز از سوی شرق به شهرهای خراسان آمدند و چون لشکر خراسان (که گویا در آن زمان سرلشکر محتشمی فرماندهش بود) اجازه دفاع و مقاومت نداشت،

ناگزیر به فرمان فرمانده کل قوا (رضا شاه معلوم الحال) مهمانان ناخوانده را دوستانه پذیرفتند و از ورودشان به شهرها و روستاها و اشغال و تصرف قرارگاه نظامی ممانعت نکردند.

من قصد ندارم که به توضیح و تفصیل وقایع بپردازم و خوانندگان را از بی نظمی و هرج و مرجی که بر اثر این واقعه ناگهانی و غیر منتظره در وضع اجتماعی و اقتصادی آن سامان روی داد آگاه سازم. غرض از نوشتن این چند سطر، بیان پیش آمد و ماجرای است که طبع مرا به گفتن اشعاری که در ذیل این سطور خواهید خواند برانگیخت و عواطف و احساسات ملی و میهنی مرا با غم و اندوه و رنج همشهریان مشهدی در آمیخت.

در آن سال، من دانشجوی دانشکده ادبیات بودم و بهمین سبب لازم بود که در مهرماه در تهران در کلاس درس دانشکده حاضر باشم لیکن، ناگفته و نانوشته معلوم است که در آن سال و با آن اوضاع و احوال مسافرت از خراسان به تهران و تهیه وسیله سفر با چه مشکلاتی مواجه بود و چه گرفتاریها و درسرهایی داشت.

بهرحال از فیض آباد محولات (از بخش های تربت حیدریه) به شهر

«تربت حیدریه» آمدم و از آنجا پس از چندین روز معطلی و دوندگی و پارتی بازی بوسیله اتوبوس کهنه و از هم در رفته ای دو روزه خود را به شهر مشهد رسانیدم. ده دوازده روز طول کشید تا به هر زحمت و جان کندن بود بلیط اتوبوس از مشهد تا تهران را از گاراژی به چند برابر قیمت تهیه کردم.

اتفاقاً دو سه روز به عزیمت از مشهد به تهران مانده بود که یک روز صبح، زودتر از موقع معمول از خانه بیرون آمدم که به دیدن چند تن از خویشان و دوستان بروم و با یکایک آنان خداحافظی کنم. درشکه ای در کوچه پیدا شد. درشکه چی را صدا کردم که تا مقصد با درشکه بروم. به ترکی چیزهایی گفت که برای من زبان نفهم نامفهوم بود همین قدر از مجموع عبارات و ایما و اشاراتش دریافتم که می گوید: خیابانها بسته است، از هیچ کجا راه آمد و رفت نیست.

خوب، این سخن تازه ای نبود. آن روزها در مشهد غالباً به علل و مناسبات گوناگون راهی بسته میشد یا عبور از خیابان ممنوعی گشت. بهتر آن دیدم که راه خود را پیاده طی کنم و ضمناً ببینم چه خبر شده و چه اتفاقی افتاده؟ چون بیم داشتیم که مبادا حرکتیم به تأخیر افتد و به عللی مجبور شوم در مشهد بمانم و بلیط مسافرتیم باطل شود.

مسافتی رفتم تا به خیابان «پهلوی آن روز» رسیدیم. دیدم جمعیتی انبوه از زن و مرد و پیر و جوان در پیاده رو و در دو سمت خیابان ایستاده اند عده ای پشت در مغازه ها و پنجره خانه ها و بر لب بام ها به خیابان می نگرند و عبور از وسط خیابان ممنوع است. سربازان ارتش سرخ هم در فاصله های پنج متری کنار خیابان (بعضی رو به پیاده رو و برخی پشت به پیاده رو مسلح ایستاده اند و چنان است که گویی منتظر عبور فردی یا افرادی از خیابان می باشند).

اما مردم همه مضطرب، عصبانی افسرده و نگرانند و مثل اینست که می دانند چه برنامه ای در کار است.

سرانجام از منتهی الیه غرب خیابان و از آنجائی که نزدیک به میدان مشق و قرارگاه سابق لشکر خراسان بود صدای بوق کامیونهای به گوش رسید که به سمت دروازه «بالا خیابان» و جاده «قوچان» و بسوی مرز شوروی در حرکت بودند. در جلو کامیونها پرچم شوروی نصب شده بود و در میان کامیونهای رو باز افسران جوان ایرانی ایستاده در کنار هم با کمر نیسته و یقه باز بصورت اسرای جنگی به کشور شوروی برده می شدند.

افسران شرمنده و خشمناک که اغفال شده اند و جنگ ناکرده به عنوان صلح و متارکه جنگ اسلحه خود را تسلیم نموده اند و اینک به نام اسیران و شکست خوردگان از جلو چشم هموطنان خود عبور داده می شوند.

تتی چند از مردم و ناظران و مشایعت کنندگان هم که گفتی افسران و سفر کنندگان را همگی به چشم فرزندان و برادران و عزیزان خود می نگرند و بر مفارقت آنها و بی خبری از حال و روز آینده آنها گریان و نگرانند، شروع به شعار دادن کردند و فریاد و

فغان برداشتند سربازان روس هم مجبور شدند جماعت را متفرق سازند و سر و صداها را بخوابانند.

باری، من چه گویم یک رگم هشیار نیست. شرح و وصف آنچه من در آن روز دیدم و درد و رنجی که در عمق دل و جان کشیدم به گفتار (یا به گفته امروزیان به «نوشتار») در نمی آید. پس همان بهتر که دامن سخن فرا چینم و از عزیزان و خوانندگان استدعا نمایم که اگر نتوانسته ام بوسیله این چکامه حق مطلب را ادا کنم بر من ببخشایند.

یزدانبخش قهرمان

یادت به خیر

یادت بخیر هموطن مهربان من *** ای مونس دل من و آرام جان من
 آخر شدی به امر رضاخان اسیر خصم *** آتش زدی به جان من و دوستان من
 دشمن ترا به حيله گرفتار کرد و برد *** ای خاک بر سر من و هم میهنان من
 جز من، که در علانیه خواهم زوال خصم *** کس نیست از رجال وطن، همزبان من
 گوید بمن که دم مزن و حرف حق مگوی *** این مشفق محافظه کار جبان من
 با من چه کرد خواهد؟ این روس وانگلیس *** وین دشمن فلک زده قلنبان من
 من «پهلوی» نیم که اطاعت کنم ز خصم *** تا سلطنت بماند در خاندان من
 من «شاه» نیستم که ذلیل عمو شوم *** کاین تاج و تخت ایران باشد از آن من
 من نیستم وزیر و نباشم وطن فروش *** تا روس و انگلیس بود پشتیبان من
 یا خود، وکیل مجلس شورا نیم، که خصم *** با یک اشاره، قطع کند آب و نان من
 مالک نیم که خصم بگیرد ضیاع من *** تاجر نیم که خصم ببندد دکان من
 دارای مستغل و عمارت نیم که خصم *** ویران کند عمارت چار آشیان من
 من بوستان و باغ ندارم که دشمنم *** آتش زند به باغ من و بوستان من
 من هیچگه مقصر دولت نبوده ام *** تا خصم من ز «شاه» بخواهد امان من
 خائن نبوده ام که روم در پناه خصم *** از بیم فاش گشتن راز نهان من

مردی وطن پرستم، بدخواه انگلیس *** این بوده است و هست نهان و عیان من
نفرین کنم به دولت «چرچیل» سنگدل *** بگذار خصم مشت زند شت زند بر دهان
من

گر دودمان خصم به باد فنا رود *** من راضیم به باد رود دودمان من
گر می کشد به حبسم و گر می کشد به تیغ *** این جان مستمند و تن ناتوان من
سیرم ز زندگانی خود، ای اجل بیا *** آسوده کن ز محنت و اندوه جان من
این فخر بس مرا که پس از من به سال ها *** یادم کنند هموطنان جوان من
در زندگی اگر که مرا قدر دان نیند *** باشند بعد مردن من قدر دان من
امروز دوست، یاد نیارد ز ما ولی *** روزی بجویدم، که نیابد نشان من
آوخ، بهار زندگی من چنین گذشت *** تا خود چگونه باشد، فصل خزان من!

منبع: تاریخ بیست ساله ایران جلد ۸ - صص ۱۷۷ - ۱۷۱

فصل پانزدهم

رسیدگی به قتل بسیاری از رجال و ازادخواهان در دیوان عالی جنایی

آنچه در این شماره و شماره های آینده مجله از نظر تان می گذرد اسنادی است که به منظور محاکمه دست اندرکاران قتل بسیاری از رجال و آزادی خواهان دوره ۲۰ ساله تشکیل شد و این خود برگه‌ی چند از تاریخ ۲۰ ساله سلطنت رضاخان و اوایل سلطنت فرزند اوست که از نظر شناخت گوشه‌ای از تاریخ ایران آن روزگار در خور توجه است.

...

در دیوان عالی جنایی

محاکمه پزشک احمدی، راسخ متهمین به قتل سردار اسعد.

ساعت ۹ صبح، نصف بیشتر تالار پر از جمعیت بود، ولی هنوز مقدمات تشکیل محکمه فراهم نشده بود، چند نفر پیشخدمت به تمیز کردن بقیه صندلی‌ها و آوردن لوازم التحریر و نصب ساعت دیواری بزرگ مشغول بودند. و این وضع خود می‌رساند که تشکیل محکمه نه تنها در سر موعد معین (۸ صبح) عملی نبوده، بلکه مدتی نیز طول

خواهد کشید. نزدیک ساعت ۹ و نیم صبح تالار پر از جمعیت شد، دیگر برای مراجعین جای خالی نبود. در این موقع متهمین به تالار وارد، و در محل مخصوص خود جای گرفتند پس از آن آقایان و کلاً مدافع متهمین، با لباس رسمی در تالار حاضر شدند. ساعت ۹ و سه ربع، هیأت دادگاه وارد و حضار به پاس احترام بپاخواستند، و جلسه رسمیت یافت پس از خوانده شدن خلاصه صورت جلسه و اصلاح آن، آقای رئیس دادگاه اظهار داشتند که از هویت متهمین سؤال می شود. احمدی در ردیف اول نشسته بود. احمدی پالتو قهوه ای رنگ به تن داشت، و با ریش گندم گون و چشمهای درشت سیاهش بیشتر به دلالتی دوره گرد بازار شباهت داشت، تا به یک پزشک مجاز، و یا کسی که با بیمار و مریض سروکار داشته باشد از اول ورود به دادگاه پیوسته زیر لب چیزهایی می گفت، و شاید به ورد انکار و اوراد مشغول بود. خیلی مضطرب و پریشان به نظر می رسید، رئیس محکمه پس از کمی تأمل اعلام داشتند که از هویت متهمین سؤال می شود.

اول از پزشک احمدی سؤال شد.

اسم شما - احمد

لقب فامیل - احمدی

سابق چه شغلی داشتی - پزشک مجاز بودم.

سن - ۶۱ سال دارم.

محل تولد - مشهد

ساکن - تهران (حالا ساکن زندان)

عیال و اولاد داری - یک عیال و پنج طفل صغیر دارم.

سابقه محکومیت دارید - سابقه بدی ندارم، و هیچ کاری در عمرم نکرده ام.

سواد دارید - سواد جزئی دارم.

مسلمان و تابع ایران هستید - بلی، مسلمان، خدانشناسی هستم، و تابع ایران می باشد.

آقای مصطفی راسخ:

اسم: سیدمصطفی

پدر: میررفیع

لقب فامیلی: راسخ قائم مقامی

شغل: سابقاً رئیس زندان تهران

سن-۵۹

محل تولد: تهران

ساکن: تهران بخش ۲ کوچه راسخ

عیال‌داری: عیال دارم با ۷ نفر اولاد (۲ نفر دختر و ۵ پسر)

سابقه محکومیت دارید: ندارم

سواد: دارم، مسلمان و تابع ایران می‌باشم.

پس از پایان سؤال هویت متهمین، چند لحظه سکوت در دادگاه حکمفرما شد. سپس آقای رئیس دادگاه به متهمین و وکلای مدافع، و وکلای مدعیان خصوصی تذکر دادند که به کیفر خواست (ادعانامه) دادستان دیوانعالی جنائی که بر علیه دو نفر متهم تنظیم یافته به دقت گوش داده، و در دادن پاسخ رعایت نهایت ادب و اخلاق را بنمائید.

متن ادعانامه دادستان دیوانعالی جنائی

به قرار حکایت پرونده کار مرحوم جعفرقلی سردار اسعد بختیاری فرزند مرحوم حاج علیقلی بختیاری، که یکی از مردان نامی و از خانواده های بزرگ و اصیل ایران بوده، و پس از تحصیلات خود و دیدن مدرسه نظام در سن جوانی وارد خدمات دولتی و اجتماعی گردیده، و در راه آزادی و طرفداری از حکومت ملی و مشروطیت و کندن ریشه جور و استبداد و برقراری نظم در کشور ایران، مجاهدت و کوششهای فراوان نموده، و خدمات شایسته بسزائی به دولت و ملت ایران کرده است، و به ترتیب مشاغل مهمه از قبیل ریاست اردوهای دولتی و ریاست کل امنیت کشور و وزارت پست تلگراف و استانداری کرمان و استانداری خراسان و نمایندگی در مجلس شورای ملی،

را دارا بوده و مأموریت‌هایی نیز در برقراری نظم و قلع و قمع اشرار عرب و اسکات خوانین بختیاری و خلع سلاح آنان داشته که در هر مقام فداکاری‌های بسیار نموده و به خوبی انجام وظیفه و بذل مساعی کرده است، در اواخر عمر خود یعنی سن ۵۳ سالگی که عهده دار مقام وزیر جنگ بوده بدون مقدمه در بابل بازداشت و ضمن تلگراف رمزی که از دفتر مخصوص شاهنشاهی وقت به شماره ۱۴۹۹ مورخه ۱۱ آذرماه ۱۳۱۲ به اداره کل شهربانی رسیده زندانی شده است.

اعلام و روز بعد خود آن مرحوم تحت الحفظ از بابل به مرکز اعزام شده، و تسلیم اداره شهربانی گردیده، در زندان قصر زندانی می‌شود. کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده، فقط روی پوشه پرونده، این عبارت نوشته شده است: «تاریخ ورود زندانی ۱۳۱۲/۹/۸ اتهام شرارت.» تاریخ استخلاص ۱۳۱۳/۱/۱۰ ملاحظات: فوت گردیده است. بنابراین مرحوم سردار اسعد در تاریخ ۸ آذرماه ۱۳۱۲ زندانی و در تاریخ ۱۰ فروردین ماه ۱۳۱۳ در زندان درگذشته است. در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۱۰ آقای سهراب اسعد فرزند آن مرحوم در اثر به دست آوردن یادداشت‌هایی به مارك زندان و خط پدرش در زیر آستر جعبه توالنت او که پس از مرگ پدر تحویل بازماندگان وی شده، اعلام بزه و اقامه دعوی کرده است، که مرگ پدرش در زندان طبیعی و عادی نبوده، بلکه او را کشته و عده‌ای از مأمورین زندان در قتل وی مداخله داشته‌اند، که رسیدگی قضیه از طرف دادستان تهران به شعبه اول بازرسی ارجاع و پس از بازجویی و رسیدگی‌های شایسته پرده از روی کار برکنار و طبق مندرجات پرونده و مدارک و دلایل کافی و قرائن و امارات قویه و اقرار صریح مندرج در کیفرخواست معلوم می‌شود.

فوت مرحوم جعفرقلی سردار اسعد به طوری که در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی نبوده است، بلکه دو نفر متهم این پرونده در زمان شاه سابق بار دیگر در کمال بی‌اعتنائی و عدم رعایت مقررات قانون مدنی و قوانین طبیعی و بر

خلاف وجدان و انصاف، جسورانه به قتل سردار اسعد و یا به عبارت دیگر زندانی بی تقصیر خویش که نه اتهام و گناهش معلوم و نه محکوم بوده است قیام و اقدام کرده و در حین انجام وظیفه دولتی خویش به سخت ترین و فجیع ترین وجهی که شرح آن خواهد گذشت زندانی بی گناه خود را با سابقه اقتدار و توانایی به طوری که از نوشته های وی استفاده و استنباط می شود در اثر سختگیری و فشار مأمورین وظیفه ناشناس ناتوان و بیچاره بوده است، در بهار سال ۱۳۱۳ شب دهم فروردین ماه به قتل رسانیده اند. اینک پس از چندین سال از قتل آن سردار و پس از طلوع مجدد آفتاب آزادی و توجه دولت و ملت به قضاوت دادگستری مرتکبین این جنایت دستگیر و زندانی شده و به شرح زیر معرفی می شوند:

۱- احمد احمدی فرزند محمدعلی ۶۱ ساله، پزیشک سابق زندان شهربانی. مسلمان تبعه ایران اهل مشهد، ساکن تهران، بخش ۹، زندانی از ۱/۲۶/۱۳۲۱

۲- سید مصطفی راسخ قائم مقامی، فرزند میررفیع، ۵۶ ساله، پاسپار یک. بازنشسته شهربانی رئیس سابق زندان، مسلمان تبعه ایران اهل اراک، ساکن تهران بخش ۲ زندانی از ۱۳۲۰/۸/۶ هر چند مشارالیها اقرار صریحی به ارتکاب قتل ننموده اند ولی علاوه بر اینکه طبق دلائل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب دهم فروردین ماه به مباشرت متهم اول ثابت می باشد از محتویات پرونده و مفاد یادداشت هائی که به خط سردار به دست آمده چنین آشکار می شود که از مدتی قبل یعنی از اواخر اسفند ماه ۱۳۱۲ تصمیم به قتل او گرفته شده و برای اجرای این منظور ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می شود لکن مزاج سردار اسعد سم را دفع و خود متوجه چنین تصمیمی می گردد که در آن روز از خوردن غذا احتراز جسته و به رئیس زندان شکایت مترتب نمی شود، چون رئیس زندان اعتراضات و مقاومت او را از خوردن غذا و دوا از دست مأمورین زندان مخالف نقشه و منظور خویش می بیند، در ساعت ۶ و ۲۰ دقیقه عصر روز یکشنبه ۵ فروردین ۱۳۱۳ مرحوم اسعد را به زندان شهری تأمینات در اطاق مخصوصی که برای این (کار) تهیه کرده است می برند و در نیمه

شب جمعه دهم فروردین ماه ۱۳۱۳ نقشه خود را عملی و به دست و مباشرت دکتر احمدی پزشکی و جلاذ زندان وی را مقتول ساخته است.

مدارك و دلائل

۱- نامه هائی که مجنی علیه در آخرین روزهای عمر خود در زندان نوشته است بدین قرار (است): الف - «دوم فروردین ۱۳۱۳ امشب در حال سلامت خوابیدم صبح بیدار شدم با حالتی بسیار بد و خسته، علی حسین گماشته من با چند نفر از رفقای او که از شام من خوردند حالشان بسیار بد شد. ناهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب به قدر یکصد دانه چیزهای کبود رنگ خاکی توی آب بوده معلوم بود سم ریخته اند ولی حل نشده است یاور عمادی صاحب منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید من خدمات فوق تصور به ایران نموده ام و همچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی. چرا مخالف شرافت رفتار می کنید؟» بطری را برداشت و برد پیش رئیس زندان، «ای خواننده اگر جرأت مرا و توکل مرا به ببینید حیرت می کنید که با چه سختی برای مرگ حاضرم. امروز دوم فروردین امر شد غذایی مرا کسی نخورد و بیرون بریزند، دقت کنید چه حالی دارم. ساعات را چه قسم می گذرانم؟ خیلی گریه آور است کسی که هر ثانیه منتظر چنین مرگ فجیعی باشد. پس از مرگ نمی دانم این کاغذ را ملاحظه می کنند یا خیر؟»

۲- اظهارات و گواهی عده ای زندانی از قبیل آقای عباس قبادیان، کلهر، و آقای احمد همایون فرزند حبیب اله و آقای علی دیوسالار مشعر بر اینکه نامبردگان در آن تاریخ زندانی بوده و شنیده اند غذایی مسموم به سردار اسعد داده شده و کسانی که از آن غذا خورده اند مسموم گردیده اند و بعدا سردار را به زندان شهر انتقال داده و او را کشته اند، اظهارات گواهی پایوران و پاسبانان و عده ای از مأمورین و متصدیان زندان که کاملا وارد و مطلع و شاهد و ناظر اغلب از قضایا بوده اند از این قرار؟ اظهارات دکتر رسدبان یکم، محمد فرزند زکی، پزشک زندان مبنی بر اینکه دیده است اشخاصی

از غذای سردار اسعد خورده اند بیمار و بستری شده و یکی از آن جمله پس از ابتلا به فلج آرسینکی فوت کرده است و رسدبان وزیري هم که از آن غذا می خورد سخت مریض می شود و همچنین اظهار عقیده کرده، دکتر احمدی در زندان داوطلب آدم کشی بوده است شماره صفحات ۵۶ - ۴۸. «۱»

۳- ابوالقاسم حائری پزشکیار زندان، اظهارات علی حسین را تأیید کرده، و اظهار نموده است: مدت چهار روز سردار از غذای زندان نخورده، و از وی نان و پنیر گرفته است (۸۷-۸۹).

۴- گواهی و اطلاعات محمد ابراهیم بیگ سر پاسبان زندان که مراقب زندان شماره ۱ تأمینات و اطاق سردار اسعد بوده است بدین توضیح: روزی که می خواسته اند سردار اسعد را به زندان شهر بیاورند تمام روزنه و سوراخهای اطاق او را به دستور رئیس زندان گرفته و کوچکترین منفذی در، در و دیوار و سقف زندان سردار باقی نگذاشته دستور اکید داده شده که کسی جز دکتر احمدی اگر به اطاق سردار برود کمترین مجازاتش اعدام است «۲» و صریحاً بیان می کند که در نگهبانی وی دکتر احمدی چندین بار به اطاق سردار رفته است و دفعه اخیر که بعد از نصف شب بوده، دنبال دکتر احمدی به اطاق سردار می رود و به محض اینکه احمدی در «۳» را باز می کند سردار نگاهی به احمدی کرده، می گوید: آمدی آقا، انالله و انالیه راجعون، وی می بیند که دکتر احمدی بیرحم گردی از کیف خود بیرون آورده، در آب ریخته و به وسیله انژکسیون به دست سردار اسعد تزریق کرده، خارج می شود. (۹۶) و نیز در برگ شماره ۱۴۹ پرونده اعتراف کرده، در شب مرگ سردار اسعد، سید مصطفی راسخ رئیس زندان در زندان موقت ماند و بعد از آنکه دکتر احمدی مرتکب این جنایت شد و سردار، اول به خرخر و سسکه و سپس از نفس افتاد آن وقت گزارش تهیه و خودم گزارش را بردم و به دست سرهنگ راسخ دادم و سرهنگ آن را در پاکتی گذاشت و قریب ۲ ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت و سرهنگ مرا تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم.

۵ - حسین فرزند علی پاسبان زندان، معروف به حسن آقا سرهنگ و تقی فرزند حاج علی، پاسبان زندان یکنواخت اعتراف نموده اند، که در شب دهم فروردین ۱۳۱۳ هر دو نفر در زندان نگهداری داشته و ورود دکتر احمدی را بعد از نیمه شب به زندان تصدیق و عملیات جانی مکار را به این طریق مشاهده و بیان کرده اند که: ۲ ساعت بعد از نصف شب، دکتر احمدی به اتفاق محمد ابراهیم بیک، نامبرده مراقب اطاق، به اطاق سردار رفته بلافاصله مراجعت می کند و دکتر احمدی ظرفی از محمد ابراهیم بیک می خواهد، او هم یک نعلبکی از طاقچه برداشته به دکتر احمدی می دهد، و مجدداً به اتفاق به اطاق سردار می رود و پس از ده یازده دقیقه مراجعت کرده، دکتر احمدی نعلبکی را به دفتر آورده، سفارش می کند، کسی به آن دست نزنند احتیاط شود. همین که احمدی می رود، می بیند ناله و سکسکه سردار شدت پیدا کرده، و بعد از یکی دو ساعت صدا قطع و سردار فوت می کند و اظهار نموده اند که ملاقات با سردار و غذا دادن به وی ممنوع بوده و در «۴» اطاق وی نیز قفل، کلید آن هم در دفتر نگهداری بوده است که اظهارات ایشان را محمد ابراهیم بیک نامبرده در خصوص نعلبکی و رفتن همراه احمدی به اطاق سردار را عیناً تأیید کرده است. (۱۸۰-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۱-۱۵۳).

۶- عزیزاله حقیقی، فرزند کاظم وکیل کشیک اظهار داشته: سرهنگ راسخ رئیس زندان، دستور داده بود که راجع به سردار چیزی نباید در دفاتر زندان ثبت شود، و نیز اظهار نموده که سپرده بودند به سردار غذا داده نشود (۱۰۵ و ۲۰۵).

۷- حسن نیکوکار رسدبان ۱ مأمور توقیفگاه معترف است که سرهنگ راسخ تلفون نموده، یک نفر زندانی است که غذا نمی خورد و یک نمره برای او تهیه کنند که به آنجا فرستاده شده، و آن زندانی سردار اسعد بوده است. و اظهار عقیده کرده معمول زندان این بود، چنانچه زندانی غذا نخورد، او را به بهداری می فرستادند، تا غذا به او بدهند و در مورد سردار این رویه عمل نشده، بلکه رئیس زندان سرهنگ راسخ دستور داده بود

که چون زیاد داد و فریاد می کند و غذا نمی خورد منافذ اطاق او را بگیرند. (ص ۱۱۶)

۸ - محمد صالحیان، کارمند زندان اعتراف نموده، سرهنگ راسخ دستور داده بود سردار را در زندان مسدود ببرند، و اسم او را در دفتر زندان ذکر نکنند و نیز ملاقات مأمورین با سردار ممنوع بوده، و بیان عقیده کرده است که این عمل بر خلاف قاعده و ترتیب معموله زندان بوده است و اضافه کرده است که به سردار غذا نمی دادند.

۹- محسن سعید سرپاسبان ۳ که مأمور تفتیش و بازرسی غذایی زندانی بوده است، گفته است که: به سردار غذا نمی دادند، و غذایی هم به اسم او در دفتر ثبت نشده، و اصولاً کلیه امور راجعه به او مخفی بوده است و دستور دادند غذا را مستند به سفارش عزیزاله حقیقی و محمد صالحیان نموده که این دو نفر خود از طرف رئیس زندان سرهنگ راسخ، به طوری که ذکر شده دستور داشته اند و محمد صالحیان نگهبان روز دهم اعتراف نمود که گزارش مربوط به فوت سردار را قبل از شهر برحسب دستور سرهنگ راسخ رئیس زندان که به اتفاق دو نفر دیگر به زندان آمده بود نوشته و امضاً کرده است.

۱۰- اظهارات حسین نیکوکار مدیر زندان موقت به اینکه بنا به دستور راسخ رئیس زندان، پزشک احمدی به زندان سردار اسعد رفت و آمد نموده و پزشک احمدی در روز ششم فروردین، یک ساعت بعد از ظهر به اتفاق او به اطاق سردار اسعد رفته، و در دفتر یادداشت زندان شماره یک این موضوع ثبت شده است.

۱۱- اظهارات محمد یزدی، سرپاسبان مأمور زندان شماره ۲، مشعر بر اینکه در عصر روز ششم نزدیک غروب مشارالیه به زندان شماره یک، اطاق سردار اسعد احضار و به اتفاق سه نفر پاسبان وارد زندان سردار اسعد شده، و مشاهده نموده است که پزشک احمدی روی تخت سردار اسعد نشسته و محمدابراهیم بیگ، در طرف بالایی تخت ایستاده و سلطان جعفرخان روی تختخواب سمت دیگر نشسته و پزشک احمدی دوائی می خواسته به سردار اسعد به اصرار بخوراند و سردار اظهار داشته از موقعی

که پرتقالي به او داده و خورده است وضعيت مزاجي او خراب و حاضر به خوردن دوا نيست. از دادن دوا به سردار اسعد مأیوس (شده) در «۵» زندان را بسته مراجعت مي کند، و مي رساند که پرتقال را موقعي که نیکوکار و پزشک احمدی، بعد از ظهر به اطاق سردار اسعد رفته اند، به او داده چه آنکه موقعي که سردار اسعد وارد زندان شماره يك شده، او را بازرسي بدني نموده اند و در زندان او هم قفل بوده است.

۱۲- اظهارات پزشک احمدی برخلاف اظهارات محمد صالحیان و عزیزاله حقیقی و محمد ابراهیم بيك به اینکه جنازه سردار اسعد را در خود زندان معاینه کرده است و اجازه دفن داده در صورتي که جنازه قبل از ظهر به اداره متوفیات فرستاده شده، و علي محمد پاسبان نتوانست پزشک احمدی را قبل از ظهر به زندان حاضر نماید، و به خوبی کذب ادعای پزشک احمدی و در معاینه جسد در زندان را مدلل می نماید.

۱۳- اقاییر و اعترافات پزشک احمدی در خصوص کیفیت معاینه جسد سردار اسعد در زندان و اظهار او به اینکه صلاحیت معالجه مرضهاي مهم را نداشته و صدور پروانه دفن هم از طرف او به واسطه روز جمعه و تعطیل بودن و نبودن پزشک در زندان بوده، و گواهي و پروانه اي که نوشته است، روي اظهارات انفرمیه کشیک بوده است در صورتي که دفتر بهداری زندان نشان می دهد در آن روز ساعت ۷ صبح الي ۱۲ ظهر دکتر جهانبخش در زندان مشغول کار بوده، و نیز با بودن اداره پزشک قانونی اصولاً احتیاجی به وجود او نبوده است و فرار دکتر احمدی به طور قاچاق و به طور مخفی به خاک عراق و تغییر اسم خود دلیل دیگری بر جنایتکاری او است.

۱۴- اقرار صریح پاسیار راسخ به اینکه بر حسب دستور او غذاهای زندانیان در اطاق او بازرسي می شده و بعداً تقسیم بین زندانیان می شده است.

۱۵- اظهارات مدیر زندان، یاور سرتیپ پور، مبني بر اینکه قضیه مسموم بودن غذا و آب سردار اسعد را سرهنگ راسخ رئیس زندان اطلاع داده و مشارالیه توجهی نکرده است.

۱۶- با توجه و دقت در جوهر رنگ پیش نویس بایگانی در پرونده زندان، صادر از ناحیه مأموران زندان، و دو برگ پرونده دفن و گزارش پزشک احمدی، به عنوان

رئیس زندان، به خوبی معلوم می‌گردد که جوهر کلیه اوراق مزبور یکی بوده، و می‌رساند گزارش و پروانه دفن را پزشک احمدی در اطاق رئیس زندان نوشته است.

۱۷- انکار جدی پاسپار راسخ از ملاقات پزشک احمدی در روز جمعه دهم فروردین یعنی روز فوت سردار اسعد در زندان، در صورتی که محمد صالحیان و حسن پاسبان خلاف اظهارات او را گواهی نموده، و اضافه کرده اند، موقعی که پزشک احمدی به زندان آمد، پاسپار راسخ مشغول کار بوده است. خود دلیل دیگری بر کذب اظهارات وی و ثبوت بزه است.

بنا به مراتب مشروحه بالا و انطباق مفاد نامه های آن مرحوم که در زندان در لحظات روزهای آخر عمر خود با خون خویشتن یا ماده کمرنگ دیگری روی کاغذ و یادداشت‌های مارکدار زندان با چوب کبریت یا دسته مسواک و امثال آن نوشته است با اظهارات مأمورین زندان و زندانیان و تأیید گفته‌ها و اعترافات آنان از طرف یکدیگر و یکنواخت بودن اظهارات متصدیان و کارمندان زندان در جلسات متعدد و تاریخ‌های مختلفه و به خصوص اظهارات صریحه و مؤثر محمد ابراهیم بیک که از بدو ورود مرحوم سردار اسعد به زندان موقت، شبانه روز به دستور رئیس زندان، مأموریت مراقبت و نگرهبانی اطاق سردار را داشته، از زندان خارج نشده، مگر پس از ارتکاب جنایت و انجام منظور و قصد جنایت متهمان و اینکه مرحوم سردار اسعد را از غذا محروم کرده، و در اتاقی جای داده بودند که از گور تاریکتر و تنگتر بوده است و برگزیدن دکتر احمدی که به بدکاری در شهربانی و زندان معروفیت داشته، برای عیادت و ملاقات سردار بدون اینکه طبق تصویب کلیه مأمورین زندان، سردار جزئی کسالت داشته و یا درخواست طبیب کرده باشد، و اینکه در دفاتر زندان موقت راجع به سردار اسعد کوچکترین چیزی نوشته نشده و ثبت امور مربوط به وی کلا و بعضاً در دفاتر ممنوع بوده است و ملاقات او حتی برای مأمورین زندان ممکن نبوده است و ذکر عبارات «از وقتی که پرتقال را خوردم حالم بد شده و انالله و انالیه راجعون و می‌خواهی کاری که با تیمور تاش کردی با من بکنی» خطاب از طرف سردار اسعد به دکتر احمدی و اینکه به تصدیق کارکنان و مأمورین زندان پرتقال را دکتر احمدی به

سردار داده و پس از تزریق انژیکیسیون هم در شب مورد بحث، با کیفیت نامبرده، سردار اسعد فوت می‌کند. طرز تهیه زندان و انتقال از زندان قصر به زندان شهری، به دستور سرهنگ راسخ، و طبق سایر دلایل و نشانی‌های مذکوره در قرار بازپرس چنین استنباط و ثابت می‌شود که نقشه قتل مرحوم جعفر قلی سردار اسعد بختیاری قبلا از طرف رئیس زندان طرح و بدین ترتیب اجرا می‌شود، که دکتر احمدی جلاذ زندان با دادن سم با تزریق انژیکیسون سردار اسعد را مسموم کرده، کار را تمام کند.

ولی چون سردار اسعد متوجه این نکته گردید و از خوردن غذا و آب استنکاف و خودداری می‌نماید و از دستورات و تعارفات و اصرار دکتر احمدی و دیگران سرپیچی و مقاومت کرده و داد و فریاد می‌کند. قضیه را از راه دیگری حل می‌کند که او را به محل مخفی و جایی برند که صدای ناله اش به گوش احدی نرسد و از طرفی موقعیت و مکان طوری باشد که موجب ضعف قوا و سلب قدرت و نیروی دفاع از او گردد تا دکتر احمدی بتواند با فراغت بال و راحتی خیال عمل خود را انجام دهد و جهت اجرای همین منظور است که به دستور سرهنگ سیدمصطفی راسخ سردار اسعد به زندان موقت اطاق مخصوص یعنی گور تاریک اول خود منتقل شده از غذا و هوا و نور آفتاب و مهتاب و چراغ محروم و ممنوع می‌گردد و بدین ترتیب نامبرده توانسته است قدرت مقاومت را از سردار اسعد سلب و اجرای عمل دکتر احمدی را که تزریق سم به قصد کشتن سردار بوده و او را کشته است، تسهیل و معاونت کرده باشد. علیهذا بزه‌های نسبت داده شده به دکتر احمدی پزشک زندان و سرهنگ راسخ رئیس زندان ثابت و مسلم است و عمل شخص اول مشمول ماده ۱۷۰ و عمل دومی که معاونت در قتل کرده است مشمول ماده ۲۸ قانون کیفری بوده طبق مواد ۱۷۰ و ۲۹ قانون با توجه به تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل و طرز رسیدگی دیوان جزای عمال دولت مصوب ۲ دیماه ۱۳۰۷ و ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی کیفری درخواست تعیین کیفرشان می‌شود.

۱- شماره ها اشاره به شماره های صفحات پرونده سردار اسعد است در اداره محاکمات. ۲- خیلی جالب است. به اخطار رئیس شهربانی دوره رضا شاهی نگاه کنند مگر سختر از این عمل و مجازاتی بدتر از مجازات وجود دارد؟ ۳- متن: درب. ۴- دو بیت معروف و مشهوری را که به خانابا اسعد نسبت می دهند بی مناسبت با حال سردار در این مواقع نیست دو بیت به قرار زیر است:

مدام آهنگران کوی تقدیر برای شیر زنجیر می بافند/ ز آه سینه سوز من در این کاخ دل
 زنجیر شد سوراخ سوراخ
 (منسوب به خانابا اسعد بختیاری) ۹۹
 ۵- متن: درب

منبع: تهیه و تنظیم _ سودابه درویش «مجله قضاوت»، شماره ۱۴ خرداد ۱۳۸۲ (صفحه - از ۵۲ تا ۵۳)

تهیه و تنظیم _ سودابه درویش: در قسمت اول، به بیان ادعای دادرسی دیوانعالی جنایی، در مورد اتهام قتل سردار اسعد به متهمین بنامهای پزشک احمدی و سرهنگ راسخ اشاره کردیم. در ادامه به بیان ادعای دادستان و شواهد و دلایل بیشتری جهت اثبات جرم متهمین اشاره میکنیم.

بعد از اینکه سردار اسعد بتوسط دکتر احمدی به قتل رسید، یکی از پاسبانان بنام محمدابراهیم به پشت در اتاق سردار رفته و گوش فرا می دهد و چون هیچ صدایی نشنیده و سکوت مرگ را احساس می کند، در مراجعت نزد رفقای خود موضوع را به آنها می گوید و سپس با عجله در زندان يك را باز، و برای دادن گزارش قضیه از آنجا خارج می شود و بطوری که از تحقیقات پرونده برمی آید، محمدابراهیم درگذشت سردار اسعد را، در آن موقع به عزیزاله حقیقی متصدی کشیک و سپس به صالحان که در روز جمعه از ساعت ۸ صبح کشیک را از عزیزاله تحویل گرفته، گزارش داده

است و عزیزاله حقیقی قضیه را به سرهنگ راسخ اطلاع داده و ایشان دستور می دهد، که جنازه را از محبس نمره ۲۸ ببرند، در حمام بگذارند، تا ماشین متوفیات آمده و از در بی که حمام بطرف مدخل اداره تامینات دارد، جنازه را خارج و به اداره متوفیات ببرند و روی همین دستور کلید اتاق سردار اسعد توسط پایور نگهبان به محمد ابراهیم داده شده و جنازه را بدوا از آنجا به حمام برده و روی تخت حمام گذارده اند و پس از مدتی در حدود ساعت ۹ صبح روز جمعه دهم فروردین اتومبیل نعش کش از متوفیات آمده و جنازه را محمد ابراهیم و عزیزاله حقیقی و جعفر نجفی و بعضی دیگر از حمام خارج کرده و از دربی که در آن حمام بطرف در اداره تامینات سابق در خیابان سپه فعلی داشته، آن را بیرون برده، در اتومبیل نعش کش قرار می دهند. در این موقع با اینکه روز جمعه تعطیل بوده و آقای راسخ به زندان موقت آمده و در دفتر آنجا در پشت میز صاحب منصب کشیک نشسته، هم در قسمت قبل از ظهر و هم در قسمت بعد از ظهر آنروز به انجام امور ادارات پرداخته است و اقدامات قابل ذکری که به دستور ایشان در این روز بعمل آمده، یکی این است که به توسط محمد صالحان پایور مسئول نگهبانی آن روز به پاسبان حسین ولی زاده ابلاغ گردیده، که جنازه سردار اسعد در ماشین متوفیات مقابل در تامینات است و پاسبان نامبرده ماموریت دارد که جلوی ماشین نشسته به اداره متوفیات برود و جنازه به کسان متوفی و خانواده او که قبلا به ایشان تلفن شده و تا موقعی که خود او به آنجا برسد، آنها هم خواهند رسید، تحویل بدهد و حسین پاسبان این ماموریت را بهمین نحو انجام داده است.

و اما اعمالی که برخلاف معمول و مقررات، در آن روز از اقدام به آن خودداری شده، ثبت نکردن واقعه فوت سردار اسعد است و هیچ یک از دفاتر زندان موقت و اطلاع ندادن به طبیب قانونی برای معاینه جسد متوفی و صدور جواز دفن بطوری که کلیه مامورین زندان گواهی داده اند که، از صبح روز دهم فروردین تا ساعتی که جنازه را در ماشین متوفیات گذارده و برده اند، هیچکس برای معاینه آن در زندان حاضر نشده و آن را معاینه ننموده است. اما چنانکه معلوم می شود. در اداره متوفیات بنا به معمول، مدرکی برای جواز دفن جنازه مطالبه شده و چون قهرا دریافت و بدست آوردن چنین

پرونده ای از کسی جز پزشک احمدی مقتضی نبوده، به این مناسبت برحسب دستور سرهنگ راسخ درقبل از ظهر آن روز يك نفر پاسبان بنام علي هم از طرف پایور نگهبان مامور می شود که، عقب احمدی رفته و برای اصدار جواز دفن او را به دفتر زندان موقت بیاورد و پاسبان مزبور برای خبرکردن و آوردن او رفته در جاهایی که بودن احمدی را در آنجا ها سراغ داشته، او را پیدا نمی کند و بدون اخذ نتیجه مراجعت نموده، مراتب را گزارش می دهد و لذا در قسمت بعد از ظهر و عصر چون این موضوع ضروری بوده، پاسبان دیگری که همان حسین ولی زاده مامور بردن جنازه به غسلخانه بوسیله ماشین متوفیات باشد، مامور حاضر کردن احمدی شده و به منزل او واقع در خیابان ناصریه رفته و او را در آنجا یافته و امر او را به او ابلاغ کرده و به اتفاق او در حدود ساعت پنج بعد از ظهر به زندان موقت آمده اند.

موقعی که احمدی به زندان موقت رسیده سرهنگ راسخ در دفتر زندان بوده و چون بابودن ایشان محمد صالحان دخالتی به کار نمی کرده مگر به امر و دستور ایشان به این واسطه بطور حتم برای گرفتن توقره مدرکی که تفصیل آنها را عرض خواهم کرد و از احمدی بخط و امضاء او گرفته شده و این معنی را خود او هم تصدیق کرده است مذاکراتی که بعمل آمده بین شخص سرهنگ راسخ و احمدی بوده است امامدرك مزبور یکی جواز دفن است خطاب به اداره متوفیات که روی کاغذ یادداشتی دارای مارک شهربانی به تاریخ ۱۳/۱/۱۰ و به این عبارت نوشته شده (اداره متوفیات جعفر قلیخان اسعد که در دو هفته قبل سکتة قلبی نموده در ليله ۱۳۱۳/۱/۲۰ فوت کرده است دفن نمایند) (دکتر احمدی) و این نوشته که بوسیله مستتطق از اداره متوفیات و شهرداری مسترد گردیده، در پرونده تحقیقات است و مدرك نوم که در پرونده تنظیمی اداره زندان برای سردار اسعد ضبط است، راپرتی است، به خط و امضای دکتر احمدی بعنوان ریاست اداره مجلس به تاریخ ۱۳/۱/۱۰ به این مضمون: که جعفر قلی خان که در دو هفته قبل مبتلا به سکتة قلبی شده و تحت معالجه قرار گرفته بود در ليله ۱۳/۱/۱۰ فوت نموده است، جواز دفن صادر، و راپرتا معرفی گردیده .

گزارشی که سرهنگ راسخ به اتکاء آن به مقام ریاست کل تشکیلات نظمیه مملکتی در همان تاریخ با قید محرمانه داده و پیش نویس آن در پرونده اداری زندان ضبط است به این مضمون است. مطابق راپرت نمره ۱۵ توقیفگاه، جعفر قلیخان اسعد که از طرف شعبه محرمانه اداره پلیس توقیف بود در لילה ۱۳/۱/۱۰ مریض، فوراً طبیب محبس احضار و بموجب راپرت طبیب مزبور به مشارالیه که در چندی قبل مبتلا به سکتة قلبی شده بود، مجدداً سکتة عارض و پس از چند ساعت معالجه در لילה مزبور فوت نمود. پس از تشریفات قانونی جنازه به اداره متوفیات حمل گردیده است راپرتا معروض گردیده. پس معلوم شد پایه و اساس و گزارش سرهنگ راسخ به رئیس تشکیلات و گزارش توقیفگاه به رئیس زندان، دائر به اینکه سردار اسعد در چندی قبل مبتلا به سکتة قلبی شده بود و در شب دهم مجدداً سکتة به او عارض و پس از چند ساعت معالجه فوت نموده مبتنی است بر گزارش پزشک احمدی به رئیس زندان که شرح آن ذکر شد. در حالیکه گزارشهای اولی در صبح روز جمعه دهم و موقعی تنظیم شده که هنوز مبنای آن یعنی گزارش احمدی وجود نداشته است. و از این قسمت که بگنیم راجع به مفهوم و مفاد هر کدام از هر سه گزارش مزبور که نظر به دلائل و قرائن قویه ای که عرض می کنیم مفاد گزارشهای نامبرده بدیهی البطلان و کذب برخلاف حقیقت بودن آنها مسلم است، از این قرار است:

اولاً: سکتة قلبی بطوریکه اکثر مردم می دانند و از روی موازین ظنی فیزیولوژیکی هم مسلم است یک مرض طولانی نیست، بلکه عارضه ای است که بهر کس دست دهد آنقلب از کار می افتد و شخص می میرد و لذا اینکه در گزارش احمدی نوشته در دو هفته قبل مبتلا به سکتة قلبی شده و تحت معالجه قرار گرفته بود و... در دو گزارش هم این معنی تأیید شده ناشی از بی اطلاعی آقایان بوده است. دوم: بر فرض اینکه سردار اسعد در دو هفته قبل از آن یعنی از بیست و ششم اسفندماه سال ۱۳۱۲ مبتلا به سکتة قلبی شده و تحت معالجه قرار گرفته بود و این عارضه و ناخوشی بطور عادی و طبیعی به او دست داده بود، چون آن موقع در بیمارستان زندان قصر توقیف بوده بایستی در دفاتر بهداری نگهبانی آنجا، آثاری از این واقعه و اقداماتی که برای معالجه

و مداوای او می شد ثبت شده باشد، در صورتی که در دفاتر آنجا چنین آثاری را نمی بینیم و همچنین اگر دنباله این کسالت و معالجات پس از انتقال او به زندان موقت نیز ادامه داشته، می بایستی در دفاتر بهداری و نگهداری آنجا نیز از این مقوله چیزی نوشته شده باشد و حال اینکه بهیچوجه آثاری دیده نمی شود. سوم: اینکه کلیه اشخاصی که سردار اسعد را در دو هفته اخیر زندگی او در زندان قصر یا شهر دیده اند همگی گواهی داده اند به اینکه او در نهایت صحت و سلامت بوده و در موقع انتقال از زندان قصر به شهر بیای خودش راه می رفت و ناخوشی نداشته و بدیهی است که این کیفیت با حالت کسی که سخته قلبی کرده باشد، منافی است.

چهارم: در گزارشهای توقیفگاه سرهنگ راسخ به رئیس تشکیلات تصریح شده است به اینکه، در شب دهم فروردین، سردار اسعد مریض شد و طبیب محبس فوراً احضار و معلوم گردید مجدداً سخته به او عارض شده است و پس از چند ساعت معالجه فوت نمود. حال اگر این معالجه صحیح می بود، اولاً چه مانعی داشت که این جریان را مثل تمام وقایع دیگر زندان موقت در دفاتر مربوطه ثبت کنند و چرا باید فوت طبیعی يك نفر محبوس را که نعلش او را از زندان بیرون می برند و به این طریق يك نفر از تعداد زندانیان ابواب جمعی کسر می شود برخلاف معمول و برخلاف مقررات در دفتر ننویسند؟ ثانیاً در صورتی که این شخص غفلتاً در آن شب مریض شده، بطوری که احضار طبیب در حدود يك ساعت بعد از نصف شب ایجاب گردیده است، می بایستی اعلام کسالت او به تصدی نگهداری توقیفگاه بوسیله یکی از سه نفر پاسبانی که آن شب در داخل زندان نمره يك کشیک و ماموریت داشته اند، یعنی محمد ابراهیم بیک یا حسین آقای سرهنگ و یا تقی ربیعی صورت گرفته باشد و عمل احضار طبیب در آن وقت شب بوسیله پایور نگهداری که عزیزاله حقیقی است صورت گرفته باشد و وسیله احضار هم معین باشد، در صورتی که نه هیچ يك از نامبردگان مدعی اقدام به چنین اموری هستند و نه چیزی از این بابت در دفاتر ثبت وقایع جاریه نوشته شده است.

ثالثاً اینکه ضمن گزارشهای مورد بحث نوشته شده طبیب فوراً احضار، بطوریکه دفتر بهداری توقیفگاه در آن تاریخ حاکی است و کلیه مطلعین هم در پرونده گواهی داده اند،

طیب زندان موقت در آن اوان دکتر جهانبخش بوده و اشخاص دیگری که اسامی آنان در دفتر مزبور مرتباً ثبت شده و پزشک احمدی به هیچ وجه سمتی و ماموریتی از طرف اداره کل بهداری شهربانی یا اداره زندان در توقیفگاه نداشته و لذا بر فرض آنکه حال سردار اسعد در آن شب بهم خورده بود و لازم شده بود طبیبی را احضار کنند، آن طیب نمی بایستی دکتر احمدی باشد رابعا چیزی که از همه بامزه تر است این است که گزارشهای مزبور صریح است در اینکه سردار مریض شد و طیب محبس فوراً احضار و معلوم گردید مجدداً سخته به او عارض شده و پس از چند ساعت معالجه فوت نموده و پروانه دفن و گزارش دائر به فوت سردار اسعد هم به خط و امضاء پزشک احمدی است و از طرف او داده شده، اما خودش از اینکه در آن شب برای معالجه سردار اسعد به زندان موقت رفته باشد بکلی انکار دارد و این موضوع را جدا تکذیب نموده است و در طی تمام تحقیقاتی که از او شده از شناسایی سردار اسعد و از اینکه اخیانا مشارالیه تحت معالجه وی قرار گرفته باشد انکار و اظهار بی اطلاعی نموده است .

پنجم اینکه احمدی ضمن تحقیقات گفته است از لحاظ اداری تابع اداره بهداری شهربانی بوده نه اداره زندان و لذا از نظر رعایت سلسه مراتب اداری مناسبتی نداشته است که مشارالیه فوت سردار اسعد را که بنا به اظهار خودش نه در معالجه او دخالتی داشته و نه از علت فوت او صحیحاً مستحضر بوده است، بطوریکه اطلاع داریم جنازه او را معاینه کرده است به رئیس اداره زندان گزارشی داده باشد و اما اینکه گفته است چون روز تعطیل بوده بواسطه دسترسی نداشتن به طیب زندان موقت برای اصدار جواز دفن دنبال او فرستاده و احضارش کرده اند و او هم با استعلام حالت و چگونگی فوت متوفی از پزشکیاران حاضر در توقیفگاه و بنابه اطلاع کلی که در نتیجه استماع خبر سخته سردار اسعد در حدود دو هفته قبل از حال اوداشته این جواز دفن و گزارش را نوشته است، دلیل خلافتش در دفتر بهداری توقیفگاه موجود است که در شب وقایع روز دهم فروردین نام چندین نفر طیب و پزشکیار از جمله دکتر جهانبخش که در آن روز در زندان موقت انجام وظیفه کرده اند نوشته شده و متضمن است که از لحاظ فقدان

طیبب دیگر به وجود دکنر احمدی احتیاجی نبوده است. پس ثابت و مسلم گردید که کلیه این گزارش ها برخلاف حقیقت بوده و فقط بمنظور پرونده سازی و استنثار حقیقت امر و امحاء آثار جرم تهیه شده است و از این رو پزشک احمدی و سرهنگ راسخ در حدود ماده ۱۱۲ قانون کیفر عمومی راجع به تصدیق خلاف واقع نیز قابل تعقیبند .

دلایل ثبوت و اثبات قضیه و شواهد و قرائن و امارات وقوع جرم و دخالت متهمین حاضر در ارتکاب آن بنحوی که ادعا گردیده خوشبختانه بقدری زیاداست که در قبال جزیه جزء وقایع و جریاناتی که بعرض رساندم ادله کافی موجود است که در ضمن قرار بازپرس و ادعانامه دادرسی تهران و توضیحاتی که اینجانب در محضر دادگاه بعرض رساندم مفصلاً ذکر شده است . و کشف این دلایل را برای عملی که با کمال مهارت و زبردستی و بکاربردن جمیع مقدمات و وسائل لازم برای اخفاء امر از طرف یک موسسه دانا و توان انجام شده است، باید از معجزات عالم غیب و حقیقت و از اثار انتقام الهی بدانیم بهرحال فعلاً لازم نمیدانم راجع به یک یک دلایلی که در پرونده مضبوط است و بموقع خود مورد توجه و امعان نظر هیئت محترم دادگاه واقع می شود، در اینجا دیگر چیزی عرض کنم مگر آنکه مدافعات آقایان وکلاء متهمین بعداً اداء توضیحی را از طرف بنده ایجاب کند فقط از میان دلایل و امارات استنادشده یکی از آنها را مناسب می دانم در اینجا تذکر بدهم و مضافاً به مطالبی که عرض شد توجه هیئت حاکمه را نسبت به آن بیشتر جلب کنم و آن موضوع فرار پزشک احمدی از ایران بعد از وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ و تغییر رژیم حکومت است که بدون هیچ سبب و جهتی طبق مدارک موجوده در پرونده در تاریخ دهم مهرماه ۱۳۲۰ از گاراژ تهران - قم حرکت کرده با راه آهن به اهواز رفته از آنجا بدون تذکره و بطور قاچاق وارد خاک عراق شده، اسم خود را هم در آنجا تغییر داده که در نامه نمره ۱۶۵۶ اداره کل شهربانی فرار او بنحو مذکور تصریح شده است و بالاخره در اثر اقدامات از طریق سیاسی به عنوان مقصر از دولت عراق مسترد و به ایران عودت داده شده و تحت تعقیب در آمده است که این موضوع نیز یکی از امارات قویه مجرمیت او و کاشف از خوف و هراس او را از تعقیب عملیات جنایتکارانه خود و گرفتار شدن به

کیفر و عقوبت است.

فصل شانزدهم

بیانات آقای ارسلان خلعتبری وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد در دیوانعالی کشور

قتل رجال و بسیاری از آزادیخواهان

تنظیم_ سودابه درویش کارمند آموز

بیانات آقای ارسلان خلعتبری وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد در دیوانعالی کشور

قسمتی را که از نظرتان می گذرد بیانات آقای ارسلان خلعتبری، وکیل ورثه مرحوم سردار اسعد، در دیوانعالی کشور می باشد که جدای از دفاعیات موکل خود، انتقادهای جالب توجه و آشکاری را از دستگاه حکومتی آن زمان داشته، که جهت استفاده شما خوانندگان محترم به طور خلاصه بیان می شود. آقای سهراب اسعد فرزند مرحوم سردار اسعد، دو سال قبل شکایت کرده بود، و اینک به این دیوانعالی عرضحال داده که، این کسی که امروز به صورت یک زاهد در محضر محکمه نشسته است، و سلمان فارسی و ابانر غفاری را در زهد و تقوی به شاگردی قبول ندارد، و مدعی است مسلمان با خدائی است، که در عمر خود جز عمل خیر نکرده است، مرحوم سردار اسعد (پدر او) را با فجیع ترین شکلی که در هیچ زندانی و دوره ای سابقه نداشته، در زندان قصر که موحش تر از زندان بزرگ سبیری روسیه بوده، و زندان سبیری را به

غلامی خود قبول نداشته، کشته است. اگر کوه آتش فشان و مزاب آن، عظمت و بزرگی جنه شهر تاریخی بمبئی را زیر آتش و خاکستر خود منهدم و ویران کرده، سوزن کوچک و باریک این شخص، يك مملکتی را متزلزل ساخته بود، و آوازه شهرت سوزن انژکسیون او از آوازه شهرت کوه آتش فشان وزو، کمتر نبوده.

چنین کنند بزرگان، چو کرد باید کرد

چنین نماید شمشیر خسروان آثار

همان طوری که هر کس گل را ببیند به یاد بهار می افتد، هر کس در زندان شهربانی این احمدی را می دید، به یاد مردن می افتاد (خنده تماشاچیان). همان طوری که هر کس توهم حلول شیطان در جسم خود کند، یا از شیطان بخواهد اجتناب نماید، اعوذ بالله من الشیطان العین الرحیم (اشاره به احمدی خنده تماشاچیان) می گوید، یا هر کس جن ببیند بسم الله الرحمن الرحیم می خواند، هر يك از محبوسین زندان قصر هم که احمدی را می دیدند، به خودی خود آیه شریفه انالله و انا الیه راجعون را می خواندند. و يك آیه الکرسی هم خوانده بر خود می دمیدند. در زندان شهربانی، اسم احمدی و لفظ موت، با هم مترادف بودند. آقای پور رضا، خوب از سوابق این شخص با اطلاع نبودند، یعنی نقصی داشت و آن این بود که این احمدی قبل از آمدن به تهران در مشهد، دوا فروش بود، و هنوز هم برادرش دوا فروش است. آن موقع به واسطه دوا فروشی اطلاعاتی هم از طبابت داشت، و در شناختن ادویه و استعمال آن، ید طولانی داشت، خصوصاً در قسمت ادویه سمی. اما وقتی به خدمت شهربانی مشرف شد، بجای عمل به طبابت و شفا دادن اشخاص، از بیماری و مرگ، با عزرائیل شریک شد. (خنده تماشاچی) و شغل قابض الارواحی اختیار کرد. وقتی او را با لباس عربی و دستار عربی، به صورت يك حاجی عرب، به تهران و به توقیفگاه دیوان جزا آوردند، و توقیف شد، در همان

موقع عده ای از مأمورین خود شهربانی و از معاریف دوره دیکتاتوری در توقیفگاه بودند.

اینکه احمدی می گوید به مریض ها او هرگز آمپول نمی زد، صحیح است. زیرا او هرگز آمپول کذائی را برای شفا و معالجه یک مریض بکار نبرده است، که درد مریض را تخفیف بدهد. بلکه او همیشه آمپول خود را به محبوسین سیاسی و بی گناه و از قضا سالم و تندرست می زد، از قبیل مرحوم سردار اسعد و فرخی و غیره (خنده تماشاجی). در زندان موضوع آمپول احمدی به قدری رواج داشت که اگر یک زندانی می خواست، درباره زندانی دیگر نفرین کند، می گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نماید». یا اگر یک زندانی درباره دیگری می خواست دعا کند، می گفت، «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نکند» (خنده تماشاجی). آمپول احمدی مثل آمپول های امروزه نبود که بی اثر باشد، زیرا خود او هوای آن را تهیه می کرد، و وقتی استعمال می شد برو برگرد نداشت، و جابجا اثر می کرد، و خوردن و مردن حتمی بود (خنده تماشاجی). احمدی از تمام لوازم و اسباب طبی، یک کیف کوچک داشت، و یک انژکسیون بزرگ و از لوازم زهد و تقوی، تسبیحی همیشه به دست، و کتابچه کوچکی هم در بغل که کتاب دعایش بود. وقتی آمپول نمی زد همیشه تسبیح می چرخاند، و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه می داد، و بعد از آمپول زدن هم کتاب دعا می خواند و ثواب آن را نثار روح شهدای خودش می کرد (خنده تماشاجی).

می گویند، وقتی علیم الدوله، رئیس بهداری شهربانی - که از اسرار و رموز احمدی خوب اطلاع داشت - بعد از برگشتن از سمنان و نکشتن نصرت الدوله فیروز، یک در یک و بدون مقدمه افتاد و از هوش رفت و مبتلا به سکتة احمدی شد. از طرف شهربانی، احمدی را برای عیادتش فرستادند، فهمید موضوع از چه قرار است، در حالی که نمی توانست حرف بزند، با اشاره می فهماند که احمدی را از او دور کنند و به او راه ندهند و او از دیدن احمدی به وحشت و هراس مخصوصی افتاده بود (خنده

تماشاچیان). تمام این مسائلی که امروز در پرونده جمع آوری شده، منشأش در زندان بود و از جزئیات این اعمال، زندانی ها خبر داشتند. هر واقعه در زندان روی می داد، يك ساعت بعد مطلع می شدند. پاسبانها و مأمورین محبس، خودشان می دانستند آلت جنایتند، و آن دستگاه، دستگاه جنائی است، نه شهربانی، امنیت کش است، نه امنیت بخش. لذا با آن دستگاه صمیمی نبودند و در مقابل پول و انعام، همه چیز را می گفتند. دوسیه ها هم نشان می دهد که احمدی برای قتل، انعامی می گرفت، اگر مقتول از کله گنده ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود، انعامش یا صد تومان یا همین حدودها بود و اگر از خرده پاها و اشخاص غیر معروف گمنام در تهران و زندان بودند، نفری ده الی پانزده تومان می گرفت.

در زندان قصر همه ساله، مثل برگ خزان رؤسا، ایلات و عشایر بی گناه می مردند، در صورتی که همه آنها دارای بنیه های سالم بودند. اگر کسی از آنها مدتها در زندان می ماند و بالاخره به عرض می رساندند که نسبت به چنین شخصی کسب تکلیف کنند، می فرمودند: «آیا هنوز زنده است؟! از این سوال و حرف، رؤسای شهربانی احساس تعلق اراده بر قتل آن شخص را می کردند، این بود که عزرائیل زندان یعنی احمدی، روز بعد نطلبیده به عیادت آنها می رفت و در حینی که ورد و ذکر می خواند و صلوات می فرستاد، کتاب دعا را به کناری می گذاشت، انژکسیون به آن بیچاره ها برای تقویت مزاج می زد، و چند ساعت بعد آنها را از در علیم الدوله بیرون می بردند (در علیم الدوله دري است که اموات را از زندان (از آن در) بیرون می بردند و مراد از بیرون رفتن از در علیم الدوله، نابود کردن به اصطلاح زندانی ها بود). دکتر یزیدی و آقای فاطمی که از اشخاص معروف هستند، حکایت می کنند و همین طور عده ای از زندانی های دیگر، که این احمدی يك پسر بچه مازندرانی را که اصلا تقصیرش معلوم نبود، آمپول زد و آن بیچاره تا ۲۴ ساعت دائم فریاد «العطش» می زد، و سرخود را به دیوار می کوبید و آب می خواست، و این احمدی قدغن کرده و گفته بود کسی نزدیک

او نرود، تا بمیرد؛ و بالاخره بعد از ۲۴ ساعت جان کندن که بدنش از تشنگی آتش گرفته بود، مرد (تأثر شدید حضار - گریه).

اینکه در محضر محکمه گفت: « به عشق زیارت حسین ابن علی (ع) به کربلا مشرف شدم، مگر زیارت حسین ابن علی تقصیر است» حتم داشته باشید دروغ می گوید. او در آن مدتی که در کربلا بود، من قسم میخورم که حتی يك دفعه هم به زیارت حسین ابن علی نرفته است، زیرا او رو نداشت به زیارت حسین ابن علی برود. کسی که آزادی خواهان بیگناه را برای پول بکشد، چگونه رو دارد به زیارت پیشوای آزادی خواهان و طرفداران آزادی، سید شهدا برود؟ او یقیناً در کربلا در تجسس مقبره همکاران و هم مسلکان خود، یعنی شمر بن ذی الجوشن و یزید بن معاویه بوده، تا به دیدن مقبره آنها برود، و با روح آنها صحبت کند و فخر کند که، کاری که شما در صحرائی کربلا کردید، من هم با آزادی خواهان ایران در زندان قصر کردم (خنده حضار). اما تو ای احمدی زره ای در دل، به حسین ابن علی عقیده نداری، ببین چگونه حسین ابن علی به کمرت زد، چگونه معجزه کرد و تو را بدون اینکه کسی دانسته باشد، که هستی، و چه کردی، بقول خودت به عنوان اینکه جواز اقامت نداشتی، بدون حرف و صدا تسلیم عمل دولت عراق نموده، و ترا به سرحد ایران آوردند و آن وقت فهمیدند، که تو همان احمدی هستی که در بدر عقب می گریزند (تأثر شدید - کف زدن طولانی ابراز احساسات). (تذکر رئیس محکمه به سکوت و مجال تکلم به وکیل دادن). حالا فهمیدی معجزه حق، چیست؟

اما قبل از اینکه احمدی به مجازات برسد، باید از او خواهش کرد، که اگر این طرق مختلف کشتن با آمپول و دواهای سمی را در جایی نوشته، بگوید که آن نسخه ها محو گردد و این ابتکارات و اختراعات او، به دست ورثه نیفتند، که تا اگر روزی ولایت، حسینقلی خانی شود، اقلاً فرمولهای احمدی را دیگران بلد نباشند. اینکه احمدی می گوید، هرگز به من معالجه مریض مراجعه نمی شد، مگر دوا دادن به پاسبان ها، آنهم

دو اهائی از قبیل گرد و قرص و در امور جزئی مداخله می کردم، صحیح است و در تمام حرفه‌های همین یکی را راست گفته، ولی دلیلش این است که اگر محبوسین مریض زندان، او را بالای سر خود می دیدند، چون به کارش سابقه داشتند، و می دانستند، او عزرائیل زندان است نه طبیب، با دیدن او از ترس، قالب تهی می کردند (خنده تماشاچیان). و فقط معالجه اشخاصی به او رجوع می شد، که منظور اولیاء امور این بود، که در زندان قالب تهی کنند، از قبیل سردار اسعد و فرخی. اسرار اعمال جنایت آمیز این شخص، در دل خاک نهفته، و اگر خاک زبان داشت و درد دل مقتولین بی گناه را که در خود نهفته دارد، می توانست آشکار کند، شما ای آقایان قضات می دانستید، چه اعمالی این شخص در آن دستگاه آدم کشی مرتکب شده است.

عملیات این شخص منحصر به این چند فقره نیست، اگر احصائیه محبوسین سیاسی را که از آزدیخواهان و رؤسای ایلات و عشایر و غیره بوده اند بخواهید، خواهید دید، که متجاوز از صدها نفر بدون علت مرده اند و تصدیق فوت همه آنها را این شخص داده است و همه محبوسین و صاحب منصب ها و پاسپان ها این موضوع را می دانند. اگر از آن ها کسی باقی بود که شکایت کند، و در صدد دادخواهی برآید، صدها پرونده امروز روی این میز عدالت، قرار می گرفت، و این شخص آنوقت می توانست، بر خود بیاد که در مکتب آدم کشی عهد دیکتاتوری، شاگرد اول بوده است، و هیچ قاتلی در دنیا آنها به لباس طبیب و قیافه عابدنما و تسییح، پیدا نشده، که به اندازه او بی گناهان را بقتل رسانده باشد. مستنطق شعبه يك می گوید: روزی که این شخص را برای تحقیق به شعبه استنطاق آورده بودند، شخصی به نام علی اصغر مؤمنی در آنجا حضور داشت، که سابقا از مجرمین بود و مبتلا به روماتیسم شدیدی بود. که به قلبش سرایت کرده بود، و از درد آن دائما می نالید، يك روزی این احمدی به او گفته بود تو جوان هستی و این درد عاقبت، تو را از بین خواهد برد و این مرض معالجه شدنی نیست. اگر رئیس زندان اجازه بدهد من در ظرف يك دقیقه بدون اینکه خودت بفهمی، تو را برای همیشه از این درد خلاص خواهم کرد. و با يك آمپول راحتت می کنم، و

نخواهم گذاشت يك دقيقه جان كندن را بفهمي، اما اجازه رئیس زندان شرط است! این شخص در قساوت قلب بی نظیر بوده، این همان کسی است که وقتی تیمورتاش را مسموم کرد، تیمورتاش در حال جان کندن بوده، ولی هنوز مختصر حیاتی داشت، کشته شدن دکتر محمد خروش و اظهارات معین طبیب ابوالقاسم حائری برای اینکه خیر مرگ مصنوعی زودتر به عرض برسد، نازبالش و پتو را بر دهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد.

ای آقایان قضات، این طبیب است که با لباس طب این جنایت را مرتکب می شد! آیا در قرن بیستم در هیچ جایی سابقه دارد که اعضاء حکومت، افراد مطیع کشور خود را با چنین طرز وحشیانه بکشند؟ این یکی از مخوف ترین و معروف ترین قاتل هائی است که چشم روزگار به خود دیده، فریب این ظاهر خاموش و ساکت و آرام را نخورید، این قیافه حق به جانب، پوششی است از خاکستر بر روی این آتش، دل این مرد آتش است و خودش چون جهنم. اگر قاتلین دیگر با ترس از پلیس مرتکب جنایت می شوند، وجود پلیس، مانع اعمال آنهاست، این شخص در پناه پلیس، و در عمارت پلیس، یعنی محلی که حافظ امنیت عمومی و جان و مال مردم است، و مردم برای حفظ جان و مال خود به آنجا پناه می برند، بی گناهان را با دلخراش ترین وضعی می کشته است. از وقتی که این شخص دستگیر و به تهران آورده شده، دو سال می گذرد. این شخص در چند دقیقه يك آدم می کشته، ولی اکنون دو سال است، تشریفات و رعایت قوانین، محاکمه و مجازات او را به تأخیر انداخته و این مردی که کارش برخلاف قانون و زیر پا گذاردن قانون بوده، و زشت ترین عمل را از لحاظ قانون مرتکب می شده، فقط به احترام قانون دوسال است زنده مانده، والا اگر او را به دست مردم می دادند، مردم او را تکه تکه می کردند. عدالت و قانون امروز تمام وسایل دفاع، در اختیار او گذارده، پس زنده باد قانون و عدالت و آزادی که حتی به دشمنان خود حق دفاع می دهد و مرده باد حق شکنی و قانون شکنی و دیکتاتوری، که حتی منفذ و سوراخ اتاق زندانیان را می گیرد، که مبادا نفسی به دادخواهی و استغاثه برآرند. امروز مردم ایران برای قتل يك جوان

یزدی که بی گناه کشته شده، بی طاقت شده اند. چرا؟ برای اینکه او بی گناه کشته شده است. سردار اسعد چندین روز در زندان قصر و پائین منتظر مرگ بود، زیرا می دانست غذایش را مسموم می کنند، بعد که در پنجم فروردین او را به زندان و پائین آوردند، در حبس تاریکی قرار دادند، که به قول ابراهیم بیک، پاسبان مستحفظ مخصوص آن نمره، مثل قبر تنگ و تاریک بود، و وقتی که بعد از کشتن سردار اسعد، رئیس زندان پالتو و کفش آن مرحوم را مطالبه می کند، و ابراهیم بیک نمی دانست در آن نمره باقی مانده، پاسبان مزبور با مصرف کردن کبریت زیادی توانسته پالتو و کفش را در آن اتاق پیدا کند.

این که آقای راسخ می گویند، گرفتن منافذ محبس، ممکن نیست، جایی تعجب است. چرا همه اعضای زندان، شهادت به این موضوع داده اند؟ چطور شد فقط دو روز قبل از انتقال سردار اسعد به فکر تعمیر نمره ۳۸ افتادند، و فقط آن نمره را تعمیر کردند؟ و سوراخ و منافذ آن را استثنائاً گرفتند. سردار اسعد وقتی وارد آن نمره شد، مثل این بود وارد گوری شده، آنجا گور او هم بود، اما تفاوتی که موضوع داشت، این بود، که وقتی مرده را در گور می گذارند، جان ندارد که بفهمد ولی سردار اسعد در این گور، چهار روز و شب زنده بود، و جان می کند. در واقع حافظین امنیت عمومی، که امنیت را از مفاخر خود می دانستند، زنده را به گور کرده بودند. از وقتی که سردار اسعد، آن پرتقالی را که به او داده شده بود، خورد، حالت استفراغ و اسهالی به او دست داد و پاسبان مستحفظ ابراهیم بیک می گوید وقتی که لای در باز می شد، چنان بوی عفونتی بیرون می آمد، که یک لحظه آن قابل تحمل نبود. حال ببینید، وقتی یک پاسبانی که همیشه در کثافت زندگی می کرده، چنین می گوید، به سردار اسعد چه گذشته است. آقایان قضات، شما وظیفه سنگینی را بر عهده دارید، شما هستید که باید عدالت را در آینده، با احکام خود تأمین کنید، تا دیگر بی گناهان زنده به گور نشوند، و احمدی ها، احمدی ها و احمدی ها که همیشه در کمین فرصت ظهور هستند، ظهور نکنند و آدم کشی دیگر رواج پیدا نکند.

خلاصه سردار اسعد تا چند روز، هر لحظه انتظار آمدن این میرغضب را داشت. این جلاد، دوباره سعی کرد او را از پا در آورد، اما موفق نگردید، ولی توانست، که قوه مقاومت را از سردار اسعد سلب کند. در این پرونده فقط يك نقص به نظر می رسد، و آن این است، که يك سردفتر اسناد رسمي، در آن روزها به زندان نرفته که این وقایع را ثبت در دفتر کرده باشد، والا دفاتر و اوراق و پرونده های شهربانی آثار این جنایت را برای امروز ضبط نموده اند، و خود احمدي هم دست خطي باقي گذارده اند که در اداره بهداری شهربانی ضبط شده بود، و امروز در میان پرونده است و این سایه دست که تصدیق فوت سردار اسعد به خط احمدي باشد امروز به قدری ذي قیمت است که به قیمت خون خود احمدي تمام خواهد شد، و احمدي هرگز تصور نمی کرد این تصدیق که سالی - صد چند تا مثل آن را می نوشته، يك روزی باعث خواهد شد، عزرائیل برای ملاقاتش بیاید اگر امروز قسمت این تصدیق با خون احمدي تعیین گردد، در آینده اطبا اعم از مجاز، دیپلمه و دکترها خواهند دانست، تصدیق ناحق درباره خون بی گناهان، روزی به قیمت خون خودشان تمام خواهد شد. آقای مدعي العموم راجع به فرار احمدي از ایران، به قدر کافی توضیحات دادند، که این فرار در ماه شهریور به منظور فرار از مجازات بوده، و رفتن بدون تذکره، بهترین دلیل ترس احمدي از ماندن در ایران است. بنده می خواهم يك نکته را توضیح بدهم و آن جلب توجه به نامه شماره ۵۶۲۱۲ ۱۶۵۶-۱۴-۸-۲۰ شهربانی کل، راجع به فرار احمدي است. در نامه مزبور می نویسد: بعد از فرار احمدي از کربلا يك کاغذی از احمدي بنام احمد متیني، به دست یکی از منسوبان او می رسد، و شخص مزبور کاغذ را که در آن آدرس احمدي در کربلا هم نوشته شده بود، به دختر احمدي نشان می دهد، و دختر احمدي بعد از ثبت آدرس، کاغذ را پاره می کند. منظورم از تذکر این مطلب این است که چون احمدي در حین تحقیقات، در محضر محکمه گفت، که هفت طفل دارم که همه صغیر دانسته شود، این یکی از آن اطفال صغیر است، که در بچگی این طور صفات پدر خود را به ارث برده است!

احمدی در شهریور ماه از شهربانی، بدون هیچ مقدمه رفته و فرار کرده است، او مستخدم شهربانی بوده، و می بایستی علی القاعده یا استعفا بدهد، یا مرخصی بخواهد یا اخراج شود، و تقاضای مرخصی را حتی خودش مدعی نیست، تا ما وارد آن مبحث شویم؛ می ماند موضوع اخراج - مستنطق از او علت رفتن از شهربانی را می پرسد، در صفحه ۳۵۰ می گوید: (تا شهریور ۱۳۲۰ در خدمت بوده، و بعد اخراج شده ام) اولاً: بیرون رفتن خود را در همان ماه شهریور معترف است. ثالثاً: این حرف او صحیح نیست، و اخراج نشده، اگر اخراج می شد، می بایستی اداره کارگزینی حکم خاتمه مرخصی او را بدهد و از بهداری به اداره کارگزینی مراجعه شده باشد. احمدی گفت؛ رئیس بهداری مرا خواست و گفت دیگر در اداره حاضر نشوید، چرا در بین همه اطباء شهربانی، فقط به تو يك نفر چنین چیزی گفته شد، و این حرف، علاوه بر آنکه فقط ادعاست، (بر فرض هم که صحیح باشد)، معلوم است، رئیس بهداری به تو نگفته، زیرا رئیس بهداری چنین صلاحیت و حقی بدون مراجعه به اداره مربوطه و مافوق نداشته، و همان موقعی که بوق الفرار، در این شهر زده می شد، به تو هم، بالاتر از رئیس بهداری گفته، که جان خودت را نجات بده، و هر جا می خواهی برو. از کجا معلوم است در فرار کردن از خاک ایران به طریق قاچاق، با تو مساعدت نشده باشد؟ در اینجا مطلب چندی در تایید استدلالات آقای دادستان باید به عرض برسانم:

۱- مدیر زندان موقت، نیکوکار، در صفحه ۲۱۴ می گوید: (احمدی گفت من مأموریت دارم، نمرات را بازدید کنم، و روی دستور آقای رئیس زندان وارد شده، و در دفتر قید گردیده)، و سرهنگ راسخ اظهار داشت، پزشک احمدی به واسطه بیماری زیاد در بازداشتگاه، مأموریت دارد که از بیماران سرکشی کند، و این بود، که زندان شماره يك را، با آنکه مریض نداشت، بازدید کرد، پس این آمد و رفت، معلوم است با مقدمات دیگر، برای ارتکاب جنایت، نسبت به سردار اسعد بوده و کسی که می گوید: من

مأموریت دارم زندان شماره يك را بازديد كنم، و بعد از يك نصف شب، به آن طرز به سردار اسعد سم تزریق مي كند، معلوم است، مرتكب قتل او شده.

۲- الف - راجع به تصدیق مربوط به فوت مرحوم سردار اسعد، این تصدیق، تحت موقعیت خاصی داده شده، دهنده آن، از آن جهت تصدیق داده و گیرنده آن هم قبول کرده، بگیرد، که تصور نمی کردند، روزی این تصدیق در محکمه قانونی، مطرح خواهد شد. والا ملانصرالدین هم چنین تصدیق نمی داد، و گمان می کنید راسخ و احمدی نمی دانستند سگته قلبی فوراً می کشد. ب- اما گزارشی که احمدی داده، قابل توجه و دیدنی است، زیرا در تصدیق که داده و در پرونده زندان مرحوم سردار اسعد ضبط است، نوشته: (مقام ریاست محترم اداره پلیس، جعفر قلی خان اسعد در دو هفته قبل، مبتلا به سگته قلبی شده، و تحت معالجه قرار گرفته بود، لیله ۱۰-۱-۱۳ فوت نموده است. دکتر احمدی در پرونده ۱۸-۸۷-۲۹۱ نوشته: مبتلا به سگته شد و يك حقیقتی از قلمش جاری شد، و آن این است، که سردار اسعد را مبتلا به سگته قلبی نموده است. حالا بعد از ده سال می بینیم، حقیقت هم این است، که احمدی او را به سگته قلبی مبتلا نموده است، یعنی سبب مرگ و انداختن قلب از کار شده است. ابراهیم بیك در صفحه ۱۹۰ می گوید (سردار اسعد يك دانه پرتقال خورد که مدیر و احمدی خارج شدند) و سردار اسعد سالم و تندرست بود، ولی بعد از آمدن احمدی و مدیر، به زندان حالش بهم خورد، و می گفت از وقتی پرتقال را خوردم، حالم خیلی بد شد و از آن روز به بعد حال سگسکه به او دست داد.

سرهنگ عامری در صفحه ۱۴۰ می گوید: (سردار اسعد گفت: من غذا نمی خوردم، مگر میوه های پوست نکنده مثل پرتقال، من به رئیس زندان عرض (کردم)، و او به نوکر سردار اسعد دستور داد، پرتقال بیاورند. از این موضوع دو نتیجه می خواهم بگیرم: اول آنکه، در مرتبه اول، سم بوسیله تزریق در پرتقال داده شده، و این تصور نشود کار مشکلی است، در يك پرتقال و در میان قاچهای آن، می شود نیم سیر مایع

تزریق نمود و جای سوزنی هم ممکن است، دیده نشود، زیرا در پوست پرتقال، سوزن اثر باقی نمی گذارد. بعلاوه رنگ سم هم سفید است. اتاق هم تاریک بوده، کوچک ترین منفذ آنها را حتی گرفته بودند، که سردار اسعد نه روی پوست و نه داخل آن را می توانسته ببیند. دوم اینکه، این دو پرتغالی که جوهر آبی در میان آن تزریق کرده ام، ارائه می دهم، چطور آقای سرهنگ راسخ از وضع سردار اسعد، در زندان اظهار بی اطلاعی می کنند؟ کسی که دادن پرتقال، می بایستی با اجازه و نظر او باشد، و حتی دادن پرتقال را به عرض او برسانند، وقتی پاسبانها می گویند. این گونه غذا به دستور او داده نمی شد، آیا می شود تردید کرد.

تحقیقات از احمدی در شعبه يك استنطاق:

این تحقیقات از هر جهت قابل توجه است، مستنطق از او می پرسد: (شما که مأموریت نداشتید به زندان يك بروید، برای چه رفتید) احمدی جواب می دهد: (نمی دانم) - ببینید، يك طبیب شهربانی که مأموریت از لحاظ تکلیف و احتیاج اداری نداشته، به زندان يك می رود، سردار اسعد هم بیمار نبوده و از زندان موقت هم، به شهادت شهود و مأمورین آن شب و آن چند روز طبیبی از زندان خواسته نشده بود- و خود احمدی هم می گوید: معالجه به دست او نبوده، پس برای چه به دیدن سردار اسعد، در يك ساعت بعد از نصف شب رفته است؟ آیا آنوقت وقت عبادت است؟ آیا اینقدر احمدی نوع دوست و مسلمان با خدا بوده، که با آنکه وظیفه اش نبوده، به زندان يك، در يك ساعت بعد از نصف شب به دیدن سردار اسعد رفته است؟ (خود احمدی هم متعجب شده، که برای چه رفته است. در جواب مستنطق می گوید: نمی دانم) از طرف دیگر، باید در نظر داشت که ملاقات سردار اسعد در شماره يك ممنوع بوده، و محمد صالحیان که خودش پایور نگهدارنده زندان موقت بوده، چون اجازه نداشت برود، او را در دالان حتی راه ندادند. و هیچ طبیبی هم بدون اجازه نمی توانسته برود، مخصوصاً در يك ساعت از نصف شب گذشته، و اظهار حسین نیکوکار و محمد ابراهیم بیگ این است: احمدی فقط

اجازه داشت، به زندان سردار اسعد بیاید و برود. در صفحه ۳۵۵ احمدی می گوید: (اگر مریض بمیرد، خود رئیس بهداری یا دکتر مافوق یا پزشک قانونی یا پزشک نگهبان او را معاینه می کنند). در مورد مرحوم سردار اسعد، که نه رئیس بهداری، نه دکتر مافوق، نه طبیب قانونی و نه طبیب نگهبان، تصدیق داده اند، و جهت هم معلوم است، زیرا آنها هیچ کدام دخالت نداشته اند، و تصدیق دادن احمدی به جهت این است، که او دخالت در موضوع سردار اسعد داشته، چه شد سردار اسعد را هیچ يك از آنها که اسم می بری ندیده اند، و معاینه نکرده اند؟

مستتق از احمدی می پرسد: که در مواقع مرگ به چه کسی گزارش می دادی؟ احمدی در جواب می گوید: (فقط به رئیس بهداری گزارش می دادم). احمدی البته، قاعده معمولی در نظرش بوده، از این جهت گفته، که به رئیس بهداری گزارش می دادم، اما یادش نبوده، در مورد مرحوم سردار اسعد، با اینکه منکر هر گونه دخالتی شده، در روز دهم فروردین، گزارش به رئیس زندان داده و در آن نوشته: سردار اسعد از ده روز قبل مبتلا به سکنه قلبی شده، و تحت معالجه بوده ولی مفید واقع نگردیده، و فوت کرده است. مستتق وقتی این جواب او را می شنود، می گوید: (از گزارشی که به رئیس زندان داده ای، ارائه می شود چه می گوئی)؟ احمدی یکدفعه به یاد آن تصدیق و حاضر شدن در زندان، برای دادن تصدیق می افتد و می گوید: (من فراموش کردم بگویم، حالا می فهمم باید به رئیس زندان هم گزارش داد)، دروغگو کم حافظه است، در محکمه هم فراموش کرد، که نزد مستتق چه گفت، زیرا بکرات در جواب سوالات رئیس محکمه، می گفت: (ما فقط با رئیس بهداری سروکار داشتیم، و به او گزارش می دادیم، و حتی گفت: (رئیس زندان چه کاره است). آقای احمدی، چه جوابی داری بدهی؟

بعد می گوید: من از معالجه سردار اسعد هیچ اطلاعی ندارم، و این یادداشت معمول زندان است، که باید نوشته شود، در صورتی که خود او تصدیق به کسالت سکنه قلبی

داده است. بلی، در مورد سکنه قلبی راست می گوید، که معمول زندان این بود که احمدی تصدیق بدهد، در چند سطر بعد می گوید: (این گزارش از روی اظهارات انفرمیه نوشته می شود، و چون انفرمیه از جمله جریان اطلاع دارد). در صورتی که قبلاً گفته، دکتر مافوق می دهد، حالا می گوید به حرف انفرمیه قناعت می شد، و بلافاصله می گوید: این اظهارات انفرمیه را در آن روز شنیده و این گزارش را نوشته ام، پس صدور این تصدیق را در اثر اظهارات انفرمیه می داند، و این هم خلاف واقع است، و حتی احمدی منکر شناسائی سردار اسعد می شود، در صورتیکه دوبار به نمره او سر زده، يك دفعه هم، با سلطان جعفر خان به نمره سردار اسعد رفته، و معقول نیست، سردار اسعد را نشناخته باشد. بلافاصله احمدی، حرف خود را، یعنی دادن گواهی بر طبق اظهارات انفرمیه عوض می کند و می گوید: (من علت فوت را نمی دانم، فقط از صحبت‌های رئیس بهداری و رئیس مافوق، یعنی دکتر مافوق، که معالجه کننده بوده اند، علت را عادی شنیده و روی نظر آنها، اطمینان پیدا کرده و گواهی نامه و گزارش داده ام). کذب این مطالب محتاج به بیان نیست، به دلیل آنکه: رئیس بهداری و دکتر مافوق صحبتی نکرده اند که او بشنود، و او را به شهادت پاسبانها و مأمورین، بعد از ظهر روز جمعه دهم آورده اند، که تصدیق بدهد و او در حضور محمد صالحیان و راسخ و سلطان جعفر خان، تصدیق را نوشته، و داده و رفته است، و در آنجا غیر از خودش دکتری نبوده. ۲- دکتر مافوق در کار نبوده، زیرا دکتری سردار اسعد را معالجه نمی کرده، و سردار اسعد مریض نبوده، و از موقع آمدن به حبس شماره يك، فقط به شهادت دفاتر و اشخاص، احمدی او را سه بار دیده است. ۳- روز دهم جمعه بوده و تعطیل، و رئیس بهداری و دکتر مافوق اصلاً در اداره نبوده اند، تا راجع به مرض صحبتی کرده باشند. که او شنیده و اطمینان یافته باشد، و این مخالف با اظهارات قلبی اوست، که می گوید: به استناد اظهارات انفرمیه تصدیق دادم. در صفحه ۳۶۴ مستتق از او می پرسد، شما گفتید: (بواسطه روز جمعه و نبودن دکتر مافوق، به دستور رئیس بهداری جنازه را معاینه کرده و گزارش داده ام)، در صورتی که خونتان

اعتراف دارید رئیس صحیه بواسطه تعطیل بودن در اداره نبوده، چگونه ادعا می کنید به دستور او گزارش داده شده است؟

احمدی از جواب عاجز می ماند و همین جاست، که وقتی از جواب دادن عاجز می شود، در يك امر ساده چندین، قسم جواب مختلف می دهد، يك حقیقتی را هم تذکر می دهد و آن این است که می گوید: نظیر این قضایا زیاد اتفاق افتاده، البته منظورش از نظیر این قضایا، مرحوم سردار اسعد و سکنه قلبی، و مردنهای غیر طبیعی و دادن تصدیق های خلاف واقع بوده است. ای بیچاره آنهایی که در زیر چنگال این بی رحم جان دادند، احمدی برای اینکه خوب خودش را رسوا کند، اظهاراتی در نزد مستنطق نموده، که به خوبی واضح می دارد، در آن چند روز و آن نیمه شب امر خلاف قانونی، و يك جنایتی صورت گرفته، که از امر عادی خارج بوده، مستنطق می پرسد: در آن روز دو نفرمیه در بهداری زندان بودند، یکی نعمت و دیگری حکمت پور، از کدام يك از دو نفر پرسیدی، جواب می دهد: شاید تلفن رئیس صحیح بود، خلاصه گاهی به انفرمیه و گاهی به مافوق و طبیب زندان، و یا بالاخره می توان فهمید، که در مقابل يك حقیقتی، جز حرفهای نامربوط زدن چاره نمی بیند. در صفحه ۳۶۶ مستنطق از او می پرسد: دکتر جهانبخش، آن روز جمعه تا ساعت ۱۲ در بهداری بوده، با بودن دکتر، شما چرا اجازه نامه دفن صادر کردید و گزارش فوت را به اداره زندان داده اید، اینجا يك نکته حساسی است، احمدی به قول خود، معالجات مهم را نمی کرده نه فقط دو انفرمیه هر روز در بهداری زندان بوده، بلکه دکتر جهان بخش هم تا ساعت ۱۲ در زندان بوده، و دفاقر بهداری این مطلب را ثابت می دارد، با بودن او احمدی به چه مناسبت تصدیق داده است. جنازه که صبح در زندان بوده، اگر معاینه شده بود، می بایستی دکتر زندان معاینه کند، نه احمدی، اینجاست که باید جواب صحیح بدهد، ولی می گوید: (به خاطر نمی آورم، به چه جهت من چنین کاری نموده ام). ببینید این جواب چقدر مضحک است و اینجاست، که از هر گونه جوابی، حتی جواب مهمل هم عاجز می ماند. در صفحه ۳۶۷ می گوید: «جنازه را به من ارائه داده اند و بدون ارائه ممکن

نیست». در صورتی که، بعد از رفتن از همان يك بعد از نصف شب، به شهادت اشخاصی ثابت، تا عصر روز بعد هم، که به زندان او را آورده اند، که تصدیق بدهد، او در زندان نبوده است.

باز در صفحه ۳۶۷ می گوید: « این شخص که مبتلا به سکنه بوده را، ندیده بودم، و فقط جنازه او را معاینه نموده و شنیده بودم، شخص مزبور، به مرض سکنه مبتلا شده و تحت درمان قرار گرفته، و بر من روشن نشده، مریض سکنه ای جعفر قلی بوده، یا دیگری. این شنیدن به کذب استعمال از پزشک مافوق، و رئیس بهداری و طبیب نگهبان، و انفرمیه ها، راجع به سکنه قلبی است که عصر جمعه روز دهم فروردین داده، اگر شنیده بودی که شخص مزبور مبتلا به سکنه شده، و اسم او را نمی دانستی، اگر به اسم هر کس می شد، تصدیق سکنه می دادی، اگر آن روز هر مرده را می دیدی تصدیق سکنه می دادی؟ احمدی می گوید: « اسما شخص گوینده را نمی شناسم، و حتی اسم مریض را نمی دانستم»، اگر اسم مریض را نمی دانستی، پس چگونه تطبیق با آنچه که در خارج شنیده بودی کردی؟ آن روز که تو تا عصر به زندان نیامدی و هیچ از موضوع به قول خودت، یعنی از موضوع سکنه خبر نداشتی، پس از چه شخصی شنیدی، آیا در خیابان شنیدی؟ هنوز که در خیابان کسی مسبوق نبود؟ آیا دکتر به شنیدن حرفی در خیابان تصدیق می دهد؟ بعد می گوید، «گفتگو در زندان بود». تو که منکر هستی، تو را برای دادن تصدیق به زندان آورده باشند! می گوید: (در بهداری شنیدم)، جنازه در بهداری نبوده که کسی شنیده باشد، تو که آن روز صبح اصلاً در زندان نبود، تا از بهداری زندان شنیده باشی؟ در آن روز کسی در زندان سکنه نکرده بود، تا خبر سکنه را شنیده باشی، چطور شد عیانت سردار اسعد و فرخی و تیمور تاش و این قبیل اشخاص، با احمدی بوده، و اشخاصی که ناخوش نیوند و سالم بوند، مورد عیانت او واقع می شدند، و چند ساعت بعد از عیانت هم می مردند؟ خلاصه این است. مدافعات احمدی در مقابل این همه اسناد و دلایل و دفاتر و گزارشها و شهادت صاحب منصبان و پاسبانه‌ها، ارتکاب قتل سردار بدست او مسلم است.

در محکمه گفت: (رئیس بهداری گفت اینطور مریضها را شما ببینید)، مقصود از این طور مریضها چیست؟ تو که می گویی معالجات سرپائی می کردی، پس چطور مریضهای سکنه ای را به تو محول کرده بودند؟ و این حرف مکتب تمام حرفهای سابق است. با اینکه دلایل کافی است، و کاملاً ثابت است که سردار اسعد بوسیله مسموم شدن، بدست او فوت نموده است، و در کشتن سردار اسعد در شب دهم فروردین، ۱۳ خود او مباشرت داشته، و عمل احمدی قتل نفس با قصد و نقشه قبلی، بوده و هیچ جهتی برای ارفاق درباره او، مورد ندارد، معذک باید توجه داشت که جهات مشدده هم درباره او مورد ندارد، معذک باید توجه داشت که جهات مشدده هم درباره او وجود دارد. قضات محترم، باید شما درس عبرتی برای آینده بدهید، تا من بعد، اگر به هر طبیبی چنین تکلیفی شد، آن طبیب همیشه به یاد داشته باشد، يك وقتی حکومت ظالمی بوده و جلادهائی داشته، که مردم را خفه می کرده و می کشتند، و از همه آنها شقی تر، طبیبی در آن دستگاه بوده، نیمه های شب به نام جلال طبیب به بالین اشخاص می رفت، و با سم مهلك و تزریق آمپول و ادویه مخصوصی، آنها را می کشت، و چون دوران ظلم سپری شد، مردم آن طبیب را گرفتند، و به محکمه عدالت تسلیم کردند، و به حکم محکمه او به دار آویخته شد، و هیچ عنری از او پذیرفته نگردید. پس من هم اگر کار آن طبیب را بکنم، به دار آویخته خواهم شد، اگر ما به این نتیجه برسیم، می توانیم اطمینان داشته باشیم، که در آینده دیگر حسب الامر، مردم را نخواهند کشت و از تعدی و تجاوز، احتیاط خواهند نمود و اگر بدکاران بدانند مؤ اخذه و مجازات شدیدی در میان نیست، دیگر در این مملکت و جامعه زندگانی حرام است، و همان اوضاع گذشته تجدید خواهد شد. برای اصلاح مملکت، مقدم بر هر چیز، مجازات شدید تبهکاران است. بدکاران و تبهکاران بیست ساله، تا تماماً بدون استثناء مجازات نشوند، هر گونه اصلاحی در این مملکت محال است. باید آنها را و مخصوصاً عمال برجسته آنها را با نهایت شدت مجازات نمود. تا دیگر در این مملکت يك دسته جاهل و بی سواد و ظماع و پول پرست و خودخواه. بی دین و ظالم و حق کشی و دشمن آزادی و شخصیت

افراد، خفه کننده حقوق اجتماع، تقویت کننده بی سوادان و متملقین بی اصل و بی نسب، ظاهر ساز، خائن پیدا نشوند که بر علیه حقوق اساسی و ملی و مدنی و امنیت و آسایش ما با هم توطئه کرده، و متحد شوند و باز آزادی و امنیت جانی و حقوق و مالی ما را از ما بگیرند.

ای آقایان قضات، به مسئولیتی که در مقابل نسل امروز و فردا دارید، توجه فرمائید. این محاکمه، یک محاکمه عادی نیست، یک قتل معمولی واقع نشده، افراد حکومت که خود حافظ جان و حقوق افراد ایرانی بوده اند، مرتکب قتل شده اند، نتیجه این محاکمه، در اعمال آینده مأمورین دولت و حقوق افراد ملت، دخالت دارد. بنابراین هیچ نکته را نباید نگفته گذارد. ما وکیل مدعی خصوصی هستیم. امروز در جواب ما، راجع به مسئولیت اشخاص مورد تعقیب ما مطالبی گفته می شود، که ما باید جواب بدهیم. زیرا اگر اصل مسئولیت یا دفاعی که آقایان وکلای متهمین کرده اند، رد بشود، دعوی ما هم رد خواهد شد. اگر ما درست و وظیفه خود را انجام ندهیم، نه فقط به موکل خود، بلکه به جامعه خیانت می کنیم. اگر درباره چنین اشخاص، حکم به عدم مسئولیت شود، دیگر در این جامعه زندگی نمی شود کرد. و اگر بالعکس حکم به مسئولیت شود، نسبت به آینده می توان امیدوار بود، که دیگر این امور را اشخاص دیگری مرتکب نخواهند شد. امروز ما می دانیم که همان رویه حکومت سابق، در خیلی از امور اجتماعی باقی است، و همه سعی می کنیم و آرزو مندیم، که آثار مضر آن حکومت را نابود سازیم، این قبیل امور محاکمات، بهترین فرصت و وسیله برای بیدار ساختن مردم است، چه ممکن است کاری را که سالها تقلا و کوشش و مبارزه باید انجام دهد، این قبیل محاکمات انجام دهند.

شما قطع بدانید، که این محاکمات در اصلاح امور مملکت تأثیر کلی دارد و افکار عمومی از این محاکمه استقبال می کند؛ زیرا، نظم، آینده جامعه را در مجازات مسئولین و کسانی می داند، که آن نظم را از بین بردند، و یک دسته از آنها امروز برای

محاکمه و مجازات دعوت شده اند. در این محکمه ای که از پرونده پنجاه و سه نفر، که اکثر آنها از روشن فکرها بودند، صحبت شد، من در آن محاکمه وکیل بودم، موقع ورودم به محکمه، پاسبانها مرا راه نمی دادند، و بعد از آنکه مأمورین شهربانی مرا شناختند، اجازه ورود دادند، وقتی وارد سالن شدم تعجب کردم که با وجود منع، سالن پر از جمعیت است، فوراً بفراسم دریاقتم، آنها مأمورین پلیس اند و سعی کردم عده ای از آنها را بشناسم. در همان محاکمه با آنکه بیم لب دوختن می رفت، باز وکلای عدلیه نترسیدند، و آنچه را که تصور نمی رفت، گفتند، بعضی از آنها دل قضات راحتی به لرزه در آورده اند. من وقتی دفاع کردم، یکی از قضات که امروز در دنیا نیست، در موقع خروج از محکمه به من گفت، بروید وزارت عدلیه و ببینید که ما را آزاد می گذارند، اما نگوئید از من چنین حرفی شنیده اید، من همان ساعت رفتم به وزارت عدلیه، معاون وزارت عدلیه را موفق شدم، ببینم، به او گفتم: در این دسته به فرض این که، صرف فکر اشتراکی داشتن هم، جرم باشد، عده زیادی افکار اصلاح طلبی دارند. من محکومیت اینها را قطعی می دانم، فکری کنید که فشار از محکمه برداشته شود، و حتی گفتم: این محکومیت، روزی در مملکت عنوان خواهد شد، و گریبان شما و جمعی را خواهد گرفت، و اگر شما با این فکر می خواهید مبارزه کنید، راهش این نیست، نکنید که روزی پشیمان می شوید.

شما هم آقایان، امروز اگر قضاوت صحیح نکنید، بدانید، حکمتان در آینده اثر دارد، و اگر اصل مسئولیت در مملکت از میان برود، از سرگشت ۴ نفر، ۴۰ هزار نفر به نفع خود استفاده خواهند کرد، و اگر اصل مسئولیت متزلزل نشود، یک مملکتی ملاحظه خواهید کرد. رؤسای دولت، وزراء، وکلا، مجلس، رؤسای ادارات و فرماندهان و رؤسای نظامی، و هر دسته و طبقه بندی و هر شخصی همیشه نتیجه این محاکمه را به یاد خواهند داشت. پس ما بر می گردیم به اصل مسئولیت، تا ببینیم، اشخاصی که امروز مورد تعقیب ما هستند، مسؤول می باشند یا نه، آقای کسروی، در دفاع از احمدی، اظهار نمودند، که احمدی در حکم میر غضب بوده، و میر غضب مجازات قاتل

را ندارد. شما قاتل را باید مجازات کنید. اما این نظر اشتباه است، احمدی داوطلب میر غضبی شد، در عین اینکه می دانست خلاف قانون می کند. درست است، ناصر الدین شاه میر غضب داشت و میر غضبهای او سر می بریدند، ولی شاه حکومت مستبد، عملش قانون است، محدود نیست. آن میر غضب هم امر مقام قانون را اجرا می کرد، و در روز روشن جلوی چشم تمام مردم به مقتول خود نان شیرینی و آب می داد، و بعد سرش را می برید. پس مسؤول نبود. وقتی هم که حکم احمدی صادر شود، پاسبانهایی که او را به دار می زنند، مجازات ندارند. زیرا امر آمر قانونی، یعنی محکمه را اجرا می کنند. اما اگر همان پاسبانها در زندان احمدی را بدون حکم محکمه الان، بکشند، آنها از نظر قانون قاتل اند.

احمدی هم می دانست، میر غضب کسی است که بر خلاف قانون آدم می کشد، به همین جهت مخفیانه در نصف شب می رفت، و مأموریت خود را انجام می داد، او شغل دیگری داشت، او خود را پزشک معرفی کرده بود، اگر پزشکی به ظاهر طبابت کند، ولی در باطن میر غضب باشد، و بداند کار خلاف قانون می کند، مجازات دارد. شما می گوئید، یک حکومت دیکتاتوری یا قلدری با اصل اولدورم و بولدورم در این مملکت تأسیس شد، و همه اختیارات را بدست گرفت، و همه را مجبور نمود، برخلاف میل و اراده آزاد خود، مرتکب اعمال زشت خلاف قانونی شوند. و از آن جمله اشخاص مورد تعقیب هستند، که اراده آزاد نداشتند و چون مطیع آن حکومت بودند، آنها هم یک جزئی از آن کل هستند. و چون دیگران مجازات نشده اند، آنها نباید مجازات شوند. وکلای مجلس مگر نمی دانستند که وقتی خود آنها در دوره پنجم به زور انتخاب شدند در دوره ششم ممکن است اشخاص دیگری به زور انتخاب شوند؟ چرا، می دانستند، اما به تصور اینکه هر قدر تملق بگویند، نزدیکتر خواهند شد، و اگر با آن رژیم کار کنند، همیشه در آن دستگاه سمتی خواهند داشت، مملکت را به دیکتاتوری فروختند. بعضی هاشان در ازاء پول، بعضی دیگر در ازاء مقام وکالت و وزارت و غیره، و دیدید، که تا به آخر، روی آن تخته های تابوت در گورستان آن روز بهارستان، برقرار ماندند.

مکانیزه کردن ایران هم در ماههای اول سلطنت رضاشاه، شروع گردید. و مرکز این عمل، دربار شاه شد، و ایادی و عوامل مخصوص این کار هم، کسانی بودند که در ایجاد زمینه سلطنت و قدرت شاه، چه در مجلس و چه در خارج کمک هائی کرده بودند. از این جا رجال دو دسته شدند: يك دسته از قبیل مرحوم مدرس، و دكتر مصدق، و مشیرالدوله، و مؤتمن الملك، و عده ای از دیگران جدا شدند، وکیل شدند رد کردند، بکار دعوت شدند، قبول نکردند، دسته دیگر، از عوامل اجرای این نقشه شدند. از قبیل تیمورتاش و داور و غیرهم، حبس و تبعید مدرس، در واقع برای این بود، که برای اجرای نقشه مکانیزه کردن ایرانی ها، مانعی در بین نباشد. کشتن ارانی و فرخی، در سال های بعد و سخت گیری به آزادیخواهان و اتخاذ رویه بی رحمانه، نسبت به اصلاح طلبان، تماما برای اجرا و تکمیل این نقشه خائنانه فاشیستی بود، هنوز مدت کمی از سلطنت رضاشاه نگذشته بود، که در پشت مسجد سپهسالار، مأمورین پلیس روز روشن به روی مرحوم مدرس شلیک کردند، ولی او نمرود و سالم ماند. همان روز همه بزرگ و کوچک، وکیل و وزیر فهمیدند که این عمل از ناحیه پلیس است، که درگاهی در رأس آن قرار داشت، مرحوم مدرس هم به دوستان خود گفت و در مجلس هم قیل و قال برخاست، ولی چون موضوع مربوط به مقامات بالاتر بود، حتی داور قانونی اعتراض نکرد!

اشخاصی که از آن روز به بعد با آن حکومت همکاری کردند، می دانستند، با حکومتی همکاری می کنند، که نقشه اش ترور کردن آزادی خواهان و فکر آزاد است. لذا همه آنها مسئولیت دارند. حکومت دیکتاتوری از آن زمان به بعد، علنا و بدون پروا نقشه کشتن آزادی و حقوق فردی و مکانیزه کردن افراد را اجراء و تکمیل نمود. چون در مقابل، قوه مجریه و قوه ای که حافظ آزادی و شخصیت فردی در مقابل ماشین غلام سازی بودند، وجود داشت، لذا اول می بایستی این دو قوه را از بین برد، و ضعیف ساخت. قوه مقننه اگر آزاد گذاشته می شد و مردم به میل خود، نمایندگان مجلس را

انتخاب می کردند، ممکن بود اشخاصی انتخاب شوند، که مخالفت با نقشه اطاعت غلامانه و تبدیل افراد آزاد به غلام و بنده می نمود. لذا حکومت وقت، آزادی مردم را در انتخاب کردن وکلای خود سلب نمود، و در صورتی که طرف باب میل و توجه دولت بود، به فرمانداران و شهربانی ها اطلاع داده و وکلاء دوره هفتم مجلس، حسب الامر و سفارشی تعیین شده اند، البته معلوم است، چنین وکلانی که انتخاب خود را مدیون عمل دیگری، می دانستند، نماینده مردم نبودند، که برای مردم کار کنند، و یکی از آنها که مرد منصفی است و وکیل رشت بود. بعد از شهریور، گفته بود مردم انتظار عجیبی از ما داشتند ما را کسی معین کرده بود، و ما هم برای او کار می کردیم. نقشه مکانیزه کردن مملکت، از مجلس، یعنی مرکز ثقل کشور شروع شد، و وقتی سر کشور فاسد شد، مسلم بود، فساد به بنده سرایت خواهد نمود. برای مجلس رئیسی انتخاب شد که به ماشین بیشتر شباهت داشت تا یک رئیس آزاد، مجلس شورای ملی، هیئت دولت نیز این اعمال را می دیدند، ولی نه فقط سکوت اختیار می کردند، بلکه خودشان مجری این نقشه هم بودند. پس آن اعضای دولتی که بعد از نابود شدن، قوه مقننه را پذیرفتند، و اگر نمی خواستند با آن حکومت و در طریق اجرای آن نقشه کار کنند، می بایستی بلافاصله استعفا بدهند و کنار بروند، با قبول اصل بندگی و غلامی بود، که یک دولت با ریاست پیرمرد محافظه کاری، هفت سال دوام نمود.

روزهای دوشنبه مجموع وکلای مجلس به دیدن شاه می رفتند، و طرز شرفیابی و پذیرائی، عینا شبیه زیارت یک عده غلام از مولای خود بود، نمایندگان مجلس حتی در اسب دوانیهای گرگان نیز می بایستی در التزام رکاب باشند، همین وکلای مجلس، تمام اعمال زشت و بد آن حکومت را تا روز ۲۵ شهریور، ۱۳۲۰ ستایش می کردند. پس تمام آنها شریک در آن اعمال هستند، و عالما و قاصدا با آن حکومت همکاری کرده اند. آقای اله یاری صالح از اشخاص معروف و درست است، برای عده ای نقل می کرد، که در موقع افتتاح یکی از کارخانه های وزارت دارائی در این سنوات آخر، شاه پرسید، رئیس مجلس کجاست، و یکدفعه صف شکافته شد، و رئیس پیر مجلس، خودش

را از میان جمعیت رد نمود، و به پاهای شاه انداخت، و این عمل قدری به ظاهر تملق آمیز بود، که شاه وانمود کرد، از آن خوشش نیامده است. وقتی دیگر، که همان رئیس مجلس با وکلای نزد شاه رفته بودند، به شاه قبله عالم خطاب می کند، شاه دو بار به تمسخر می گوید: (قبله عالم، قبله عالم). البته شاه که خودش می دانست، کیست و چیست، از این خطاب تعجب می کرد ولی رئیس مجلس گفت: (اعلیحضرت قبله عالم ما که هستید) بله وقتی قومی غلام شد، همیشه قبله عالم می خواهد. منظور این است، که از وقتی وکلای مجلس، غلام و رؤسای مجلس، پیر غلام شدند، نقشه مکانیزه شدن مجلس ایران عملی شده بود، و آن نطق های يك شکل و یکنواخت و آن چاپلوسی های ضمن نطق ها، ثابت کرده بود که وکلای مجلس غلام هائی هستند که از ماشین غلام سازی بیرون آمده اند. امروز آنها دیگر نمی توانند، بگویند ما مسئول نیستیم، بالعکس آنها مسئول اند، آنها مصوب اعمال بد حکومت بودند، آنها قبول همکاری با آن حکومت، در ازای مقام و تمخص کرده بودند. آنها يك قسمت از آریستوکراسی حکومت ماشینی را تشکیل می دادند. اگر از من بپرسید، آیا آنها از احمدی مسئول ترند؟ می گویم وجود آنها بود که احمدی و امثال او را درست کرد و به وجود آورد.

دوم: قوه قضائیه

قبل از کودتای ۱۲۹۹ و قبل از سلطنت رضا شاه، ما عدلیه داشتیم، از حیث تشکیلات، کوچک تر ولی از حیث معنی، بالاتر از عدلیه دنیا پسند مرحوم داور بود. من نمی گویم آن عدلیه، عدلیه ای بود که نمی بایستی اصلاح شود، بالعکس آن عدلیه احتیاج به اصلاحات داشت، ولی فرقی که با عدلیه دنیا پسند دوره بعد داشت، این بود، که آن عدلیه زیر بار امر دولت و وزیر و امیر و سردار و غیره نمی رفت، و استقلال داشت، برعکس عدلیه دنیا پسند، که آلتی بود در دست شهربانی، وزرا و دربار و حتی پیشخدمتها و شوفرهای دربار و کسانی که کلاغشان از بام دربار، پرواز می کرد. وزیر عدلیه که صلح عدلیه بشمار می رفت، از يك طرف ادعای اصلاح عدلیه را می

کرد و از يك طرف، نيات حكومت را بوسيله مدعي العموم و محاكم، مخصوصا ديوان جزا و ادارات ثبت اسناد، و بوسيله وضع قوانيني كه فقط به لحاظ جنبه منافع شخصي مي گذشت، اجرا مي كرد. براي اينكه قضات را مرعوب و استقلال را از آنها سلب كنند، تا قاضي، فكر عزل خود و نان زن و بچه خود را كند، و عدالت را در مقابل احتياج، تسليم نمايد، يا به عبارت ديگر چون مرد آزاد فكر نكند، و امر قوه مجريه را بدون تأمل اجرا كند. بدست وزير قانون دوست داور، تغيير اصل ۸۲ متمم قانون اساسي را به مجلس پيشنهاده كردند، و از آن روز دستگاه قضائي، در تحت قوه مجريه قرار گرفت. زيرا عزل و نصب و تغيير و تبديل و انتظار خدمت قاضي، به اختيار وزير درآمد. با اين وصف قوه قضائيه نيز مكانيزه، يعني ماشين شده بود، و به همين جهت بود، كه در بعضي از محاكمات، رأي قاضي را شهرباني انشاء و به وزير عدليه ديكنه و وزير هم بوسيله مدعي العموم به محكمه تقرير و تلقين مي كرد. اما اين را بگويم، كه با آنكه آن سختي و تشدد در كار بود، معذلك بي انصافي است، اگر بخواهيم حكم كلي كنيم و بگوئيم، همه قضات ما مكانيزه يا ماشيني شده اند، خير، يك دسته بودند، كه خاصيت انساني را از دست ندادند و ماشيني نشدند و يك دسته بودند كه قبول كردند بپيچ و مهره ماشين غلام سازي شوند، چون هر محكمه، خود مستقل است. اگر بگوئيم دستگاه قضائي، چون فاسد شده بود، پس در نتيجه همه كاركنان آن دستگاه تسليم نشدند و شرافت خود را حفظ كردند و آن دسته همان هائي هستند، كه بايد هر چند سال منتظر ترفيع باشند، و به زحمت و سختي، مراحل ترفيع را طي كنند. ولي آنهائي كه همريف آنها بودند و نقشه غلام سازي را به عهده گرفتند، امروز به درجاتي رسيده اند، كه اگر بعضي از قضات فاضل و دانشمند ما بخواهند از آنها دين كنند، شايد جاه و جلال و مقام آنها اجازه ملاقات به آنها ندهد، و هفته ها لازم باشد كه بتوانند از رفقاي قديم خود دين كنند.

من چون وكيل هستم، اگر بخواهم اسم آنها را در اين محكمه بياورم، ممكن است به بنده نسبت مدهانه شود، ولي همين آقاي كسر وي «۱» را كه امروز وكيل است و روزي

قاضی بوده، برای مثال عرض می‌کنم: او اولین کسی بود که بر علیه دربار حکم داد، ولی وزیر عدلیه وقت، به جزای این جسارت، عذر او را از عدلیه خواست و همین کسروی بود، که وقتی تهدید به انتظار خدمت شد، در جواب گفت: من منتظر خدمت نخواهم بود، خدمت در انتظار من خواهد بود. نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است، که در آن دستگاه هر کس کار کرد، از روی اجبار نبود. به لحاظ موقعیت آن روز، بقای در آن دستگاه را ترجیح می‌داد، لذا چنین اشخاصی اعم از وزیر و مستشار تمیز و قاضی و مدیر کل و احمدی تماما مسئول اند، و فرقی در مسولیت بین آنها نیست. زیرا عالما و قاصدا خود را به آن دستگاه فروخته بودند، احمدی به قیمت کمتری خود را فروخته بود، آنها به عوض بیشتری، آیا می‌دانید فلسفه به شکل کلاس قضائی چه بوده؟ البته در آن کلاس که هزارها نفر قاضی بیرون آمده، اشخاص تحصیل کرده و طلبه های فاضل هم وارد می‌شدند، ولی شرط ورود آن یک دیگته و یک انشاء و یک سؤال صرف و نحوی بوده، وزیر عدلیه که خود تحصیل کرده بود، مگر نمی‌دانست، با شش ماه جزوه خواندن کسی قاضی نمی‌شود، پس چرا این طور عمل می‌کرد؟ زیرا آن دستگاه قاضی مکانیزه لازم داشت، تا اگر روزی قضات مجرب به کنار روند، هزار قاضی سفارشی که در ظرف چند ماه تهیه شده، وجود داشته باشد. چرا وزارت دادگستری عده زیادی از قضات مجرب را به عنوان اینکه پیر هستند، خارج کرد؟ مگر برای قضات، پیر بودن و مجرب تر بودن پسندیده تر نیست؟ چرا فقط برای آنکه آن روز قاضی مکانیزه ماشینی، می‌پسندیدند؟ تا همانطوری که غلام مجلس قوانین را مثل ماشین تصویب می‌کند، غلام عدالت نیز نامه اوامر را مثل ماشین اجرا نمایند.

ما در بسیاری از محاکمات دیدیم، قضات زیر بار اوامر نرفتند، ولی از خدمت منفصل شدند، یا تغییر یافتند. اما آنهایی که زیر بار اجرایی امر وزیر یا دستگاه مجریه رفتند، مستحق مجازات اند. موقعی که منصور وزیر طرق در دیوان تمیز محاکمه شد، صدرا لاشراف وزیر عدلیه بود. شاه با او چند روز قبل از محاکمه، در هیئت وزرا با حضور مرحوم داور صحبت کرده، گفته بود: ادعایم راجع به منصور را خواندم،

دلایلش بد نبود، صدر الاشراف در جواب گفته بود: (تشخیص دلائل و صحت ادعا با محکمه است، و فعلا نمی توان خبری عرض کرد) این حرف به شاه گران آمد، و گفت: شما وزرا با هم تباخی کرده اید. فردا مجددا صدر الاشراف نزد شاه می رفت و نسبت به حرفهای آن شب خواست سوء نظر را از شاه دور کند. شاه به او گفت: (دربار قاجاریه نیست و کسی را که نخواهم فوراً اخراج خواهم کرد) ضمناً به صدر الاشراف گفته بود: (وسط سرت چرا گرد شده؟ آیا از فشار عمامه است، وسط سر من هم گرد شده اما از کلاه قزاقی است) مقصود از این حکایت آن است، که چون صدر با آن مقدمه در کار محاکمه منصور دخالت نکرد، و محکمه آزاد بود، حکم تبرئه منصور صادر شد. اما به فاصله کمی صدر از کار افتاده، و معلوم شد، که در آن دستگاه وجود صدر مفید نخواهد بود، و بعد از آن تاریخ، دیگر دستگاه قضائی مثل موشی در چنگال قوه قضائیه، قوه مجریه و مخصوصاً شهربانی بود. پس تمام آنهایی که در آن دوره کار کرده اند، خودشان مسئول عمل خودشان هستند. شاه سابق مسئول عمل آنها نیست. اگر کسی بگوید شاه که اصل کاری بود، رفته، به این بیچاره ها چه کار دارید؟ غلط است. اینها بیچاره نبودند، اینها چاره داشتند، چاره شان این بود، قبول خدمت نکنند و بعد زیر بار امر خلاف قانون نروند، و استعفا بدهند، بدهی است، بودن در آن مقامات با ارتکاب آن چنان اعمال ملازمه داشت، اینها می خواستند، کار و مقام داشته باشند؛ تقرب و تشخیص در آن دستگاه داشته باشند؛ و بدین جهت به اعمال بدتن در می دادند. بنابراین، در دستگاه قضائی هم هرکس تخلفی کرده، و زیر بار امر رفته، خود را به دستگاه غلام سازی فروخته و مسئول است.

سوم: برای مکانیزه کردن فرد و اطاعت مکانیزه (ماشین)، باید روحیه افراد را گرفت، و فکر آنها را خفه کرد، تا پانزده میلیون نفر کار بکنند، اطاعت بکنند، اما نمی توانند فکر بکنند. دولت از يك طرف برای تظاهر، سالی صد نفر را به اروپا می فرستاد، که در اروپا فکر خود را عوض کنند، و افکار تازه به ایران بیاورند. اما وقتی به ایران می آمدند، برای اینکه چرا فکرشان عوض شده و قوه فهم و تمیز پیدا کرده و افکار اصلاح

طلبی داشتند، گروه گروه به زندان انداخته می شدند، یا دائماً تحت نظر پلیس بودند. حکومت دیکتاتوری ایران برای اینکه ۱۵ میلیون غلام داشته باشد، که مثل ماشین بار ببرند، کار کنند و بی صدا باشند، لازم بود، اولاً: جلوی فکر و قلم آزاد را بگیرد و ثانیاً: روحیه عموم را متزلزل کند، که کسی اصلاً نتواند فکر کند. البته وقتی جلوی فکر، گرفته شد و انسان این خاصیت انسانی خود را که وجه تمایز آن با حیوانات است، از دست داد، دیگر با ماشین فرقی ندارد، در ایران برای اجرای این نقشه از چند طریق مشغول اقدام شدند، یکی از طریق زور و ترور و فشار، و دیگری از طریق مسالمت و تبلیغ، و این دو قوه در تمام مدت عمر حکومت دیکتاتوری، به اتفاق هم به پیش می رفتند.

آیا این سرود ملی که برای ما سروده اند، شما اگر امروز بنا باشد آن را بخوانید، خودتان خجالت نمی کشید؟ من دو ماه قبل به حسب تصادف، در خیابان شاه رضا به یک افسر امریکائی برخوردیم، از من ساعت پرسید، جواب دادم، بعد گفت: اگر اجازه بدهید، من هم با شما راه بیایم، تا نزدیک لاله زار با هم بودیم، صحبت از همه چیز می شد، تا اینکه به من گفت: سرود ملی خود را برای من بخوانید. من چون می دانستم، اشعار سرود ملی امریکا، در تعریف خداوند و آزادی و معرف یک تفکر بلند و عالی است، و می دانستم، از من ترجمه اشعار سرود ما را خواهد خواست، به او گفتم: ما سرود ملی نداریم. اولاً: گمان نمی کنم، دروغ گفته باشم، زیرا، سرودی بنام ملی، ما نداریم، و نمی خواستند هم داشته باشیم. بعلاوه اگر بگوئید چرا همان سرود سابق را بعنوان سرود ملی معرفی نکردم برای این بود که خجالت می کشیدم، مضمون آن را برای او ترجمه کنم، زیرا تمام مفاخر ما به عهد باستان است اگر عهد دیکتاتوری گذشته صدره بهتر از عهد باستان بود آن آمریکایی پیش خود می گفت: که تاریخ گذشته درخشان ما هم دروغ است، و ما نه فقط فعلاً چیزی نداریم، بلکه در گذشته هم چیزی نداشتیم. آنهایی که آن سرود را ساختند، به محصلین و من و شما دروغ گفتند، زیرا

آنچه در آن سرود گفته شده دروغ است. من هم ناچار شدم دروغ بگويم، زيرا دروغ شنیده بودم.

خلاصه اينکه آن سرود و آن سرودها و آن مشق ها و جشنها و نطق ها، به منظور ترقي نسل جوان نبود، بلکه تمام آن تبليغات مضره و فاسد، براي ايجاد و تهيه يك نسل غلام و متزلزل ساختن اساس ايمان و عقیده در جوانان و كشتن فكر و روح آزاد يخواهي و شخصيت و سوق دادن نسل جوان به بندگي و بردگي بود، و اطباء ما اين نسخه را براي ما تجويز کرده بودند. براي تذكر، ترجمه قسمتي از مقاله خانم لمبتون، يکي از کارمندان سفارت انگليس در تهران و وابسته مطبوعاتي مزبور، که اخيرا در مجله انگليسي اشيائتيک رويو شماره اکتبر ۱۹۴۳ درج شده، به نظر شما مي رسنم: در سالهاي اخير افراد کشور ايران از کليه حقوق خود به استثناء آن حقوقي، که همگي چون جزئي از سازمان کشور بهره مند مي شدند، محروم بوده اند. هيچ مي داني جايي براي نشو و نماي آمال و ظرفيت افراد نمانده بود؛ از کليه فعاليتهاي سياسي و اجتماعي ايشان جلوگیری مي شد. در نتيجه اشخاصي با طبيعت حساس تر بيش از بيش کناره گيري اختيار نموده، و اشخاصي که چندان حساس نبوده اند، هم، خود را مصروف عمل ناپسند پول جمع کردن نموده، و در اين راه مبالغه بسياري نمودند. مانند ساير دولتهاي استبدادي از کليه وسايل براي تقويت تأثير عقیده (دولت مقتدر) استفاده مي شد. اين عقیده در مدارس به کودکان و جوانان تعليم داده مي شد، در ميان افراد نظام وظيفه آن را منتشر مي کردند، مطبوعات از آن پشتيباني مي نمودند و سازمانهاي از قبيل: سازمان پرورش، افکار آن را تبليغ و تقويت مي کردند، بعيد نيست، که يکي از نتايج کليه اين مساعي با وجود افزايش اطلاعات علمي و فني در اثر برنامه هاي جديد مدارس اين بود. که بطور کل خواص روعي و دماغي مردم تنزل نموده، و آنها را از قضاوت منطقي و صحيح عاجز نمايند. (آنچه که اين خانم مطلع از اوضاع ايران، اکنون در انگلستان مي نويسد، همان هائي بوده، که سالها از نزديک به چشم خود مي ديده و اين همان نقشه شوم غلام سازي ايراني ها بوده است. حال به فرمائيد ببينم، مسئول اجراي اين نقشه شوم فقط رضا شاه بود؟ و ديگران نبوده اند؟

خير، تاريخ را به اشتباه نبايد انداخت، همه آنهائي که در راه اجراي اين نقشه کار کرده اند، مسؤول اند، از وزير و مدير کل و رؤسا و ناطقين و مروجين و نظام و شهرباني و غيره، اما به يك قسمت مقاله اين خانم توجه کنيد، و آن اين است که اين خانم مي گويد: اشخاصي که طبيعت حساس داشتند، کناره گيري مي کردند. حقيقت هم اين است، که رضا شاه به کسي سعادت مي بخشيد که ارادتي هم به خرج مي داد، اما هيچکس را براي عرض ارادت مجبور نمي کرد، تمام آنهائي که ارادت نموده اند، براي اين بود، که سعادت ببرند، لذا با اراده آزاد و به قصد ترقي و شهرت در آن دستگاه، که زوال آن را هرگز در فکر کوتاه خود نميديدند، خدمت مي کردند و امروز مسؤول اند و نمي توانند بگويند، پهلوي ما را مجبور کرده بود، که آن نطق ها را گفتيم و آن تملق ها را بگويم و آن ابتکارات و خوش رقصي ها را بخرج دهيم و آن آدم کشي ها را بکنيم، آن کارهاي خلاف قانون را مرتکب شويم. پرورش افکار «۲» وزارت معارف را تا چند سال بياد داريد، که به منظور ايجاد محبوبيت حکومت ديکتاتوري، به تمام وسايل تبليغي متوسل گرديد. موضوع نطق و کنفرانس، از ابتکارات وزارت معارف بود، يك بار مشاهده شد، که در تمام مملکت، مثل باران، سخنراني همه جا در گرفت و همه هم به دعاگوئي ذات مقدس خاتمه مي يافت. در ادارات معارف ديگر کسي باقي نمانده بود، که شرکت در سخنراني نکرده باشد. دييدند ذخيره تمام شد، از محصلين در هر دبirstان دعوت براي سخنراني مي کردند. در بحبوحه همين تبليغات و دادن سند بندگي و غلامي بود، که يکي از سرلشکرهاي ملاک روزي، نزد شاه سابق رفت، و گفت: (قربان، اعليحضرت که اينگونه به اين مردم حيات و نعمت داده ايد، و کار دنيايي آنها را آسان فرموديد، لطفي بفرمائيد، براي اينکه آخرت آنها نيز تأمين شود، ديني و شريعتي نيز از خود وضع کنيد و بياوريد، که مردم از بابت آن دنيا نيز آسوده خاطر باشند و به اين مردم نعمت از همه جهت تکميل شده باشد).

خلاصه هر کس در آن دستگاه برخلاف قانون رفتار کرده، خودش مسئول عمل خودش می باشد، و نبودن شاه یا دعوت نشدن دیگران را به محاکمه، نمی تواند مأخذ عدم مسئولیت خود قرار دهد. آن وکیل مجلسی که شاه را متخصص در همه علوم می خواند و حتی از متخصص اروپائی متخصص تر می پنداشت، مگر نمی دانست، دروغ می گوید. اگر شاه چنین مقام علمی داشت پس هزاران متخصص اروپائی در ایران چه می کردند؟ آن قضائی که در عدلیه طبق نظریه شهربانی، اشخاص را بدون جهت محکوم می کردند، آیا جز این بود که می ترسیدند مبادا چند ماهی بیکار شوند؟ پس همه اینها با میل و اراده آزاد، مرتکب تقصیر و گناه و جرم شده اند و اصل مسئولیت شامل همه آنها می باشد. و ما امیدواریم، روزی این لباسهای رسمی را بپوشیم و باز در صف مدعی خصوصی، برای محاکمه همه مسئولین دوره گذشته بنشینیم و از حقوق مردم ستمدیده ایران دفاع کنیم. این اشخاص روزی که قدرت داشتند، به ما رحم نکردند پس نباید منتظر رحم و ارفاق از طرف قضات، که امروز عامل اجرای عدالت در جامعه ما هستند، باشند، چون احمدی برای ریاکاری اغلب قرآن می خواند، من حکم خداوند را که در این آیه شریفه است، تذکر می دهم، تا او بداند که خداوند رحم و دلسوزی درباره مجرمین را نهی فرمود: قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المجرمین و لاتخزن علیهم و لاتکن فی ضیق مما یمکرون.

پاورقی:

۱- سرتیب درگاهی

۲- پرورش افکار و نقش آن را اجتماع آن روز ایران بسیار روشن است و تمام استادان بنام، در این بنگاه سخنرانی می کردند، در زمینه های مختلف و آن سخنرانیها مرتب بصورت جزوات چاپ و منتشر می شد.

منبع: تنظیمِ سودابه درویش «قتل رجال و بسیاری از آزادیخواهان»
مجله قضاوت، شماره ۱۵ تیر ۱۳۸۲، صص - از ۴۹ تا ۵۷

فصل هفدهم

دفاع از راسخ

سخنان ارسال خلعگیری وکیل ورثه سردار اسعد بختیاری در دیوان عالی کشور موضوع بخش تاریخی شماره ۱۵ قضاوت بود. اکنون خلاصه اظهارات مرتضی کشوری وکیل مدافع راسخ متهم به قتل سردار می آید. سردار زمانی وزیر جنگ بود ولی بعدها مغضوب شاه شد و به زندان افتاد...

ساعت ۹ و نیم صبح روز گذشته دادگاه عالی جنایی به ریاست آقای ریاحی تشکیل یافته و آقای مرتضی کشوری وکیل مدافع «آقای راسخ به شرح پائین شروع به دفاع نمودند. ساعت ۱۱ جلسه تنفس داده شده و در ساعت ۱۱ و نیم دو مرتبه دادگاه رسمیت یافت که تا ساعت یک بعد از ظهر آقای مرتضی کشوری مشغول دفاع از موکل خود بودند و چون دفاع ایشان تمام نشد جلسه تا ساعت ۹ صبح تنفس داده شد.

من نمی خواستم وقت دادرسی زیاد به طول انجامد ولی اظهارات آقای دادستان و بیانات آقایان وکیلان آقای سهراب پسر سردار اسعد مرا مجبور نمود که نگذارم حقیقت در حجاب ضخیم سفسطه و بیانات تهییج آمیز آنان که صرفاً تهییج و تحریک احساسات عمومی است پنهان بماند و به حکم ضرورت لب به سخن بگشایم.

فرانسیس بیکن فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیس در کتاب خود در قسمت دادگستران گفته است که دادگستران هرگز نباید بر سخن دادخواهان تفسیرهای عجیب و دور از

ذهن بکنند و یا نتایجی غیر طبیعی از آن بگیرند. زیرا در این جهان هیچ عذابی از شکنجه تشریح قانون دردناک تر نیست. خصوصاً در محاکم جنایی که دادگستری باید همت بر این بگمارد که آنچه بر سبیل پنبه مقرر شده است جنبه تعدی و آزار پیدا نکند و دست و پای متهم را با دام های قانونی نبنند و پس اگر قانونی در زمان کهن معمول بوده و با گذشت زمان از جریان افتاده و متروک مانده و با مقتضیات روز سازگار نیست بر دادگستر است که دامنه اطلاق او را محدود سازد.

آقای دادستان به صرف توهم و تفرض، متهمین را مسؤول دانسته به این شکل که چگونه ممکن است عملی انجام شود راسخ رئیس زندان نفهمد و چگونه قابل تصور است که در محیط زندان عمل خلاف قانونی انجام شود و مختار نداند اگر این فرض و قیاس خیالی در محاکم قضا حجت است باید بگوییم چگونه قابل تصور است که این جریان در زندان واقع شود و وزیر کشور نداند و به همین دلیل که برای مختار و یا راسخ اقامه دعوی شده است بر وزیر کشور وقت شود و روی همین دلیل تصویری باید بگوییم چگونه قابل قبول است که وزیر کشور بداند ولی وزیر دادگستری نداند و روی همین نظر بر او هم اقامه دعوی شود و قدری این وهم و خیال را توسعه دهیم و بگوییم چگونه قابل قبول است وزیران کشور و دادگستری این عملیات دوره خود مختاری را در محیط شهربانی ببینند و بدانند و نخست وزیر نداند.

روی همین فرض آقای دادستان که بر متهمان با بیان شیوایی خود اقامه دعوی کرده اند بر آنان اقامه دعوی کنند و چرا آقای دادستان به استناد همین توجه و فروض غیر موجه که بر متهمان اقامه دعوی نموده و بر دادستان های وقت که مکلف بوده اند به حکم و وظیفه مجالسی که در محیط کار خود داشته اند سرکشی کنند چرا نکرده اند و اگر کرده اند مناظر دلخراشی گفته شده آقای دادستان را دیده اند چرا اقدام و گزارش نداده اند و اگر نرفته اند و از انجام وظیفه غفلت کرده اند چرا غفلت کرده، و چرا به دادرسی دعوت نشده اند. چرا وزیر کشور که مطابق سازمان اداری تعیین رئیس شهربانی را

عهده دار است چنین رئیس شهربانی را که به این شدت عمل می کرده، عوض نکرده است و چرا دادگستری اقدام به رفع ظلم و جلوگیری از تجاوزات غیر قانونی ننموده است. چرا آن دادستانی که زمان حیات دکنر ارانی در دادگاه قانونی شکوه و شکایات او را از سختی زندان شنیده و تعقیب نکرده تحت تعقیب نیامده است.

آقای دادستان! امروز به این نحو بیان دعوی می کنید، و آن روز دادستان وقت تمام دوائر مملکت را قانونی و پادشاه وقت را انوشیروان عادل می دانستند. این طور نیست آقای دادستان! شما بهتر می دانید که در عصر دیکتاتوری، حکومت مختص به يك نفر بود.

در این که مرحوم سردار اسعد مرد شریفی بوده است قابل تردید نیست و اگر دست اجل او را مجال داده و به عقیده آقای دادستان بهار زندگانی او را تمام نموده است، موجب آن نبوده که به اعتبار سابقه مشعشع او آقای بازپرس در مقام کشف حقیقت بر نیاید و از ساعت شروع به کار دعوی بلا دلیلی را نزد خود ثابت و مسلم دانند در صورتی که محتویات پرونده خلاف آن را مدلل می دارد.

با این که مرحوم جعفر قلی اسعد مرد بزرگی بوده و مخصوصاً در دور پهلوی خدمات بزرگی کرده است و همیشه نزد شاه مقرب و عزیز بوده و همین تقرب موجبات حقد و حسد را در قلوب معاندینش زیاد نموده و روی رشک و حسادت و کینه به تدریج پرونده سفید و روشن او را نزد شاه تاریک کرده اند و فرصت بیشتری به دست آورده اند موفق شدند خاطر شاه را از او بدبین نموده و به امر شاه تسلیم زندانش نمودند.

تقرب پادشاه همان طور که ایجاد شخصیت و قدرت می کند و از اعمال خود لذت می برد ثمره آن را می چشد ممکن است روزی رنجش و ملالت و نکبت و ادبار ایجاد کند.

مرحوم اسعد نزد پهلوی خلیلی عزیز بوده و ساعات بیداری شاه با او تمام می شد و همین عمل موجب شد که دشمنان او در غیاب برای او پاپوشی تهیه و او به واسطه حسن عمل و نیت خوبی که داشت اعتنا نمی کرد غافل از این که (پشه چو پر شد بزند پیل را) در هر صورت عمر زندگانی خوش او تمام شد و معاندینش غلبه پیدا کردند و بنا بر تلگراف رمز که آقای دادستان به او اشاره کرده است زندانی گردیده است.

وقتی مراجعه به سابقه کار می شود نه تنها مرحوم اسعد توقیف شده بلکه برادر و اقوام آن مرحوم و خوانین بختیاری نیز توقیف شدند چنانچه پرونده امر این موضوع را ثابت می کند.

تمام توقیف شدگان و بستگان آن مرحوم به دادگاه ارتش جلب و حق یا ناحق محکوم گردیدند و از این جریان ثابت است که برای مرحوم اسعد هم به مثل سایرین قضیه دادرسی و بازپرسی را داشته ولی طبیعت نخواست است که او رنج تحقیق و حضور در دادرسی را با آن سابقه خوب ببیند. به همین جهت فرمان قضاء صادر و مرگ حتمی او را ربود، در این صورت نباید سطح فکر را به طوری پائین بیاوریم و معتقد شویم مرحوم جعفر قلی اسعد را که تا زمان بازداشتش وزیر جنگ بوده بدون هیچ نوع سابقه سوئی با آقای راسخ و با پزشک احمدی و بدون هیچ نظر انتقاعی در زندان مقتول کرده باشند. اگر آقای بازپرس در مقام کشف حقیقت بر می آمدند و از ساعت شروع به کار قضیه را ثابت نزد خود نمی دانستند آن وقت حقیقت امر را پیدا می کردند که مرحوم اسعد در زندان به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آن روزی که خبر بازداشت آن مرحوم در تهران پراکنده شد عارف و جاهل، بزرگ و خردسال متفقا می گفتند که بایستی مرحوم اسعد سکنه کند و عاقبت تقرب پادشاه همین است. زیرا کسی که همیشه در بهترین اتومبیل ها نشسته و در بهترین کاخ ها زندگانی کرده و بدبختی و ذلت را در قاموس خود ندیده و در اتاق های مزین با انوار الکتریکی شب را روز دیده و در مجلس پادشاه انیس و مونس بوده و در غیاب پادشاه با اهل

دانش و فضل و ادب معاشرت می کرده و از لذائذ زندگانی بهره مند بوده است، يك مرتبه تا این مفاخر از او گرفته شود و بنا به فرمایش آقای دادستان وزیر جنگ کشوری را چند فرد نظامی تحویل زندان دهند بدیهی است امواج خیال و تجسم زندگانی گذشته نزد او و سابقه به حال پادشاه و احساس این که دشمنانش بر او غلبه کرده و پرونده سفید او را سیاه جلوه داده اند و دور شدن از محیط زندگانی فامیلی مفارقت از اولاد و بانوش قلب او را از کار خواهد انداخت و اگر غیر از این بود لازم می آمد که ما در اطراف آن مرد صحبت های دیگری نماییم.

پس سکنه مرحوم جعفر قلی اسعد که معرف مرگ طبیعی او است برای ما ایجاد تعجب نمی کند و نباید آقای دادستان هم متعجب گردند که چرا او در زندان سکنه کرده است؛ زیرا سکنه لازمه یا سابقه مرض ندارد و ممکن است کسی مریض باشد و بعد هم در اثر سکنه در گذرد و ممکن است سالم باشد روز را هم به خوشی گذرانیده و شب با مرض سکنه بگذرد.

اثبات اتهام محتاج به دلیل قطعی است، تا بتوانند دادرسان برای بزه منتسب علم قطعی حاصل کنند.

از این نظر همانطور که بازپرس و یا دادستان باید برای پیدا کردن کیمیای حقیقت کوچک ترین راه را فراموش نکنند همان حال را وکلای مدافع دارند که باید با مشعل عدالت حقیقت را پیدا و در دفاع راه خطا نیمایند تا بتوانند در کشف حقیقت به دادستان عالی مقام کمک مؤثری نموده و حقی از ذوی الحقوق در محیط قضاء تضییع نگردد. حال با مطالعه کامل پرونده و با ادله کافی و مقنع در رسیدن به حقیقت به دادرسان عالی مقام کمک کرده که با علم و ایمان به برائت موکلم آقای راسخ عقیده راسخ پیدا فرمایید. در کیفرخواست به این عبارت نوشته شده است.

کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده، فقط روی پوشه پرونده این عبارت نوشته شده است تاریخ ورود زندانی ۱۲/۹/۸ اتهام شرارت - تاریخ استخلاص ۱۳/۱/۱۰ - ملاحظات: فوت کرده است.

آقای بازپرس یا نخواستہ اند حقیقت امر را پیدا کنند و یا فراموش فرموده اند. زیرا مرحوم اسعد با عده دیگری از خوانین بختیاری و خویشاوندان خود از قبیل امیر جنگ و آقای امیر حسین خان که در موقع دستگیری وکیل مجلس بوده و آقای منوچهر اسعد و غیره بازداشت شده است و مجلس سلب مصونیت از دو نفر نامبرده کرده است و پرونده به دادرسی ارتش رفته است و دادرسی ارتش در موضوع وارد، تحقیقات زیاد بازرسی تعقیب شده است و قرار گناهکاری آنان صادر و روی کیفر خواست دادگاه ارتش جمعی را به مجازات جنایی محکوم و بعضی از آنها اعدام و عده دیگر تا چند روز بعد از واقعه شهریور ماه ۱۳۲۰ در زندان به سر برده اند.

علل بازداشت آن مرحوم همان جهاتی بوده است که آقایان نامبرده را گرفتار محنت و رنج کرده است و آقای بازپرس با اختیارات کامل قانونی که دارا بودند و بنا بر عقیده آقای دادستان هم که آفتاب آزادی طلوع کرده و روزهای جور هم گذشته بوده است و می توانسته اند که پرونده را تحت اختیار خود در آورده و با مطالعه کامل علل بازداشت آن مرحوم را در پرونده مورد بحث منعکس نکنند.

مرحوم مزبور گمنام نبوده که علت بازداشتش مکتوم و حقیقت امر پوشیده بماند. پس با پرونده موجود در دادرسی ارتش علت بازداشت او از طرف پادشاه وقت مدلل می گردد. محتویات پرونده زندانی آن مرحوم که اسناد و دلایلی را نشان می دهد و به موقع خود در دفاع اتخاذ سند خواهیم کرد، حقیقت بارز دیگری را در محضر دادگاه جلوه گر خواهد نمود.

آقای دادستان و همچنین آقای بازپرس در قرار خود مرقوم داشته اند: «آقای سهراب اسعد فرزند آن مرحوم در اثر به دست آوردن یادداشتهایی به خط پدرش و به مارک زندان در زیر آستر جعبه توالت او که پس از مرگ پدر تحویل بازماندگان وی شده اعلام بزه و اقامه دعوی کرده است که مرگ پدرش در زندان طبیعی نبوده بلکه او را کشته و عده ای از مأمورین زندان در قتل وی مداخله داشته اند.» و بعداً مرقوم داشته اند پس از بازجویی و رسیدگی های شایسته پرده از روی کار بر کنار، طبق مندرجات پرونده و مدارک و دلایل کافی و قرائن و امارات قویه و آماری صریح مندرج در کیفرخواست معلوم می شود که فوت مرحوم جعفر قلی اسعد به طوری که در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی نبوده است.

آقای دادستان می توانستند پرونده اشاره شده قبلی را از دادرسی ارتش بخواهند و ببینند مرحوم سردار اسعد مقصر بوده یا نبوده، گناهکار بوده است یا بی گناه بوده، به حق بازداشت شده و یا به ناحق، به امر پادشاه بوده است یا نه. زیرا در همان موقع مجلس، جرایم، تمام فرد فرد جامعه مطلب را گرفتند و توقیف آن مرحوم در دنیا منتشر و پراکنده گردید.

دادستان ها، بازپرس ها، وزیر دادگستری و سایر وزیران از توقیف آن مرحوم با اطلاع بوده اند، چرا اقدامی نکرده اند؟ چرا این دلسوزی و ناله و زاری را در آن موقع ننمودند؟ حال بعد از چندین سال که مرحوم اسعد به نیاکانش ملحق شده و نام نیک او جاوید مانده و خواهد بود آقای دادستان با بیان تهییج آمیز ادعا نامه مرقوم داشته اند و دوره گذشته را دوره جور و ظلم شناخته اند. این اقدامات و این اعتراضات ای کاش در همان موقع به عمل می آمد که اگر جلو اجل حتمی آن مرحوم را نمی گرفت لااقل جلوگیری از صدور احکام دادگاه ارتش می نمود، که سایر مردان این خانواده عمری را در زندان به سر نمی بردند و یا عده ای از آنها به حکم دادگاه به سرای جاودانی نمی شتافتند. همه این اظهارات آقای دادستان صحیح ولی در غیر موقع گفته شده است و

لازم بود اين اظهارات در زمان بازداشت به ميان آيد. حال به مثل نوشدارو پس از مرگ است.

توقيف غير قانوني، به زندان آمدن سردار اسعد بر خلاف وجدان و قانون چه تقصيري براي موکلم آقاي راسخ است. دادستان در آن موقع به توقيف سردار اسعد اعتراض نکردند. وزيران کوچک ترين اقدام را براي استخلاص آن مرحوم به عمل نياوردند، بانوي محترمه آن مرحوم شکايتي نکرده است، خود آن مرحوم به حکايت پرونده زندان، از مقام سلطنت به وسيله رئيس کل تشکيلات وقت استرحام نموده است چرا شکايت نکردند.

مراسلاتي که از زندان آقاي راسخ نسبت به مرحوم اسعد فرستاده ثابت و مدلل مي دارد که در آن موقع عده اي به واسطه خوش آمد شاه و بعضي از ترس و وحشت اسم آن مرحوم را در اتاق فراموشي گذاشته بودند. مشاراليه نامه هاي خود را با زبان ادب و احترام نسبت به بانوي مرحوم اسعد و ساير بانوان فاميل محترم اسعد و خود اسعد به مقام تشکيلات شهرباني فرستاده است. آقاي باز پرس و آقاي دادستان به محتويات پرونده زندان توجهي نکرده اند. چنانچه کاغذ محرمانه نظر را تأييد مي کند و ساير نامه هاي مرحوم اسعد به وسيله زندان به تشکيلات کل شهرباني محرز و مسلم مي دارد، به اين که رئيس تشکيلات مورخه ۱۳/۹/۱۱ به عنوان رياست تشکيلات نظمي به امضاي راسخ اين شهرباني که در آن موقع تحت امر مطلق پادشاه بوده با شخص زنداني سرو کار داشته است.

اگر آن مرحوم بي تقصير بود و بي جهت زنداني شده گناهش با ديگران است که قانونا مي توانسته اند اعتراض کنند و نکرده اند راسخ را براي چه آورده اند، و اين اظهارات براي چه درباره او مي شود، چرا مقامات صلاحيتدار در آن موقع سکوت کردند اگر اقدام آن روز آنها قانوني بود، براي چه امروز تعقيب مي کنند و اگر غلط بوده است به

چه مجوزی آن روز تعقیب نکرده اند. البته در مقابل این عرض من جواب مقتضی نخواهد داشت عجیب تر از همه این است که نه تنها هیچ یک از اشخاص نزدیک به مرحوم اسعد شکایت و اقدام و یا اعتراضی نسبت به بازداشت آن مرحوم نکرده اند، آقای سهراب اسعد هم که از محیط ایران خارج بوده و در محیط انگلستان زندگی می کرده و آزاد هم بوده است شکایت نکرده است و زمان ورود به ایران هم برای عموها و خویشاوندانش که در توقیف بوده اند، کوچک ترین اقدامی نکرده است.

زیرا می دانسته تمام قوانین و اختیارات و تمام اقتدارات سازمانی کشور در مقابل امر پادشاه حائز قدرت و مقامی نیست و به حکم چه فرمان یزدان چه فرمان شاه کسی را جرأت آن نیست که بتواند مغضوب و محبوس شاه را وساطت کند، حال زمانه تغییر کرده و اوضاع دگرگون شده، آقای دادستان ادعا نامه فرستاده اند ولی متأسفانه از گناهکاران در پرونده نامی نیست. و بی گناهان را در صف گناهکاران معرفی فرموده اند.

دفاع از استدلالات آقای دادستان

نظر به اینکه دفاع از اتهام معاونت با من است، این است که روی دفاع اصلی از نظر اینکه ثابت گردد موضوع چنین نبوده است که چنین جلوه دهند دفاع خواهم نمود.

در ادعای مرقوم داشته اند: «هرچند مشار الیه اقرار صریح به ارتکاب قتل ننموده اند ولی علاوه بر این که طبق دلایل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب ۱۰ فروردین ماه به مباشرت متهم اول ثابت می باشد، از محتویات پرونده و مفاد یادداشت‌هایی که به خط سردار به دست آمده چنین آشکار می شود که از مدتی قبل یعنی از اواخر اسفندماه ۱۳۱۲ تصمیم به قتل او گرفته شده و برای اجرای این منظور ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می شود. لکن به رئیس زندان شکایت می کند ولی اثری

بر این شکایت مترتب نمی شود. چون رئیس زندان اعتراضات و مقاومت او را در خوردن غذا و دوا از دست مأمورین زندان، مخالف نقشه و منظور خویش می بیند. در ساعت شش و بیست دقیقه عصر روز پنج شنبه نهم فروردین مرحوم اسعد را به زندان شهری تأمینات در اتاق مخصوصی که برای این کار تهیه کرده است فرستاده و در نیمه شب جمعه دهم فروردین ۱۳۱۳ نقشه خود را عملی و به دست و مباشرت دکتر احمدی، پزشکی و جلال زندان، او را مقتول ساخته است.

مرحوم اسعد وزیر جنگ و نماینده مجلس بوده و مقامات عالیه را طی کرده و از قدرت و عظمت پادشاه هم مطلع بوده است و می دانسته اگر يك چنین نظری هست امر و اراده دیگری است. افسر کشیک و یا معاون زندان و یا افراد یا رئیس زندان دخالتی ندارد و آب هم از زیر نظر افسر کشیک گذشته چگونه حاضر می شود که افسر کشیک را بخواهد و به فرض این که بخواهد افسر کشیک را، او الزام به حضور نداشته است. و فرضا که حضور پیدا کرد از کجا تشخیص داد که او از جریان بی اطلاع بوده است و بر او ثابت شده است که او بطری را هم به رئیس زندان رسانیده است و با در نظر گرفتن مجموع اظهارات معروضه به طور قطع و یقین ثابت است که نامه ها از ناحیه آن مرحوم نبوده و به فرض دیگری که فرض او هم برای من غیر مقدور است، چنین امری انجام شده باشد، روی چه اطمینانی به افسر کشیک گفته است و به کدام دلیل و مستندی رسانیدن این خبر را از طرف عمادی به موکلم آقای راسخ ثابت دانسته اند.

نبودن وقایع در دفتر کشیک ثابت و مدلل می دارد که یاور عمادی روی ترس و یا تطمیع مبادرت به اظهارات دروغی کرده است و در هر صورت اگر این امور را وقایع شده (مطالب مندرجه در نامه دوم فروردین) بدانیم، یاور عمادی مسؤول و گناهکار شناخته می شود نه آقای مصطفی راسخ و معلوم نیست آقای دادستان به استناد کدام دلیل و مدرک در ادعا نامه مرقوم داشته اند که (آقای رئیس زندان قدرت را از او سلب و نقشه خود را عملی کرده است) با اعتراف آقای دادستان به این که مرحوم اسعد

عامل مهم در سلطنت پهلوی بوده است و در حین دستگیری وزیر جنگ بوده است و دوره آزادی هم نبوده است و دولت هم به قوه قضایی توجهی نداشته و قوانین هم متروک بوده است و با مسلمیت این که بین آقای راسخ و مرحوم جعفر قلی اسعد هم روابط بد و سابقه غرضی نبوده است، بلکه گزارشاتی که روی تقاضای مرحوم اسعد به رئیس تشکیلات داده است ادب و احترام را نسبت به مرحوم اسعد و فامیل ایشان مرعی داشته است، انصاف نیست یک سلسله اظهارات بدون دلیل برای ایشان بیان شود در صورتی که هیچ کس نمی تواند تصور کند و در مخیله خود خطور دهد که آقای مصطفی راسخ بدون هیچ دلیل و سابقه، مرحوم اسعد را ضعیف کرده و پزشک احمدی او را مقتول نموده است.

باز پرس وظیفه دار است وقتی پرونده را تحت نظر می گیرد، علل و جهات و پیدایش آن کار را تحت نظر قرار دهد و تعقیب کند تا جهات اصلی را پیدا کند که چرا بدون هیچ سابقه آن مرحوم را ضعیف کرده است و پزشک احمدی هم او را کشته است. این حرفها پذیرفته نیست. این اتهام دروغ است این اظهارات حقیقت ندارد و امضایی که در ذیل نامه اشاره شده است به هیچ وجه طرف شباهت با امضای مسلم الصدور مرحوم اسعد در نامه های موجوده پرونده زندان نیست نامه دوم تفصیل مسموم نمودن شام را به نایب عمادی... الخ).

این نامه از ناحیه مرحوم اسعد نبوده و قویا مورد تکذیب است و با این که یکی از نامه ها نشان می دهد کاغذ را با قلم آهن نوشته اند که از این عمل استفاده می شود که قلم و کاغذ تحت اختیار او بوده است، چگونه قابل تصور است که بگوئیم با مسواک و چوب کبریت یا خون یا مایع دیگری کاغذ نوشته است؟! خون کجا بود مایع دیگر چه بوده است. خیر این طور نیست. پس از این که دیدند نمی شود به مثل خط اصل شبیه سازی کرد و پس از تهیه پنج خط نقشه دیگری ریخته با قلم درشت که خطوط نشان می دهد قلم نی بوده است نه مسواک و نه چوب کبریت، با مایع کم رنگی از جوهر قرمز

خطوطی را نوشته اند که آن هم لایفهم و لایقراء است مرحوم اسعد کاغذ داشته و از نوشته های او معلوم می شود کاملاً کاغذ تحت اختیارش بوده غیر قابل قبول است تصور شود این نامه ها از ناحیه مرحوم اسعد صادر شده است و دلیل دیگر که خلاف آن مدلل می دارد مضمون نامه دوم اشاره شده در ادعا نامه است دو دقیقه فکر و تأمل می تواند ما را هدایت و رهبری کند به این که برای ایجاد دلیل در پرونده به خیال خود اقدام به این کار نموده اند که شکایت را سر و صورتی دهند این است که نامه های عاری از حقیقتی را تهیه کرده اند. زیرا چگونه قابل تصور است دولت یا حکومت و یا به عقیده آقای دادستان اداره زندان غذای اسعد را مسموم کند و آن وقت مراقبت نکند که کسی از غذای او نخورد و اسعد هم بخورد ولی سم را دفع کند آیا این حرف ها قابل قبول است.

زندان اداره بوده، سازمان داشته است، مقررات شدید و سخت بوده است. هیچ يك از این ها در وقایع کشیک وارد نشده است به دکتر هاشمی اطلاع داد ولی گزارش نداد، سرتیپ پور اطلاع داد راپرت نداد، عمادی و نایب سید عباس خان را مستحضر کرد. این ها هم هیچ کدام گزارش ندادند. باید معتقد شویم این ها مسبوق بودند، اگر مسبوق بودند و گزارش ندادند چرا امروز در دادگاه حضور ندارند و اگر سابقه نداشتند ساعتی که مرحوم اسعد مراتب را به آنها اطلاع داد باید راپرت دهند و در پرونده عمل و دفاتر زندان ثبت و بایگانی گردد. بعلاوه بنا بر اعتراف خودشان مدیر محبس سرتیپ پور بوده است و تمام امور از زیر نظر مدیر محبس گذشته است.

آقای راسخ رئیس کل زندان بوده است اگر بنا بود در این امور مداخله داشته باشد دیگر وجود مدیر محبوس زائد بوده است و اگر به صرف این که رئیس اداره است، مسؤول است پس باید گفت آیرم رئیس کل تشکیلات مسؤول بوده است که ریاست فائقه بر تمام کل شهربانی و زندان داشته است. پس این اظهارات صرفاً تهیه شده است برای اجرای منظوری و اگر از نظر قانون و اصول آقای بازپرس و دادستان رسیدگی می کردند،

ثابت و مسلم می‌گردید که نامه‌ها را شخص مرحوم اسعد ننوشته است و نه حقیقتاً صد دانه سم در آب بوده و تحویل آقای اسعد داده‌اند و نه غذایی ایشان را مسموم کرده‌اند و نه دیگر مسموم شده‌اند. تمام این اظهارات خلاف حقیقت است؛ زیرا هیچ یک از دفاتر زندان و بهداری آثاری از این وقایع نشان نمی‌دهد و سرتیپ زاده و نایب عمادی و نایب سید عباس خان که مدیر محبس و پایور کشیک بوده‌اند، اظهار مرحوم اسعد را تصدیق کرده‌اند و بر خلاف وظیفه هم گزارش نداده‌اند بنا بر اظهار خودشان وقایع در موقع تصدی آنها انجام شده است و کوچکترین دلیلی هم به این که به آقای راسخ اطلاع داده‌اند در دست نیست و اگر هم فرضاً به ایشان گفته باشند تمام این وقایع در دفتر زندان وارد نشود، چگونه این‌ها زیر بار یک چنین عمل خلاف قانون رفته‌اند و چرا متصدیان مسئول که در آن موقع مشغول کار بوده‌اند به دادگاه نیامدند و آقای راسخ بدون هیچ دلیل و مستندی گناهکار شناخته شده است.

این جریان و این نامه‌ها و این اظهارات در خور اعتماد نیست و صرفاً پاپوش بوده که برای آقای راسخ درست شده است. نکته حساس نامه که کاملاً پرده را از روی کار بر می‌دارد این است: «امروز دوم فروردین است. امر شد غذایی مرا کسی نخورد و بیرون بریزند... الخ» فرض کنیم که دستور دادند از غذایی مرحوم اسعد کسی نخورد آقای اسعد از کجا این دستور را فهمید. ایشان آزاد نبودند. قدرت آن روز حکومت که مورد اعتراف آقای دادستان هم واقع شده است. اعم از مدیر محبس و پایوران دیگر و یا پاسبانان به مرحوم اسعد گزارش دهد، زیرا مرحوم اسعد نه پولی همراه داشته است که به گزارش دهنده دهد و نه از خویشاوندانش آزاد بوده‌اند که در خارج بتوانند مأمورین را تطمیع کنند که محرمانه او را مستحضر کنند. مرحوم اسعد و کسانش توقیف بوده‌اند. آفتاب وحشت داشته است در اتاق زندان، خود را ظاهر کند پس چگونه آقای اسعد این دستور را فهمیدند قطعاً اگر یک چنین نظری داشته‌اند فوق العاده از خفا انجام شده باشد.

از طرز عبارات نامه و اظهارات دروغ سرتیب زاده و عمادی و سید عباس خان و دکتر هاشمی معلوم می شود که تماما روی تهدید و ترس حاضر شده اند اظهاراتی بنمایند و خوشبختانه اظهارات آنان بر علیه موکلم آقای راسخ به واسطه فقد دلیل کوچکترین تأثیری را نخواهد داشت و اگر نظر چنین نبوده باز پرس آنان را رها و آزاد نمی کرد. پس نامه ها مجموعا به جز نامه اول که امضای منتسب به اسعد را دارد و با هیچ يك از امضا های آن مرحوم مطابقت نمی کند و سایر نامه های دیگر که امضاء ندارد به جهات و علل گفته شده نمی تواند در این پرونده به عنوان دلیل خود را نمایش دهد و از نظر اصول و مبانی قضایی ارزش پیدا نمی کند. به اضافه آقای باز پرس فرض دیگری را هم می توانست در جلو چشم خود مجسم کند و بگوید افکار پریشان و مشوش و توهم و سوءظن گرفتاری بی سابقه مرحوم اسعد توفیق شدن تمام کسانی برای آن مرحوم ایجاد بدگمانی نموده است و مرض خیال تولید شده است و روی خیال غذا را مسموم تشخیص داده است در آب صد دانه سم مشاهده کرده است و همچنین به علت این که مرحوم اسعد انتظار چنین پیش آمدی را نداشته است و این که نسبت به او عمل خوبی نشده است و از غضب پادشاه نسبت به خودش مطلع بوده است او را تحت استیلاء خود در آورده و ناراحت کرده است و پریشان گویی در او شدت نموده است این قسمت مورد اعجاب نیست؛ چه آن که ممکن است کسانی که دارای تمام شئون اجتماعی هستند و ملی و عزیز می باشند همین که دارایی خود را به تمام جهات از دست دادند، گرفتار مالیخولیای فکر می شوند و از همه چیز احتراز و به تمام امور بدبین می گردند، در حالتی که با جهات گفته شده معقول و متصور نیست که نامه ها را منتسب به مرحوم اسعد دانیم و اگر چنین نامه هایی از آن مرحوم بود غیر ممکن بود که از زیر دست مأمورین آگاهی حکومت وقت خارج شود و به دست آقای سهراب اسعد افتد.

آقای دادستان به شهادت احمد همایون استناد کرده اند. مشارالیه در ص ۴۰ از تحقیقات اظهار کرده است علی حسین به همان زندان محکوم بوده است و نیز اظهار کرده است شنیدم در تنگ آب خوردن و توی ماست و توی خورش سم را مقدار کمی ریخته بودند

و سردار اسعد از طعم و مزه آنها ملتفت شده و غذا را پس داد و نمک میوه همراه داشته و شروع کرده به خوردن نمک میوه و يك نفر از مأمورین مریضخانه علي اصغر وزیري که اسامی آنها را به خاطر ندارم از مأمور و محبوس از همین غذا خورده و به قي و اسهال مبتلا شدند و بعد مرحوم علیمردان خان را دیدم که در همسایگی اتاق مرحوم سردار اسعد منزل داشت علیمردان خان گفت وقتی مطلع شدم که مطلب این طور است شبانه مخفیانه از مأمورین به اتاق سردار اسعد رفتم ۳۰ تا ۴۰ تخم مرغ آب پز و مقدار نیم من خرما و قریب يك چارك پنیر و چند عدد نان تازه و مقداری نان روغنی از من خواسته بود و من داده بودم دیدم حالش خوب نیست و گفتم فعلا این غذاها را نخورید و از غذاهایی که مأمورین می آورند اجتناب کنید.

يك شب نمک میوه برای او بردم. فرداي آن روز شنیدم میرزا آقاخان کامران و یاور مهدی خان عامری معاون زندان به اتاق سردار اسعد رفته و تحقیقاتی از سردار اسعد شروع کرده اند و روی این تحقیقات سردار را به شهر منتقل کرده اند. ابتدا گفته اند که به وسیله دکتر احمدی انژکسیون کرده اند و مرحوم شد و من چون دور بودم اطلاع ندارم. احمد همایون محکوم به ۱۵ سال حبس بوده است و علي حسین را به ده سال زندانی نزد باز پرس معرفی کرده است. شهادت خود را به عنوان شهادت سماعی گفته است و به خلاف اظهارات سایرین پس از این که توي ماست و توي آب و خورش مقدار کمی سم ریخته اند از طعم و مزه آنها ملتفت شده و غذا را پس داده است.

در اینجا باید گفت: اگر مرحوم اسعد از طعم و مزه غذا ملتفت شد که در آن سم ریخته اند از کجا مقدار کم او را تشخیص داد و چرا هنگامی که علي حسین آمده او را ببرد به او نگفت که خود و دیگران از آن نخورند و اگر فرضاً قبول کنیم که زندان در غذای او سم ریخته است پس باید گفت مقصود از بین بردن مرحوم اسعد بوده است و روی همین نظر بایستی مراقبت کنند که غذا را فقط اسعد بخورند و مواظبت شود که دیگران نخورند. همین در آب و خورش و ماست مقدار کمی سم ریختند و به مرحوم اسعد داده

اند آن هم از طعم و مزه فهمید پس داد و به کسی هم اظهار نکرد و دیگران هم خوردند. پس با توجه به این نکات تصدیق خواهد شد که چنین چیزی واقع نشده است.

موضوع جالب توجه این است علیردان خان که یکی از خوانین محترم بختیاری بوده است و در موقع بازداشت خوانین و کلیه بختیاری ها هیچ کس قادر به ملاقات آن ها نبوده است و آن مرحوم هم با حکم دادگاه از ارتش اعدام شده است، چگونه توانست مخفیانه از اتاق خود به اتاق اسعد رفته و این همه چیز را که بدون وجود باربر، حملش میسر نبوده است با خود به اتاق اسعد ببرد. بسیار خوب این عمل هم به طور مخفی انجام شد و به قول مرحوم اسعد و بنا بر حکایت، نامه های عاری از حقیقت اشیایی که علیردان خان تحویل مرحوم اسعد داده است سنجاقی نبوده است که در زیر لباس آن مرحوم پنهان گردد.

چطور مأمورین زندان که طبق مقررات زندان اتاق زندانی ها را بازرسی می کردند این اشیاء را ندیدند و اگر دیده اند چرا تحقیقات نکرده اند و در دفتر وقایع منعکس نشده است. در این صورت باید گفت اینها يك سلسله اظهاراتی است که درست شده برای این که امثال وطن پرست ها استفاده کنند و جوانی مثل آقا سهراب اسعد که دارای وجدان پاک و ضمیر روشن است دلخوش و خاطر او را نسبت به گذشته آزرده نمایند. قسمت دیگر که بیشتر قلبی بودن بیان احمد همایون را ثابت می کند این است که گفته است من چون مریض بودم اطلاع نداشتم.

اولا اگر این نوع زندانی ها حق ملاقات یکدیگر را نداشتند، ثانيا آقایان محترم بختیاری ها که در توقیف بودند، چون تحت بازجویی و بازرسی ارتش بوده اند. لذا مطلقا از ملاقات ممنوع بوده اند، چگونه قابل تصور است آقای احمد همایون محکوم شده به ۱۵ سال حبس، از راه دور بیاید نزد آقای علیردان خان که شدیداً مورد غضب بوده است بنشیند و اظهارات را از علیردان خان بشنود بدون اینکه مأمورین مطلع عمل شوند. این اظهارات بی منطق و بی حقیقت است.

شگفت آور است پس از اینکه گفته است اطلاع ندارم، بلافاصله در ص ۴۲ اظهار کرده است: «ضمن این را هم عرض کنم که آنچه شنیده ام سردار اسعد وقتی ملتفت شده که در غذای او سم ریخته اند، رضای عمادی صاحب منصب کشیک و یاور مهدی خان معاون زندان را خواسته و به آنها گفته پدران و بزرگترهایی من بیش از ۷۰ سال عمر نکردند و من ۵۳ سال از عمرم می گذرد، ترس مطلقاً از مردن در من نیست، ممکن است مرا ببرند تیرباران کنند و این عمل سم ریختن در غذا و بطر مرتکب خیانت شدن و يك عمل بی شرمانه است که برای دولت و ملت ایران فایده ندارد.» این بود آن چه مربوط به سردار اسعد شنیدم، این اظهارات قابل قبول نیست، زیرا زندانی همیشه با يك افکار پریشان و مشوشی روبرو است و محیط فکرش برای اینکه زندانی است به طوری خسته و فرسوده است که فراموشی به او دست می دهد. به طوری که روز نمی داند که دیشب چه خورده است، آن وقت چگونه ممکن است شنیده باشد و تأمل را نداند، لکن عبارات او را کاملاً بدون هیچ کم و کسری در محضر بازپرسی بعد از چندین سال بیان نماید. تمام اسناد و دلایلی که بازپرس و دادستان به او استناد نموده اند هیچ يك از نظر قضایی به شرح آنچه را که عرض کردم قابل اعتماد و اطمینان نیست.

جهات معلول بودن شهادت هر يك از گواهان استنادی آقای دادستان را به عرض رسانیدم. بنابراین هیچ يك از مستندات آقای دادستان توانایی آن را ندارد که بتواند در صف دلایل اثبات ادعا عرض وجود کرده و ایجاد علم برای ثبوت بزه نماید. مضافاً به این که هیچ يك از آنها نسبت به آقای مصطفی راسخ اظهاری ننموده اند و به فرض این که خدای نخواستہ مرحوم اسعد به مرگ غیر طبیعی هم در گذشته باشد چه ارتباطی به موکلم آقای راسخ دارد و این اظهارات چه دلایلی بر اثبات گناه منتسب ادعایی آقای دادستان بر موکلم آقای راسخ است، و با توجه به صفحه ۴۶ و ۴۷ از تحقیقات ثابت و مدلل می گردد بیان آنها بیانی نیست که متکی به دلیلی باشد و اظهاراتی نکرده اند که گناهی برای راسخ اثبات شود. راست است مرحوم اسعد دچار بی مهري زمانه شده و يك مرتبه جاه، جلال، شوکت و قدرت خود را از دست داده و در بیغوله زندان بیتوته

کرده است. من از این جهت به بازماندگان آن مرحوم تسلیت می گویم، ولی با قدرت کامله حکومت وقت و احراز این که مرحوم اسعد مرد گمنامی نبوده و در عصر خود شهرت به سزایی داشته است و بی مهري پادشاه او را زندانی کرده است و هزاران عوامل دیگر شاید در بیچارگی او و سایرین دخالت داشته، چه گناهی است برای راسخ آن هم کسی که پرونده زندگانش را خیر، معارف پرور، آزادی خواه ملایم، مهربان، معرفی می نماید.

اگر اذیت شده است، اگر آزار دیده است، اگر مورد بی مهري زمانه واقع گردیده است و بلاهاي دیگری بر او و خانواده اش نازل گردیده است، کوچکترین مداخله ای آقای راسخ نداشته است.

جریان کار نشان می دهد مرحوم اسعد در اداره بهداری تحت نظر اداره سیاسی و ارتش بوده است و به هیچ وجه زندان مداخله نداشته است و پس از فوت هم اداره سیاسی جنازه را زیر نظر مأمورین خود به گورستان بختیاری ها منتقل و به خاک تسلیم نموده اند.

دیگر از مستندات آقای دادستان گواهی علی اصغر وزیري است. مقدمتا لازم می دانم گفته شود وقتی که تباري و مواضعه شود به این که عمل غیر واقعي انجام گردد و در آن زمینه طراح قابلي هم وجود داشته باشد که آشنا به آن است و افسار کار باشد، بهتر می تواند نقشه را عملي کند و به طوري که پرونده منعکس است آقای وطن پرست که به قصد قربت مطلق اقدام به این عمل نموده است و تعقیب کار را جزء امور حسی تشخیص و به همین جهت گزارش داده و دلسوزي نموده است و روی همان گزارش آقای سهراب اسعد هم دادخواست تقدیم نموده اند.

البته وطن پرست قادر بوده است با آزادي که داشته رل هر يك از شهود را تهیه و هر يك به نوبه خود بازي خود را شروع کنند و اگر غیر از این تصور شود چگونه قابل

قبول است علی اصغر وزیري که بنا بر اظهارات خودش در صفحه ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۶۰ اقرار کرده که معتاد به استعمال ترياک و افیون بوده است، شهادت دهد. شهادت چنین شخصي خالي از خدشه نخواهد بود. از این قسمت هم صرف نظر شود تازه با توجه به اظهارات خروش به این که وزیري مطالب را می داند مواضعه و تبانی قبلي آنها را ثابت می کند.

چه آن که تحقیقاتي که از او در صفحات مذکور شده است، نشان می دهد غذایی که برای مرحوم اسعد در شب آورده بودند، آش آلو بوده است. صرف نظر از این که کسانی که جنبه تعیني دارند و به زندگی اروپائی آشنا می باشند، شام و ناهار وزارتي را دیده اند، همیشه با مردمان اروپا رفته و سفراء کبار آمیزش داشته اند، هیچ وقت برایش جز شام آش آلو فرستاده نمی شود.

به فرض آوردن آش آلو یا اعتراف وزیري به این که مبتلا به امتلاء معده بوده است و به آشپزخانه نوشته است که شیر تهیه کنند و بنا بر اظهار خودش با آشي که برای مرحوم اسعد آورده بودند، دو قاشق روغن زیتون خورده است و همین عمل را خلیل ملک نژاد نموده است لازم بود آقای باز پرس دفتر بهداری را بخوانند و ببینند و لازم بود تحقیق در اطراف روغن زیتون نمایند، چرا توجه خود را به خوردن روغن زیتون معطوف نکردند و چگونه اطمینان پیدا نمودند که مرحوم اسعد در بهداری زندان تحت نظر همین اشخاص بوده است و غذای مسموم به او خواسته اند بخوراند و حافظین از آن غذا خورده اند و اگر به فرض چنین واقعه و وقوع یافته بود، چرا خیال نکردند روغن فاسد بوده است. یا در اثر خوردن آش آلو یا روغن زیتون حالت تهوع پیدا شده است، در صورتی که تمام این اظهارات دروغ محض است.

با توجه به اظهارات وزیري در قسمت آمدن از زندان به شهر و تصادف به درشکه چي و اظهاراتی که مدعی است با درشکه چي نموده، معلوم می شد این حرف ها دروغ و تصنعی است و اختلاف گوئی او و طرز بیان آن هم با گذشتن چندین سال از تاریخ

فوت، بی اعتباری بیان او را ثابت می نماید و از طرفی باید معترف بود که اگر يك دست توانایی بخوهد يك نفری را با داشتن تمام وسائل از هر حیث و هر جهت و با نبودن موجودی که بتواند بر او اعتراض کند و هر کس از ترس و وحشت مطیع او گردد، غیر ممکن است به این نحو مغضوب خود را از بین ببرد. چگونه ممکن است غذای او را مسموم کنند و با تمام اختیاراتی که در دست داشته اند به دیگران نگویند از غذای مسموم نخورند. این ها افسانه است، این ها پاپوش است و آقای سهراب اسعد هم گناه ندارد و ضمیر او پاک است، او آلت يك عده اشخاص ذي غرض و ذي نظر واقع گردیده است.

به هر جهت با توجه به اظهارات علی اصغر وزیری و این که طبق مقررات موظف بوده اند تمام حوادث و وقایع را در دفتر شبانه و روزانه بنویسند، و چنین وقایعی را دفتر نشان نمی دهد، بیان او هم به مثل اظهار خروش مردود و فاقد دلیل است. و علاوه از تمام مراتب اظهارات آن ها... با آقای مصطفی راسخ ندارد، تا بتوانند به وسیله این بیانات استحصالی بی گناهی را متوجه موکلم آقای راسخ نمایند.

مستند دیگر آقای دادستان اظهارات علی حسین فرزند رضا است. با اقرار علی حسین در صفحه ۷۴ پرونده مورخه آبان ۱۳۲۰ که صراحتاً محکومیت خود را به ده سال تصدیق کرده است، چگونه اظهارات يك محکومیت جنایی در مقابل بازپرس مؤثر واقع شده است. در صورتی که اظهارات محکومین جنایی قابل استفاده نیست؟! مضافاً به اینکه با توجه به اظهارات مشارالیه در صفحه ۷۷ به این که مرحوم اسعد بطری را برداشت به عمادی نشان داد و گفت برو از قول من به رئیس محبس و به آیرم بگو اگر دولت می خواهد مرا اعدام کند از من نمی ترسد... الخ. کسانی که زندان را دیده باشند می دانند علی حسین در بیانش کاذب بوده است. زیرا این نوع زندانی های جنایی که از طرف پایوران کشیک مأمور نظافت اتاق يك یا دو نفر زندانی می شوند، اجازه آن را

ندارند به اتاق محبوس رفته و در موقع مکالمه زندانی با افسر کشیک، حاضر و ناظر باشند.

معمول زندان چنین است. زندانی که مأمور نظافت است در اتاق خود می ماند و هر زمان زندانی او را برای نظافت خواسته به وسیله پاسبان کشیک او را می خواهد و پس از انجام کار برمی گردد. به شهادت پرونده عمل و بنا بر حکایت گواهان کاذب هیچ کس اجازه نداشتند است او را ببینند، چگونه علی حسین، زندانی با سابقه جنایت قادر بوده است همه وقت مرحوم اسعد را ببیند. اگر منظور این بوده است کسی مرحوم مزبور را ملاقات نکند چگونه باید قبول کرد علی حسین در ملاقات آزاد بوده است و با آزادی ملاقات برای علی حسین مرحوم اسعد می توانست به وسیله او رابطه با خارج داشته باشد، پس با توجه به این نکات واضح است مشار الیه بیانش تلقینی و اظهاراتش خلاف حقیقت است. علی حسین گمنام که سابقه خیانتش محرز بوده است به وسیله شاکیان از زنجان به تهران آمده و بدون احضار و اخطاری نزد بازپرس حاضر و اظهار اطلاع نموده است و با این حال از بیانات او استفاده می نمایم و از مجموع اظهارات او در صفحه ۷۴ مستفاد می گردد به این که مرحوم اسعد طرف خود را دولت می دانسته است.

مرحوم اسعد می دانسته است مغضوب شاه است و دولت مقتدر آن روز هم توانایی آن را داشته است که به طوری در بطر آب سم بریزد که رنگ آن را تغییر ندهد و مرحوم اسعد تشخیص ندهد و با توجه به جریان، نباید آقای راسخ را طرف دعوی قرار داد. موضوع جالب توجه این است اگر دولت مقتدر آن روز قصد از بین بردن مرحوم اسعد را داشته است، شرح حکایت پرونده منظور مسموم نمودن او بوده است، این عمل باید تحت نظر اداره بهداری زندان که مستقل بوده است انجام بگیرد. از این جهت هم نمی توانیم گناهی را متوجه آقای راسخ نماییم. در صفحه ۷۸ پرونده سؤال بازپرس از علی حسین این است «وزیری در آن شب کسالت داشت؟ جواب می دهد- نفهمیدم».

س - وزيري از کدام يك از غذاها خورد؟ ج - گفته است «از آش خورد، و از چلو هم خورد». اگر كسي توانست ادعا كند كه در هشت سال قبل، در شب بخصوصي خودش چه غذائي خورده است، من تسليم مي شوم. چگونه قابل تصور است علي حسين پس از هشت سال نزد بازپرسی حاضر شده و آش را كه وزيري در آن شب خورده است، او حافظه اش ضبط کرده باشد. در صورتي كه خوردن روغن زيتون را تأييد نكرده است. سؤال ديگر بازپرس در صفحه ۷۸ پرونده از او اين است كه «شما و خليلي روغن زيتون خوردید؟ جواب داده است يادم نيست والله». خوردن روغن زيتون خودش و خليلي و يا وزيري در نظرش نمانده است لکن خوردن آش وزيري را به ياد داشته و نزد بازپرس بيان کرده است. دادرسان عالي مقام دادگاه جنائي به همين اظهارات دقت فرمائيد اگر وجدانا به اين بيانات ايمان پيدا فرمودند و تصديق كردند كه ساده و طبيعي است، بنده تسليم و عرضي ندارم. خلاصه آن كه از اظهارات اشخاص نامبرده كه مورد استناد آقاي دادستان است، كافي براي ثبوت گناه ادعائي نمي باشد. مخصوصا اين كه به هيچ وجه مداخله موكل را در امر، اظهار نكرده اند.

استناد ديگر آقاي دادستان به گواهي و اظهارات محمد ابراهيم بيك سرپاسبان زندان شماره يك تأمينات است بدین توضيح: «روزي كه مي خواستند سردار اسعد را به زندان شهرباني بياورند، تمام درزها و سوراخ هاي اتاق را به دستور رئيس زندان گرفته و كوچكترين منفي در در و ديوار و زندان سردار باقي نگذاشتند و دستور اكيد داده شد كه كسي جز دكتر احمدي اگر به اتاق سردار اسعد برود كمترين مجازاتش اعدام است و صريحا بيان شده كه در نگهباني وي دكتر احمدي چندين بار به اتاق رفته و دفعه اخير كه بعد از نصف شب بود دنبال دكتر احمدي به اتاق سردار مي رود به محض اين كه احمدي در را باز مي كند، سردار نگاهی به احمدي مي كند و مي گويد: آمدي آقا، انا لله و انا اليه راجعون «وي مي بيند كه دكتر احمدي بي رحم، گردي از كيف خود بيرون آورده و در آب ريخته و به وسيله انژكسيون، به دست سردار اسعد تزيق کرده و خارج مي شود.»

و نیز در برگ ۱۴۹ پرونده اعتراف کرده که «در شب مرگ سردار اسعد، سید مصطفی راسخ، رئیس زندان، در زندان موقت مانده و بعد از آن که دکتر احمدی مرتکب این جنایت شد، سردار اول به خرخر و سکسکه و سپس از نفس افتاد. آن گاه گزارش تهیه و خود گزارش را برداشتم و بردم و به دست سرهنگ راسخ دادم. سرهنگ راسخ آن را در پاکت گذاشت و قریب دو ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت و سرهنگ مرا تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم». علاوه بر این که هیچ يك از اظهارات محمد ابراهیم بيك سر پاسبان، قائم به دلیلی نیست و بر علیه موکلم کوچکترین تأثیری را ندارد، اختلاف گوئی های او در چهار مرتبه تحقیق که از او شده است، کذب اظهارات او را مدلل می دارد. و با این که مشارالیه را شش ماه در توقیف نگاه داشته اند و او را مجبور کرده اند که در محضر بازپرس اظهاراتی به ضرر موکلم بیان کند، خوشبختانه اختلاف گوئی او به درجه ای شدید است که به هیچ وجه بیان او در محضر قضات قابل استناد نخواهد بود. و اینک اختلاف گوئی های مشارالیه را بیان می نماید:

اختلاف گوئی های محمد ابراهیم بيك

در صفحه ۹۳، س - وضعیت این زندان را بگو ببینم چه بود؟ ج - به اندازه ای تاریک بود و هیچ سوراخ نداشت و روز پیش از آن که سردار اسعد را بیاورند، سوراخ ها را با گچ و آجر گرفتند. در صفحه ۹۵ اظهار کرده است مدیر محبس نیکوکار بما گفت: اگر يك نفر از شما پایتان را پشت در اتاق سردار اسعد بگذارید، داخل از کریدوری که او هست جلو بروید کوچکترین مجازات شما اعدام است.

س - اگر شما اجازه نداشتید در اتاق او بروید، پس کی می رفت؟ ج - هیچ کس، فقط دکتر احمدی اجازه داشت نزد او برود. س - برای چه به او اجازه داده بودند؟ ج - مأمور سردار اسعد بود و کسی به غیر از او حق نداشت نزد او برود و نیکوکار می

گفت امر رئیس تشکیلات است. در ص ۹۶. س - وقتی دکتر احمدی نزد سردار اسعد می رفت چه می کرد؟ ج - والله دو مرتبه که رفت من ندیدم، سومی رفته دنبال او، آخر ساعت ۱۲ بود که آمد بروید پیش سردار اسعد من هم چون خیالات ورم داشت که این وقت شب چه کار دارد عقب او رفته دیدم رفت توی اتاق سردار اسعد، در را باز کرد سردار يك نگاهي به او کرد و گفت: انالله و انا اليه راجعون، يك آمپولي دست دکتر احمدی بود، گفت دستت را بالا کن می خواهم انژکسیون بزنم، سردار دستش را گرفت و آمپولي زد به دستش و بیرون آمد و به من گفت: سردار مریض شده و رفت. س ۹۷. س - آن شب بعد از رفتن دکتر احمدی چه دیدی؟ ج - بعد از اینکه دکتر احمدی رفت، دو ساعت بعد از حال افتاد. س - شما پهلوی او ماندید؟ ج - خیر آقا، دکتر احمدی در را کلید می کرد و کلید را می برد. س - مگر کلید پیش دکتر احمدی بود؟ ج - بلی، در دفتر توقیفگاه بود و دکتر احمدی می گرفت و به همانجا پس می داد. س - دکتر احمدی آن شب تنها آمد آنجا؟ ج - بلی.

س - سید مصطفی راسخ و یاور عامری و حسین نیکوکار با او نبودند؟ ج - خیر.

س - محمد یزیدی با او نبود؟ ج - خیر.

س - دکتر احمدی به تو گفت برای زدن آمپول دست سردار اسعد را نگاهداری؟ ج - خیر، به خدا ادا.

س - کی ها آمدند صبح برای بردن نعش سردار اسعد؟

ج - حسن نیکوکار و چند نفر حبسی آمدند نعش او را بردند.

س - سید مصطفی خان هم آمد؟

ج - خیر.

س - تو به رئیس زندان گزارش دادی دکتر احمدی آمده و چنین معامله با سردار کرد؟

ج - خیر، خودشان می دانند دکتر احمدی آمد، از پیش خودشان آمده بود، کلید زندان را از خودشان گرفته بود و دنباله آن (۱) اظهار داشته است که نیکوکار آمد، دم در زندان شماره يك، من به او گزارش دادم اعتنا نکرد.

از تحقیقات جلسه اول محمد ابراهیم بیک چنین نتیجه گرفته می شود که به هیچ وجه اظهاري نکرده که نزد آقای راسخ رفته و یا گزارش راجع به مرگ او به طوری که آقای دادستان به او استناد کرده اند به نظر نمی رسد. و بعلاوه بیان نموده که نیکوکار به او گفته امر رئیس تشکیلات است. و از طرفی با توجه به تحقیقات جلسه اول قابل قبول نیست که دکتر احمدی به اتاق برود، او را ببیند و بدون سابقه بگوید: انالله و انا الیه راجعون. در صورتی که بنابر اظهار خودش حق جلو رفتن هم نداشته است. چنانچه در دو مرتبه می گوید: نرفتم، این ها را از کجا دید، از کجا شنید و چگونه قابل تصور است که دکتر احمدی وارد اتاق شود، و مرحوم اسعد بنا بر حکایت پرونده کی می دانسته است با او می خواهند، چه معامله ای بکنند، به مجرد اظهار پزشک احمدی که می خواهم آمپول بزنم، بگوید: انالله و انا الیه راجعون و دستش را بلند کند و او هم آمپول را تزریق نماید و برگردد. و چگونه قابل تصور است که پس از انجام عمل در آن موقع شب به محمد ابراهیم بیک بگوید مریض است، اگر چه در تحقیقات بعدی خلاف اظهارات خودش را تصدیق کرده است لیکن استناد و استدلال من به روش تحقیقات و این که این حرف ها و اظهارات عقلائی به نظر نمی رسد، جز این که بگویم زمینه سازی بوده که به این شکل و به این لباس به خیال خود انتقام گیرند، چنانچه اگر به اظهارات مشار الیه کاملا توجه شود، تصدیق خواهد شد که ممکن نیست، بیایند و در حضور مرحوم اسعد گردی در بیاورند و آمپول را تهیه کرده و سپس تزریق نمایند. اگر منظور چنین بود، قبلا آمپول مخصوصی را تهیه و پس از ورود، تزریق می نمودند، این ها تمام صحبت است و با توجه به تحقیقات او در چهار جلسه و تناقض کامل آنها با یکدیگر مراتب کشف خواهد شد.

اصولا زندان تاریک و نمره يك سوراخ و منفذ ندارد. حبس انفرادی بوده و جایی او بسیار تنگ بوده چگونه قابل تصور است، تختخواب در حبس انفرادی برای سردار

اسعد بگذارند و سلطان جعفرخان و محمد ابراهیم بیگ و دکتر احمدی در اتاق ایستاده باشند و بعد سه نفر پاسبان دیگر هم وارد اتاق شوند. اگر چنین بوده است باید گفت تاریخ نبوده و سالن وسیعی بوده است و چگونه قوای حافظه او به او کمک کرده، دروغی را بگوید که دو ساعت بعد از نصف شب گزارش را به رئیس زندان داده و رئیس زندان او را در پاکت بزرگی گذاشته و رفته است. ولی ۷ نفر که به قول او به اتاق سردار اسعد رفته اند او فراموش نموده است نزد قاضی تحقیق بیان کند. خوب است دقت شود این‌ها تمام زمینه‌سازی بوده برای بیچاره کردن آقای مصطفی راسخ و الا منطق و عقل ما را به راستی این بیانات سوق نمی‌دهد. در صفحه ۱۶۳ از محمد ابراهیم بیگ سؤال شده است «در صورتی که شما مسؤول اتاق سردار اسعد بودید به چه وسیله شام و ناهار به او می‌دادند؟»

ج- سردار اسعد خودش از ترس این که هوا در غذای او داخل می‌کنند، غذا نمی‌خورد. از روزی که من مأمور اتاق شدم، غذائی برای او نمی‌فرستادند، در ظرف هفت یا هشت روز که در زندان شماره یک بود ابداً غذائی به او ندادند. اگر فرض شود به این که مشارالیه در بیانش صادق بوده دیگر چه احتیاجی به آمپول سم بوده است، زیرا هفت روز کسی غذا نخورد برای او قوائی باقی نمی‌ماند و از طرفی آلام روحی و به یاد آوردن خاطره‌های گذشته زندگانی و مجسم نمودن هیولای مهیب دشمن را در مقابل خود، کار تمام بوده است. بسیار خوب نظر این بود که به او غذا ندهند. او از گرسنگی به خواب ابدی رود. دیگر چه احتیاجی بوده است غذا را از زندان پایین بیاورند و بین فقرا و زندان پایین تقسیم کنند. در همان زندان قصر بین زندانی‌های فقیر تقسیم می‌کردند و زحمت پایین آوردن را هم به خود نمی‌دادند. پس اگر مورد قبول است که غذا در زندان قصر پایین آمده باید قبول کنیم به مرحوم اسعد هم داده شده و این اظهارات هم افسانه است. خیلی مورد تأسف است، آقای بازپرس تمام اسناد رسمی اداری را کان‌لم‌یکن شناخته و به اظهارات قلابی و بی‌حقیقت محمد ابراهیم بیگ که او را اجباراً وادار به اظهارات خلاف حقیقت نموده‌اند، استناد جسته و به اختلاف گوئی

های او ایدا رسمیت نداده اند. در صورتی که این اختلاف گوئی ها کاملاً بی حقیقت بودن پرونده را مدلل می دارد.

در هر حال برای شناختن این شاهد بی ایمان، لازم است به جواب او توجه شود: شبی که پرتغال را احمدی و سلطان جعفرخان به سردار اسعد دادند حال او خراب شد و از همان روز سسککه به او دست داد، روز به روز شدت پیدا می نمود همه روز نزدیک به غروب احمدی و سلطان جعفرخان می رفتند که دوائی به او بدهند و سردار اسعد نمی خورد. و به واسطه قی و اسهال وضعیتی او فوق العاده خراب و غیر از خرخر و سسککه کاری نمی کرد. و در حضور من دیگر دوائی به او ندادند. شب آخر، نصف شب آقای احمدی آمده آمپول بزرگی در دست داشت، وارد اتاق شد. با آن که سردار اسعد قوه مقاومت نداشت، فقط با زحمت گفت انا لله و انا الیه راجعون و پس از فحش دادن به احمدی جلو رفت و آمپول را به دست او زد و در را بست. دو ساعت بعد سردار اسعد فوت نمود که من رقم گزارش دادم. با ملاحظه به پاسخ محمد ابراهیم بیگ بی حقیقتی اظهاراتش مدلل است. در تحقیقاتی که از او در جلسه دوم شده است. چنین اظهار داشته است. «پس از فوت راپرت را به اتاق سرهنگ راسخ بردم و سرهنگ گفت اگر به کسی بگویی اعدامت می کنند» در صفحه ۱۶۵ اظهار کرده است: «و مخصوصاً سرهنگ راسخ مرا خواست و گفت اگر قضیه سردار اسعد را به جانی اظهار کنی، اعدام خواهی شد». این اظهار با بیانی که قبلاً نزد بازپرس نموده کاملاً مغایر و مخالف است، پس با توجه به اوراق تحقیقیه مشار الیه و بیانات متناقض او بی اعتباری دلیل آقای دادستان ثابت و مسلم است.

منبع: تنظیم سودابه درویش «دفاع از راسخ»، مجله قضاوت، شماره ۱۶ مرداد و شهریور ۱۳۸۱، صص ۵۴ تا ۶۱

فصل هیجدهم

این محاکمه در واقع محاکمه یک رژیم است

قسمت آخر، تنظیم سودابه درویش: افراد زیادی در عصر رضا شاه به عناوین مختلف مغضوب شدند و در حالی که مقام و منصب بالایی داشتند به سیاهی زندان افتادند که خیلی از آنها پنهانی به قتل رسیدند. سردار اسعد بختیاری یکی از صاحب منصبانی بود که چنین سرنوشتی پیدا کرد. اما بعد از رضا شاه فرصتی پیش آمد که پرونده هایی علیه مجرمان آن دوره باز شود. از جمله آنها پرونده سردار اسعد بختیاری بود که بخش تاریخی قضاوت در چهار شماره به آن پرداخت در آخرین قسمت سخنان وکیل مدافع راسخ و سپس مصاحبه دکتر جلال عبده دادستان وقت دیوان کیفر و عامل اصلی تعقیب مجرمان عصر رضا شاه می آید.



اگر با نظر سطحی به ادعا نامه دادستان توجه شود تصدیق خواهد شد که کوچکترین دلیل برای اثبات امر معاونت در پرونده وجود نداشته و ندارد و بهمین جهت با يك اظهارات استحسانى و با جملاتی که شایسته ادعاینامه نیست و فقط برای تحریک و تهییج افکار عامه خالی از تاثیر نمی باشد بشکل دلیل در ادعاینامه صورت داده شده است. و با تمام این مراتب خود دادستان نتوانسته است منجزا عقیده پیدا کند که مرحوم اسعد را با آمپول از بین برده اند. چنانچه در قسمت اخیر ادعاینامه به این عبارت مرقوم داشته اند «دکتر احمدی جلال زندان با دادن سم با تزریق انژکسیون سردار اسعد را مسموم

کرده» همین تردید دادستان کافی برای بی اعتباری دعوی او است و نسبت های دیگری را که به آقای راسخ داده اند بطور تفصیل و مشروح دفاع کرده ام و دیگر به تکرار نمی پردازم. ولی نکته جالبی را که احتیاج به تذکر است این است: آقای دادستان فوق الذکر بی مهتری کرده نسبت هائی را به آقای راسخ داده اند در صورتی که حقیقت چنین نبوده است و به اشتباه رفته اند کشف حقیقت مولود بررسی دقیق است. و می بینیم در این مورد آقای قاضی تحقیق بهیچوجه قدمی برای کشف حقیقت بر نداشته اند. چه ایشان می توانستند با باز کردن قبر مرحوم اسعد مقداری از خاک زیر جسد و قطعه ای از فن که با جسد تماس داشته و یا مقداری از خاک اطراف جسد بردارند و نزد کارشناسان فرستاده تا بوسیله اصول علمی تجزیه کرده و تشخیص دهند که آن مرحوم مسموم شده است یا خیر و اگر کارشناسی که بتواند این کار را انجام دهد، در ایران نبود به یکی از کشورهای هائی که وسیله برای تجزیه داشته است بفرستد تا بتواند به کشف حقیقت موفق گردد. در امور جزائی مستنطق وظیفه دارد و نباید اقداماتش آمیخته به احساسات باشد و در این مورد آقای بازپرس گامهای خود را برای پیدا کردن حقیقت برنداشته و تمام هم خود را به شنیدن اظهارات عده ای بنام شهود که آنها هم با جهات گفته شده بکلی بر خلاف حقیقت شهادت داده اند مصروف داشته و قدمی برای کشف حقیقت برنداشته اند. گفتار من در دفاع از استدلال استحضاتی غیر موجه آقای دادستان به پایان رسید. اینک چند کلمه صحبت می روی کلیات پرونده و رسیدن به حقیقت است. مازندان بدین مضمون به تهران مخابره می شود و خیلی فوری است:

ریاست اداره کل تشکیلات نظمیه

حسب الامر طاع مبارك ملوكانه ارواحنا فداه ابلاغ می نماید چون بواسطه کشف سندی که شرکت جعفر خان اسعد را با تیمور تاش در قضیه نفت می رساند و خودتان اطلاع دارید مشار الیه تحت توقیف در آمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً توقیف نمایند. سردار اقبال، سردار اسعد، فاتح برادر سردار اسعد، امان قلی خان مسنی، سرتیپ خان

بیور احمدی، شکر الله بیور احمدی، پسران سردار ظفر و کلیه بختیاری هائی که در قضیه شرکت داشته اند. اسعد را فردا تحت الحفظ بوسیله نظمی به مرکز می آورند. هر جا مقتضی است او را حبس نمائید تا ترتیب محاکمه داده شود.

رئیس دفتر مخصوص حسین

بنابراین با بودن تلگراف مزبور در پرونده عمل و استناد آقای وکیل شاکي خصوصي به او كاملا بي گناهي آقای راسخ را مدلل مي دارد. چه امر کتبي شاه به رئیس کل تشکیلات این بوده است که هر جا مقتضی داند او را توقیف کند. بدوا او را در اداره بهداری زندان بازداشت و سپس به زندان شهر منتقل نموده است. با تلگراف مزبور دیگر چه جاي صحبت است که آقای دادستان اظهاراتي را نسبت دهند در صورتیکه قائم به دلیلي هم نمي باشد و بالعکس ثابت است مرحوم اسعد توقیف شده و بنابر تلگراف رمز شاه به تهران فرستاده اند و اختیار تام داده اند هر جا مقتضی داند او را حبس نماید و مطابق مقررات شهربانی هم زندان تحت ریاست تشکیلات است. چنانچه آئین نامه این نظر را تأیید می کند و نتیجه دیگری که از تلگراف بدست می آید و صراحت دارد این که نظر شاه رسیدگی و دادرسی در امر اسعد بوده است. با وجود سند کتبی دیگر عبارات زنده ای به آقای راسخ نسبت دادن از حریم انصاف و مروت خارج است. مرحوم جعفر قلی خان اسعد که بازداشت شده است بحکم علاقه به آزادی و زندگانی شرافتمندانه فکرش متشنج و متزلزل بوده است.

زیرا این بی مهربی شاه تزلزل فکر آن مرحوم را به منتها درجه رسانیده و می دانسته که با این قدرت غیر قابل تصور قادر به مبارزه نیست و او کاملاً آگاه بود که طرف بی مهربی شخصی واقع شده است که در محیط خود قانونی را نمی بیند و یقین داشته است بیش از آنچه در مخیله او خطوط کند قوی و کینه جو است به همین نظر پریشان و مشوش بوده و احساس می کرده است که حساب دادرسی و بازجویی در پیش است و

مجسم می‌کرده است نزد خود در محیطی از او تحقیقات خواهد شد که محققین و باز پرسان مادون او بوده و او مافوق و وزارت جنگ را عهده دار بوده است. چگونه قابل تحمل است فردی از افراد ارتش که مادون آن مرحوم بوده در روزی به خیال زیارت وزیر جنگ می‌افتاده است باید ساعت‌ها در اتاق انتظار بماند و با هزاران تملق و چاپلوسی پیشخدمت اتاق وزیر را با خود همراه کند تا به وسایلی اجازه ورود تحصیل و پس از ورود هزاران بار علاوه بر احترامات نظامی تعظیم و تکریم کند، حال چنین شخصی از وزیر جنگ بخواهد استنطاق کند و هویت او را استعلام نماید.

بهر صورت ظهور این حادثه غیر مترقبه در فکر و ذهن او ایجاد هر نوع بیم و هراسی را نموده و کم‌کم بطوری این افکار پریشان و مشوش او را متوحش داشته و او می‌دانسته است طرف او کسی است که بهیچوجه قوانین در مقابلش ارزش ندارد و نقص قوانین برای او امر عادی است و مطمئن بوده است که در دادگاه او را تبرئه نخواهند کرد و بازپرسی نیست که به حقیقت رسیدگی کند. تصدیق نمائید تأمل کنید تفکر را شعار خود قرار دهید و ببینید اگر دیگران بجای او بودند چه حالی داشتند چه این گونه اغتشاش فکر و شوریدگی، برای حیات انسانی چقدر وحشتناک و مخوف است. چگونه می‌تواند انسانی حساس زنده بماند در صورتیکه خادم و خدمتگزار بوده و شب صاحب همه چیز بوده است و بجای پاداش هستی و عزت و مقامش را ناچیز شمرده و بخواهند عزت و حیثیت تحصیلی و ذاتی را هم از او سلب نمایند و در حضور مأمورین مادونش او را منفعل و خجل کنند و در نزد جامعه بشری او را گناهکار معرفی نمایند چنین شخصی که دارای احساسات رقیق و لطیف است با تهاجم افکار معروضه و تجسم دوره زندگانی نتوانست تحمل کند و تحمل هم نکرد.

و با مرض سگته شرافت ذاتی خود را برای خود باقی و به نیاکانش ملحق گردید. آقایان دارسان، قضاوت شما را تاریخ در مخزن خود بایگانی خواهد کرد و همانطور که امروز جامعه در اعمال دیروز قضاوت می‌کند فردا نیز در اعمال شما قضاوت خواهد

نمود و بر من یقین حاصل است در محیط آزاد قضات عالی مقام تحت اراده آزاد قضاوت می کنند. هیچ قدرتی در قوه قضائی نفوذ نخواهد کرد چه با مراجعه به تاریخ و توجه به زندگانی اقوام و ملل راقیه می توانیم حقیقت بارزی را در مخزن تاریخ پیدا کنیم و آن حقیقت جامعه معاصر را به عظمت و اقتدار و بزرگی قوه قضائیه آشنا می سازند. در تمام عمر زندگانی بشر یعنی از آن ساعتی که ما توانستیم تاریخ اقوام مختلفه بشر را پیدا کنیم به مقتضای عرف آن روز در زندگانی بشر قضاوت وجود داشته است. چه آن زمان که قانون نبوده و چه پس از طی آن دوره توحش و پیدایش دین و آمدن پیغمبران و ظهور احکام مذهبی بین جوامع بشری برای شناساندن خدا به افراد مردم قوه قضائی وجود داشته و روحانیت مقام ارجمندی دارا بوده است و همیشه قوه روحانیت قوه قضائی را تشکیل می داده، امور و اختلافات مردم را قطع و وصل می کرده است و احکام آنها غیر قابل تجدید نظر هم بوده است.

پس از این ارتقا و عزت که برای قوه قضائی در تمام ازمنه از زمان وجود داشته است موهبت خدائی بوده و امین ترین اشخاص برای قضاوت تعیین می شدند. چنانچه اگر به قبایل متوحش و دور از محیط قانون مراجعه کنید و کتاب زندگانی آن اقوام را ورق بزنید، می بینید با اینکه آن اقوام متوحش نه قوانین حقوقی دارند و نه کیفی و خود مختاری بین آن ها حکومت می کند، باز بین خود يك نفر امین و مورد اعتمادی را برای قضاوت انتخاب کرده اند که در موقع بروز مشاجره و نزاع به او مراجعه کرده و رای او فاصل و قاطع نزاع بین آنها است. بنابراین باید اعتراف کرد همیشه قوه قضائی دارای استقلال ذاتی بوده و این عمل موهبتی است که از طرف یزدان پاك به يك شخص یا اشخاص مرحمت می گردد و وقتی که بسمت قضاوت معین شد در امور مرجوعه بدون هیچ ملاحظه و نظری بین افراد قضاوت می کند و همین جهت است که جامعه ذاتا قضاوت را محترم می شمارند و بی مورد نمی دانم يك قضاوت تاریخی را معروض دارم.

تیمور لنگ آن پادشاه سفاک غاصب که تاریخ نام او را به نیکی ذکر نکرده است، پس از اینکه شهر سمرقند را تحت سلطه و استیلای خود در آورد و از آب و هوای آن منطقه خوشش آمد و سمرقند را پایتخت خود قرار داد و پس از اینکه برای فتوحات دیگری و یا ساده تر برای قصابی نوع بشر از سمرقند خارج شد به بانوی خود دستور داد که برای او در سمرقند مدفنی تهیه نماید. بانوی مزبور تحت نظر استادان ایرانی شروع به ساختن مقبره و مسجدی نمود. عبدالله نام افغانی متصدی امر ساختمان واقع گردید. مسجد سمرقند و قبر تیمور لنگ تحت نظر او و سایر استادان ایرانی به اتمام رسید که هنوز مسجد و قبر او معروف جهان است. تیمور مراجعت کرد بین معمار و بانوی او اختلافی پدیدار گردید. عبدالله با اینکه می دانست تیمور پادشاه خودخواه و سفاک و ظالمی است و با هیچ حکم قتل صادر می کند وحشت نکرده و شکایت به تیمور نمود و بعنوان قضاوت از او استدعای رسیدگی کرد. تیمور لنگ همان کشورگشای ظالم و ستمکار با مراجعه به نامه شاکي مراتب را تحقیق و حق را به معمار داد و بانو را به شماتت محکوم و حق عبدالله تأدیه گردید و خرسند از سمرقند خارج شد.

بانو از تیمور سؤال کرد چرا حرف يك معماري را بر بیان بانویت ترجیح دادی و ملکه کشور را محکوم به شماتت کردی. پاسخ او چنین بود که او با اینکه میدانست تو بانوی منی و صاحب قدرت و نفوذ در دربار تیمور می باشی، به طیب خاطر مرا به قضاوت طلبید، من آنچه را که می کشم بقوه شمشیر است برای اینکه مردم سر تسلیم از اوامر من بر ندارند، ولی او به امر و قضاوت من تسلیم شد و بر خلاف ناموس قضاوت بود که من عدالت را اجرا نکنم. این بود که حق را به او دادم و تاریخ این قضاوت را ضبط کرد و مقام شامخ قضاوت را به دنیا با این عمل معرفی کرد و از طرفی با مراجعه به تاریخ حکومت‌های قانونی می بینیم رشد يك جامعه قانونی زمانی است که قوه قضائی دارای اقتدار و استقلال بوده باشد و هر زمان که بخواهند حکومت قانونی را تبدیل به يك حکومت غیر قانونی و جور نمایند، مشعل داران قانون و آزادی را که عبارت از قضاوت عالی مقام و وکلای مدافع هستند تحت قید و اسارت بیان می

آورند و بهمین نظر است که همیشه استقلال قوه قضائی در هر مورد از زمان مورد توجه بوده است.

و تعیین قضات عالی رتبه یا انتخابی است که از طرف جامعه معین می شود و یا تعیینی است که از طرف وزیر دادگستری طبق قوانین زمان تعیین و معرفی می گردند. در هر صورت قضات چه از نظر قوانین آسمانی و چه از نظر آئین اجتماعی و انتخابی و چه از نظر قوانین سازمانی امین و درستکار بوده و بهیچوجه تحت تأثیر نرفته و قضاوت می کنند، آنچه را که قانون زمان برای آنها تعیین کرده است. با فراغ از این قسمت موضوع دیگری را لازم است یادآور شوم و چون جامعه انتظار نتیجه دادرسی را دارد و از نظر اینکه ممکن است تصور کند که شخصیت آن مرحوم و رسیدگی قضائی خالی از تأثیر نیست در صورتی که از نظر قوانین در هیچ زمان در قضاوت شخصیت اصحاب دعوی محیط نظر نبوده و نخواهد بود و تمام افراد در مقابل قانون متساوی هستند و دادرسان عالی مقام پرونده و محتویات عمل را می بینند و شخصیت مورد نظر نیست و هیچ يك از اصحاب دعوی مجاز نیست که به حیثیت و موقعیت یکی از طرفین استناد جویند.

در این صورت صحبت در روی پرونده و دلیل و قوانین است. راست است که فوت مرحوم اسعد دوستان و علاقه مندانش را متأثر نمود، ولی چه باید کرد این پیش آمد برای همه است. مرحوم اسعد بطور تحقیق به مرگ طبیعی از دنیا رفته و جهات مرگ او را هم بعرض رسانیدم و نام نیک او تا ابد باقی خواهد ماند. بنابراین من وظیفه وجدانی خود را در دفاع انجام دادم و بر قضات عالی مقام است که به مدافعات و محتویات پرونده امعان نظر فرمایند. رحم و شفقت و عدالت را از حریم متهمان خارج نکرده و روی پرونده عمل آنچه را که قانون و عدالت امر می کند بصورت رأی در پرونده منعکس و به اصحاب دعوی و جهانیان اعلام فرمایند.

رای دیوان عالی جنایی درباره متهمین قتل سردار اسعد بختیاری

ساعت ۲ بعد از ظهر دیوانعالی جنایی به ریاست آقای ریاحی تشکیل یافته و بنا به تصمیم دادگاه مواد استنادیه در رای محکمه به شرح زیر خوانده شد:

ماده ۲۸ - راجع به معاونت جرم.

ماده ۲۹ - راجع به حکم محکمه درباره معاونین جرم.

ماده ۴۵ مکرر - راجع به تعدد جرم.

ماده ۱۷۰ - راجع به مجازات مرتکب قتل عمدی که اعدام است.

ماده ۱۹۳ - راجع به عنف و زجر نسبت به کسی متهم به سه سال محکوم است.

ماده ۲ الحاقی - اگر کسی مرتکب چند عمل شود که همه جرم باشند حداکثر مجازات اجرا خواهد شد.

خلاصه رای دادگاه:

پس از قرائت مواد استنادیه خلاصه رای دادگاه خوانده شد و به وکلای مدافع و مدعیان خصوصی و متهمین اطلاع داده شد.

بنظر دادگاه بزه پزشک احمد احمدی بشرح ذیل است:

قتل عمدی مرحوم جعفر قلی سردار اسعد محرز و بنا به ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی محکوم به اعدام است.

راسخ:

بزه راسخ از جهت معاونت در قتل مرحوم سردار اسعد محرز و عملش مشمول مواد ۱۸ و ۲۸ می باشد و محکوم به شش سال زندانی با کار است..

منبع: سودابه درویش « این محاکمه در واقع محاکمه یک رژیم است »

مجله قضاوت، شماره ۱۷ مهر ۱۳۸۱ - ازصص ۳۳ تا ۳۶

جلال عبده

جلال عبده نیز پس از پایان تحصیلات در رشته حقوق در دانشگاه سوربون و بازگشت به تهران از طرف وزیر دادگستری وقت، دکتر متین‌دفتری در سال ۱۳۱۶ به ریاست قسمت مطبوعات و کتابخانه و سجل جزایی و سپس به عضویت و دادستانی محکمه انتظامی وکلا منصوب شد. در اوایل سال ۱۳۱۹ که دکتر متین‌دفتری به نخست‌وزیری منصوب شد، به سفارش متین‌دفتری، دکتر عبده را که رئیس اداره کل تصفیه و اداره فنی وزارت دادگستری بود به دادیاری و سپس به دادستانی دیوان کیفری منصوب کردند.

در این احوال با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین با تغییرات اوضاع سیاسی ایران فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور ایجاد شده بود که از مظاهر آن یکی فشار افکار عمومی برای رسیدگی بر جنایات مقامات دولتی ایران بود. شهرت جلال عبده نیز پس از شهریور ۱۳۲۰ زمانی آغاز شد که در مقام دادستان دیوان کیفری گروهی از مسئولان امنیتی دوران رضاشاه، همچون پزشک احمدی و سرتیپ رکن‌الدین مختار معروف به سرپاس مختاری را به جرم قتل آیت‌الله مدرس، محمد فرخی‌یزدی و نصرت‌الدوله فیروز میرزا و سردار اسعد و تیمورتاش به محاکمه کشید.

دادستان در اجرای شکایات شاکیان اقدام به بازداشت تعدادی از رؤسای شهربانی از جمله مختاری، رئیس کل شهربانی، عرب‌شاهی، رئیس آگاهی، جوانشیر، رئیس اداره سیاسی، مقدادی، رئیس آگاهی، سرهنگ راسخ و سرهنگ نیرومند، رؤسای زندان و چند تن دیگر کرد. طبق تحقیقاتی که جلال عبده و دستیارانش انجام دادند آشکار شد که قتل‌هایی که صورت گرفته قسمتی بنا به دستور سرلشگر آیرم و بخش مهم آن به دستور سرپاس مختاری صورت گرفته است و در مورد تعدادی از قتل‌هایی که در

زندان وقوع یافته پزشک احمدی معروف عامل و مباشر اصلی جنایات بوده است. محاکمه مختاری و عوامل او در شهربانی از پرسروصداترین محاکمات بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود که دکتر عبده طی ادعانامه مفصلی ۴۰ مورد اتهام بازداشت غیرقانونی و مباشرت در قتل و اعمال خلاف قانون دیگر به مختاری نسبت داد.

دکتر عبده در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «به موقع آگاهی یافتم که مختار از طریق قصر شیرین می‌خواهد به کشور عراق رفته و خود را از تعقیب و مجازات برهاند. با «امان‌الله میرزا جهانبانی» وزیر کشور تماس گرفتم و موافقت او را برای توقیف مختار کسب کردم. شخصاً در دفتر ریاست کل شهربانی حضور یافته و دستور توقیف مختاری را دادم. در تحقیقاتی که راجع به قتل مرحوم مدرس انجام گرفت، معلوم شد که به دستور «رکن‌الدین مختاری»، «جهانسوزی» به معیت «حبیب خلج» و «محمود مستوفیان» کفیل شهربانی کاشمر دست به قتل «شهید مدرس» در کاشمر زده‌اند....

بازجویی این نوع قتل‌ها از قبیل قتل «سردار اسعد»، «تیمورتاش» و چند تن دیگر که به مباشرت پزشک احمدی صورت گرفته بود، در دادسرای دیوان کیفری انجام گرفت. ولی قسمتی که مجازات متهم اصلی اعدام بود، توسط دادسرای دیوان کیفری به دادسرای تهران و سپس به دیوان جنایی فرستاده شد. در دیوان جنایی پزشک احمدی محکوم به اعدام شد، مختاری و سرهنگ راسخ هر یک به حبس‌های طویل‌المدت و نیرومند به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شدند که بعد از طی تحمل بخشی از مجازات مورد عفو شاه قرار گرفتند.»

نطق‌های عبده در جلسات دادگاه که یکی از جنجالی‌ترین محاکمات تاریخ ایران است بازتاب وسیعی در مطبوعات و میان مردم داشت و شجاعت و صراحت عبده در این زمینه موجب شهرت او شد. او در این محاکمات با نسبت دادن عناوینی چون عزرائیل،

میر غضب، جنایتکار، جانی بالفطره و شمر به متهمین به طرح شکایت دادستانی از آنان پرداخت.

مصاحبه با دکتر جلال عبده

سوم شهریور ۱۳۲۰ بنده دادستان دیوان کیفر بودم، در این موقع بعد از رضاشاه و آزادی زندانیان عده‌یی از دوستان خود من که جزو ۵۳ نفر بودند و به یکی از آنها خیلی احترام داشتم، که همین امسال فوت شد، دکتر رضا رادمنش، که با هم بودیم، او نزد من آمد و شمه‌ای از جنایاتی که در دوران رضا شاه شده بود، شرح داد. رفقای دیگر آمدند و در این امر شریک بودند و تأیید کردند که هم قتل‌هایی در زندان واقع شده و هم شکنجه‌هایی به پاره‌ای از متهمان داده شده و هم توقیف‌های بیجایی. در اینجا بود که من برای خود احساس وظیفه‌یی کردم، در آن موقع شاید بهترین راه برای مبارزه با دیکتاتوری این بود که مباشر این جنایات را تعقیب بکنیم، البته باید عرض بکنم که خوشبختانه در کابینه فروغی، کابینه‌یی که در شهریور تشکیل شد، (مجید آهی) وزیر دادگستری بود، خود او از کسانی بود که ماهی‌هایی را در زندان رضاشاه گنزانده بود، با ایشان مشورت کردم و ایشان نظر اینجانب را در این امر تأیید کردند، بنده شروع کردم به تحقیقات، از جمله کسانی که به عنوان بازپرس برای این کار در نظر گرفتم و انصافاً وظایفش را به نحو احسن انجام داد سلطانزاده است، قسمت عمده تحقیقات ما را سلطانزاده انجام داد، خوشبختانه او زنده است و بازپرس اول دیوان کیفر بود و مرد بسیار لایق و شایسته‌ای است.

ما شروع کردیم به تحقیقات، بازپرس عده‌ای از مأموران شهربانی را با موافقت اینجانب توقیف کرد. از جمله کسانی که توقیف شدند عربشاهی رئیس آگاهی، جواتشیر در کار آگاهی، سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان، به مناسبت شهادت مدرس، سرهنگ نوایی رئیس شهربانی خراسان، باز به مناسبت اینکه موجبات قتل اسدی را

فراهم کرده بود در مشهد، سرهنگ راسخ رئیس زندان. تحقیقات ما ادامه یافت و به بنده خیر دادند که مختاری به کرمانشاه رفته و از آنجا با کمک خانواده معروفی از سر حد ایران و عراق در مقام فرار است، به خاطر می آید که خود من رقوم به شهربانی نزد ادیب السلطنه که رئیس شهربانی وقت بود و دستور توقیف مختاری را دادم، ما موفق شدیم مختاری را که رئیس کل شهربانی بود و تمام این جنایات بدست او انجام می شد، توقیف بکنیم، و این توفیق بزرگی بود و خوشبختانه قبل از اینکه بنده دستور توقیف او را بدهم موافقت وزیر کشور وقت یعنی شاهزاده امان الله میرزا (جهانبانی) را که او هم در زندان رضا شاه بود، جلب کردم.

بنابراین از این جهت هیچ نگرانی نداشتیم و تحقیقات ادامه پیدا کرد با چند بازپرس از جمله ایشان (سلطانزاده)، رزاقی، دادیارهایی مثل حبیب اله معظمی، علی اصغر شریف که شاید هنوز زنده باشد، بنده از ایشان خواهش کردم که تمام وقشتان را روی این کار بگذارند، و دنبال يك سر نخي می گشتیم، سرخ به این ترتیب پیدا شد که يك روزي آقای نصرت الله امینی (که نزدیک ما منزل دارد) شهردار بود زمان دکتر مصدق، از قول مرحوم ارسلان خلعتبری وکیل دادگستری به من گفت که موقعی که نصرت الدوله فیروز را در زندان سمنان برحسب دستور رضا شاه کشتند، (کشاورز صدر) عضو جبهه ملی، در سمنان دادستان بود و از جزئیات امر مطلع است، بنده خیلی کنجکاو شدم، از آقای امینی خواهش کردم ملاقاتی با هم داشته باشیم و ایشان هم تأیید کردند، تلفن کردم به آقای کشاورز صدر، و کشاورز صدر ابتدا کمی ناراحت شد ولی بعداً تا آنجائی که می توانست ما را، مخصوصاً بازپرس سلطانزاده را که بیش از بنده اطلاع دارد (حتماً) برای اینکه او وارد جریانات بوده، در جریان گذاشت و ما بدین ترتیب متوجه شدیم که چند نفر از جمله نایب فولادی و عقیلی پور، در این جریان شرکت داشتند، و این عقیلی پور مفتاح کار ما شد، یعنی سلطانزاده توانست بدون آزار و شکنجه (در دستگاه ما آزار و شکنجه بی نبود).

عقيلي پور اقرار کرد به کشتن نصرت الدوله به کمک شرکايي که داشته و ضمنا به ما گفت که ساير قتل هايي که واقع شده، مخصوصا قتل مرحوم مدرس در چه شرايطي واقع شد، اين اقرار براي ما خيلي مهم بود، نه تنها از لحاظ قتل مرحوم نصرت الدوله (دنبال اين کار البته پسرش بود- مظفر فيروز که معاون قوام السلطنه بود،) ما بدین ترتيب توانستيم دنبال قتل هاي مختلفی که واقع شده برويم، و عاملان اين قتل هاي مختلف را پيدا کنيم، علاوه بر اين ما به مناسبت قضايای خراسان و قتل -بنظر من شهادت اسدي، براي اينکه واقعا بي گناه بود-پاکروان استاندار خراسان را هم توقيف کرديم، ديوان کيفر آن موقع در محل فعلي (شير و خورشيد سرخ سابق) بود-پشت کاخ گلستان-يعني عمارت وزارت خارجه سابق، و محاکمات اولين متهمان هم در سالن سابق وزارت خارجه به عمل آمد، وقتي وزارت خارجه به اين محل جديد منتقل شد، بنده که يك دادستان ديوان کيفر تا اندازه اي مقتدري بودم- موفق شدم آنجا را براي ديوان کيفر بگيرم.

ما ديديم که اين کار را بايد تمرکز بدهيم، ولي يك قسم از کارها در صلاحيت ما بود، يك قسمتي از کارها ممکن بود نتيجا به ديوان جنايي برود، ديوان کيفر مي دانيد که حکم اعدام نمي توانست بدهد. بنده ديدم اگر ما الان اين تمرکزي که پيدا کرده به هم بزيم، موجب خواهد شد که قضايای لوٹ بشود، از اين جهت دستور توقيف دکتر احمدي و ديگران را هم خود بنده دادم، يعني قاتلان اين سه نفر (فرخي يزدي-سردار اسعد بختياري و دکتر اراني) تمام اينها را ما در دادستاني ديوان کيفر تمرکز داديم، با علم به اينکه دکتر احمدي نتيجا محکوميت به اعدام خواهد داشت ولي ديديم اگر غير از اين بکنيم ممکن است به اصل کار ضرر بخورد. بنده بخاطر دارم که يکي از اين حياطهاي کوچکی که در پشت ديوان کيفر واقع شده بود، آنجا يك توقيفگاه مختصري داشتيم، در اين توقيفگاه دکتر احمدي بود، سرهنگ وقار بود، يك شبي پاکروان هم مي رسد، سرهنگ وقار آدمي بود خيلي مسخره شوخ، به پاکروان مي گوید که ما اينجا رسممان

این است که دکتر احمدی سحر اذان می گوید و باید همه پشت سر او صبح نماز بخوانیم، پاکروان هم باور می کند.

البته می دانید که دکتر احمدی بسیار مراقب بود که نمازش ترك نشود، و روزه اش ترك نشود، تمام این کارها را انجام می داد، ولی آدم هم می کشت به هر صورت دکتر احمدی هر شب اذان می گفت و پاکروان هم نمازش را مرتب می خواند (قبلا هم می خواند نه اینکه منحصر در آن موقع این کار را بکند)، در هر صورت پرونده ها را ما جمع و جور کردیم و يك قسمتی از پرونده هایی که متهمش دکتر احمدی بود و قاتل معلوم بود، فرستادیم به دیوان جنایی بعد از اینکه پرونده را تکمیل کردیم از جمله همین قتل های مربوط به دکتر احمدی-آنهايي که قاتل معلوم نبود، یعنی چند نفر شرکت داشتند، از جمله قتل مرحوم مدرس، که من شخصا خیلی علاقمند بودم، برای اینکه قبلا ارادت خاصی به او می ورزیدم، بچگی میرفتم، دوره چهارم به مجلس برای اینکه نطق مدرس را بشنوم انصافا، فوت او ضایعه ای بود، در هر صورت ما نسبت به عده ای از متهمان در دیوان کیفر خودمان عمل کردیم، یعنی آنهايي که مجازات آنها اعدام نبود اینکه مثلا فولادی، عقیلی پور و يك نفر دیگر در قتل نصرت النوله شرکت داشتند، ولی معلوم نبود کدام یکی از اینها مباشرت کرده، کدام ممانعت کرده، در مورد قتل مرحوم مدرس که ماعلاقمند بودیم، خیلی کوشش کردیم که در این باره شخص متهم معلوم شود، ولی تا آنجا که بنده به خاطر دارم، دلایلی که ما داشتیم بر این کار، اولاً اظهارات سرهنگ نوایی بود، سرهنگ نوایی گفت: دوباره مختاری به من مأموریت داد که من مدرس را هلاک بکنم، ولی من تن به این کار ندادم، و می گفت که من وظیفه خودم را تعقیب جرم می دانستم نه ارتکاب جرم. البته می دانید که نوایی در زندان تیفوس گرفت و مرد.

و عربشاهی همین طور، در زندان مرد، ولی قضیه قتل مدرس را تا آنجا که بنده به خاطر می آید باین ترتیب می توانم، به عرضتان برسانم، بعد از آنکه سرهنگ نوایی کار نمی کند، نوایی را احضار می کنند و سرهنگ وقار مأمور خراسان می شود،

ظاهرانامه یی به عنوان سروان جهانسوزی تهیه می کنند مختاری به او دستور قتل مدرس را می دهد، مدرس اول در قسمت سرحدی خراسان بود، (بعد از جریانات خراسان، و اسدی ۱۳۱۶) در آن موقع اینها نگران می شوند، و خود سرهنگ نوایی گزارش می دهد که چون ایشان در سرحد هستند، و حدود ۲۰ نفر نظامی از ایشان محافظت می کردند، حالا که نظامی ها را برداشتیم ممکن است بالاخره يك طوری مدرس را ببرایند، بهتر نیست که به داخل ایران منتقل بشود؟ و ایشان را منتقل می کنند به کاشمر، و جهانسوزی مسلما مأمور قتل بوده، جهانسوزی بایک دو نفر در کار شرکت داشتند.

یکی مستوفی و یکی خلج، که یکی از اینها را با خودش می آورد، رئیس شهربانی آنجا را که يك سروانی بوده (سروان اقتداری) که زیر بار قتل مرحوم مدرس نمی رفته از آنجا بر می دارند و کفایت شهربانی کاشمر را به حبیب مستوفی می سپارند، پاسبانهایی مرحوم مدرس را بر می دارند، -او البته بعنوان بازرسی آمده بوده در نقاط مختلف خراسان- شب ۲۱ ماه رمضان، روز ۲۱ ماه رمضان خیال می کنم... این دو نفر حبیب مستوفی و خلج مأمور می شوند بروند و سید را به قتل برسانند، اینها می روند، چون اقرار نکردند، برای ما این مطلب روشن نبود، ولی قرائن و دلایل کاملا حاکی بود از اینکه مسلما این دو نفر بعد از آنکه چای به سید داده بودند و سمی در آن ریخته بودند، سم ظاهرانامه کاری نکرده بود، شال سید را دور گردنش می پیچند او را خفه می کنند، و روز بعد عده ای می روند و گزارش می دهند که سید چندی بوده که مریض بوده و به کسالت فوت شده، و حال آنکه مسلم بود که مدرس در آن موقع هیچ کسالتی نداشت و مسلما بدست اینها کشته شده است.

در هر صورت ما نسبت به بسیاری از جرائم در دیوان کیفر اقامه دعوا کردیم، آن موقع موسوی زاده رئیس دادگاه بود که بعدا زمان قوام السلطنه وزیر دادگستری شد، شما برای اینکه جزئیات این مقاله را به بینید، در روزنامه اطلاعات وقت، شماره

مرداد ۲۱ به بعد را اعدامنامه دادستان که خود بنده بعد از انقلاب رفتم و دیدم، مشروحا ذکر شده است، محاکمه از مرداد ۲۱ به بعد شروع شد، این محاکمات مربوط به دیوان کیفر است چون محاکمات مربوط به دیوان جنایی بعد از ۱۳۲۲ مطرح شد. بنده البته تقاضای اعدام نمی توانستم بکنم به مناسبت اینکه در این موارد هیچ کدام قاتل به طور مشخص معین نبود، ولی تقاضای حبس دائم کردیم، شعبه اول دیوان کیفر متأسفانه در مورد قتل مرحوم مدرس رأی و دلایل ما را کافی ندانست، بنده فرجام خواستم، فرجام حکم برائت در مورد مدرس را نقض کردند و همان متهمان که داشتیم، یعنی جهانسوزی و خلج و مستوفی و مختاری، البته به عنوان معاون قتل، محکوم شدند، و متأسفانه مختاری که مورد علاقه بالا بود، بعد از چندین مورد عفو شاه وقت واقع شده بود، عده بی هم زندانشان را گنرانند. ولی خوب برای بنده این احساس بود که يك انجام وظیفه کردم چون واقعا محاکمه، يك محاکمه رژیم بود، یعنی محاکمه رژیم رضاشاه بود.

به خاطر می آید که من کانديد شدم از تهران و (نماینده پنجم) تهران شدم (در دوره چهاردهم): مصدق، سید محمد صادق طباطبائی، حسین پیرنیا (مؤتمن الملك)، سید رضا فیروزآبادی و وکیل پنجم هم اینجانب که در آن موقع ۲۹ سال بیشتر نداشتم، واقعا در مقام تذکيه نفس نیستم ولی آن موقع نه شاه را می شناختم، حتی حالا که گذشت، ولی شاه به وسایل مختلف (شاه سابق) خواست جلو ما را بگیرد، ولی خوشبختانه اول وزیر دادگستری کاملا موافق بود، وقتی به مرحله محاکمه رسید، بهاء الملك قراگوزلو وزیر بود، خاطر می آید که يك روز بنده را خواست و گفت که شاه گفتند که حالا لازم نیست که راجع به این موضوع تبلیغات زیادی بکنید، شما که اقامه دعوا کردید. اقامه دعواي بنده دو روز طول کشید. وکلا تقریبا هفت یا هشت تا وکیل در این راه بودند. اینها به مدافعات پرداختند، پیغامشان این بود که بنده دیگر لازم نیست جواب مدافعات وکلا را بدهم، گفتم بر خلاف اصول محاکمات جزایی است.

من وظیفه ام را اگر باشم انجام می‌دهم، اگر خیلی علاقمند هستند ممکن است من استعفا بدهم و دیگری را به جای من بگذارند، خوشبختانه دیگر این کار را نکردند، ولی خوب در آن موقع شاه هنوز قدرت بعدی را پیدا نکرده بود و بنده توانستم محاکمه را به آخر برسانم، این محاکمه مشروحش در روزنامه‌ها چاپ شده است، دکتر احمدی و دیگران را هم فرستادیم به دیوان جنایی، و بنده از سال ۲۲ این کار را از دور دنبال می‌کردم و یکی از کسانی هم که ما تعقیب کردیم، قاتل تیمورتاش بود که الان جزئیات کار به خاطر من نیست، شاید این کار هم به دیوان جنایی مراجعه شده باشد. در هر صورت بنده يك ارضاء خاطري دارم در زندگی و آن این است که يك موقع خیلی حساسی، تا اندازه یی با رژیم دیکتاتوری مبارزه کردم، برای اینکه همیشه در زندگیم سعی کردم آزادمنشی را پیشه خودم قرار بدهم و از این عمل خودم هم پشیمان نیستم.

فصل نوزدهم

جریان محاکمه سرتیب افشار طوس

سرتیب محمد خان افشار طوس پسر حسینخان شبل السلطنه که در سال ۱۳۳۱ خورشیدی از طرف دکتر مصدق نخست وزیر وقت به سمت ریاست کل شهربانی منصوب گردید. در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲ خورشیدی در خیابان خانقاه مفقود شد و پس از دو هفته جستجو جسدش را در کوههای لشگرک یافتند که با وضع بسیار فجیعی به قتل رسیده بود (۲).

در یازدهم مهر ماه ۱۳۳۲ جلسات دادرسی متهمان قتل افشار طوس در دستگاه قضایی آن زمان به جریان افتاد که جهت اطلاع شما خوانندگان محترم به طور خلاصه جلسات دادرسی، مدافعات وکلا و بیان ادعا نامه دادستان و سرانجام رأی دادگاه به نظر خواهد رسید. متن ادعای نامه دادستان علیه متهمان قتل افشار طوس به شرح زیر است. مشخصات متهمان:

۱- حسین فرزند محمد شهرت خطیبی اهل تهران، ساکن خیابان خانقاه، کاشی شماره ۱۰۶، منزل اجاره، شغل نویسنده روزنامه شاهد، سن ۳۶ سال، بدون عیال، دارای یک اولاد، با سواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان، تبعه ایران، بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۲- سرتیب بازنشسته علی اصغر فرزند نظام الدین شهرت مزینی، اهل تهران، ساکن فخر آباد، شغل افسر بازنشسته ارتش، متولد ۱۲۸۶، مجرد باسواد، بدون سابقه

۳۲- محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان، تبعه ایران، بازداشت از ۲۱ / ۲ / ۳۲ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۳- سرتیپ بازنشسته علی اکبر فرزند محمد شهرت منزله، اهل تهران، ساکن خیابان بوذرجمهری، منزل شخصی، افسر بازنشسته ارتش، متولد ۱۲۸۰ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۱۹ / ۲ / ۳۲ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۴- سرتیپ بازنشسته نصرالله فرزند علی اکبر شهرت بایندر اهل تهران ساکن خیابان کاخ کاشی ۴۴۴ شغل افسر بازنشسته ارتش متولد ۱۲۸۰ با سواد مجرد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۲۱ / ۲ / ۳۲ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۵- سرتیپ بازنشسته نصرالله فرزند فتح الله شهرت زاهدی اهل تهران ساکن ولی آباد شغل افسر بازنشسته ارتش سن ۴۴ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۲۱ / ۲ / ۳۲ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۶- سرهنگ بازنشسته علی محمد فرزند سیف اله شهرت هاشم زاده اهل تهران ساکن خیابان لاله زار کوچه مستوفی شغل افسر بازنشسته ارتش متولد سال ۱۲۸۷ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۱۰ / ۲ / ۳۲ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۷- سرگرد بازنشسته فریدون فرزند محمدحسن شهرت بلوچ قرایی اهل تربت حیدریه ساکن تهران خیابان ویلا کوچه آیاتلو دست چپ درب آخر منزل اجاره شغل افسر بازنشسته ارتش متولد ۱۲۹۰ بدون عیال دارای اولاد با سواد بدون سابقه محکومیت

کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۸- غیر نظامی هادی فرزند مهدی شهرت افشار قاسملو اهل تهران ساکن خیابان مخصوص کوچه زیر طاقی منزل استیجاری شغل کارمند راه آهن متولد سال ۱۲۹۷ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۸ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۹- غیر نظامی احمد فرزند رحمت شهرت بلوچ قرائی - تا قبل از بازپرسی شهرت خود را جعفری اظهار داشته بود ولی در بازپرسی برگ ۱۳۲ پرونده ۴ اظهار داشت اسم پدر بزرگم جعفر است و شهرتم بلوچ قرائی است - مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۰- غیر نظامی عبدالله فرزند ناظم السلطنه شهرت امیر علایی اهل تهران ساکن شمیران کوچه اسدی شغل کارمند وزارت اقتصاد ملی متولد ۱۲۸۰ دارای عیال بدون اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۱ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۱- غیر نظامی عباسعلی فرزند رحیم شهرت نجفی اهل لشکرک ساکن باغ امگرد متعلق به امیر علایی شغل باغبان سن ۴۰ سال دارای عیال و اولاد و (۵ طفل) جزئی سواد فقط امضاء می تواند بکند بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۲- غیر نظامی امیر فرزند جواد شهرت رستمی (معروف به پهلوان) اهل تهران ساکن بخش ۶ جنب مدرسه فرخ کوچه سیاهها شغل بارفروش متولد ۱۳۱۰ دارای عیال و

اولاد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از تاریخ ۳۲/۲/۲۰ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۳- غیر نظامی شهریار فرزند محمدرحیم شهرت بلوچ قرائی اهل تربت حیدریه موقتا ساکن تهران خیابان ویلا کوچه ایاتلو آخر کوچه منزل دست چپ شغل ملاک در تربت حیدریه سن ۲۴ سال دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۸ به علت عجز از تودیع وجه الضمان .

۱۴- غیر نظامی ناصر فرزند حبیب شهرت زمانی اهل ساندج ساکن تهران خیابان شاه چهارراه باستان منزل پدرش شغل دانشجو و کارآگاه متولد ۱۳۰۶ مجرد باسواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۰ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۵- غیر نظامی نصیر (معروف به مصطفی) فرزند محمد شهرت خطیبی اهل تهران ساکن سرچشمه شغل کارمند کارخانه ونک سن ۴۰ سال دارای عیال و اولاد با سواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از تاریخ ۳۲/۴/۱۷ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

موضوع اتهام

- ۱- اجتماع و مواضعه برای ارتکاب جنایت بر ضد اساس حکومت ملی و آزادی.
- ۲- توقیف غیرقانونی و اختفای به عنف.
- ۳- شکنجه و آزار بدنی شخص توقیف شده.
- ۴- فراهم نمودن محل برای اجتماع و مواضعه.

- ۵- قتل عمد.
- ۶- اختفای جرم و مجرم.
- ۷- عدم رعایت مراسم و نظامات راجعه به دفن اموات.
- ۸- داشتن و حمل اسلحه قاچاق.

جریان پرونده

برابر گزارش شماره ۱۱۹۱۴ تاریخ ۳۲/۲/۱۶ ادا ره اطلاعات و گزارش شماره ۱۰۷۶- ۳۲/۲/۷ اداره آگاهی شهربانی در ساعت ۷ صبح روز ۳۲/۲/۱ معاونت شهربانی کل کشور مفقود شدن تیمسار افشار طوس را از ساعت ۲۱ روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ به رؤسای ادارات آگاهی و اطلاعات اعلام و دستور تعقیب قضیه را می دهند. بلافاصله از طرف هر دو اداره مزبور اقدام بدوا از حسن ثابت قدم فرزند رحیم که روز ۳۱/۱/۳۱ رانندگی اتومبیل شماره ۱ شهربانی را عهده دار بود بازجویی معمول اظهار می دارد که در شب مزبور تیمسار افشار طوس در حدود ساعت ۲۱ از شهربانی کل کشور خارج و سوار اتومبیل شماره ۱ شده و چون بنا به اظهار راننده معمولاً خود ایشان خط سیر را تعیین می نمودند. به راننده دستور می دهند از خیابان حافظ و فردوسی و منوچهری گذشته و در سه راه سپهسالار دو نفر نزاع می کردند تیمسار از اتومبیل پیاده شده به پاسبان پست دستور دادند که آنها را به کلانتری جلب نماید و بعد سوار شده و به خیابان وارد شد نزدیک خیابان خانقاه پرسیدند خیابان خانقاه همین جا است گفتم بلی فرمودند به پیچ دست چپ چون تیر چراغ برق جلو بود و یک نفر دستش را لب جوی می شست ماشین را عقب زدم و پیچیدم در داخل خانقاه به سمت صفی عایشه چند قدم که رفتم فرمودند نگهدار و از ماشین پیاده دستور دادند جلو کلانتری ۲ توقف کنم تا به وسیله تلفن مرا احضار کنند. بنده هم جلوی کلانتری ۲ رفتم و تا صبح آنجا منتظر ماندم تشریف نیاوردند تا اینکه معاونت شهربانی مرا احضار نمودند.

تاریخ آن شب را به این اندازه به خاطر دارم که علی اکبری مأمور آگاهی نگهبانی کلانتری ۲ در مورد مراجعت تیمسار از من پرسش کرد و می گفت چون ساعت ۱۲ نزدیک می شود می ترسم از کلانتری بروم و تیمسار بیایند بازرسی و من نباشم (صفحه ۷۳ پرونده شماره ۱ صفحه ۱۳۷ پرونده شماره ۲) بلافاصله از غلامعلی علی اکبری مأمور آگاهی کلانتری بخش ۲ تحقیق شد اظهار راننده را تأیید و تاریخ آن شب نگهبانی خود را روز ۳۲/۱/۳۱ بیان داشت (صفحه ۱۱۷ پرونده شماره ۲) در تحقیقات محلی که روز سه شنبه ۳۲/۲/۱ از دکان خواربار فروشی واقع در محل تقاطع خیابان خیام و خانقاه سؤالاتی شد که صاحب دکان (محمدرضا حسین زاده) اظهار داشت که در ساعت ۹/۵ شب گذشته تیمسار افشار طوس آمدند و پرسیدند منزل حسین خطیبی کجا است من گفتم نمی دانم اما مشتری که جنس به او می دادم ایشان را به منزل خطیبی هدایت و من دیدم که زنگ را زدند.

از علی حسین زاده جریان سؤال شد؟ بیان داشت مقارن ساعت ۲۱ روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ یک نفر افسر لاغر اندام و بلند قد که یک ستاره و یک تاج روی پاکونش بود به دکان ما وارد و پرسید منزل حسین خطیبی کجا است ولی چون قبلاً منزل حسین خطیبی را به بعضی اشخاص نشان داده بودم و مشارالیه اعتراض کرده بود که نباید نشانی منزلش را به کسی بد هم ما هم به آن افسر گفتیم نمی دانیم منزل خطیبی کجاست بعد یک مشتری به نام یوسف سرابندی که مشغول خرید روغن بود منزل حسین خطیبی را به آن افسر نشان داد و ایشان به درب منزل رفته زنگ را فشار دادند (صفحه ۳۶ و ۳۷ و ۱۸ و ۱۸۲ و ۱۸۳ پرونده شماره ۱ و صفحه ۱۳۵ پرونده شماره ۲). و همچنین در نتیجه تحقیقات ابتدایی از اهل خانه و جوابهای آنها که حتی حاکی از انکار بدیهیات بود از جمله نوکر و کلفت خانه مدتی را که در آن خانه به خدمت گذاری مشغول بودند با تردید و خیلی کوتاه و متناقض بیان داشته (صفحه ۵۶ تا ۶۳ پرونده شماره ۱) مزید بر تشدید سوء ظن گردید.

لذا شعبان (نوکر) و آمنه (کلفت) و محتشمه (مادر) و زهرا (خواهر) حسین خطیبی بازداشت و منزل خطیبی طبق صورت مجلس با حضور نماینده دادستان مهر و موم و تحویل مأمورین شد ضمناً يك دستگاه ویکتوگرام یا دیکتافون با کابلهاي مربوطه که دارای گوشی و روکش برزنتي بود در آن خانه به دست آمد و چون خود حسین خطیبی در تمام این احوال در منزل نبود و اهل خانه از محل وي اظهار بي اطلاعي مي نمودند لذا براي دستگيري وي به مأموران آموزش لازم داده شد (در صورت جلسه برگ ۵۲ پرونده شماره ۱).

در تحقیقات ابتدایی که از دستگیرشدگان منزل حسین خطیبی در صبح روز ۳۲/۲/۲ به عمل آمد اظهارات آنها در مورد بیشتر سؤالات با یکدیگر تناقض داشت و انکار اغلب بدیهیات، قصد آنها را در کتمان حقیقت روشن می ساخت (صفحه ۵۶ تا صفحه ۶۳ و ۷۸ تا ۹۴ پرونده شماره ۱).

پس از دستگيري حسین خطیبی در همان روز ۳۲/۲/۲ مجدداً از شعبان عیدی (نوکر خطیبی) بازجویی به عمل آمد و پس از پاسخ به سؤالات جریان روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ منزل خطیبی را به شرح زیر بیان داشت:

در روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ دو نفر مهمان مرد نهار منزل ما بودند پس از صرف نهار برای آنها دو سه بار چای بردم و در اطاق پهلویی نهار خورده استراحت کردند بعد درب حیاط را زدند باز کردم يك مرد چاق و ورزیده با قد کوتاه که سرش را تراشیده بود و شاپوی سرمه ای به سر داشت وارد شد و چون آقا به من گفته بود اگر کسی آمد ببر اطاق نهار خوری، من هم او را به نهار خوری هدایت نمودم و به آقا اطلاع دادم، آقا گفتند بسیار خوب، باشد بعد مصطفی خان برادر آقا آمد رفت نزد مادر و خواهر آقا و سپس آقا او را برد نزد مهمانها.

بعد آقا مرا دنبال پیغامی برای خانمش به خارج از منزل فرستاد بعد از دو ساعت که به خانه مراجعت کردم دیدم درب حیاط نیمه باز و مصطفی برادر آقا در ته راهرو و پایین پله ها ایستاده، حسین خطیبی به من دستور داد که بروم بخوابم. برخلاف همیشه که برای مهمانها چای می بردم مصطفی خان برادر آقا برای آنها چای می برد و من به زیرزمین که زیر اطاق مهمانخانه هست رفته و چون شام نخورده بودم دراز کشیدم. پیش از اینکه به خواب بروم صدای پچ پچ و یواش حرف زدن از بالا شنیدم يك مرتبه سرو صدا شد پریدم و صداهای ناچور شنیدم و خیلی ترسیدم و يك بوی مخصوصی که نفهمیدم چه بود به مشام رسید گوشت را تیز کردم يك دفعه صدای باز شدن درب مهمانخانه را شنیدم که چند نفر تندتند راه می رفتند و تا يك ساعت بعد سرو صدا خوابید و صدای جاروب کردن اطاق مهمانخانه می آمد که بعد از آن خانم بزرگ مرا صدا کرد بیا شام بخور ولي من خیلی ناراحت بودم چون همه کارهای آن شب غیر از معمول بود.

آقا (حسین خطیبی) که خواست برود سروان به من گفت: اگر کسی از تو پرسید چه کسی اینجا می آید و می رود و چکار می کند بگو من خبر ندارم و تقریباً دو ساعت بعد از شهربانی آمدند و خانه را بازرسی کردند و رفتند ولي خاتم و دخترش یواش یواش حرف می زدند و تلفن هم خیلی کردند تا نصف شب آمدند مرا بیدار کردند و آوردند شهربانی و هر چه از من پرسیدند، دروغ گفتم و اینهایی که الان گفتم صحیح است.

در جواب سؤال این که از چند ماه پیش رفت و آمد چه اشخاصی به منزل حسین خطیبی زیاد شده. آیا جلساتی داشته اید اسامی سرتیپ مزینی و سرتیپ زاهدی و سرتیپ باینر و سرتیپ دکتر منزله را با ذکر نشانی و علائم و مشخصات بیان داشت ضمناً اضافه می نمایند که چند نفر گردن کلفت از چند روز قبل به اتفاق دکتر منزله به منزل حسین خطیبی آمده و در اطاق نهار خوری جمع می شدند. سرتیپها هم در اطاق مهمانخانه بودند. آقا و برادرش مصطفی خطیبی در این هفته آخر هر شب حضور

داشتند در این شبها این عده گردن کلفتها با دستمالهایی که از توی بچه در می آوردند سرو صورت خود را می بستند و خودشان با خودشان مثل گردن کلفتها زور ورزی می کردند.

در جواب اینکه آیا تیمسار افشار طوس به منزل ارباب شما آمده یا نه؟ اظهار داشت که يك مرتبه هم چندی قبل اربابم به من گفت اگر يك سرتیپی به اسم افشار طوس آمد او را به داخل منزل هدایت کن. در موقعی که سرتیپ افشار طوس آمد فقط حسین خطیبی در منزل بود و دیگر کسی نبود و در موقع مراجعت از منزل ما اربابم گفت تا کسی صدا کن، ایشان گفتند تا کسی نمی خواهم ماشین من جنب کلانتری ۲ است و پیاده رفتند.

در جریان تحقیقات از شعبان عیدی (نوکر حسین خطیبی) حقایق کشف و رفتن تیمسار افشار طوس و حضور جمعی از افسران بازنشسته و تعدادی اشخاص ناشناس در شب واقعه به منزل حسین خطیبی روشن شد.

حسین خطیبی مجدداً در همان تاریخ ۳۲/۲/۲ به اتکای اظهارات نوکرش تحت بازجویی قرار گرفت و با ذکر و اعلام اعترافات شعبان عیدی که با قراین صحیحه توأم بود حاضر به بیان حقیقت گردید و بعضی از گفتارهای نوکر خود را تأیید و ضمن انکار مداخله خود اظهاراتی به شرح زیر می نماید.

در پاسخ سؤال این که در این اواخر چه کسانی در منزل شما جلساتی داشته اند؟

بیان می دارد افسران بازنشسته به منظور ملاقات آقای دکتر بقائی به منزل من می آمدند و عبارتند از سرهنگ صدری، سرهنگ خواجه نوری.

در جلسه دادرسی آقایان وکلای مدافع متهمین در دادگاه حاضر بودند که عبارت بودند از:

آقای دکتر مهدی ملکی وکیل مدافع آقایان مزینی، زاهدی، منزه، امیرعلایی، حسین خطیبی و باینر. آقای مشاور وکیل مدافع آقای سرهنگ هاشم زاده. آقای اردلان وکیل مدافع آقای منزه، هوشنگ زبیر. آقای احمد طباطبائی قمی وکیل مدافع آقایان سرگرد بلوچ، شهریار بلوچ و احمد آسپز. آقای هوشنگ کاوسی وکیل مدافع آقای افشار قاسمو. آقای نصیری وکیل مدافع آقایان نصیر خطیبی و حسین خطیبی. آقای امامی وکیل مدافع آقای زاهدی، مزینی، امیرعلایی، باینر.

رئیس دادگاه خطاب به وکلای مدافع گفت اگر چنانچه راجع به نقص تحقیقات یا مرور زمان و عدم صلاحیت ایرادی دارید اظهار کنید.

آقای مهدی ملکی یکی از وکلای مدافع اظهار داشت از نظر صلاحیت ایراد نیست ولی بایستی تذکر داد که پرونده نقص زیاد دارد. بوم اینکه برای اثبات اعلام جرمی که آقای دکتر بقائی نسبت به شکنجه حسین خطیبی به داسرا کرده است و پرونده در این باره تشکیل شده است بنده تقاضا می کنم که این پرونده را از داسرا بخواهند.

مطلب سوم اینکه برای سلب مصونیت آقای دکتر بقائی پرونده ای در کمیسیون دادگستری مجلس تشکیل شده است و ایشان اسناد و مدارکی تقدیم مجلس کرده اند که در گنجینه مخصوص ضبط شده و به عقیده آقای دکتر بقائی این اسناد در کشف جرم مؤثر است بنابراین از آقای رئیس دادگاه تقاضا می شود دستور فرمایند پرونده متشکله در کمیسیون دادگستری مجلس به انضمام اوراق و اسناد ضبط شده را به دادگاه بفرستند.

یکی دیگر از آقایان وکلای مدافع اظهار داشت:

وقتی که منزل آقای خطیبی مورد بازرسی قرار گرفت يك دستگاه دیکتافون با نوار در آنجا به دست آمد و این مطلب در پرونده هم منعکس است که سروان قانع بازپرس نظامی آنها را خواسته تا مورد استفاده قرار گیرد ولي پرونده نشان می دهد که این کار انجام نشده است و اکنون تقاضا می شود دستگاه مزبور را با نوارهای مربوط در دادگاه حاضر کنند که از لحاظ کشف حقیقت کمکی به جریان رسیدگی شود.

آقای هوشنگ کاوسی وکیل دیگر گفت: همان طور که آقای ملکی اظهار داشت تقاضا شده نقایصی که از حیث تحقیقات موجود است تکمیل شود و اکنون چهار برگ گواهی مربوط به ناظرین زجر و شکنجه را تحویل دادگاه می دهم و تقاضا دارم که این اشخاص که آدرس مشخصی دارند به دادگاه احضار شوند و گواهی بدهند.

سپس یکی دیگر از آقایان وکلا گفت در پرونده نامه ای به شماره ۸۱۷۳/۳۵۰ موجود است که از طرف اداره اطلاعات شهربانی به آقای سروان قانع نوشته شده اسناد و مدارکی که پیدا شده برای استفاده بفرستید البته ممکن است این اسناد برای آقای بازپرس مورد استفاده نباشد ولی ممکن است برای ما مورد استفاده قرار گیرد پس از آن سایر آقایان وکلای مدافع نیز مطلب آقای ملکی را تأیید کردند. در این هنگام رئیس دادگاه خطاب به دادستان گفت اگر اظهاراتی دارید بیان نمایید .

بیانات دادستان:

آقای سرهنگ قربانی دادستان دادرسی نظامی خطاب به رئیس دادگاه اظهار نمود: به طوری که خاطر مبارك مستحضر است پرونده اتهامی حاضر که تقدیم دادگاه شده یکی از مهمترین پرونده های قضائی است که افکار عامه را در دوران حکومت گذشته به

خود مشغول و نگران ساخته و مطمئناً ملت هوشیار و عزیز ایران با کمال بی صبری منتظر کشف حقایق و رسیدگی به اتهام همگی متهمین وابسته و بالاخره مجازات مرتکبین آن می باشند.

آنچه مسلم است اینجانب انتظار و تقاضایی جز اجرای عدالت را نداشته و مصرا استدعا می نماید که قضات محترم، پرونده و کیفرخواست را عمیقاً تحت مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار داده و با موشکافی تمام به پیروی از قانون اساسی و قوانین جاریه و اصول انسانیت بر مبنای حقوق بشر به جریان امر رسیدگی نموده و رأی به حق صادر فرمایند.

ضمناً چون به علت کارهای زیاد روزانه اینجانب شخصا نمی تواند افتخار دفاع از کیفرخواست و یا رد دفاعیات وکلای مدافع محترم را کسب کند لذا سرگرد توپخانه علی اکبر بهمنش دادیار دادرسی موقت نظامی را به سمت نمایندگی دادستان تعیین و به محضر دادگاه معرفی می نماید.

آقای سرهنگ قربانی به بیانات خود خاتمه داد و آقای سرگرد علی اکبر بهمنش قائم مقام ایشان چنین اظهار داشت: در مورد نقص پرونده، وکلای متهمین ایرادی نکردند که لازم به جواب باشد ولی در مورد کشف حقایق باید آنچه عملی است و برای دادگاه امکان دارد به جا آورده شود و من برای کشف حقایق آنچه متهمین دلایل و مدارکی بر رد اتهام خود بتوانند ارائه دهند بحثی ندارم. پس از آن رئیس دادگاه از وکلای مدافع تقاضا کرد مدارک خود را ارائه دهند.

ابتدا آقای سرگرد بهمنش نماینده دادستان اظهار داشت عرض بنده در ابتدای دادرسی این است که کیفر خواست قبلی مورد تأیید اینجانب است و همان طور که وکلای مدافع

هم اظهار داشتند پرونده نقص ندارد و احتیاجی به توضیح در کیفر خواست هم نیست اما دو نکته است که اینجانب باید توضیح دهم:

۱- بطوری که دادگاه مستحضر است همه متهمین آزاد هستند و این آزادی به موجب پیشنهاد دادستان بوده است در صورتی که در کیفرخواست آنها را زندانی قلمداد کرده اند و این آزادی روی اصل قرار است که بعدا خود دادگاه صادر و با تبدیل قرار و اخذ کفیل آزاد شده اند.

۲- چنانچه به برگه‌های بازجویی مراجعه کنیم یکی از متهمین يك بار خود را به نام امیر رستمي و يك مرتبه هم به نام منوچهر معرفي کرده است و امروز در دادگاه به هر اسمی که خود را معرفي کند به همان نام محاکمه خواهد شد و در هر حال این همان شخصي است که به نام پهلوان در وقایع شرکت نموده و در پرونده منعکس است.

در این موقع رییس دادگاه خطاب به خطیبی اظهار داشت: مطالبی که در کیفر خواست نوشته شده است قبول دارید؟

متهم سؤال کرد: در پرونده چه نوشته شده؟

رییس دادگاه گفت: در کیفر خواست قید شده که شما افشار طوس را به منزل خود دعوت کردید و در آنجا ایشان را دستگیر کرده اند و پس از آن وی را به محل دیگری انتقال داده و از بین برده اند به این قسمت‌ها اعتراض دارید؟

متهم جواب داد: خیر تکذیب می‌کنم.

پس از آن رئیس دادگاه از سرتیب مزینی، سرتیب منزله، سرتیب زاهدی و سایر متهمین همین سؤال را کرد و آنها همگی جواب دادند که ما به کیفرخواست اعتراض داریم و آن را تکذیب می‌کنیم و در موقع خود وکلای مدافع ما در این مورد دفاع خواهند کرد، ضمناً شهریار بلوچ اظهار داشت در اثر شکنجه و آزار چیزهایی که نوشته بودند از من امضاء گرفتند و عباس نخلی گفت سرهنگ سررشته و سرهنگ نادری در باغ ارباب آمدند و به من دستبند زدند و مرا آن قدر کتک زدند که بیهوش شدم و به من گفتند که بایستی نعش افشار طوس را به ما نشان بدهی.

بعد از مدتی که من بیهوش بودم دیدم چند نفر سرباز زیر بغل مرا گرفته‌اند و مرا به جمشیدیه بردند و در آنجا به من دستبند چپانی زدند و چیزهایی نوشتند و گفتند باید اینها را بگویی ما از زبان تو آنها را بنویسیم تا صبح مرا آنجا زدند و این کار تا یازده شبانه روز ادامه داشت و یاد دادند بگو و ما آنها را بنویسیم و به من مثل معلم درس می‌دادند و سرهنگ سررشته گفت بایستی در شهربانی اینها را همان طور که به تو یاد داده ایم بگویی.

من از گفتن خودداری کردم و مرا مجدداً به جمشیدیه بردند پاهای مرا در بین یک چوب که مثل فلک بود قرار دادند که خیلی درد داشت و اظهار داشتند چنانچه نگویی این کار را با تو می‌کنیم و مجدداً مرا به شهربانی آوردند و دو نفر در پهلوئی من نشستند و یکی از آنها به من می‌گفت و من تکرار می‌کردم. در این موقع آقای امامی وکیل متهم گفت: پس از شش ماه هنوز آثار زجر و شکنجه در پاهای این مرد هویدا است.

آقای عبدالله امیرعلائی در جواب رئیس دادگاه اظهار داشت: یک شب در منزل بودم که عده‌ای سرباز به منزل من آمدند و مرا به وضع فجیعی گرفتند و پس از توهین کردن زیاد مرا به شهربانی بردند در آنجا مرا کتک زدند و زجر و شکنجه زیاد دادند که اثرات

آن در دهان و دندان و در چشم من باقی است دندانهای مرا خورد کردند، پنج روز این زجر و شکنجه ادامه داشت و مرا در جایی تاریکی بدون غذا و آب، دو شبانه روز نگاه داشتند و بالاخره يك نفر افسر آمد از من پرسید از افشار طوس چه اطلاعی داری.

من حتی تا آن ساعت نمی دانستم برای چه مرا این طور زجر می دهند و من که از این واقعه کمترین اطلاعی نداشتم به آن افسر گفتم: از این امر بکلی بی اطلاع هستم و من کمترین سابقه و لکه سیاهی ندارم و برای چه مرا اینجا آورده اند؟

رئیس دادگاه از احمد بلوچ قرائی پرسید: چطور شد که شما را دستگیر کردند؟

بلوچ گفت: مقارن ساعت یازده بود که خان را گرفتند بردند بعد از مدتی هم عده ای با سرهنگ سر رشته و سرهنگ نادری در جزء آنها بودند آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و بردند در شهربانی پرسیدند افشار طوس کجاست و همه گفتند سرگرد بلوچ کجاست؟ گفتم از افشار طوس اطلاعی ندارم ولی سرگرد بلوچ قزوین رفته است چون مرا که زیادی زدد و پشتم را داغ کرده گفتم هر چه بگوئید قبول دارم و آنها چیزهایی نوشته و من هم در پای آن انگشت زدم، آقای دکتر ملکی وکیل متهم اظهار داشت در پرونده منعکس است که وی خود را با چاقو مضروب کرده است من خواهش می کنم دستور بفرمایید لباسش را در بیاورند و آثار شکنجه را در جایی که اصلاً ممکن نیست شخص دستش به آنجا برسد مشاهده کنید.

متهم در جواب اینکه چه کسانی به تو زجر و شکنجه دادند اسامی سرهنگ نادری و سرهنگ امینی و سرهنگ سر رشته و سرهنگ فهیمی را برد.

افشار قاسملو در جواب رئیس دادگاه اظهار داشت: من عضو راه آهن بودم و عده ای سرباز و افسر آمدند مرا گرفتند و به شهربانی بردند پس از زجر و شکنجه زیاد گفتند

بایستی بگویی افشار طوس را چه کردید؟ من گفتم او را نمی شناسم پس از مدتی که دستبند چقانی به من زده بودند و شلاق می زدند چون عاجز شده بودم گفتم هر چه بگوئید می نویسم، روز بعد مرا احضار کردند و پرسیدند نقش تو درباره دولت مصدق چیست؟

من به آنها گفتم: من روزنامه نگار هستم و سابقا موافق او بودم ولی حالا مخالف او هستم و در روزنامه خود علل مخالفت خود را منعکس کرده ام که او در عرض دو سال حکومت خود جز عوام فریبی کار دیگری نکرده است.

بازجویی خطیبی:

من اهمیتی به حکم این دادگاه که برائت و یا محکومیت مرا بدهد نمی دهم این مملکت حساب و کتابی در کارش نیست و اگر بود ما را بدون جهت در اینجا نمی آوردند و دولت یاغی مصدق السلطنه این پرونده را برای ما تهیه نمی کرد، مصدق در مدت ۲۸ ماه حکومت خود مردم را فریب داد و خود من هم در اول فریب خورده بودم و اکنون متأسف هستم تمام اتهاماتی که به من نسبت داده اند متوجه کسانی است که در این مملکت شاغل شغل‌های مهم بودند و عاملین این پرونده دکتر مصدق - دکتر صدیقی وزیر سابق یاغی کشور - سرتیپ ریاحی - سرتیپ مدبر - سرهنگ حسن پاکروان - سرهنگ اشرفی حاکم سابق نظامی بودند که طرح این پرونده را ریختند و تمام قضایای آن را متوجه من کردند که با دکتر بقائی نماینده مجلس رفیق بودم و می خواستند بدین ترتیب کسانی که با دولت آنها مخالفت و مبارزه می کردند لکه دار بکنند همه می دانند که دکتر مصدق می خواست مملکت را کمونیستی کند و او تصمیم نداشت ایران را جمهوری کند به عقیده من او می خواست به دست توده اییها شاه را از مردم جدا سازد و بعد توده ایها را به خیال خود سرکوب کند و از آمریکائی ها کمک بخواهد که من توده ای ها را سرکوب می کنم کمک کنید و بعد به سلطنت برسد و پسر خود را ولیعهد کند .

آقایان افسران بازنشسته ای که اکنون عده ای از آنها در اینجا حضور دارند پس از چهار روز بعد از اینکه دولت مصدق آنها را از کار برکنار کرد نزد من آمدند و اظهار داشتند حق ما تضییع شده و من هم به آنها قول دادم به وسیله آقای دکتر بقائی در مجلس شورای ملی سؤالی از وزیر دفاع ملی بکنند و این کار را هم کردند و هیچ چیز دیگر غیر از این نبوده است.

اما در مورد دستگیری بنده، وقتی که من از بیرون می خواستم وارد منزل خود شوم با گروهبانی روبه رو شدم به او گفتم اینجا چه می خواهی؟ گفت من مأمور هستم که خطیبی را دستگیر کنم. من به او گفتم من خطیبی هستم و او هم مرا دستگیر کرد و به فرمانداری نظامی برد.

سپس خطیبی اظهار داشت:

کسانی که مرا در مدت چهارده روز شکنجه دادند سرهنگ نادری - سرهنگ سررشته - سروان قانع - سرگرد رحیمی - سروان فهیم - سرهنگ نوم رستگار - سرهنگ امینی - حاجی بابائی و فرهمند بودند و من در این مدت هیچ اظهاری نکردم و تمام آنها را تکذیب می کنم و من اصلاً دست خطی نداده ام و اکنون پرونده را بیاورید و با خطهای من مقایسه کنید.

سپس ناطق اضافه نمود از قرار روزی لطفی وزیر دادگستری وقت به دکتر مصدق اظهار داشته بود می خواستم پرونده خطیبی را به مجلس ببرم ولی دکتر مصدق از من این پرونده را گرفت و گفت لازم نیست دلیل این کار چیست؟

رییس - آیا خط شما در پرونده نیست؟

خطیبی - خیر اصلا من در پرونده دست خطی ندارم و هیچ وجه امضاهاهایی که در پای آنها شده امضای من نیست در تمام بازجویی از من پرسیدند دکتر بقائی در منزل تو چکار داشته است؟ من به آنها گفتم به شما مربوط نیست و تمام سوالاتی که در این مورد از من می نمودند من به آنها جواب هایی از این قبیل می دادم و حتی کاغذهایی که خود آنها می نوشتند و برای امضاء به من ارائه می دادند من امضاء نکردم و آنها امضای مرا جعل کرده اند.

در يك جلسه به من پیشنهاد کردند گذرنامه سیاسی برایت تهیه کرده ایم و يك گذرنامه به من ارائه دادند و گفتند هرچه پول بخواهی می دهیم مطالبی را که مورد نظر ماست بگو ولي من از پذیرفتن هر گونه درخواست آنان خودداری کردم. سپس شهود در جلسه حاضر شدند و مشاهدات خود را درباره زجر و شکنجه به اطلاع دادگاه رسانیدند:

پس از تنفس، آقای سرهنگ حکیمی اظهار داشت، شب پنجم اردیبهشت ۱۳۳۲ بود که آقای دکتر بقایی و آقای شروین و يك نفر دیگر که گویا بازپرس دادسرا بود به دژبان آمدند و پرسیدند آقای حسین خطیبی در کجا زندان هستند به ایشان گفته شد وي در زیرزمین ستاد زندانی هستند و بعد آقای دکتر بقائی این سؤال را از افسران نگهبان کرد و او اظهار بی اطلاعی کرد و بعد آقای شمس قنات آبادی هم آمد ولي آقای خطیبی را به آنها نشان ندادند.

وي سپس اضافه کرد مقارن ساعت دوازده بود که سرتیپ ریاحی و چند نفر دیگر و در آخر آقای دکتر صدیقی وزیر کشور وقت هم در دژبان آمدند پس از يك ساعت و نیم ایشان حوزه دژبان را ترك نمودند نصف شب بود که من صدای دکتر منزله را شنیدم که فریاد می زد ۴۸ ساعت است به من آب نداده اید سرهنگ توده ای چرا مرا می زنی

صدا و فحاشی افسر مزبور نیز شنیده می شد بعد دکتر منزه را به وسیله آمبولانس از دژبان بردند.

همان شب که آقای دکتر منزه را بردند قرار بود خطیبی را هم ببرند ولی چون وی قادر به حرکت نبود از بردنش منصرف شدند و شب بعد مجدداً عده ای افسر و سرباز با یک آمبولانس به دژبان آمدند و چند دقیقه بعد چند افسر در حالی که خطیبی قادر به حرکت نبود و او را در پتو پیچیده بودند در آمبولانس قرار داده و از دژبان بردند ناطق در مورد مشاهدات خود درباره سرتیپ مزینی چنین اظهار داشت: در موقعی که من ایشان را دیدم با اینکه یک ماه از زجر و شکنجه وی می گذشت آثار دست بند قبانی را در دست ایشان به چشم خود دیدم.

بعد دادستان پرسید: چطور آن سرهنگ که متهمین را زجر و شکنجه می داد شناخته اید؟ آقای دکتر ملکی اظهار داشت برای اینکه این پرونده باز نماند اطلاع می دهم که وی سرهنگ دوم نوبان بوده و بنده علیه این سرهنگ دو اعلام جرم می کنم.

سپس سرهنگ صدیق مستوفی افسر رکن سه ستاد ارتش گفت مشاهدات من همین مشاهدات سرهنگ حکیمی است زیرا ما با هم در یک محل بودیم و به همین جهت از تکرار آن خودداری کرد. آقای سرهنگ محمود زند کریمی در مورد مشاهدات خود نسبت به زجر و شکنجه اظهار داشت من در تیپ دو و رییس ستاد تیپ بودم. و در آن تیپ تیمساران مزینی و منزه و آقای امیر علانی و خطیبی و سرگرد بلوچ قرانی زندانی بودند و به حکم وظیفه ای که داشتم هر روز برای بازدید به زندان می رفتم و درباره وضع عمومی مزاج و غذای ایشان سؤال می کردم در همین روزها گزارشهایی به من داده می شد که شبها این آقایان را در جمشیدیه زجر و شکنجه می دهند ولی من به چشم خود ندیدم اما آثار این شکنجه را در زندان بخصوص در مورد خطیبی دیدم، تیمسار مزینی و منزه و آقای خطیبی هر روز دارای دستبند بودند به

طوري که در يکي از روزها مشاهده کردم که دست مزیني متورم و زخم شده بود و يك روز سرهنگ ممتاز، سرهنگ رستمي و رحيمي که بازپرس بودند اظهار داشت دستور بفرمایید دستبندها را از دست متهمین که بازپرسی آنان خاتمه یافته باز شود ولي آنها موافقت نکردند - از این جریان آثار شکنجه را در بدن سرهنگ بلوچ قرآني نیز دیدم و به طوري که صورت و سر او متورم شده بود.

در باشگاه افسران جمشیدآباد استوار مخبر و گروهیان هنر خواه به تناوب بوده اند و اطلاعات آنان در مورد شکنجه بیش از افسران نگهبان می باشد.

بعد در مورد جا و محل زندان که این زندانها برای ایشان ساخته شده بود ولي بایستی اساسا گفت که در زندانها اصول حفظ الصحه رعایت نشده و هوای آنجا متعفن بود، پس از آن آقای لطف الله سپهر اظهار داشت در اولین شبی که نگهبانی با بنده بود و بر حسب اتفاق با آوردن آقایان مصادف شد مرا احضار کردند و گفتند در را نبندید و يك نیمکت حاضر کنید و من گفتم من وظیفه ندارم.

بعد با دستور مافوق من وسایل را در باشگاه تهیه کردم پس از خاتمه بازجویی سروان قانع دستور داد آنان را بخوابانیم و چند ضربه شلاق بزنیم پس از چند ساعت دیگر سرهنگ سررشته و همه سربازان و هم چنین مرا از زندان بیرون کردند و در ساعت يك بعد از شب از من چراغ خواسته و من به آنها والور و گردسوز دادم و صبح که چراغ را دیدم لوله آن شکسته بود و لکه های خون در روی آن دیده می شد و من دیگر چیزی ندیدم سپس ناطق مجددا اظهار داشت چند نفر از آقایان در سلولهای يك در دو متری زندانی بودند و حال تیمسار منزه بسیار بد بود دو مرتبه تقاضا کرد که پزشك برای وی بیاید.

سپس اضافه کرد قسمت شانه آقای خطیبی در اثر ضربات شلاق خونی شده بود و یکی از پاهای او هم مجروح بود.

و دست کلیه متهمین در اثر دست بند زخم شده بود و در موقع غذا خوردن باز نمی‌کردیم سرگرد بلوچ تمام صورتش زخمی بود و باندپیچی شده بود.

آقای سرهنگ غفرانیان رییس بهداری تیپ دوم زرهی اظهار داشت اولین باری که من برای عیادت از این متهمین به زندان رفته تیمسار منزه را دیدم که از کبد و شکم خود اظهار ناراحتی می‌کرد و من دستور لازم برای معالجه او صادر کردم ولی از ضرب و شکنجه در وی اثری ندیدم ولی در عیادتهای بعدی که از سرگرد بلوچ قرائی کردم دست ایشان متورم شده بود و در عیادت از آقای خطیبی من آثار و علائم ضربه و شکنجه در ایشان ندیدم. در این موقع چند نفر از متهمین از جمله آقای خطیبی و دکتر منزه گفتند آقای دکتر غفرانی آنچه را دیده‌اند اظهار نکرده‌اند.

آقای دکترملکی نیز در این زمینه صحبت کرد و نماینده دادستان در جواب آنها اظهار داشت نباید متهمین و یا وکلای مدافع در بین اظهارات شهود قطع کلام نمایند. سپس آقای سرهنگ آنرمهر مشاهدات خود را به شرح زیر بیان نمود:

يك شب که من نگهبان و به جای فرماندهی دژبان بودم مقارن نیمه شب بود که پیشخدمت اطاق مرا از خواب بیدار کرد که عده‌ای زندانی آورده‌اند من بر حسب وظیفه به طرف زندان افسران رفتم با وجودی که من به جای فرماندهی بودم دستور داده بودند در آن موقع مرا هم راه ندهند من فقط در آن حین توانستم چند نفر از افسران واقعه ۹ اسفند را ملاقات کنم آنها به من اظهار داشتند خطیبی را آوردند و از دکتر منزه هم بازجویی می‌کنند من در این موقع شنیدم که شخصی فریاد می‌زد من سرتیپ شما هستم و او می‌گفت من اگر قاتل هستم بدهید مرا اعدام کنند چرا بی‌جهت مرا می‌زنید.

روزي که ریاست دایره زندان با من بود دستور رسید که سرتیپ زاهدی و سرتیپ مزینی را به این زندان می آورند اطاقی برای آنها تهیه کنید و من هم اطاقی برای آنها تهیه کردم بنده در اینجا می توانم بگویم که وضعیت روحی آنان بسیار بد و دست تیمسار مزینی متورم بود و من تا موقعی که رییس زندان بودم اجازه ندادم کوچکترین اسائه ادبی به تیمساران بشود .

آقای خطیبی که در زندان انفرادی بود خودش همیشه و به طور دایم شکایت از تألمات بدنی می نمود و حتی زخمی در روی شکم داشت و اظهار می داشت اینجا را شکافته اند و نمک ریخته اند، من زخم را دیدم ولی نمک ریختن را ندیدم. يك روز در حضور رییس دژبان که برای بازدید آمده بود دیدم که نوکر آقای خطیبی به رییس ستاد می گفت چرا مرا نمی کشی من که در اینجا مردم و در حضور من به ایشان گفت شما مرا کتک زدید و ی اضافه نمود بایستی این نکته را تذکر بدهم تا موقعی که من زندان بودم کسی را زجر و شکنجه ندادند بلکه آنها را در خارج زجر و شکنجه می دادند و به آنجا می آوردند و يك روز شنیدم که خطیبی را برای گرفتن اعتراف در زندان زجر و شکنجه می دادند و يك روز هم آقای دکتر بقائی برای دیدن دکتر خطیبی آمده و با اینکه وی در زندان بود به ایشان گفته شد که خطیبی در اینجا نیست.

و بعد از رفتن آقایان دکتر بقائی و شمس قنات آبادی به وسیله آمبولانس او را از دژبان بردند.

بعد یکی دیگر از شهود به نام کاظم مینوی کارمند وزارت دارایی اظهار داشت يك روز در خیابان اسلامبول عبور می کردم که آقای هاشم زاده را دیدم و به منزل ایشان رفتم به مجرد ورود در خانه خاتم ایشان با حال مشوشی جلو آمد و گفت فرار کنید از منزل بیرون بروید.

بعد متوجه شدیم که چند نفر دژبان و شخصی برای جلب ایشان آمده بودند و من هم ایشان را به منزل خود بردم و مدت يك هفته در منزل من مخفی بودند که بعدا ریودن افشار طوس به وقوع پیوست.

آنگاه سعید منتصر سرباز وظیفه چنین گواهی داد من کمک انباردار باشگاه افسران جمشیدآباد بودم موقعی که تیمساران را برای زندانی کردن به باشگاه آورده بودند تا چند شب رفت و آمد برای ما ممنوع بود يك روز سروان فهیم یکی از سربازان را احضار کرد و وسایلی که لازم داشت از وی خواست من وسایل لازم را برای او بردم و در آنجا دیدم که از تیمسار منزله مشغول بازجویی هستند در خاتمه يك نامه آوردند که امضاء کند تیمسار در زیر نامه نوشت تمام این اقراریر با ضرب و کتک و شلاق گرفته شده است.

سروان سررشته آمد بیرون و دستور داد چند سرباز بندهای تفنگ خود را باز کنند و به او بدهند و يك عدد چوب بیل هم بعدا خواست که با آن پاهای تیمسار را بستند و او را روی نیمکت خوابانیده و با شلاق زدند و يك سرباز را مأموریت داده بودند که با آب زدن به صورت تیمسار از خواب رفتن او جلوگیری کنند این وضعیت ادامه داشت تا تیمسار بیهوش شد و پزشک آوردند تا او را معاینه نماید و او را به هوش آورد، پس از این که او را به هوش آورد مجددا بازجویی شروع شد و تیمسار می گفت اگر بمانم از شما انتقام خواهم گرفت.

وی در مورد سرگرد بلوچ اظهار داشت: يك روز سرگرد بلوچ را که با دستبند قیانی بسته بودند پس از بازجویی به روی میز خوابانیده و يك نفر در روی گردن و يك نفر دیگر در روی پاهایش نشست و سرباز دیگر مشغول شلاق زدن شد.

در خاتمه آقای سعید منتصر درباره کسانی که اعمال زجر و شکنجه را انجام می دادند اظهار داشت در تمام این وقایع آقایان سرهنگ نادری، سرهنگ سررشته و سروان فهیم این اعمال را انجام می دادند.

پی نوشت:

- ۱- برگرفته از حمید سیف زاده، حافظه تاریخ انتشارات
- ۲- ر.ک، مهدی بامداد، شرح رجال ایران، ذیل افشار طوس
- ۳- قضاوت: توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می نماید که برجیدن پرونده ایی که از پیش مفتوح بوده است در رژیم کودتا به نوعی نمایش تشریفاتی تبدیل گردیده است و در واقع پس از سقوط دولت مصدق محاکمه قاتلان افشار طوس به محاکمه دولت مصدق جای سپرده است.

منبع: مجله قضاوت، شماره ۲۲ فروردین ۱۳۸۳

جریان محاکمه سرتیپ افشار طوس اقرار با شکنجه دلیل نیست

دفاع آقای دکتر ملکی

در این موقع آقای دکتر ملکی وکیل مدافع پشت تریبون قرار گرفت و مدافعات خود را به شرح زیر بیان نمود:

مظالمی که مرحوم افشار طوس در طول زندگی خود بر اثر قساوت قلب معروفی که در معرفی مختصر از شخصیت او به عرض رساندم مرتکب شده بود یکی و دوتا و

صد و هزار نبود و هیچ بعید به نظر نمی رسید که از بین این عده زیاد يك نفر مظلوم پیدا شده باشد که بخواهد داد خود را شخصا از ظالمی که در مقابل چشم او بر اثر همان ظلمها روز به روز مدارج ترقی را پیموده است بستاند و لذا مستنطق مکلف بود که این عامل را نیز از نظر دور ندارد و در راه کشف حقیقت به دنبال این عامل هم برود. کسانی که تشنه انتقام از آن مرحوم بودند فراوان بودند در شهرهای شمال اغلب خانواده های فوت ایشان را جشن گرفتند و شادیهها کردند بعید نبود که عامل انتقام دخالتی در قتل آن مرحوم داشته باشد.

موقعیت و مقام افشار طوس در دستگاه حکومت سابق بعد از قضایای نهم اسفند و به خصوص در ایامی که صحبت از لایحه هشت نفری در اختیارات و سلب حق فرماندهی کل قوا از اعلیحضرت همایونی بحث روز بود عزت و شوکت افشار طوس به درجه ای بود که ظن غالب و قوی و شهرت مشهود این بود که یکی از دو نفر سرنویپ ریاحی یا سرنویپ افشار طوس معاونت فرماندهی کل قوا را از آقای دکتر مصدق قول گرفته اند و چون از قدیم گفته اند دو پادشاه در اقلیمی ننگجند بعید بود که حب جاه و مقام حس جاه طلبی رقابت حرفه یا سیاسی از عوامل مؤثر قتل مرحوم افشار طوس باشد و حق بود که مستنطق در بدو امر به این عامل نیز توجه خاصی مبذول می داشت.

بالاخره این فکر که اشخاصی تحت تأثیر احساسات عالییه میهن پرستی و مصالح کشور واقع شده بخواهند افشار طوس را که آلت مجریه احکام و قوانین حکومت وقت بوده از بین ببرند تا در نتیجه بتوانند موجبات تضعیف آن حکومت را فراهم سازند و مملکتی را به عقیده خود از دست آن حاکم و آن حکومت خلاص سازند یا حکومت مخصوص و مورد نظر دیگری را مستقر کند که باز به نظر ایشان بهتر بتواند مصالح عالییه مملکت را رعایت نماید به نوبه خود عامل مؤثری بود که جا داشت گوشه ای از فکر مستنطق را در کشف علت قتل جلب نماید. بدوا اجازه می خواهم فوراً عرض کنم که مستنطق

در انتخاب طریق مختار نبوده و با توجه به جهاتی که مثبت ضعف استدلال مستنطق در مؤثر دانستن فکر و ضعف حکومت سابق در ارتکاب جنایت است و جدا به عرض می‌رسانم ملاحظه خواهید فرمود که حق این بود رقابتهای سیاسی و جاه طلبی و مقام دوستی را عامل مؤثر تشخیص دهد و یقین داشته باشید که اگر مستنطق آزاد بود و آزادانه دنبال کشف حقیقت می‌رفت از آن طریق بهتر می‌توانست جامعه را هدایت کند و قاتل را تسلیم نماید. ولی تفاوت روحی مخصوص بین سرتیپ ریاحی و سرتیپ افشار طوس موجود بود که کلید حل معمای قتل مرحوم است.

هر دو جاه طلب بودند هر دو انصافا خوب و سریع و زود ترقی کرده بودند هر دو مشاغل حساس را عهده دار بودند هر دو جزو قسم خورده هایی بودند که به جای خدا و شاه و پرچم که سمبل سربازان این کشور است به حکومت وقت قسم خورده بودند. منتهی ریاحی به قسم خود وفادار بود و آهسته آهسته بدون انحراف از دستورات حزب ایران می‌خواست جلو برود اما افشار طوس که بر خر مراد سوار شده بود دوست و دشمن نمی‌شناخت و چون طبعا خیلی باهوشتر و زرنکتر از ریاحی بود و زودتر و بهتر توانسته بود به روحیات و افکار دکتر مصدق پی برد و هم بستگی خانوادگی با ایشان داشت و در ارضای حس جاه طلبی ماکیاولی مسلک بود به اصطلاح شروع کرد به جارو کردن زیرپای سرتیپ ریاحی و سعی کرد که برای خود شخصیت مستقلی ایجاد نماید که بعدا بتواند به مقامات بالاتر و مستقل تری برسد.

موافقت رئیس دولت را جلب کرد که عده ای از افسران ارتش و کادر گروهبانی را به شهربانی منتقل نماید موفق به صدور بخشنامه به ارتش شد که تمام قوای پادگانهای شهری به منظور حفظ انتظامات تحت قدرت و اختیار او مستقیما در آیند بدون آنکه احتیاجی به اجازه ستاد باشد. با دشمنان سیاسی مصدق و حزب ایران ارتباط محرمانه برقرار ساخت و از وجود عده ای از افسران جوان که در دوره تصدی تعلیماتی دانشگاه تحت تأثیر تبلیغات او قرار گرفته بودند برای تقویت خود استفاده نمود و

بالاخره کار را به جایی رساند که حزب ایران هشیار شد و متوجه گشت که دچار عنصری شده که ممکن است با از بین بردن حزب توده دست حزب ایران را بریده با از بین بردن ریاحی قدرت حزب را متزلزل کرده و بالاخره با رسیدن به حساب خود دکتر مصدق و اطرافیان مستقیم او، هستی این حزب را از بین ببرد.

دکتر مصدق معاونت فرماندهی کل قوا را هم به افشار طوس وعده داده بود و هم به ریاحی ولی عملاً هرچه افشار طوس جلو می رفت ریاحی در جا می زد، وجود افشار طوس مانع ترقی و موفقیت و تقرب ریاحی شده بود حزب ایران در انتخاب بین این دو نفر تردید نداشت یکی باید فدای دیگری شود از ریاحی که عضو حزب بود جز وفاداری به سوگند چیزی ننیده بود ولی آثار عملیات افشار طوس مشهود بود اگر افشار طوس موفق می شد قاب عقل دکتر مصدق را کاملاً بنزد روزگار حزب ایران تباہ می شد همان طور در مراحل مختلفه و در بحرانهایی سخت به نیروی عظیم توده مثل قضایای ۳۰ تیر متوسل می شد و از توده کمک می خواست. حالا آقای دادستان این شما و ریاحی، این شما و حزب ایران، این شما و حزب توده بروید و قاتل افشار طوس را پیدا کنید. من باز برای اینکه از همین پرونده ردی به شما داده باشم می گویم درست دقت کنید ببینید در روزنامه توده می نویسند اگر می خواهید بدانید چگونه افشار طوس را بیهوش کردند به دفتر فلان دواخانه در فلان تاریخ مراجعه کنید تا اسم دکتر منزله را در آن دفتر جزو مشتریان اتر یا کلروفرم ببینید.

اگر قصد کودتای ساختگی سرتیپ نصیری و مندرجات روزنامه های توده در روز قبل از وقوع آن حتی ذکر نام سرتیپ نصیری را ننیده بودید و اگر بعداً بر شما ثابت نشده بود که افسانه پریشان کودتا ساخته و پرداخته دولت وقت یعنی حزب ایران و حزب توده است شاید خیال می کردید پیش بینیهایی این حزب در پرونده افشار طوس الهاماتی است که زعمای آن از عالم غیب می گیرند ولی حالا که به دنیا ثابت شده است که سرتیپ نصیری فقط مأمور ابلاغ حکم شاهانه راجع به عزل دکتر مصدق و نخست

وزیري سپهبد زاهدي بوده است باید باور بفرمایید که حزب توده مأموریتی جز اجرائی نقشه های حزب ایران تا جایی که موافق با منظور و مرام آن حزب بوده نداشته و برای رد گم کردن آن بیچاره مستنطقی بوده که به جای انجام وظیفه تحقیق، موجبات ننگ دستگاه قضائی کشور را فراهم ساخته است که می نویسد عباسعلی را بگیرد یا فلان دفتر فلان هواخانه را معاینه نماید.

طبعا این سؤال پیش می آید که مصدق السلطنه را هر چند در امور سیاسی غیر مقید به اصول و احترام قوانین بدانیم چون نمی توانیم تصدیق کنیم که در امور عادی بی اعتنا به حفظ قانون باشد چه شد که پس از پی بردن به هویت قاتل در مقام معرفی و تعقیب برنیامد جواب این سؤال از معروضات سابق من پیداست مصدق السلطنه با افکاری که داشت و امروز قسمتی از آن ضمن کیفرخواست دادستان ارتش تشریح شده است هم گرفتار حزب ایران و توده بود هم به وجود این دو حزب احتیاج داشت. وجود شخص ریاحی در رأس ستاد ارتش برای او از نان شب واجب تر بود - مصدق السلطنه اگر می خواست برای قتل افشار طوس این دو حزب و شخص ریاحی را در جامعه رسوا نماید می بایستی به کلیه آمال خود و آرزوهای دور و درازی که داشت پشت پا بزند و مصدق السلطنه عاقلتر از آن بود که برای خاطر افشار طوس از سلطنت و از انتقامجویی از سلطان مملکت صرف نظر بنماید.

دکتر مصدق پس از استقرار مجدد اوضاع و بعد از اینکه اطمینان حاصل کرد که پایه صبر و متانت اعلیحضرت همایونی تا چه اندازه است و نیت شاهانه را که مایل بودند افکار عمومی خود با اطلاع از روحیه و طرز عمل دکتر مصدق به باطن او و افکار او پی ببرد به صورت ضعف ایشان تبلیغ نمود دید با بازنشستگی افسران هم به نتیجه ای که می خواست نرسید و یقین حاصل کرد این جماعت تا جان دارند نخواهند گذاشت شاه خدای نخواسته از بین برود کینه را که از شاه داشت با این افسران تقسیم نمود در فکر علاج بود که چگونه برای همیشه وجود آنان را از جلوی راه خود بردارد. پرونده نهم

اسفند ترتیب داده شد اسلحه خوبی بود ولی نتیجه مطلوب به دست نیامد متهمین و وکلای مدافع رشید آنان تا آنجا که توانستند پرده ها را بالا زدند دکتر شاهکار همکار و رفیق عزیز من که جایش در بین ما خالی است آقای جعفر جهان یکی دیگر از دوستان وکلای مبرز ما ، دکتر عبده همکار جوان شجاع ما که در این دادگاه حضور دارند مثل هر وکیل شرافتمندی نتیجه محاکمه را علی رغم تمایل دستگاه حاکمه به ثبوت عظمت مقام سلطنت و لزوم حفظ آن اساس منجر نمودند این دفعه هم تیر دکتر مصدق به سنگ خورد افشار طوس گم شد و سپس کشته شد موقعیت استثنایی عجیبی به دست دکتر مصدق افتاد که اگر خدای این کشور و این افسران نبود و قیام مردانه پیش نمی آمد مصدق به آرزوی خود می رسید و این آقایان بالایی چوبه های داری بودند که در حیاط زندان آماده شده بود و همه مسبوقید تحت تأثیر قرار گرفتند.

مستطقی تحت تأثیر این نقشه شوم واقع شد ، بهرامی را که اول برای کشف جرم خواسته بودند و واقعا لیاقت این عنوان را داشت عنر خواستند پرونده را از شهربانی گرفته و به دست نادری و سررشته و سروان قانع و عده دیگر سپردند ، محور تحقیقات عوض شد پرونده سازی که چندی بود متروک شده بود شروع گشت و صفحه ننگی در دستگاه کشف جرم ما باز شد.

طبیعی است که يك مشت مردم بی تقصیر به آسانی راضی نخواهند شد اقرار به وقوع امری بکنند که نتیجه منجر به مرگ ایشان بشود باید از وسائل قرون وسطایی و از وسائط دوره بربریت و توحش استفاده کرد داغ و درفش آورد به خواب گرفتن ، شلاق زدن ، هتک حرمت نمودن ، فحش دادن ، سوزن به پا زدن ، دست بند چپائی کردن ، با برق چشم خسته کردن ، ارباب اضافه تهدید و تطمیع و خلاصه به هر وسیله و قیمتی شده متوسل شد تا دلایل به اصطلاح جمع آوری شود شاهد پیدا کنند ، اقرار بگیرند ، اقرار پرکنند و به کمک دستگاه تبلیغاتی به شدیدترین وضع و رفیع ترین وجهی برخلاف اصول مسلمة اولیه قانون جزا استنطاقات را به معرض اطلاع عامه بگذارند

تا بتوانند قرار و بعدا کیفرخواستی صادر کنند که به همه چیز شبیه باشد جز به کیفر خواست ، آقایان افسانه را که به نام کیفرخواست برای شما خواندند دادستان حکومت سابق تنظیم کرده بود تحقیقات به دست کسانی شده بود که اغلب شان امروز در گوشه زندان به ببدختی خود ناله می کنند و از کرده خود پشیمانند.

اقرار با شکنجه دلیل نیست

اقرارهایی که با شکنجه در کشور ما گرفته اند متأسفانه سوابق فراوانی دارد و اغلب آنها در دادگاه کشف شده و معلوم شده که مبتنی بر حقیقت نبوده است محاکم ما هم انصافا در همان موقع و در خیلی از موارد بدون توجه به آن اقرار حکم به برائت صادر کرده اند و این احکام کرارا در دیوان ابرام و حتی به صورت رویه قضایی درآمده است.

پس ملاحظه بفرمایید این اقاری که آن همه جنجال در اطراف آن راه انداختند حتی قطع نظر از شکنجه و آزار دلیلی نیست که بتواند دادگاه را به خودی خود جزما معتقد به ارتکاب جرم از ناحیه اقرارکنندگان بنماید چه رسد به اینکه خود متهمین اظهار داشتند و صفحات همین پرونده شاهد گویای آن است آزادانه هم اقرار نشده باشد. اینکه می بینید در اصول قوانین و آیین دادرسی همه جای دنیا به دادگاه اختیار داده شده است که در جلسه علنی از متهم هر گونه تحقیقی را لازم بدانند بنمایند، نیست مگر برای آنکه قانون نویس و علما معتقد بودند که اثر اقرار بدون شائبه متهم اقراری است که آزادانه هنگامی می نماید که مقدرات او و نتیجه اقرارش بزودی معلوم می شود و اگر بنا بود که اقرار نزد مستنطق کافی برای اثبات تقصیر متهم تلقی گردد احتیاجی به تحقیق دادگاه و سؤال اینکه آیا به گناه خود اعتراف داری یا خیر باقی نمی ماند.

من اگر بخواهم اساس استدلال خود را در دفاع از موکلینم بر پایه بی تأثیر بودن اظهارات ایشان به علت زجر و شکنجه استوار سازم بایستی همین جا به مدافعات خود خاتمه داده با شمارش ادله مثبتة شکنجه و آزار و من جمله اقرار صریح آقای لطفی وزیر دادگستری وقت به وجود پرونده شکنجه به شرح کیفرخواست دادستان بر علیه دکتر مصدق و اتکالی به شهادت شهود کثیری که در محضر دادگاه ادای گواهی نمودند برائت این آقایان را از دادگاه بخواهم لیکن چون میل دارم قطع نظر از شکنجه هم ثابت نمایم که وقوع جرم از ناحیه متهمین به کیفیتی که در کیفرخواست منعکس است ثابت نیست با اجازه همکاران محترم ارائه ادله شکنجه و آزار را از ایشان تقاضا کرده خود دنباله بحث در اطراف پرونده را با فرض عدم وجود شکنجه می گیرم و در این قسمت هم البته سعی می کنم که به رؤوس مطالب اکتفا نموده تشریح جزئیات امر را در مورد هر يك از متهمین به عهده اساتید می گذارم. اول در مورد آقای دکتر بقایی توضیح بدهم که همه می دانیم یکی از هدفهای مستقیم این پرونده بوده و آقای خطیبی متهم ردیف ۱ به قول دادستان جز دکتر بقایی کس دیگری نیست بعدا به آقایان افسران بپردازیم.

دکتر بقایی قطعا انکار ندارد که در مقام تضعیف حکومت سابق بوده است و شاید یکی از افتخارات این مرد مبارز شجاع همین بوده که به محض احساس خطر از رویه آقای دکتر مصدق مردانه در صف مخالف جا گرفته به کمک وکلای اقلیت در مجلس و به کمک روزنامه شاهد و نویسندگان آن من جمله همین آقای خطیبی در روزنامه و به اعضای حزب زحمتکشان در حزب می کوشیده است که بساط حکومت سابق را واژگون کند ولی آیا کسی که واجد قدرت نمایندگی با مصونیت بوده روزنامه داشته جمعیت و حزب داشته مبارز بی پروایی بوده که آیا ندانسته است علنا بگوید من با حکومت مصدق مخالفم برای تضعیف حکومت مصدق محتاج به ارتکاب قتل هم بوده است البته عمل می گوید خیر خصوصا که اولاً بین سیاستمدار با ترور زمین تا آسمان فاصله است، ثانیاً به حکایت همین پرونده ساختگی وانمود شده است که افشار طوس با دکتر بقایی هم قسم بوده که مزاحم یکدیگر نشوند، ثالثاً من قبلا عرض کردم که افشار

طوس برای استقرار قدرت خود با دشمنان مصدق قرار محرمانه بسته بود، رابعا و از همه مهمتر پرونده این طور حاکی است که در بدو امر فقط فکر ربودن افشار طوس در بین بوده نه فکر کشتن او و بایستی تصدیق کرد که برای مرد سیاسی مثل دکتر بقائی با آشنائی کاملی که به اخلاق و روحیه دکتر مصدق داشت از آفتاب روشنتر بود که ربودن افشار طوس و غیبت یکی دو روزه او نه تنها موجب تضعیف حکومت مصدق نخواهد شد بلکه همان طور که دیدیم حتی قتل او موجب تقویت چندماهه آن دولت گردید.

پس دکتر بقائی و بالنتیجه خطیبه برای تضعیف حکومت در مقام ربودن یا قتل افشار طوس برنیاوده اند و اینکه در پرونده دیده می شود که بعضی از متهمین اظهاراتی نسبت به دکتر بقائی یا خطیبه می نمایند و یا می گویند در روز چهارشنبه بعد از ربودن در منزل دکتر بقائی بودیم و به ایشان گفته شده آقای خطیبه می گویند شما گفته اید اگر افشار طوس خواست فرار کند او را بزنیم و آیا شما این مطلب را تأیید می کنید و ایشان گفتند انشاءالله فرار کند و از این جمله ما استنباط کردیم که باید افشار طوس را بکشیم الی آخر این رمان صرفا باز به قول آقای دکتر منزله همان پیسی است که قبلا نوشته شده بود و به زور شکنجه و تهدید به نام متهمین در پرونده قید شد و گرنه هر آدم عاقلی می تواند بخوبی تشخیص بدهد که اگر این آقایان به دستور دکتر بقائی افشار طوس را ربوده دکتر بقائی عاقلتر از آن بود که آن ایام با ایشان آن هم در خانه خودش تماس بگیرد.

و بعلاوه فرضا که سلطه آمرانه برای دکتر بقائی نسبت به این امر فرض شود به جای دستور صریح دعای خیری بنماید و اگر واجد چنین سلطه نباشد این قدر بی احتیاط باشد که همین دعا را بدرقه راه آنها بنماید و تازه فرضا که تمام مقدمات را قبول می کنیم از دعای انشاءالله فرار کند تا امر به کشتن به حدی که این آقایان را مصمم به کشتن نماید به قدری فاصله است که هیچ نوق سلیمی نمی تواند دکتر بقائی را محرك

در قتل افشار طوس تشخیص بدهد. از دکتر بقایی که باید دید آیا با توجه به عامل تضعیف قدرت حکومت وقت خواه تحت تأثیر احساسات میهن پرستانه و متوجه به مصالح عالیله کشور و خواه خدای نخواستہ تحت تأثیر افکار مضر، دیگر فرض دخالت افسران بازنشسته در ربودن و بعداً قتل افشار طوس قابل تعقل است یا خیر؟

اجازه بدهید فوراً عرض کنم با آن که مستنطق خواسته است این افسران شریف را به صورت جانی به جامعه جلوه بدهد مع ذلک نتوانسته است این جنایت راجز جنایت سیاسی یعنی جنایتی که به خاطر حفظ شاه و مقام سلطنت و استقلال مملکت ارتکاب می شود به صورت دیگری درآورد و حق این بود پس از تحول اوضاع به اعتبار همین جنایات ادعایی هم که باشد به جایی محاکمه و تقاضای مجازات برای این اشخاص تقاضای مدال و نشان می شد به هر صورت مجرم سیاسی که پدر کشتگی خاصی با افشار طوس نداشته و سابقه زندگیش معرف شخصیت اوست در اجرای منظور سیاسی اصولاً تابع هدف خود می باشد باید دید مادام که اعلیحضرت همایونی به اتخاذ پیشه صبر و متانت به دکتر مصدق اجازه می دهند که برای اجرای نیتی که متظاهر به آن بود و به همان جهت مورد تأیید مردم و ذات اقدس ملوکانه واقع شده یعنی دفاع در مقابل استعمار با کمال قدرت مبارزه نماید و یا آنکه کم و بیش پی به نیات این مرد برده میل دارند مردم خود بفهمند چه نکته ای در سر حکومت منقوش است با فرض اینکه تجمع افسران بازنشسته برای اصلاح ارتش و وضع خود و بالنتیجه تقویت شاه و حفظ شاه بوده معقول بوده است که بر خلاف هدف و منظور همایونی که تا سرحد امکان تقویت از دولت دکتر مصدق برای اجرای نقشه مبارزه ضد استعمار بوده است قدمی بردارند، و آیا به فرض انحراف از این هدف باز همان طور که در مورد آقای دکتر بقایی به عرض رساندم ربودن افشار طوس و مخفی نمودن او یکی دو روز موجب تضعیف حکومت مصدق می گردید احیاناً اگر مستنطق می گفت این اشخاص افشار طوس را بردند بکشند تا دیگری را رییس شهربانی بکنند که لااقل گوشه ای از حکومت به دست ایشان باشد یا افشار طوس را بردند بکشند برای اینکه انتقام بازنشسته شدن خود

را از او بگیرند شاید بیشتر مأنوس به ذهن بود تا اینکه بگویند برای تضعیف حکومت روی احساسات شاهدوستی افشار طوس را ربوندند.

چندین صفحه بازجویی به آقای خطیبی نسبت می دهند که اصلاً امضای ذیل آن منطبق با امضای او نیست و صریحاً مدعی جعل آن است در هیچ جایی این پرونده شما نمی بینید که مزینی گفته باشد من رفتم و شب چهارشنبه تصمیم کشتن افشار طوس را به بلوچ ابلاغ کردم عجب این است که افشار و احمد هم که حسب الادعا در کار بوده اند نمی گویند ما این مطلب را از خود مزینی شنیدیم بلکه می گویند بلوچ این طور وانمود کرد. بلوچ هم صراحتاً نگفته است مزینی چنین امری به من داده یا امیر علانی این مرد محترمی که عمری نیکنامی خود را بنا بود فدای مطامع حکومت گذشته بکند در کجای پرونده اقرار به اطلاع به قتل یا دخالت و معاونت در آن نموده و با وجود آنکه آن مستتق بی رحم همه ندان او را به يك ضرب شکست کدام اقرار را کرده که این طور آبروی او را برده اند.

اینجا بایستی عرض کنم که این آقایان بازپرسان و بازجویان حتی به عقیده من لیاقت تعقیب يك پرونده ساختگی را هم نداشته اند و گرنه این قدر به اصطلاح دم خروس نشان نمی دادند. ملاحظه فرمایید در کیفر خواست گفته شده که پس از تحقیق از شوفر مزینی به اتفاق او به ده اسگرد می روند به معرفی راننده عباسعلی دستگیر می شود و عباسعلی بلافاصله محل جنازه را نشان می دهد - آیا جا نداشت که در صورت مجلس کشف جنازه امضا یا اثر انگشتی از عباسعلی ذیل صورت مجلس منعکس گردد و یا مقتضی نبود بار دوم که هیأت دادستان و پزشک قانونی به محل می روند من نمی گویم مثل همیشه و همه جای دنیا همه متهمین را لااقل عباسعلی و نصرت را همراه خود ببرند می دانید از چه می ترسیدند از اینکه عباسعلی مثل امروز در جواب سؤال دادگاه بگوید خودشان دویست متر جلوی من می رفتند تا به محل کشف جنازه رسیدند یا نصرت در مقابل دادستان تهران فریاد بزند که چشمان مرا با نیروی برق کور کردند

تا این مزخرفات را بگویم. دلیل دیگر و شاید به صورت ظاهر مؤثرتری که بر دخالت آقای خطیبی و سایر متهمین در این پرونده دیده می‌شود اظهارات دو نفر راننده افشار طوس آقایان محمدرضا و علی حسین زاده بقال سرگنر و یوسف سرابندی مشتری بقالی است.

جناب آقای دادستان جناب عالی امروز وظیفه بسیار سنگینی دارید که اگر کوچکترین مسامحه یا اهمالی در انجام آن بفرمایید موجب مسئولیت شما و دولت حاضر در پیشگاه تاریخ ایران خواهد شد. ما به شما گفتیم رفقایی من مفصلاً خواهند گفت شهود در محضر دادگاه تأیید کردند و عده ای شهادت کتبی دادند که در قرن بیستم در عصر اتم در کشور ما رفتاری با متهمین کرده اند که در دوره توحش و هنگام انگیزسیون با مردم می‌کردند عاملین و مباشرین و آمرین را صریحاً معرفی نمودیم و تا آنجا که وظیفه داشتیم به وظیفه خود رفتار کردیم حالا نوبت شماست که با اجرای عدالتی که به نام حفظ اصول قانون اساسی اصول منشور ملل متفق و اصول بشریت در بدو تشکیل این دادگاه از دادگاه خواستید به وظیفه خود قیام کنید و راضی نشوید که آثار این ننگ از دامان ملت ایران پاک نشود. به هر حال پرونده از نظر من فاقد دلیل و از نظر قضائی واجد ارزش نبوده شامل امتحاناتی بیش نیست که نمی‌تواند موجب محکومیت احدی از متهمین گردد.

مخالفت با دولت ضدیت با حکومت ملی نیست

شرح مدافعاتی که عرض شد مسلم بوده که به فرض صحت ادعا ربودن افشار طوس نه ضد اساس حکومت ملت که بر علیه اصل آزادی بوده و اصراری هم داشته است که به اصطلاح ادعانامه را چرب تر بکند فکر کرده با اضافه کردن جمله به منظور تضعیف و سقوط دولت بتواند عمل را منطبق با این ماده بنماید و حال آنکه آقایان بهتر می‌دانید که مفهوم اساس حکومت ملت با مفهوم مخالفت با دولت وقت، زمین تا آسمان

فاصله دارد. همیشه اقلیت‌ها در مجلس مخالف دولت وقت می‌باشند. احزاب مخالف کارشان تضعیف و هدفشان سقوط دولت است - جرائد مخالف عملاً نقاط ضعف دولت و انتقادات را حل‌جی می‌کنند تا افکار عمومی را آماده بر ضد دولت وقت بنمایند و این لازمه حکومت مشروطه است احترام آزادی مذکور در این ماده جز به این طریق به نحو دیگری ادا نمی‌شود باید مردم بتوانند با کمال آزادی بر ضد حکومت و دولت اجتماع بنمایند.

مخالفین دولت باید قادر باشند موجبات سقوط دولتی را که به عقیده آنها مضر به حال کشور است از طرق قانون فراهم نمایند. اساساً اقدام به ربودن و سپس کشتن افشار طوس به فرض صحت اقدام عملی بر ضد دولت مشروطه تلقی نمی‌گردد خصوصاً که اقدام اولیه به فرض صحت ادعای ربودن افشار طوس بوده نه کشتن او - از طرف دیگر چنانچه دیدیم و تمام مردم شاهدند کشتن افشار طوس نه تنها آسایش عمومی را مختل نکرد بلکه چنانچه در مقدمه عرض کردم عده‌ای در بعضی از ولایات شمال از این واقعه خوشحال شده شادیه‌ها کردند، در خود تهران هم هر قدر که دولت خواست به وسائل مختلفه و با تبلیغات گوناگون موجبات اضطراب افکاری فراهم سازد توفیق پیدا نکرد و شاید در تاریخ ۲۸ ماهه حکومت سابق تنها به آن دو سه ماه اخیر بعد از کشتن افشار طوس بود که وقایع خونین و صحنه‌های ننگین اتفاق می‌افتاد.

من چون یقین دارم که با پیش آمد اوضاع ۲۸ مرداد و فراندم واقعی که در آن روز از ملت ایران شد مردم و افکار عمومی بخوبی نشان دادند که حکومت سابق را چگونه حکومتی می‌شناختند و عملاً ثابت شد که آسایش عمومی فقط و فقط به دست آن حکومت متزلزل شده بود و با مشاهده این اوضاع دیگر آقای دادستان اصراری به استناد این ادعا نخواهند داشت از تجزیه و تحلیل بیشتری در اطراف این ماده خودداری می‌کنم و به انتظار بیانات دادستان محترم تافرصت دومین دفاع می‌مانم.

به تصدیق پزشك قانوني توجه شود

در مورد قتل يك نکته دقيق ديگري هم هست كه آخرين عرض من و قابل توجه است و آن گواهي پزشك قانوني است. در اینجا ذکر این موضوع را لازم می دانم تا توجه داشته باشید که مراد دولت وقت از آن همه تبلیغات تنها این نبود که افکار عمومی را بر علیه این آقایان مستقیماً و من غیر مستقیم بر علیه دیگران تحریک کند بلکه علاوه از این منظور اساسی با آن تبلیغات يك نوع دیپلماسی قضایی هم اعمال می کرد ، به این معنی که مطالبی را می گفت و صبر می کرد عکس العمل را بفهمد چیست اگر مطابق میل در نمی آمد تحریف می کرد، تغییر می داد تا عامه پسند بشود - روزنامه های آن وقت را بخوانید ، ابتدا نوشتند تصدیق طبیب گفته است دو روز است افشار طوس کشته شده بعد متوجه شدند با تطبیق این دو تاریخ یعنی تاریخ معاینه و تاریخ توقیف مزینی مطلب درست در نمی آید این دفعه در روزنامه ها نوشتند چهار پنج روز است افکار عامه ایراد کرد که نعل پنج روز می گنند - بالاخره گفتند سه یا چهار روز است.

به هر حال من چون رییس طبیب قانونی را یکی از مفاخر ایران و مرد بسیار محترمی می دانم به امضایش احترام می گذارم و همان ۳ یا چهار روز مندرج در تصدیق صادره روزهای اردیبهشت را ملاک می گیرم و با توجه به این که بایستی این تصدیق را مثل هر دلیل دیگر به نفع متهم طبق اصول تعبیر و تفسیر بکنم عرض می کنم که در فرض سه روز اگر طبیب متمایز (مطمئن) بود می گفت ۳ روز آن وقت بعد از نصف شب ۴ شنبه تا هنگام معاینه ۲ روز می شد ولی این طبیب شرافتمند در ۳ روز منجز نمود و گفته است ۳ یا چهار روز ، پس حتماً باید ۳ روز بیشتر و از چهار روز کمتر باشد و حال آنکه با این فرض تمام مقدمات ادعایی دادستان متزلزل می شود و از قصد رفتن به منزل دکتر بقائی و مقدمه تحریک خطیبی و اجتماع عصر و تبنای افسران

تا رفتن شب مزینی و دستور قتل همان طور که حقیقت است، خلاف در می آید. آقای رئیس محکمه حکمی بدهید که پرچم ایران سر بلند باشد.

من معذرت می خواهم که از صبر و متانت دادگاه محترم سوء استفاده نمودم و با مدافعات نسبتاً مفصل خود وقت آقایان را ضایع کردم ولی تصدیق می فرمایید که پای حیثیت و شرافت ملی که جمعی افراد شریفش پشت میز اتهام نشسته اند در بین بوده است، من هم مثل آقای دادستان از شما آقایان مستشاران جز اجرای حق و عدالت چیزی نمی خواهم چون در دادگاه نظامی هستیم و بالای سر آقایان پرچم شیر و خورشید ایران نصب است و من می دانم که شما افسران شرافتمند تا چه پایه مقید به حفظ این پرچم می باشید به شما عرض می کنم که شیر این پرچم از نظر قضایی سنبل شجاعت قاضی، شمشیر علامت برندگی و قاطع بودن نظریه قضات و خورشید آن نشانه راستی و پاکی رأی دادگاه است. استدعا دارم رأی صادر فرمایید که پرچم ایران سر بلند بماند. (۲)

آقای طباطبایی یکی از وکلای مدافع در دفاعیات خود مطالبی درباره نقشی که ارتش برای امنیت کشور به عهده دارد اظهار داشت و بعد درباره وقایع ۹ اسفند صحبت کرد و گفت: اگر موکلین من امروز به نام متهم در این دادگاه حضور دارند فقط در اثر این است که در واقعه ۹ اسفند شرکت داشته اند. وی در خاتمه درباره مقررات و مسؤلیت اولیای شهربانی سخن گفت و نتیجه گرفت که رسیدگی و مسؤلیت انتظامات هر بخش به عهده شهربانی در بخش ۲ به عهده رئیس کلانتری آن حدود می باشد و بایستی رئیس کلانتری مربوطه بداند که رییس شهربانی که به خیابان خانقاه رفته چگونه ناپدید گردیده است.

قسمت اول - سودابه درویش کامند معاونت آموزش

منبع: سودابه درویش «جریان محاکمه سرتیپ افشار طوس»، مجله: قضاوت، بهمن و

اسفند ۱۳۸۲ - شماره ۲۱ صص از ۳۸ تا ۴۳

جریان دادگاه و پرونده قتل افشار طوس

تنظیم: سودابه درویش

بخش اول و دوم جریان دادگاه پرونده

سرتیپ افشار طوس را در شماره های قبل خواندید.

اکنون بخش سوم آن را پی می گیریم: آقای کاوسی

یکی از وکلای مدافع چنین اظهار داشت: همان طور که قبلاً گفتیم عصر روز ۳۱ فروردین مرحوم افشار طوس به اتفاق سرهنگ نادری از خانه شخصی خارج می شود و دیگر مراجعت نمی کند فردای آن روز به طوری که همه دیدیم دستگاه کشف جرم با وضع مضحکی برای یافتن افشار طوس اقدام نمود. سپس ناطق اشاره به قضیه پیدا شدن جسد افشار طوس و معاینه آن در پزشکی قانونی کرد و گفت هنگامی که جسد افشار طوس معاینه گردید خون تازه مشاهده شد و چون دکتر معرفت حاضر نشد ذیل ورقه را امضاء کند او را منتظر خدمت کردند .

بعد آقای کاوسی در مورد زجر و شکنجه متهمین صحبت نمود و گفت : کلیه اقرار با زجر و شرایط قرون وسطایی تهیه شده و از نظر قضائی ارزشی ندارد. وی اضافه کرد در ممالک مترقی هنگامی که شب فرا می رسد بازپرسی و بازجویی خاتمه می یابد و محاکمه را به روز بعد موکول می کنند و حال اینکه این پرونده تماماً در شب تهیه شده و این خود می رساند که بانیان این پرونده می خواستند اعمال خود را در تاریکی شب پنهان نمایند. این تناقضات و اشتباهاتی که در پرونده موجود است خوشبختانه راهی است که می تواند قضات محترم را برای کشف جرم هدایت کند . بعد آقای

نصیری وکیل نصیر خطیبی شروع به صحبت نمود و گفت: موکل من را مانند دیگران بدون جهت در این پرونده دخالت دادند. ناطق سپس گفت: افشار طوس را اول به دزآشیب برده اند و بعد از آنجا دیگر معلوم نیست چگونه به تلو برده شده است و در این مورد دلایلی نیز ایراد کرد.

آقای نصیری یکی از وکلای مدافع گفت مهمترین دلیل مبني بر غرض ورزی در این پرونده دخالت اداره کارآگاهی است چون تا کنون سابقه نداشته است که اداره کارآگاهی در قتل‌های سیاسی دخالت نموده باشد و این می‌رساند که این پرونده را از جریان عادی خارج کرده و روی اغراض سیاسی قتل را به این شکل درآورده اند، ناطق صورت مجلس را که هنگام پیدا شدن جسد نوشته شده بود قرائت کرد و گفت با وجود این که سرهنگ سررشته و نادری در تلو حضور نداشته اند ذیل صورت مجلس را امضاء کرده اند و این هم دلیل دیگری است که این پرونده مجعول است. وی درباره موکل خود اظهار داشت: چون موکل من برای افشار طوس چای آورده است دستگیر و زندانی و بعدا او را در پرونده دخالت داده اند بدین مناسبت من از دادگاه تقاضا می‌کنم حکم برائت وی را صادر نمایند.

آقای دکتر حسین عبده وکیل آقای زمانی شروع به صحبت نمود و اظهار داشت: این پرونده در تاریخ ایران بدون سابقه بوده و باید دقیقا به آن رسیدگی شود و من که از مصونیت وکالت برخوردار هستم بدون هیچگونه شبهه‌ئی اسرار این پرونده را روشن می‌نمایم و ایادی دولت سابق را که در این پرونده دخالت داشته اند معرفی می‌کنم. وکیل مدافع به سخنان خود ادامه داد و گفت: موکل من ناصر زمانی یکی از خرده مالکین کردستان است که برای ادامه تحصیلات خود به تهران آمده و بعدا در احزاب سیاسی وارد شد و در سال ۱۶ وارد خدمت پلیس گردید و چون افشار طوس رئیس شهربانی شد به موکل من مأموریت داده که به عضویت حزب زحمتکشان درآید و اخبار لازم را از آن حزب برای او بیاورد و حقوق خود را نیز شخصا دریافت می

نمود. بعد از چند مرتبه که زمانی از مأموریت خود گزارش لازم را رسانید به علت‌هایی افشار طوس دستور می‌دهد که او گزارش ندهد این واقعه در اوایل فروردین روی داد و زمانی برای امتحانات خود دو ماه مرخصی گرفته از شهربانی بیرون آمد.

در این موقع که جریان نفت حل نشده بود عده‌ای از مردم ناراضی شده بودند و کابینه هم ضعیف شده بود، دکتر مصدق پیش خود فکر می‌کند که چنانچه روزی افشار طوس با رفقای ارتشی خود همکاری کند بتواند او را بزودی از بین ببرد و در این مورد با سرتیپ ریاحی وارد مذاکره می‌شود. بعد ناطق در طی بیانات اظهار داشت: کشتن افشار طوس به دستور رئیس و به دست سرهنگ نادری و سرگرد سررشته عملی شد و باید سرهنگ نادری و این آقایان بالای چوبه دار بروند، وی اضافه نمود: من یقین دارم این کار به دست سرهنگ سررشته و سرهنگ نادری انجام شده و علیه آنها اعلام جرم می‌کنم. در این موقع آقای دکتر حسین عبده آخرین وکیل متهمین قتل افشار طوس به اظهارت خود خاتمه داد و تماشاچیان بر له او ابراز احساسات کردند. در جلسه بعد آقای سرگرد بهمنش نماینده دادستان شروع به صحبت نمود، وی ابتدا شمه‌ای در پیرامون اجرای عدالت و تشریح وظایف دادستان در موقع دادخواهی و حفظ حقوق عامه اظهار داشت و پس از آن از پرونده به شرح زیر دفاع کرد:

چون دفاعیات وکلای محترم اکثراً روی ساختگی بودن پرونده دور می‌زد و گفته شد دادستان راهی را انتخاب کرده و سپس با شکنجه و زور و زجر از اشخاص معین اعتراف گرفته است. بنده این موضوعات را رد می‌کنم و اعلام می‌دارم که اولاً پرونده ساختگی نیست و بازپرس هرگز نمی‌تواند پرونده بسازد، دوم اینکه اصلاً شکنجه‌ای در میان نبوده است اما در مورد شکنجه وکلای مدافع محترم به دو نکته اشاره کردند یکی گواهی گواهان و دیگر اظهارات متهمین، در مورد گواهی گواهان باید گفته شود که آزادی عمل در بازپرسی و دادگاه باید بر حسب قانون مطابق اختیاراتی که قانون برای بازپرس و دادگاه معین کرده است موجود باشد و از طرفی

چون قانون مقرر داشته گواهانی که به دادگاه معرفي مي شوند حتما در مراحل بازپرسی اولیه متهم به آنها اشاره کرده و شهادت آنان را دليل گرفته باشد تا بتوان آنها را به دادگاه احضار کرد و گواهانی که وکلای مدافع محترم به دادگاه معرفي کردند در مرحله بازپرسی مورد توجه هیچ يك از متهمین نبوده و به آنها اشاره ای نشده و گذشته از این گواهان مذکور به صورت مدعی خصوصی شاکي شده بودند. بنابراین دادگاه نمی تواند به شهادت آنان استناد کند پس کلیه گواهانی که وکلای مدافع به عنوان ادای گواهی به دادگاه خواسته بودند علاوه بر اینکه شهادتشان از روی حقیقت نبوده به شرایط شهادت توجه نداشتند و لذا شهادت ایشان به هیچ وجه ارزش قضائی ندارد.

(در این موقع آقای دکتر ملکی اعتراض کرد و گفت پرونده را نشان بدهید) آقای سرگرد بهمنش به صحبت خود ادامه داد و گفت بازپرس روی وظیفه قانونی ناچار شده است که بعضی از سؤالات مختصر از متهمین بنماید و متهمین نیز پاسخ داده اند که این سؤال و جواب از پرونده ۱ به پرونده ۴ منتقل شده است مثلا آقای افشار قاسملو به خط خودش نوشته است اظهارات من مربوط به خودم است و تمام آن را عینا تایید می کنم. از بازپرسی اولیه منتهی می گذرد بازپرسی ثانوی آغاز می شود در این بازپرسی متهمین سکوت می کنند و جواب نمی دهند و بعد موضوع شکنجه عنوان می شود ولی باز در مرحله دیگر پس از مواجهه دادن متهمین منکر شکنجه می شوند و در جریان آخرین دفاع مجددا صحبت از شکنجه به میان می آید ولی در تمام این احوال بعضی از متهمین مثلا آقای امیر علایی ابدا صحبتی راجع به شکنجه نکرده اند (عده ای از وکلای مدافع و متهمین اعتراض کرده و گفتند این طور نیست سه دندان ایشان را شکسته اند) با این حال وقتی به پرونده مراجعه می شود ملاحظه می گردد اطلاعاتی به اداره آگاهی رسیده مبنی بر اینکه به آقای حسین خطیبی دستور رسیده قضایا را کتمان کنند ولی این دستور بعد از آن است که صدای وی در نوار ضبط صوت ثبت شده است. همچنین آقایان افشار قاسملو، بلوچ، عباسعلی نخلی، حسین خطیبی، احمد آشنیز و آقای امیر علایی ضمن اظهاراتی که کرده اند کمال آزادی عمل را در مرحله بازپرسی اقرار

کرده و حتی تیمسار مزینی و تیمسار زاهدی به شرح مبسوطی دایر به بی طرفی و توجه بازپرس به وضع متهمین و همچنین رعایت قانون مرقوم داشته اند، ناطق در این وقت قسمتی از برگهای پرونده را که طی آن مراتب بی طرفی بازپرس و عدم اعمال شکنجه از زبان متهمین تایید شده بود قرائت کرد .

سپس دکتر ملکی وکیل مدافع متهمین شروع به صحبت کرد و خطاب به نماینده دادستان گفت: شما چند مرحله صحبت کردید و فقط به بیان يك ادعا نامه ساختگی پرداختید ، درباره شهادت شهود اظهار داشتید که گواهی آنها ارزش قضائی ندارد این شهود برای يك نفر نیامده بودند و برای اشخاص مختلف گواهی دادند با این وصف دیگر امکان تبانی وجود نداشت. راجع به شکنجه اظهار داشتند متهمین چیزی نگفته اند و حال آنکه اوراق پرونده شهادت می دهد که متهمین از همان روزهای اول تظلم کرده اند، اعتراض کرده اند و حتی اعلام جرم هم داده اند. آقای دکتر ملکی در دنبال صحبت‌های خود بیاناتی در خصوص انحراف بازپرس از مدار تحقیقات و نقایص بازپرسی اظهار داشت و گفت: شما که می گوئید افسر ارتش پرونده سازی نمی کند چطور مدعی هستید که چند افسر ارتش با تحصیلات بیشتر و درجات بالاتر آدم کشته اند؟ ناطق سپس اشاره به پرونده کرد و گفت:

آیا قابل قبول هست که ساعت ۹ شب در خیابان خانقاه که کانون افسران بازنشسته و حزب سومکا چند مرکز مهم دیگر در آن واقع است و اکثراً تحت کنترل مأمورین شهربانی و کارآگاهی است با این هیاهو افشار طوس را ببرایند و او را در اتومبیل بگذارند و حتی يك نفر هم متوجه نشود وانگهی آیا می توان باور داشت که ۱۷ نفر نظامی و غیرنظامی به اضافه ۲ اسب دست به کار شوند، پهلوان استخدام کنند و خیابان خلوت نمایند يك نفر افشار طوس را هر قدر هم قوی و زورمند باشد ببندند و ببرند با شهادت صریحی که آقای سرتیپ امینی و مستخدم هتل در دادگاه اظهار کردند دیگر

جای شك برای کسی باقی نمی‌گذارد که افشار طوس را کس دیگری ربوده و کس دیگری کشته.

آقای دکتر ملکی آن گاه به گواهی پزشکی قانونی استناد کرد و گفت: طبق این سند افشار طوس خفه نشده بلکه او را به دار آویخته‌اند. سپس سرگرد بهمنش شروع به صحبت کرد و اظهار داشت: معرفی شهود به دادگاه از نظر قانون به هیچ وجه صحیح نبوده و اظهارات آنان نیز جنبه شخصی داشت نه جنبه قضائی. شرایط شهود و رعایت مواد قانونی نیز در دادگاه رعایت نشده است. موضوع دوم راجع به شکنجه بود که خود متهمین در مراحل بدوی بازپرسی ابداء اسمی از زجر و شکنجه نبرده‌اند و فقط در مرحله آخرین دفاع صحبت‌هایی شده و اکثر متهمین نیز از بازپرس به کرات در مورد رعایت اصول و آزادی بیان تشکر کرده‌اند.

در مراحل دیگر هم دلایلی می‌بینیم بر رد شکنجه مثلاً عباسعلی نخلی اظهار می‌دارد که به من تکلیف کرده‌اند مطالب را حاشا کنم و احمد، نوکر سرگرد بلوچ می‌گوید من گناهی ندارم و این بلا را اربابم به سر من آورده است، یکی از وکلای مدافع محترم از دادگاه خواسته بود که احمد آثار شکنجه در بدنش را نشان می‌دهد و می‌خواستند دادگاه را تحریک کنند در صورتی که احمد اظهار می‌دارد پهلوی مرا سه سال قبل در بیمارستان شکافته‌اند و هنوز هم از جای آن چرک می‌آید، من اعلام می‌کنم در صورتی که قضیه شکنجه صحیح باشد باید عاملین مجازات شوند برای این عصر ننگ است که چنین قضیه‌ای در کشوری اتفاق بیافتد ولی از آقایان وکلای محترم که در برابر قرآن و قانون سوگند یاد کرده‌اند بعید به نظر می‌رسد که از حقیقت منحرف شده‌اند کاسه گرمتر از آتش بشوند موضوع شکنجه ابداء وجود خارجی نداشته و هرگز چنین اعمالی از ناحیه دستگاه انتظامی و قضائی ما صورت نگرفته است و بازپرس به قول وکلای مدافع موضوعات پرونده را انتخاب نکرده بلکه پرونده را مطالعه کرده است و حقیقت است این که جرمی واقع و کشف شده است. آنچه مسلم است اینکه تیمسار فقید

افشار طوس رئیس کمیسیون رسیدگی به پرونده افسران بازنشسته بوده است و بعضی از این افسران تصور کرده اند که این افسر نظر خاصی در بازنشسته کردن بعضی افسران داشته است.

این افسران مصادف می شوند با آقای حسین خطیبی که خودش را محاط بر امور سیاست معرفی می کند و ضمناً دوست یکی از نمایندگان محترم مجلس آقای دکتر بقائی نیز هست، این افسران روحا عصبانی و ناراحت می باشند و خود را محق در تقاضاهای خود می دانند از این احساسات تند آقای حسین خطیبی سوء استفاده می کند آنها را در خانه خود جمع و با آقای دکتر بقائی ملاقات می دهد و همگی آنها اعتراضات خود را بوسیله آقای دکتر بقائی در مجلس منعکس می کنند و این را خودشان اعتراف دارند. این همکاری پس از مدتی از این حدود خارج و منجر می شود به یک همکاری سیاسی. در این وقت آقای حسین خطیبی اظهار عقیده می کند که برای تضعیف دولت خوبست که ما عده ای از اشخاص مؤثر را گرفته و چند روزی محبوس نگاه داریم و بعد از تحصیل نتیجه آزاد کنیم، افسران مزبور نیز قبول می کنند اما برای مخفی کردن و پنهان کردن آن هم مدت قلیلی.

اول مرتبه قرعه به نام افشار طوس می افتد، دلائلی هست در پرونده که تیمسار مرحوم با آقای خطیبی تماس داشته اند، روزی که تیمسار مرحوم به منزل مادرش می رود و به منزل تیمسار منزله رفته و انمود می کند که من می توانم افشار طوس را به دام بکشم و شما باید عرضه داشته باشید او را پنهان کنید، از من به دام انداختن و از شما پنهان کردن. به این صورت طرح ربودن افشار طوس ریخته می شود. البته وقتی طرح ریخته شد رضایت سایرین نیز جلب می شود و این طرح سه شب قبل از واقعه می بایست به صورت عمل درآید ولی چون افشار طوس نمی تواند آن شب را در منزل خطیبی حاضر شود آن شب به تمرین اختصاص می یابد، پس در نتیجه این طرح ریخته می شود و افشار طوس را به محل می کشانند. در ضمن جلسه دیروز آقای ناصر

زمانی وکیل مدافع خود آقای دکتر حسین عبده را به عنوان اینکه تحت تاثیر بعضی عوامل از دفاع منحرف شده است عزل نموده و سپس چند نفر دیگر از آقایان متهمین من جمله تیمسار مزینی، تیمسار منزله، تیمسار باینده و آقایان امیرعلایی و سرگرد بلوچ را به وکالت خود منصوب و معرفی کردند.

در این هنگام آقای امامی خویی به اظهارات نماینده دادستان در مورد دفاع از پرونده اشاره کرد و گفت: آقای دادستان به جای آنکه از پرونده دفاع کند از پرونده سازان دفاع نمود و در ضمن ادای يك جمله ظاهر فریب اظهار داشت که « افسر پرونده نمی سازد» این صحیح است که افسر پرونده ساز نمی شود ولی چه بسا ممکن است که پرونده سازی به لباس افسر ملبس گردد. وی اضافه کرد: اما اینکه گفته شد علت مبارزه این آقایان با حکومت سابق بازنشسته کردن آنها بوده صحیح نیست و حقیقت این است که این آقایان در مقابل تلاش حکومت سابق برای متلاشی کردن ارتش به مبارزه برخاستند، زیرا عواملی که در صدد تضعیف ارتش بودند می دانستند که تا يك افسر شریف و میهن دوست در ارتش هست نیل به چنین مقصودی غیر ممکن است و بدین جهت آن کمیسیونهای کذایی تصفیه و بازنشستگی را ظاهرآ به اسم اصلاح و در واقع برای تخریب ارتش ایجاد کردند. ناطق سپس اضافه کرد: من نیز به اظهار آقای نماینده دادستان مبنی بر اینکه سیاست و قضاوت نباید با هم توأم گردد موافقم ولی صرحیا اعلام می کنم که این پرونده را دست سیاست ساخته است نه دست قضاوت.

نصیری: قبلا باید از هیأت محترم دادگاه تشکر کنم که با دقت و بردباری به مدافعات اساتید و همکاران معظم بنده توجه فرموده اند و امیدوارم با اینکه مدت دادرسی به طول انجامیده به اظهارات بنده نیز بذل توجه فرمایند. از همکاران محترم نیز که با مدافعات مستدل و متین خود بار وظیفه بنده را سبک کرده و در حقیقت نقطه ابهامی در پرونده باقی نگذارده اند و بی گناهی تمام متهمین را ثابت کرده اند تشکر می کنم.

قبل از شروع به دفاع باید عرض کنم که تعریف و توصیف عدالت از شدت وضوح و ثبوت مورد ندارد همین قدر عرض می‌کنم عدالت واقعی موقعی مصداق دارد که اعتراض سیاسی یا شخصی، مؤثر در نظر قضات نباشد و در محضر دادگاه جز ادله و براهین موجود در پرونده به هیچ نظر دیگری توجه نشود. ملتی سعادت‌مند است که به حکومت مطلقه قانون گردن نهند و جز اطاعت از قوانین عمومی و متابعت از قواعد کلی تکلیف و وظیفه نداشته باشد، باید محیط دادگاه از نظریات سیاسی و مقتضیات اختصاصی و تعصبات فردی یا اجتماعی مبری و منزله باشد تا حکومت مطلقه قانون تحقق یابد. متأسفانه باید گفت این پرونده به علل و جهات سیاسی و با نظر و غرض شخصی تنظیم و به این صورت درآمده است بنده وکیل آقای نصیر خطیبی هستم موکل من مانند خود من شرم سیاسی ندارد و در هیچ حزب و دسته دخالت و شرکت نداشته و با کسی غرض سیاسی و خصومت شخصی ندارد.

آقای نصیر خطیبی به تمام معنی مرد مفیدی است او خلق شده برای اینکه به هر کسی بتواند به قدر مقدور خدمت کند در مواقعی که یکی از افراد فامیل یا یک نفر از دوستان او گرفتار یا مریض باشد بدون اینکه از هیچ گونه خطر و زحمتی بهراسد به کمک او خواهد شناخت در گرفتاری برادرش آقای حسین خطیبی هم نهایت فداکاری را کرده و در آن محیط رعب و وحشت که کسی جرأت نداشته اسم حسین خطیبی را ببرد این برادر لباس و غذای او را تأمین و به زندان می‌برده و با نهایت فداکاری و صمیمیت در انجام کارهای خانواده برادرش اقدام کرده است. از طرفی وقتی پرونده اتهام آقای حسین خطیبی و دیگران ساخته و پرداخته شده و مقرر بوده است که تمام آنها به شدیدترین مجازات ممکنه محکوم شوند به اتهام تبلیغات و انتشاراتی که برای اثبات اتهامات انتسابی به عمل آمده بود مع ذلك عده ای افراد متفرس و دقیق، این استنادات را با نظر تردید نگاه می‌کردند و حتی در آن موقع هم حاضر نبودند همه حرفهای پرونده سازان را بپذیرند از این جهت دستگاهی که متصدی این کار بود درصدد برآمد برای موجه جلوه دادن حکمی که می‌بایست قهراً درباره متهمین صادر شود دست به اقدام

جدیدی بزند به همین علت هفتاد و پنج روز بعد از دستگیری و بازداشت آقای حسین خطیبی یعنی روز ۳۲/۴/۱۷ آقای نصیر خطیبی را بازداشت کردند و منظورشان این بود که در دادگاه با اعلام برائت او حکم محکومیت دیگران را عادلانه و قانونی جلوه دهند بنابراین بنده یقین دارم اگر در زمان حکومت سابق هم این دادرسی انجام می شد نتیجه ای جز برائت موکل بنده نداشت و بنده با اطمینان به صدور حکم برائت و کالت آقای نصیر خطیبی را قبل از روز ۲۸ مرداد ۳۲ پذیرفتم.

بنابراین برائت موکل بنده که بر علیه او کوچکترین دلیلی در پرونده وجود ندارد قطعی و مسلم است و فقط بنده بر حسب وظیفه و تکلیفی که دارم در نهایت اختصار از موکل برطبق پرونده دفاع می نمودم. اینک قسمتی از آخرین مدافعات متهمین از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

سرتیب منزله : علت دستگیری من مخالفت با حکومت سابق بود. سرهنگ نادری به خود من اطلاع داد که شما را دستگیر خواهند نمود. پس به وضع خدمت خود اشاره کرد و گفت : من زیر بار زور نمی رفتم و همین عمل باعث بعضی نارضایتی ها از من شده بود و یی ضمنا اظهار داشت سرگرد پدرام افسر زندان دژبان به من گفت شخص دکتر مصدق دستور داده که سرتیب منزله و حسین خطیبی را بیش از دیگران شکنجه دهند. و در مورد قتل افشار طوس گفت: در موقعی که ما زندانی شدیم نمی دانستیم که اصولا افشار طوس کشته شده است.

آقای حسین خطیبی یکی از متهمین در آخرین دفاع خود را بیان نمود. وی دستگیری افشار طوس و ربودن وی را با آن وضع در منزل خود غیرممکن قلمداد کرد و بکلی مراتب را تکذیب نمود بعد اشاره به ملاقات خود با آقای دکتر صدیقی وزیر کشور سابق نمود و گفت سرهنگ نادری در زندان به من اظهاراتی نمود و گفت با دکتر مصدق کنار بیا دیگر کار تمام است، من گفتم اگر شما راست می گوئید بروید دست خطی برای من بیاورید و من شخصا با ایشان تماس نمی گیرم. سپس راجع به شکنجه و موضوع شلاق زدن و توقیف فرزند خردسال خود مطالبی اظهار داشت و بعد درباره

اسناد بایگانی شده در مجلس صحبت کرد و گفت: آقای دکتر مصدق برای دو نامه در آن وقت نوشته است یکی از آنها مربوط به ملاقاتم با آقای دکتر صدیقی وزیر کشور می باشد و دومی شامل تصویب لایحه قانونی يك ماده ای است که آقای دکتر مصدق به موجب آن مرا از تعقیب و مجازات در امر قتل افشار طوس معاف ساخته است .

یکی از آن نامه ها در زندان از بین رفته ولی دومی را به وسیله سرباز شرافتمندی به آقای دکتر بقائی رساندیم و این نامه جزو مدارکی است که آقای دکتر بقائی در مجلس شورای ملی به امانت گذاشت و من از دادگاه تقاضا کرده ام برای رسیدگی آن اسناد را از مجلس شورای ملی بخواهند . سپس درباره روابط خود با آقای دکتر بقائی و رئیس سابق ستاد ارتش مطالبی اظهار کرد و در پایان گفت من از دادگاه تقاضای صدور رأی را دارم که با قانون و وجدان منطبق باشد و حقی از کسی سلب نشود.

آقای سرتیپ مزینی در دفاع خود چنین گفت: من سرباز هستم به ارتش ایران بسیار علاقمند می باشم و همیشه خود را از ارتش می دانم. آقای سرتیپ مزینی در این موقع گفت من به احترام روح تیمسار افشار طوس چند ثانیه سکوت می کنم و آن گاه درباره طرز رفتار مرحوم افشار طوس مدارکی تسلیم دادگاه نمود و گفت من برای آن مرحوم طلب مغفرت می نمایم دیگر در این باره اظهاری نمی نمایم و ضمناً اظهار کرد: این دو کیفرخواستی که یکی برای ما و یکی برای دکتر مصدق تنظیم شده باید اعلام شود کدام يك درست است. آیا ما علیه مصالح مملکت قیام کرده ایم یا دکتر مصدق؟ ما از مرگ باکی نداریم، ما از مرگ شرافتمندانه استقبال می کنیم.

آقای امیر علائی در آخرین دفاع خود بیان داشت: باید پرسید من چه نفعی از قتل افشار طوس می برم؟ به هیچ وجه من در این جریان دست نداشته ام. منظور دکتر مصدق از تمام این کارها پرونده سازی بوده و روی همین اصل مرا هم متهم کرده است. من از آوردن اسب در آن شب خبری ندارم و با این پرونده مجعول حیثیت ما دستخوش

اغراض مأمورین دولت سابق شده است باید حقیقت قضیه دنبال شود، من علیه پرونده سازان اعلام جرم می کنم.

این اتومبیلی که مدعی شده اند افشار طوس را حمل کرده به هیچ وجه با مشخصات اتومبیل من وفق نمی دهد و اتومبیل من در آن تاریخ در تعمیر بوده است. باز پرس به من گفت سی هزار تومان بده تا کار تمام شود. بنابراین سوءنیت باز پرس در این پرونده بخوبی محسوس می شود و تمام این اعمال به منظور پرونده سازی بوده است. متهم دیگر آقای افشار قاسملو اظهار داشت: من در تمام عمر خود پشتیبان مقام سلطنت بوده و در این راه جانفشانی کرده ام. در مورد دکتر مصدق هم اظهار داشت وی وکیل انتقاد کننده خوبی بود ولی نخست وزیر خوبی نبود. آن گاه به وقایع نهم اسفند اشاره کرده و گفت من در آن روز در اجتماع جلو کاخ همایونی شرکت داشتم.

آقای امیر رستمی در دفاع خود گفت: من چون در تظاهرات جلو کاخ همایونی شرکت داشته و کفن پوشیده بودم مرا به این جرم دستگیر کردند. در مورد بازجویی خود اظهار داشت هر چه بازپرسان نوشته و می گفتند امضاء کن من هم انگشت می زدم. آقای ناصر زمانی ضمن آخرین دفاع خود اظهار کرد: من در حزب زحمتکشان به دستور تیمسار افشار طوس نظارت می کردم و با دکتر بقائی نیز همکاری نداشته ام اینکه دادستان ادعا کرده در این پرونده هم من و هم دکتر بقائی دست داشته ایم جمع ضدین است.

احمد آسپز ضمن آخرین دفاع خود گفت: من در این جریان هم هیچ دخالتی نداشته و در مورد اقرار خود گفت: اگر خود آقای دادستان را ۱۰ دقیقه شکنجه دهند به اجبار می گوید من افشار طوس را کشته ام.

رای دادگاه:

رای دادگاه به نام نامی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صادر و پس از ذکر مشخصات متهمین و گردش کار و خلاصه کیفرخواست با توجه به موارد زیر:

- ۱- اظهارات متهمین
- ۲- اظهارات منسوب به گواهان .
- ۳- صورت مجلس کشف جنازه .
- ۴- صورت مجلس معاینه پزشکی.
- ۵- اوضاع و احوال موجود در پرونده .
- ۶- اتهام مربوط به حمل اسلحه قاچاق.

دادرسان دادگاه نظر خود را نسبت به برائت کلیه متهمین از اتهامات منتسبه اعلام و ضمناً پرونده را برای کشف قاتل یا قاتلین حقیقی قتل تیمسار افشار طوس و عاملین زجر و شکنجه که نسبت به آنان اعلام شده است مفتوح می داند. این رای تا مدت ده روز برای متهمین و دادستان قابل فرجام می باشد.

پس از اعلام رای دادگاه تظاهراتی بر له رای دادگاه از طرف تماشاچیان ابراز شد و بلافاصله آقای سرهنگ قربانی دادستان دادرسی نظامی نسبت به رای صادره تقاضای تجدیدنظر نمود.

پی نوشت :

۱- برگرفته از حمید سیف زاده ، حافظه تاریخ انتشارات

۲- ر-ك، مهدي بامداد، شرح رجال ایران، ذیل افشار طوس

۳- قضاوت: توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب

می نماید که برچیدن پرونده ایی که از پیش مفتوح

بوده است در رژیم کودتا به نوعی نمایش تشریفاتی

تبدیل گردیده است و در واقع پس از سقوط دولت

مصدق محاکمه قاتلان افشار طوس به محاکمه دولت

مصدق جای سپرده است.

منبع: سودابه درویش « دست مقتدری در کار بوده که چنین حکم فرمایشی صادر

شده»- مجله قضاوت ، تیر ۱۳۸۳ - شماره ۲۴ ، صص از ۴۰ تا ۴۱

دست مقتدر توی کار بوده که چنین حکم فرمایشی صادر کرده است

تهیه و تنظیم: سودابه درویش کارمند معاونت آموزش

آنچه می آید بخشی از کتاب «خاطرات يك وکیل» نوشته ادیب رضوی است. وی که مدیر مسئول روزنامه ای به نام آتشفشان بوده در دوره پهلوی طی مقاله ای یکی از شکایات رضاشاه را منتشر می کند. همزمان با این کار وی سپهبد رزم آرا در حال کشیدن نقشه سرنگونی سلطنت محمدرضاشاه بوده و چاپ این مقاله را با وضعیت خود منطبق ندانسته است. لذا سبب توقیف روزنامه مذکور می شود. با هم می خوانیم.

موقعی که روزنامه آتشفشان به مدیریت اینجانب منتشر می شد در شماره ۲۰ مورخ ۲۹/۵/۲۱ مقاله ای تحت عنوان (رضاشاه شکایت می کند) درج شده بود که رضاشاه در دادگاه ملی علیه قوام السلطنه (احمد قوام) به شرح زیر اعلام شکایت می نماید؛

«هیأت محترم دادگاه در نظر دارند موقعی که جرائم این شخص را توضیح می دادم هزار مطلب گفتنی را نگفتم و به اختصار برگزار شد حالا يك موضوع به خاطر آمد اجازه می خواهم عرض کنم؛ در اواخر سلطنت احمدشاه موقعی که من می خواستم به سلطنت آل قاجار خاتمه بدهم و نقشه وسیع آبادی و استقلال مملکت را کشیده بودم، همین قوام السلطنه که به عقیده من از تمام این متهمین بیشتر مقصر است نقشه خطرناکی را کشیده بود و می خواست با اجرای آن نقشه و از بین بردن من مملکت را به نیستی و خرابی و زوال سوق دهد. قوام السلطنه محرمانه احمدشاه را ملاقات کرد و تمام اسرار و نقشه های مرا به او گفت مخصوصاً خاطر نشان کرد که سلطنت قاجاریه به همین زودی به دست رضاخان منقرض خواهد شد. احمدشاه را تحریک می نمود که برای جلوگیری از نقشه های من اقدام کند. احمدشاه در حال تعجب و حیرت



پزشک احمدی

فکرش به جایی نمی رسید قوام السلطنه به او تلفن کرد و گفت: اعلی حضرت شما پادشاه قانونی مملکت هستید هیچ گونه مسؤولیت قانونی ندارید و هیچ کس به شما حق اعتراض و حتی پرسش و سؤال هم نخواهد داشت. به عقیده من بایستی رضاخان را احضار کنید و موقع شرفیابی شخصا و به دست خود به وسیله هفت تیر کوچکی که همیشه باخود دارید او را از بین ببرید بدیهی است تمام نقشه های او نقش برآب خواهدشد و دیگر هیچ کس به فکر این گونه فضولیا نمی افتد. بعد از کشته شدن این شخص قلدر دیگر هیچ کس نمی تواند حرفی بزند. ممکن است ما هم صورت مجلس تهیه کنیم که رضاخان خودکشی کرد یا به مرگ طبیعی و سکنه مرد. دکتر رضا صحت هم که طبیب دربار است صورت مجلس را تصدیق خواهدکرد».

تصادف عجیب این بود که درج مقاله مزبور در روزنامه آتشفشان با نقشه و افکاری که نخست وزیر وقت (سپهبد علی رزم آرا) در سر داشت اصطکاک و برخورد پیدا می کرد. نامبرده نقشه سلطنت را کشیده و در کار اجرای آن بود. انتشار این مقاله برای رزم آرا زنگ خطری به شمار می آمد چنان که طولی نکشید او را در مسجد شاه ترور کردند و با اصابت سه گلوله بدرود زندگانی گفت و نقشه او برای همیشه نقش برآب شد. برخلاف انتظار نامه ای از شهربانی کل کشور رسید مشعر بر این که مندرجات روزنامه آتشفشان شامل توهین به خانواده سلطنتی بوده و روزنامه و مدیر روزنامه توقیف می شود. شرحی مبنی بر اعلام جرم نیز به دادسرای شهرستان نوشته است:

«شماره ۲۹/۵/۲۱/۱۷۲۰۰ دادسرای شهرستان تهران

نظر به اینکه در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان يك سلسله مطالب اهانت آمیز راجع به خانواده سلطنت درج شده که منطبق با بند الف ماده واحده قانون اصلاح قانون مطبوعات مصوب اسفندماه ۱۳۲۷ به نظر می رسد لذا روزنامه مزبور را توقیف و

اوراق منتشره ضبط دستور بازداشت مرتکب را نیز صادر اکنون يك شماره از آن برای تعقیب قضیه ارسال خواهشمند است مقرر فرمایید نتیجه رسیدگی را اعلام دارند. رییس کل شهربانی کشور سرتیپ دفتری». بر مبنای این نامه دادسرای شهرستان تهران علیه اینجانب اقامه دعوی کیفری نموده و پرونده ای به اتهام اینجانب در شعبه ۱۳ دادگاه جنحه تهران تشکیل گردید.

رییس دادگاه به نام فیروزپور و دادیار دادسرا در دادگاه مزبور قاضی عسگر هر دو با من سابقه دوستی داشتند و چون موضوع اتهام را واهی و غیر منطبق با قانون می دانستم اهمیتی برای این پرونده قائل نبودم جلسه دادرسی برای روز ۹/۷/۵ تعیین شد. در وقت مقرر اینجانب در دادگاه حاضر و مدافعات خود را بیان داشتم به خلاصه اینکه مندرجات شماره ۲۰ روزنامه شامل توهین به خانواده سلطنتی نبوده و اگر درباره رضاشاه مطالبی درج شده بر فرض این که اهانت تلقی شود مشمول مقررات کیفری قانون مطبوعات نیست چه آنکه قانون مزبور ناظر به اشخاصی است که در قیدحیات باشند چون رضاشاه بدرود حیات گفته و نوشتن حکایت تاریخی در روزنامه آن هم نقل قول و به زبان رضاشاه جرم و قابل مجازات تلقی نمی شود لذا دعوی کیفری دادستان مردود و برائت اینجانب مسلم است. دادیار دادسرا دنباله همان مندرجات اعلام جرم دادسرا بیان ادعا کرد و سرانجام دادنامه شماره ۵، ۱۷/۴/۹ محکوم به شش ماه توقیف روزنامه آتشفشان محکومیت مدیر روزنامه (ادیب رضوی) به سه ماه حبس تأدیبی و پرداخت يك هزارریال هزینه دادرسی صادر شد در حکم مزبور چنین استدلال شده است: مطالب مقاله منتشره از قبیل جملات (بعد از کشته شدن این قلدر الخ ... به مرگ طبیعی یا سگته) به نظر موهن و زننده و موجب تحقیر و تخفیف و هتک احترام و عمل منطبق با ماده ۲۱ اصلاحی قانون مطبوعات می باشد پس از اعلام حکم به یقین دانستم دست مقتدری دست اندرکار بوده که چنین حکم فرمایشی برخلاف قانون صادر شده است.

اینجانب از حکم مزبور پژوهش خواسته و ارسال پرونده را به دادگاه استان تقاضا نمودم. صدور این حکم را غیر عادی و مستند به دستور مقامات غیرمسئول می دانستم و سوءظن من متوجه به شاه و دربار بود. چه آنکه مقالات دیگری هم در روزنامه آتشفشان درباره خانواده سلطنتی با کاریکاتور درج شده بود که می توانست خشم شاه و خانواده سلطنت را برانگیزد. از جمله مندرجات شماره ۱۰ روزنامه آتشفشان مورخ ۶ خرداد ۱۳۲۹ می باشد که تحت عنوان (دختر رضاشاه هم فدای نفت شد... يك روز فوزیه مصري ايراني الاصل گرديد، روزي هم ونسنت هيللر آمريكايي مسلمان اصیل مي شود) با کاریکاتور فاطمه پهلوي در حالي که قلیان عفو ملوکانه را می کشد و هیللر آمریکایی هم با عمامه و لباس ایرانی و علامت آمریکایی منعکس است. در قسمتی از سرمقاله چنین می نویسد: «طرز حکومت و اداره مملکت به دست رجالي مفلوك و بي شخصیت، هر انسان با اراده اي را خواهي نخواهي وادار مي کند که کنج درویشی و قناعت را در عصر اتم نو دستي چسبیده این مملکت و ترقیات آن را به همین افرادی که حاضرند هرچیز خود را فدای سیاستهای اجنبی کرده و برای ادامه زمامداری خود روح و قلب خود را هم در اختیار دیگران می گذارند و اگذار نمایند... این خارجیها هم مارا خوب شناخته اند چون با احوالات ما کاملا سابقه داشته و از فراموشی و زودگذری اولاد داریوش به خوبی مستحضرند.

همین چند روز قبل بود که اعلامیه دربار به امضای حکیم الملک (عضو سابق فراماسیون و دوست صمیمی سفارت انگلیس) در تمام کشور و در تمام دنیا مبنی بر تحریم القاب و مزایای سلطنتی از فاطمه پهلوي به علت ازواج با آن پسره لات آسمان جل آمریکایی منتشر شد. بعضی از جراید و حتی خبرگزاریها هم اطلاع دارند که همین جوانک یعنی آقای ونسنت هیللر يك محصل فقیر و بي چیز آمریکایی است. اما چند روز نگذشت که از طرف روزنامه های وطنی خودمان که گوی چاپلوسی و تملق را از دیگران ربوده اند نوشته شد آقای هیللر پدرش فلان شخصیت آمریکایی است و صاحب کارخانه و چاه نفت و راه آهن می باشد و برایشان مانعی نداشت بنویسند و بگویند هیللر آمریکایی مالک الرقاب تمام چهل و هفت کشور آمریکا است. باز چند

روزي که گذشت چون دیدند افکار عمومي به خصوص در کشورهای دیگر مسلمان از این موضوع عصباني است دستور دادند که مقرر بدارند تا بگویند هیلر مسلمان شده. ممکن است يك لایحه اي هم به همین مجلس ایران ببرند و تصویب کنند که اصلا ونسنت هیلر مسلمان الاصل بوده و حتي نسبتش را به يکي از ائمه اطهار برسانند. حالا چرا این کارها را مي کنند پدر نفت بسوزد که همه این تأثرهاي مسخره و مضحك به خاطر اوست.

دیدي آن دختر والا گهر کشور ما کز مسیحي پسري درس محبت آموخت

شرف و شهرت و حیثیت درباري را به يکي غمزه (ارنست علیخان) بفروخت دولت عشق بنام که زيک عشوه دوست نتوان صرف نظر کرد و جهاني اندوخت (رياضي یزدي)

با همه این احوال سوءظن من نسبت به شاه و دربار سلطنتي مبني بر اشتباه بود بلکه سپهبد رزم آرا مندرجات مقاله منتشره در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان را با وضعیت خود منطبق یافته و آن را تلقین به کشتن وي از بین بردن نقشه سلطنت تلقي نموده بود و همان روز انتشار روزنامه با عجله دستور توقیف روزنامه و تعقیب مدیر آن را داده و کارگردانهاي او مندرجات روزنامه را دستاویز قرار داده به عنوان توهین به خانواده سلطنتي با يك تیر دو نشان را زده بودند. در صورتی که بین من و سپهبد رزم آرا مناسبات و روابط خوبی وجود داشت همان موقع انتصاب رزم آرا به سمت نخست وزيري در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان مورخ ۱۰ تیر ۱۳۲۹ کاریکاتور سپهبد رزم آرا با لباس رزم مهیابرای جنگیدن با غول مشکلات داخلي و خارجي منعکس گردیده و نوشته شده است: «دولت رزم آرا و حوادث آینده - حکومت دیکتاتوري و مسأله کودتاي ۱۲۱۱ - اکنون ایران در وضع غیرعادي قرار گرفته و خطرناکترین موقعیت را دارد. مقاله مندرجه در شماره ۲۰ روزنامه آتشفشان بدون اطلاع از نقشه رزم آرا که

سرنگون کردن سلطنت محمد رضاشاه بود تصادفا انتشار یافته و این تصادف تشکیل پرونده کیفری و صدور حکم فرمایشی و خلاف قانون علیه اینجانب را به دنبال داشت. بعد از گذشته شدن رزم آرا دانستم دستور توقیف روزنامه و تعقیب کیفری اینجانب مستند به دستور او بوده است بالاخره بر اثر درخواست پژوهش اینجانب از حکم محکومیت خود، پرونده کار به شعبه هشتم دادگاه استان تهران ارجاع و پس از تشکیل جلساتی قرارعدم صلاحیت به اعتبار شایستگی و صلاحیت دادگاه جنایی صادر و پرونده را به دادگاه جنایی تهران ارسال داشت (قرار شماره ۵۱۹-۳۰/۲/۲۱ شعبه ۸ دادگاه استان) حاکی است که جرم انتسابی به متهم بایستی با حضور هیأت منصفه در دادگاه جنایی رسیدگی شود. مطابق مقررات قانونی طرح دعوی کیفری در دادگاه جنایی موکول براین است که قبلا موضوع اتهام در دایره بازپرسی طرح و رسیدگی شود از این رو پرونده اتهامی اینجانب به شعبه ۲۶ بازپرسی ارجاع وزیر نظر آقای کتابی بازپرس آن شعبه قرار گرفت. دیگر سپهبد رزم آرا وجود نداشت که پرونده را دنبال کند. جریان عادی طبیعی خود را طی می کرد. اینجانب به دفاع پرداخته و گفتم مندرجات مقاله روزنامه آتشفشان شامل توهین به خانواده سلطنتی نبوده و به علاوه مجازات مقرر در قانون مطبوعات ناظر به توهین به اشخاص زنده می باشد اگر مندرجات روزنامه توهین به رضاشاه تلقی شود چون نامبرده در قیدحیات نیست لذا موضوع اتهام مشمول مقررات قانون مطبوعات نبوده و عمل انتسابی جرم نیست. اگر مورخ مفسد عمل پادشاهی را در تاریخ بنویسد چگونه می توان عمل او را جرم و قابل مجازات دانست. مدافعات اینجانب مورد توجه بازپرس قرار گرفت و قرار منع تعقیب صادر و با موافقت دادسرای تهران به قطعیت رسید.

قاضی ماشین نیست که چشم بسته مقررات اجرا کند

در حدود سه سال بود که سمت دادستانی دیوان کیفر را بر عهده داشتم و از اینکه عده ای از متهمان که در شمار کارمندان جزء بودند و دست به ارتشاء و اختلاس زده بودند و ناچار مورد تعقیب قرار می گرفتند، رنج می بردم و در مقام کناره گیری از این شغل بودم. ماجرای اتفاق افتاد که مرا در نظر خود به کناره گیری از این شغل مصمم نمود. يك روز نزدیک ظهر بود، حسین خان پیشخدمت وارد دفتر نگارنده شد و پاکتی را که یکی از مراجعان به وی داده بود روی میز گذاشت. پاکت را باز کردم. نامه درون آن را مطالعه نمودم. نویسنده نامه نگاشته بود که وی عضو اداره حسابداری قسمت اقتصادی وزارت دارایی است. همسر و دو فرزند، از سه فرزند وی، مبتلا به مرض تیفوس شده اند. در آن موقع تعدادی از لهستانیها که در شوروی به سر می بردند، از طریق تهران عازم کشورهای اروپایی بودند و در خارج از دروازه دوشان تپه منتهای خیابان ژاله اردوگاهی برای نگاهداری آنان برپا شده بود و بین آنان مرض تیفوس، قبل از ورود به ایران، شیوع داشت و این بیماری تیفوس به تعدادی ساکنان تهران سرایت کرد و به صورت اپیدمی درآمد.

در نامه نویسنده آمده بود: برای هزینه درمان خانواده خود خواستم به رئیس اداره، باقری نام، مراجعه کنم و درخواست وامی از صندوق تعاون وزارت نمایم. با پیشخدمت دفتر وی قصد خود را در میان گذاشتم. رئیس حسابداری، به عنر اینکه کمیسیون دارد، مرا نپذیرفت. ناچار امضای «باقری» را در پایین نامه خطاب به صندوق وزارت دارایی، که خود تهیه نموده بودم، جعل کردم. به صندوق تعاون مراجعه و دویست تومان را به عنوان وام گرفته و به مصرف درمان همسر و دو فرزندم رساندم. همسر و یکی از فرزندانم در اثر بیماری تیفوس بدورد حیات گفتند و اکنون دو فرزند برایم باقی مانده است، که به زحمت از آنان پرستاری نموده، قوت

لایموتی برای آنان فراهم می‌کنم چند شب است که به مناسبت خطایی، که با جعل معرفی نامه خود به صندوق تعاون مرتکب شده‌ام، خواب به چشم‌هایم راه نمی‌یابد و همواره در حال اضطراب و دلهره به سر می‌برم و احساس گناه می‌کنم و تصمیم گرفتم ماجرای خود را برای شما که دادستان دیوان کیفر هستید، بنویسم. یا مرا اعدام کنید و سرپرستی فرزندانم را به عهده بگیرید، یا مرا از این کابوس وحشتناک که ناراحت کرده است، رهایی بخشید.

خواننده گرامی می‌تواند حدس بزند که با قرائت این نامه هیجان آور چه احساساتی به نگارنده دست داد. قانون حکم می‌کرد که بی‌درنگ به توقیف نویسنده مبادرت کنم و پرونده را نزد بازپرس برای بازجویی و صدور قرار مجرمیت بفرستم. احساسات و اخلاق و ندای وجدان مرا از دست زدن به چنین اقدامی باز می‌داشت. فوق‌العاده ناراحت شدم و با خود می‌گفتم: چه بسا در موارد مشابه بدون توجه به ضوابط اخلاقی و انسانی کارمندانی زندانی شده‌اند و خانواده آنان ویلان و سرگردان و بی‌سرپرست مانده‌اند. تعارضی که در ذهنم روی داد، با ترتیب اثر دادن به ندای وجدان، مرتفع شد. نامه‌وی را پاره نمودم و به یکی از دوستان بنام صادق ملکپور، که آن وقت در اداره حسابداری اقتصادی وزارت دارایی کار می‌کرد، ماوقع را با تلفن شرح دادم و از وی خواستم مبلغ دویست تومان به صندوق تعاون به نام نویسنده نامه بپردازد. به علاوه نویسنده نامه را بخواهد و دویست تومان دیگر به وی پرداخت نماید.

نویسنده را به دفتر خود خواستم و به وی گفتم به صادق ملکپور مراجعه کند، ترتیب کارش را خواهد داد، انتظار دارد در رفتار خود بعدها مراقبت بیشتری نماید. وی که چنین واکنشی را انتظار نداشت، با سپاسگزاری مرا ترک کرد. صادق ملکپور در نخستین ملاقاتی که با هم داشتیم اظهار کرد: نویسنده نامه از کارمندان نمونه وزارت دارایی بوده و فشار زندگی وی را به جعل معرفی نامه وادار کرده بود. بلافاصله پس از این ماجرا نزد وزیر دادگستری وقت علی اصغر حکمت، که از مردان دانشمند و

شریف بود، رقوم و جریان را برای وی شرح دادم و گفتم با این ترتیب ادامه شغل دادستانی دیوان کیفر توسط نگارنده به مصلحت دادگستری نیست و با روحیه ای که در اثر این ماجرا برایم دست داده، نمی توانم وظایف خود را به طوری که قانون اقتضاء می کند انجام دهم.

وی اصرار کرد که در شغل خود باقی بمانم. سرانجام در اثر پافشاری و اصراری که داشتم متقاعد شد و به عنوان مدیر کل بازرسی کل کشور انتخاب شدم. روز بعد در دیوان کیفر حاضر شدم و با همکاران تودیع کردم و ضمن تودیع بدون اینکه ملاحظه را شرح دهم متذکر شدم که در اجرای وظیفه سنگینی که بر عهده دارند، در عین اجرای مقررات قانون، ندای وجدان را نادیده نگیرند. قاضی ماشین نیست که مقررات قانون را چشم بسته به موقع اجرا بگذارد و اوضاع و احوال و سوابق متهم را همواره باید در اجرای وظایف خود مد نظر قرار بدهد.

* برگرفته از خاطره مرحوم دکتر عبده که زمانی دادستانی دیوان کیفر را داشت.

منبع: «قاضی ماشین نیست که چشم بسته مقررات را اجرا کند» مجله قضاوت، شماره ۲۳ اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳، صص ۵۶ تا ۵۶

جریان دادگاه و پرونده قتل افشار طوس نامی درخشان بر تارك دادگستري

محمد وجداني مجتهدی بود که داور او را به دادگستري آورد. در يك دعواي حقوقي رضا شاه را محکوم کرد.

به نقل يکي از وکلای دادگستري؛ وقتی ديکتاتور در حضور دکتر متین دفتری از او پرسید: چرا ما را محکوم کردی؟ در پاسخ می گوید، برای آن که آحاد ملت ایران بدانند. وقتی شاه از او پرسید: چرا بر خلاف رسم مألوف رأي اقلیت را خواندید، گفت: اگر نمی خواندم که مردم نمی دانستند! در زمان کشف حجاب، مأموران نظمیه، زنی محجبه و سرشناس و مؤمن را در قم تعقیب می کنند و به خانه او می ریزند و چادر از سرش می کشند. اهالی خانه و محل کتک مفصلي به مأموران می زنند.

دادگاه عالی جنایی، ضاربان را به اتهام ایراد جرح به مأمور دولت در حین انجام وظیفه محاکمه و محکوم می کند. مرحوم محمد وجداني دادستان کل کشور از این حکم فرجام خواهی می کند و می گوید: «سر لوحه حقوق بشر و قانون اساسی، حرمت مسکن مردم است .

احدی حق ندارد بدون حکم مقام صالح قضایی به مسکن مردم وارد شود. موضوع رفع حجاب قانون نیست تا ایراد جرح به مأمور دولت در حین انجام وظیفه مصداق داشته باشد، بلکه اعلیحضرت به تبعیت از ملل راقیه چنین دستوري داده اند. لذا به لحاظ تخلف مأموران در شکستن حرمت منزل افراد، صدمات وارده به مأموران دفاع مشروع بوده و مأموران متخلف باید تعقیب شوند.»

با این استدلال وزین، دیوان عالی کشور حکم را می شکند و نهایتاً حکم برائت متهمان را صادر می کند و مأموران متخلف تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند. او با جثه ای

بسیار نحیف و معلول يك تنه در قبال بسیاری از خودسري هاي رضا شاه ایستاد. او حافظ قوانین و حقوق ملت بود و تا زنده بود از حقوق عامه دفاع کرد.

تنظیم سودابه درویش «نامی درخشان بر تارك دادگستري»، مجله قضاوت ، شماره ۲۹ بهمن و اسفند ۱۳۸۳ ، ص ۱۷

قانون هنگامی مجری که تقید به آن در میان باشد

قانون هنگامی مجری است که تقید به آن در میان باشد
 احمد کسروی در مقام وکیل مدافع سرپاس رکن الدین مختار، بعد از بیان مقدماتی در دفاع از رضا شاه پهلوی و نقادی از سید حسن مدرس گفت:
 اکنون بر سر دفاع می روم. درباره اتهام آقای مختار با بازداشت های غیر قانونی که قسمت مهم از اتهامات است، ما بیش از همه خود را در برابر يك مسئله علمی قضایی می یابیم و آن این است که تخلف از يك قانون هنگامی جرم است که تقید به آن قانون در میان باشد و گرنه در اجرای مجازات دچار اشکال خواهیم بود. این مسئله در قوانین مطرح نشده ولی اصولاً مسلم است و من اینک آن را با مثل روشن می گردانم. فرض کنیم در قوانین ایران قماربازی جرم اعلام شده و برای کسی که قمارخانه دایر کند یا جوانان را به قماربازی وادارد، مجازات سنگینی تعیین یافته. ولی در همان حال قمار در بیرون مجاز می باشد و کسی از آن منع نمی نماید. بلکه يك محله ای از تهران به نام «کوی نو» برای قمارخانه ها تخصیص یافته ، و پاسبانها برای تأمین نظم و آرامش در آنجا گمارده شده، و هر کس می تواند آزادانه چند ساعتی در آنجا بگذراند و فردا قصه خود را به یاران و دوستانش بازگوید. خلاصه آنکه عملاً قمار مجاز گردیده و آن قوانین مربوطه به قمار جز نمایشی در قانون شمرده نمی شود. لیکن با این حال روزی یکی از قماربازان یا قمارخانه داران را بگیرند و پرونده برایش تنظیم کرده، به پیشگاه دادگاه آورند. ببینیم آیا قاضی می تواند چشم روی هم گذارد و او را محکوم به مجازاتی که در قانون پیش بینی شده است گرداند؟! که در قانون پیش بینی شده است گرداند!؟

چنان که گفتیم این يك مبحث قضايي است و براي نخستين بار در ايران مورد ابتلاء گردیده و شما بايد آن را حل کنید و من چنين مي بينم که همین مسئله به این دادگاه و به این رسیدگی عنوان تاریخ خواهد داد. زیرا در آینده همیشه درگفتگو از مباحث قضايي این موضوع را یاد کرده و این دادگاه را نام خواهند برد. حقیقت آن است که در چنين موردی يك قاضي نمی تواند به عنوان اجرائی آن قانون به کسی مجازات دهد، زیرا يك قانونی هنگامی مجري است که تقید به آن در میان باشد و عملاً ممانعت از تخلف نمایند. يك قانونی که به کنار گذارده شده و هیچ ممانعتی از اقدام به ضد آن نمی شود قوه قانونی خود را از دست داده از سوی دیگر یکی از موجبات مجازات «تجری» است. وقتی که ما به يك کسی مجازات می دهیم، يك نکته را هم در نظر می گیریم که چرا از میان صد هزار تن تنها این يك نفر خیره روئی کرده و به يك کاری که ممنوع است و در نظرها زشت شمرده می شود، اقدام نموده؟ در مورد فرض ما این موجب در میان نیست از گناهکاران «تجری» رخ نداده است. این است که اجرائی آن مجازاتی که در قانون تعیین گردیده با حق و عدالت سازگار نخواهد بود. از این گذشته وقتی که يك جرمی شیوع یافته و صدها کسان به آن مرتکب می باشند و ماتنها يك یا دو تن را به دادگاه کشیده، مجازات می دهیم، این تبعیض گذشته از آنکه سخریه آور است، به آن محکومین تشدید مجازات نیز محسوب است. اینها نکات مهمی است که باید در اجرائی عدالت منظور گردد. در چنين موردی قاضي باید به احترام مقام قضاوت از رسیدگی خودداری کند و به اعتراض برخاسته، بگوید: اگر این قانون مجري است، چرا عملاً ممانعت نکرده اید؟! چرا وسایل ارتکاب آن را فراهم ساخته اید؟! اکنون هم چرا همگی را دنبال نمی کنید؟! چرا تنها یکی دو تن را برگزیده، به پیشگاه دادگاه آورده اید؟! چرا دستگاه قضاوت را بازچه اغراض خود ساخته اید؟! ما نيك می دانیم چون رضا شاه به روی کار آمد اصول دیکتاتوری را پیش گرفت و بسیاری از قانونها را از میان برد. نخست قانون انتخابات را از میان برد که نمایندگان را خود دولت بر می گزید. سپس قوانین دائر بر بازداشت و زندان را از میان برد که شاه هر که را که می خواست دستور بازداشت و زندان می داد. همچنین قانونهای بسیاری دیگری را بی اثر گردانید

و ما می دانیم که انبوه مردم در برابر او به خاموشی گرائیدند و اعتراض ننمودند بلکه با او همراهی نشان دادند و از همدستی دریغ نگفتند وزیران این رفتار را نمودند، ادارات به این کار شرکت کردند، روزنامه ها به آن خشنودی نشان دادند. اینها چیزهایی است که ما فراموش نکرده ایم و به این زودی نخواهیم کرد.

آری امروز کسانی می خواهند خود را از شرکت در کارهای آن روزی برکنار وانمایند، ولی همه می دانند که دروغ است. این قانونها که امروز در جلو ماست اینها را که گذرانده؟ اینها را نمایندگانی گذارده اند که با دستور شاه سابق انتخاب می گردیدند و هر قانونی که می آمد بی چون و چرا تصویب می کردند. ادارات نیز بی چون و چرا آن قانونها را اجرا می کردند.

روزنامه ها نیز ستایشها می نوشتند و هر روز ستونهای خود را پر از ستایش می ساختند. این که می گویند ناگزیر بودیم، همگی دروغ می گویند. ما نیک می دانیم که از روی میل و دلخواه با آن اوضاع همراه بودند. اگر اینها همراه نبودند تنها یک تن رضا شاه چه کار توانستی کرد؟! شگفت تر آن است که کسانی که امروز شکایت می کنند و در این پرونده نام دارند، از کمک های مهم شاه گذشته بوده اند و در پیشرفت کار او دخالت بسیار نموده اند؛ مثلا شاهزاده فیروز که این پرونده به نام خواستن انتقام او تدوین یافته یکی از کسانی بود که در آغاز کار با رضا شاه همدست بود. من از خانواده اسدی جز دوستی به {رضا شاه} ندیده ام و علاقه و دلبستگی بی اندازه به او می نمود.

من شنیده ام چون در مشهد حکم اعدام را به او خوانده اند، متأثر گردیده و چنین گردیده و چنین گفته: «من در این قضیه جرمی که مستوجب اعدام باشم، ندارم. این مجازات نتیجه آن ظلم هایی است که به نام شاه پرستی به مردم نموده ام.» اگر این سخن را گفته باشد، راست گفته است.

هر چه هست ما اکنون در برابر این اشکالیم که آیا می توان این متهمان را به دستاویز قانون هایی که بیست سال ملغی بوده است، مجازات نمود؟ البته در اساس اتهامات، وکلای دیگر دفاع خواهند کرد و این چهل فقره اتهام به نام بازداشت غیر قانونی مسلم و

ثابت نیست و ما از روی قرینه چهار پرونده قتل می توانیم دانست که در آنها نیز مقصد اثبات جرم بوده و به هر یکی از ایردهای بسیار می توان گرفت. این دفاعیات را وکلای دیگر آقای مختار خواهند کرد. من يك موضوع كلي را دنبال می کنم. این بسیار بی معنی است که بیست سال در این کشور دیکتاتوری مجری باشد و از وزیران گرفته تا روزنامه نویسان همگی آنها بپذیرند و گردن گزارند و همراهی نمایند و اکنون به يك بار برگشته به یقه چند تتي چسبیده ، به محاکمه بکشند. این چیزی است که همه بیگانگان به ما ایراد خواهند گرفت. بخصوص که در این تعقیب نیز پاره اغراضی محسوس باشد و ما ببینیم که در پرونده آنچه به سود متهمان است، به کنار گذارده اند و تنها در پی اثبات جرم بوده با تکلف دلیلهایی سوق کرده اند. من سختم را در اینجا به پایان می رسانم. خلاصه دفاع من آن است که اتهام کشتن چهار نفر ثابت نیست و پرونده ها خلاف آن را می رساند و درباره هر دو از موکلیم درخواست برائت می نمایم. درباره پرونده های دیگر آقای مختار من چنین می دانم که نمی توان آنها را تعقیب کرد و این تعقیب برخلاف حق و عدل است.

قانون هایی که بیست سال ملغی بوده به عنوان تخلف از آنها، مجازاتی نتوان داد. اگر دادگاه این نظر مرا نپذیرد، البته وارد رسیدگی خواهد شد و من در آن صورت يك پیشنهادی دارم و آن این که برای جلوگیری از سخریه و طعن بیگانه و خودی همه کسانی که دیروز در زمان رضا شاه مصدر کارهایی بوده و در نقص قوانین شرکت کرده اند، نیز تعقیب گردند و اگر بنای این باشد باید هر یکی از ما فهرستی از این کسان تهیه کند و به نام اعلام جرم به دادسرا فرستد که پرونده برایشان تنظیم گردد و من خود يك چنین فهرستی را تنظیم توانم کرد.» « ۱ »

«قانون هنگامی مجری که تقید به آن در میان باشد»، مجله قضاوت ، شماره ۳۱ خرداد ۱۳۸۴ ، ص ۵۶

پی نوشت

* برگرفته از کتاب تاریخ حقوق ایران

۱- موسوی زاده ، همان جا ، صص ۵۴۰ - ۵۴۶

فصل بیستم

«دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی»

پرچم روزانه شماره ۴۸ یکشنبه ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۱

محاکمه مختاری و روش پرچم

امروزها در بیشتر روزنامه‌ها گفتگو از محاکمه مختاری و همدستان او میشود. ما باین موضوع علاقه ای را که دیگران نشان میدهند نداریم. اگر بناست کارهایی که بر خلاف قانون در زمان شاه گذشته رخ داده رسیدگی شود تنها داستان مختاری نیست و این جای پرسش است که چرا تنها این یکی را دنبال میکنند، و ما در حیرتیم که چرا مردم این نکته را در نمی یابند؟! چرا اینقدر چشم بسته هستند؟

یک چیزی که ما نمی پسندیم اینست که در میان این شوروهیاهو تاریخ خود را فراموش مینمایند، چیزهایی را که با دیده، دیده و یا از نزدیک شنیده اند نادیده و ناشنیده می انگارند.

امروز شیوه مردم و قاعده ای که برای دوستی و دشمنی خود برگزیده اند آنستکه هر کسی که در زمان شاه گذشته سختی کشیده و یا حبس رفته و یا کشته شده او را نیک بدانند و مظلوم شناسند و «مرحوم» می خوانند و هواداری و دلسوزی نشان دهند. کار بجایی رسیده که من میبینم کم کم نام تاراجگران لر و بویر احمدی و شاهسون و کرد بمیان می آید که به آنان ستم رفته و کسانی خود آنها و هوادارانشان سر بر آورده



سریاس رکن الدین مختاری

دم از ستم دیدگی می زنند و شاه گذشته را ستمگر خود میخوانند . در اینجاست که آدمی بدرماندگی و بیچارگی این توده دلش میسوزد . در اینجاست که می بیند اینها بسیار بینو آیند . یک کسیکه چند روزی در زمان شاه گذشته بزندان رفته دیگر همه چیز را فراموش میکند و تنها کینه خود را در نظر میگیرد و با یک احساسات خودخواهانه بصدای کارهای نیکی که در زمان آن شاه انجام گرفته نیز با دیده بدبینی می نگرد.

هرچه هست ما با این شیوه رفتار ایرانیا ن موافق نیستیم و اینها را جز بزیان خود آنان نمی شناسیم و اینست در این هیاهویی که برخی روزنامه ها در این چند روزه برانگیخته اند همراهی نمی نماییم و نخواهیم نمود . در روزهای محاکمه نیز نه جریان آنرا با صورت نطقهای وکلا و دیگران خواهیم آورد بی آنکه خود اظهار احساساتی نماییم . از آنسوی ما بجای این هیاهو بیادآوری برخی موضوعهای تاریخی خواهیم پرداخت و از جمله تاریخ شیخ خزعل و کارهای او را دربر عنوان « شیخ خزعل خان که بود» برشته نوشتن خواهیم کشید.

پرچم روزانه شماره ۱۵۰ سه شنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۲۱

محاکمه مختاریمتن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر

ریاست دیوان کیفر گواهند که من نخست بوکالت حسینقلی فرشچی که یک آدم بی چیز و تهی دستی است انتخاب شده و آنرا خودم داوطلبانه پذیرفته بودم . وکالت آقای مختاری در آخرین روز بمن رسیده.

مقصودم از این مطلب آنست که من این وکالت را داوطلبانه پذیرفته ام و یک منظورمادی در میان نبوده و علت اینرا در ضمن سخنانم روشن خواهم گردانید. در اینجا مقصودم آنست که من این وکالت را خودخواستار شده ام. ولی باید بگویم که پس از

پذیرفتن مطالبی پیش آمده که مرا متاثر و پشیمان گردانید و اینست می خوهم بنام اعتراض بآن مطالب ، در اینجا اشاره کنم :

پس از پذیرفتن وکالت نخست دیده شد که متن ادعا نامه را برای انتشار در روزنامه ها دادند در حالیکه چنین کاری بخلاف قانون است و یک زمانی خود وزارت دادگستری همان را بشهربانی ایراد گرفته و اعتراض کرده است. در قضیه محمد باقر گلپایگانی که هفت فقره جرم بزرگ باونسبت میدادند و شهربانی کشف آنرا که بادت همین جوانشیر انجام گرفته بود یک شاهکاری برای خودمیشمرد سراسر پیرونده را پیش بدادگاه فرستد در روزنامه ها انتشار داد و این یک هیجان بزرگی در مردم پدید آورد. چنانکه چون روز محاکمه فرارسید و محمد باقر ابدادگاه می آوردند بیم میرفت که مردم بریزند و او را تکه تکه کنند.

از طرف دی گر دادگاه خود را در برابر شور و هیجان مردم مسلوب الاراده دید و چون عقیده دیوان جنایی (باکثرت اعضا) بتبرئه متهم بود و آن دلایل را برای اثبات جرم کافی نمیدانست خود را در محظور دید که اگر حکم تبرئه دهد و محمد باقر را آزاد گرداند مردم او را با شکنجه خواهند کشت و این بود ناگزیر گردید یک کاری رویه ای کند و آن اینکه حکم برائت محمد باقر را داد ولی در همان هنگام او را متهم ببردن اموال همان مقتولین (که قتل آنها را مسلم ندانسته بود) شناخته قرار توقیف او را صادر کرد و پیرونده را بنزد باز پرس فرستاد که قضیه را دنبال کند(آن روز من در دیوان جنایی بودم ولی چون عقیده بثبوت اتهامها داشتم ، در اقلیت ماندم) .

در نتیجه نشر ادعا نامه چنین محظوری پیش آمده بود از این ر و وزارت دادگستری شهربانی اعتراض کرد و ستور داد که از این پس ادعا نامه را بروزنامه ها ندهد . ولی در این قضیه دیدیم ناگهان خود دادگستری ادعا نامه ها را بروزنامه ها داد . من میدانم اینکار بادتور که بوده ، هر چه باشد کاری غلطی شده و من اکنون اعتراض خود را اظهار میکنم بهر که خواهد برخورد ، برخورد .

سپس دیده شد روزنامه‌ها در پیرامون قضیه باظهار عقیده پرداختند و احساسات مردم را تحریک کردند و نجا رسیده که می‌بینیم هم دادگاه در محظور است هم ما وکلای H در اینجا نیز هیچانی پدید آوردند و امروز کار بمدافع ایمن نمی‌باشیم.

من امروز در روزنامه ای خواندم که مینویسد: اینها را بکشید و گرنه ما خودمان در این چند روزه م ا رفتار شگفتی از برخی می‌بینیم. آنروز برگ کوچک چاپی را .. « خواهیم کشت در اینجا ب میان مردم پراکنند و یکی از ایشان که خود از جرگه قضات است یکی از آن برگها را بمن داد که چون خواندم دیدم مینویسد:

« مختاری را جامعه محکوم باعدام کرده ، هرکس که ازو دفاع کند شریک جرمش شناخته خواهد شد.»

یکروز دیگر هم که دادستان بیان ادعا نمود ما چون باتاق دیگر رفتیم دیدم یکی از دادیاران رو بما کرد و گفت: «اکنون باید همه وکلای متهمین استعفا بدهند» من تعجب از این کارها میکنم. زیرا چگونه یک قاضی یا یک دادیار نمیفهمد که تعیین وکیل برای متهم اجباری است که بدون آن محاکمه نمیشود و از آن سوی یک وکیلی که برای دفاع از متهم تعیین گردیده نمیتواند استعفا دهد و گرنه از وکالت ممنوع می‌گردد. ببینید تاثیر هو و جنجال تا بجا کشیده که اینها که همیشه سروکارشان با قانون است ، آنرا فراموش میکنند.

مقصودم بدفهمیده نشود. نمیگویم که روزنامه‌ها ایراد بکارهای گذشته ننویسند. چنین چیزی از من نسناسست. زیرا ما خودمان در روزنامه از بدکاریهای زمان گذشته سخن میرانیم و بیدکاران ایرادی گیریم. بلکه حقیقت اینست که ما یک جمعیتیم و یکی از مقاصد ما آنستکه یک دادگاه بزرگی برپا گردد و از آغاز جنبش مشروطه تا امروز همه کسانی که پا در میان داشته اند ، کارهاشان مورد رسیدگی گردد و چه زندگان و چه مردگان همگی بمحاکمه کشیده شوند. این یکی از آرزوهای جدی ماست. من چون تاریخ مشروطه را نوشتم. یکی از یاران ما گفت این ادعا نامه است و یک روزی باید بیاید که اینرا بجلوگذاریم و یکایک مردان را بمحاکمه کشیم، پس چگونه بگویم روزنامه

ها از زمان شاه گذشته سخنی نرانند و برای چه بگوئیم؟ ... برعکس ما میگوئیم باید از هیچ کس چشم پوشی ننماییم.

من دیروز مجله ای دیدم که از طرف شهرداری تهران در تیرماه پارسال بچاپ رسیده و در آن از شاه گذشته یاد کرده. ببینید پستی و چاپلوسی راکه یک پادشاهی راجای خدای «معبودحقیقی» را بنام آفریدگار می گزارد. آیا نباید نویسندۀ بی دین و پست آن مجله را با شهرداری که اجازۀ چاپ آنرا داده بمحاکمه کشید؟... نیز دیروز با یکی از آشنایان گفتگوی کسی را داشتیم که در زمان محمد علی میرزا درباغشاه از قضات بوده و آزادی خواهان را بنام آنکه قانون خواسته آند محکوم بکشتن میگردانیده و اکنون همان مردشیدازنده است و از ادارات قانونی، حقوق گزارف میبرد. آیا چنین مردی را نباید رسوا گردانید؟!!

من برخلاف عقیدۀ آقای محیط نمیگویم از زمان شاه گذشته سخن رانده نشود، من نظر خود را درباره شاه گذشته شرح خواهم داد. در اینجا مقصودم آن است که یک موضوعی که از جانب ادارات قانونی دنبال شده و ببیشگاه دادگاه آمده و چنین دستگاه بزرگی برای آن چیده شده که یک سو وکلای مدافع صفت بسته و یک سو وکلای توان خواهان بریدۀ نشستۀ اند و چند تن از قضات عالیرتبه برسیدگی آن میپردازند دیگر نباید روزنامه هادر پیرامون آن اظهار عقیده نمایند. اینکار با زندگانی قانونی ناسازگار است. به آن روزنامه ها باید گفت: اگر شما اظهار نظر خواهید کرد دیگر دادگاه برای چیست؟!!

خطای بدتر اینها آن توهینی است که بوکلای مدافع میکنند. اینها نمیدانند که بیگانگان همین را دلیل قانون ناشناسی روزنامه ها خواهند شناخت و قیمت مطبوعات در نظر آنها کمتر خواهد گردید، را یک

روزنامه نویس اینرا ندانکه ادعا نامه که نوشته شده ادعاست و احتمال بسیار می رود که در دادگاه خلاف آن ثابت گردد و ییکبار آنرا لغوگردانند و اینست نباید بروی آن اظهار عقیده از جانب روزنامه ها بشود؟. چرا این ندانند که متهم اتهامش هرچه باشدباز باید وکیل از طرف او دفاع نماید و اگر یک دادگاهی برای یک متهمی ن ایراد گیرند نه

اینکه بوکلایی که بدفاع از متهمان حاضر معین شده اند بد وکیل معین نکرد ، روزنامه ها باید به بنویسند و توهین کنند؟!..!

چرا یک روزنامه نویس این نفهمد که یک محیط که یکمرد دانشمندی است و از یک مستوفیان دفاع میکند و چند ساعت وقت خود را صرف آن میکند، این بخاطر مستوفیان نیست ، آقای محیط را با مستوفیان چه رابطه و چه تناسب؟!.. بلکه بخاطر اجرای عدالت و رعایت قانونست؟!..!

چرا یک روزنامه نویس بیاد نیاورد که در چند سال پیش که « پول دو مرگ» رئیس جمهور فرانسه را کشتند با آنکه کشنده یک روس سفید منفوری بود و کارش در نزد فرانسویان از مبغوضترین کارها شمرده می شد و خود او طپانچه در دست گرفتارگرید که جنایت را انکار نمی کرد، بلکه داد میزد که مرا تیرباران کنید با اینحال مردم فرانسه او را بی محاکمه نکشتند و یک یا دو وکیل برایش معین کردند که بیش از یکماه در دیوان جنایی از او دفاع میکرد؟!..!

از آنطرف چون محاکمه آغاز گردید ما در خود دادگاه بیک کار بی رویه دیگری برخوردیم و آن لحن و ترتیب دادستان در بیان ادعا بود که هیچ شایستگی نداشت. یک دادستان چرا باید در میان بیان ادا رویش را بسوی تماشاچیان گرداند؟!.. چرا باید بتحریریک احساسات آنان بکوشد؟!.. چرا باید به متهمان بنکوهش و توبیخ پردازد؟!.. چرا باید کلمات ناجایی از قبیل «جانی بالفطره» یا «مسیر غضب» بکار برد؟!.. بالاخره چرا باید نعره ها زند و فریاد ها بکشد؟!.. اینها بی رویه است . این را همه میدانند که نکوهش و توبیخ جزو مجازات است. کسانی که هنوز محکوم نشده اند چرا باید مورد توبیخ قرار گیرند؟!.. اینها اعتراضات منست که در مقدمه دفاع به انها مباردت می نمایم.

اما دفاع از متهمین باید نخست از حسینقلی فرشچی گفتگو کنیم . اتهام این مرد شرکت در کشتن شاهزاده فیروز و کشتن خزل است و باید در این دو زمینه دفاع بدیهی است که ثبوت این اتهام فرع بر آنست که موضوع قتل مسلم باشد. باید دید آیا مسلم است یا نه؟!..

باید دید آیا دلایلهایی هست؟ ... آنچه من میدانم هیچ یکی از این دو موضوع مسلم نیست و دلایلهایی که ذکر شده نه تنها قانع کننده نیست، از طرز دلیلهای پیداست که زورکیست. در این پرونده راه را معکوس رفته اند.

باین معنی که نخست موضوع قتل رامسلم گرفته و سپس بتهیه دلیل پرداخته اند. یک بازپرس باید در اتهام دلیلهای را بسنجد و آنچه ملول رویهمرفته آنها است بگیرد و در اطراف آن کیفرخواست تنظیم کند ولی در اینجا آقای بازپرس نخست سقف را ساخته و سپس دیوارها را بالا برده. خود را مکلف دانسته که موضوع قتل را ثابت کند و اینست با تکلف دلایلهایی تهیه کرده و همین موضوع است که مرا واداشت تا داوطلبانه وکالت یکی از آنها اجحاف میشود. متهمین را بپذیرم. زیرا دیدم در این قضیه بامن با کارهای دیگرایشان علاقه ای ندارم. شاید حسینقلی یا عباس یاعقیلی پورگناهان بسیاری کرده باشند، شاید آدمهای بسیاربدی باشند. من آنها را نمیشناسم. من از روی همین پرونده میگویم که اینها شاهزاده فیروز یا شیخ خزعل را نکشته اند و این اتهام نه تنها ثابت نیست، خلاف آن آشکار است. من اینک یکایک دلیلهای کیفرخواست را مورد بحث قرار میدهم:

۱- **بیانات خانواده شیخ:** یکی از دلیلهای دادستان اینها است. ولی همین موضوع روشن میگرداند که تنظیم کننده ادعای نامه پیروی از دلیل نمیکرده بلکه محتویات پرونده را گلچین نمیکرده که آنچه دلالت برائت متهمان دارد کنار میگذارد و آنچه عنوانی در دست او توانستی بود بنام دلیل انتخاب مینموده.

این پرونده با بیانات منصور پسر شیخ آغاز میشود. بازپرس او را احضار کرده و درباره مرگ پدرش پرسش کرده و او از زبان ربابه زن شیخ چنین گفته که آن شب شیخ ناخوش و من تا سه ساعت پس از نیمه شب در نزد او بودم و سپس رفتم و خوابیدم و صبح چون بیدار شدم از قضیه شیخ آگاه گردیدم.

این پسر شیخ است که چون میپرسند هیچ زکری از کشته شدن پدرش نمیکند و چون خودش نبوده از زبان نامادری اش داستان بیمار شیخ را نقل میکند. اگر او را کشته بودند چرا این هرگز نامی نمی برد؟! میدانم چه خواهند گفت، خواهند گفت میترسیده

که حقیقت را بگوید. چنین انعکاسی بیرونده انداخته اند که خانوادهٔ شیخ از اظهار حقیقت ترسیده و خودداری مینموده اند.

من میپرسم: از که میترسیده؟! این پرسش در ۱۷ / ۷ / ۲۰ از پسر شیخ شده یعنی بیست و چند روز پس از داستان استعفای شاه سابق و پس از آنهمه سخنانی که رادیوهای بیگانه و روزنامه های خودمان در پشت سر ن پادشاه گفته و نوشته و صدای آزادی و دمکراسی را بگوش همگی رسانیده بودند دیگر پسر شیخ از که میترسیده؟! همان ربابه زن شیخ را احضار کرده اند. خود او نیز بیانات مفص کرده که در پرونده خلاصه آنرا نوشته اند. همان ربابه میگوید: آن شب و قتیکه از نزد شیخ بیرون میشدم، رمضان (یکی از نوکرهای نزدیک شیخ) گفت: امشب شیخ تو را صدا می کند فردا شب که صدا خواهد کرد؟ من رفتم و خوبیدم و صبح که بیدار شدم ساعت ۸ بود. از رمضان دم درب پرسیدم شیخ چه وقت خوابید؟ گفت: ساعت ۵ بعد از نصف شب و هنوز هم ناشتایی نخورده است. و قتیکه این حرف را شنیدم گفتم: شیخ دیشب نخوابیده و بگذارم قدری بخوابد و رفتم پایین تخت شیخ روی زمین دراز کشیدم. این بیانات زن شیه است. از کجای این بدست می آید که شیخ را کشته اند؟ این بیانات با آن نسبتی که داده شده چه سازشی دارد؟! حال شیخ خزعل را آقای مجیدی پیش از من شرح کردند: مردی که بیش از ۸۰ سال داشته، و مبتلا بعوارض سفلیسی بود، و دچار فلج گردیده، و یک روز پیش از آن باد سرخ آورده و زوالو بصورتش انداخته اند و با این حال قدری هم کنیاک خورده بچنین کسی مرگ نزدیکتر از هر چیزی بوده است.

مطابق بیانات ربابه شیخ آنشب در حال احتضار مانندی بوده و کسانش نومید بوده اند که تا فردا شب نخواهد بود. زیرا گوید من چون خواستم باطاق خود روم، رمضان گفت: امشب شیخ تو را صدا میکند فردا شب که صدا خواهد کرد؟! مگر رمضان میدانسته که آنشب پس از رفتن ربابه حسینقلی و دیگران خواهند آمد و شیخ را خواهند کشت که آن جمله را گفته؟! آیا نه آنست که خود حال شیخ نومیدی آورده؟! من در شگفتم

پس چرا آقای بازپرس باین جمله ها تو جه نکرده ؟! چه شده که اینها را نادیده انگاشته است؟! چه مقصودی در میان بوده ؟!

پرچم روزانه شماره ۱۶۵ سال یکم سه شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۱

دنباله متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)

در کیفرخواست بگفته های بانو بتول مافی ((زن دیگر شیخ)) و کنیزان بانو و طوبی نامی استناد شده . نخست باید دانست این بیانات از آن سه زن مصنوعیست . زیرا بحکایت خود پرونده بانو بتول چون بار نخست بنزد بازپرس آمده یک رشته بیانات ساده ای در باب آنکه شیخ آنشب بیمار بوده و ربابه در نزد او مانده و بامدادان که خانم بتول از خواب برخاسته و برای ناشتا خوردن باطاق دیگر رفته ناگهان شنیده که میگویند شیخ سخته کرده . ولی بازپرس باین بیانات قانع نگردیده و اینست بار دیگر اورا احضار کرده و زیر فشار گذارده که میگویند شیخ را کشته اند و شما باید راستش را بگویند.

اینست او هم بیک رشته سخنان دیگری پرداخته که در کیفرخواست از زبان او نقل گردیده همین رفتار با کنیز او شده . این حال آن بیانات است . ولی من میگویم آن بیانات همگی راست است . ببینیم چه دلال تی بقتل دارد؟!!

خلاصه آنها این است که پس از نیمه شب بصدای حسن خان و شیخ بیدار شده اند و کنیز خواسته از اطاق بیرون بیاید و بفهمد موضوع چیست ولی دیده در را از پشت سر بسته اند و نتوانسته بیرون بیاید.

از این بیان چه معنایی توان فهمید؟! و آنگاه اگر این داستان راست است و بتول خانم و کنیز او یک سو قصدی نسبت بشیخ فهمیده اند بایستی دیگر خوابشان نبرد و پس از رفتن کشندگان بیرون آیند و بشیخ سری زنند و ببرسند موضوع چه بوده ؟! نه آنکه

بخوابند و بامدادان نیز تا ساعت ۸ بی پروا و نا آگاه بمانند و در پی ناشتا خوردن باشند تا آن هنگام که خبر مرگ شیخ را بشنوند .

۳- **اعترافات خود متهمان:** یک دلیل دیگر دادستان اعترافات خود متهمان است که قضیه را شرح داده اند که چگونه بخانه شیخ رفته و او را کشته اند. آری، چنین اعترافاتی در پرونده هست لیکن نه باین سادگی و صافی. ما چون پرونده را جستجو میکنیم می بینیم حسینقلی و عباس و عقیلی پور روز نخست چون بنزد بازپرس رفته اند هر سه از داستان کشتن شیخ بی اطلاعی نموده و با سادگی و صافی بیاناتی کرده اند.

لیکن پس از مدتی چون دوباره ببیش بازپرس آمده اند اینبار لحن گفتگوهاشان بیک بار تغییر یافته است و یک رشته بیاناتی کرده اند درباره آنکه با دستور مقادادی بخانه شیخ رفته و او را کشته اند و این همان اعترافات است که در پرونده بآن استناد میشود. ولی همان متهمان پس از چندی دوباره از سخن خود بازگشته و نامه هایی از زندان بدادستان نوشته

آگاهی داده اند که بازپرس با زور و فشار ما را وادار بگفتن آن سخنان کرد و آنها اعتبار ندارد سپس در محضر دادگاه نیز هر سه با یک لحن جدی شرح دادند که با دستور بازپرس آنان را بزندان انداخته و در سرمای زمستان بی لحاف و بالاپوش گزارده و نان نی ز بسیار کم داده اند و با اینحال بیش از یکماه شکنجه داده سپس بنزد خودخوانده و آشکارا تکلیف کرده که باید بنحوی که من میگویم اقرار کنید وگرنه دوباره بهمان زندان مجرد خواهید رفت و در آنجا باید بمیرید. نیز شرح داده اند که آنان را تطمیع کرده اند که اگر با دستور بازپرس بیاناتی کنند پولها خواهند گرفت و برای اغواء ایشان چک نوشته و فرستاده از بانک ده هزار ریال پول گرفته آورده بجلو حسینقلی گزارده اند و هزار ریال نیز باو پرداخته اند که خرج کرده است . اینها را با تفضیل بسیار شرح دادند.

اکنون ما می بینیم بیانات متهمان دو گونه بوده و می اندیشیم که کدام یکی را معتبر شماریم و دلیل گیریم. دادستان میگوید:

اینها را مقدادی بایشان یاد داده. همان اعترافات راستتر است.

مقدادی هم گفت: آن بیانات اول درست تر است. این دومی را با اجبار تلقین کرده اند. ما در این میانه مردد مانده می خواهیم یک جستجوی کنیم. می بینیم از یکسو خود آنان گفتۀ مقدادی را تصدیق میکنند. از آن سوی اساساً مطلب ثابت میکند که این اعترافات درست نیست. زیرا ما چون این دو رشته بیانات متناقض را جلوگزارده می اندیشیم ب خود میگوییم م برای عدول متهمان از بیانات اولی یک علت لازم است. چنین امری بی علت نتواند بود، و هرچه جستجو میکنیم علت دیگری جز اینکه بگوییم فشار و شکنجه در میان بوده پیدا نمیکنیم.

زیرا ما میدانیم بازپرس برای آنکه متهم را باقرار وادارد دو راه بیشتر ندارد: یکی آنکه در ضمن پرسشها او را بگیراندازد و ناگه زیرگرداند که اق رار کند. مثلاً یک کسی متهم است که در فلان شب و فلان ساعت آدم گشته. ولی او منکر است. بازپرس میپرسد: آنشب در فلان ساعت کجا بودی؟! میگوید: در خانه ام بودم، و یا بفلان میهمانی رفتم ولی بازپرس از خانواده او یا از آن محل میهمانی میپرسد و دانسته میشود که دروغ گفته، و بازپرس این دروغ را برخ او میکشد و ناگزیرش میگرداند که حقیقت را بگوید. از این نحو اقرار گرفتن پی بحقیقت توان برد و اعترافی که از این راه بدست آید درخور اعتماد تواند بود.

راه دیگری اینکه متهم را بشکنجه کشد و یا در فشار بگذارد و بگوید باید اقرار کنی و متهم برای رهایی یک سخنانی را موافق میل او بگوید اینهم راه دیگریست. ولی اقراریکه از این راه بدست آید چه بسا دروغ باشد و بهر حال چنین اقراری در خور هیچ اعتمادی نیست.

ما در این قضیه می بینیم بازپرس راه نخست را بکار نبرده تا بگوییم به آن وسیله اقرار گرفته و ناچار بییم بگوییم که این وسیله دوم راکه فشار و سختی دادن باشد، بکار برده است. چیزیکه این امر را مسلم میگرداند آنست که متهمان با آن تقضیل شرح داده اند

که آنها را بزندان مجرد انداخته اند و ما دیدیم که آقای دادستان ردیی به آنها نداد و از زبان آقای پوررضا شنیدیم که گفت: «اگر تشکیلات شهربانی ناقص است بدادسرا چه ربطی دارد؟»

این عبارت در واقع تصدیقست. چیزی که هست عذر می آورد. که تشکیلات شهربانی ناقص است و ما معنی این عذر را نمی فهمیم. زیرا مگر در زندان شهربانی اطاقی برای نگهداری متهمان جز زندان مجرد یافت نمیشود؟!

من ناگزیرم در اینجا اعتراض کنم: چرا با متهمان این رفتار را نموده اند؟! ... کدام قانون این حق را بیازپرس یا بدادستان داده که متهم را بزندان مجرد فرستند و پوشاک از او دریغ دارند. دریغ یکی از اتهامات که آقای مختار شمرده میشود آنست که بزندانیان پوشاک نداده و یا به آنها فشار آورده و ما میبینیم خود دادسرا به چنان گناهی ارتکاب کرده. درست مانند آنست که کسی را گرفته بودند که درختهای مردم را میشکند و چون بنزد فراشباشی آوردند گفت ببرید چوبش زنید، فراشها از باغ مردم درختها را می شکستند که او را خوب بزندان.

اعتراض بماند. از نظر قضایی یک پرونده ای که بدینسان تدوین گردیده درخور اعتماد نتواند بود. این

دلیل دیگریست که در این پرونده راه را وارونه پیموده اند. بجای آنکه از دلیل بمدلول پی برند نخست مدلولی را در نظر گرفته و سپس در جستجوی دلیل بوده و در این باره چندان بی پروایی نموده اند که قانون را هم زیر پا گرفته اند. اینهم دلیل دوم آقای دادستانست.

۳ - رسیدهایی که در یک پاکتی در پرونده شیخ ضبط بوده. این دلیل سوم کیفرخواست است در این باره مقفادی به آقای مجیدی توضیحات خوبی دادند. مقفادی توضیح کرد که آن رسیده ها در این پاکت نبوده. و این پاکت مربوط بکاغذ دیگری بوده و دانسته نیست که رسیده ها در آن جا داده. نیز توضیح داد که رسیده ها در فهرست

محتویات پرونده قید نشده و همین دلیل است که مربوط باین پرونده نیست. آقای مجیدی توضیح داد که تاریخ آنها جور در نمی آید.

من از همه اینها صرف نظر کرده میگویم مسلم بدانید که آن رسیدهها راجع بپرونده شیخ است ولی چه ملازمه با کشتن اودارد؟! ما می دانیم که شیخ در تحت نظر این کار آگاهان بوده و اینها همیشه او و بستگانش را می پاییده اند. آیا چه مانع دارد که یک کشفهای مهمی در مورد شیخ کرده و آگاهی داده و در برابر آن انعامی گرفته باشند؟! ... آری اگر داستان قتل درخور قبول بودی این نیز یکی از قراین شمرده شدی. نه اینکه خود بتنهایی دلیل یا قرینه باشد.

اینها دلیلهای دادستان است که از یکایک آنها بحث کردم. باید توضیح دهم که مقصود ما از دلیل در گفتگوهای قانونی و در اصطلاح قضایی جز از آن معنایست که در گفتگوهای عادی فهمیده میشود.

ما دلیل آنرا میگوییم که برای هر شخص عادی تولید علم واطمینان کند. شما اینها را نیک بیاندیشید با

اینها میتوان مطمئن گردید که شیخ را کشته اند؟! .. اینها نه هر کدام بتنهایی دلیل است و نه از رویهمرفته آنها یک دلیلی پدید می آید.

بحکایت پرونده قضیه این بوده که چون شیخ خزل مرده برخی گفتگویی دربین مردم بوده کسانی بدس چنین گفته اند که او را کشته اند. در آنروزها این عادت مردم بود که هر کس از « تحت نظر » ها میمیرد.

همان روزها من نیز شنیدم یکی با من گفتگو میکردو گفت: « شیخ خزل را هم کشته اند ها! » گفتم: « از کجا تو میگویی؟ » گفت « خوب آدم میفهمد دیگر! » دانسته شد از روی خیال میگوید.

پس از حادثه شهریور ۱۳۲۰ همان شایعات راملاک گرفته وچنین خواسته اند که با زور و تکلف پرونده برای آن تدوین نمایند و این دلیلهها را با تکلف پیداکرده اند. ولی در همان پرونده یک رشته قراینی هست که بکشته نبودن شیخ دلالت میکند و اینست موضوع

کشتن نه تنها ثابت نیست بلکه از نظر قضاوت خلاف آن ثابت میباشد. و من اینک آن قرائین را یکایک می‌شمارم:

۱) بیانات خود کسان شیخ و رفتار ایشان در آنروز - بگفته هم گیشان در آنروز که بامداد آن آنان از خواب برخاسته اند هیچگونه تشویش در میان نبوده و گمان آنکه بشیخ آسیبی رسانیده باشند نمیرفته و اینست با دل آسوده از رختخواب بیرون آمده و بجای خوردن رفته اند و ربابه عیال شیخ که پرستار او بوده چون شیخ را در خواب می‌پنداشته خود نیز دریای تخت او دراز کشیده است. اگر آن داستانی که بنام رقتن حسینقلی و دیگران بخانه شیخ، و بیرون بردن رمضان، و بیدار شدن بتول خانم و دیگران، و بیمناک گردیدن ایشان گفته میشود راست بودی، این دل آسودگی هنگام بامداد معنی نداشتی.

۲) لقمان الملک که یکی از پزشکان بنام تهران است جسد شیخ را معاینه کرده و جواز دفن داده و این چگونه میشده که شیخ را خفه کرده و یا سیخ بگیجگاهش فرو برده و کشته باشند و پزشک علائم آنها را درک نکند؟! مگر خفه شدن علایم خاصی ندارد؟! کسی را که سیخ بگیجگاهش فرو برند و خون از آنجا بیرون بیاید آثارش باز نمیدانم چگونه معقول است که لقمان الملک اینها را نفهمیده؟! آیا میتوان گمان برد که لقمان الملک ترسیده و حقیقت را پنهان کرده باشد؟! ... چنین گمانی باو نتوان برد؟! ...!

در کیفرخواست چنین عذر آورده اند که لقمان الملک چون بدگمان نبوده توجهی بآنکه شیخ را کشته اند نکرده. ولی این عذر پذیرفتنی نیست. زیرا یک پزشکی باید جستجو کند و حقیقت را بنویسد.

بدگمان بودن نیازی نیست. از سوی دیگر چنانچه گفتیم خفه کردن یا سیخ بگیجگاه فرو بردن نچیز نیست که ظاهر نباشد و یک پزشک در سایه عدم توجه آنرا در نیابد.

برای چه شیخ را کشته اند؟! داستان شیخ خزعل را شرح خواهم داد. اینمرد بدولت نافرمانی نمود و جنگ کرد و سپس شکست یافت و بی هیچ شرطی تسلیم شد. اگر رضا شاه میخواست او را بکشد، همانروزها میکشت و یا سپس که دوباره بکارهایی

برخاست و در کشتی دستگیر گردید که بتهرانش آوردند ، در آن زمان میکشت . آنروزهایی که هنوز در خوزستان نفوذ شیخ و کسان او کارگر بود و اندک بیمی از رهگذر او میرفت میکشت. در جاییکه در آن هنگامها شیخ رانکشته و با بردباری با وی رفتار کرده بود چه علت داشت که در این هنگام که شیخ بی کبار از نفوذ افتاد ه ، و در خوزستان کمترین زمینه ای برای فعالیت کسان او باز نمانده ، و خود دچار چندین بیماری شده و زمینگیر و افلیج گردیده و تا دم مرگ جز چندگامی نمانده بود او را بکشد و بیهوده خود را بدنام گرداند؟. آخر یک موجهی میخواهد؟.

از این گذشته ما آگاهییم که رضا شاه خزعل را نمیکشت و نبایستی بکشند ، در همانروزها که شیخ گرفتار گردید یکی از همسایگان از دولت خواستار شد که بشیخ تأمین جانی داده شود و شاه داد.

در کفرخواست چنین وانموده اند که اختیار کشتن خزعل در دست مقدادی بوده و او بیباک و بی پروا بحسینقلی و عباس و عقیلیوردستور داده که خزعل باید امشب کشته شود و حتی این امر را بحسنخان نوکر شیخ داده و او را هم مامور این کار گردانیده و حسنخان نیز در کشتن شیخ شرکت کرده . نمیدانم این سخنانخام را چگونه نوشته اند؟! . چگونه معقول است که نوکر خانگی شیخ را در کشتن او دخالت دهند؟! ... چگونه معقولست که کشتن کسی همچون خزعل با این بیباکی با دست مقدادی انجام گیرد؟!.

شنبه ۲۱ مرداد ماه ۱۳۲۱

پرچم روزانه سال یکم شماره ۱۶۶

چنانکه پریروز نوشتیم این چند روزه در تهران همه گفتگوها از محاکمه مختاری و همراهان اوست و روزنامه ها همه از آن می نویسند . این جوش و جنب از یکسو خوبست و از یکسو بد . خوبست از اینرو که در ایران نیز محاکمه ای برای این قبیل متهمان برپا میشود و این تاکنون کمتر بوده . بد است از اینرو که مختاری تنها نیست . صدها مختاری هست که باید بمحاکمه کشیده شوند و ما نمیدانیم چه شده که آن

ها را رها کرده تنها این چند تن را گرفته اند؟! بدتر از این آنست که بنام کینه توزی با مختاری کسانی را که باین کشور بدبها کرده اند با یک نام نیکی یاد میکنند. مثلا شیخ خزعل یکی از نیکانمان میگردد، دبیا یکی از «شهاد» می شود و همچنین دیگران. این بریک توده ای ننگ است که تاریخ خود را فراموش نماید و همچون کودکان مهر و کینه اش با نیکان و بدان بروی یک پایه ای نباشد.

شیخ خزعل که بود؟ ... این مرد کسبست که در خوزستان کسان بسیاری را از عرب و عجم کشته و خودیگانه مالک آنجا گردیده، و خاندانهای بسیاری را نابود ساخته و مردم را اذیت کرده و برای خود دارایی بسیاری

اندوخته بود، و سپس هم کوس استقلال میکوفت و بدولت دخالتی در کار خوزستان نمی داد و در زمان سرورزیری شاه گذشته آشکاره نافرمانی نمود و سپاه گرد آورد و با دولت جنگ کرد و شکست خورد. چنین کسی را نیکنام گردانیدن معنایی ندارد.

همان دبیا یکی از کسانی بود که خود را بدربار بسته و پیشتیانی آنجا ب مردم ستمگری مینمودند. اینکه او را از دربار بیرون کردند بر سر رنجشی بود که در مجلس قماربازی با پدر زن شاه پیدا کرده بود. چنین کسانی نیکنام نتوانند بود. نمی گویم: خوب کردند که کشته اند. این سخنی نیست که از من شایسته باشد. میگویم:

محاکمه کشتنش در جای خود باید رسیدگی شود لیکن سزاوار نیکنامی نمیباشد. بهر حال این فراموشکاریها از ایرانیان بسیارزشت است. همین چیزهاست که عنوان بدست بدخواهان این کشور داده که همیشه میگویند این مردم رشد سیاسی ندارند و لایق آزادی نمیباشند. خودشان این هیاهو را بمیان می اندازند و مردم را بجنب وجوش وامیدارند و برگشته چنین میگویند:

محاکمه مختاری بیک طرف و این احساسات فراموشکارانه درباره خزعل و مانند آن بیک طرف. ما این دوتا را از همدیگر جدا میگیریم. محاکمه مختاری جریان خود را خواهد کرد و باید بکند و ما در آن باره هیچ سخنی نداریم. ولی درباره آن فراموشکاریها ما با مردم همراه نیستیم و مخصوصا در پرچم گفتارهایی در این مد نافرمانی شیخ خزعل من که دارنده پرچم هستم در خوزستان بودم و از زمینه خواهیم

نوشت. در پیش داستان او نیک آگاهم. اینست چنانکه گفته ایم گفتارهایی در همان زمینه خواهیم نوشت.

آنها هست کسانی ایراد گرفته اند که چرا آن وکالت را پذیرفته ام، و این دل یلی است که ایرادگیران از موضوع آگاه نمی باشند. اینست در اینجا آنرا مینویسم: نخست باید دانست که من وکیل فرشچی نامی هستم که خود یک مرد بیچیز و بینواست که برای خرج روزانه خود نیازمند و مستمند است و از این وکالت یک شاهی پول بمن نخواهد رسید.

دوم این وکالت را دادگاه در نظر گرفته و قانونا یک وکیلی ناگزیر است که بپذیرد. سوم اساسا پذیرفتن وکالت یک متهمی ایراد بیک وکیل نتواند بود. زیرا یک متهم هر که باشد و اتهامش هر چه باشد باز از روی قانون باید وکیل داشته باشد و این وکیل در واقع برای کمک بدادگاه است، برای آن است که دیدبانی بمحاکمه نماید و اگر در یکجا غفلتی رخ داده یادآوری نماید و بفرض آنکه گناه متهم مسلم است و دیگر جای دفاعی نیست بکوشد و نگذارد بیش از اندازه گناه منظور گردد. برای اینست که در همه کشورها برای هر متهمی که باشد وکیلی معین میکنند. آمردی که در چند سال پیش رئیس جمهور فرانسه را کشت و طپانچه بدست گرفتار شد و خود نیز منکر قضیه نبود باز وکیلی معین کردند و بایستی کنند.

کسانی که آن ایرادها را میگیرند از اینها آگاه نیستند.

گذشته از اینها محاکمه مختاری و همدستانش ارتباط نزدیک سیاست و تاریخ ایران دارد و من خشنود گردیدم که دادگاه مرا بوکالت فرشچی در نظر گرفته. زیرا خود میخواستم که در این محاکمه دخالت داشته بتوانم بکارهایی موفق گردم.

پرچم روزانه شماره ۱۶۴ یکشنبه ۱۸ مردادماه ۱۳۲۱

دنباله متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)

اینها درباره پرونده شیخ بود. اکنون بیرونده شاهزاده فیروز. در آنجا نیز از یکایک دلیلهای سخن میرانم:

اعترافات خود متهمان درباره این اعترافات گفتم که با زور و فشار گرفته شده و متهمان چند بار نقیض آنها را گفته اند. آقای محیط و دیگران چند بار تکرار کرده اند که در امور جزایی اقرار معتبر نیست. شاید برخی شنوندگان معنی آنرا ندانند و تصور کنند یک سخنیست که وکلای مدافع متهم از پیش خود میگویند، ولی باید دانست که این یکی از مسلمات علم قضاوتست، و حقیقت آنستکه اعتراف هیچگاه ملازمه با واقع ندارد و چه بسا کسانی برخلاف واقع اقراری کنند. مثلاً ممکنست کسی بفلان آدم و امدار نباشد ولی از روی اشتباه خود را و امدار داند و اعتراف کند. ممکنست یک کسی فلان کس را نکشته باشد و لیکن برای خودنمایی و یا بعلت دیگری اعتراف بکشتن او نماید. اینگونه واقعیات گاهی روی داده.

اینست از نظر حقیقت اعتراف چه در امور حقوقی و چه در امور جزایی ملازمه با واقع ندارد و یک کسی همینکه اعتراف کرد علم بواقع حاصل نمیشود ولی در امور حقوقی گفته اند چون خودش بگردن میگیرد اگر چه علم بواقع حاصل نشود باید اعتراف را حجت گرفت و از روی آن حکم داد. بگفته عوام میخواستند اقرار نکند.

ولی در امور جزایی چون موضوع مهمتر است و اغلب پای جان در میانست از اینرو دقت بیشتر بکار برده

گفته اند تنها اعتراف کفایت نمیکند و باید در پیرامون آن جستجوهایی کرد که آیا آن اقرار زمینه دارد یا نه؟ ... آیا قراین یا دلایلی دیگر آنرا تایید میکند یا نه؟ ... چنین فرض کنید کسی آمده نزد باز پرس و میگوید من فلان کس را کشته ام تنها با این یک سخن او را آدمکش نشناخته و بجلو دادگاهش نمیفرستند ، بلکه باید نخست جستجو کنند که آیا آنکس در واقع کشته شده یانه؟! .! نوم علت را بپرسند و تقضیل بدست آورند و ببینند آیا یک موجبی بوده یا نه؟! .. آیا میتوانسته او را بکشد یا نه؟! .! اوضاع موافقت با اقرار دارد یا نه؟! ...

فرض کنید کسی اقرار میکند من فلان کس را با طپانچه کشته ام ولی دیده میشود دست او شکسته است که نمیتواند طپانچه بکاربرد، یا دیده میشود که آن کشته با زخم شمشیر کشته شده و یا دیده میشود هیچ موجبی برای آن کشتن در میان نبوده و گمان میرود که دیگری او را کشته و این را با فریب و تطمیع و ادار باقرار گردانیده اند.

در چنین حالها باقرار قیمتی نداده و او را کنار میگذارند . این از روی اصول قضایی است . در قضاوت بخصوص در قسمت جزایی دقت و جستجو را تا این اندازه ها لازم دانسته اند ولی شما می بینید در این پرونده تنها از روی گمان « کشتن" را مسلم دانسته و با زور مبادرت بگرفتن اقرار کرده اند و چنین پرونده را پیشگاه دادگاه فرستاده و ما را نیز دعوت کرده اند که بیاییم و بنشینیم و بشنویم و هیچی نگوییم

۲) وصیتنامه و نامه های شاهزاده فیروز دلیل دیگر دادستان اینهاست. من باید اعتراف کنم که در پرونده این نامه ها را نخوانده ام و دقت نکرده ام و نمیدانم در پیرامون خط و امضای آن تا چه اندازه تحقیقات شده . هر چه هست آن نامه ها را که در دادگاه خوانند من یادم نیست که در آنها اشاره بکشتن شده است.

تنها این عبارت را بیاد سپرده ام که در یکی از آنها مینویسد « بیگناه میمیرم» . من می پرسم از کجای آنها دلالت بقضیه کشته شدن فهمیده میشود؟! .! بحاکایت پرونده شاهزاده در سمنان بیمار بوده است، بلکه از تهران با بیماری رفته و اینست همیشه در نامه های خود از بیماری گله می نوشته و دوا می خواسته.

آقای مجیدی آن نامه ها را که پراز شکایت از بیماری بود خواندند و نیز در پرونده دیده میشود که بخاطر همان بیماری دارو برای او فرستاده شده و شهربانی پزشک خود را روانه گردانیده که رفته و معالجه نتوانسته و باز گردیده . در خود سمنان نیز یک پزشکی همیشه مواظب او بوده.

پس از کجا شاهزاده فیروز از این درد خود نمیترسیده و آن نامه ها از نتیجه این ترس نبوده است؟! . من از این مرحله نیز درمیگذرم و میگویم : بیگمان مقصود شاهزاده کشته شدن با دست این ماموران شهربانی بوده.

ولی میپرسم آن نامه ها را کی نوشته است؟! ... اگر گفته میشد آن زمانیکه حسینقلی و عباس و فولادی باطاق او رفته و خواسته اند بکشند و او مهلت خواسته و در آن آخرین ساعت این نامه ها را نوشته است یکدلالتی توانستی داشت . ولی چنین گفته نشده ، بلکه برداشت کیفرخواست آن است که چون فولادی از سوقصدی که مامورین درباره شاهزاده داشتند او را آگاه گردانیده بود از آنرو این نامه ها را (چند روز پیش از کشته شدن) نوشته است. من میگویم: در اینصورت منشأ نوشتن آن نامه ها خیال و بدگمانی شاهزاده بوده ولی چه دلیلی هست که آن بدگمانی مطابق درآمده و ماموران شهربانی او را کشته اند؟! ... ای بساکه شاهزاده بدگمان و نگران بوده ولی آن بدگمانی اساس نداشته و ماموران سوقصدی باونکرده اند.

شبهه این قضیه داستان کشته شدن خیابانی است : همه میدانند که خیابانی را قزاقها کشته اند . ولی حاجی مخبرالسلطنه برای دفع تهمت از خود که والی آن زمان بوده مدعی است که خیابانی خود را کشته است، « رفقا من درحالی بودم که بایستی خود را بکشم شما مرا را تعقیب کنید » .

این نامه اکنون در دست حاجی مخبرالسلطنه است. پس حقیقت چیست؟! ... حقیقت آنست که خیابانی چون بساط خود را درچیده و خویشتن را تنها و بیکس دیده چاره جز خودکشی نیافته و قصد آنرا داشته و اینست آن نامه را نوشته است . ولی با اینحال شتاب در کار نکرده تا هنگامیکه ناگهان قزاقان بجستجوی او وارد حیاط شده اند که چنانکه

میگویند نخست خیابانی از پنجره زیرزمین بآنها شلیک کرده و سپس آنها شلیک کرده و او را کشته اند.

درباره شاهزاده فیروز میتوان گفت که چون بدگمان و بیمناک بوده این نامه ها را نوشته ولی چه دلیل برآنکه بدگمانی او راست درآمده و چنان که وی می پنداشته ماموران شهربانی برای کشتن او رفته بودند و او را کشته اند؟ این خود بدلیل جدایی نیازمند است.

درباره این اتهام تنها چیزی که عنوان بدست میدهد بیانات فولادبست که چون از خود ماموران بوده و او مطالبی را درباره سوقصد شهربانی و اینکه حسینقلی و همراهان مامورکشتن شاهزاده بودند بیان نموده و چون این بیان اودرنتیجه فشار نبوده تولید بدگمانی دردل آدم میکند . ولی ما دیدیم که همان فولادی درپیشگاه دادگاه اثر بیانات خود را از میان برد . زیرا چنین گفت: « آنها را که گفتم عقیده من بود».

دانسته شد که از روی گمان و پندار سخن گفته و مدعی دانستن ی ا دیدن یا شنیدن نیست . بدیهیست که برای چنان بیانی اثری نتوان پنداشت . با اینحال من اصرار دررد آن ندارم . آقایان قضات ملاحظه فرمایند اگر میشود با بیانات او موضوع را ثابت دانست حسینقلی را محکوم گردانند . من از روی فهم خود سخن میگویم . من چنین فرض میکنم که اگر خودم قاضی بودم از این دلایلی که را ی ی میدادم . از روی آن میزان دفاع میکنم . این نظر من است که بیان آقای فولادی که مبنای آن عقیده و استنباط بوده قیمتی نتوان قایل شد.

از سوی دیگر در پرونده دیده میشود که بفولادی وعده استخلاص و تبرئه داده اند و با آن نوید و اداری بچنین بیانی گردانیده اند ، میتوان پنداشت که بیانات آقای فولادی جز بامید استخلاص نبوده و اینست رعایت میل بازپرس را نموده.

یک دلیل دیگری که در کیفرخواست ذکر شده و ما آنرا مهم می شماریم ولی سپس دیدیم هیچ معنایی ندارد بردن عقلی پورمحمد آشپز شاهزاده را بگرمابه است . در پرونده چنین وانمودشده که چون قصد کشتن داشته اند او را ناگزیر از رفتن بگرمابه ساخته اند و ما پیش خودمیگفتم اگر آنها قصد کشتن نداشته اند چرا دیگرمحمد را

بیرون فرستاده اند. سپس میبینیم که این تصور بکلی غلط است. شاهزاده که تحت نظر بوده آمه‌های او نیز تحت نظر بوده اند و اینست هر یکی بهر کجا که میرفته بایستی یکی از ماموران همراه او باشد و برای سبزی خریدن هم تنها نمیرفته اند. آنروز محمد خودش مایل برف تن گرمابه گردیده، عقیلپور همراه او رفته و هر دو در حمام حنا بریش خود گزارده اند که این امر اگر بسادگی قضیه دلالت نکند بهر حال بسوء نیت دلالت نخواهد کرد. اینست حال دلیلهایی که برای کشتن شاهزاده فیروز شمرده شده. در اینجا یک رشته قرینه‌هایی هست که این اتهام را بسیار دور و باورنکردنی میگرداند و من اینک آنها را یکایک می‌شمارم:

(۱) بحکایت پرونده همینکه شاهزاده مشرف بمرگ گردیده دنبال پزشک فرستاده اند و او آمده و او را معاینه کرده و چیزی درباره کشتن نگفته و ننوشته و این شگفت آور است که شاهزاده را خفه کرده باشند و پزشک آنرا درک نکند، و آنگاه خود اینکار اتهام کشتن را رد میکند. ماموران اگر شاهزاده را کشته بودند بزودی پزشک بالاسرش نمی‌آوردند.

(۲) جنازه شاهزاده را بخود کسانش و آگزارده و آنها بتهران آورده اند و در اینجا کسانی آن جنازه را دیده که از جمله دکتر مصدق (پسر جناب دکتر مصدق) که خود پزشک است دیده و هیچیکی از آنان در نزد بازپرس سخنی دایر بر آنکه استنباطی درباره کشته شدن کرده باشند نگفته اند. و آنگاه خود همین کار (دادن جنازه بدست کسانش) اتهام را رد میکند. اگر او را کشته بودند جهت نداشت خودشان در سمنان بخاک نسپارند و بکسانش خبر دهند که بروند و آنرا بیاورند.

(۳) محمد آتشیز شاهزاده در نزد بازپرس چنین گفته که چون او را از گرمابه باز خواسته اند و آمده و بیالای سر شاهزاده رسیده دیده که او چشمش را باز کرد و دوباره بست و مرد. از این بیان پیداست که تا آمدن محمد از گرمابه شاهزاده تسلیم جان نکرده بود و این دلیل آشکاری برده اتهام میباشد و من در شگفتم که چرا در کیفرخواست این جمله را بکلی فراموش ساخته‌اند.

۴) شاهزاده فیروز را چرا کشته اند؟! ... اگر رضاشاه میخواست او را بکشد چرا در سالهای پیش که اندک نفوذی او را بازمانده بود نکشت و نگه داشت و در این هنگام که هیچ نفوذی نداشت کشت؟! از آنسو اگر بنا بود او را بکشند چرا هنگامکه علیم الدوله را فرستاده بودند با دست او کارش نساختند؟!.

خلاصه آنکه در دو پرونده موضوع کشتن بسیا رمهونست . از نظر قضایی باین دلایل قیمتی نتوان پنداشت . اینها دفاعات من از حسینقلی فرشچی است . اما از آقای مختار که وکیل او نی هستم نخست درباره چهار پرونده قتل دفاع میکنم . حال دو پرونده شیخ خزعل و شاهزاده فیروز را من خود شرح دادم . پرونده مدرس و دیبا را نیز وکلای دیگر شرح داده اند . در آنها نیز دلایله موهونست . اینست درباره این ۴ پرونده من اتهام را بکلی مردود می دانم . از طرف دیگر ما اگر فرض کنیم که دیبا و مدرس و نصرت الدوله و خزعل را کشته اند بیگمان چنین کاری جز با دستور خود شاه گذشته نبوده و نتوانستی بود و در آنصورت چه گناهی باقآی مختار متوجه است؟! ... آمد دیگری و مباشر دیگری ، باقآی مختار چه ربط دارد؟!...

در اینجا یک موضوع هم شخصیت خزعل و دیگران است . من تأسف میخورم که آقای پوررضا این موضوع را بمیان آوردند و منم ناگزیرم گفتگویی کنم و بسیار متأسفم که مایه رنجش کسان آنها خواهد بود . درباره شاهزاده فیروز بچند جمله بس میکنم . نخست باید بگویم که من از او هیچ بدی ندیدم . آنسالی که وزیر عدلیه شد من از خوزستان برگشته و بیکار بودم و ایشان نتوانستند بمن کاری بدهند زیرا با وزارت جنگ محاکمه ای داشتم ولی بمن محبت بسیار کرد . من نیز آنسالی که زندانی شد بنام قدردانی بوسیله حاجی فطن الدوله که اکنون زنده است کتابهایی برایش فرستادم . اینها را میگویم که پنداشته نشود از اورنجیدگی دارم . من از او رنجیدگی ندارم ولی همه میدانند که او درسیاست مبعوض بود . چنانچه هنگامی روزنامه صوراسرافیل او را دنبال کرد که در کرمان ۱۲ تن آدم کشته است . سپس نیز داستان پیمان ۱۹۱۹ را که وثوق الدوله و این شاهزاده بستند و در واقع شومترین پیمانی بود همگی میدانند .

پرچم روزانه سال یکم شماره ۱۶۸ شنبه ۲۴ مرداد ماه ۱۳۲۱

[دنباله] متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)

اما شیخ خزعل باید تصریح کنم که من از او گزند و آسیب دیده ام . زمانی که بدولت نافرمانی نمود من در خوزستان بودم و زیان و آزار بسیار کشیدم. چیزی که هست من با او کینه نورزیدم و دلایل آنستکه چون پس از بازگشتن بتهران تاریخ خوزستان و داستان نافرمانی شیخ را نوشتم (که آن کتاب بچاپ رسیده) یادی از سرگذشت خود نکردم و درباره شیخ نیز بپرده دری نپرداختم زیرا من کمتر اهمیتی بقضایای خود میدهم . گذشته از آنکه من از سفر خوزستان با همه زیان و آزاری که دیدم بخوشدلی بازگردیدم.

بخصوص که در آن سفر با خان بهادر دوستی یافتم و آنمرد با آنکه همه کاره شیخ بود با من دوستی و مهربانی بسیار نمود و بیشتر بیاس دوستیهای او بود که من بدرفتاریهای شیخ و کسانش را فراموش ساختم . کنون هم بر من ناگوار است که از شیخ بد بگویم . ولی چون پای وکالت در میانست نمیتوانم چشم پوشی کنم . این بسیار شگفت است که شیخ خزعل را یکی از بزرگان ایران شمارند و یکفرد نیکوکارش نشانش دهند و کسانی را بیگناه باتهام کشتن او بزندان اندازند و بدادگاه کشانند . اینها از آن سر زده که تاریخ شیخ را نمیدانند و منهم در اینجا باختصار یاد نتوانم کرد. (در اینجا بتاریخ چه شیخ پرداخت که چون در پرچم جداگانه نوشته شده و میشود دیگر ر اینجا نمی آوریم).

درباره دیبا نیز متأسفم که حقایق را بگویم . این مرد در اروپا درس خوانده و از آنجا جز بی دینی و مادپرستی هدیه ای نیاورده بود و از اینرو چون در برابر استخدام یافت بیک رشته خوشگذرانیهایی پرداخت که جز مایه بدنامی نبود و سرانجام در نتیجه آنکه با مجل الدوله پدر زن شاه قمار کرده و از او برده بود از دربار رانده شد و در این هنگام کسانی فرصت یافته از دستش شکایت کردند و در دادگاه بعنوان کلاهبرداری محکوم

ویزندان فرستاده شد. اساساً او زندانی سیاسی نبود و من نمیدانم برای چه با او رفتار زندانی سیاسی میکردند.

گویا در نتیجه گفتگوهای بوده که از اسرار دربار میکرده است. بهر حال با عنوان ستمدیدی نتوان داد. در اینجا گفتگو از قرآن خواندن او کردند. ولی ما او را قرآن خوان نمی شناختیم.

درباره مدرس من او را یکبار بیشتر ندیده بودم و از نزدیک نمیشناختم ولی چنانکه از مردم میشنوم یک مردی بوده بی آز و طمع، و بیول و جاه اهمیت نمیداده، ترس از کسی نمیکرده، نمازخوان و روزه دار بوده اینها خصائص دینی اوست. ولی همه میدانند که شادروان مدرس در سیاست همیشه اشتباه میکرد و کارهایش بزیان کشور بود. مثلاً در قضیه مهاجرت مدرس در میان مهاجران تفرقه انداخت و باعث آن شد که کسانی از سران مهاجران را گرفتند و بزنجیر کشیدند و باستانبول بردند.

داستان مهاجرت یک مسئله مهمی بود. در بحبوحه جنگ گذشته که روسها در ایران سپاه داشتند و نفوذ متفقین در همه جا کارگر میبود، یک دسته از دموکراتها و آزادیخواهان بنام غیرت ایرانیگری بآنها مخالفت نموده و با آلمان و عثمانی ارتباط و اتحاد پیدا کردند و برای تهیه وسایل جنگ با روسها از تهران بیرون رفتند.

این یک دلیری بزرگی بود ولی متأسفانه از همان قم که شهر نخستین سر راهشان بود دو دستگی آغاز گردید و علت آن بود که دموکراتها میگفتند ما باید یکسره با آلمان پیمان بندیم و با خود آنها ارتباط پیدا کنیم ولی مدرس بعنوان اتحاد اسلام پافشاری میکرد که ما با عثمانی پیمان ببندیم و او را وسیله ارتباط با آلمان قرار دهیم و بر سر این با دیگران کشاکش مینمود. همه کس میدانند که این اندیشه او خام بوده است. در داستان نافرمانی خزعل مدرس با وهادار درآمد و در مجلس یک اقلیتی بضد شاه گذشته پدید آورد. اقلیت بسیار متعصبی که گذشته از مجلس در شهر تهران جوش و خروش راه می انداخت. در چنان هنگامی که ممکن بود منجر بجد شدن خوزستان از ایران گردد آقای مدرس بی باکانه با دولت مخالفت مینمود. حقیقت آنست که جمعی از آزمندان و سودجویان از خزعل و از دیگران پولهایی گرفته و با و وعده پشتیبانی داده بودند

چون خود آنها وجهه کار نداشتند مدرس را پیش انداخته و وسیله خود قرار گرفته بودند

گفته میشود مدرس بیول قیمت نمی گذاشت و بی نیازانه زندگی میکرد. این راست است: ولی چه سود که دیگران او را وسیله استفاده های پولی میساختند.

ما از رضا شاه یادداشت‌هایی در دست داریم که مینویسد: «جمهوریت فلان مرد آمد و از من پول خواست و من چون ندادم رفت و از محمد حسن میرزا گرفت و بطرفداری از او برخاست مقصودش یکی از پیرامونیان مدرس است که من در اینجا نامش را نمی برم.»

از سوی دیگر یک تلگرافی رمزی در دست ماست که در همان قضیه جمهوریت محمد حسن میرزا ببرادر: خود احمد شاه که در پاریس بود فرستاده و در آن میگوید سی هزار تومان که باطرافیان مدرس دادیم کافی نیست.. باز میخواهند.. یک حواله دیگری بفرستند». در این زمینه من از آقای دکتر صحت که آن زمان از نزدیکان محمد حسن میرزا بود پرسیدم او نیز تایید کرد که چنان پولی داده شده است.

اینست حال مدرس. از طرف دیگر اساساً کسیکه بسیاست وارد شد کشته شدن برای او حادثه شگفتی نیست. درسیاست هرکسی حریف خود را از میان برمی دارد اگرچه با کشتن باشد. نمیگویم مدرس را کشته اند، چنین چیزی باورکردنی نیست و چنانکه آقای محیط و دیگران شرح داده اند قضیه مصنوعی است.

مدرس در آن حالی که بوده نیازی بکشتن او نبوده. میگویم: این شکایتها از آنکه بمدرس تیر انداخته اند یا او را دستگیر کرده بخراسان فرستاده اند مستوجب گله و ناله نتواند بود. کسیکه درسیاست کار میکند آنهم با تهورشادروان مدرس باید از کشته شدن هم باک نداشته باشد.

خلاصه آنکه این چهارموضوع آدمکشی نه تنها از نظر اصول قضایی درخور اعتماد نیست و نمیتوان بدلائل پرونده ها استناد نموده رای داد بلکه وقتی که همه اطراف قضایا را ببیند میگیرد عکس مقصود دادستان بدست آمده و مصنوعی بودن اتهامات روشن میشود. اینست در این باره درخواست تبرئه برای هر دو از موکلین مینمایم.

میایم برسردیگر پرونده های آقای مختار. من باید درباره آنها بیک کلیاتی اکتفا کنم زیرا دفاع مفصل را آقایان وکلای دیگر خواهند کرد. در زمینه این پرونده گفتگو از شاه گذشته و کارهای اونیز بمیان آمد درحالیکه نیازی بآن نبود. باعث این گفته های آقای دادستان درضمن بیان ادعا بودکه از موضوع بیرون رفتند بهرحال من نیز ناگزیرم چند جمله درآن زمینه بگویم: (توضیح: کسروی سفسطه می کند و خود پرونده و شاهد و متهمین واقعه را گفته اند.)

میبینم بس یاری از مردم گفتگواز زمان آن شاه و کارهایش میکنند و کسانی نیز درخواست محاکمه میکنند. من میگویم خوشبحال ایرانیان که خود را بچنین شایستگی برسانند و بتوانند پادشاهان خود را محاکمه کنند.

ولی درباره رضا شاه پهلوی محاکمه بیکی از دوراه تواند بود: نخست آنکه یک دیوان عدالت بزرگی بر پا گردد که درآن کارهای رضاشاه از نیک و بد و همچنین کارهای همه کسانی که با او بودند، از وزیران و نمایندگان و دیگران برسیدگی آید و از روی دقت و عدالت حکم و تصمیم صادر گردد. دوم آنکه یک کسی یا یک جمعی کارهای بیست ساله آن شاه و وزیران و دیگران را برشته نوشتن کنند و یک داوری تاریخی نماید.

هردو اینها مهم است ولی افزار بسیار میخواید. از جمله این نکته را نباید فراموش کرد که هر کاریکه در ایران یا درکشورهای دیگری رخ میدهد یک رویه بیرونی دارد و یک رویه درونی باین معنی حوادث و وقایع که ما در بیرون می بینیم درواقع نتیجه یک رشته کارها و اندیشه ها و کوششهای نهانیست که در پشت پرده سیاست انجام میگیرد. بخصوص در کارهای ایران که این نکته بسیار مهم است.

کنون مقصودم این است که کسانیکه بخواهند کارهای رضاشاه و دیگران رامحاکمه کنندباید از جریانهای سیاسی کشور نیز آگاه باشند و متاسفانه در این باره آگاهی بسیار کم است. من خود میخواستم برای آگاهی سیاسی ایرانیان در این باره شرحهایی بنویسم ولی دیدم دسترس باگاهی ندارم ولی در شگفتم که مردم بی آنکه آگاهی داشته باشند در این زمینه سخن میگویند و اظهار عقیده میکنند. این یکی از آلودگیهای ایرانیان است

که در هر کاری بجای آنکه از راهش درآیند وجستجو کنند و از روی دانش و بینش سخن گویند همیشه استنادشان بپندارو گمان است.

هر کس آنچه را که خود میپندارد و با هوسها یا کینه های خود سازگار می یا بد بنام عقیده بیرون میریزد. امروز شما از صد یک کارهای شاه گذشته بطوریکه بوده و رخداده آگاه نیستید و جز اطلاع بسیار ناقص از هر یکی ندارید و با اینحال درباره او قضاوت میکنید.

این استناد بپندارو گمان یک عیب بزرگی در ایرانیانست که باید گفت در نتیجه انس بگرافه گویبهای شعرا دچار آن گردیده اند. در این باره من حکایتی دارم. هنگامیکه در دانشکده معقول و منقول درس تاریخ میگفتم میدیدم بسیاری نمی آیند و اگر می آیند گوش نمیدهند و یاد نمیگیرند و در امتحان چیزهایی از روی پندارو گمان بافته میگویند. یکروز در این باره بدفتر دانشکده شکایت کردم و برای اثبات موضوع از یکی از شاگردان پرسیدم پس از شاه عباس جانشین او که بود؟ گفت: پسرش. گفتم: تو این را از کجا میگوئی؟

گفت: علی القاعده دیگر! . شاه عباس که پس از وی نوه اش جانشین شده بود و من در درس آنرا شرح داده بودم این گوش نداده و اکنون با جسارت از پندار خود میبافت و پاسخ میداد.

درباره کارهای شاه گذشته نیز همین رفتار را میکنند بجای اینکه وارد شوند و رسیدگی نمایند با گمان و

پندار چیزهایی در دل جا داده اند و همان را میزان میگیرند. من در زمان رضاشاه جز گزند و زیان ندیدم و زمانی هم آن شاه را دشمن میداشتم. هنگامیکه در عدلیه بودم روزهای سلام که میرفتیم من خود را عقب همگی میکشیدم که آن شاه را نبینم و او مرا نبیند ولی سپس بحقایق پی بردم که از آنحال بازگشتم در اینجا نمیتوانم همه چیز را بگویم و تنها یک چیز را یاد خواهم کرد.

امروز بیشتری از ماها در یاد دارد که پیش از رضاشاه در ایران همیشه ملوک الطوائف بود و در هر گوشه ای از کشوریک گردنکشی بدولت نافرمانی نموده با استقلال زندگی میکرد. چراچنین بود؟ ... چرا

دولتهای وقت بدفع آنها نمی پرداختند؟ ناچارم پرده از روی کار برداشته بگویم بسیاری از وزیران خودشان خواهان ملوک الطوائفی بودند و اینست بگردنکشان حمایت مینمودند. در این باره دلیلهای بسیاری هست من تنها یکی را یاد میکنم:

داستان نایب حسین کاشانی راهمه شنیده اید. این مرد نزدیک بیست سال با راهزنی زندگی میکرد و پادشاهی مینمود و بمردم ستم بی اندازه روا میداشت و دولتهای وقت در پی برانداختن او نبودند. بلکه در زمان کابینه عین الدوله برای تشویق او و ماندگانش حکومت کاشان و نطنز و قراقرسورانی راه یزد و اصفهان را نیز بوسپرده و فرمان فرستادند و سالانه پنجاه هزار تومان حقوق تعیین کردند و برای او و پسرانش لقبهای دولتی فرستادند، لقب ماشاله خان سردارنگ بود.

عین الدوله بی پروایی را بجایی رساند که نایب علی پسر نایب حسین را با یکدسته سواربتهران خواسته نگاهبان خودگردانید. درحالیکه در همان هنگام یک هیئتی از کاشانیان برای تظلم از دست نایب و پسرانش درتهران بودند و اینها هرروز روزنامه ها را پر از دادخواهیهای خود میگردانیدند و ستمهای نایب و کسانش را میشمردند. یکی از جنایتهای نایب در آن هنگام کشتن شادروان آقا علی بود. پدرا این جوان متین که در اینجا در میان وکلا نشسته (اشاره بآقای نراقی میکند) که مجتهد کاشان و یک عالم جوان با تقوایی بوده و ماشالله او را بخانه خود برد و کشت و مادرش بدولت تلگراف فرستاده است غآه مینمود که باری جنازه پسر م را بمن بدهید.

بدتر از داستان نایب حسین کاشانی قضیه اسماعیل آقا (سمتقو) بود. اینمرد در پایان جنگ گذشته اسلحه و افزاری بدست آورد و با رزوی استقلال کردستان با تحریک دیگران با دولت نافرمانی نمود و دست بتاخت و تاراج گشاد. مدتها کارش تاختن باین سوو آنسو بود و همیشه تلگرافهای ناله و شکایت از ارومی و سلماس و دیگر جاها

تهران میرسید. ولی وزرا کمترین پروایی نمی نمودند تا در زمستان ۱۳۳۹ بلکستان تاخت و در آنجا جمع بسیاری را کشت و زنان و دختران را باسیری برد. این قضیه تبریزیان را بشورانید که سخت باعتراض برخاستند. وثوق الدوله که رییس الوزرا بود برای آرامش مردم دستور لشکرکشی داد. سردار انتصار (جناب آقای اعلم) که رییس نظام بود بگرد آوردن سرباز و سواره پرداخت و یک دسته قزاق نیز همراه نمود و از تهران فیلیپوف نامی را که از سرکردگان روسی بود برای فرماندهی فرستادند و در بحبوحه زمستان با کردها جنگ برخاست و چون نظامیان غیرتمندانه میکوشیدند پس از چند جنگی سلماس را از کردها گرفتند و اسماعیل آقا شکست یافته در چهریق بمحاصره افتاد که بایستی خود را بسپارد و یا گریخته و از مرز عثمانی بیرون رود. مردم از این زبونی او شادمانی بی اندازه مینمودند و چشم براه مزد و گرفتاری سمتق دوخته بودند که ناگهان گفته شد دولت باو زینهار داده و گناهایش را عفو نموده. چرا دولت اینکار را کرده؟! چه جهت دارد بچنین جنایتکاری زینهار بدهند؟! گفته شد چون سمتق و اظهار پشیمانی نموده و بدولت ملتجی گردیده صلاح چنین دانسته اند که او را نومید نگردانند. ولی شرط شده که:

- ۱) همه اسلحه خود را از توپ و تفنگ و فشنگ تسلیم کند.
- ۲) همه مالهای لکستان و دیگر جاها را که تاراج کرده باز گرداند.
- ۳) خونبهای همه کشتگان را بدهد.
- ۴) برادر خود احمد آقا را بتبریز فرستد که بعنوان گرو در قزاقخانه بماند.

با این شرط هاست که دولت باوزینهار داده. اینها را گفتند و در روزنامه ها نیز نوشته شد ولی چند روز دیگر که سپاهیان بتبریز بازگشتند دانسته شد همه آنها دروغ بوده و بی هیچ شرطی اسماعیل آقا را عفو کرده اند، و این بود از همان روزها دوباره سمتق دست بتاراج و کشتار باز کرده دوباره غایله او بزرگ شد که هزارها جوانان قربانی شدند و صدها آبادی ویرانی یافتند و بود تا در زمان رضا شاه او را از بن برانداختند.

این نمونه دیگری از رفتار و سیاست وزرای ایرانست. آنها نیرومندی دولت مرکزی را نمیخواستند و خودکوشش بکار میبردند که همیشه گردنکشان رادلیتر گردانند. چرا چنین کاری میکردند؟ پرسش نیست که پاسخ درازی نیازمند است و در اینجا مجال شرح آن نیست. مقصود اینست که از سالها دراز در ایران چنین سیاستی جاری بوده و نخستین کسیکه آن سیاست را نپذیرفت رضاشاه بود که از روزیکه بر روی کار آمد بکندن ریشه ملوک الطوا یف کوشید و یکایک گردنکشان را از میان برداشت و ما میدانیم که اینکار ساده و آسان نبود و آن مرد بفاکاریهایی بسیاری برخاست.

من از روزیکه باین اسرار پی بردم دشمنی آن شاه را از دل خود بیرون گردانیدم و رنجشهای خود را بکنار گزاردم، و با اینحال همه میدانند که تا او بر روی تخت بود بستایش از او برخواستم ولی اکنون در اینجا در برابر بدگوییهایی که از دیگران می بینم ناگزیرم که از گفتن حقایق خودداری ننمایم و از غوغا و هیاهو نترسم.

با اینحال پوشیده نمیدارم که آن شاه بدیهایی نیز داشت و یکی از آنها از میان بردن مشروطه بود. در زمان آن شاه مشروطه از میان رفت و قوانین از کار افتاد و چاپلوسی و پستی میان مردم رواج گرفت و این گناه کوچکی نبود. لیکن در اینجا هم باید گفت مبتکر این کار نبود. اینرا دیگران از پیش آغاز کرده بودند و آن شاه تکمیل گردانید. کوشش به از میان بردن مشروطه از سال ۱۳۳۰ و آن با دست کابینه آغاز شد و همه وزیران در آن باره هم عقیده و همدست بودند و رضاشاه نیز آنرا با سیاست خود موافق یافته از ایشان پیروی کرد و ما دیدیم که در همین زمینه صدها کسان دیگری با او شریک و همکار بودند. آنچه بمن ناگوار میافتد آنست که کسانی دیروز در برابر آن شاه سر بیابین انداخته جز فرمانبرداری و فروتنی نمی نمودند بلکه بجاپلوسی و ستایش گری نیز می پرداختند و امروز بدینسان شیر شده اند و بدگوییها می نمایند. شگفت آنکه هر کس چنین و امینماید که در زمان شاه گذشته او هم از ناراضیان و اعتراض کنندگان بوده است در حالیکه ما میشناسیم که دروغ میگویند و این پستی دیگری از ایشانست.

اکنون بر سر دفاع میروم: درباره اتهام آقای مختار بیازداشتهای غیرقانونی که قسمت مهمی از اتهاماتست ما بیش از همه خود را در برابر یک مسئله علمی قضایی می یابیم

و آن اینست که تخلف از یک قانونی هنگامی جرم است که تقید به آن قانون در میان باشد و گرنه در احرای مجازات دچار اشکال خواهیم بود .

این مسئله در قوانین مطرح نشده ولی اصولاً مسلم است و من اینک آنرا با مثلی روشن میگردانم : فرض کنیم در قوانین ایران قماربازی جرم شمرده شده و برای کسیکه قمارخانه دایر کند، یا جوانان را به قماربازی وادارد مجازات سنگینی تعیین یافته. ولی در همان حال قماردر بیرون مجاز می باشد و کسی از آن منع نمی نماید. بلکه یک محله ای از تهران بنام « گوی نو» برای قمارخانه ها تخصیص یافته و پاسبانها برای تامین نظم و آرامش در آنجا گمارده شده و هرکسی میتواند بی آنکه محجوب گردد سوار اتوبوس شده و بقمارخانه ها رود و چند ساعتی در آنجا بگذراند و فردا قصه خود را بیاران و دوستانش بازگوید . خلاصه آنکه عملاً قمار مجاز گردیده و آن قوانین مربوطه بقمار جزنمایشی در قانون شمرده نمی شود . لیکن با اینحال روزی یکی را از قماربازان یا قمارخانه داران بگیرند و پرونده برایش تنظیم کرده ببیشگاه دادگاه آورند ببینیم آیا قاضی میتواند چشم روی هم گزارد و او را محکوم بمجازات که در قانون پیش بینی شده است گرداند؟!!

چنانچه گفتم این یک مبحث قضاییست و برای نخستین بار در ایران مورد ابتلا گردیده و شما باید آنرا حل کنید و من چنین میبینم که همین مسئله باین دادگاه و باین رسیدگی عنوان تاریخی خواهد داد. زیرا در آینده همیشه در گفتگو از مباحث قضایی این موضوع را یاد کرده و این دادگاه را نام خواهند برد.

حقیقت آنست که در چنین موردی یک قاضی نمیتواند بعنوان اجرای آن قانون بکسی مجازات دهد . زیرا یک قانون هنگامی مجریست که تقید بآن در میان باشد و عملاً ممانعت از تخلف نماید . یک قانونی که بکنار گزارده شده و هیچ ممانعتی از اقدام بضد آن نمیشود قوه قانونی خود را از دست داده . از سوی دیگری یکی از موجبات مجازات « تجری » است و قتی که ما بیک کسی مجازات میدهیم یک نکته هم این را در نظر میگیریم چرا از میان صد هزار تن تنها این یک نفر خیره رویی کرده و بیک کاری که

ممنوع است و در نظرها زشت شمرده میشود اقدام نموده. در مورد فرض ما این موجب در میان نیست و از گناهکار «تجری» رخ نداده است. اینست اجرای آن مجازاتی که در قانون تعیین گردیده با حق و عدالت سازگار نخواهد بود.

از این گذشته وقتی که یک جرمی شیوع یافته و صدها کسان بآن مرتکب میباشند و ما تنها یک دوتن را بدادگاه کشیده و مجازات میدهیم این تبعیض گذشته از آنکه سخریه آوراست بآن محکومین تشدید مجازات نیز محسوبست. اینها نکات مهمی است که باید در اجرای عدالت منظور گردد.

در چنین موردی قاضی باید با احترام مقام قضاوت از رسیدگی خودداری کند و با اعتراض برخاسته بگوید: اگر این قانون مجریست چرا عملاً ممانعت نکرده اید؟! ... چرا وسایل ارتکاب آنرا فراهم ساخته اید؟! اکنون هم چرا همگی را دنبال نمیکنید؟! ... چرا تنها یکی دو تن را برگزیده و پیشگاه دادگاه آورده اید؟! ... چرا دستگاه قضاوت را بازیچه اغراض خود ساخته اید!؟.

ما نیک میدانیم که چون رضاشاه بروی کارآمد اصول دیکتاتوری را پیش گرفت و بسیاری از قانونها را از میان برد. نخست قانون انتخابات را از میان برد که نمایندگان را خود دولت برمیگزید. سپس قوانین دایربازداشت و زندان را از میان برد که شاه هرکه را میخواست دستور بازداشت و زندان میداد.

همچنین قانونهای بسیار دیگری را بی اثر گردانید و ما میدانیم که انبوه مردم در برابر او بخاموشی گرآیدند و اعتراض ننمودند بلکه با او همراهی نشان دادند و همدستی دریغ نگفتند، وزیران این رفتار را کردند.

نمایندگان دارالشورا این رفتار را نمودند. ادارات باینکار شرکت کردند. روزنامه ها بآن خشن دی نشان دادند. اینها چیزهاییست که ما فراموش نکرده ایم و باین زودی نخواهیم کرد.

آری امروز کسانی میخواهند خود را از شرکت در کارهای آن روزی برکنار و نمایند ولی همه میدانند که دروغست. این قانونها که امروز در جلوی ماست اینها را که گزارده؟ اینها را نمایندگانی گزارده اند که با دستور شاه سابق انتخاب می گردیدند و هر قانونی که می آمد بی چون و چرا تصویب می کردند. ادارات نیز بی چون و چرا آن قانونها را اجرا میکردند. روزنامه ها نیز ستایشها مینوشتند و هر روز ستونهای خود را پراز ستایش میساختند. اینکه میگویند ناگزیر بودیم همگی دروغ میگویند. ما نیک میدانیم که از روی میل و دلخواه با آن اوضاع همراه بودند. اگر اینها همراه نبودند تنها یک تن رضاشاه چکار توانستی کرد؟!!

شگفتتر آنست که کسانی که امروز شکایت میکنند و در این پرونده نام دارند از کمکهای مهم شاه گذشته بوده اند در پیشرفت کار او دخالت بسیار نموده اند. مثلا شاهزاده فیروز که این پرونده بنام خواستن انتقام اوتدوین یافته یکی از کسانی بود که در آغاز کار با رضاشاه همدست بود. من از خانواده اسدی جز دوستی ندیده ام ولی پوشیده نتوانم داشت که همان آقای اسدی یکی از افزارهای کار رضاشاه بود و علاقه و دلبستگی بی اندازه با او مینمود.

من شنیده ام چون در مشهد حکم اعدام را باو خوانده اند متاثر گردیده و چنین گفته: من در این قضیه جرمی که مستوجب اعدام باشد ندارم این مجازات نتیجه آن ظلمهای ی است که بنام شاه پرستی ب مردم نموده ام. اگر این سخنان را گفته باشد راست گفته است.

هر چه هست ما اکنون در برابر این اشکالیم که آیا میتوان این متهمان را بدست آویز قانونهایی که بیست سال ملغی بوده است مجازات نمود؟! البته در اساس اتهامات وکلای دیگر دفاع خواهند کرد و این چهل فقره اتهام بنام بازداشت غیرقانونی مسلم وثابت نیست و ما از روی قرینه چهار پرونده قتل میتوانیم دانست که در آنها نیز مقصود اثبات جرم بوده و بهر یکی ایرادهای بسیار میتوان گرفت. این دفاعات را وکلای دیگر آقای مختاری خواهند کرد و من یک موضوع کلی را دنبال میکنم.

این بسیاری معنی است که بیست سال در این کشور دیکتاتوری مجری باشد و از وزیران گرفته تا روزنامه نویسان همگی آنرا بپذیرند و گردن گزارند و همراهی نمایند، و اکنون بیکبار برگشته و به یقه چند تنی چسبیده و بمحاکمه بکشند. این چیز است که همه بیگانگان بما ایراد توانند گرفت. بخصوص که در این تعقیب نیز پارها غرضی محسوس باشد و ما ببینیم که در پرونده آنچه بسود متهم ان است بکنار گزارده اند و تنها در پی اثبات جرم بوده با تکلف دلیلهایی سوق کرده اند.

من سختم را در اینجا بیابان میرسانم. خلاصه دفاع من آنست که اتهام کشتن چهار نفر ثابت نیست و پرونده ها خلاف آنرا میرسانند و در آن باره برای هر دوازموکلینم درخواست برائت مینمایم. درباره پرونده های دیگر آقای مختار من چنین میدانم که نمیتوان آنها را تعقیب کرد و این تعقیب برخلاف حق و عدل است.

قانونهایی که بیست سال ملغی بوده بعنوان تخلف از آنها مجازاتی نتوان داد. اگر دادگاه این نظرم را نپذیرد البته وارد رسیدگی خواهد شد و من در آن صورت یک پیشنهادی دارم و آن اینکه برای جلوگیری از سخریه و طعن بیگانه و خودی همه کسانی که دیروز در زمان رضاشاه مصدر کارهایی بوده و در نقض قوانین شرکت کرده اند نیز تعقیب گردند و اگر بنا این باشد باید هریکی از ما فهرستی از این کسان تهیه کند و بنام اعلام جرم بدادسرا فرستد که پرونده برایشان تنظیم گردد و من خود یک چنین فهرستی را تنظیم توانم کرد

پرچم روزانه شماره ۱۸۲ سال یکم

سه شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۲۱

پاسخ بروزنامه اطلاعات

در شماره دیروز اطلاعات چنین نوشته که در سی امین جلسه محاکمه مختاری، من بدادستان سخنان زننده ای گفته ام. شگفت از مخیرآن روزنامه است که چنین خبری را برای آن آورده اگر آقای مخبر روز چهارشنبه گذشته در جلسه دادگاه حاضر بوده بایستی فراموش نکرده باشد که دادستان نسبت بوکلای مدافع و بخصوص بشخص من با چه لحن بی ادبانه ای حرف زد و من اگر در دفاع خود بیاناتی کردم و دروغهای دادستان را برخش کشیدم، سزای بی ادبی او را دادم. یک دادستان چرا باید از حد ادب بیرون شود؟! دادستانی که از حد ادب بیرون شد باید او را ناشایسته دانسته و از وزارت دادگستری بخواهند که او را بر دارد نه اینکه بگناه او پرده کشیده بدیگری که پاسخ داده اعتراض کنند. من متن و بیانات خود را در روزنامه چاپ میکنم که مردم بخوانند و داوری نمایند.

کسروی

متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۲)

پرچم روزانه شماره ۱۸۲ سال یکم سه شنبه ۱۰ شهریور ماه ۱۳۲۱

در دفعه گذشته که من پشت این میز ایستادم همه سخنان خود را گفتم که اگر بیانات دوم دادستان نبود نیازی بدوباره آمدن و سخن راندن نداشتم و اکنون هم تنها بیاسخ گفته های دادستان اکتفا خواهم کرد ولی قبلا بیک مقدمه ای نیازمندم. دفعه گذشته که من باینجا

آمدم بحبوحه غوغا و هوچیگری بود. همانروز روزنامه ها از آقای محیط بد نوشته و هیاهوی بسیار کرده بودند و یک تلگرافی هم بدادگاه فرستاده شده بود. بدیهست آن هیاهو را دادستان بوسیله نشر نابجای کیفرخواست در روزنامه ها و نطق نابجا تر از آن خود در دادگاه پدید آورده و در واقع مقصود این بود که دادگاه را در فشار گزارند و آزادی کار و رأی را از او بگیرند و من خوشنودم که هیاهو را شکستیم و اکنون در محیط آسوده و آرامی انجام وظیفه مینمائیم.

آری آن هیاهو را شکستیم. آنرا متانت دادگاه و شجاعت آقای محیط و دفاع متین آقای محیط و آقای فروزش و بیانات مغزدار آل طه و دیگر وکلای مدافع شکست. چیزی که هست اکنون هم برخی صداهایی از پارلمان شنیده میشود که برخی نمایندگان درباره این محاکمه گفتگو میکنند و من میخواهم از اینجا با پیام پاسخ آنرا هم دهم و از اشتباهی که دچار گردیده اند بیرو نشان آورم. گویا بعضی نمایندگان تصور میکنند چون نماینده پارلمانند بهرکاری دخالت توانند کرد و این نمیدانند که چنانکه قوه مقننه یک قوه مستقلی است قوه قضایی نیز همچنان مستقل است و دیگران حق ندارند در کار او دخالت کنند.

آقای صدر اشماسالیان دراز در عدلیه بودید و جایگاه بلندی در میان قضات داشتید و سپس نیز بوزارت رسیدید. با اینحال چه سزاست که شما قانون ندانید و با بودن مواد صریحه، دیوان کیفر را برای این رسیدگی ناصالح شمارید؟! ... آقای دکتر جوان ۲ شما مدتها قضاوت میکردید و اکنون هم سمت وکالت دادگستری دارید و با اینحال چگونه است که از قانون غفلت مینمائید در پارلمان نشسته تعرض بکارهای دادگاه میکنید؟! ...!

بالاخره مقصودتان چیست؟! ... چه میخواهید؟! ... اگر میخواهید دادگاه را در فشار گزارده سلب آزادی از او کنید آشکاره بگویید و گرنه از آن تعرضات بیجا نتیجه نخواهید برد.

همین موضوع دلیلی است که در پیرامون این پرونده، دسیسه هایی هست و کسانی میخواهند که متهمین را با زور محکوم گردانند و اینست چون از هیاهوی سابق نتیجه نبرده اند اکنون از این راه پیش می آیند.

آقای مظفر فیروز در اینجا چنین گفتند که در پارلمان گفته شده: «برای ایران یک آتش مقدسی لازم است که فضولات را بسوزاند و از میان برد» آدم از شنیدن این حرفها سخت متأثر می‌گردد. ببینید چه کسانی چه سخنانی می‌گویند: ببینید چه کسانی آتش مقدس میخواهند! بهتر بود آقای مظفر فیروز داستان پیمان نامه ۱۹۱۹ را که پدرش یکی از عاملین مهم آن بوده و برای بستن آن پول هنگفتی دریافت کرده بود فراموش نمی‌ساخت. آدم در شگفت میماند که این آقا می‌آید و در دادگاه بوکلای مدافع زبان درازی مینماید.

آقای موسوی زاده ۳ ما شما را می‌شناسیم شما آزادیخواه و مرد شریفی هستید آقای یکانی را هم میشناسیم آن قاضی جوان را هم من نیک میشناسم شما خود شجاعید و نیاز بتشجیع ندارید ولی من بنوبت خود می‌گویم: باین هیاهوها پروا ننمایید، و این نعره‌های عنیف ۴ که از دلهای ناپاک برمیکیزد در شما تأثیری نکند، شما باشید و فهم و وجدان خودتان آنچه را که شایسته حق و عدالت میدانید بکار بندید و رأی دهید. ما امروز نیازمندیم که یک بنیادی برای استقلال قضایی ایران بگذاریم و یک سنگ بزرگی از آن بنیاد را شما بگذارید.

همه میدانیم که ما امروز در اینجا گرد آمده ایم و این محاکمه را پیش میبریم دو محاکمه دیگری ما را در پی خواهد بود: یکی محاکمه تاریخ که این پیشامد را با نتیجه ای که خواهد بود یاد خواهد کرد و نیک و بد ما را فراموش نخواهد ساخت و این محاکمه تاریخی هنگامی خواهد بود که رازهای نهان این پرونده و این محاکمه نیز بیرون افتاده باشد و هرکس علت نهانی این نعره‌هایی را که ما در اینجا شنیدیم بداند و نیت زشت این اشخاص را بیقین بشناسد. محاکمه دیگر در آن جهان در پیشگاه خدا خواهد بود که هرکس از ما کیفر و پاداش خود را خواهیم یافت.

- ۱- همان محسن صدر «صدرالاشراف» که در سایت ۵ شناسانیده شده است.
- ۲- زمانیکه شادروان در دیماه سال ۱۳۰۷ رییس کل محاکم بدایت تهران بود، آقای دکتر رییس شعبه ۷ بدایت و زیردست شاندران بوده ایشان «شیخی» هم می‌بودند.

۳ - آقای « موسوی زاده » رئیس دادگاه

۴ - عنیف (بزرعین و زیر نون) - درشت و سخت ، خشن، سختگیر. با یاری از فرهنگ عمید

اینها را نمیگویم که دادگاه را بسوی خود متمایل گردانم و دلهای آنان را بسود متهمین بتکان آورم نه خدا

میدانکه مرا در این محاکمه غرضی نیست و مقصودم جز آن نمیباشد که از هیاهو و فشار جلوگیری شود و این محاکمه که مربوط بتاریخ ایران است و یک رشته کوششهای ناپاکدانه در یرامون آن می رود بحال عادی پیشرفت کند و آنچه لازمه حق و عدالت است رأی داده شود و بیش از همه شرافت توده ایران مورد ملاحظه گردد . دخالت نیز که داوطلبانه بوده باین مقصود است.

اکنون بگفته های دادستان میپردازم . دادستان در بیانات خود کلیاتی گفت که یک قسمت آن پاسخ گفته های من بود و از جمله چنین گفت: یکی از آقایان و کلا گفتند قانون هنگامی قابل اجرا است که تقید بآن در میان باشد چون قوانین ما در دوره گذشته موقوف الاجراء بود و تقیدی هم باجرای آن در بین نبود تعقیب متهمین حاضر باستناد آن مقررات مورد ندارد .. ولی این حرف درست نیست زیرا اگر بعضی از مأمورین شهربانی یا مأمورین دیگر خود را مقید بر رعایت قسمتی از قوانین نمیدانستند ، در سایر موارد بطور کلی رعایت میشد و اغلب کسانی که قوانین را زیر پا میگذاشتند مورد تعقیب واقع میشدند .. مثلا در مورد قوانین مربوط بسلب آزادی کارمندان در همین دیوان کیفر محکومیت جزائی پیدا کردند و سال گذشته هم رئیس سابق آگاهی سمنان باتهام آزار و شکنجه تعقیب و بدو سال حبس محکوم گردید بنابراین قوانین موضوعه نه منسوخ شده بود و نه اینکه عملا موقوف الاجراء مانده بود و حتی عرف و عادت آنوقت هم اعمال منتسب بمتهمین حاضر را جرم تلقی کرده و قابل کیفر میدانست.»

اینها سخنانیست که دادستان در پاسخ من گفته . گویا این مرد تصور میکند با سخن میتوان حقایق را از میان برد. از زمان رضا شاه یکسال بیشتر نگذشته و ما همگی میدانیم که این قوانین در آن روز متروک بود و کسی تقید باجرای آنها نداشت. همگی میدانیم که رضاشاه چون بتخت نشست و رشته کارها را بدست گرفت در امور کشور تنها فرمان او بود هرکس را می خواست میگرفت و بزندان می انداخت و هرکس را می خواست رها میکرد. در کارهای دیگر نیز وزراء از خود رای نداشتند و همه فرمانبر او بودند این شیوه کاری بود و ما دیدیم که باین شیوه کار، همگی گردن نهادند : وزیران گردن نهادند ، نمایندگان گردن نهادند ، ادارات گردن نهادند ، روزنامه ها گردن نهادند ، توده گردن نهادند.

در زمان رضاشاه اینهمه وزیران آمدند و رفتند و ما نشنیدیم که یکی از آنان اعتراضی کند و بگوید پادشاه حق فرمان ندارد، یا بهمین عنوان کناره جویی کند، هر یکی از آنان می آمدند و بفرمانبرداری راضی میشدند و در تحت آن رژیم وزارت میکردند و بیشتر ایشان کسان بنامی بودند که میتوانستند ایراد کنند و من اینک نامهای کسانی را که میشناسم برای یادآوری می شمارم.

آقای تقی زاده، حاجی مخبرالسلطنه، مستوفی، وثوق الدوله، تدین، صوراسرافیل، فروغی، دادگر، داور، سمیعی، مظفر علم، کاظمی، سجادی، قراگوزلو، متین دفتری، جم، سروری، آهی، سهیلی، منصور، صدر، فاطمی . شما بگویید که کدام یکی از اینها یک روز بدیكتاتوری ایراد گرفته است.

آنکه پارلمانست گذشته از آنکه نمایندگان با فرمان خود شاه انتخاب میشدند و مردم دخالتی نداشتند هر قانونی که با دستور شاه می آمد تصویب میکردند و هر روز ستایش های فراوان از شاه و کارهای او می سرودند و پیاپی نمایندگان برگزیده برای تشکر و خشنودی بنزد شاه میفرستادند.

همچنین در ادارات هر امری از سوی دربار میرسید مجری بود و هر کسی را شاه میخواست بکار میگماشت هر کسی را میخواست از کار بر میداشت و همیشه عبارت

«حسب الامر» برنامه‌ها نوشته میشد و ما نشنیدیم یک اداره‌ای در آن روز ایراد کرده و فرمان شاه را اجرا نکرده باشد. ما نشنیدیم یک دادستانی در آن روز بیک کار خلاف قانونی ایراد گرفته باشد. همگی آنروز فروتنی و فرمان برداری مینمودند. این صداهای کلفتی که امروز بنعره‌های عنیف بلنداست و فضای این سالن را بتکان می‌آورد در آنروز آوازهای باریک و ضعیفی بوده که برای اظهار فروتنی و فرمان برداری از گلوها بیرون می‌آمده. بهترین دلیل این قضیه، همین پرونده هاست که در جلوی ما مطرح است. چهل فقره پرونده بعنوان توقیف خلاف قانون است. در آن روز بکدام یک از اینها اعتراضی شده؟ این قتلها که گفته میشود چهار سال پیش از این رخ داده، چرا تاکنون تعقیب نگردیده ولی همینکه رضاشاه رفته بدستاویز یک نامه‌ای بامضای وطن پرست شروع بتعقیب شده است!

اما روزنامه‌ها، همه میدانیم که هر روز ستونهای صفحه اول خود را پر از ستایش رضاشاه و کارهای او مینمودند و فرمانهای او را که امروز خلاف قانون اساسی میشمارند درج کرده مدیحه سرایی میکردند و برخی از آنها از اندازه تجاوز نموده چاپلوسی نیز دریغ نمیگفتند.

آمدیم برسر توده، توده از رضاشاه و کارهایش راضی بود و خود را در امنیت و آسایش میدید و با آرامش زندگی میکرد. با اینحال گفتن اینکه: «قوانین موقوف الاجراء نبود» چه معنی دارد؟...

دادستان می‌گوید: «اغلب کسانی که قوانین را زیر پا می‌گذاشتند مورد تعقیب واقع می‌شدند» چه دروغ بزرگی! شما الان در برابر تان چهل و چند فقره پرونده از مختار دارید که میگویید در ظرف چند سال مرتکب نقض قانون گردیده. اگر این سخنان راست است پس چرا او را در همان زمانها که مرتکب این نقض‌ها شده تعقیب نکرده‌اید؟!... و آنگاه توخونت داد میزنی که آقای مختار چشم مردم را ترسانیده بود و بکسی جرأت سخن گفتن باز نگزارده بود. پس چطور میگویید: «کسانی که قوانین را زیر پا می‌گذاشتند مورد تعقیب میشدند؟! تعقیب رئیس آکادمی سمنان را دلیل می‌آورد باید گفت با یک بهار نمی‌شود. این یکی از تعقیبهای شانسیست ۱ که آگاهی رخ میداد.

باین معنی اگر کسی را خود شهربانی مورد خشم قرار داده و برایش پرونده تشکیل میداد یا دستوری از دربار میرسید شما هم جسارت پیدا کرده پرونده او را بایک اضافات مظلوم کشانه از خودتان بدیوان کیفر یا بدادگاه دیگری میفرستادید. شما یکی را نشان دهید که با اختیار خودتان دنبال کرده اید.

من آنروز در این زمینه بکنایه قمار را مثل زدم ولی همه میدانند مقصودم چیز دیگری بود اکنون هم با کنایه حرف میزنم. چنین انگارید ما در قانون جزا مواد سختی برای قمار باختن و قمارخانه دایر کردن داریم ولی از آنسوی یک کویی را برای قماربازان تخصیص داده ایم که آشکاره شب و روز تردد میشود و قماربازها میروند. آیا آن مواد قانون جزا ملغی محسوب خواهد شد و اگر فرض کنیم یک قمارخانه داری بفلان کلانتر یا بفلان مأمور سرسختی نشان داده و او بدستاوز مواد قانونی پرونده ای برایش تشکیل داده و بدادگاه فرستاده آیا این یک تعقیب شادّ دلیل مجری بودن قانون شمرده خواهد شد؟! آیا آن قمارخانه دارد برابر دادگاه داد نخواهد زد که در آنجا که من هستم، صد قمارخانه بیشتر دایر است پس چرا تنها مرا دنبال کرده اید؟! اگر قمارخانه دایر کردن باین اندازه زشت و ممنوع بوده چرا از اول جلو مرا نگرفته اید!؟!

نظایر این موضوع که رخ داده من عقیده ام بر آن بوده که قاضی رسیدگی نکند و پرونده را بازگردانیده اعتراض نماید زیرا چنانکه آن دفعه شرح دادم یکی از موجبات مجازات تجریست و برای اجرای قانون منع ملی نیز شرط است ما که یکنفر گناهکار را بدادگاه میکشیم و یک کیفر سختی برایش قایل میشویم یکی از موجبات آن تجریست میگوییم چه شده که یک امری که ممنوع بوده از میان یک کرور مردم تهران تنها تو مرتکب آن گردیده ای چه شده که چنین خیره رویی کرده ای؟! از آنطرف در مجازات منع ملی نیز شرط است ما که قمار را جرم دانسته ایم و بر آنیم که هر کس قمار باخت پبای محاکمه کشانیم باید اجازه ندهیم هیچکس قمارخانه دایر گرداند. اجازه ندهیم کسی اسباب قمار فروشد.

چنانکه آن دفعه هم گفتم دادگاه باید در این باره اتخاذ نظری کنی و همین موضوع در تاریخ قضایی ایران باز ماند و یک روزی اگر نظیر چنین محاکمه ای پیش آمد باین

پیشینه مراجعه کرده خواهند گفت در فلان سال ، در محاکمه متهمین شهربانی چنین اشکالی پیش آمده و کسانی را بعنوان نقض قوانین متروکه بدادگاه کشیده بودند و قضات آن زمان چنین تصمیم گرفتند و نظریه شما را مورد اتباع خواهندگردانید.

همه میدانیم که قوانین از حوادث پدید می آید یک حادثه ای رخ میدهد و در پیرامون آن نخست گفتگو پیش می آید و نظریه ای گرفته میشود و سپس آن نظریه بشکل مواد در قانون جا مییابد. این موضوع در قوانین ما مطرح نگردیده ولی امروز مورد ابتلای ماست و نظریه ای که شما بگیریید قهرا جایی برای خود باز خواهد کرد و روزی خواهد آمد که در قانون بصورت مواد نیز تصویب گردد بهر حال این از مسلمات عقل است که متروک بوده و تقیدی بآن در میان نبوده نمیتوان کسی را بدستواویزان بمحاکمه کشید و بهمان کیفری که منظور گردیده محکوم نمود چنین چیزی ظلم صریح است.

این مبحث گذشته از نظر قضائی، از حیث سیاست و آبروی کشور نیز مهم است. در این کشور جنبش مشروطه برخاست و با یک رونق و شکوهی پیش رفت. ولی در میانه بموانعی برخورد و در نتیجه آن هرج و مرج و رواج یافت و اینها زمینه بدیکتاتوری باز کرد که بیست سال در این کشور حکمفرما بود . کتون شما یا باید بدیکتاتوری با نظر تصویب نگاه کنید و بکارهایش ایراد بگیرید و یا اگر تصویب نمیکنید مسبب آنرا بمحاکمه کشید . مسبب دیکتاتوری آقای مختار نبود . دیکتاتوری باین کشور قاچاقی نیامده.

چون در اینجا یکی از وکلای مدافع در میان گفتگو از مشروطه بد گفته کسانی در بیرون نزد من آمده چون مرا حامی مشروطه میشناسند گله کرده اند. من می خواهم ده دقیقه وقت دادگاه را گرفته درباره مشروطه و تحول آن بدیکتاتوری توضیحی دهم . جنبش مشروطه خواهی را در ایران شادروانان بهبهانی و طباطبایی پیش آوردند. اینکه میگویند دست بیگانگان در میان بود دروغ است تاریخ مشروطه در دست ماست . چنین نسبتی بسیار بیخردانه است مشروطه در ایران نتیجه کوششهای دوسید بود چیزیکه هست آنان نیز از زحمتهایی که قبلا شادروانان امین الدوله و میزرا ملک خان وحاجی

میرزا حسینخان سپهسالار و دیگران کشیده بودند استفاده کردند. از طرف دیگر چون جنبش پا گرفت ناگزیر همسایگان متوجه آن گردیدند که یکی بطرفداری از آن برخاست و دیگری بدشمنی کوشید. این در همه کشورها هست که چون یک تکانی پیش آمد همسایگان هر یکی بمقتضای نفع و سیاست خود در آن دخالت میکنند.

در ایران نیز پیش از این اندازه نبود و راستی آنست که جنبش مشروطه در ایران ریشه عمیقی توانید و دلها را بتکان آورد در اندک زمانی تغییرات مهمی در کشور پدید آورد. ولی چه باید کرد که یک رشته موانعی در پیش بود که بان برخورد و از زور و قوه اش بسیار کاست و بالاخره آن را سست گردانیده برای دیکتاتوری پدید آورد.

مانع نخست نا آشنایی مردم بمعنی مشروطه و مهیا نبودن برای چنان زندگانی بود. اجرای مشروطه در یک کشوری تنها با آن نیست که پادشاه مست بدی را برانند و یک مجلسی برپا کنند و یک قانون اساسی تدوین نمایند. بلکه یک شرط اساسی آنستکه مردم خود را برای زندگانی با اصول مشروطه آماده گردانند.

زیستن در زیر بیرق مشروطه مشروط بآنست که هر فردی از افراد کشور خود را مسئول کارها بداند و در هر گامی که برمیدارد و هر اقدامی که میکند سود کشور خود را منظور دارد و اگر روزی نیاز افتاد برای جانفشانی و فداکاری حاضر باشد. ایرانیان در نتیجه آنکه سالیان دراز با استبداد بسر برده بودند و مشروطه آنروزی که رواج گرفت کسانی نبودند که با گفتن و نوشتن معنی درست آنرا بمردم بفهم اند و برای چنان زندگانی آماده شان گردانند، از اینرو جنبش با آن تندی که پیشرفته بود در میان توده انبوه ریشه نداشت.

مانع دوم ملایان بودند. زیرا ملایان در ایران بی تاج و تخت پادشاهی میکردند: یک مجتهد چه در خود ایران و چه در نجف و کربلا در واقع دست گاه پادشاهی داشت. زیرا هر چه میگفت مردم می پذیرفتند و مالیات برایش **(بنام خمس و زکات)** میبردند و در برابر این فرمانبرداری و مالیات پردازی کاری هم از آنان نمیخواستند و در واقع پادشاهان بی هیچ زحمت و مسئولیتی بودند و اینان چون دیدند مشروطه دستگاه آنان را بهم میزند ناچار بدشمنی و کارشکنی برخاستند.

تتها از میان ایشان آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی و ثقه السلام و برخی دیگر بودند که چشم از سود خود پوشیده از هواداری بمشروطه دست نکشیدند. **مانع سوم** درباریان و منتقدان شهرستانها بودند که همگی دست بهم داده بکارشکنی پرداختند. پیداست که در این حال دست بیگانه ای نیز در میان و در دشمنی با مشروطه باینان یآوری مینمود.

در پیشرفت و فیروزی بودند ولی در آنسال در برابر التماوم روس رویهمرفته آزادیخواهان تا سال ۱۳۲۹ شکست سختی خوردند که بیکبار از پا افتادند و دارالشوری نیز بسته گردید ، و بود تا در زمان جنگ جهانگیر گذشته دوباره آزادیخواهان پا گرفتند و اینبار نیز از یک اقدام دلیرانه و بی باکانه ای که بنام مهاجرت انجام دادند جز شکست و زیان نتیجه ای نبردند.

بدینسان شکستهای پیاپی آزادیخواهان را سست گردانید و کسانی که پاکدلانه و دلسوزانه میکوشیدند و غرض دیگری نداشتند خود را کنار کشیده میدان را برای شایان و هوچیان بازگزارند.

این بود وضعیت آزادیخواهان بکلی دیگر گردید و اینبار یکدسته هوچیان پولدوست و بیشم در تهران پیداشده مایه اختلال کشور گردیدند چنانکه در سال ۱۳۳۹^۲ که من بتهران آمدم دولت بیکبار از نیرو افتاده بود و مردم بیکبار نومید گردیده پیدایش یک دیکتاتوری را که خاتمه بآن هوچیکریها دهد از خدا میخواستند و در روزنامه ها گفتارها مینوشتند و در نتیجه این وضع کشور و احساسات مردم بود که رضاشاه پیدا شد و آنکارها را انجام داد و بالاخره بنیاد دیکتاتوری گذاشت و چنانکه گفتم همگی نیز از وزیران و دارالشوری و روزنامه ها و اداره ها و توده با رفتار او موافقت نمودند . اگر موافقت نمیکردند تنها یک نفر چگونه میتوانست اراده خود را ب دیگران تحمیل کند؟!!

یک نکته دیگری را که باید روشن گردانم آنستکه این حس انزجاری که امروز از کارهای زمان دیکتاتوری میشود طبیعی نیست و یک جریان مصنوعی ست و این جریان یک تاریخچه ای دارد و آن اینکه در زمان رضاشاه چند روزنامه ای خود را باو بسته بودند و هر روز ستایشهای بی اندازه از او مینمودند ، و در مقابل نیز فایده

بسیاری می‌ریزند زیرا با دستور او بنماینده‌ی پارلمان رسیدند، دارای پارک و اتومبیل گردیدند، دارای چاپخانه و دستگاه شدند. برخی از اینها از ستایش گذشته چاپلوسی هم مینمودند و هیچگاه باندیشه‌شان نمیرسید که روزی بیاید و رضاشاه نباشد. ولی قضا را چنان روزی رسید این بود آنان نخست بمقتضای طبیعت استفاده جویی و دوم از ترس ملامت مردم صلاح خود را در آن دیدند که پیش بیفتند و بیکبار زبان بنکوهش از رضاشاه باز نمایند و بداد و فریاد پردازند تا بمردم چنین نمایند که دیروز در فشار بوده اند و هر چه نوشته اند با زور فشار بوده. بدگویی از زمان رضاشاه از همینجا آغاز یافته است و البته علت‌های دیگری در کار است و راستی آنستکه در زمان دیکتاتوری کارهای قابل نکوهش نیز کم نبوده.

هرچه هست این اظهار نفرت از زمان دیکتاتوری که شکل غوغا و فریاد بخود گرفته یک امر طبیعی نیست و چندان دوامی نخواهد داشت. ولی من تفاوتی با آنها نگزاشته می‌گویم دیکتاتوری چه بد بوده چه نیک، شما یا باید آنرا تصویب کنید و ایرادی نگیرید، و یا اگر ایراد می‌گیرید راهش آنست که یک دادگاه بزرگی بنیاد کنید و همه مسیبین دیکتاتوری را از رضاشاه و سرلشگران او و از نمایندگان آن زمان واز وزیران و روزنامه نویسان و روسای ادارات بمحاکمه دعوت کنید و مرده و زنده و حاضر و غایب همه را بدآوری کشیده محکوم گردانید.

من خودم هوادار این شق دوم هستم و مخصوصا با آقای مجیدی و چند تن دیگری یک لایحه ای تنظیم کرده ایم که بمجلس بدهیم و همه وزیران دوره دیکتاتوری را بمحاکمه بخواهیم از شما نیز هرکسی مایلست با ما همراه باشد. اما اینکه شما بمسببین دیکتاتوری سخنی نگوئید و آنها را برسرکارهای خود بگزارید و تنها یک رئیس شهربانی را با چند تن مأمورین زیردست او، بعنوان اینکه چرا در زمان دیکتاتوری بقوانین متروکه دوره دموکراسی عمل نکرده بپای محاکمه آورید و بدینسان هاپیهوی کنید چیز است که هم کس را بخود خواهد خندانید.

من از شما می‌پرسم: دیروز چه کسی را اگر رئیس شهربانی میکردند نمی پذیرفت؟!
همین دادستان که

نعره های سامعه خراش را میکشد اگر کار او بجای وزارت دادگستری در شهربانی بودی و طی مراحل کرده بانجا رسیدی که رئیس شهربانی گرد د و توقیفهای خلاف قانون کند آیا نپذیرفته خودداری مینمود؟! . چنین چیزی را میتوان تصور کرد؟!!

دریغا در اینجا سخنانی گفته می شود که می بایست همه را بتکان آورد ولی دیده می شود ترتیب اثری نمی نمایند . چند روز پیش آقای مختار توضیح داد که کسانی که از وزیران یا از دادستانها یا از دیگران بدیدن زندان می آمدند زبان بستایش گشاده می گفتند اینجا زندان نیست یک مدرسه است . آیا او این را دروغ میگف ؟!

آیا ما نمیدانیم که دیروز همگی رضایت داشتند و ستایش ها مینمودند . ولی امروز دانسته نیست درسایه چه تحریکی چنین پرونده ای تشکیل داده اند و میخواهند یک رئیس شهربانی و چند تن زیردستان او را نابودگردانند.

من گفتم در اجرای قوانین جزایی جلوگیری عملی نیز شرط است . ما اگر قمار را جرم میشناسیم باید از وسائل آن نیز جلوگیری کنیم و اگر کسی را بقمار بازی شناختیم نسبت باو اظهار نفرت نماییم و ناخشنودی خود را باو بفهمانیم.

کسانی که امروز می گویند کارهای شهربانی جرم بوده بگویند دیروز کدام حس نفرتی را در برابر آنها نشان داده اند؟! . کدام مجلس بوده که از احترام مختار کاسته اند؟! . کدام ایراد را باو گرفته اند؟! . اگر در آن هنگام بمختار ایراد می گرفتند یک جرمی را که کرده بود بجرم دوم ی جسارت پیدا نمیکرد . ولی که بوده که باو ایراد گرفته ؟! . از ایراد می ترسیدند ، که بوده که باو انزجاری از خود نشان داده ؟! . ما مگر نمیدانیم که دیروز چه چاپلوسیها از این آقای مختار مینمودند ؟!

بسیار شگفت است که ما که دیروز در زمان دیکتاتوری رنج کشیده و آسیب دیده ایم امروز بنام آبروی کشور یا بملاحظه نیکیهایی که از آن زمان می شناسیم بخاموشی گرایده ایم و بعوض ما خود عمال آزمان بمیان افتاده اند و این نعره های عنیف را میکشند.

دیروز آقای محیط در اینجا سخنی گفت که بایستی همه را بتکان آورد. گفت هنگامیکه من در سندانج بودم همین دادستان ۱ با تلگراف دستور داده که مرا از آنجا تبعید کنند. ببینید کسیکه دیروز باستاد دیکتاتوری ب مردم ستم میکرده اکنون این پرونده را تشکیل داده میخواهد ستمگران زمان دیکتاتوری را بمجازات رساند. در اینجا ستم که آدم الفاظ و کلمات را عاجز از بیان احساسات قلبی خود مییابد.

اکنون از مقدمه در گذشته بپاسخ اتهامات و گفته های دادستان میپردازم. چنانکه در دفعه پیش هم گفتم در پرونده های توقیف خلاف قانون من مکلف بدفاع تفصیلی نیستم. اینرا وکلای دیگر عهده دار میباشند و اکنون نیز در مورد آن پرونده ها بدفاع تفصیلی نمیپردازم و تنها بدو سه نکته اکتفا مینمایم:

نخست چنانکه گفتم در مورد این پرونده ها بقوانینی استناد میشود که ملغی بوده و آن بیانات را دیگر تکرار نمیکنم.

دوم در اغلب این پرونده ها قضیه ای که رو داده است چنانکه بوده نشان نمیدهند و آن را بیک رویه دیگری می اندازند و توقیف شدگان خود را سرا پا مظلوم نشان میدهند که بی هیچ موجبی آنها را بزندان انداخته اند در حالیکه چنین نیست و قضایای آنها از نظر مصالح کشور زیان آور بوده و خود آنها در هنگام اقدام مقاصد و نیات دیگری در سر داشته اند، بهر حال یک موجبی برای توقیف در میان بوده و من برای مثل سه موضوع را مورد بحث قرار میدهم

۱) **قضیه آقای غفاری (نکاء الد وله)** - اینمرد برای تحریک احساسات دادگاه خود در پشت میز نطق حاضر گردید و چنین عنوان نمود که یک مرد سلامت دوستی بوده و سمت استادی داشته چون در ضمن درس چنین گفته بوده که راه آهن ایران سالانه زیانهای برای ما خواهد داشت و از نظر اقتصاد یک اقدام زیان آوری میباشد تنها بجرم این یک سخن گفتن او را دستگیر ساخته بزندان برده اند و با این بیان خود دلهای شنوندگان را بتکان آورد. دادستان نیز او را یک ر « پیر روشن ضمیری » خواند که گرفتار چنگه مختاری گردیده است.

ولی حقیقت قضیه جز از اینست . من دوست نمی دارم یک خاندانی را برنجاتم و با خود مدعی سازم ولی چه باید کرد که وظیفه مکلفم میگرداند . حقیقت آنست که آقای غفاری چنانکه خودش نیز گفت در وزارت خارجه رتبه ۹ داشته و سالها مأمور جامعه ملل بوده است سپس بعثتی که ما نمی دانیم ولی میتوانیم حدس زنیم او را بتهران خواسته اند و کاری نداده اند. آقای غفاری بصدد انتقام برآمده و زبان بانتقاد کارهای دولت کشانده و راه آهن را وسیله بدگویی گردانیده.

آقای غفاری چرا این نمیدانسته که راه آهن یک بنیاد اقتصادی نیست دولت آنرا بقصد استفاده اقتصادی نکشیده بلکه مقصودش تأمین آبروی کشور و استفاده های لشکر کشی بوده اینست موضوعی نداشته که ایشان از سود و زیان راه آهن گفتگو کنند . مگر خود دولت زیان آنرا نمیدانست. از سوی دیگر چنانکه از پرونده بر میآید آقای غفاری درخانه خود درپیش جهانسوزی جوان حساس بیدگویی از دولت پرداخته، جهانسوزی پرسیده چه باید کرد؟ . گفته اگر یک جمعیتی باشد من میدانم چه کنم ، همین حرف سرچشمه بدبختی جهانسوزی و همراهان او گردیده جوانی که سرا پا آتش احساسات بوده در نتیجه همین تحریک با اقداماتی برخاسته که منجر بکشته شدن او گردیده.

۲) **داستان ماتاوسخان ملیکیان** - این موضوع را آقای نراقی با یک زبان موثری بیان کرد که همگی متأثر گردیدیم . یک پیرمردی را باتهام نوشتن یک نامه ای با حروف روزنامه مدت متمادی در زندان نگه داشته اند ولی حقیقت چیست ؟ حقیقت آنستکه از سالیان دراز در ایران یکی از آرزوهای توده برانداختن زبانهای گوناگونی بوده که در این کشور رواج دارد.

این آرزوی ایرانیان است، آرزوی همگی ماست ما اینرا بیاری خدا از پیش خواهیم برد و همه زبانها را جز از فارسی از میان خواهیم برداشت . من در اینجا ایستاده ام زبان مادرزادی من ترکی بوده ولی همه میدانند که چه کوشش هایی بکار میبریم که آن زبان نیز از ایران برافتد . ترکی برافتد ، عربی برافتد ، آسوری برافتد، ارمنی برافتد ، کردی برافتد . ارمنیان اگر از مایند باید با زبان ما درس خوانند و سخن گویند .

در زمان رضاشاه چون دولت اقتداری داشت این مقصود را اجرا گردانید . این بود از دبیرستان ارمینان جلوگیری کرده و آنها را مجبور گردانیدند که پرگرام وزارت فرهنگ را اجرا کنند و درسها نیز همه بفارسی باشد و این رفتار را با مدرسه های آمریکاییان و دیگران نیز کرد.

ولی دیده میشود ماتوسخان که رئیس مدرسه ارمینان بوده با این مقصود موافقت نداشته و کینه رضاشاه را در دل گرفته و چون شجاعتی که آشکاره نامه نویسد نداشته حروف روزنامه را چیده و از ترکیب آنها یک نامه ای که دشنام آمیز بوده برای شاه فرستاده و بر سر همین رفتار گرفتار زندان گردیده و شما ببیندیشید که کارش تا چه اندازه بد بوده. در اینجا گفتگو از پیری اورفت ولی بهتر بود از دل پرکینه اش نیز یادی کرده میشد.

۳) **داستان جهانسوز و همراهان او** - در اینجا چنین وانمود شده که جهانسوز و همراهانش بی هیچ گناهی گرفتار شده اند و مختار برایشان دوسیه ساخته است ولی آیا حقیقت اینست؟! این جوانان که تنها بنام احساساتشان و اندیشه های خام دسته می بستند و بخیالهایی می افتادند هیچ زیبایی نداشتند و بایستی آنها را بحال خودشان گزارند؟! در سیاست کشور داری چنین چیزی رو است؟! باید دانست من محسن جهانسوز را میشناسم . آن جوان سرا پا احساسات بود و کشته شدن او یکی از داستانهایست که مرا سخت متأثر کرده . شرح گرفتاری و محاکمه و کشته شدن او را که یکی از همراهانش (**آقای سیروس**) مینوشت ما در روزنامه پرچم بچاپ رسانیدیم و بارها با آن جوان غیرتمند دلسوزی کردیم و بسیاری از همراهان او اکنون با من مربوطند و روزنامه پرچم را راه میبرند . لیکن با اینحال نمیتوان گفت که چرا مختار جهانسوز و همراهانش را دستگیر کرده و بزندان انداخته؟!

من از شما میپرسم : جهانسوز چه میگفت؟ گرفتیم که او و همراهانش که همگی جوانان ناآزموده ای بودند یگروز تفنگهای خود را برداشته بیرون میریختند و شهر را تصرف کرده اختیار دولت را بدست می آوردند پس از آن چکاری میکردند؟! از کدام سیاست خارجی آگاه بودند؟! کدام اصلاح اجتماعی یا دینی را در نظر داشتند؟! آنها نیز بایستی یا همچون رضاشاه کشور را با زور و فشار راه برند و یا آنها بدست هرج و

مرج سپارند جزا این هیچ نتیجه ای بدست نیامدی و بلکه برخاستن خود آنان آشوب بسیار بزرگی پدید آوردی. پس چه جای نکوهش است شهربانی جلوشان گرفته است؟!؟

برای اینکه دانسته شود این جوانان چقدر نا آزموده اند یک مثلی یاد میکنم: همان همراهان جهانسوز که از زندان بیرون آمده بودند چند تن بنزد من آمدند و چنین گفتند: ما نوشته های شما را میخوانیم و میپذیریم و میخواهیم که با شما همراهی کنیم چیزیکه هست شما کند میروید و ما باید تند برویم. گفتم اینکه میگویید من کند میروم و باید تند رفت یک تعبیر مجازیست، ما که حقیقتاً راه نمی پیماییم که بدویم و یا گامهای بزرگتری برداریم تا تندروی باشد و مقصود شما حاصل شود. بالاخره شما از من چه میخواهید؟ ...، چون اینرا گفتم خاموش گردیدند چه راستی این بود که خود نیز نمیدانستند. سپس گفتند باید در روزنامه سخنان تندی نوشت. گفتم از سخنان تند چه نتیجه تواند بود؟! گرفتم که تنبیها کردم و نوشتم: باید خائنین را کشت، باید ریشه مرتجعین را کند. یا داد زد: ایران جاویدانست، تمدن ایران فلانست، فرهنگ ایران بهمانست، همچون روزنامه های دیگر اینها را مکرر گردانیم چه سودی تواند داشت! اگر ما میخواهیم از این گرفتاریها رها گردیم باید ببینیم سرچشمه آنها چیست و از راهش بچاره پردازیم و این کار با هیاو و تندنویسی انجام نمیگیرد. چون اینها را گفتم، همگی رام شدند و اکنون مدتیست که با من کار میکنند.

مقصودم آنست که این جوانان یک نقشه ای ندارند ولی چون گرفتاری کشور را میبینند خودداری نمیتوانند و بیک جوش و جنبشی برمیخیزند و اگر جلوگیری نشود، قهریست که کشور را بسوی هرج و مرج میبرند. ایراد من باقی غفاری از این راه است که بجای آنکه از تندی جهانسوز بکاهد و او را بیکراه کوشش سودمند بیندازد قدری هم تحریکش کرده و جوان بدبخت را دچار آن سرنوشت گردانیده. با اینحال من بکشتن جهانسوزرمتأسفم. از او گناهی که موجب کشتن باشد سرنزده، و اگر از آقای مختار یا از دیگر متهمین درباره یاران او شکنجه یا زجرهایی نیز رخ داده من هواداری از آنها

ندارم و باید کیفر یابند ، سخن من درباره گرفتن و تعقیب کردن اینانست ، در ناگزیری بوده.

خلاصه دفاع من در باره پرونده های توقیف آنست که با دستورزبانی یا کتبی شاه و مربوط بامور دولتی بوده آقای مختاریا بدیگری درباره آنها ایرادگرفت. ماهمگی میدانیم که رئیس شهربانی نمیتوانست دربرابرشاه بایستد و بگوید اینکار چون خلاف قانونست من نمیکنم. یک رئیس شهربانی ناگزیراز فرمانبرداری بوده. اما اگر درباره کسانی از روی اغراض شخصی یک تعدی کرده اند البته باید سزاشان ببینند.

اما درباره پرونده های اتهام قتل، من پیش از آنکه بیانات دوم دادستان را بشنوم میدانستم که این پرونده پوچ است و دلیلی برای اتهام در آنها نیست ولی چون بیانات دادستان را شنیدم پوچی آنها در نظرم بیشترمجسم گردید. زیرا دادستان بجای آنکه بایرادهای ما پاسخی دهد بیک رشته سخنان سست تردیگری پرداخت ، مثلا درباره کشتن نصرت الدوله دلیلهای پائین را شمرد:

۱) **حسینقلی و همراهانش پیش از رفتن بسمنان وجهی بعنوان انعام گرفته اند** - پاسخ این دلیل مکرر داده شده زیرا در آن قبضها تصریح شده وجهی که پرداخت شده در مقابله خدمت « انجام شده » بوده است و احتمال اینکه درمقابل کشتن فیروز که سپس بایستی انجام دهند بوده نمیروود . گذشته از آنکه ما میدانیم حسینقلی و همراهانش که مأمورین دیرین شهربانی بوده اند جهت نداشت پیش از انجام یک امری پاداشی دربرابرآن باینان داده شود اساسا این مستبعد است که بگوییم باین مأمورین از تهران دستور کشتن نصرت الدوله را داده بودند . بر فرض آنکه کشتن را قبول کنیم چنین امری را قبول نتوان کرد.

۲) **ابوطالب چون مزاحم بوده بتهران بازگردانیده اند** - ابوطالب را بتهران باز گردانیده اند ولی این ملازمه ندارد که قصد کشتن داشته اند . چنانکه از پرونده پیداست او را میگفته اند به بیرون سخن میبرد و باین عنوان از آنجا دورش ساخته اند.

۳) از تهران مأمورین م خصوص فرستاده اند - عجب دلیلی نکرشد . اینرا آقای مختار و دیگران توضیح دادند که برای نگهداری «تحت نظر» یک اداره خاصی و مأمور خاصی بوده و ما خود نیز میدانیم که زیر نظر گرفتن یک مردی همچون نصرت الدوله کار آژان های بیسواد و ناآگاه سمنان نبود ه و البته بایستی برای نگهداری او مأمورین آزموده و آگاهی از تهران فرستاده گردد.

۴) درها و پنجره ها را تیغه کرده اند - پنجره نبوده از درنیز تنها یکی را تیغه کرده اند . اینهم یک امر بسیار عادی بوده . خانه دو درداشته مأمورین برای آسانی کار خود یکی را تیغه کرده اند . نظیر این بسیار بوده و هیچ ملازمه ای با کشتن ندارد . چند سال پیش که آقای علی دشتی مبعوض گردید و بایستی مأمورین شهربانی او را درخانه خودش در تحت نظر نگه دارند خانه او را نیز که دو درداشته مأمورین یکی را تیغه کرده بوده اند .

۵) سگ را بیرون کرده اند - مأمورین از سگ میترسیده اند و آنرا بیرون کرده اند هیچ دلالتی بقصد کشتن ندارد زیرا بر فرض داشتن چنان قصدی سگ چه ممانعتی میتواندست؟!!

۶) او را از طبقه بالا بیابین آورده اند - این نیز یک امر عادیست . چون در طبقه بالا نظارت دشوارتر است طبقه پایین آورده اند و شاید هم در ضمن قصد توهین و اذیت داشته اند ولی ملازمه با قصد کشتن ندارد . زیرا در بالا هم میتوانستند کشت.

۷) گزارشهای دروغی درباره بیماری نصرت الدوله داده اند - من نمیدانم این دادستان از کجا آمده؟! . نمیدانم برای چه این عجایب و غرایب را از خودش نشان میدهد؟! . آری این یکی از این دلایلهاییست که در کیفرخواست ذکر شده ولی وکلای مدافع پاسخهای قطعی بآن دادند. آقای مجیدی نامه های خود نصرت الدوله را خواند که همیشه از بیماری ناله مینوشته است . همچنین نامه های شهربانی سمنان (که در نظر دادستان مورد هیچ بدگمانی نیست) خوانده شد که درباره بیماری فیروز نوشته است و ما می بینیم از تهران برایش دارو فرستاده اند ، پزشک فرستاده اند . در آنجا نیز دکتر

معتمدی معالجتش بود و تصدیق بیماری او را کرده است. این مدارک و دلایل در پرونده موجود است که دادستان اگر بی غرض بود بایستی خودش اینها را ببیند و در کيفرخواست ادعا نکند که گزارشهای دروغی درباره بیماری فیروز داده اند و بر فرض که در پرونده ننیده بوده پس از آنکه وکلای مدافع پاسخ دادند و آن مدارک را بر خُش کشیدند بایستی بخطای خود پی برد و آن موضوع را بیکبارکنارگزارد نه اینکه سماجت کند و دوباره بگوید:

گزارشهای دروغی درباره بیماری فیروز داده اند. گویا این آقا با زبان حال میگوید: من سخنی گفته ام و گذشته شما هم باید بپذیرید و از آن همه دلایل صرف نظر کنید.

۸) محمد را بحمام فرستاده آخرین مانع را از میان برداشته اند این عبارت تعجب آورتر از عبارت پیشین است و این موردیست که باید هرکس از تعجب و تأثر خودداری ننماید.

من در دفعه گذشته هم گفتم که چون در خواندن ادعا نامه باین قسمت رسیدم که روزیکه میخواستند اند

نصرت الدوله را بکشند عقیلی پور محمد آشپز را بحمام برده، با خود گفتم چیزهای دیگری بماند باین چه باید گفت اگر مأمورین سوء قصدی نداشته اند برای چه محمد را با عقیلی پور بیرون فرستاده اند؟! ولی سپس پرونده را خواندم بیدم عجب تحریفی بکار برده اند و از همین جا فهمیدم که بنیاد این پرونده جز بتحریف حقایق و اعمال دسیسه ن می باشد زیرا حقیقت آنستکه اولاً محمد آشپز هر روز بهر کجا که میرفته بایستی یکی از مأمورین همراه او باشد. اینرا خود محمد گفته که اگر برای سبزی خریدن میرفتم بایستی یکی از مأمورین همراه باشد پس همراهی عقیلی پور با محمد در رفتن بحمام یک امر عادی بود و ثانیاً در آنروز درخواست رفتن بحمام را خود محمد نموده نه آنکه عقیلی پور او را باجبار برده باشد. فولادی که در نظر بازپرس و دادستان راستگ و بوده و در حقیقت گفته های او است که ملاک قضیه گرفته شده در این باره توضیحات داد، خود محمد نیز آنرا تأیید کرده اینک عبارت پرسش و پاسخ از فولادی را از پرونده یادداشت کرده ام و نقل مینمایم:

س - در آن روز که عقیلی پور محمد را بحمام برد آیا بر حسب تقاضای محمد بود یا عقیلی پور بمنظور دیگری بحمام برد؟!!

ج - هر دو تقاضا داشتند که بحمام بروند بخصوص محمد دوسه روز قبل هم این تقاضا را کرده و چون نصرت الدوله پرستارش منحصر بهمین بود بنده اجازه ندادم: اینست نمونه ای از تحریف کاریهای باز پرس، و عجب است که من دفعه گذشته اینرا شرح دادم ولی دادستان با کمال سماجت باز همان استدلال را پیش میگذرد. گویا این مرد با این سماجتهای خود بما میگوید: یک کاریست که ما برای مصلحت خود کرده ایم و شما هم باید از فهم و وجدان و انصاف خود چشم پوشیده موافقت کنید. ولی تقاضای بسیار بیجاییست که میکند.

دادستان چنین میگوید که محمد را وادار کرده اند بسرش حنا بپندد تا درحمام دیر کند و مأمورین کار خود را بپایان رسانند و من تعجب دارم که این را از کجا میگوید؟! چگونه معقولست که کسی را بحنا بستن مجبور گردانند؟! آنچه در پرونده است اینست که محمد با دلخواه خود حنا بسته، چنانکه عقیلی پور نیز بسته و این عادت بسیاری از موسفیدانست و هرگز پای اجبار در میان نبوده.

عجب تر آنکه مظفر فیروز در اینجا قضیه را وارونه گردانیده چنین گفت که محمد کچل است و اساسا سرش موندارد تا حنا ببندد و ما نمیدانیم بکدام یکی از سخنان اینها باور کنیم.

ولی این محمد چه کچل است و چه مودار، یک ضربت مهمی پیرونده سازی باز پرس و دادستان وارد آورده و درحقیقت باید گفت تمام رشته های آنها را پشم گردانیده و در اینجاست که باید گفت: حقیقت در پرده نمیماند زیرا همان محمد چون داستان بازگشتن خود را از حمام شرح داده چنین گفته: من باطاق وارد شدم طبیب بالا سراقا ایستاده بود و دیدم آقا چشم هایش را باز کرد و دوباره بست و تسلیم کرد. اینکه دلیل آشکار است که نصرت الدوله تا برگشتن محمد زنده بوده، و آنچه دادستان میگوید که او را خفه کرده و سپس بدنبال پزشکی و محمد فرستاده اند بکلی دروغست و این گواهی محمد یکی

از چیزهاییست که دادستان بکلی نادیده انگاشته و بآنکه ما ایراد گرفتیم پاسخی بآن نتوانست.

در حالیکه همان گفته محمداً تبیین شده با گواهی دکتر. زیرا دکتر معتمدی که پزشک معالج فیروز میرزا بوده در یک گواهی که با خط و امضای خود اوست و در حاشیه رئیس شهربانی سمنان (که مورد اعتماد خود دادسراست) صحت آن را تصدیق نموده همان گفته های محمد را با این عبارت امروز که است دوساعت بغروب که ببالین مریض آدمم: گواهی میدهد در حال اغما بود آنچه عملیاتی که بایستی شود شد نتیجه حاصل نگردید و در نتیجه مرض قلبی فوت گردید».

شما از این دادستان پرسید: برای چه بآن محمد ترتیب اثر نکرده اید؟ برای چه باین تصدیق دکتر قابل نشده اید؟! شما چه عذری دارید که دلایل باین روشنی را که با دلایل روشن دیگر تأیید می شود بکنار گذارید و بگفته خودتان دلایل را غربال کنید؟! شما میگویید: من نماینده جامعه هستم. نماینده جامعه باید پیرو حقیقت باشد نه پیرو اغراض این و آن.

این تصدیق دکتر معتمد یک داستان دیگری دارد که دیروز کشف شده، در پرونده شهربانی فیروز سه فقره نوشته بامضای دکتر معتمد هست در باره اینکه مرگ فیروز طبیعی و در نتیجه مرض قلبی بوده. یکی از آنها با خط و امضای خود دکتر شهربانی سمنان نیز صحت آن را تصدیق نموده دوم با خط دیگری ولی بامضای دکتر در همان زمینه، سوم باز با خط و امضاء خود دکتر دایر با اجازه دفن که اینرا هم شهربانی تصدیق کرده.

دیروز آقای مقدادی کشف کرده که آقای باز پرس دو فقره نوشته یکم و سوم را که خطش از دکتر است و تصدیق شهربانی دار چون بیده هیچ بهانه ای در برابر آنها ندارد و قابل تحریف نیست بیکباره کنار گذارده و بلکه چنین خواسته که کسی متوجه آنها نباشد و تنها نوشته دوم را بدکتر نشان داده و همینکه او گفته است خطش از من نیست بهمان اکتفا کرده و چنانکه دیدیم در کیفرخواست چنین انعکاس داده شده که آنرا از دکتر اجباری گرفته اند.

درحالیکه خود دکتر چنین سخنی نگفته و نبودن خط نوشته از او دلالتی باجبار ندارد و آنگاه چنانکه گفتم در پرونده دوقفزه نوش ته دیگری با خط خود دکتر هست که شهربانی هم آنرا تصدیق کرده گذشته از همه اینها در همان هنگام که باز پرس بسمنان رفته و دکتر معتمدی را بباز پرس خواسته اوبا کمال صراحت بار دیگر حقیقت را گفته است و من اینک عین عبارت پرونده را می آورم:

س - واقعا نصرت الدوله بمرض قلبی مرده بود ؟ ...

ج - بنده اینطور فهمیدم که در نتیجه مرض قلبی مرده است.

س - علامت مسمومیتی در بدن ایشان ندیدید ؟ ...

ج - بنده ندیدم (صفحه ۲۰۱ !...)

ببینید با این تصریح باز درکیفرخواست آن را وانمود کرده اند که تصدیقی که از دکتر گرفته شده اجباری بوده من نمیدانم چرا تا باین اندازه با حقایق مبارزه کرده اند ؟ ... !

یکی از ایرادهاییکه من در دفعه گذشته شرح دادم در زمینه اقرارهایی بود که بحسینقلی و عقیلی پور و عباس بختیاری نسبت داده اند . این سه نفر را که روز نخست بباز پرس کشیده اند هر سه از موضوع کشتن نصرت الدوله اظهار بی اطلاعی نموده و داستان رفتن خود را بسمنان با یک زبان ساده شرح داده اند . ولی پس از یکماه که دوباره از زندان خواسته شده اند تفصیلی درباره کشتن نصرت الدوله گفته اند که دادستان آنها را اقرار مینامد و یکی از دلایلهایش همینهاست . درحالیکه حسینقلی و هم عقیلی پوراز زندان نامه نوشته و بدادستان فرستاده اند که آن مطالب تلقینی و در نتیجه فشار و شکنجه بوده ، و ما دیدیم که هر سه از آنها در این دادگاه نیز موضوع تلقین و اجبار را تکرار کرده و شرحهای مفصلی دادند که باز پرس گفته چون سیاست دولت متقاضیست که مختاری دستگیر شود و محکوم گردد شما باید مطالبی را درباره کشتن نصرت الدوله بگویید و گرنه با همین سختی در زندان مجرد خواهید ماند ولی اگر بگویید مطابق فلان ماده شما آزاد خواهید بود و درباره حسینقلی گذشته از این تفصیل نوید ده هزار ریال پول داده اند که در جلسه یازدهم آذر معظمی چکی نوشته و فرستاده آن پول را از بانک (بگفته حسینقلی از بانک رهنی) گرفته و آورده اند که بجلو حسینقلی ریخته ولی

پس از آنکه از او مقصود خود را حاصل کرده تنها یک هزار ریال باو پرداخته و بازمانده را بکیف خود گزارده است.

من در این زمینه ایراد مفصلی گرفته گفتم بچنین بیاناتی کمترین ارزشی قایل نمیتوان گردید. گفتم یک

متهم که نخست انکار میکند و سپس اعتراف مینماید این در نتیجه دو کار تواند بود: یکی آنکه بازپرس تحقیقاتی کرده باشد و با پرسشهایی متهم را بگیرد اندازد. مثلاً از متهم که انکار یک قتلی میکند بپرسد که در ساعت آن قتل در کجا بوده و او بگوید در خانه خود بودم، ولی بازپرس گواهی زن یا کسان او را برخش کشد که در آن ساعت در خانه نبوده و بدینسان او را بگیرد اندازد و باقرار وادارد، دیگر آنکه بمتهم شکنجه دهد و با زور شکنجه و فشار او را وادار به اعترافات نماید. گفتم بدیهیست که اعتراف بترتیب اول مورد اعتبار است و میتوان آنرا دلیل آورد. ولی با ترتیب دوم بهیچوجه منشاء اثر نیست. زیرا با شکنجه ممکن است یک مرد بیگناهی نیز اعتراف بجرم نماید و ما تاکنون بارها دیده ایم که امنیه یا شهربانی با فشار اقرارهایی بدست آورده و در دادگاه خلاف آن ثابت گردیده، کسانی هستند که بانداک فشاری طاقت نیاورده برای هر اقراری از راست و دروغ حاضر میشوند.

گفتم درباره حسینقلی و همراهان او ما می بینیم که ترتیب اول صحیح نبوده. زیرا بازپرس یک پرسشی که درپاسخش درماتند از اینان ننموده، و ما می بینیم که درجلسه دوم ابتدا بسکون وارد شده و یک رشته بیاناتی مخالف بیانات اولی خود کرده اند که همین دلیلیست فشار و شکنجه در میان بوده. گذشته از آنکه خودشان موضوع شکنجه و فشار را شرح دادند و این از پرونده مسلم است که اینها را بزندان مجرد انداخته در سرمای زمستان بی هیچ پوشاکی نگاه داشته اند و یکماه بدینسان فشار داده تا ملزم بیانات نموده اند.

اینها شرحیست که من در دفعه گذشته دادم. دادستان درقبال اینها به بیاناتی پرداخت که همگی شنیده اید آنمرد علت آنرا که متهمان نخست انکار کرده سپس اقرار نموده اند چنین گفت که برخی متهمین چون بزندان میافتند در آن گرفتاری یک هیجان روحی

در آنان پیدا میشود که ناگزیر می‌گردند حقایق را بگویند حسینقلی و همراهانش نیز باین علت اعتراف نمودند.

من می‌گویم این کلیت ندارد. ممکن است یک متهمی دچار چنان هیجان گردد و بگناه اقرار کند و یا باز پرس ضالمانه او را بزیر شکنجه گزارد و با فشار اعترافات دروغی بگیرد و ما چون رفتار شما را در این پرونده می بینیم که بیطرفانه و عادلانه نبوده و از سوی دیگر موضوع زندان مجرد را که مسلم است می بینیم یقین می‌کنیم که این بیانات دومی جز نتیجه فشار نبوده. من همه چیز را بکنار گزارده موضوع ده هزار ریال را می‌پرسم یک باز پرس چه حق دارد از راه تطمیع پیش آید؟! ... و آنگاه شما شرح دهید این پول از کجا بوده است؟! آن بوده که برای اثبات قتل نصرت الدوله و خزعلی ده هزار ریای جایزه میداده؟! ... «محسن کبیر» کدام در اینجاست که سرچشمه این دسیسه‌ها شناخته خواهد گردید. شما این موضوع را ناشنیده انگاشته و پاسخ ندادی ولی ما خود خواهیم توانست ریشه آنرا بدست آوریم.

از این گذشته یک متهمی که بگفته شما دچار هیجان گردیده و آمده و اعتراف کرده پس چه شده که چون دوباره بزندان بازگشته آن نامه را نوشته و باز بانکار عود نموده؟! ... از کجا ندانیم که همین عود نتیجه آن هیجان روحی نبوده، از کجا نگوئیم که چون شما پس از گرفتن اقرا رهای تلقینی دروغی دوباره بمتهمان بنای بدرفتاری را گزارده اید آنها بسوء نیت شما پی برده و زشتی آن همراهی را که با شما کرده بودند در پیش چشم مجسم ساخته و برای جبران آن نامه‌ها را نوشته اند؟! ...!

از همه عجیب تر این بود که دادستان درباره این بازگشت بانکار که از متهمان سرزده چنین گفت: اینکه اغلب متهمین در نزد باز پرس اقرار کرده سپس در جلسه دادگاه انکار میکنند علتش آنستکه پیش از جلسه محاکمه بوکلاء برمیخورد و از آنها دستور می‌گیرد که جرم را انکار نمایند و اگر یک وکیلی با شرافت بود و چنین دستوری نداد زندانیان که با او دریکجا هستند چنین دستوری باو میدهند، و سپس چنین گفت: اینکه حسینقلی در جلسه انکار کرد نتیجه افکار مسمومی بود که باو تلقین کرده بودند و دلیل این مطلب آنست که حسینقلی نگفت پتو را از من گرفتند و کیلش اینرا هم گفت و من از

اینجا استفاده میکنم که یک دسیسه در میان بوده و حسین قلی بایست ی گرفتن پتو را هم بگوید ولی او شرم کرد و نگفت درحالیکه وکیلش آنرا هم گفت.

این بود بیانات بسیار بی ادبانه دادستان درباره علت انکار متهمین که در جلسه کرده اند و چون این بیان توهین صریح بمن است من ناگزیر دروغهای دادستان را برخش کشیده سزای بی ادبیش را میدهم.

این مرد میگوید حسینقلی اعتراف کرده بود و سپس در جلسه با دستور از من انک ار نموده . نمیدانم چطور فراموش می کند که هم حسینقلی و هم عقیلی پور پیش از جلسه نامه بخود دادستان نوشته و در آن تصریح کرده اند که اقرارها جزبا زور و فشار و شکنجه نبوده این نامه ها جز با زور و فشار و شکنجه نبوده این نامه ها در فروردین ماه نوشته شده درحالیکه وکالت من از حسینقلی در تیرماه بوده که چند ماه دیرتر از آنست . پس چه معقولست که من باو یاد داده باشم؟!!

یکی نمیگوید تو که دادستانی و حسینقلی و عقیلی پور از مال خود شکایت کرده و بتو نامه نوشته اند و تو برخلاف وظیفه بشکایت آنها ترتیب اثر نکرده ای باشد حافظه ات کجا رفته که بودن آن نامه ها را در پرونده فراموش ساخته ای و چنین سخنی میگویی؟! ببینید چقدر زشت است که برای پرده کشی بکارهای خود بدیگران تعرضی می نمایی؟! . نمیدانم این چه دادستانیست که بمتهمین ناسزا میگوید! ... بوکلا تهمت میزند ...! مگر قانون ناشناسی شما یکیست؟! ... شما نبوده اید که عقیلی پور را با دسیسه به بیمارستان زندان برسر آقای مختار فرستاده و آن چاه را برایش کنده اید و سپس آقای مختار هرچه شکایت کرده برخلاف وظیفه گوش نداده اید؟! شما نبوده لید برای دسیسه کله بیگانان را تبدیل بکلمه « همسایگان » گردانیده اید؟!!

نمیدانم پشتتان بکجا گرمست که اینهمه تند میروید؟! ...!

درباره گرفتن پتو میگوید حسینقلی در جلسه آنرا نگفت ولی من گفتم . نمیدانم این دروغ را با چه جسارت میگوید؟! ... همه این وکلا بودند که حسینقلی تصدیح با « کرد و من اینک خلاصه بیانات حسینقلی را که روزنامه اطلاعات نوشته در اینجا می خوانم:

«بطوریکه گفتم در زمستان نه بالاپوش دادند نه غذا دادند ما را بحبس مجرد انداختند» گذشته از این من بصورت تندنویسیها رجوع کردم در صفحه ۱۸ تقریرات حسینقلی در دو جا تصریح باین موضوع شده: در یکجا در سطر ۱۱ میگوید: « وقتیکه باجویی تمام شد در ساعت ده شب چون عین حقیقت را عرض کردیم ما را فرستادند بزندان مجرد نه زیرانداز نه روانداز حتی از پاسبان یک بادیه خواستم ندادند درب را قفل کرده رفتند؛ ذا هم ندادند» باز در یکجا در سطر ۲۱ میگوید: با این وضع بسر بردم که از شرح آن عاجزم زمستان بدون زیرانداز و بدون روانداز اطاق بی رختخواب» ببینید با اینکه حسینقلی دو دفعه این موضوع را تصریح کرده این میگوید نگفت نمیدانم حواسش کجا بود؟! ... و آنگاه چنین گمانی را مگر میتوان درباره هر کسی برد؟! ... من مگر کسی هستم که چنین گمانی درباره ام رود؟!...

من زندگانیم همه آزمایش گذشته و دور و نزدیک میشناسند که من تا چه اندازه تقید بقانون و حق و عدالت نشان میدهم و تا چه اندازه در اینباره اصرار میورزم. در همین پیش آمد این پرونده زمانیکه روزنامه ها با تشویق دادستان برخی قسمتهای کیفرخواست را بچاپ میرسانیدند و این تأثیر بزرگی در فروش روزنامه ها داشت من چون آنها برخلاف قانون می شمارم خودداری کرده از سود چشم پوشیدم سپس که همین متن کیفرخواست را بروزنامه ها دادند باز من نگرارم بچاپ رسانند.

سپس در جریان محاکمه که دادستان آن نطق بسیار نابجا را در دادگاه کرد و صورت آنها با اضافات بسیار بروزنامه ها فرستاد ما چاپ نکردیم و بهمان خلاصه ای که مخبر روزنامه تهیه کرده بود اکتفا نمودیم آقایدادستان راضی نشد و عقب آقای پسیان مخبر روزنامه فرستاده و بایشان گله کرده و درخواست کرده

بود که دوباره متن نطق بچاپ رسد و چون آن جوان با شرمیست در مقابل اصرار این مغلوب شده قول داده بود، من باز راضی نشده گفتم برای ما دادستان با دیگری چه فرق دارد؟! ... چون از دیگران خلاصه نوشته ایم از او هم خلاصه کافیهست. دوباره دادستان با آقای سرهنگ سیف توسل کرده بود و او چون با من گفتگو کرد بایشان هم

این پاسخ را دادم. من اگر کسی بودم که از انصاف و حق بگذرم در جاهائی میگذشتم که سود داشته است و از بهره مندی چشم نمیپوشیدم.

اینها هم هیچ، این دادستان و پدرش یک یادگار دیگری از من دارند و من در شگفتم که آن را فراموش کرده اند. در سال ۱۳۰۹ که در عدلیه بودم آزمایش کلاس قضایی پیش آمد و من نیز از آزمایندهگان بودم یک جوان پست یک تقلب شگفتی کرده بود. دادستان بود که یکی از آزمایندهگان در یک ژوری بودیم پرسشهای امتحان را در خانه خود نوشته و بان جوان داده بود که پاسخها را از پیش آماده کند و شاید پاسخها را نیز خودش آماده گردانید و با و داده بود ولی هنگام آزمایش رسید من بان پرسشها رضایت نداده گفتم بدستور وزارتخانه باید پرسشها را در اینجا تهیه کنیم، باید با آگاهی من باشد، با اصراری که نشان میداد من پافشاری نمودم و پرسشها عوض گردید.

لیکن آن جوان پست و پلید از بس کودن و نافهم بود این را در نیافت و بی خردانه همان ورقه ای را که از پیش آماده داشت بجای نوشته امتحانی خود بهیئت سپرد و در روز رسیدگی من چون دیدم پرسش و پاسخ پرت است در شگفت شدم ولی سرقلب را در نیافتم و بهر حال پستترین نمره را دادم ولی سپس از بس سمج و خیره رو بود واسطه ها برانگیخت.

این دادستان از آن قضیه کاملا آگاهست یکی از واسطه ها پدرش شیخ محمد عبده، دیگری حاج شیخ اسدالله مقانی یا دیگری آقای تقوی ۱، دیگری آقا احمد امامی بود. من بهمگی یک پاسخ دادم و آن اینکه یکدسته از جوانان بافهم و غیرت که از شهرستانها آمده و ششماه در اینجا با سختی گذرانیده اند و امروز امتحان فهم و دانش خود را داده اند من نمیتوانم حق آنها را لگدمال گردانیده یک جوان پست و متقلب را همپایه آنان گردانم. و آنگاه یک جوانی که از گام نخست با این تقلب و پستی پیش آمده من چگونه راضی شوم که قاضی گردد و رشته حقوق مردم بدست او افتد؟! ...!

شگفتتر آنکه جوان بیش‌ترم از دست من بوزارت عدلیه شکایت کرد و در آنجا هم این پاسخ را دادم و اکنون پرونده اش در وزارتخانه هست. نمیدانم این دادستان چگونه آنرا فراموش ساخته درحالی‌که نزدیکترین کسی بآن جوان بوده.

اکنون میخواهم بپرسم: با اینهمه یادگارها از نقید من بقانون ومقررات چگونه تصور کرده که من بحسینقلی آموخته باشم که دروغهایی بگوید؟! برای من از دروغهای حسینقلی چه سودی توانستی بود؟!..!

دفاع من در اینجا بی‌پایان میرسد و من عذر میخواهم که با هیجان این سخنان را گفتم و این چیزی بود که

اختیارش را در دست خود نداشتم.

دفاع آقای کسروی در دیوان جنایی

پرچم هفتگی سال ۱۳۲۲ شماره یکم سات ۶

(چون در روزنامه‌ها این دفاع را چنانکه بوده چاپ نکردند ما خود در اینجا بچاپ
میرسانیم . اینهم
مینویسیم که آقای کسروی را بوکالت احمدی دادگاه واداشته ، نه آنکه خود پذیرفته بودند
).

* * *

پرپروژاندک سخنانی گفتم واینک دنباله آنرا میگیرم. چنانکه گفتم احمدی اگر آدم کشته
است باید بالای دار رود و مرا از او دفاعی نیست.
سردار اسعد یکی از گردان جنبش آزادی بود و جایی در تاریخ برای خود باز کرده و
این خطاست که ما ازکشنده او چشم پوشیم و کیفر ندهیم.
لیکن باید دید آیا قضیه مسلمست؟! آیا با دلائلی که دراین پرونده است گناه احمدی
ثابت میباشد؟ در این زمینه است که من تردید دارم و نمیتوانم بدلائیل پرونده اطمینان پیدا
کنم و برای آنکه مقصودم روشن گردد باید مقدمه ای یاد کنم :

ما در زمانهای پیشتر گفتگو میکردیم که آیا « بازگشت » یا بعبارت اروپایی «رآکسیون»
از عوامل اجتماعی است.. آیا می توان آنرا یکی از عوامل اجتماعی شمرد و ترتیب اثر
کرد؟ می گفتم: رآکسیون از نظر عقل عامل مؤثری نیست . چیزیکه نیک است همیشه
نیک است . چیزی که بد است همیشه بد است .



احمد کسروی

مثلا مشروطه بهترین شکل حکومت است . اگر ایران هزارسال با حکومت مشروطه بسر یزد نباید گفت کهنه است.

نباید بارزوی استبداد افتاد . ولی از نظر هوس و تفنن رآکسیون عامل موثری میباشد . ما رختی را با فلان رنگ که مدتی پوشیده ایم دلمان خواهد خواست که آنرا درآورده مدتی هم رنگ دیگری بپوشیم . بازیچه ای که برای بچه خریده شده و آنرا دوست میدارد پس از چند ساعتی خواهیم دید که بگوشه اطاقش انداخته است.

خلاصه آنکه رآکسیون تنها در کارهای تفننی و در هوسبازیه‌ها دخالت تواند داشت . در کارهای جدی بآن دخالتی نباید داد . این بحثی بود که در سالهای گذشته در میان داشتیم . اکنون جای افسوس است که در کشور ما جدی ترین کارها دچار رآکسیون گردیده . احساسات و تمایلات هر زمان رنگ دیگری بخود میگیرد .

روزی در این کشور مرد نیرومندی برخاسته رشته کارها را بدست میگیرد . در آنروز همگی ستایشگر میشوند . همگی چاپلوسی میکنند . کارهای بد او را نیز مدح میکنند . کسیکه ستایشگر یا چاپلوس نیست باید عقب بماند و صدمه و آزار یابد .

روزی هم آن مرد نیرومند افتاده از کشور بیرون میرود . در این هنگام همگی نکوهشگر میگردند . همگی بدگویی می آغازند . کارهای نیک آن دوره را نیز نمی پسندند . بلکه می کوشند همه کارهای آن دوره را بازگردانند .

زنها دوباره با چادرو چاقچور بیرون می آید . مردها کلاه پوستی بسر می‌گزارند . سید بچه ها و آخوندها بچه که چغاله های گدایی و مفتخواری هستند بخیابان میریزند . روضه خوانیها فراوان میگردد . قمه زنان و زنجیر زنان دوباره پیدا میشوند . عشایر با استقلال خود باز میگردند . هرج و مرج در هرسو نمایان میشود .

اینکارها رخ میدهد تنها برای آنکه آثار آن مرد نیرومند از میان رود . اینست نمونه ای از رآکسیون در کارهای این کشور . آنروز احساسات بآنسو برگشته بود و امروز بنینسو گردیده . آنروز آن تظاهرات را میکردند و امروز ضد آنرا میکنند

شاید تصور شود آنروز چون رضا شاه مسلط بود مردم را بآن تظاهرات و امیداشت. ولی افسوس قضیه معکوس است. حس ستایشگری در این توده ریشه دوانیده و رضاشاه مقداری هم جلو می‌گرفت.

در اینجا داستانهایی هست که اگر باز گویم مایه سرافکندگی خواهد بود. ناچارم بیکی دو داستان بس کنم:

این داستان را بیک واسطه از یکی از وزیران شنیده‌ام. یکی از وزرای رضاخان نقل می‌کند: سالی که رضاشاه تاجگذاری کرد، فردای آن روز فروغی پیش شاه رفت. شاه پرسید: تاجگذاری چگونه گذشت؟ پاسخ داد: «اعلیحضرتا، من بارها تاجگذاری دیده‌ام. در تاجگذاری مظفرالدین شاه بودم، در تاجگذاری محمدعلی شاه بودم. در تاجگذاری احمد میرزا بودم. پس از مرگ اوارد پنجم، پادشاه انگلیس، چون جانشین او به هندوستان برای تاجگذاری می‌آمد، من در آنجا نماینده ایران بودم. هیچ یک از این جشن‌ها شکوه تاجگذاری اعلیحضرت را نداشت. وقتی که اعلیحضرت تاج را بر سر گذارند، من دیدم نوری از جمال مبارک تلالو کرد...» به اینجا که رسید، رضاشاه روگردانید و به سخریه گفت: «نور تلالو کرد؟! برو مردکه!».

داستان دیگری را باز از یکی از وزیران شنیده‌ام. روزی که مجسمه ایستگاه راه آهن گشایش می‌یافته (یا روزی که رضاشاه بدین آن مجسمه رفته بوده) یکی از حاضران شاه را بلقب انوشیروان میخواند. بآن مناسبت رضا شاه رو باقای اسفندیاری رئیس مجلس گردانیده می‌گوید: «آقای اسفندیاری آیا من عادلترم یا انوشیروان؟» اسفندیاری شرحی آغاز می‌کند: «اعلیحضرتا عدالت انوشیروان یک شهرتی بوده. عدالت اعلیحضرت واقعیت...» رضا شاه سخن او را بریده می‌گوید: نه! ... گفتگو در انست که انوشیروان با وزیرری همچون بوزرجمهر عدالت می‌گیرد من با شما.../ها عدالت می‌کنم».

میان گفتگوها نام روزنامه پیکار رفت که فرخی در آلمان مینوشته و بر رضاشاه توهینها میکرده. این راست است. ولی در نوشتن آن روزنامه جوان دیگری که یکی از

بستگان مشارالملک بوده شرکت داشته . گویا این جوان وقتیکه میخواست بااروپا رود مشارالملک معرفی او را بشهربانی نموده و درخواست گذرنامه برایش کرده بوده این بود وقتی که آواز ه روزنامه پیکار بایران رسید یک کسی فرصت تفتین پیدا کرده و نامه ای بشهربانی نوشته که روزنامه پیکار با تحریک مشارالملک نوشته میشود . زیرا مشارالملک باملاک مازنران خود خانفت و درصدد انتقام میباشد، و دلیل آورده که یکی از نویسندگان آن روزنامه از بستگان مشارالملک است که خود او بااروپا فرستاده

وقتیکه این نامه بشهربانی رسیده آنرا بنظرشاه رسانیده. شاه درحاشیه آن نوشته» این قضیه را تحقیق کنید».همین جمله کوتاه وسیله شده که سرهنگ خلعتبری که رئیس دیوان حرب بود مشارالملک را با کسان دیگری توقیف و بمحاکمه کشیده و حکم اعدام درباره مشارالملک داده. وقتیکه این حکم را بنزد شاه برده شاه خشمناک شده گفته :«مردیکه مگر من میرغضبم که هرروز آدم بکشم؟! من من گفتم تحقیق کنید نگفتم حکم اعدام دهید» اینرا گفته و حکم بر گردانیده و همان روز دستور داده که مشارالملک را بخانه اش فرستند . این داستانرا خود مشارالملک با من گفته.

شاید تصور شود اینها بستگان دولت بودند که این چاپلوسی و پستیها را میکردند . ولی چنین نیست . ما فراموش نکرده ایم که از توده نیز پستیهای بسیاری سرمیزد . در آن باره هم یکداستانی یاد میکنم:

در نزدیکیهای شمس العماه دکانی هست که بالایش نوشته «تجارتخانه شرافت» . صاحب این دکان همه ساله تقویمهای دیواری با عکسهای شاه و ولیعهد چاپ میکرد . یکسال پایه چاپلوسی را بالا برده تقویم دیگری باعکسهای پنج پسرکوچکترشاه تهیه کرده بچاپ رسانیده بود . شهربانی - همان شهربانی که شما آنرا سرچشمه خرابیهای کشور معرفی میکنید چون آگاه شد در چاپخانه توقیف کرد چون این قضیه در چاپخانه تابان رخ داده بود و من با«جا بسیار میرفتم یکروز آقای شرافت نزد من آمده و قضیه را گفت و چون شنیده بود که مرا با آقای سرهنگ سیف آشنائی و دوستی هست

میخواست بوساطت پردازم. من چون قضیه را دانستم تعجب کردم که بچنان کار بیهوده و پستی برخاسته و میخاهد مرا نیز آلوده کار خود گرداند. اینحال آنروز بود. اکنون چون باد از اینسوی میوزد همگی برگشته اند و از رضاشاه و ا ز کارهای او بد میگویند و تمام گناهان را بگردن شهربانی انداخته با یک هایهویی اظهار احساسات میکنند. آنچه بیشترمایه تأسف است اینستکه این رآکسیون عجیب بدستگاه مقدس قضاوت نیز سرایت کرده. دستگاه قضایی ما نیز هرزمانی برنگ دیگری میافتد.

یکروزی ما را میخوانند می آیم می بینیم دیوانی جنایی با شکوه و طنطنه بر پا کرده. قضاتی با تبخترپشت میزها نشسته اند. پرونده قطوری درجلوشان گزارده شده. دادستانی با هیمنه در یکسو نشسته. چهل وهشت تن ۱ بر روی کرسیه ای اتهام جا گرفته اند. محاکمه آغاز میگردد. کیفرخواست بسیار درازی خوانده میشود مواد قانون را برخ ما میکشند. تحقیقات میکنند. رسیدگی مینمایند، وکلا بدفاع میپردازند. پس ازچند هفته تضییع وقت حکم داده میشود. بدیوان کشور رفته ابرام مییابد. بمرحله اجرا گزارده میشود

یک روزی باز ما را می خوانند. می آیم می بینیم باز دیوان جنایی بر پا شده. قضاتی در پشت میزها نشسته اند. پرونده قطورتری درجلوشان گزارده شده. دادستانی با هیمنه تر در یکسو جا گرفته. چهار تن متهم دربرابر نشسته. باز کیفرخواست درازی خوانده میشود. باز مواد قانون را بگوش ما میکشند. ولی این دفعه قضیه معکوس است.

آنروز میگفتند این چهل وهشت تن بزهارند و باید کیفر ببینند. امروز میگویند آنها پاک بودند و ظالمانه محکوم شده اند. آنروز باد از آنسو میوزید و امروز از اینسو میوزد. آنروز ما را خوانده بودند که بیاید این چهل وهشت تن را محکوم گردانیم. امروز دعوت کرده اند بیا بید آنها را پاک کنیم!. آنروز مجله دنیا ۱ افزار جرم بود و یکی

از دلایل درباره متهمانی پیدا شدن آن مجله از خانه هاشان شمرده میشد و امروز جمله هایی را از آن مجله دادستان میخواند و استدلال میکند.

من بی آنکه از کسی نامی برم از تأسف خودداری نمیکنم . من میگویم شما که می خواهید هر روزی رنگ دیگری پیش آورید دیگر ما را چرا می خوانید؟! ما را چرا افزار کار خود می گردانید؟! چنانکه گفتم این مقدمه است.

مقصودم آنست آیا با این زمینه و پیشینه و با این بازگشت احساسات میتوان باین پرونده اطمینان پیدا کرد؟

میتوان باستناد آن قضیه کشته شدن سردار اسد و فرخی و دیگران را ثابت دانست؟! این پرونده از چه تشکیل یافته ؟ . آیا نه از گواهی گواهان ؟! من میپرسم گواهان کیستند؟ . آیا نه همان کارکنان شهربانی؟! آیا بگفته های ایشان اعتماد میتوان کرد؟! این گواهان کسانیند که بگفته خودشان دیروز در زیر دست احمدی و راسخ و نیرومند و مختار اجرای جنایت کرده اند . بگفته خودشان صدها مظالم بکار زده اند. ما می پرسیم چرا دیروز آن کارها را کرده اید؟ خواهند گفت مجبور بودیم ؟ میگوییم : از کجا امروز مجبور نباشید؟! . کسی که دیروز مجبور شده جنایت کرده ، امروز هم مجبور شده گواه ی دروغ تواند داد . اینست بسخن اوقیمتی نتوان نهاد.

حقیقت اینستکه بازپرس (چنانکه مرسوم بیشتر بازپرسهای ایرا نیست) نه در پی کشف حقایق بلکه در پی اثبات اتهام میبوده . با اصرار میکوشیده که کشته شدن سردار اسعد و فرخی را بثبوت رساند و با حرصی تمام جستجوی دلیل مینموده . از آنسوی پایوران و پاسبانان شهربانی که خودشان شریک اتهام هستند چون در ترس و هراس بسیار بوده اختیار توقیف و آزادی خود را در دست باز پرس می دیده اند ، برای نجات خود بدلجوئی از باز پرس کوشیده موافق میل و دلخواه او اظهارات میکردند . بازپرس نیز نامردی نموده هرکس را که بوفق اوگواهی میداده آزاد میگزارده و از توجه اتهام بسوی او چشم میپوشیده . این چیز است که پرونده آشکاره حکایت میکند . این چیز است که مسلم میباشد.

دوباره میگویم: من از احمدی دفاع نمیکنم. دادگاه اگر او را آدمکش میشناسد بالای دوش فرستد. دفاع من از حقایق است. از عدالت است. از قانونست. در همین پرونده با همه سستی مبنایش تناقضات بسیاری هست. در کیفرخواست تنها یکطرف موضوع را گرفته اند و تنها از جمله هایی که موافق منظورشان بوده استفاده کرده اند. از جمله هایی که نقیض اتهام است و بسود متهمان میباشد بیکبار صرف نظر کرده اند.

احمدی مقداری از این جمله ها را جمع آورده با ذکر شماره صفحه یاد داشت کرده که اینک آنرا بدادگاه میدهم و خواستارم که مورد توجه گردد.

اساساً قضیه بنحوی که بیان شده غیرطبیعی بنظر می آید. مثلاً گفته میشود سردار اسعد چون حس بود که بخوراک اوزهر میریزند از خوردن خوراک خودداری میکرد و براسخ و دیگران اعتراضهای سخت مینمود.

اینها میرساند که سردار قدرجان خود را دانسته و مقاومت می نمود. از آنسو میگویند شب آخر که احمدی باطاقش رفته بی هیچ مقاومتی تسلیم بمرگ شده و دست خود را دراز کرده که احمدی آمپول زند و جانش گیرد.

گفته میشود بسردار اسعد هفت روز خوراک نداده اند. کسی که هفت روز خوراک نخورد زنده نماند و اگر ماند در حال غشوده باشد. از آنسو میگویند احمدی چون وارد اطاق او شده سردار با یک حال درست بسخن پرداخته و چنین گفته: «آقا آمدی؟ ان الله و انا الیه راجعون» یا گفته «میخواهی مرا هم براه تیمورتاش بفرستی؟». آیا کدام از اینها راست است؟!

گفته میشود احمدی از پاسبانان نعلبکی خواسته که سم را در آن حل کند. چند تن از پاسبانان این گواهی را داده اند. آیا باورکردنیست کسی که میخواهد یکی را بکشد باین آشکاری افزار طلبد و همگی را از کار خود آگاه گرداند؟ اساساً معنی گواهی گواهان آنست که احمدی هر کاری که میخواسته بکند پوشیده نمیداشته و هر بار که پیش

سردار اسعد میرفته و باو پرتقال می خورانیده و یا آمپول زهر آلودی میزده پاسبانها را همراه می برده و مطلع می گردانیده .

درباره فرخی گفته میشود تندرست و قوی مزاج بود و این دلیل شمرده میشود که او را کشته اند و با اجل خود نمرده . از آنسو میگویند احمدی تنها باطاق رفته و او را کشته من نمیدانم او چگونه با آن گردن کشی تسلیم مرگ خائنانه شده؟! نمیدانم چگونه احمدی بوسیده ناتوان بفرخی تتاور و قوی غالب آمده؟! .

میگویند احمدی جلاد زندان بوده و بسر هر کس که میرفته آنکس بمرگ خود یقین پیدا کرده انالله و انا الیه راجعون می سروده . با اینحال نمیدانم چه شده که فرخی احمدی را باطاق خود راه داده و بمقاومت خود ، برنخواست . تعجب میکنم که فرخی بحکایت پرونده چند مرض مهلکی از نفریت و مالاریای مزمن و مانند اینها داشته و چون مرده طبیب قانونی مرگ او را عادی دانسته و جواز دفن صادر کرده . با اینحال اصرار میکنند که او را کشته شده با دست احمدی و نمایند و بتکلفات باور نکردنی میپردازند . یک نکته دیگری که باید یادآوری کنم اینست که بر فرض آنکه ما قضیه را مسلم شماریم آیا احمدی را قاتل سردار اسعد یا فرخی محسوب توان کرد؟! آیا ماده ۱۷۰ را شامل او توان دانست؟

منشاء تردید اینست که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصودی از آن قتل در اندیشه خود داشته باشد

احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده است . احمدی را یک افزاری بیش نتوان شمرد مثل این موضوع آنست که در تبریز درسی سال پیش صمدخان شصت تن از آزادیخواهان را سر برید و یا

بدارزد . در نتیجه دشمنی که با مشروطه میداشت قصد قتل آزادیخواهان را کرده بود و قصد خود را باجرا میگذاشت و بدین جهت است که ما او را کشنده آزادیخواهان میدانیم و اگر میتوانستیم بایستی او را بدادگاه کشانیده بنام قاتل مجازات دهیم در حالیکه در هیچ

یکی از آنها خود صمدخان دست مباشرت نداشته و همگی را محمد نام میر غضب کشته است .

یک مثل دیگر پیش آمدی است که اخیرا درمکه رخ داده و روزنامه ها پیاپی از آن سخن میرانند . طالب نام ایرانی را که بم که رفته بوده بانهم اینکه میخواست خانه کعبه را با پلیدیها بیالاید نزد قاضی فرستاده اند و چون او حکم داده ابن سعود پادشاه حجاز آن حکم را امضاء کرده و دستور اجرا داده و چون طالب را بمیدان آورده اند یک کاکا سیاهی با شمشیر گردن او را زده است . اکنون باید دید کشنده طالب این کاکا سیاه شمرده میشود یا ابن سعود که دستور کشتن داده است ؟ ! آیا کدام یکی را کشنده حاجی ایران ی می شماریم ؟ ... دولت بکدام یکی پروتست نامه میفرستد؟ ... نه آنستکه ما کشند ه آن حاجی خود ابن سعود میدانیم رامیدانیم و باوا اعتراض میکنیم و پروتست میفرستیم ؟ ! ... نه آنست که کاکا سیاه را هیچگاه بیدیده نگرفته نامی نمیبیریم و کمترین دشمنی نسبت باو در دل خود حس نمیکنیم ؟! ... نه آنست که او را افزاری بیش نمیشماریم ؟ ... !

در این قضیه نیز اگر راست باشد احمدی بمنزله آن میر غضب بوده و من تردید دارم که آیا توان ماده ۱۷۰ را شامل او دانست؟! ... آیا میتوان احمدی را قاتل سردار اسعد و فرخی شمرد؟! ... حقیقت اینستکه دوران مقصود قانونگزار و عدالت میباشد . این نکته است که باید دادگاه از دیده دور ندارد

راستی سردار اسعد را کشته اند؟

پرچم هفتگی سال ۱۳۲۲ شماره یک سات ۱۰

من درباره احمدی که در دیوان جنایی کرده بودم و در «دفاع» یکی از آشنایان نامه ای فرستاده از روزنامه اطلاعات خوانده است شادمانی و خشنودی نموده سپس مینویسد:

«عقیده خود شما درباره سردار اسعد چیست؟... راستی او را کشته اند؟.. سردار چون از قهرمانان مشروطه بوده این مسئله از نظر علاقه شما بتاریخ مشروطه نیز مهم است.. اینست میخوام اصل عقیده تان را بدانم..»

یک موضوع دیگر اینست: شما گفته اید: من از احمدی دفاع نمیکنم :: آیا وکیل میتواند از متهم دفاع نکند؟.. میتواند مخالف نظر و بیانات موکل اظهاراتی کند؟.. این قبیل محاکمات که اتفاق میافتد و جلب نظر توده را می کند یک فایده اش همینست که خاطره ها را بسوی مسائل قضایی جلب میکند و در مجالس گفتگوهای در این زمینه ها «.. تولید میکند.. امروزها در هر کجا این مذاکرات جریان دارد».

میگویم: من فهمیده خودم را درباره سرگذشت سردار اسعد در همان «دفاع» بمیان گزارم چیزی پنهان نداشته ام. چنانکه در آنجا گفته ام من دور نمیدانم که سردار اسعد را کشته باشند. چه سردار اسعد یکی از مردان سیاسی ایران بشمار میرفت و چون گذشته از شناختگی خانواده و جایگاهی که سردار (خودش و

پدرش و عمویش و برخی از خویشانش) در نزد آزادیخواهان پیدا کرده بودند، چون سردار از سران ایل بختیاری بشمار میرفت، ناچار مرد توانایی بشمار میرفته و دشمنی او برای رضاشاه بیم آور بوده. پس دور نبوده که رضاشاه از او دشمنی و کینه توزی درباره خود فهمیده دستور کشتنش را داده باشد.

چنانکه دستور کشتن کسان دیگری را از بختیاران داده. در سیاست از این کارها بسیار رخ دهد.

اینست من «اتهام» را دروغ نمیدانم و نمیتوانستم بدانم. بویژه پس از سخنانیکه دکتر شاهکار در روزهای آخر گفت، در این زمینه که سردار اسعد در پی کشتن رضاشاه می بوده و اینست یک ده تیر و یک بیست تیر همراه خود می داشته که بهنگام دستگیری بدست آورده اند و اکنون در شهربانی میباشد. اینها زمینه را روشنتر میگردانید.

چیزی که هست پرونده دلایلهای باندازه ای که می بایست در بر نمیداشت. در پرونده گواهان که همان کارکنان شهربانی بوده اند پریشانگوییهای بسیار کرده بودند. سخنانی وارونه هم بسیار گفته بودند. با این گواهیها نمیشد کسی را کشته کسی دانست و حکم بکشتن او داد.

این نکته را مردم نمیدانند که داوری یا قضاوت در کارهای جزایی بدو گونه تواند بود: یکی از راه فهم و باور خود قاضی ((قناعت وجدان)) دیگری از روی دلیل ((دلایلهاییکه در پرونده هست. از روی قانون های ایران باید داوری از روی دلیل باشد نه از راه فهم و باور خود قاضی. در ایران چو ن

نیست قانون نخواستہ قاضیان را در داوری آزاد گزارد. اینکه من گفته بودم با این « هیئت منصفه » گردانید از این راه بوده است. « محکوم باعدم » دلایلهای نمیتوان کسی را چنانکه گفتم من دور نمیدانم که سردار اسعد را کشته باشند. ولی اینکه کشته احمدی بوده و بهمان داستان که در پرونده گفته شده کشته است دلیلهایی باندازه که می بایست، همراه نمی داشت. من نیز همین ها را گفتم. اینکه پرسیده اید آیا وکیل نمیتواند از متهم دفاع نکند وکیل باید فهمیده خود را بگوید. اگر می بیند گناه رخ داده نباید از راه انکار

برآید . دفاع تنها انکار کردن نیست . در کارهای جزایی وکیل برای آنست که بمتهم ستمی نرود . گناه ناکرده بگردنش گزارده نشود . اگر گناهی کرده بیش از اندازه کیفر داده نگردد.

ما اینها را از اروپاییان گرفته ایم ولی چون کارهای نیک است باید ارجش دانیم . با گناهکار هم باید دادگرانه رفتار شود .

توضیحات و مآخذ

منبع: کتاب «دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی»،
برگرفته شده از پرچم روزانه و هفتگی ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲

در باره شهادت زنده یادسید حسن مدرس

توضیح اینکه زنده یاد احمد کسروی در باره شهادت زنده یادسید حسن مدرس در دفاعیه از متهمین پرونده به نادرستی استدلال می کند بدینگونه که «در سیاست هرکسی حریف خود را از میان برمی دارد اگرچه با کشتن باشد. نمیگویم مدرس را کشته اند، چنین چیزی باورکردنی نیست و چنانکه آقای محیط و دیگران شرح داده اند قضیه مصنوعی است.

مدرس در آن حالی که بوده نیازی بکشتن او نبوده. میگویم: این شکایتها از آنکه بمدرس تیرانداخته اند یا او را دستگیر کرده بخراسان فرستاده اند مستوجب گله و ناله نتواند بود. کسیکه در سیاست کار میکند آنهم با تهورشادروان مدرس باید از کشته شدن هم باک نداشته باشد.

خلاصه آنکه این چهارموضوع آدمکشی نه تنها از نظر اصول قضایی درخور اعتماد نیست و نمیتوان بدلائیل پرونده ها استناد نموده رای دادبلکه وقتی که آدم همه اطراف قضایا را بدیده میگیرد عکس مقصود دادستان بدست آمده و مصنوعی بودن اتهامات روشن میشود. اینست در این باره درخواست تیرئه برای هر دو از موکلینم مینمایم.

میایم برسر دیگر پرونده های آقای مختار. من باید درباره آنها بیک کلیاتی اکتفا کنم زیرا دفاع مفصل را آقایان وکلای دیگر خواهند کرد. در زمینه این پرونده گفتگو از شاه گذشته و کارهای اونیز بمیان آمد درحالیکه نیازی بآن نبود. باعث این گفته های آقای دادستان در ضمن بیان ادعا بود که از موضوع بیرون رفتند بهر حال من نیز ناگزیرم چند جمله در آن زمینه بگویم...»

در صورتیکه شده از اتاق خارج شد و جهانسوزی روز سوم مرداد ۱۳۲۱ اولین جلسه محاکمه متهمین به قتل شهید سیدحسن مدرس در تهران آغاز شد. سرپاس رکن الدین مختار، پاسیار منصور وقار، یاور جهانسوزی، پاسیار راسخ، یاور مقدادی، پاسیار نیرومند و پزشک احمدی متهمین ردیف اول پرونده به شهادت رساندن مدرس بودند.

محاکمه متهمین ۵۰ روز به طول انجامید. سرانجام رکن الدین مختار به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد و بقیه متهمین هر يك از ۱۰ سال تا يك سال محکوم شدند. مطلب زیر ماحصل اعترافات متهمان است.

در یکی از روزهای آغازین ماه آذر ۱۳۱۶ سرپاس مختار رئیس کل شهربانی پاکت سربسته و لاک و مهر شدهای را به پاسیار منصور وقار داد و گفت آن را در مشهد به یاور جهانسوزی بدهد، سرپاس مختار به وی گفت پاکت دستور انجام مأموریت قتل مدرس است. وی (منصور وقار) همچنین موظف شد به جهانسوزی بگوید یا به آن مأموریت برود و یا به تهران بازگردد.

وقار در مشهد دستور رئیس شهربانی را به اطلاع یاور جهانسوزی رساند. جهانسوزی پاکت را باز کرد دستور را خواند و آن را داخل بخاری انداخت و گفت باید به اتفاق حبیب خلج به مأموریت جنوب خراسان برای بازرسی بروم. این دو در حقیقت برای قتل مدرس رهسپار کاشمر شدند. آنان عصر ششم آذر ۱۳۱۶ وارد کاشمر شدند. در چهارچوب همین مأموریت «اقتداری» رئیس شهربانی کاشمر نیز جداگانه مأموریت یافته بود که به «خواف» رفته، مدرس را با خود به کاشمر بیاورد. او این مأموریت را انجام داد و مدرس را به منزل خود در کاشمر آورد. اقتداری سپس در نزدیکی شهربانی

خانه‌ای اجاره کرد و مدرّس را در آن اسکان داد.

در مرحله بعد، اقتداری طیّ دستوری رمزی که به وسیله جهانسوزی دریافت کرده بود، موظّف به کشتن مدرّس شد. اما چون از این دستور استنکاف ورزید به مشهد احضار شد. وی از آنجا به شهربانی همدان اعزام شد در آنجا با سمّ به قتل رسید.

شهربانی کاشمر نیز به محمود مستوفیان واگذار شد. وی ابتدا دو مأمور محافظ خانه مدرّس به نامهای پاسبان ذوالفقاری و پاسبان ابراهیمی را ترخیص کرد. سپس همراه با جهانسوزی و حبیب‌الله خلج، در شب عملیات مشروب فراوانی خورده و در حالت مستی وارد خانه مدرّس شدند. مرحوم مدرّس برای آنان چای ریخت و دقایقی بعد مستوفیان از مدرّس پرسید اجازه می‌دهید مجدداً چای بریزم. پس از کسب موافقت مرحوم، در چای او در فرصتی سمّ ریخته و جلوی او گذارند. اما وقتی دیدند که با خوردن چای، مسموم نشد، مستوفیان در نقشه‌ای برنامه‌ریزی و خلج برخاسته عمّامه مرحوم مدرّس را از سرش برداشته در دهانش کردند و دور گردنش پیچیدند. او را خفه کردند و در همان شب وی را دفن کردند. مستوفیان به مأموران محافظ منزل مدرّس گفت آقا سگته کرده است. وی آنان را تهدید کرد که اگر در مورد مرگ آقا دلیل دیگری غیر از سگته را مطرح کنید، زبانتان را می‌برم. پاسبان ابراهیمی محافظ شهید مدرّس هنگام محاکمه به بازپرسان دادگاه گفت: شب حادثه در ساعات غروب از شهربانی کاشمر مرا احضا کردند، فوراً رهسپار شهربانی شدم تقریباً سه ساعت مرا معطل کردند و سؤالهای بی‌موردی راجع به سابقه کار، محلّ خدمت، محلّ زادگاه، آدرس منزل و از این گونه پرسشها را از من پرسیدند سپس اجازه مرخصی دادند. وقتی به درب منزل آقا رسیدم دیدم درب منزل باز است و رئیس شهربانی کنار درب ایستاده. او مرا که دید گفت به اتاق آقا نروید. من به انتظار ماندم تا اینکه رئیس شهربانی رفت و موسی‌خان شجاعی سرپاسبان آمد. او از من پرسید آقا کجاست؟ گفتم در اتاق خودش است. به اتفاق او وارد اتاق آقا شدیم دیدیم خواب است هر چه او را صدا زدیم جواب نداد. عبایش روی صورتش بود و شال و عمّامه‌اش هم باز کنار سرش افتاده بود. فهمیدم مرده است. من با شجاعی از اتاق آقا خارج شدیم. ۲۰ دقیقه بعد رئیس شهربانی

بازگشت و به شجاعی گفت آقا سکتہ کرده است. مبدا غیر از سکتہ دلیل دیگری برای فوت آقا مطرح کنید. سپس گفت برو تابوت بیاور...»

همچنین خانم عشرت همسر اقتداری رئیس شهربانی کاشمر در دادگاه چنین گفت: در آذر ۱۳۱۶ مرحوم اقتداری که رئیس شهربانی کاشمر بود، در مأموریتی به مشهد حرکت کرد. بنده هم با او همراه شدم. در مشهد، شوهرم را مأمور کردند که برود خواب مرحوم مدرّس را به کاشمر بیاورد، بنده از آنجا رقتم به کاشمر و مرحوم اقتداری به خواب رفت. تقریباً ساعت ده، یازده بود که مرحوم اقتداری آمد و مرحوم مدرّس هم با ایشان بود با یک نفر مأمور وارد شد به منزل. مرحوم مدرّس در منزل ما بود. مرحوم اقتداری نزدیک شهربانی یک خانه اجاره کرد و مرحوم مدرّس را بردند در آن خانه. دو روز بعد مرحوم اقتداری آمد منزل دیدم او قاتش خیلی تلخ است و گرفته است گفتم چه خبر است؟ ابتدا چیزی نگفت چون خیلی اصرار کردم اظهار کرد دستوراتی راجع به این سیّد بیچاره و از بین بردن او رسیده است که نمی‌دانم چه کنم. می‌گفت من این کار را بکنم جواب خدا را چه بدهم و اگر نکنم در دست این شیرهای درنده چه کنم که خودم را ممکن است از بین ببرند. من گفتم ممکن است استعفا بدهید. گفت همین خیال را دارم و استعفا داد. این استعفا در زمان سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان بوده است، استعفا او قبول شد و دستور داد شهربانی را تحویل مستوفیان بدهید.

ایشان شهربانی را تحویل داد به مستوفیان ولی چون دستوری راجع به تحویل مدرّس نرسیده بود از تحویل دادن او خودداری کرد و مستوفیان هم همیشه اصرار می‌کرد که مدرّس را هم تحویل بگیرد. در این بین یاور جهانسوزی آمد به کاشمر به اتفاق حبیب‌الله خلج پاسبان که مأمور مشهد بود. جهانسوزی آمد به منزل مرحوم اقتداری گفت که اقتداری چرا حرکت نمی‌کنی؟ مرحوم اقتداری گفت معطلی من راجع به این حبسی است که او را چه کنم. گفت او را هم باید تحویل محمودخان مستوفیان بدهید. ایشان هم مدرّس را تحویل مستوفیان داد و فردای آن روز حرکت کردیم مشهد و همان روزی که جهانسوزی آمدو این صحبت‌ها را با اقتداری کرد گفت که من می‌روم. یک روز

مأموریتی دارم انجام می‌دهم و بر می‌گردم شما نباید اینجا باشید بعد از دو روز گویا روز سوّم بود، یکروز اقتداری به من گفت: دیدی خدا با ما بود که این کار را نکردیم. گفتیم چه شده است؟ گفت: همان شب که ما حرکت کردیم جهانسوزی از مأموریت کاشمر بر می‌گردد و با حبیب‌الله خلج و محمود مستوفیان مشروب زیادی می‌خورند و می‌روند با مدرّس سماوری آتش می‌کنند و چای می‌خورند و دواى سمّی در استکان مدرّس می‌ریزند چون متّی می‌گردد و می‌بینند اثری نبخشیده جهانسوزی از اطاق بیرون می‌رود و مستوفیان هم عمّام سید را که سرش بود برداشته می‌کند توی دهانش تا خفه می‌شود و همان شبانه هم دفن می‌کنند... دستوری که برای از بین بردن مدرّس از تهران آمده بود تلگراف رمز بوده ... به امضای سرهنگ وقار... مرحوم اقتداری آن تلگراف را که رمز بود با کشف آن که در خارج کشف کرده بود به من نشان داد، نوشته بود باید به طوری که هیچ کس حتّی قراول درب اطاق مدرّس + هم نفهمد او را از بین ببرید.

در جواب باز پرس که سؤال کرده است «مدرّس را که از خواف آوردند حالش چطور بود» گفته است «سالم بود... مریض نبود.»

مرحوم اقتداری از مشهدبه شهربانی همدان منتقل شدند و پس از بیست روز از ورود به همدان مریض شد... او بر اثر دواى عوضی که داده بودند مرحوم شد. (۱)

منبع: جمال صفری «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، جلد نوازدهم، اسفند ۱۳۹۷، صص ۴۰۴ - ۴۰۲

نگاه کنید به «مدرّس، قهرمان آزادی»، حسین مگی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج

ماجرای قتل «جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد دوم» توسط پزشک احمدی

جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد دوم، فرزند حاجی علیقلی خان بختیاری سردار اسعد اول، که در ساعات نخستین صبح روز ۱۰ فروردین ۱۳۱۳ توسط پزشک احمدی (در سلول شماره ۲۸ / زندان نمره یک در بازداشتگاه موقت شهربانی) به طرز فجیعی به قتل رسید، از دوران مشروطیت بدان سو، در عرصه سیاسی کشور حضوری فعال و مؤثر داشت. جعفرقلی خان، که فقط پس از مرگ پدر به سردار اسعد ملقب شد، پیش از آن لقب سردار بهادر داشت و در بسیاری از جنگها و درگیریهای نظامی مشروطه خواهان با مخالفان، نقش و حضوری فعال داشت و در دفاع از مشروطیت رشادتها از خود نشان داده بود. سردار اسعد دوم پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ والی کرمان شد و در کابینه دوم رضاخان سردار سپه (۸ شهریور ۱۳۰۳ - ۲۴ آذر ۱۳۰۴) وزیر پست و تلگراف بود. سردار اسعد دوم در کابینه مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، که از خرداد ۱۳۰۶ کار خود را آغاز کرد، وزیر جنگ شد و تا آستانه دستگیری و زندانی شدنش، در این سمت باقی بود. میان دستگیری (۲۶ آبان ۱۳۱۲) و زندانی شدن سردار اسعد (که سوءظن و بدبینی و کینه تیزی بدون لگام رضاشاه مهمترین دلایل آن ذکر شده است) در زندان قصر (۸ آذر ۱۳۱۲)، تا قتل رقت انگیز و دلخراش او، در زندان موقت شهربانی، در ۱۰ فروردین ۱۳۱۳، حدود ۴ ماه و ۱۵ روز فاصله افتاد. پس از عزل رضاشاه توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، برای تعقیب قضایی قاتلان برخی از شاخصترین و پرآوازهترین کسانی که در دوره حکومت رضاشاه، به قتل رسیده بودند، دادگاهی تشکیل شد. آنچه در پی می آید، (گزیده‌ای از) مستندات است که دادستان دیوان عالی

جنایی، پیرامون فرایند دستگیری و قتل سردار اسعد دوم توسط پزشک احمدی، به آن دادگاه ارائه داده است.

گزارش دادستان دیوان عالی جنایی (پس از شهریور ۱۳۲۰) از جریان قتل «جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد دوم» توسط پزشک احمدی در زندان موقت شهربانی رضاشاه (۱۰ فروردین ۱۳۱۳):

...از شب دوم فروردین [۱۳۱۳] برای اولین بار غذایی که برای شام سردار اسعد می‌برند آلوده به سم بوده بعد از این‌که قدری از آن غذا را خودش می‌خورد... صبح که از خواب برمی‌خیزد خستگی فوق‌العاده و سرگیجه به قی و اسهال سخت دچار می‌شود... و در ضمن مرحوم سردار هم که کاملاً متوجه سوءقصد نسبت به‌خود و مواظب حال خود بوده... و هر ساعت مرگ فجیعی را انتظار داشت... حتی‌المقدور از خوردن غذا و آشامیدن آب خودداری می‌نموده و به‌جز تخم‌مرغی که در حضور خودش پخته شود هیچ چیز نمی‌خورده است... وقتی می‌بینند نتیجه مطلوب به‌این ترتیب حاصل نمی‌شود و سردار اسعد از خوردن غذاهای مسموم خودداری می‌کند و اعمال قوه و زور برای مسموم کردن یا از بین بردن او به‌نحو دیگری هم در محیط بیمارستان زندان قصر که محل بیماران و آمدن پزشکان و پزشکیاران و پرستاران و سایر مأمورین و صاحب‌منصبان زندان است مناسب نیست، نقشه دیگری برای این‌کار طرح می‌شود و آن انتقال دادن سردار اسعد از زندان قصر به توقیف‌گاه موقت در شهر و نگاهداشتن در یک زندان انفرادی و مجرد در بدترین قسمتی از بنای سابق زندان شهربانی که معروف بوده است به محبس نمره یک و قطع رابطه او با محیط خارج... و سلب هرگونه قوه و قدرت مقاومت از او و بالاخره سپردن و تسلیم او به چنگال بی‌رحم و پنجه پزشک احمدی نژخیم زندان. برای این نقشه حسین نیکوکار مدیر زندان موقت زندان انفرادی شماره ۲۸ را تعیین و موافق این دستور بنا و نجار آورده کلیه روزنه‌ها و منافذ آن نمره را که به‌وسیله آنها مقدار کمی نور و هوا می‌توانسته است

داخل آن بشود، می‌گیرد... پس از تهیه این مقدمات در روز پنجم فروردین مقارن غروب و اول مغرب عامری معاون اداره زندان و سرتیپزاده مدیر زندان قصر سردار اسعد را از در غیر معمول بیمارستان آنجا که مخصوص بیرون بردن اجساد و متوفیات بوده از زندان قصر خارج نموده به وسیله یک اتومبیل کرایه به شهر می‌آورند و در زندان موقت او را به حسین نیکوکار مدیر آنجا تحویل می‌دهند... در دفتر کشیک زندان موقت متصدی امر می‌گوید که طبق دستور سرهنگ راسخ که گفته بود نام سردار اسعد و هیچ‌یک از امور مربوط به او نباید در دفاتر مربوطه نوشته شود، عمداً اثری از ورود سردار اسعد در این تاریخ نوشته نشده است... تا این تاریخ که سردار اسعد به زندان موقت شهر انتقال یافته بود پزشک احمدی محل و مأموریت و خدمت و کار روزانه‌اش در مریضخانه بهداری شهربانی واقع بود... اما پس از انتقال سردار اسعد به زندان موقت، سرهنگ راسخ به نیکوکار مدیر زندان مزبور تذکر می‌دهد که پزشک احمدی برای بازدید زندان موقت باید بیاید و مجاز است که زندانی‌ها را سرکشی و مداوا کند و بر اثر این تذکر و دستور در روز ششم فروردین مقارن یک ساعت بعد از ظهر احمدی به زندان موقت آمده به حسین نیکوکار مدیر آنجا مراجعه و با اتفاق او به اتاق سردار اسعد داخل می‌شود و به‌عنوان معاینه و پرسیدن حال سردار اسعد مدتی با حضور نیکوکار در نزد او می‌ماند... در آن موقع احمدی یک یا دو عدد پرتقال که به احتمال قوی به وسیله تزریق با سوزن مغز آن آلوده بوده است به او می‌دهد. سردار که در آن ساعت شاید منتها بوده غذایی به او نرسیده بوده است از آن پرتغال می‌خورد... ساعت پنج الی شش بعد از ظهر همان روز ششم فروردین مجدداً پزشک احمدی برای بار دوم به زندان نمره یک اتاق سردار اسعد مراجعه نموده... پزشک احمدی یک طرف و سلطان جعفرخان از پایوران قدیمی شهربانی طرف دیگر در بالین سردار نشسته‌اند در حالی که احمدی استکان یا ظرف پر از مایعی را که در دست داشته و با اصرار زیاد به سردار تکلیف می‌کرده است که آن را بخورد. سردار اسعد از خوردن آن امتناع داشته می‌گفته است حال بد است و از وقتی که پرتقال خورده‌ام حال بد است و چون می‌بیند که سردار از خوردن آن خودداری

می‌کند مصمم می‌شوند به‌زور آن را به او بخورانند... بالاخره پس از استقامت و پایداری سردار در نخوردن و یأس و ناامیدی حضرات از گرفتن نتیجه در را به روی او بسته و مراجعت می‌کنند... در تمام مدت چهار شبانه‌روز سردار اسعد در اینجا محبوس بوده و غذایی به‌جز همان پرتقال روز اول که شرح آن ذکر شد به او نرسیده و معلوم است که با این کیفیت و با اضطرابهای درونی و هیجانات روحی که در این روزهای سخت و مخوف سردار اسعد دچار آن بوده تا چه اندازه قوای مزاجی و بدنی او تحلیل رفته... بالاخره به‌طوری که از مجموع دلایل و اوضاع و احوال منعکس در پرونده و رویه‌مرفته اظهارات پاسبانان و پایوران داخل و خارج زندان شماره یک مورد بازجویی واقع شده‌اند، برمی‌آید چون معهود گردیده و بر این تبنانی شده است که دکتر احمدی در شب بین پنجشنبه نهم و جمعه دهم فروردین پاسی از نیمه‌شب به‌عیادت زندانی اتاق شماره ۲۸ یعنی سردار اسعد آمده و کار او را بسازد... برای شب دهم فروردین به دو نفر از پاسبانان مأمور قراولخانه در آن شب که موسوم به اسماعیل و عباس بوده‌اند امر شده است که از ساعت ۱۰ بعدازظهر نهم فروردین تا ساعت ۸ صبح دهم فروردین حتماً بیدار بمانند که موقعی که پزشک احمدی بعد از نصف شب می‌آید معطل نشود و به فوریت قفل خارجی در ورود زندان نمره یک را برای او باز شود، چنان‌که همین‌طور هم شده و پاسی از نیمه شب که احمدی آمده اسماعیل پاسبان مذکور قفل خارجی در را برای او باز نموده و در را کوبیده‌اند تا محمدابراهیم بیک پاسبان مأمور مخصوص سردار اسعد هم از داخل آن در را باز می‌کند و در روشنایی چراغ فانوسی که در دست محمدابراهیم بوده احمدی به‌اتفاق او مستقیماً به طرف اتاق سردار اسعد می‌رود و با کلیدی که در دست احمدی و از پایوران نگهبان توقیف‌گاه گرفته بوده است در سلول نمره ۲۸ را باز و با محمدابراهیم داخل اتاق می‌شود و پس از ورود به حال چمباتمه در روی زمین کف اتاق می‌نشیند و کیفی را که در دست داشته روی زمین و مقابل خود گذارده آن را باز می‌کند و از محمدابراهیم یک ظرف آب می‌خواهد و او فوراً بیرون آمده از دفتر داخل زندان نمره یک یک نعلبکی را که متعلق به یکی از زندانیان بوده آب کرده نزد احمدی می‌برد. و احمدی از کیف خود دارویی

در آورده و در آن آب حل می‌کند و سپس محلول را در سرنگی که از کیف خود بیرون آورده بوده کشیده و به بازوی سردار اسعد تزریق می‌کند و سردار که از شدت ضعف و ناتوانی ناشی از نخوردن غذا و شدائد و مشقات زندان و آلام روحی قدرت مقاومت نداشته و شاید در آن لحظه مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کرده‌اند خود را بدون کمترین مقاومتی تسلیم پنجه مرگبار احمدی می‌کند و کلماتی چند از قبیل «انالله و انالیه راجعون» و عبارات دیگری که در تحقیقات پرونده منعکس است بر زبان می‌راند و پس از اتمام عمل احمدی کیف خود را برداشته با محمدابراهیم پاسبان از اتاق خارج می‌شود و در آن را قفل می‌کنند و نعلبکی آلوده به محلول سمی را احمدی برداشته در حین عبور از کریدور، جلو دفتر داخلی زندان نمره یک می‌گذارد و به محمدابراهیم و حسن آقای سرهنگ و تقی ربیعی که در آن شب پاسبانان داخل نمره یک بودند سفارش و تأکید می‌کند کسی به آن نعلبکی دست نزند و یا آن را کاملاً گل‌مال کرده و بشویند یا از آن صرف‌نظر کرده بشکنند و به دور افکنند و سپس از در زندان نمره یک خارج می‌شود. پس از رفتن احمدی به‌طوری که پاسبانان نامبرده ضمن تحقیقات تعبیر کرده‌اند سردار اسعد به سسکه و خرخر افتاده و صداهایی که ناشی از تشنجات شدید هنگام نزع و به شمارش افتادن نفس و طول مدت شهیق و زفیر در عمل تنفس است از او شنیده می‌شود. به‌طوری‌که این صداها در کریدور خارج و اتاق دفتر داخلی زندان نمره یک که به اتاق سردار نزدیک بوده از طرف پاسبان نامبرده به‌خوبی شنیده شده است و مدت بالنسبه طولانی در حدود دو ساعت این حالت دوام داشته تا در حدود ساعت چهار و پنج بعداز نصف شب صدا به‌کلی خاموش می‌شود و محمدابراهیم به‌پشت در اتاق سردار رفته و گوش فرا می‌دهد و چون هیچ صدایی نشنیده و سکوت مرگ را احساس می‌کند در مراجعت نزد رفقای خود موضوع را به آنها می‌گوید و سپس با عجله در زندان یک را باز و برای دادن گزارش قضیه از آنجا خارج می‌شود... محمدابراهیم درگذشت سردار اسعد را در آن موقع به عزیزالله حقیقی متصدی کشیک و سپس به محمد صالحان که در روز جمعه از ساعت ۸ صبح کشیک را از عزیزالله تحویل گرفته گزارش داده است و عزیزالله حقیقی قضیه را به سرهنگ

راسخ اطلاع داده و ایشان دستور می‌دهد که جنازه را از محبس نمره ۲۸ ببرند در حمام بگذارند تا ماشین متوفیات آمده و از دربی که حمام به طرف مدخل اداره تأمینات دارد جنازه را خارج و به اداره متوفیات ببرند... (۳)

جمال صفری «مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، جلد هیجدهم، اسفند ۱۳۹۹، صص ۵۲۳-۵۱۹

نگاه کنید به - «محاكمة محاکمه‌گران: عاملان کشتار سیدحسین مدرس، فرخی یزدی، تقی ارانی، سردار اسعد بختیاری، به‌کوشش محمد گلبن و یوسف شریفی، چاپ اول، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳، صص ۲۸-۶۸».

مجله: پیام بهارستان، زمستان ۱۳۹۱، دوره دوم، سال پنجم - شماره ۱۸ (۹ صفحه - از ۵۲۶ تا ۵۳۴)

احمد احمدی فرزند محمد علی مشهور به پزشک احمدی در سال ۱۲۶۶ در یکی از محلات تبریز به دنیا آمد. در سنین نوجوانی به کار فروش دارو سرگرم شد. حدود سال ۱۳۰۷ در ۴۱ سالگی به تهران آمد و در بیمارستان احمدی تهران که بعدها به بیمارستان سپه موسوم گردید، به کار پرستاری پرداخت. او با مشاهده اعمال پزشکان سعی میکرد امور پزشکی را بیاموزد. سر و کار با بیماران متعدد اهمیت واقعی بیماری و درد را در نظرش کم اهمیت جلوه میداد. او زمانی اقدام به دایر کردن داروخانه کوچکی در مشهد نمود. همین که میگفتند از تهران آمده و در یکی از بیمارستانهای مهم مرکزی کار میکرد، برای معروفتیش کافی بود تا مردم به او مراجعه نمایند هر چند که سواد اندکی داشت. در سال ۱۳۱۰ در دوران ریاست آیرم بر شهربانی وارد یکی از مهمترین ادارات مرکز شد. به ظاهر گفته میشد که طبیب مخصوص شهربانی است و تنها رئیس کل آن اداره و شاید چند نفر مامورین عالیرتبهاز

کارهای او خبر داشتند. احمدی در زمان ریاست رکن الدین مختار، نام آورتر گردید. مشهور است که وی اغلب شب و نصف شب در ۱ آمپول داغ، آمپول هوا و ... بیماران را سر خدمت حاضر می شد و با آمپولهای مخصوص خود «انژکسیون» راحت میکرد. وی مردی به ظاهر مقدس بود یکی از همسایگانش در خیابان ناصرخسرو قسم میخورد روزی به خانه ما آمد و گفت مگر شما مسلمان نیستید؟ پرسیدم چرا؟ در این موقع اشارهای به آن اطاق که ویالون

قرآن در آن بود، نمود و گفت در قیامت جواب خدا را چه میدهد؟ همیشه تسبیح در دست داشت و پیوسته وردی را زیر لب زمزمه میکرد. ن. او را زمانی شفاءالدوله نیز می خواندند. تکیه کلام این مرد کوتاه قد، عبارات به مرگ عزیزت، به مرگ عزیزم و قسم به قرآن مجید و به ایزد منان بود. اهل دعا و عبادت بود. بسیار زبان باز، پرحرف و ماکول بود و هیچ واقعه ای سبب ترك صبحانه و ناهار و شامش نمی شد. وی می گفت:

«حرف حق بسیار ارزنده و قابل احترام است، اما نباید حرف حق را به صرف حق بودن بر زبان راند باید همیشه گوش به فرمان و مطیع بود از بیان حقایق ابا داشت» به دستور رضاشاه و ریاست شهربانی، زندانیانی که دیگر ضرورتی به زنده ماندن آنها احساس نمی شد، با بهره گیری از تخصص پزشکی احمدی در تزریق آمپول هوا در بیمارستان شهربانی یا محل دیگر کشته می شدند.

در زمان سلطنت رضاشاه، دستگاه اطلاعاتی به معنای خاص آن یعنی جمع آوری خیر از کشور هدف، در ایران وجود نداشت. رضاشاه همه چیز را از نظمی که بعدها به شهربانی تغییر نام یافت، میخواست ولی شهربانی برای کسب اطلاعات، سازمان نیافته بود لذا بیشتر اطلاعات از طریق سفارتخانه های ایران در کشورهای مورد نظر و کاتال وزارت امور خارجه به شاه میرسید شاید به توصیه انگلیسها شاه از شهربانی خواست تا به فعالیتهای سیاسی که به ضرر حکومت بود رسیدگی کند. شهربانی رضاشاه نیز با حدت و شدت به این کار مبادرت ورزید. در زمان ریاست رکن الدین مختار بر شهربانی جو خفقان و خوف انگیز به اوج رسید و فعالترین ادارات شهربانی کل در این دوره، اداره پلیس سیاسی و اداره زندان بودند. اداره پلیس سیاسی وظایف پلیس امنیتی را انجام می داد و اداره زندان، مقصرین عادی و سیاسی را نگهداری می کرد.

زندان دوران رضا شاه دروازه گورستان بود. فقط ساعات و روزهای انتظار فرق نکرد این مخوف این جو ادامه داشت تا در سوم شهریور ۱۳۲۰ شمسی با حمله نیروهای انگلیس و شوروی به ایران و اشغال آن و از آنجا که دو کشور با ادامه سلطنت رضاشاه به خصوص در اثر سیاست نزدیکی به آلمان، موافق نبودند، با گفتگوهای انجام شده میان تهران-مسکو - لندن موجبات استعفای اجباری رضاشاه و به قدرت رسیدن پهلوی پسر فراهم شد.

پس از این تغییر و به قدرت رسیدن محمدرضاپهلوی و برقراری آزادی نسبی مطبوعات و آزادیهای سیاسی، تعدادی از کسانی که خودیا بستگان آنان (خانواده تیمورتاش، سردار اسعد وزیر جنگ رضاشاه...) از رژیم گذشته صدمه دیده بودند، به دادرسی دیوان کیفرشکایت نمودند و با مطرح شدن توقیف های غیرقانونی و شکنجه و قتل اشخاصی چون مدرس، سردار اسعد، فرخی یزدی، تیمورتاش... که به دستور شاه وقت توسط مأمورین شهربانی (نظمیه سابق) در زندان یا تبعیدگاهها صورت گرفته بود، در محافل سیاسی و روزنامه ها و لزوم بررسی و کیفر مجرمین که واکنش مجلس را نیز به همراه داشت و شیخ الاسلام ملایری نماینده گروس علیه مختاری (رئیس شهربانی رضاشاه ۱۳۲۰-۱۳۱۴) (اعلام جرم کرده و از دولت خواست پیش از آن که مختاری با کمک دوستان صاحب نفوذش در کرمانشاه از طریق قصر شیرین به عراق برود، دستگیرش کنند، جریان شکایات وارد مرحله تازه ای گردید.

دولت فروغی در اثر فشار افکار عمومی، به دستگیری افراد بنامی مانند رکن الدین مختار، مصطفی راسخ رئیس زندان و پزشک احمدی و چند نفر دیگر اقدام نمود و از مهر سال ۱۳۲۰ مقدمات محاکمه عمال نظمیه آغاز شد و مختاری که قصد خروج از ایران را داشت، تعقیب و به تهران منتقل گردید.

احمدی هم چون میدانست که ایران تیمورتاش و خانواده دیگر قربانیان که با مشارکت او به قتل رسیده بودند در صدد شکایت و بازداشت وی برخوانند آمد، ابتدا از خانه اش به خانه این و آن پناه میبرد و بالاخره با مقداری پول و یک گذرنامه جعلی راهی عتبات شد، اما ایران تیمورتاش که برای انتقام خون پدر قسم یاد کرده بود، در جستجوی احمدی، کربلا، نجف و کاظمین را پشت سر گذاشت تا سرانجام پزشک مجاز شهربانی را در فندق المناف بغداد در حالی که مویش را رنگ کرده و ریش گذاشته بود، یافت. ایران به کمک آشنایی که از متنفذین شیعی عراق بود، به شرطه خانه رفت و احمدی را یک فرد خطرناک معرفی نمود احمد احمدی فرزند محمدعلی که توسط مأمورین عراق دستگیر شده، به درخواست دولت ایران تحویل مأمورین ایرانی گردید.

« حدود ۴ ساعت بعد از ظهر پنجشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۱ به تهران وارد شده و بلافاصله پس از ورود به دیوان کیفر تسلیم و در همان موقع تحقیقات و بازپرسی از مشارالیه برای تکمیل پرونده آغاز گردید». محاکمه رئیس شهربانی رضا شاه و سایر متهمین شهربانی (مختاری و حدود ۱۴ نفر از افسران و مأمورین شهربانی) در مرداد ۱۳۲۱ در شعبه یکم دیوان کیفر پشت کاخ گلستان عمارت وزارت امور خارجه سابق به ریاست علی اکبر موسوی زاده در دادستانی جلال عبده آغاز گردید که تا شهریور ادامه یافت و نتیجه نشان داد

قسمتی از قتل های رخ داده در زمان سرلشکر ایرم و قسمت عمده آن در زمان رکن الدین مختار صورت گرفته است و در مورد تعدادی از قتل های رخ داده، پزیشک احمدی عامل اصلی جنایت بوده است. از آنجا که رسیدگی به جرائمی که مجازات آن اعدام بود در حدود وظایف دیوان عالی جنایی بود، پرونده احمدی پس از تکمیل در دیوان کیفر در بهمن ماه ۱۳۲۲ در دادگاه دیوان عالی جنایی مورد بررسی قرار گرفت. پزیشک مجاز زندان قصر به موجب قرار صادره در پرونده مربوط به قتل سردار اسعد بازداشت گردید. وی علاوه بر آن متهم بود به آزار و اذیت و قتل محمد فرخی یزدی به دستور و امر مختاری و نیرومند و علاوه بر این اتهامات، متهم به قتل تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه نیز بود. شاه پس از بدگمان شدن به تیمورتاش وی را از وزارت دربار عزل و دستور زندانی شدنش را صادر نمود و عبدالحسین تیمورتاش در زندان شماره ۴ قصر زندانی شد.

پزیشک احمدی تیمورتاش را بر اساس دستور رئیس کل شهربانی (ایرم) با تزریق استریکنین مسموم میکند ولی چون هنوز مختصر حیاتی داشته به گواهی دکتر محمد خروش و اظهارات معین طیب و ابوالقاسم حائری برای این که کارش زودتر تمام شود، بالش را بردهانش گذاشته و او را خفه می کند. تیمورتاش در مهرماه ۱۳۱۲ برابر سپتامبر ۱۹۳۳ م به قتل رسید و طبق گفته دخترش ایران، این بالش خون آلود تنها چیزی بود که از زندان پدرم برای ما ارسال داشتند این موارد نمونه ای از اتهامات پزیشک احمدی بود. وی افراد گمنامی را نیز به قتل رساند که اولاً به دلیل گمنامی و ثانیاً برای اینکه کسی نبود که علیه او اعلام جرم کند، بیشتر جنایاتش برای همیشه مخفی باقی ماند.

در دادگاه عالی جنایی، پرونده های قتل فرخی، ارانی، سردار اسعد و خانبابا اسعد در پشت کاخ گلستان عمارت سابق وزارت امور خارجه مورد رسیدگی قرار گرفت و

همانطور که پیشتر اشاره شد، موارد اتهام پزشک احمدی توسط دادستان با حضور وکلای مدعیان خصوصی ارسالن خلعتبری وکیل ورثه سردار اسعد. عباس نراقی وکیل ورثه فرخی و احمد کسروی وکیل مدافع احمدی مطرح گردیده بیان می‌گردد.

در دادگاه عالی جنایی متهمین مختار، راسخ، نیرومند و احمدی، کنار هم در ردیف اول قرار گرفتند. احمدی با پالتوی قهوه‌ای رنگ و ریش گندمگونش از بدو ورود به دادگاه زیر لب چیزهایی میگفت. قبل از بیان موارد اتهام رئیس محکمه از متهمین سولاتی می‌پرسد به دلیل ارتباط با موضوع این تحقیق تنها به يك مورد اشاره میشود نام؟ احمد، نام خانوادگی؟ احمدی، سابق چه شغلی داشتید؟ پزشک مجاز بودم، سن؟ حدود ۶۱ سال، ساکن؟ تهران (حال ساکن زندان)، عیال و اولاد داری؟ يك عیال و پنج طفل صغیر دارم، سابقه محکومیت؟ سابقه بدی ندارم، سواد دارید؟ سواد جزئی دارم، مسلمان و تابع ایران هستید؟ بلی مسلمان خدانشناسی هستم و تابع ایران می‌باشم.

بعد از پایان تحقیقات، ارسالن خلعتبری وکیل ورثه سردار اسعد در دیوان عالی کشور علیه احمدی بیاناتی ایراد میکند که به اختصار به گوشه‌ای از آنها اشاره مگردد: در زندان شهربانی اسم احمدی و لفظ موت با هم مترادف بودند. اینکه احمدی می‌گوید به مریضها او هرگز آمپول نمی‌زد صحیح است زیرا او هرگز آن آمپول کذایی را برای شفاء و معالجه يك مریض به کار نبرده است که درد مریض را تخفیف بدهد بلکه او همیشه آمپول خود را به محبوسین سیاسی و بیگناه و از قضا سالم و تندرست می‌زد از قبیل مرحوم سردار اسعد و فرخی و غیره «احمدی از تمام لوازم و اسباب طبی يك کیف کوچکی داشت و يك انژکسیون بزرگ و از لوازم زهدو غیره تقوا تسبیحی همیشه به دست و کتابچه کوچکی هم در بغل که کتاب دعایش بود و وقتی آمپول نمی‌زد، تسبیح می‌چرخاند و خود را يك زاهد مصنوعی جلوه مینماید و بعد از آمپول زدن هم از کتاب دعا می‌خواند و ثواب آن را نثار روح شهدای خود میکرد. احمدی برای هر قتلی انعامی میگرفت. خرده پاهای و اشخاص غیرمعروف کمتر و معروفین بیشتر» این که گفته برای زیارت حسین (ع) به کربلا رفتم، دروغ است. او در کربلا در تجسس مقبره همکاران و هم مسلمانان خود یعنی شمربین ذی الجوشن و یزیدبن معاویه بوده تا با روح آنها صحبت کند که کاری که شما در صحرای کربلا کردید من با آزادیخواهان ایران در زندان قصر کردم.

اگر اوضاع شهر یورپیش نمی‌آمد، احمدی بقیه رجال و آزادیخواهان را از زحمت حیات خلاص نمیکرد تمام مسائلی که در پرونده جمع آوری شده، منشأش در زندان بود و از جزئیات این اعمال، زندانها خبر داشتند. پاسبانها و مأمورین محبس می

دانستند آلت جنایتاند. شهربانی امنیت کش است نه امنیت بخش. لذا با آن دستگاه صمیمی نبودند و در مقام پول و انعام همه چیز را می گفتند. آقای دادستان مفرماید این شخص (احمدی) شریفترین شغل را آلت جنایت قرار داده و به جای کمک به مردم، موجب هلاکت آنان می شده.

احمدی هم تا حدی که توانست زحمت کشیده و اوقاتی که همه خواب بودند یعنی نصف شب به بعد مشغول کاری شد. اطباء سعی میکنند از بروز سکنه جلوگیری کنندوی طریقه ایجاد سکنه قلبی را کشف کرد. این محاکمه عادی نیست. قتل معمولی واقع نشده. افراد حکومت که خود حافظ جان و حقوق مردم بوده اند، مرتکب قتل شده اند. افکار عمومی از این محاکمه استقبال نکند. زیرا نظم آینده جامعه را در مجازات مسئولین و کسانی مدانند که آن نظم را از بین بردند. مسئولین جنایات بیست ساله، آنهایی هستند که ما را تا لب پرتگاه آوردند، یعنی تا وقتی که تمام قدرت را به یک نفر تسلیم نمودیم و خود نشستیم و تماشا کردیم او چه میکند.

در آن دستگاه هرکس کار کرد، از روی اجبار نبود لذا چنین اشخاصی اعم از وزیر و مستشار و قاضی و مدیر کل و احمدی تماماً مسئولند زیرا عالما و قاصداً خود را به آن دستگاه فروخته بودند. احمدی به قیمت کمترین آنها به عوض بیشتر. چون احمدی برای ریاکاری اغلب قرآن می خواند، من حکم خداوند را که در این آیه شریفه است تذکر مدهم تا او بداند خداوند رحم و دلسوزی درباره مجرمین را نمی فرمود: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ لَا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَلُوقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.» (سوره نمل آیه ۶۸ تا ۷۰)

بعد از پایان بیانات خلعتبری وکیل ورثه سردار اسعد، پزشك احمدی آخرین دفاعش را اظهار مدارد:

پدرم مرد مقدس و با تقوایی بود. مادرم علویه و از اولاد امام زین العابدین (ع) بود. آیا وجدان و انصاف اجازه مدهد که این اتهام را به من ببندید؟ همه اینها دروغ گفته اند. احمدی قرآنی از جیب درآورده و دست روی آن گذاشته و گفت شما را به این قرآن من در عمرم کیف نخریده ام، نه اینجا و نه مشهد. کیف نداشته ام. آقای خلعتبری مگوید همه را من آمپول زده ام. دروغ مگویند. من غرضی با اینها نداشته ام. دست من مرتعش است چه طور متوانستم آمپول بزنم. در این دنیا اول وکیل من خدا است، دوم وکیل علی بن ابیطالب، سوم هیات قضات دادگاه، چهارم آقای کسروی

است. رئیس خطاب به احمدی بیان می دارد که بقیه مدافعان شما را آقای کسروی ادامه خواهند داد.

آقای کسروی اظهار مدارد که اگر احمدی آدم کشته است باید بالای دار برود و مرا از او دفاعی نیست لیکن باید دید آیا قضیه مسلم است؟ آیا گناه احمدی ثابت میباشد؟ مقدمه ای عرض میکنم: احساسات و تمایلات هر زمان رنگ تازه ای به خود میگیرد. روزی در این کشور مردی نیرومند برخاسته در آن روز همگی ستایشگر می شوند همگی چاپلوسی می کنند. کسی که ستایشگر یا چاپلوس نیست باید عقب بماند و صدمه آزار یابد. روزی آن مرد نیرومند از کشور بیرون میرود. در این هنگام همگی نکوهشگر می گردند. شما که میخواهید هر روزی رنگ دیگری پیش آورید، ما را چه را افزار کار خود می گردانید. این مقدمه بود مقصودم این است آیا با این پیشینه و بازگشت احساسات میتوان بهاین پرونده اطمینان کرد؟ گواهان کیستند؟ آیا نه همان کارکنان شهربانانند؟ این گواهان کسانانند که به گفته خودشان در زیر دست احمدی و راسخ و نیرومندانو مختاری اجرای جنایت کرده اند. میبرسیم چرا دیروز آن کارها را کرده اید؟ خواهند گفت مجبور بودیم. می گوئیم از کجا که امروز مجبور نباشید؟ کسی که دیروز مجبور شده جنایت کرده، امروز هم مجبور شده گواهی دروغ تواند داد. آیا احمدی را میتوان قائل سردار اسعد فرخی ... محسوب کرد؟ آیا ماده ۱۷۰ (حکم اعدام) را شامل او می توان دانست. منشأ تردید این است که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصود از آن قتل در اندیشه خود داشته باشد. احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده است. احمدی افزار قتل بوده نه عامل آن. احمدی گله مند بود که از او دفاع نکردم.

من خیلی مختصر دفاع کردم ولی حقایق را گفتم. با این پرونده احمدی را نمی توان متهم دانست. (تطبیق باماده ۱۷۰) و محکوم کرد مقررات او در دست شما پنج قاضی است که حکم تیرئه او را صادر کنید علی ابوالحسنی در خصوص وکالت کسروی منویسد: دلایل کسروی در لوٹ کردن جنایات پزشک احمدی همگی سست و بی بنیاد بود» دادگاه بعد از بررسی های لازم به جهت ارتکاب احمدی به قتل عمدی جرم وی را محرز و بنا به ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی وی محکوم به اعدام گردید در مورد سایر مجرمین (مختار ...) به دلیل معاونت در قتل به حبسهای طولانی اکتفا گردید.»

پایان کار احمدی

غلامحسین بقیعی در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «یکی از مسایل مهم روز که پیوسته در مطبوعات منعکس می‌شد، محاکمه پزشک احمدی بود. یک روز روزنامه‌فروش‌ها داد می‌زدند: فوق‌العاده! به دار زدن پزشک احمدی!... فردا در میدان توپخانه!... فوق‌العاده!... اذان صبح خود را به آنجا رساندم غوغای غریبی برپا بود. یک تیر چوبی بسیار بلند با قرقره و طناب مخصوص در ضلع غربی میدان به چشم می‌خورد. نماینده دادستان حکمش را قرانت نمود و قاضی عسکر گفت: استغفار و توبه کند و از مامورین تقاضا نمود که اجازه دهند محکوم دو رکعت نماز بخواند. پس از نماز روی چهارپایه زیر چوبه دار ایستاد و فریاد زد: ای مردم من قاتل نیستم!... یگانه گناهم اینه که دستور مافوقم را اجرا کرده‌ام... و حالا چون از همه ضعیف‌ترم، همه چیز به گردن من افتاده... قاتل اصلی سرتیپ مختار و خود رضا شاهه. پاسبان‌ها پیش از این مهلت ندادند. حلقه طناب را به گردنش انداختند و به سرعت بالا کشیدند.» قبل از خاتمه دادن به زندگی احمدی از وی خواسته شد که اگر چنانچه تقاضایی دارد اظهار نماید. محکوم قلم و کاغذ خواست و چنین نوشت: «این حکم غیرقابل قبول شما ۱۳۲۳/۷/۲۲ ساعت ۵:۳۰ صبح که قبلاً اظهار می‌دارید، اولاً لازم بود قبلاً نتیجه حکم دیوان عالی کشور را به بنده اعلام دارید، تاکنون تا این ساعت نشده. نسبت به مفاد حکم صادره جداً معترضم و تقاضای رسیدگی دارم. ضمناً از آقایانی که اسامی آن‌ها در این ورقه نوشتم، حاضر فرمایید امانتی نزد بنده است در حضور آقای دادستان تقدیم دارم. ۱. نماینده سفیر جمهوری دولت آمریکا، ۲. سفیر بریتانیا، ۳. نماینده سفیر دولت شوروی، ۴. آقای شیخ علی مدرس مقیم خیابان خانی‌آباد... و بعد از حضور آقایان یک ساعت اجازه نطق مرحمت فرمایید و اطفالم را حاضر کنید ببینم و خرده ریز و اسبابی در شهربانی کربلا دارم آن‌ها را بخواهید به اطفالم بدهید.» وقتی احمدی قلم بر زمین گذاشت نماینده دادستان گفت: انجام تقاضای شما برای ملاقات این اشخاص مقدور نیست. امانت خود را به ما بدهید. درخواست اجازه نطق وی نیز در اثر عدم تطبیق با مقررات و قانون و ذیق وقت ممکن نبود. محکوم گفت: «جنازه مرا در قم خاک کنید. سپس اضافه کرد من هیچ دارایی ندارم. بیست سال است در یک اتاق کرایه‌نشین هستم.

مردم به من کمک می‌کنند. مخارج بچه‌های مرا تا اتمام تحصیل باید دولت بپردازد.»
 شیخ حیدر علی نیاورانی گفت: پرداخت خواهد شد. نماینده دادستان پرسید چه کسی
 پرداخت می‌کند: قاضی پاسخ داد اعانه برای این کار جمع‌آوری شده است. بعد حکم
 دیوان کشور مبنی بر اعدام در مورد وی اجرا شد. در ساعت ۶:۲۰ صبح روز
 ۱۳۲۳/۷/۲۲، بعد از یک ساعت جسدش به گورستان منتقل گردید.

«غلامحسین بقیعی، انگیزه: خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده، تهران، خدمات
 فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، برگ‌های ۲۵۱ و ۲۵۲»

ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری، تدوین: حمید رضا دالوند، ص ۱۸۹ به بعد

حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد پنجم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۹، ص ۹۰

محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، تهران، نشر علم، چاپ چهارم ۱۳۷۶، ص
 ۱۹۵

خسرو معتضد، پلیس سیاسی، تهران، انتشارات جانزاده، ۱۳۶۹، ص ۲۷۱ تا ۲۷۳ و
 ۲۷۸

محسن عزیزی، سجاد پناهی فر، روانشناسی استبداد رضاخان، تهران، بی نا، ۱۳۹۴،
 ص ۱۹-۲۲

دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی؛ انتشارات خاوران:
 پاریس، پاییز ۱۳۸۳

ناهید فرهادنیا؛ مجله: پیام بهارستان - زمستان ۱۳۹۱، دوره دوم، سال پنجم - شماره
 ۱۸ - ص ۵۳۲ و ۵۶۴

غلامحسین بقیعی، انگیزه: خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده، تهران، خدمات
 فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، برگ‌های ۲۵۱ و ۲۵۲

دکتر مهدی آذر: روایت یک قتل

مهدی آذر، وزیر فرهنگ کابینه محمد مصدق، در کتاب خاطرات خود می‌گوید: در نشستی با خانم ایراندخت تیمورتاش در روز ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۱ در پاریس و به‌هنگام صرف ناهار، ایشان خاطرات خود را از مرگ پدرش این‌گونه نقل کرد: «من سه یا چهار روز قبل از اینکه پدرم به زندان منتقل شود به اتفاق میرزا هاشم‌خان افسر به دیدار پدر رفتم. او جسماً سالم به نظر می‌رسید ولی روحیه‌ای بس پژمرده داشت. در این جلسه پدرم قیمومت و سرپرستی فرزندان خود را به آقای افسر سپرد و گفت امیدوارم از آنها در نهایت مهربانی نگهداری کنی. هاشم افسر تحت‌تأثیر بیانات عبدالحسین تیمورتاش اشک در چشمانش حلقه زد ولی پدرم به او گفت این اشک‌ها را برای روزهای بدتری ذخیره کن. من با آنکه دخترک معصوم و نوجوانی بیشتر نبودم معنی این کنایه را فهمیدم. معهذا از خود حرکتی بروز نندادم. پس از آنکه وقت ملاقات تمام شد آخرین نگاه را به پدرم که به اندازه یک دنیا او را دوست داشتم انداختم و بیرون آمدم.

در یک شب میهمانی در باغ سردار اسعد، تلفنی به سرلشکر آیرم رئیس شهربانی اطلاع داده شد به زندان قصر برود. سرلشکر هنگام عزیمت از میهمانان معذرت‌خواهی کرد و گفت ظاهراً باید در زندان چندنفر سر به شورش گذارده باشند و اتفاقی افتاده باشد. او به‌هنگام خداحافظی اظهار می‌دارد شام منتظر من نباشید و سپس از باغ بیرون رفته یکسره به زندان قصر و به دخمه‌ای که تیمورتاش در آنجا ماه‌های آخر را در سلول انفرادی به‌سر می‌برد و بعدها به «دخمه تیمورتاش» معروف شد رفت. در آنجا سرهنگ پاشاخان باجناق رضاشاه که ریاست کل زندان‌ها را برعهده داشت همراه با پزشک احمدی منتظر بودند تا دستور اجرای قتل صادر شود. آنها ابتدا بازوی تیمورتاش را گرفتند و در شرایطی که او مقاومت می‌کرد سم را به داخل رگ‌هایش تزریق کردند. سم کارگر نشد و در نتیجه تلاش تیمورتاش برای پرهیز از مرگ و تلاش پزشک احمدی برای کشتن طعمه خود، سر و بدن تیمورتاش خون‌آلود شد. سرانجام برای اینکه کار زودتر به پایان برسد با بالش او را خفه کردند. این بالش

خون‌آلود تنها چیزی بود که از زندان پدرم برای ما ارسال داشتند. سرلشکر آیرم در بازگشت از مأموریت خیلی کوتاه ولی با لحنی موفقیت‌آمیز می‌گوید: «کار تمام شد، کارش را تمام کردم».

قتل در حمام زندان

محمد فرخی‌یزدی، شاعر آزادی‌خواه که به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در زندان به‌سر می‌برد، قرار بود پس از سه‌سال زندان آزاد شود. آنچه در زیر می‌آید گزارش فتح‌الله بهزادی، پزشک‌بیار وقت بیمارستان زندان موقت شهربانی، است که کیفیت به‌قتل رسیدن محمد فرخی‌یزدی در دادگاهی که جهت تعقیب جانپان دوره مذکور تشکیل شده بود را ارائه داده است:

«قبلا از طرف اداره زندان محمد یزدی سرپاسبان آمده، شیشه‌های پنجره اطاق حمام را گل سفید زده و پنجره‌های اطاق حمام را گرفته و مسدود نمودند و روز ۲۱/۷/۱۸ فرخی را به آن اطاق انتقال دادند. و دستور دادند که کسی حق ندارد به اطاق حمام داخل شود و درب را قفل کردند و کلیدش را همراه خود بردند و نزد پایور نگهبانی بود و هر وقت که برای معاینه و دادن دستور دوائی لازم بود به پایور نگهبانی اطلاع داده و با حضور آنها غذا و دوا داده می‌شد و مجدداً درب را قفل و کلید آن را با خود می‌بردند تا روز ۲۴/۷/۱۸ ساعت ۱۷:۳۰ برحسب دستور یاور بردبار، رئیس زندان موقت مرا مأمور کردند که به منزل سلطان منتعم، پایور زندان بانوان رفته و از او عیادت کنم. بنده هم حسب‌الامر به وسیله اتومبیل اداری به منزل نامبرده عازم شدم و در موقع رفتن به دکتر احمدی که در بیمارستان بوده اظهار داشتیم که طبق این یادداشت برای عیادت منتعم می‌روم. قریب دو ساعت در منزل منتعم بودم و دستورات دوائی نیز به ایشان دادم و با همان اتومبیل که آمده بودم مراجعت کردم، دیدم پزشک احمدی هم نیست. از علی سینیکی سؤال کردم چرا دکتر احمدی نماند؟ شاید اتفاقی رخ بدهد. علی سینیکی جواب داد پس از رفتن شما پایور نگهبان دستور داد که ملافه‌های بیماراران را که جمع کرده‌اند بردار و چون از زندان بانوان، انفرمیه خواسته‌اند به فوریت به آنجا برو و من هم از زندان خارج شده و همان ملافه‌ها را که برای شستن جمع شده بود با خود به زندان بانوان برده و پس از مراجعت به زندان دیدم که پزشک احمدی نیست. من از علی سینیکی سؤال کردم که احمدی کجاست؟ گفت رفته است. از پشت پنجره

بیمارستان صدا کردم که کلید را بیاورید تا شام فرخی را بدهیم. جواب دادند که فرخی گفته است امشب شام نمی‌خورم. ساعت بین نهمینم و ده بود که نیرومند وارد زندان شده و پایور نگهبان هم از عقب ایشان بودند. صبح که آقای دکتر هاشمی آمدند پس از آنکه تمام اطاق را بازدید نمودند برای عیادت فرخی آمد دم پنجره بیمارستان بنده صدا زدم آژان کلید را بیاورید که هم چای فرخی را بدهم و هم دکتر او را معاینه کند. کلید را آوردند درب اتاق فرخی را باز کردند. دکتر هاشمی به جلو بنده از عقب ایشان پایور نگهبان یزدی هم از رفقای ما داخل شده و علی سینکی هم با ما بود. مشاهده کردم که فرخی روی تخت برخلاف همیشه دراز کشیده است. چون همسروزه که وارد می‌شدیم به پا ایستاده و پس از سلام و تعارف چند بیتی اشعار و رباعی که ساخته بود برای ما می‌خواند. وضعیت فرخی این‌طور بود: یک پایش از تخت آویزان و یک دستش روی تنه و جلو یقه پیراهن، یک دست دیگر او روی شکم، چشمانش باز و گود افتاده بود».

اگرچه مردم در دوره‌های سخت ناگزیر می‌شوند که آنچه در اطرافشان رخ می‌داد را بپذیرند و هیچ انتخاب دیگری جز تن‌دادن به آن ندارند اما آن‌گونه که بقیهی در خاطراتش می‌نویسد، رسید آن روزی که روزنامه‌فروش‌ها داد می‌زدند: فوق‌العاده! به‌ارزدن پزشک احمدی! فردا در میدان توپخانه! فوق‌العاده!

از: شرق

متن بازخوانی اسناد

درخواست کمک به خانواده پزشک احمدی

از طرف بانو فاطمه احمدی دارای چهار نفر اطفال صغیر و پریشان و هیچ محلی برای امرار معاش ندارد مستدعی بذل عطیه ملوکانه است که امرار معاش نماید.

اداره کلانتری وزارت دربار شاهنشاهی

۲۳/۸/۲۱

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران ارواحنافداه

عاجزانه به خاک پای همایونی معروض می‌دارد کمینه [۳۶] با داشتن چهار اولاد صغیر و کبیر از بدو دستگیر شدن مرحوم احمدی الی روز ۱۳۲۳/۷/۲۲ در مدت سه سال و کسری، آنچه مایحتاج زندگانی بوده تدریجاً به فروش رسانده مخارج اعاشه و تحصیلات و غیره اطفال معصوم و خود مرحوم احمدی در زندان نموده برای امیدواری آتی. امروز که فاقد از هر چیز بدون سرپرست در نهایت بیچارگی در مضیقه با داشتن مخارج حتمی و ضروری مخصوصاً در فرا رسیدن زمستان بی‌اطلاعی اطفال عقل نارس یک‌تخته چه می‌تواند بنمایم در این موقع پناهنده جز آستان مبارک آن شهریار تاجدار غمخور عموم ملت ایران کسی را نداریم، عاجزانه استدعا می‌نمایم بنام سلامتی وجود مقدس و علیاحضرت ملکه ایران و علیاحضرتین تقاضای استمداد نموده اوامر ملوکانه صادر فرمایید در کمک خرج تحصیلی و مساعدت‌هایی که نظر ملوکانه از راه بندهنوازی قرار می‌گیرد عطف توجهی مبذول فرمایید عین صواب است.

کمینه فاطمه احمدی

نشانی خیابان ناصر خسرو کوچه خدا بندهلو منزل اولاد صغار مرحوم احمدی

[نشان تاج و شیر و خورشید]

شماره ۶۷۵، شماره خصوصی ۱۳۶۳۵، به تاریخ ۱۳۲۳/۱۰/۱۱

اداره کل شهربانی

از نخست‌وزیری عین عریضه بانو فاطمه همسر مرحوم پزشک احمدی را که به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم نموده به ضمیمه رونوشت گزارش شماره ب آن اداره به این وزارت فرستاده و استعلام نموده‌اند. چه نوع مساعدتی ممکن است برای امرار معاش بازماندگان پزشک مزبور نمود. قدغن فرمایند در این باب دقیقاً بررسی نموده از هر گونه اقدامی که در این مورد می‌توان به عمل آورد. وزارت کشور را آگاه سازند.

وزارت کشور

رئیس اداره کارگزینی

۱۳۲۳/۱۰/۹

[نشان تاج و شیر و خورشید]

نخست‌وزیر، مورخه ۲۳/۹/۲۵

نمره ۴۹۷۲۳/۵۳۴۴ ب.

جناب آقای نخست‌وزیر

مرجوعه شماره نمره عریضه بانو فاطمه احمدی به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم و معروض می‌دارد. بر طبق گزارشی کلانتری مربوطه مشارالیه عیال مرحوم دکتر احمدی پزشک سابق شهربانی که اعدام شده است و دارای چهار فرزند صغیر به شرح زیر می‌باشد.

مریم احمدی متولد ۱۳۰۴، فخرالملوک احمدی متولد ۱۳۱۱، مهرالملوک احمدی ۱۳۱۳، محمد احمدی ۱۳۱۶، کلیه دارایی آن‌ها عبارت از مقداری اثاثیه جزئی بوده است که از فروش آن و کمک اهالی محل امرار معاش می‌کنند. مشارالیه هیچ‌گونه درآمدی ندارد و به سختی زندگی می‌نمایند.

رئیس شهربانی کل کشور سرپاس سیف

فصل بیست و یکم

امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم

چکیده

«ایران در موقعیتی حساس از جغرافیای جهانی قرار دارد. این موقعیت همواره موجب رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر این کشور می شده است. تا اوایل قرن بیستم این رقابت عمدتاً بین روسیه و انگلستان بود، روسیه تلاش داشت نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در ایران تعمیق بخشد و انگلستان کوشش می کرد مانع نزدیکی روسیه به مرزهای هند گردد. در این میان، انگلستان سیاستی در پیش گرفته بود که طبق آن ایران باید استقلال نیمبندی داشته باشد تا در پرتو آن بتواند سدی در مقابل هر دولت ثالثی باشد که می خواست به هند - سرزمین رؤیایی اروپاییها - نزدیک شود.

کشف نفت موجب ارتقای جایگاه نظامی ایران در عرصه های جهانی شد، به گونه ای که آلمان و امریکا هم برای دستیابی به بازار این کشور وارد رقابتی فشرده با روس و انگلیس شدند. مقاله حاضر یکی از عرصه های این رقابت را به نمایش گذاشته است و بر اساس اسناد آرشیوهای امریکا، انگلیس و وزارت خارجه ایران و همچنین با اتکاء به منابع منتشر شده فارسی و انگلیسی، سیمایی نوین از این تحرکات را عرضه میدارد، طبق این اسناد انگیزه اصلی متفقین از هجوم به ایران، نه مسئله آلمان که جغرافیای نظامی کشورمان بود.»

مقدمه

حسین آبادیان دذ باره « امریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم » اینگونه بررسی می کند: در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ ایران به رغم اعلان بی طرفی از زمین، هوا و دریا مورد حمله قوای شوروی و انگلیس قرار گرفت، تمامیت ارضی کشور نقض گردید و برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، پایتخت به اشغال قوای بیگانه درآمد. اندکی بعد به پیشنهاد انگلیس و بدون اطلاع دولت وقت ایران، امریکایی ها نیروهای نظامی خود را به خلیج فارس اعزام نمودند. این نکته ای قابل توجه بود، زیرا تا این زمان دولت امریکا هرگز ایران را حریم نفوذ خود قلمداد نکرده بود. برخی از پژوهشگران علت لشگرکشی انگلیس و شوروی را ناشی از فعالیت های فاشیستی و گرایش رضاشاه به آلمان تلقی می کنند و درمورد انگیزه لشگرکشی امریکا نیز اغلب پژوهشگران و نویسندگان بر این

باورند که این کشور به منظور رسانیدن کمکهای پشتیبانی به جبهه شوروی بود که نیروهای نظامی خود را وارد ایران کرد. اما مقاله حاضر از منظری دیگر به لشگرکشی آمریکا به ایران نگاه می کند.

به طور سنتی و تا پیش از کشف نفت، ایران از منظر انگلستان به عنوان سپر دفاعی هند محسوب می گردید. سیاست انگلستان در برابر ایران در تمام این دوره، سیاست ایجاد دولت حائل Buffer State خوانده می شد که می توانست مانع وارد آوردن ضربه از سوی روسیه تزاری به منافع این کشور در هندوستان شود (Greaves, 137- 1959) این سیاست تا اوایل قرن بیستم به ویژه تا زمان کشف نفت در سال ۱۹۰۸ م. امتداد یافت، در طی این سال ها انگلستان تلاش می کرد، قدرت روسیه را در ایران مهار کند تا مانع رسیدن این کشور به مرزهای هند شود. روابط خارجی بریتانیا را در سراسر قرن نوزدهم در حقیقت این سیاست رقم می زد. (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۷ - ۳۶۶) در قرن نوزدهم ایران قربانی موقعیت جغرافیایی سیاسی خود بود، اما

هنگامی که نفت در این کشور کشف شد، موقعیتی مهم تر یافت. اگر تا دیروز، ایران سدی در ممانعت قدرت های رقیب برای نزدیکی به هند بود، اینک تسلط بر آن به مثابه تسلط بر تمام خاورمیانه محسوب می شد. در جنگ جهانی اول، این نفت ایران بود که برای نیروی دریایی انگلیس اهمیت حیاتی داشت (رایت، ۱۳۸۳: ۲۳۳) اینک دشمن بالفعل بریتانیا نه روسیه، بلکه آلمان محسوب می شد که تلاشی زایدالوصف برای یافتن بازارهایی جهت صدور کالاهای خود به دیگر نقاط جهان مبذول می داشت که این موضوع باعث تحول در سیاست خارجی بریتانیا به منظور مهار آلمان گردید. (هما، ۲۳۴) سیاست مهار آلمان در ایران اهمیت بسیار

بیشتری داشت، زیرا همان طور که گفته شد، تسلط بر ایران به منزله تسلط بر تمام خاورمیانه به شمار می آمد. مهم ترین صحنه این نبرد نهانی، در ایران و آن هم به هنگام جنگ جهانی دوم آشکار شد؛ لشگرکشی امریکا به ایران نیز در این راستا قابل تبیین است.

زمینه ها

به دنبال حمله آلمان به لهستان در شهریور ۱۳۱۸ / آگوست ۱۹۳۸ و متعاقب آن اعلان جنگ هیتلر به فرانسه و انگلستان، مظفر اعلم وزیر امور خارجه وقت، ضمن ارسال یادداشتی برای کلیه نمایندگی های سیاسی ایران در خارج از کشور، بیطرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۱۸ ، سند ۲۵۹۱۹) در عین حال تصمیم دولت ایران به سفارتخانه های شوروی و انگلیس در تهران ابلاغ شد. دو ماه پس از این اعلام موضع، افسر جوانی به نام محسن جهانسوزی همراه با عده ای دیگر از افسران و نیروهای نظامی همراه با او به اتهام فعالیت به نفع آلمان نازی دستگیر گردیدند و پس از محاکمه در دادگاه صحرایی در بیست و یکم اسفند ۱۳۱۸ / دوازدهم مارس ۱۹۴۰ به جوخه مرگ سپرده شدند. در کنار اینها، چند ماه پس از شهریور ۱۳۱۸ مقارن با حمله آلمان به لهستان، رضاشاه به

رغم مناسبات گسترده اقتصادی با آلمان، پیشنهاد اتحاد با بریتانیا را مطرح ساخت؛ اما تقاضا کرد موضوع مخفی باقی بماند تا حساسیت روسها تحریک نشود. دولت وقت انگلستان به دلیل ملاحظات نظامی به این پیشنهاد پاسخ نداد و رضاخان از تعلل بریتانیا در ارائه پاسخ وحشت زده شد. بریتانیا به این دلیل به پیشنهاد رضاخان پاسخ نداد که اتحاد نظامی با حکومت او را در این شرایط تاریخی بی فایده ارزیابی کرد. گزارش های محرمانه حکایت از آن داشت که نارضایتی ها به حدی است که با کوچکترین بحران حکومت رضاشاه از هم فرو خواهد پاشید.

بریتانیا این بحران را به نفع شوروی ارزیابی می کرد، بنابراین از پیشنهاد رضاشاه استقبال نکرد. موضوع دیگر این بود که شوروی در این زمان معاهده ای مشهور به معاهده مولوتف ریبن تروپ را با دولت نازی منعقد کرده بود. بریتانیا بیم داشت مبدا شوروی به بهانه ای به ایران هجوم آورد و مناطق نفتی را به تصرف خود درآورد، بنابراین از دیدگاه انگلیسی ها هرگونه تحرکی له یا علیه ایران باید با هماهنگی شوروی ها انجام می گرفت که طولانی ترین مرزهای آبی و خاکی را با این کشور داشت. اگر انگلیس به رضاشاه پاسخ مثبت می داد، شوروی در صورت حفظ مناسبات خود با آلمان، می توانست با اتکاء به بند نوزدهم عهدنامه موت، قوای نظامی خود را وارد ایران کند، زیرا در آن عهدنامه قید شده بود در صورتی که دولتی خارجی قوای نظامی در ایران پیاده کند، شوروی هم حق اعزام نیرو را برای خود محفوظ خواهد داشت. اهمیت موضوع در حدی بود که وقتی اندکی بعد، رضاشاه تلاش کرد از بریتانیا هوایی جنگی خریداری نماید، بریتانیا باز هم به این درخواست پاسخی نداد. (17- Stewart, 1988: 16) در واقع انگلستان از طریق جاسوسان خود در سرویس امنیتی شوروی از این موضوع آگاه بود که روابط این کشور با آلمان دیر یا زود تیره خواهد شد، بنابراین منتظر فرصتی بود تا هم رضاخان را که دیگر برای منافع آن کشور ارزشی نداشت، براندازد و هم با اشغال نظامی کشور، مناطق نفتی خود را نگه دارد و از آن بالاتر سپر دفاعی هندوستان را که هنوز مستعمره بریتانیا محسوب میگردید و در صورت وقوع جنگ در ایران از ناحیه مرزهای این کشور تهدید می

شد، تحکیم نماید. (رایت، ۱۳۷۴ / مودین، ۱۳۷۵) بنابراین موقعیت سوق الجیشی ایران در مرزهای هندوستان و اهمیت نظامی این کشور در خاورمیانه، انگیزه اصلی تصمیم‌گیری در مورد آتیه ایران محسوب می‌شد.

انگلستان برای هرگونه حمله‌ای علیه ایران به کم‌کم‌های شوروی نیاز داشت، برای این منظور تلاش کرد این کشور را در منازعات بر سر آتیه ایران وارد سازد. از آن سوی، در دوازدهم فروردین ۱۳۱۹ / اول آوریل ۱۹۴۰ در عراق کودتایی به رهبری رشید عالیگیلانی که علیه دولت دست‌نشانده بریتانیا فعالیت می‌کرد- روی داد که فون ریبین تروپ (Von Ribbentrop) وزیر امور خارجه آلمان بلافاصله حمایت خود را از آن اعلام کرد. او در عین حال یادآوری نمود دولت متبوعش از مبارزات ملت عراق علیه انگلیس جانبداری می‌کند. واقع امر این بود که نازی‌ها چندان در بند استقلال و تمامیت ارضی کشورهای منطقه نبودند، آنها نیز اهدافی نظامی را تعقیب می‌کردند که عبارت بود از دستیابی به نفت منطقه تا با اتکا بر آن انگلستان را به زانو درآورند؛ همان کاری که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول علیه خود آنان کرده بودند. تحولات عراق، انگلیسی‌ها را وحشت زده ساخت، به همین دلیل سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard) سفیرکبیر انگلیس در تهران که در آذر ۱۳۱۸ ش. مطابق با دسامبر ۱۹۳۹ م. وارد ایران شده بود، در ملاقات با جواد عامری کفیل وزیر امور خارجه ایران از مشکلاتی که در مرزهای غربی ایران وجود دارد، ابراز تأسف کرد. بولارد نخستین جرقه بحران را در این زمان زد، توضیح اینکه او به عامری گفت نگران است مبدا جاسوسان آلمانی که در ایران اقامت دارند، به آن سوی مرز بروند و بحران عراق را طولانی‌تر نمایند. بولارد توضیح داد هدف آلمانی‌ها دسترسی به نفت ایران است. وی می‌خواست واکنش طرف گفتگوی خود را دریابد، اما عامری بلافاصله پاسخ داد: ایران به سیاست بیطرفی خود در جنگ ادامه خواهد داد. (آرشیو وزارت امورخارجه ایران، سال ۱۳۲۰ : سند ۳۸۱) ایران برای اینکه سیاست بیطرفی خود را پی‌گیرد در پاسخ به نامه وزارت امور خارجه عراق بعد از کودتای گیلانی، که خواسته بود دولت ایران مانع ورود کشتی‌های جنگی انگلیس به شط

العرب شود، این امر را مغایر اتخاذ سیاست بی طرفی دولت متبوع خود عنوان کرد و تقاضای مزبور را رد نمود. (همان، سند ۵۳۵)

جالب است که در همین زمان، مطبوعات انگلیس جنگ تبلیغاتی وسیعی به راه انداختند که گویا ایران نیز مثل عراق آستن یک کودتاست و پس از عراق نوبت این کشور خواهد بود و آلمان به منابع نفت ایران چشم طمع دوخته است. در یک جنگ روانی برنامه ریزی شده، این مطبوعات از دیدار سیاحان و اتباع آلمانی مقیم ایران را شاهدی بر مدعای خود عنوان کردند، (همان، سند ۳۱) این گزارش ها مستند به اطلاعاتی بود که توسط میس ناتسی لمبتون (A. N. K. Lambton) مأمور چیره دست اطلاعاتی که در پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران فعالیت می کرد، ارسال می شد. وظیفه لمبتون آن بود که گزارش هایی در مورد فعالیت آلمانی های مقیم ایران تهیه کند و به مسئولین ذریبط کشور خود اطلاع دهد. انگلیس برای حمله به ایران نیازمند یک بهانه بود، این بهانه هم می توانست فعالیت های فاشیستی در این کشور و ترسانیدن افکار عمومی غرب نسبت به خطر دست یافتن آلمان به منابع نفتی خاورمیانه باشد. در این میان، لمبتون خطر آلمانی ها در ایران را بیش از آن چیزی که بود، برجسته می کرد و با ارسال گزارش های خود جو التهاب را در بریتانیا تشدید می نمود. این گزارش ها توسط مطبوعات انگلیس منتشر می شدند و باعث می گردیدند فضا برای هر گونه جنگ روانی علیه ایران تشدید شود. به طور نمونه خبرنگار منچستر گاردین در قاهره از حضور هزاران آلمانی در ایران خبر می داد که به عنوان تاجر، سیاح و یا مأمور مخفی در امور فنی و راه سازی کار می کردند. این خبرنگار، آلمانی های مقیم ایران را عمدتاً افسران اطلاعاتی می خواند که اخبار محرمانه را جمع آوری می کنند و مشغول تدارک ستون پنجم نازی ها در کشور هستند. برجسته کردن خطر آلمان از سوی جراید و مقامات انگلیس تازگی نداشت، حتی پیش از جنگ جهانی اول، مقامات امنیتی بریتانیا سهم عمده ای در هدایت سیاست های خارجی کشور متبوع خود ایفا کرده بود. جنگ اطلاعاتی، تولید وحشت همراه با ارائه ضد اطلاعات و بزرگ

نمایی دشمنان موهوم، همواره نقش عمده ای در وقوع نبردهای دورانساز بریتانیا داشته است. (Andrew, 1985) در این مقطع، نگرانی عمده انگلستان در مورد منافع نفتی اش در ایران بود. خبرنگار منچستر گاردین عنوان می کرد: به دلیل اینکه ایران یکی از بزرگترین کشورهای صادر کننده نفت است، خطر نفوذ آلمانی ها در ارکان تصمیم گیری کشور بیش از پیش بر نگرانی ها می افزاید. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰ : سند ۶۲) روزنامه فلسطین چاپ یافا به نقل از رویتر خبر می داد که ایران این اخبار را تکذیب می کند، اما با تمام این اوصاف فضا به شدت ملتهب بود.

لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران، مدعی بود ۷۰ درصد طبقات متوسط و مرفه شمال تهران طرفدار آلمان هستند. او آمار آلمانی های مقیم ایران را بین ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر عنوان می کرد و آن را موجب نگرانی می دانست. اما بسیاری از این آلمانی ها، یهودیان مهاجر آلمانی بودند که در دوره زمامداری هیتلر به دستور رضاشاه وارد ایران شده بودند و در تأسیسات کشاورزی و صنعتی مشغول کار بودند. لمبتون گزارش می داد اگر ثبات حکومت مرکزی ایران در اثر حادثه ای تهدید شود، احتمال اینکه آلمانی ها محرك یک کودتا شوند بعید نیست. به قول او جاسوسان آلمانی مقیم ایران برای پیشبرد اهداف خود پول فراوانی خرج می کنند (19:1991 ، Bullard) بالاتر اینکه براساس گزارش های لمبتون، مطبوعات انگلیس نوشتند: با وجود آنکه شاه ایران از سیاست بیطرفی حمایت می کند، لیکن در درون ارتش هسته های مقولمتی از عوامل ایرانی نازی ها وجود دارد که مقدمات کودتایی را هم فراهم آورده بودند. شایعه شد این کودتا توسط شوروی و انگلستان به مقدمات ایرانی لو داده شده است. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰ : سند ۱۱۶۱) این شایعه ای بی اساس بود که به شدت از سوی مطبوعات بریتانیا به منظور ایجاد وحشت عمومی برای توجه به مسئله ایران در سطح جهانی مطرح می شد. اگر سطح روابط ایران با شوروی و انگلیس در حدی بود که بریتانیایی ها توطئه کودتای ستون پنجم نازی ها را لو دهند، چه نیازی به این همه شایعه پراکنی در مورد فعالیت آلمانی ها در

ایران وجود داشت؟ اگر ایران و انگلیس با شوروی در این حد تبادل اطلاعات می کردند، پس قطعاً روابط صمیمانه ای بین طرفین وجود داشته است و این همکاری به سطح همکاریهای اطلاعاتی افزایش پیدا کرده بود.

با این حساب، ایران طرف اعتماد قدرت های بزرگ درگیر جنگ علیه هیتلر بود و نه برعکس، مضافاً اینکه ایران به ادعای مطبوعات انگلیس توطئه کودتای کذابی را نیز خنثی کرده بود. حال سؤال این است اگر ایران به آلمان نازی گرایش داشت، چرا باید علیه دولت آن، کودتایی به کارگردانی نازی ها صورت می گرفت؟ پس از آنکه متفقین، ایران را به اشغال خود در آوردند هرگز از این موضوع اساسی بحثی به میان نیامد. به راستی اگر در ایران کودتایی به کارگردانی نازی ها در شرف تکوین بود؛ چگونه متفقین حتی [پس] از اشغال کشور حداقل برای توجیه حمله خود؛ از آن سخنی به میان نیاوردند؟

ایران شایعات نفوذ آلمانها در ایران را تکذیب می کرد، اما فضایی مطبوعاتی به گونه ای مسموم شده بود که اینک حتی آنتونی ایدن (Anthony Eden) امور خارجه بریتانیا براساس گزارش های لمبتون، عنوان می کرد کسانی که از سوی آلمان به عنوان سیاح، مهاجر و یا صنعتگر وارد ایران شده اند و در این کشور اقامت دارند، عوامل نازی ها هستند و تهدید عظیمی علیه بریتانیا به شمار میروند. (همان، سند: ۴۶۳۷) ایران بازم این تبلیغات را اغراق آمیز ارزیابی کرد، با اینکه دیگر تأیید و تکذیب مقامات ایرانی بی فایده بود؛ زیرا اینک از اشغال کشور حدود دو هفته میگذشت. حال انگلیسی ها می گفتند تعداد نیروهای آلمانی مقیم ایران مهم نیست، مهم آن است که این نیروها به دلیل ارسال اطلاعات سری به مقامات نازی در برلین اهمیت کیفی دارند، لیکن هرگز توضیح ندادند این اطلاعات چه چیزهایی بودند ویا هستند؟ به واقع انگلیس نگران دوچیز بود: نخست اینکه می دانست ارتش رضاشاه برای سرکوب نیروهای داخلی و استقرار امنیت به منظور سرمایه گذاری خارجی به ویژه در مسئله نفت شکل گرفته است، این

ارتش گرچه برای سرکوب نیروهای داخلی بسیار مطلوب بود؛ اما هرگز قادر به رویارویی با دشمن خارجی نبود. نگرانی دوم این بود که آلمان از طریق نزدیک شدن به مرزهای ایران و از آنجا به افغانستان، منافع امپراتوری بریتانیا را در هندوستان به خطر خواهد افکند و جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون خواهد کرد، البته نگرانی مهم تر این دولت همچنان از دست دادن منابع نفتی خوزستان بود. شوروی هم نگرانی مشابهی داشت و به از دست دادن منابع نفت باکو میانداشید.

حمله متفقین به ایران

در ۸ آذر ۱۳۱۹ / ۲۹ نوامبر ۱۹۴۰ قرارداد جدید بازرگانی بین ایران و دولت آلمان امضاء شد. طبق این قرارداد سطح مبادلات تجاری بین دو کشور افزایش یافت و در این سال بیش از نیمی از واردات ایران از آلمان انجام می‌گردد. تا این زمان بین شوروی و آلمان قرارداد صلح وجود داشت، طبق قراردادی که فون ریبین تروپ وزیر امور خارجه آلمان با مولوتوف وزیر امور خارجه این کشور منعقد کرده بود، طرفین متعهد شده بودند از تجاوز به خاک یکدیگر خودداری نمایند. به همین دلیل عمده واردات ایران از طریق شوروی ترانزیت می‌شد. تا هنگامی که بین شوروی و آلمان مصالحه برقرار بود، شوروی‌ها هرگز از فعالیت ستون پنجم نازی‌ها در ایران سخنی به میان نیاوردند، به عبارت بهتر انگلستان پیشگام تبلیغات در این زمینه بود. اما اوضاع وقتی بغرنجتر شد که در اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۰ / ژوئن ۱۹۴۱ آلمان، علیرغم قرارداد با شوروی به این کشور حمله کرد. محمدمساعد مراغه‌ای سفیرکبیر ایران درمسکو ضمن ارسال یادداشتی برای مولوتوف وزیر امورخارجه شوروی، باز هم بی‌طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد.

(همان: سند ۱۴۹۲) با اینکه جنگ آلمان علیه شوروی ربطی به ایران نداشت، اما اینک دیگر شوروی‌ها هم نمی‌توانستند موضع بیطرفی ایران را تحمل نمایند. آلمان به سرعت بخش‌های وسیعی از شوروی را به اشغال درآورد و به پیشروی خود در

اعماق خاک این کشور ادامه داد. ظاهر امر این بود که نازی ها قصد داشتند منابع نفتی قفقاز را تصرف نمایند و به ایران سرازیر شوند. طرح حمله نازی ها به ایران نیز واقعیت داشت، زیرا نازی ها هم از سیاست بیطرفی ایران رضایت نداشتند و بیشتر مایل بودند ایران از جبهه جنوب به شوروی حمله آورد و هیتلر را در نقشه های خود یاری دهد؛ به عبارتی کلیه قدرت های درگیر جنگ می خواستند از موقعیت جغرافیایی نظامی ایران برای دستیابی به اهداف خود استفاده نمایند. اگر ایران به تصرف نازی ها درمی آمد، منافع انگلیس از دو سو مورد هجوم واقع می شد: نخست منابع نفتی خوزستان که در تصرف شرکت نفت انگلیس و ایران بود از دست می رفت و دیگر اینکه هندوستان که هنوز مستعمره انگلیس بود، با خطر جدی مواجه می گردید. دولت بریتانیا از ایران خواست به سیاست بی طرفی خود خاتمه دهد و امکان ورود نیروهای انگلیسی، هندی و شوروی را فراهم سازد.

(Le Matain, 1941/4th July) هدف این بود که از مناطق شمال غربی ایران جبهه ای علیه

آلمان گشوده شود و مانع پیشروی نازی ها در خاک شوروی گردند. انگلیسی ها برای حفاظت از منابع نفتی خود در جنوب ایران و شوروی ها بر اساس بند نوزدهم قرارداد مودت سال ۱۹۲۱ م. از دولت ایران می خواستند سیاست فعالی به نفع متفقین در پیش گیرند. طبق این بند از عهدنامه مودت اگر دولت ثالثی به ایران یا شوروی تجاوز می کرد، هر کدام از طرفین باید به دولتی که مورد حمله واقع شده است، کمک می نمود. رضاشاه با این پیشنهاد مخالفت کرد و توضیح داد که نگرانی انگلیس از حضور آلمانی ها در ایران بی معنی است، زیرا تعداد آلمانی های مقیم ایران به اندازه ای نیست که نگرانی تولید کند، مگر اینکه بریتانیا در پوشش این نگرانی «نیات خاصی» را تعقیب کند. (وزارت دربار،

(۱۳۲۰: ۱۴۷)

به دنبال امتناع از اخراج آلمانی های مقیم ایران، دولت شوروی یادداشتی تسلیم دولت رجبعلی منصور کرد منصور بعد از برکناری دکتر احمد متیندفتری از ریاست دولت

و بازداشت او در یکم تیرماه ۱۳۱۹ ب هاین سمت منصوب شده بود. جالب اینکه رضاشاه متیندقتی را به این علت عزل و زندانی کرد که مشهور بود از سیاست آلمانی ها طرفداری می کند شوروی ها هم که بیمیل نبودند برای حفاظت از کشورشان تمامیت ارضی ایران را زیر پا گذارند، همسو با انگلیسی ها وارد میدان شدند. مهم نیست که آنان جنگ تبلیغاتی و سیاست تولید وحشت و اشاعه ضداطلاعات انگلیسی ها را باور کرده بودند یا نه؛ مهم این بود که ایران اینک کمر بند امنیتی شوروی برای پیشگیری از هجوم بیشتر ارتش هیتلر به شمار م یآمد. اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی در تهران به دولت منصور هشدار داد مانع فعالیت نازی ها در ایران شود. متن یادداشت تند بود و به منزله دخالت در امور داخلی کشور محسوب می شد و طبق این یادداشت باید ۸۰ درصد آلمانی ها اخراج م یشدند. از آن سوی، محمد ساعد سفیر ایران در شوروی با سفیر کبیر انگلیس در این کشور ملاقات کرد و نسبت به این یادداشت اعتراض نمود. اما به او گفته شد که دولتین در این زمینه سیاست مشترکی را تعقیب می کنند و در زمینه اخراج نازی ها روش واحدی اتخاذ کرده اند. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰ : سند ۱۰۹۷) دفتر مخصوص رضاشاه ضمن ارسال تلگرافی برای سفارت ایران در مسکو با اشاره غیرمستقیم به جنگ روانی و تبلیغاتی انگلیسی ها، یادآور شد سیاست وقت شوروی ها به تحریک انگلیسی ها اتخاذ شده است و خاطر نشان کرد اگر ایران از سیاست بیطرفی خود دست بردارد صدمات جبران ناپذیری به کشور وارد خواهد شد و اصلاً قبول تقاضای قدرت ها به منزله مخالفت با استقلال و حاکمیت ملی کشور به شمار آمده و برای طرف ایرانی غیر قابل پذیرش است. (همان، سند ۲۲۸)

شوروی در زمینه تهدیدات نازی ها و ادعاهای خود در مورد فعالیت آلمانی ها در نزدیکی مرزهایشان به چانه زنی با دولت ایران ادامه داد. اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی در یکی از ملاقاتهایش با حمید سیاح مدیرکل وزارت امور خارجه ایران یادآوری کرد اکثر آلمانی های مقیم کشور در نزدیکی مرزهای شوروی فعالیت دارند و اعمال و رفتار آنان تأثیرات سوئی در درون خاک شوروی بر جای خواهد گذاشت.

(همان) درست ۴ روز پس از گزارش های سراسر کذب خانم لمبتون در مورد شایعه کودتای طرفداران نازی ها در ایران، در ملاقاتی دیگر، اسمیرنوف با رجبعلی منصور نخست وزیر وقت دیدار کرد. او یادداشتی به نخست وزیر تقدیم نمود که طبق آن از فعالیت های نازی ها در ایران و روابط خصمانه آنان با شوروی سخن به میان می‌آورد. اسمیرنوف خواسته قبلی خود را بار دیگر تکرار کرد و از نخست وزیر خواست آلمانی های مقیم کشور را اخراج کند. بالاتر اینکه خواسته شد دولت ایران مانع فعالیت آلمانی ها در راه آهن، راههای شوسه، خطوط تلگراف و تلفن، دستگاههای بیسیم و سایر مراکز اقتصادی شود و فعالیت این دسته افراد را زیر نظر گیرد. اسمیرنوف قول داد در صورتی که ایران این نیروها را اخراج کند، به جای آنان از سوی دولت شوروی کارشناسان تبعه این کشور اعزام خواهند شد. (آرشو نو نخست وزیر، سال ۱۳۲۰: سند ۱۰۱) همان روز سر ریدر بولارد نیز یادداشتی که رنگ وبوی اولتیماتوم داشت به دولت ایران تقدیم کرد. دولت ایران هم اطلاع داد هرگونه پیشنهادی که خلاف سیاست بیطرفی کشور باشد و حق حاکمیت ملی را نقض کند، از سوی طرف ایرانی قابل قبول نیست. (آرشو نو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۰: سند ۱۱۲) از سوی متعاقب این اولتیماتوم، در مسکو مذاکراتی بین محمدساعده مراغه ای سفیر کبیر ایران با طرف شوروی انجام شد. ادعا شد ۸۰ درصد آلمانی های مقیم ایران به دسیسه علیه شوروی مشغولند و اگر پلیس ایران اندکی دقت نماید می تواند آنان را شناسایی کند؛ او خواست دولت ایران این عده را از کشور اخراج کند. ساعده این پیشنهاد را شدیداً رد کرد. (همان، ۱۱۷) سندی در مورد فعالیت های جاسوسی کذایی ارائه نشد، حتی پس از اینکه کشور به اشغال بیگانگان در آمد، باز هم این ۸۰ درصد به قول شوروی ها جاسوس آلمان را کسی شناسایی نکرد، زیرا قضیه از اساس کذب بود. فعالیت مختصر ستون پنجم نازی ها هم ناچیزتر از آن بود که باعث لشکرکشی دو قدرت بزرگ آن زمان به شوروی مستقل شود.

اولتیماتوم شوروی و انگلیس ریشه در واقعیتی جنگی داشت که منافع این دو کشور را تهدید می کرد، به عبارتی هم زمان با اولتیماتوم شوروی و انگلیس به ایران، آلمان در

جبهه جنوب همسایه شمالی ایران پیشرویی می کرد. هدف نازی ها این بود تا به هر نحو ممکن بر منابع نفتی باکو تسلط یابند، در این صورت سرنوشت جنگ می توانست به نفع نازی ها رقم بخورد. از سوی دیگر هدف آلمان این بود که ناوگان جنگی شوروی در دریای سیاه را نابود سازد، اگر این امر هم محقق می شد و ناوگان مذکور به تصرف آلمانی ها درم یآمد؛ شکست متفقین قطعی تر به نظر می رسید. شوروی ها نسبت به ایمنی مرزهای جنوبی خود به شدت حساس شده بودند و تصور می کردند از داخل ایران و به ویژه از آذربایجان، اطلاعات جاسوسی علیه شوروی به برلین مخابره می شود. در آستانه احتمال هجوم نازی ها به قفقاز، احتمال داده شد از نزدیک ترین مکان به این ناحیه یعنی مناطق شمالی ایران میتوان به دشمن، اطلاعات در خور توجهی ارائه کرد، مضافاً اینکه شایعه می شد احتمالاً از سرحدات شمالی ایران منابع نفتی باکو بمباران خواهد گردید و اگر این امر حادث می شد، سرنوشت جنگ به نفع آلمان رقم میخورد. این اطلاعات نادرست عمدتاً از سوی انگلیسی ها در اختیار شوروی قرار می گرفت. بالاخره تصمیم بر آن شد که دو قدرت بزرگ از شمال و جنوب خاک ایران را مورد هجوم قرار دهند.

دو هفته پس از حمله آلمان به شوروی، دولت بریتانیا از ستاد ارتش کشورش خواست که نقشه هایی برای حمله به خاک ایران تهیه نماید، در عین حال دولت انگلیس با شوروی ها تماس گرفت تا دو کشور به عملیاتی مشترک بپردازند. شوروی در جبهه های غربی خود به شدت گرفتار بود و آلمانی ها با سرعتی باورنکردنی در خاک این کشور پیشرویی می کردند. بنابراین مبرمترین نیاز آنها صیانت از مرزهای غربی خود بود و نه مرزهای جنوبی که آنها را با ایران همسایه می کرد. به دلیل این ملاحظات، شوروی ابتدا از حمله به ایران استقبال نکرد و اعلام نمود اگر ایران اجازه دهد مواد جنگی ارسال شده از امریکا از خاک این کشور بگذرد تا به اتحاد شوروی برسد، دیگر شکایتی نخواهد داشت. تا ژوئیه حدود یک ماه پس از حمله هیتلر به شوروی مقامات شوروی با عملیات نظامی در ایران مخالف بودند؛ آنها تصور می کردند فشاری

اقتصادی از سوی شوروی و انگلیس کافی است تا ایران را وادار کند به خواسته‌های آنها تن در دهد.

(FO, 1941: 416/99) ۱ اما سه روز بعد یعنی در بیست و دوم ژوئیه سرانجام شوروی‌ها رضایت دادند به ایران حمله شود (Ibid) و تا هفتم اوت آن سال جزئیات نقشه حمله به ایران تدوین شد. (Ibid: 371/ / 27205) ، روز قبل از حمله به ایران، رضا شاه کفیل وزارت امور خارجه را نزد سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلیس در تهران فرستاد و پیام داد اتباع آلمانی را هرچه زودتر از ایران اخراج خواهد کرد، اوبار دیگر متعهد شد متفقین هرچه بخواهند انجام خواهد داد. (DS, 1941: 740/0011) / ۲ اما رضاشاه آگاه نبود متفقین نه به دلایلی که برای قانع کردن افکار عمومی اتباع خود اظهار میدارند، بلکه به دلایل نظامی به ایران هجوم آورده اند، زیرا تسلط بر ایران به مثابه تسلط بر تمام خاورمیانه خواهد بود.

به جز قانع کردن شوروی برای حمله علیه ایران، انگلیس اقدامی دیگر نیز انجام داد: سروینستون چرچیل موافقت روزولت را برای اشغال ایران توسط نیروهای متفقین جلب کرد (CAB, 1941: 10517) (۳ از آن سوی، رضاشاه در نامه ای خطاب به روزولت از او خواست پادرمیانی کند و مانع از حمله دولتین شوروی و انگلیس به ایران گردد، اما روزولت این تقاضا را رد کرد؛ بعدها معلوم شد امریکا هم که ظاهراً برای خود منافعی در ایران قائل نبود با وقوف به اهمیت نظامی ایران به تقاضای متفقین تن در داد.

در بامداد روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ متفقین از زمین، دریا و هوا مرزهای ایران را شکستند و وارد کشور شدند. یگانهای از نیروهای نظامی ایران که از سردرگمی دولت مرکزی و بی ارادگی رضاشاه بی اطلاع بودند، هسته‌های مقاومت را سازمان دادند و به صورت خودجوش علیه قوای مهاجم وارد جنگ و گریز شدند. یکی از این نبردها در آبادان روی داد و واحدی از نیروی دریایی ایران در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کرد که دریادار بایندر در این نبرد کشته شد. روز ششم شهریور ماه محمدعلی

فروغی

نخست وزیر وقت ایران که به جای رجبعلی منصور نشسته بود، از ارتش خواست در برابر متفقین مقاومت نکند. از همان روزها فرار نظامیان از سربازخانه ها شروع شد. روز نهم شهریور ماه آن سال سر ریدر بولارد دستور داد کلیه آلمانی های مقیم ایران به استثنای اعضای سفارت این کشور به سفارتخانه های شوروی و آلمان تحویل داده شوند. (الموتی، ۱۳۷۰ : ۳۱-۲۲۹) همچنین روز پانزده شهریور سال ۱۳۲۰ سر ریدر بولارد از دولت فروغی خواست سفارتخانه های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی را تعطیل کند.

(شاهرخ، ۱۳۴۵ : ۱۳۹ - ۱۳۲) دولت فروغی با تعطیلی سفارتخانه ها موافقت کرد، اما حاضر نشد اتباع آلمانی را به مقامات انگلیس و شوروی تحویل دهد. روز ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ / ۹ سپتامبر ۱۹۴۱ اولتیماتوم دوم از سوی قدرت های اشغالگر به ایران داده شد تا هر چه سریعتر اتباع آلمان را به مقامات متفقین مستقر در سفارتخانه های دولتی شوروی و انگلیس تحویل دهند. این بهانه ای بود تا تهران را به تصرف در آورند. بالاخره هم روز ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۰ قوای شوروی و انگلیس، تهران را به اشغال خود در آوردند، رضاشاه از سلطنت استعفا داد و فرزندش محمدرضا جانشین او گردید. به این ترتیب برای سومین بار در دوره پس از مشروطه، کشور ایران به اشغال بیگانه درآمد. بار اول پس از اولتیماتوم روسیه به سال ۱۹۱۱ میلادی، بار دوم در سال های جنگ جهانی اول و بار سوم نیز همین دوره جنگ جهانی دوم بود. در دو نوبت قبل، تهران به اشغال قشون بیگانه در نیامد، اما این بار مرکز تصمیم گیری سیاسی کشور به دست قوای مهاجم افتاد.

انگلیس و سیاست اتکاء به امریکا برای حمله به ایران

در فاصله سوم تا بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ اندکی پیش از استعفای رضاشاه از سلطنت و نیز اندکی پس از اشغال کشور به دست قوای شوروی و انگلیس؛ بریتانیا از ایالات متحده خواست تا برای حمل بار به جبهه شوروی، لوکوموتیو و واگن های حمل کالا در اختیار قوای متفقین قرار دهد تا در راه آهن سراسری ایران به کار گرفته شود. سه ماه پس از این ماجرا در ۲۰ آذر ۱۳۲۰ / ۱۱ دسامبر ۱۹۴۱، آدولف هیتلر به ایالات متحده نیز اعلان جنگ داد. در آن زمان بریتانیا قادر نبود نیروی انسانی و تجهیزات لجستیکی لازم برای دفاع از شوروی تأمین نماید. (1044:217-18 Stettinus) به همین دلیل تئودور روزولت رئیس جمهور وقت امریکا به چرچیل پیشنهاد کرد وظیفه ارسال تجهیزات نظامی به جبهه شوروی برعهده نیروهای امریکایی نهاده شود، بریتانیا از این پیشنهاد استقبال کرد. (Churchill, 1951: 61-) (460)

پیش از این، کردل هول وزیر امور خارجه وقت امریکا پس از هجوم بریتانیا و شوروی به ایران از دولتهای مهاجم خواسته بود تا بیانی های منتشر کنند و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناسند و نسبت به تضمین استقلال آن به دولت این کشور اطمینان خاطر دهند. (Hull, 1948 : 1502) اعلان پذیرش تمامیت ارضی و استقلال ایران توسط متفقین بعداً در پیمان سه جانبه ایران، انگلستان و شوروی که روز ۹ بهمن ماه ۱۳۲۰ / ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ منعقد گردید گنجانیده شد. آن زمان امریکا به عنوان بزرگترین کشور حامی منشور آتلانتیک بر حفظ ثبات و استقلال کشورهای کوچک به منظور حفظ صلح جهانی وفادار بود. گفته می شد نیروهای امریکایی به همین دلیل یعنی حفظ استقلال ایران در برابر نیروهای مهاجم شوروی و بریتانیا وارد

این منطقه حساس جغرافیایی شده اند. با این وصف، نیروهای امریکایی که پس از تهاجم شوروی و انگلیس وارد کشور ایران شدند، اهداف دیگری را دنبال می کردند. حدود یک سال پس از ورود نیروهای متفقین به ایران، در ۵ مهر ۱۳۲۱ / ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۲ بود که امریکا تشکیلاتی نظامی موسوم به «هیئت نظامی ایران» Iranian Military Mission شکل داد تا بتواند تجهیزات پشتیبانی نیروهای بریتانیا را مهیا کند. در ماه دسامبر مطابق با آذرماه آن سال نخستین نیروهای امریکایی وارد ایران شدند. در ابتدا، آنها وظیفه نظامی از نوع عملیاتی نداشتند، بلکه اغلب در رسته های مهندسی ارتش امریکا کار می کردند و وظیفه حمل مواد غذایی و نیز تعمیر و نگهداری راه آهن سراسری ایران در بخش جنوب را که در کنترل انگلیسی ها بود برعهده گرفته بودند. هیئت یاد شده بعدها عنوان «فرماندهی خدمات خلیج فارس» Persian Gulf Service Command (P.G.S.C.) یافت و در اواخر سال ۱۳۲۱ ش. اوایل سال ۱۹۴۳ م. عنوان «فرماندهی خلیج فارس» Persian Gulf Command (P.G.C.) پیدا کرد. این تغییر نام به مفهوم تغییر مأموریت هیئت نظامی امریکا از وظایف لجستیکی به عملیات نظامی بود. این بار وظیفه این نیرو حمل کمکهای غذایی و البته مواد و مهمات جنگی از خلیج فارس به تهران و تحویل آن به شوروی ها بود. این محموله ها از تهران به بندر شاه (بندر ترکمن فعلی) و از کنترل شوروی ها بود، بخش جنوبی آن از تهران تا بندر ماهشهر نیز تحت اداره انگلیسی ها قرار داشت. اهمیت موضوع در این است که امریکایی ها توانستند ظرفیت راه آهن را در اردیبهشت سال ۱۳۲۲ به ۱۰ برابر ظرفیت آن در شهریور ۱۳۲۰ یعنی زمن اشغال ایران برسانند. (Kirk, 1945: 159) به عبارت بهتر امریکایی ها ظرفیت حمل کالا با راه آهن سراسری ایران را به سطحی رساندند که قابل انتظار نبود. این موضوع که ربطی به نیازهای داخلی ایران نداشت، باعث تخریب زودرس تأسیسات خطوط آهن گردید. به این شکل فقط در سال پایانی جنگ بیش از ۴۰۰ هزار تن تجهیزات جنگی از طریق کامیون و بیش از ۴ میلیون تن کالا از طریق راه آهن ایران به اتحاد شوروی حمل شد. (Wilber, 1958 : 103)

مشکل قانونی حضور نظامیان امریکایی در ایران

کمک‌ها توسط انبوه سربازان امریکایی هدایت می‌شد، سربازانی که به سال ۱۳۲۲ ش/ ۱۹۴۳ م. روز به روز بر تعداد آنان افزوده می‌شد؛ به گونه‌ای که این تعداد دردیماه سال ۱۳۲۲ / ژانویه ۱۹۴۴ به ۳۰ هزار تن بالغ گردید. در واقع، پس از نبردهای سنگین استالینگراد که منجر به کشته شدن میلیون‌ها سرباز شوروی شد و به دنبال آشکار شدن طلیعه شکست آلمان نازی در جنگ و شاید از بیم حضور گسترده شوروی در ایران بود که نیروهای امریکایی به صورت روزافزون در خاک ایران حضور یافتند.

حضور سربازان امریکایی در ایران صرفاً به دعوت بریتانیا انجام شد، اما در این زمینه با دولت ایران مذاکره‌ای رسمی صورت نگرفت؛ یعنی اینکه بریتانیا بدون اطلاع دولت رسمی ایران که هرچه بود اینک دیگر نمی‌توانست عامل آلمان نازی تلقی شود امریکا را به لشگرکشی در ایران ترغیب کرد و به این شکل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور نادیده گرفته شد. هر چند پاره‌ای از رجال ایرانی نسبت به ابراز تمایل امریکا برای دخالت فعال در امور داخلی کشورشان به‌منظور مهار شوروی و انگلستان خوشبین بودند، اما به هر حال اقدامات آنان و نیز حضورشان در کشور باید جنبه قانونی پیدامی‌کرد تا شائبه اشغال کشورشان توسط امریکا در اذهان خطور نکند. به همین دلیل در ۱۶ بهمن ۵ فوریه ۱۹۴۳ وزارت امور خارجه ایران نامه‌ای به سفارت امریکا در تهران ارسال کرد. در این نامه به حضور هزاران سرباز امریکایی در خاک ایران اشاره گردیده و توضیح داده شده بود که در این زمینه با دولت ایران و سفارت این کشور در واشنگتن هیچگونه مذاکره‌ای صورت نگرفته است. وزارت امور خارجه ایران این رویه را منافی مناسبات دوستانه طرفین عنوان کرد و یادآوری نمود که برای حل مسئله راه حل قانونی وجود دارد و آن این است که ایالات متحده به پیمان سه جانبه ایران، شوروی و بریتانیا که نهم بهمن ماه ۱۳۲۰ منعقد شده

است ملحق گردد و این پیمان چهارجانبه شود. (آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۱: سند ۲۸۵۴) بلافاصله از محمد شایسته وزیر مختار ایران در واشنگتن خواسته شد تا تمهیدات لازم برای پیوستن امریکا به پیمان چهار جانبه را فراهم نماید. (همان، سند ۱۵۸۳) طبق پیمان سه جانبه، دول شوروی و انگلستان متعهد شده بودند حداکثر ۶ ماه پس از خاتمه جنگ نیروهای خود را از ایران خارج کنند و قصد این بود که نیروهای امریکایی نیز به حفظ تمامیت ارضی ایران و احترام به استقلال آن واداشته شوند. به همین دلیل ۱۲ روز پس از تلگراف قبلی، بار دیگر وزارت امور خارجه ایران از محمد شایسته خواست از امریکایی ها تضمینی های لازم را در این زمینه اخذ کند. (همان: سند ۱۶۶۴) در این دوره نخست وزیر ایران احمد خان قوام بود، او به وزیر مختار ایران در واشنگتن یادآوری کرد تا به امریکایی ها بگوید آنان خود ابتکار صدور منشور آتلانتیک را عهده دار بوده اند و قرارداد ایران، شوروی و انگلستان نیز براساس منشور آتلانتیک منعقد شده است، بنابر این بديهی است دولت ایران انتظار داشته باشد طرف امریکایی خود به این منشور وفادار باقی بماند. (همان: سند ۱۵۴۰) پیوستن امریکا به پیمان سه جانبه متضمن تصویب سنای امریکا بود و از سوی دیگر آن پیمان بین ایران و قدرت هایی بود که کشور را عملاً به اشغال نظامی خود در آورده بودند. به همین دلیل امریکایی ها پاسخ دادند نمیتوانند وارد این قرارداد شوند، زیرا امریکا ایران را اشغال نکرده است، بلکه ورود نیروهایش صرفاً به منظور کمک به شوروی بوده است. امریکایی ها مدعی شدند در ایران فعالیت نظامی ندارند و کم کم هایشان جنبه لجستیکی دارد. با این وصف تقاضای ایران برای قانونی ساختن حضور نیروهای امریکا نادیده گرفته نشد، بلکه پیشنهاد گردید دو دولت قرارداد جداگانه ای بین خود منعقد سازند و طرفین را به انجام تعهدات فیما بین ملزم نمایند. مزیت قرارداد پیشنهادی این بود که نیازی به تصویب سنای امریکا نداشت. (همان: سند ۴۷۱) دولت امریکا سرگرم تهیه پیش نویس قرارداد شد، اما دولت ایران اطلاع داد مسئله تضمین استقلال و تمامیت ارضی کشور و تخلیه نیروهای امریکایی حداکثر ۶ ماه پس از خاتمه جنگ باید در این قرارداد ملحوظ شود. (همان: سند ۱۷۱۴)

بالاخره در فروردین ۱۳۲۲ / آوریل ۱۹۴۳ یعنی حدود یک سال و نیم پس از ورود به ایران، وزارت جنگ و وزارت خارجه آمریکا پیش نویس قرارداد وضعیت حضور نیروهای این کشور را در ایران تسلیم دولت وقت کردند. در این قرارداد دو ماده وجود داشت که منافی حق حاکمیت و استقلال ایران بود: نخست امریکایی ها پیشنهاد کرده بودند باید تأسیساتی که آنان در طول جنگ در ایران میسازند، پس از خاتمه جنگ به مالکیت امریکایی ها درآید، دیگر اینکه طبق منشور آتلانتیک که دسترسی کلیه کشورها را به مواد خام و بازرگانی آزاد بهطور مساوی به رسمیت شناخته بود، امریکایی ها آن را در پیش نویس قرارداد گنجانیده بودند. این موضوع نشان می داد اگر پیشتر شرکتهای خصوصی آمریکا برای دسترسی به نفت ایران وارد رقابتهای رایج می شدند، این بار دولت آمریکا خود پیشگام موضوع شده و می خواست از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را به عمل آورد؛ به این شکل نیت اصلی آمریکا از لشکرکشی به ایران آشکار شد.

اینک که اهمیت نظامی ایران در معادلات جهانی بیش از پیش روشن شده بود، امریکایی ها نیز به دنبال تمهیدی برای حضور دائمی در کشور بودند. بدیهی است طرف ایرانی این دو بند را نپذیرد، زیرا اولاً پذیرش حق مالکیت ایالات متحده بر تأسیسات خود در ایران پس از جنگ، منافی استقلال و حق حاکمیت کشور بود و دیگر اینکه گنجانیدن بحث استفاده آزاد از مواد خام در این پیش نویس زاید تشخیص داده شد. گرچه این قرارداد هیچگاه تصویب نشد، اما باید به این مهم اشاره کرد که موضوع حق دسترسی آزاد به منابع مواد خام، زمینه را برای تقاضای مشارکت شرکتهای امریکایی در نفت ایران در سال های منتهی به ملی شدن نفت مهیا ساخت و فصل نوینی را در روابط ایران و ایالات متحده رقم زد؛ فصلی که نمی توانست حتی مورد رضایت طرف انگلیسی باشد. (فرمانفرماتیان، ۱۳۷۵)

امریکاییان که به بهانه مقابله با فاشیسم به ایران لشکرکشی کرده بودند، اینک به عنوان مقابله با نفوذ کمونیسم می خواستند در کشور ماندگار شوند، برای این منظور آنها تلاش کردند بر ارتش ایران تسلط یابند. بالاخره در اولا آبان ماه ۱۳۲۲ استخدام مستشاران

نظامی امریکا با تصویب مجلس شورای ملی قانونی گردید و مراتب به وزارت جنگ و ستاد بزرگ ارتشتاران گزارش داده شد. طبق ماده واحده ای که به تصویب مجلس رسید دولت ایران اجازه یافت قراردادی با دولت امریکا منعقد کند و گروهی از افسران، درجه داران و متخصصان این کشور را به منظور اصلاح امور اداری ارتش با ضوابط خاص استخدام کند. کسانی که در استخدام دولت ایران قرار می گرفتند عنوان مستشار نظامی پیدا می کردند و البته استخدام آنها فقط تا مدت ادامه جنگ بود. دولت ایران حق داشت پیش از اعلام حالت فوق العاده و یا پایان جنگ، قرارداد مزبور را کان لم یکن کند و مستشاران را مرخص سازد و یا اینکه بالعکس پس از خاتمه جنگ آنها را در استخدام دولت ایران نگه دارد و قرارداد آنان را تمدید کند. (مذاکرات مجلس، اول آبان ۱۳۲۲) بنابراین دلمشغولی دولت ایران در باب قانونی بودن حضور مستشاران نظامی امریکا در ایران به این شکل حل و فصل شد. اما این ظاهر قضیه بود؛ امریکایی ها بعدها در اوایل دهه ۴۰ شمسی لایحه کابینتولاسیون را براساس این قرارداد که در شرایط جنگی به دولت تحمیل شده بود، به تصویب مجلس بیست و دوم رسانیدند؛ به عبارتی همان طور که پیش تر آمد، امریکا از جنگ جهانی دوم به بعد، همیشه در ایران حضور داشت.

چنانکه گذشت، امریکایی ها به سفارش انگلستان وارد ایران شدند، اما پس از این ماجرا، برخی از امریکایی ها خود را به مثابه منجیان ایران از دست روس و انگلیس تلقی می کردند؛ این نکته ای بود که در مکاتبات بخش خاور نزدیک وزارت امور خارجه امریکا مورد اشاره قرار می گرفت و مهم تر آنکه این سیاست به عنوان نوعی دستورالعمل مطمح نظر واقع می گردید. در این مکاتبات خاطرنشان می شد ایالات متحده به تنهایی در موقعیتی قرار دارد که می تواند ایران را به حدی بازسازی نماید تا این کشور برای حفظ حاکمیت خود نه محتاج بریتانیا و نه شوروی باشد. گفته می شد اگر این اراده در

مسئولین امریکایی وجود داشته باشد؛ می توان هر گونه دستاویز و بهانه ای برای اشغال کشور، تجزیه آن و یا تحت قیمومیت درآمدن ایران را بر اثر جنگ از بین برد.

طبق این دیدگاه امریکا می توانست کاری کند تا ایران به یک کشور مستقل و آباد تبدیل شود، کشوری که باب تجارت آن با بسیاری از کشورهای دیگر گشوده گردد و هیچ تهدید خارجی موجودیت آن را آماج حمله قرار ندهد. اعلام شد امریکا قادر است مشاوران بی غرضی را در ایران تعیین کند تا به هیچوجه تحت الحمایه کشور دیگری قرار نگیرد و یا اینکه اولویت منافع روس و انگلیس را در سیاست خارجی خود به رسمیت نشناسد. از کمک های مادی ویژه نام برده شد که می توانست در اختیار ایران قرار گیرد و به این ترتیب هرگونه بهانه برای ادعای پرداخت غرامت را از دوش آن کشور بردارد. حتی گفته شد امریکا می تواند مؤسسات عام المنفعه و تأسیسات صنعتی احداث کند، بندر و راه آهن بسازد، بزرگراه ایجاد نماید و بدون هیچ قید و شرطی آنها را در اختیار ایران قرار دهد. (Alexander, 1981: 62) این پیشنهادات برای چه صورت می گرفت؟ آیا در صحنه سیاسی ایران جنگی نهانی بین قدرت های سرمایه داری برای تقسیم منافع در جریان بود و یا اینکه به راستی امریکا از موضعی انساندوستانه چنین پیشنهاداتی را ارائه می داد؟

دیپلماسی امریکا در برابر ایران در خلال جنگ

امریکیان در راستای منازعات دولتهای غربی برای تسلط بر ایران، از همان بدو ورود خود از سیاست های بریتانیا در این کشور ابراز ناخرسندی کردند. پیش از همه شوروی و انگلستان تعدادی از نیروهای ارتش و روزنامهنگاران و نیز برخی نمایندگان پارلمان را متهم به فعالیت به سود آلمان نازی کرده بودند و خودسرانه آنان را دستگیر و محاکمه نمودند. (آبادیان، ۱۳۸۵) این امر با مخالفت سفارت امریکا در تهران مواجه شد.

رابرت دریفوس وزیر مختار وقت آمریکا در تهران به این روند اعتراض کرد و آن را منافی استقلال قضایی ایران عنوان نمود و اعلام داشت مظنونین به همکاری با آلمان

نازی باید توسط پلیس ایران بازداشت شوند و محاکمه آنان نیز باید توسط خود ایرانیان و نه نیروهای اشغالگر خارجی صورت گیرد.

مهم ترین مخالف سیاست های بریتانیا در ایران، والاس مورای Wallace Murray از کارمندان ارشد وزارت امور خارجه آمریکا بود. او منتقد سرسخت سیاست های بریتانیا در ایران قلمداد می شد و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا در گزارش هایی که به کابینه جنگ دولت متبوع خود ارسال می کرد، این نکته را مورد توجه قرار می داد. موضوع این است که ایالات متحده در واکنش به سیاست های بریتانیا در ایران، والاس مورای را به عنوان وزیرمختار این کشور در ایران تعیین کرد. پاتریک هورلی و اورل هریمن مشاوران عالی روزولت از منتقدان سرسخت و بسیار جدی سیاست های بریتانیا در ایران به شمار میرفتند. (FO, 1943: 371/ 35103)

رویکرد قوام به آمریکا حداقل به دوره اول نخست وزیری وی به سال ۱۳۰۰ شمسی یا نیرویی که بتواند مداخلات «نیروی سوم» میرسید. ایرانیان به طور تاریخی از حضور همسایه های شمالی و جنوبی را مهار کند، استقبال می کردند. این ایده نخستین بار شاید توسط امیرکبیر مطرح شده باشد، مطرح شده باشد (آدمیت، ۱۳۷۸: ۷۹ - - ۵۷۱) اما دوره اوج رویکرد مزبور به هنگام مشروطه ایران و مسئله استخدام مستشاران امریکایی صورت گرفت که منجر به استخدام شوستر شد. پس از آن، در دوره سلطنت رضاشاه سیاست نزدیکی به آلمان برای برقراری توازن بین دو قدرت بزرگ شمالی و جنوبی ایران سرلوحه کار قرار گرفت، اما این سیاست با اشغال کشور توسط متفقین به انتهای خود رسید. مسئله کمک گرفتن از آلمان هم موضوع تازه ای نبود و به دوره مشروطه بازمیگشت؛ دوره ای که ایران در فقر و قحطی و بحران اقتصادی به سر میبرد، اما روسیه و بریتانیا حاضر نبودند به این کشور وام پرداخت نمایند (آبادیان، ۱۳۸۳: ۵۵۹ - ۵۴۵) اندیشه مشارکت آلمانی ها در ساختار اقتصادی ایران بین روشنفکران و سیاستمداران کشور مانند مرتضی قلیخان صنیع الدوله (همان: ۵۱۹) که ریاست مجلس و بعد نیز وزارت مالیه را برعهده گرفت،

نضج یافته بود و مسئله فعالیت های آلمانی ها در ایام جنگ جهانی اول نیز در همین زمینه قابل ارزیابی است. (باست، ۱۳۷۷)

طی جنگ جهانی دوم این نیروی سوم امریکا بود. قوام سیاستمدار مشهور ایرانی از این اندیشه یعنی حضور نیروی سوم به منظور حفظ استقلال کشور دفاع می کرد. از آن سوی از دیدگاه وزارت خارجه آمریکا، ایران کشوری فوق العاده با اهمیت ارزیابی شد که شدت و ضعف موقعیت سیاسی آن می تواند منجر به تحولات بنیادین در سطح جهانی شود. باید موقعیت ایران تحکیم م بیافت تا از نفوذ روز افزون آلمان به اعماق خاک شوروی جلوگیری به عمل می آمد. این نکته ای بود که مقامات امریکایی در دوره جنگ بارها و بارها آن را گوشزد کردند. (FO,1942: 371/31438)

از نظر امریکا، ایران موقعیتی نظامی داشت، بنابراین باید به آن کمک می شد تا به آسانی سقوط نکند. در این راستا در نوزدهم اسفند ۱۳۲۰ / دهم مارس ۱۹۴۲ دولت روزولت ایران را در زمره کشورهای دانست که شرایط لازم را برای دریافت کمک های موضوع وام و اجاره داراست. منظور از قانون وام و اجاره اشاره به قانونی بود که دولت روزولت به تاریخ یازدهم اسفند ۱۳۱۹ / دوم مارس ۱۹۴۱ به تصویب کنگره رسانیده بود و به موجب آن هر وقت رئیس جمهور تشخیص می داد دفاع از کشوری بیگانه برای حفظ منافع امریکا ضروری است، حق داشت برای دفاع از کشور مزبور در برابر حمله خارجی تمام تجهیزات و ملزومات مورد نظر را که لازمه دفاع در برابر قوای خارجی است، تهیه نماید و در اختیار آن کشور قرار دهد. طبق اسناد امریکا ۱۰ روز پس از این تصمیم، وزیر مختار ایران در واشنگتن از دولت امریکا خواست مستشاران نظامی خود را به ایران اعزام کند تا به استخدام وزارت جنگ ایران درآیند، یعنی بیش از ۶ ماه قبل از هجوم متفقین به کشور؛ نفس این موضوع نشان می داد که بحث گرایش دولت ایران به آلمان نازی تا چه حد افسانه است. آن زمان امریکا به این تقاضا پاسخ نداد، اما بعدها والاس مورای که در بخش شرقی وزارت امور خارجه امریکا فعال بود اعلام کرد که برای تحکیم موقعیت متزلزل و رو به نابودی ایران، ایالات متحده هرگونه کمکی را در اختیار این کشور قرار خواهد

داد. (Mortier, 1952:162) بلافاصله دولت امريکا دو هيئت نظامی را به ايران اعزام کرد: نخستين گروه به فرماندهی ژنرال گريلي وارد ايران شدند، (Greely, 1943) گريلي بعدها جاي خود را به سرلشکر رايدلی Maj. Gen. Clarence S. Ridely داد. اين گروه براي سامان دادن به ارتش از هم گسيخته ايران وارد کشور شدند و گروه ديگر به فرماندهی سرهنگ نورمن شوارتسکف Col. H. Norman Schwarzkopf براي اداره امور ژاندارمري کشور و سر و سامان دادن به آن وارد گرديدند. نهايتاً هم قرارداد نظامی ايران و امريکا براي بازسازي ژاندارمري در ۱۶ آذر ۱۳۲۲ / ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ به امضاي دولتین دو کشور رسيد (-1 : DS.1944 9) اندگی پيش از آن در سوم نوامبر اين سال قرارداد مشابهی براي بازسازي ارتش ايران بين دولتین امضاء شده بود. طبق قرارداد، مستشاران نظامی امريکا تحت امر وزارت جنگ ايران بودند، اما در زمينه هاي انتخاب، اخراج و انتقال افسران ارتش ايران آزادي عمل داشتند. دولت ايران به دو دليل م يتوانست اين مستشاران را اخراج کند و تضمين لازم را براي حفظ استقلال و تماميت ارضی خود به دست آورد: ۱. در صورتی که مستشاران امريکايی اسرار ارتش ايران را برملا می کردند. ۲. در امور سياسی کشور دخالت می نمودند و خلاف مقررات و قوانين رايج کشور دست به عمليات ميزدند. (آرشيو وزارت امور خارجه ايران، سال ۱۳۲۲ ش. سند ۷۴۰۷)

پرسشی که وجود دارد اين است که علت اصلی تمايل امريکا به ايران چه بود؟ ورود مستشاران نظامی امريکا به ايران بيهوده نبود، ايران در حساسترين منطقه جغرافيايی سياسی خاورميانه واقع شده بود؛ اما در دوره جنگ به شدت آسيب پذير به شمار ميرفت.

ارتش ايران به دستور رضاشاه در مقابل هجوم بيگانه هيچگونه واکنشی نشان نداد و در عرض چند ساعت روحیه آن از هم فرو پاشيد و مضمحل شد. اين نکته گرچه در کوتاه مدت و تا زمانی که جنگ عليه نازيسم ادامه داشت، به نفع غرب بود. اما در درازمدت ايران براي حفظ استقلال خود در برابر حمله اي احتمالی از سوي شوروي، نياز به ارتشی داشت تا در مواقع ضروري براي حفظ تماميت ارضی کشور قد علم کند

و در برابر تجاوز خارجی مقاومت نماید. ارتش ایران به مثابه کلید امنیت و ثبات خاورمیانه باید تقویت می شد تا منافع دنیای سرمایه‌داری در کشور دچار مخاطره نگردد. بنابراین

ارتش ایران باید تقویت می شد و روحیه آن بار دیگر احیاء می گردید. گفته می شد این مهم فقط از طریق مستشاران نظامی میسر بود، آن هم مستشارانی که از کشوری ثالث باشند و شائبه تحرکات مداخله جویانه در باره این کشور ثالث وجود نداشته باشد و این کشور هم در آن زمان ایالات متحده آمریکا شناخته می شد. همزمان، روزولت یک غیرنظامی به نام تیمرمن L.S. Timmerman را به ایران اعزام کرد، و وظیفه تیمرمن تجدید تشکیلات اداری شهربانی، تجدید سازمان آن، تأسیس دانشکده پلیس و ساماندهی وضعیت زندانهای کشور بود. (اطلاعات، ۱۹ / ۵ / ۱۳۲۲) مأموریت تیمرمن برای دو سال بود، اما وی اردیبهشت ۱۳۲۳ / مه ۱۹۴۴ ناگهان از دنیا رفت و کسی دیگر هم به جای او به ایران فرستاده نشد.

سیاست آمریکا در ایران در این مقطع زمانی گرچه به کلی از شائبه منافع اقتصادی تهی نبود، اما آنچه سبب جلب توجه آمریکا به ایران می شد در موقعیت جغرافیایی سیاسی کشور خلاصه میشود که به ویژه اهمیت مضاعف آن را پس از دوره جنگ می شد به خوبی پیش بینی کرد. سیاستمداران امریکایی از این بیم داشتند که مبدا کشوری جنگ زده و ورشکسته در دوره پس از جنگ به دلیل موقعیت نظامی خود به نقطه ای بحرانی و خطرناک برای منافع دنیای غرب بدل شود. یکی از کارشناسان بخش خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا به نام د. چرنگان در گزارشی تحت عنوان این دیدگاه را تئوریزه کرد و نظرات او به تائید وزیر و معاون « سیاست آمریکا در ایران » وزارت خارجه آمریکا رسیده بود. طبق این تحلیل کارشناسی، استراتژی ارتباط با ایران نباید به منظور تضعیف این کشور باشد، بلکه باید آن را تقویت کرد. رسالت ایالات متحده این بود که تلاش کند تا شوروی و انگلستان از سیاست بازی های دیرینه خود در امور ایران دست بردارند و تلاش نکنند همیگر را تضعیف نمایند تا خود موقعیت مسلطی به دست آورند. از دیدگاه چرنگان آمریکا تنها

کشوری بود که می توانست به ایران کمک های شایانی کند؛ بدون اینکه مایه ترس همسایه های شمالی و جنوبی این کشور شود، زیرا امریکا برای خود در ایران منافع عاجل اقتصادی تعریف نکرده بود. امریکا بزرگترین کشوری بود که طبق منشور آتلانتیک موظف به حفظ و استمرار صلح جهانی بود، برای اینکه علایق حیاتی خود را اینگونه تعریف می کرد. به همین دلیل و برای حفظ صلح جهانی بود که چرنگان بر این باور بود باید استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناخت و ثبات سیاسی آن کشور را تأمین کرد. ایران باید رشد متوازن اقتصادی پیدا می کرد، ضمن اینکه مهم ترین متحد قدرت های متفق باقی میماند. توان اقتصادی ایران می توانست این کشور را از هر نوع تحت الحمایگی دور نگه دارد، مسئله تحت الحمایگی می توانست منجر به بروز جنگ دیگری شود. (FR, 1964: 331 - 36)

اما کر دل هول وزیر امور خارجه امریکا در ۱۶ مرداد ۱۳۲۲ / ۱۶ اوت ۱۹۴۳ در برنامه ای خطاب به رئیس جمهور روزولت توصیه کرد دولت امریکا سیاست فعالی در ایران درپیش گیرد. بحث لزوم حفظ و گسترش منافع امریکا در ایران مقوله ای بود که به نوشته کر دل هول باید به رئیس ستاد ارتش این کشور ابلاغ می شد تا در صورت ضرورت آن را به فرماندهی نیروهای نظامی مستقر در ایران ابلاغ نماید. (Hull: 1503 - 4)

برای نیل به همین منظور بود که امریکا نسبت به تحركات شوروی در مناطق شمال غربی ایران ابراز نگرانی کرد. نگرانی وقتی بیشتر شد که شوروی در جبهه استالینگراد شکست خردکننده ای بر آلمان هیتلری وارد نمود و معلوم شد این کشور در خط مقدم ارتش پیروز متفقین است. این پیروزی، شوروی را به مداخله فعال در سایر نقاط دنیا تشویق نمود تا کمربند امنیتی خود را هر چه مستحکمتر نگه دارد. بدون تردید ایران حداقل به دلیل مرزهای طولانی خود با شوروی یکی از مهم ترین این حلقه ها بود. این نگرانی در کنفرانسی که در مسکو به سال ۱۳۲۲ ش / ۱۹۴۳ م. و پیش از صدور اعلامیه تهران صورت گرفت، علنی شد. امریکایی ها از شوروی خواستند

بیانی های منتشر کند و تعهد خود را نسبت به مفاد قرارداد سه جانبه اعلام دارد، اما شوروی ها استدلال کردند با وجود آن قرارداد، دیگر نیازی به تعهد مجدد نیست و اساساً میتوان هر تصمیمی در این زمینه را به اطلاع دولت ایران رسانید. این پیشنهاد شوروی ها با موافقت علاقمندان نماینده امریکا مواجه شد. نماینده امریکا اظهار داشت بنابراین، مسئله تخلیه ایران پس از گذشت حداکثر ۶ ماه از پایان جنگ در تهران به اطلاع مقامات دولت ایران رسانیده شود تا این دولت در جریان مذاکرات قرار گیرد و مشورت‌های لازم با او صورت پذیرد.

(FR, 1964: 404) هیئت نمایندگی امریکا در بازگشت از مسکو به هنگام توقف در تهران مقامات دولت ایران را از مذاکرات مسکو مطلع کردند و گفتند شوروی ها تضمین داده اند به مفاد قرارداد سه جانبه احترام گذارند. در همین سال کنفرانس تهران با حضور چرچیل، روزولت و استالین برگزار شد، اما با کمال شگفتی در مورد وضعیت ایران بعد از جنگ سخنی به میان نیامد. طرف ایرانی نگران آینده بود، به همین دلیل در آذرماه سال ۱۳۲۲ نخست وزیر در ملاقات با کرل هول در تهران درخواست کرد سران سه کشور امریکا، انگلیس و شوروی بیانی‌هایی در مورد ایران منتشر سازند، زیرا ظاهراً در کنفرانس تهران موضوع اشغال کشور مسکوت مانده بود. شاه هم در ملاقات با چرچیل همین مضمون را مورد تأکید قرار داد. (Ibid, 840)

41) در این مقطع زمانی، تلاش‌های ژنرال هورلی رئیس هیئت مستشاری امریکا در ایران که به جای ژنرال رایدلی آمده بود و نیز کوشش‌های کرل هول وزیر امور خارجه امریکا منجر به انتشار بیانیه سه دولت امریکا، انگلستان و شوروی در مورد التزام به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران شد. از سوی دیگر سه دولت بر نقش ارزنده ایران در جنگ علیه فاشیسم تأکید کردند و متعهد گردیدند پس از خاتمه جنگ هر نوع کمکی که لازم باشد در اختیار آن قرار دهند.

(آرشیو وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۳) این بیانیه یک موفقیت بزرگ دیپلماتیک برای امریکا در صحنه سیاسی ایران به شمار میرفت، به همین دلیل از همان دوره، سوءظن بین دولتین شوروی و امریکا شکل علنی تری به خود گرفت.

امریکایی‌ها به اهداف پس از جنگ شوروی در ایران بدبین بودند و تقریباً مطمئن بودند شوروی نیروهای خود را از ایران خارج نخواهد کرد و از سوی دیگر شوروی‌ها نیز فعالیت هیئت‌های مستشاری آمریکا در ایران را با دیدهٔ خصومت بار نظاره می‌کردند و نسبت به اهداف آینده آمریکا در ایران، به شدت حساس شده بودند. (FR, 345) وقتی روزولت می‌خواست از ایران خارج شود، سیاست‌های آینده دولت خود را برای اجرا به ژنرال پاتریک هورلی ارائه کرد. طبق این سیاست باید ایران به عنوان کشوری مستقل و آزاد باقی می‌ماند، سیاست ایالات متحده در مورد ایران تأسیس دولتی مستقل بود که باید توسط آمریکا حمایت می‌شد. (Ibid, 420 - 6)

در راستای این سیاست بود که نمایندگی سیاسی آمریکا در تهران به حد سفارت ارتقاء داده شد، این امر در اوایل سال ۱۳۲۲ ش. / ۱۹۴۴ م. صورت گرفت و نمایندگی سیاسی ایران در واشنگتن نیز به سفارت ارتقاء یافت. این اقدام برای گسترش مناسبات و تعمیق مودت و صمیمیت بین دو کشور عنوان شد و بیانیهای نیز در این خصوص منتشر گردید. (6 - 306)

نتیجه

ایران در موقعیتی مهم از جغرافیای جهانی قرار دارد، به همین دلیل از اوایل قرن نوزدهم سپر بلاي هندوستان گردید. در سراسر قرن نوزدهم، ایران از منظر منافع بریتانیا یک دولت حائل بود بین هند و هر قدرت رقیبی که م‌خواست به مرزهای آن کشور نزدیک شود. در این قرن انگلیس و روسیه دو رقیب عمده در صحنه سیاست بینالمللی بودند که هر یک تلاش داشتند از موقعیت نظامی ایران به سود منافع بلندمدت خود استفاده نمایند. از اوایل قرن بیستم و با کشف نفت، اهمیت جغرافیای سیاسی ایران بیش از پیش کانون توجه قدرت‌های بزرگ غربی واقع شد. از این پس، آمریکا و آلمان نیز وارد این رقابتها شدند؛ حال آنکه تا پیش از آن، آمریکا در چارچوب دکترین مونروئه قلمرو نفوذش را به قاره آمریکا محدود نموده و برای خود در ایران اساساً منافعی تعریف نکرده بود. آلمان هم حتی تا مدتها پس از دوره بیسمارک، قدرتی جهانی به حساب نمی‌آمد. در قرن بیستم بود که نه تنها برای روس و انگلیس، بلکه برای

قدرت های نوظهوری مانند آلمان و امریکا نیز معلوم شد که موقعیت جغرافیایی ایران به گونه ای است که تسلط بر آن به منزله تسلط بر سراسر خاورمیانه محسوب میشود، از دوره جنگ جهانی دوم تلاش ها برای تسلط بر ایران شکلی نوین یافت. انگلستان ناچار بود برای مهار آلمان متوسل به شوروی شود، اما از سوی شوروی مرکز کمونیسم بینالملل به شمار میرفت. بنابراین در دوره پس از جنگ، بریتانیا باید منتظر کشاکشی جدید با این قدرت م باشد، به ویژه آنکه شوروی با مرزهای طولانی مشترک، قطعاً ایران را به حال خود رها نمی کرد. این موضوع باعث گردید انگلستان به امریکا متوسل شود.

در ابتدای امر ورود امریکا به ایران صرفاً به منظور کم ک های لجستیکی ارزیابی می شد، لیکن این موضوع بهانه ای بود برای اینکه در منطقه راه یابد. از آن پس، امریکا نیز ایران را کمر بند امنیتی خود در برابر شوروی یافت و به همین دلیل تا ده ه های بعدی در این کشور ماندگار شد. به این شکل ایران کانون توجه کلیه کشورهای قدرتمند اروپایی و امریکا واقع گردید. علت امر موقعیت نظامی کشور بود که آن را از منطقه ای حائل برای حفاظت از هند به مکانی مبدل م یکرد که تسلط بر آن تسلط بر نفت و سیاست خاورمیانه بود، بالاتر اینکه هر تحولی در ایران بر روند سیاست جهانی تأثیر مینهاد. این موضوع به موقعیت جغرافیایی ایران در کنار نفت ربط پیدا م یکرد. بنابراین برخلاف

آنچه گفته میشود؛ اشغال ایران به دلیل نزدیکی به آلمان یا گرایشهای فاشیستی در صفوف ارتش نبود، ایران کانون نبرد قدرت های جهانی برای تسلط بر منطقه بود. حتی اگر ایران با آلمان ارتباط اقتصادی گسترده ای نداشت، دیر یا زود به دلیل همین موقعیت جغرافیایی سیاسی از سوی قدرت های بزرگ جهانی تهدید م میشد، بحث رابطه با آلمان فقط بهانه اشغال کشور بود. (۱)

توضیحات و مآخذ

- ۱ - حسین آبدیان «آمریکا و اهمیت نظامی ایران در جنگ جهانی دوم»
- فصلنامه تاریخ روابط خارجی سال دوازدهم، شماره ۴۷ تابستان ۱۳۹۰، صص ۳۰-۱

منابع و مآخذ:

- الموتی، ضیاءالدین الموتی، (۱۳۷۰)، فصولی از تاریخ سیاسی و اجتماعی مبارزات ایران، تهران: انتشارات چاپخش.
- آدمیت، فریدون (۱۳۷۸)، امیرکبیر و ایران، تهران: انتشارات خوارزمی.
- باست، الیور، (۱۳۷۷)، آلمانیها در ایران، ترجمه: حسین بنی احمد، تهران: شیرازه.
- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران، تقی‌زاده به وزیر امور خارجه ایران، ش ۱۲۴۱، مرداد
- . ۱۳۲۰، گزارش‌های سال ۱۳۲۰
- . ۲۵ مرداد ۱۳۲۰، __، اسمیرنوف به نخست وزیر، ش ۱۰۱
- __، حسین شکوه (رئیس دفتر مخصوص رضاشاه) به سفیر ایران در لندن، ش ۱۴۷
- ، هیجده تیر ۱۳۲۰
- حسین شکوه به محمد ساعد، ش ۲۲۸، ششم مرداد ۱۳۲۰
- __، ساعد به وزیر امور خارجه ایران، ش ۱۱۷، مورخه ۳۱ مرداد ۱۳۲۰
- __، سند شماره ۴۶۳۷ مورخه ۱۷ شهریور ۱۳۲۰

، سیدحسین تقی‌زاده سفیر کبیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه . ایران، ش ۱۱۶۱ ،
دهم مرداد ماه ۱۳۲۰

_____ ، گزارش حمید سیاح به وزیر امور خارجه ایران، هشتم مرداد ماه. ۱۳۲۰

_____ ، محمد ساعد به وزارت امور خارجه ایران، ش ۱۰۹۷ ، پنجم مرداد . ماه ۱۳۲۰

_____ ، محمد ساعد به وزارت خارجه شوروی، ش ۱۴۹۲ ، ششم تیر ماه . ۱۳۲۰

_____ ، وزیر امور خارجه ایران به سر ریدر بولارد، ش ۱۱۲ ، مورخه ۳۰ مرداد ۱۳۲۰
_____ ، وزارت امور خارجه به محمد شایسته، تلگراف، ش ۱۷۱۴ ، مورخه
۶/۱۱/۱۳۲۱.

_____ ، احمد قوام به محمد شایسته ، تلگراف ، ش ۱۵۴۰ ، مورخه ۲۹ . دی ماه ۱۳۲۱

_____ ، اداره سوم سیاسی وزارت خارجه ایران به وزیر مختار در . واشنگتن، تلگراف ،
ش ۱۵۸۳ ، مورخه ۱۷ دی ماه ۱۳۲۱

_____ ، جواد عامری به رضاشاه، ش ۳۸۱ ، مورخه ۱۴ اردیبهشت . ماه ۱۳۲۰

_____ ، رئیس مجلس شورای ملی (حسن اسفندیاری) به وزارت جنگ ، . اول آبان ماه
۱۳۲۲

_____ ، سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه ایران، ش ۳۱ مورخه ۲۵
اردیبهشت ماه ۱۳۲۰

_____ ، کنسولگری ایران در فلسطین به وزارت امور خارجه ایران، ش ۶۲ ، . ۱۷
مرداد ۱۳۲۰

_____ ، محمد شایسته به وزارت امور خارجه ، تلگراف، ش ۴۷۱ ، اول . بهمنماه ۱۳۲۱

_____ ، وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در بغداد، ش ۵۳۵ ، مورخه . ۲۵
اردیبهشت ۱۳۲۰

_____ ، وزیر امور خارجه به سفارت امریکا در تهران، شماره ۲۸۵۴ . مورخه ۱۶ دی
ماه ۱۳۲۱

_____ ، اداره چهارم سیاسی، میسیونهای نظامی، شماره ۷۴۰۷ ، مورخه . آذر ماه ۱۳۲۲

رایت، پیترز (۱۳۷۴). شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه: محسن اشرفی، تهران: انتشارات اطلاعات.

. روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۲

. ۱۳۲- مرد امروز، ش ۱۳۹، «خاکسترگرم»، (شاهرخ، بهرام، ۱)

شوستر، مورگان (۱۳۴۴)، اختناق ایران، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوستری، تهران: انتشارات صفی علیشاه.

فرمانفرمایان، منوچهر (۱۳۷۵)، از تهران تا کاراکاس، تهران: نشر تاریخ ایران.

کاظمزاده، فیروز (۱۳۵۴)، روس و انگلیس در ایران، پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه:

منوچهر امیری، تهران: فرانکلین.

کنفرانس تهران، (۱۳۲۳): تهران، وزارت امور خارجه.

. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، مورخه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳

مودین، یوری، (۱۳۷۵)، پنج دوست کمبریجی من، ترجمه: احمد کسایبپور، تهران: انتشارات کارنامه

Alexander, Yonah and Nanes, Allan, (1981), The United States and Iran, The story of Iran: New York, McGraw- Hill.

Andrew, Christopher, (1985), Secret Service, London: Heinemann.

Bullard, Reader, (1991), Letters From Tehran, London & NY: I.B. Tauris & Co Ltd.

CAB 10517, Telegraph No. 87092(M.O.12), August 29/1941, Britain War Minister to the Commander of Allied Forces in India.

CAB. 66/39, W.P. (43)301, Jul/12/1943, The British Policy in Middle East.

Churchill, Winston S. (1951), *The Second World War*, Vol VI, London: Cassel & Co. Ltd.

Department of State No. 740/0011, August 24/1941, Louis G. Dryfus to Secretary of State.

Department of State to British Ministry for Foreign Affairs, March/13/1942.

«حالب اینجاست که [نرشک] احمدی را در میدان اصلی تهران در کنار مجسمه سوار بر اسب و با
اهنت رضا شاه اعدام کرده اند که دولت ایران هنوز در عزای مرگش به سر می برد؛ یعنی همان مردی
که مجرم اصلی جنایاتی بود که احمدی به بسبب خلق آویز شد. البته سنگی نیست که سزای عل احمدی
حضری بجز این بود. احمدی [وامثالهم]

همان میر غضب مخوفی بود که وقتی با آمولش وارد سلول زندانیان سیاسی می شد، حتی محکم ترین اراده
با هم به لرزه می افتاد. امیر جنگ، سردار بختیاری و وکیل مجلس، برای یک نفر حکایت کرده بود
که احمدی برای ترساندنش نزدیک به ۱۷ آمول به او تزریق کرده بود. امیر جنگ گفته بود که زندگی
پر خشوتی داشته و در سردهای زیادی جنگیده است، ولی اینها هرگز با رعب و وحشتی که به هنگام ورود
احمدی به سلول تمام وجودش را فرامی گرفت قابل مقایسه نبود.

احدام [نرشک] احمدی باید که شاید اینطور نباشد) که در ناگواری باشد به مردم ایران نسبت به خطر
همیشگی استبداد و توحش در این کشور و اینکه باید بسیار مراقب باشند تا دوباره کشور به دست مستبدانی چون
رضاشاه نیفتد.

چنانکه گزارش فرودشان می دهد، غافل شدن از این مسئله که استبداد و توحش غالب بر ایران بین
سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ از نوع انگلیسی اش بود بسیار آسان است. ولی نباید فراموش کرد که
انگلیسی ها بودند که کشور را در چنگال چنین مستبدی انداختند، مستبدی به نام رضاخان که مخلوق و مهره
آنها بود.»

«رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا» صص ۴۸۹-۴۸۸

انتشارات مصدق - فاطمی